

مجموعه درسهایی از.....

از پیامبر اکرم (ص) و امامان (ع) و اولیاء خدا



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد

مصطفی و آل طاهرینش

و یعلهم الكتاب و الحکمه...

پیامبران و امامان علیهم السلام معلمان بشریت هستند. و انسان ها همه

شاگردان آنها می باشند.

مهم ترین وظیفه این معلمان، آموختن راه چگونگی بندگی خداوند متعال

است. و انسان های زیادی این درس را یاد گرفتند و به کمال رسیدند.

این درس محور است و باید برای یاد گرفتن این درس بندگی

خدا، درس های فراوانی یاد بگیریم.

ما در این مجموعه سعی کردیم به چند تا از این درس ها اشاره نماییم

امید است مفید واقع گردد.

تابستان 1404. کرمانشاه

درس هایی از پیامبر خدا حضرت محمد(ص)





مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد
مصطفی و آل طاهرینش

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ
وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

(احزاب ایه 21)

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای
کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می
کند.

ما اگر در همه امور زندگی از رسول خدا(ص) پیروی کنیم حتماً به
سعادت دو جهان می‌رسیم.

مثلا در مسائل مادی می بینیم حضرتش به حداقل قناعت کردند و ساده ترین زندگی را داشتند و در عین حال بخشنده و سخاوتمند ترین فرد بودند.

یا در مواقعی که ناراحت می شدند عصبانیت خود را کنترل می کردند بطوری که خداوند مهربان از ایشان تعریف کردند و فرمودند

انک لعلی خُلق عظیم

تو اخلاقت عظیم است...

ما در این کتاب به چند درس از درسهای مهمی که می توانیم از حضرتش فرا بگیریم اشاره نموده ایم.

زمستان 1403. روز مبعث. کرمانشاه

کلید های گنجهارا برای پیامبر آوردند...

علی علیه السلام : یکروز ملکی با کلیدهایی در دست نزد پیامبر اسلام آمد و گفت: خداوند سبحان سلام رسانده و فرموده است که اینها کلیدهای گنجهای زمین است . اگر می خواهی در دنیا پادشاه باش و آخرت هم جاییت در بهشت محفوظ است . پیامبر کلیدها را پس داد و عرضه داشت که: میخواهم یکروز سیر باشم و شکر خداوند سبحان گویم و یکروز گرسنه باشم از خداوند سبحان درخواست کنم .

نمی دانم چرا رقت قلب پیدانمی کنم و گریه ام نمی آید؟

«یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله در سجاده خود نشسته بود که عبدالله بن تیهان آمد و گفت: یا رسول الله! من بسیار خدمت شما می نشینم و به سخن شما گوش فرا می دهم. ولی نمی دانم چرا رقت قلب پیدانمی کنم و گریه ام نمی آید؟

حضرت فرمود: عدس بخور که قلب را رقت می بخشد و اشک را فرو می ریزد و هفتاد پیامبر به آن تبرک جسته اند.» (بحار الانوار 257/63)

توصیه به خوردن گوشت و دوری از گیاهخواری

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : مایامبران، گوشتخوار و طرفدار گوشت می باشیم.»^(۱) مکارم
الاخلاق/158)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : بهترین غذای دنیا و آخرت، گوشت است.»^(۲) صحیفه
الرضا/53)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : سرآمد غذاهای دنیا و آخرت، گوشت و برنج است.»^(۳)
مکارم الاخلاق/155)

خوردن با دست راست

«نقل شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله دید شخصی با دست چپ
غذایی خورد. به او فرمود: بادست راست بخور!

آن شخص به دروغ عرض کرد: نمی توانم با دست راستم بخورم!
از آن ببعد هیچ گاه نتوانست با دست راستش غذا بخورد. گاهی لقمه را با
دست راست بلند می کرد که به دهان بگذارد، نمی توانست.»^(۴)
بحار الانوار 388/63

کشیدنت بگذار!^(۵)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : چون سفره انداخته میشود، فرشتگان بر دور آن حلقه می زنند

. اگر بنده بسم الله گفت، فرشتگان می گویند: خدا برکت بر شما و غذایتان بفرستد و به

شیطان می گویند: ای فاسق! بیرون برو که تو بر اینها تسلطی نداری!

و هنگامی که بعد از غذا، الحمد لله گفت، ملائکه گویند: اینان مردمی هستند

که خدا به آنان نعمت داده و آنها هم شکر پروردگارشان را ادا کردند .
ولی اگر در اول غذا نام خدا را بر زبان جاری نکرد، فرشتگان به شیطان
گویند: ای فاسق ! بیا و با ایشان هم غذا شو ! و اگر بعد از غذا حمد الهی
نگفت، گویند که اینها مردمی هستند که خدا به آنها نعمت داد ولی شکر او
را فراموش نمودند !» (مکارم الاخلاق)

اینها روزی توست و برای دیگران نگذار که شفای هر دردی در آن است .
«رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که تکه نانی را ببیند و آن را بخورد، برایش هفتصد
ثواب است و اگر تکه نان کثیفی را بردارد و بشوید و آن را کناری بگذارد، هفتاد ثواب
دارد .»

«پیامبر صلی الله علیه و آله : دلهایتان را با زیاد خوردن و زیاد نوشیدن
نمیرانید !»^۱ بحار الانوار 331/63

سرمای خوب و سرمای بد

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : از سرمای بهار استقبال کنید که نسبت به بدنتان مثل درختان عمل می کند . ولی از سرمای زمستان دوری کنید که همان بلایی را که سر درختان می آورد، بر سر شما می آورد.»^۱. بحار، ج 62.

معدة، خانه دردهاست...

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : معده، خانه دردهاست و پرهیز، ریشه

درمانهاست.»^(عوالی الثالی 30/2)

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : روزه بگیرید تا سالم بمانید و زکات بدن‌ها، روزه است.»⁾

بحار الانوار 255/93

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : بر شما باد به روزه گرفتن ! زیرا روزه خون رگها را رقیق

می کند و زواید بدن را از بین می برد.»^(حلیه المتقین)

دعای سلامتی در شب قدر

از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که در شب قدر چه دعایی بکنیم؟
فرمود برای سلامتی خود دعا نمائید و سلامتی و عافیت از خدا بخواهید.
(تحف العقول/107)

اصلاح موهای بدن

«پیامبر صلی الله علیه و آله : هر که به خدا و قیامت ایمان دارد نباید موهای عورت خود را بیش از چهل روز نسترده بگذارد و زنی که ایمان دارد بیش از بیست روز نباید نسترده بگذارد.»^۱ . مکارم الاخلاق طبرسی / 59

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : هر که سیل خود را نچیند از مانیت .»^۱
مکارم الاخلاق طبرسی / 67

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مشاهده کرد که چند نفر از مسلمانان دندانان زرد است ! حضرت فرمود: چرا دندان های شما را کثیف می بینم؟ چرا مسواک نمی زنید؟»^۱ . بیست و پنج اصل اخلاقی امامان علیه السلام

- رسیدگی به ظاهر صورت و سر

«مردی به دیدار پیامبر رفت . حضرت قبل از دیدار با آن مرد، ظاهر خود و محاسن را در آینه که ظرف آبی بود، مرتب کرد . بعد از برگشتن حضرت، عایشه گفت: ای رسول خدا ! تو سرور فرزندان آدم علیه السلام هستی و رسول پروردگار عالمیانی ! آن وقت برای دیدار با یک فرد عادی، می ایستی و محاسن خود را در ظرف آب مرتب می کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه ! خدا دوست دارد که وقتی مؤمن به دیدار مؤمن می رود، خود را زیبا و مرتب سازد.»

«یکی از مسلمانان پولدار با لباس ژولیده نزد پیامبر رفت . حضرت پرسید؟ پول داری؟ گفت: آری . خداوند سبحان همه گونه به من نعمت داده است . فرمود: خداوند سبحان وقتی به کسی نعمتی می دهد، دوست دارد آثار آن را ببیند .»

چطور بخوابیم؟

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : خواب مؤمن بر پهلوی راست، خواب حکماء بر پهلوی چپ، خواب پیامبران بر پشت و خواب شیاطین بر صورت است.»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : خواب بر هفت وجه است: خواب غفلت که خواب در مجلس ذکر است، خواب شقاوت که خواب در وقت نماز صبح است، خواب عقوبت که خواب در وقت نمازهای پنجگانه است، خواب لعنت که خواب بعد از نماز صبح است، خواب راحت که خواب ظهر است، خواب رخصت که خواب بعد از نماز عشاء است و خواب حسرت که خواب شب جمعه است.» (اثنی عشریه).

«رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به همسرش فرمود: این دو لباس را بشوی! مگر نمی دانی که لباس، هم تسبیح خدا را می گوید. ولی هرگاه چرک شد، دیگر تسبیح نمی گوید...»

چه چیزی انها را از دزدها نجات داد؟

«امام ششم علیه السلام : عده‌ای به محضر پیامبر آمدند و گفتند: ما عازم مسافرت به شام هستیم . بما سخنی بیاموز ! حضرت فرمود: شب هنگام، هر کجا برای استراحت توقف نمودید، وقتی به بستر رفتید، قبل از خواب، تسبیح فاطمه (س) و آیه الكرسی را بخوانید که شمارا از هر چیزی حفظ می کند .

آنها رفتند و هنگام خواب دستور حضرت را به کار بستند . در آن حوالی راهزنانی بودند که این عده را زیر نظر گرفته ومنتظر بودند که شب بشود و به اینها دستبرد بزنند . وقتی شب شد یکی از راهزنان برای آگاهی از موقعیت مسافرین، به محل استراحت آنان آمد ولی غیر از دیوار بلندی که دور تا دور آن محل را فرا گرفته بود، چیزی ندید ! برگشت واین قضیه را به راهزنان خبر داد . راهزنان سخن او را قبول نکرده و گفتند: تو آدم ضعیفی هستی و از ترس این حرف را می زنی ! اما وقتی خود به محل آمدند و آن دیوار بلند را دیدند، بناچار برگشتند .

فردا صبح باز به آن محل رفتند واز دیوار خبری نبود و مسافرین آنجا بودند . راهزنان از مسافرین پرسیدند: شما دیشب کجا بودید؟ گفتند: همین جا ! راهزنان گفتند: دیشب ما آمدیم ولی جز دیوار بلندی چیزی ندیدیم ! قصه شما چیست؟ آنان گفتند: پیامبر بما سفارش کرده است که شب قبل از خواب، تسبیح فاطمه (س) و آیه الكرسی را بخوانیم

وماهم همینکار را کردیم . راهزنان گفتند: شما آزادید و به هر کجا که می خواهید بروید
که به خدا سوگند ! ما هرگز شما را تعقیب نمی کنیم و بدانید که تا زمانی که به دستور
پیامبرتان عمل می کنید، هیچ راهزنی نمی تواند به شما آسیب برساند !»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : سر دسته مسافرین خوبست به مسافرین خدمت کند

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : هر خانه ای که مهمان به آنجا داخل نمی شود، ملائکه نیز به آنجا نمی روند.»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : از جمله حقوق مهمان بر میزبان آنست که تا حریم خانه ات او را بدرقه نمائی !

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که به برادر مؤمنش، غذای شیرینی بخوراند، خداوند سبحان تلخی مرگ را از او می برد.»

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : هرگاه خداوند سبحان برای عده ای خیر بخواهد، به آنان هدیه ای می دهد . سؤال کردند: این هدیه چیست؟ فرمود: مهمان ! که با خود رزقش را می آورد و هنگام رفتن، گناهان اهل خانه را با خود می برد !»

و فرمود: مهمان را اکرام کن حنب اگر کافر باشد...

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : هرگاه شخصی به محلی وارد شد، مهمان مؤمنین آنجاست و باید تا زمانی که آنجا است، او را ضیافت نمایند

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : ای علی ! هشت عده هستند که اگر مورد اهانت واقع شوند، باید فقط خود را سرزنش کنند: 1- کسی که بر سر سفره ای که او را دعوت نکرده اند

بنشیند ! 2- مهمانی که به صاحبخانه دستور می دهد ! 3- کسی که از دشمنش تقاضای کار خوب و خیر بکند ! 4- کسی که از آدم لئیم انتظار بخشش داشته باشد . 5- کسی که در صحبت درگوشی دونفر، دخالت کند ! 6- کسی که فرمانروا را تحقیر نماید ! 7- کسی که در محلی که جای او نیست، بنشیند ! 8- کسی که با مخاطب خود که به او گوش نمی دهد، صحبت نماید

بی اجازه به اطاق مادر وارد نشوید

شخصی به پیامبر گفت: آیا می توانم بدون اجازه به اطاق مادرم وارد شود؟ پیامبر فرمود:

دوست داری مادرت را لخت ببینی؟ گفت نه . فرمود شاید عریان باشد

"رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم : کسی که برادر مسلمانش برای گرفتن قرض به او مراجعه کند ولی او قرض ندهد، خداوند سبحان بهشت را بر او حرام کند .

"رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم : کسی که به مؤمنی قرض بدهد و بر او سخت نگیرد، مثل این است که زکات داده است و تا ادای دین بدهکار، ملائکه بر او درود می فرستند ."

نماینده زنان در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب و یاران نشسته بودند که اسماء بنت یزید انصاری، به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: من نماینده زنان هستم تا از شما سؤالی پرسم، و این فقط سؤال زنان انصار و مدینه نیست بلکه هیچ زنی در شرق و غرب عالم نیست مگر اینکه وقتی سؤال مرا بشنود، آن را می پذیرد. پس من در حقیقت نماینده همه زنان عالم هستم! پدر و مادرم و خودم فدای شما ای رسول خدا.

حقیقتاً خداوند سبحان شمارا به پیامبری بسوی زنان و مردان مبعوث نمود، ما هم به تو و خدایت، ایمان آوردیم، و بدرستی که ما زنان، خانه نشینین و در حجاب و محدود هستیم. غرائز جنسی شما مردها را برطرف می کنیم و فرزندان شما را بزرگ می نمائیم! آن وقت شما مردها چند امتیاز بر ما زنها دارید: شما در نماز جمعه و جماعت و عیادت مریضها و تشییع جنازه و حج پیایی و از همه بالاتر در جهاد شرکت می کنید! وقتی یکی از شما برای حج و عمره و جهاد، خارج می شوید، ما اموال شما را حفظ می کنیم، لباسهای شما را می بافیم، بچه های شما را بزرگ می کنیم در حالی که در اجر و ثواب کارهای شما شریک نیستیم!

در این موقع حضرت با تمام صورت به اصحابش متوجه شد و فرمود: آیا شما تاکنون زنی این چنین دیده اید که به این خوبی مسائل دینش را پرسد؟

اصحاب گفتند: ما فکر نمی کردیم زنی به این مرتبه برسد!
سپس پیغمبر به طرف آن زن توجه کرد و فرمود: ای خانم! خوب بفهم و به

همه زنان اعلام کن ! بدرستی که خوب شوهرداری کردن زن و جلب
رضایت شوهر و موافق او عمل نمودن، مساوی و معادل همه این کارهای
خیری است که مردان انجام می دهند !
آن زن در حالی که زبان را به لا اله الا الله بلند کرده بود نزد زنان برگشت

خانواده

پیامبر اعظم (ص): اگر مرد به زنش کمک کند پاداش پیامبرانی چون داود و یعقوب و عیسی را به او می‌دهند. و یکساعت کار در خانه مساوی عبادت فراوانی است^۱

پیامبر اعظم (ص): جلوس المرء عند عیاله احبّ الی الله من اعتکاف فی مسجدی.

نشستن زن کنار شویش از اعتکاف در مسجد من در نزد خدا بالاتر است.^۲
پیامبر اعظم فرمود: از ما نیست کسی که از جهت مال و ثروت در وسعت باشد لیکن بر اهل و عیالش سختگیری کند.

و باز فرمود: عیال مرد اسیران او هستند. پس هر که خدا به او نعمتی داده باید مخارج اسیرانش را توسعه دهد والا ممکن است نعمتهایش گرفته شود..
یکی از تعبیرات پیامبر صلی الله علیه و آله این است که «علی خیر کم لنسائه و انا خیر کم لنسائی» علی علیه السلام از نظر رفتار با زنانش بهترین است و من از همه شما نسبت به خانواده ام بهترم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما زال جبرئیل یوصینی بالمرأه حتی ظننت أنه لا ینبغی طلاقها الا من فاحشه بینة»
«جبرئیل اینقدر درباره زنها به من سفارش کرده که فکر کردم هیچ زنی را نمی‌شود طلاق داد مگر اینکه مرتکب فاحشه‌علنی شده باشد.»

^۱ آثار الصادقین ج ۱۵ ص ۲۹۳

^۲ بحار ج ۱۰۱ ص ۱۳۲

آمده است که سه نفر زن نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمدند . یکی از آنها گفت: شوهرم گوشت نمی خورد ! دیگری گفت: شوهرم بوی خوش استعمال نمی کند ! سومی گفت: شوهرم نزدیکی با من را ترک کرده است . رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت و از روی غضب عباى خود را بر زمین می کشید . وقتی وارد مسجد شد، بر منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: چرا عده ای از اصحاب من گوشت نمی خورند و بوی خوش استعمال نمی کنند و نزدیک زنان نمی روند؟ من گوشت می خورم . بوی خوش استعمال می کنم و بنزد زنان می روم و هر که سنت مرا عمل نکند از من نیست...

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله : بدترین مردان شما، عزبانند (مجردان) !

رسول خدا صلی الله علیه و آله : هنگامی که به عروسی دعوت می شوید با کندی بروید که در آنجا از دنیا یاد می شود و اگر به تشییع جنازه دعوت شدید، با سرعت بروید که در آنجا، آخرت بیاد می آید .^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله : ولیمه فقط در پنج چیز مستحب است: ازدواج، ولادت، ختنه، حج و خرید خانه .^۴

^۳. میزان الحکمة 2/1189

بحار الانوار 73/157^۴

رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که مهر زنش را ندهد، در نزد خدا زناکار محسوب می شود ! و خداوند سبحان در قیامت به اومی گوید: بنده ام ! کنیزم را برایت طبق عهدهی حلال نمودم ولی تو به عهدهت عمل نکردی ! در این موقع خداوند سبحان حق زن را از مرد طلب می کند و از ثوابهای مرد به زن می دهد . و اگر همه حسنات مرد را داد ولی حق زن کامل نشد، خداوند سبحان امر می کند مرد را به جهنم بیاندازند !^۵

«پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر زن از خانه خارج شود در حالی که شوهرش از او ناراضی باشد، تمام فرشتگان او را لعنت می کنند تا زمانی که به خانه برگردد» .

و در سخن دیگر فرمود: اگر شوهر از زنش ناراضی باشد، عبادتهایش قبول نمی شود تا زمانی که شوهر از او راضی شود .^۶
رسول خدا صلی الله علیه و آله : جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است .^۷

رسول خدا صلی الله علیه و آله : بیشترین کسی که بر زن حق دارد، شوهرش است و بیشترین کسی که بر مرد حق دارد، مادرش است .^۸

پیامبر خدا خطاب به زنی بنام حولاء فرمود:

^۵ میزان الحکمة 3379/4

من لایحضره الفقیه 14/4^۶

^۷ میزان الحکمة 452/1

^۸ الخصال 587/2

ای حولاء! خلیفه خدا بر زن، شوهرش (شوهر مؤمن) است. پس اگر شوهر از او راضی باشد، خداهم از او راضی است و اگر ناراحت باشد، خداهم از او خشمگین می‌شود.

ای حولاء! هرزنی که نمازش را بخواند و خانه‌دار باشد و از شویش اطاعت نماید، خداوند سبحان گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد.

«امام صادق علیه السلام فرمود: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله، مردی از انصار قصد مسافرت داشت، هنگام خارج شدن از خانه به همسرش گفت: تا من برگشته‌ام از خانه بیرون نرو، چندی بعد، پدر زن بیمار شد. این زن شخصی را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد که شوهرم گفته از خانه خارج نشو ولی اکنون پدرم بیمار شده است. می‌توانم به عیادت او بروم؟ حضرت جواب فرمود که در خانه بمان و از شویت اطاعت کن! چند روز بعد خبر رحلت پدرش را به او دادند. باز به پیامبر صلی الله علیه و آله پیغام داد که آیا می‌توانم بر جنازه پدرم حاضر شوم؟ حضرت جواب داد که در خانه بمان و از شویت اطاعت کن! تا اینکه پدرش را بخاک سپردند. وقتی شوهر از سفر آمد با زنش نزد پیامبر رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به زن بشارت داد که در مقابل اطاعت تو از شوهرت، خداوند سبحان تو و پدرت را آمرزید.»^۹

پیامبر خدا (ص) فرمود: «هر زنی که در خانه شوهر، طوری شوهرداری

کند که صلاح شوهر او باشد، خداوند سبحان همه گناهان او را محو

می‌کند و حسناتش را مضاعف می‌نماید . و چون از شوهر حامله شود،
آنقدر برایش ثواب بنویسند، و مانند کسی است در تمام عمر روزه دار و
دائم الصلوة بوده باشد . و هر بار که کودکش را شیر می‌دهد، مثل این
است که بنده ای در راه خدا آزاد کرده، و چون کودک را از شیر بگیرد،
منادی از آسمان ندا کند: ای زن ! تمام گناهان گذشته ات آمرزیده شد
.»

بهترین و بدترین زن کیست؟...

جابر گفت: نزد پیغمبر (ص) بودیم که صحبت از زنان و برتری بعضی از
زنان بر زنان دیگر شد . حضرت فرمود: من به شما بگویم؟ گفتیم: آری !
فرمود: «بهترین زنان شما آنان هستند که بچه زا، بامحبت، با حجاب،
عزیز در میان خانواده‌اش و مطیع در مقابل شوهرش، زینت کننده برای
شوهرش و پوشیده در مقابل غیر شوهر باشند . آنانکه سخن شوهر را
گوش داده و امرش را اطاعت نموده و در خلوت با شوهر خود را در
اختیار شویش می‌گذارد و...

سپس فرمود: آیا شمارا از بدترین زنانان آگاه نکنم؟ گفتند

! آری بفرمائید

فرمود: بدترین زنانان آنان هستند که در میان خانواده‌اش مطیع ولی در

مقابل شوهرش مغرور و سخت است، عقیم و کینه ای بوده که وقتی

شوهرش نیست، از زینتهای زشت دوری نمی‌کند! و هنگام خلوت با

شوهر، خود را از او منع می‌کند، مانند مرکبی که از سوار شدن صاحبش

جلوگیری می‌کند، عذر شوهر را نمی‌پذیرد و خطای شویش را

(نمی‌بخشد) (روضه الواعظین 375/2)

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : بین مردان و زنان فاصله وجدایی بیندازید (تا کمتر بایکدیگر

برخورد داشته باشند) زیرا هنگامی که مردان و زنان باهم تماس داشته باشند و رودر روی

یکدیگر قرار گیرند، جامعه به دردی مبتلا خواهد شد که درمان ندارد.» (فرشته زمین)

«رسول خدا همیشه دعا می کرد از جمله در حال نگاه کردن به آئینه، هنگام سوار شدن بر مرکب، هنگام خوابیدن، وقتی که سفره پهن می کردند، هنگام دست بردن بسوی غذا، وقت جمع کردن سفره، هنگام نوشیدن شیر، هنگامی که میوه نوبر می خوردند، هنگام ورود به بیت الخلاء، هنگام افطار، موقع عبور از قبرستان، هنگامی که از چیزی خوشحال می شدند، در تعقیب نمازها، موقع دیدن ماه، وقت تحویل سال، موقع گرفتاری و غم، هنگام طلوع آفتاب، هنگام وضو». زندگی پیامبر اسلام

گفته اند پیامبر صلی الله علیه و آله در دعا چنان تضرع می کرد که نزدیک بود عبا از دوشش بیافتد. (بحار الانوار 339/90)

«پیامبر صلی الله علیه و آله : چند دسته دعایشان مستجاب نمی شود: کسی که قرض می دهد و سندی نمی گیرد . سپس بدهکار انکار می کند . و کسی که علیه فامیل دعا می کند . و کسی که زنش او را اذیت می کند و از زنش نزد خدا شکایت می کند که خدا می فرماید من امر زنت را در اختیار قرار دادم و کسی که پولهایش را بی اندازه می بخشد و دوباره از خدا می خواهد و کسی که در خانه نشسته و از خدا رزق می خواهد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر شبهارا به نماز گذراند که خدا به فرمود:
«ای پیامبر ! ما قرآن را نازل نکردیم تا تو به زحمت یافتی.»^۱. سوره طه، آیه 1.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «هرگاه در بین امتم ده خصلت ظاهر شود، خداوند سبحان آنها را به ده چیز کیفر می دهد !
سؤال شد: آنها کدامند یا رسول الله !

فرمود: هنگامی که کم دعا کنند، بلا نازل شود، هنگامی که صدقات را ترک کنند، بیماریها زیاد شود، هنگامی که زکات ندهند، حیوانات بمیرند، هنگامی که حاکم ظلم کند، باران قطع شود، هنگامی که زنا زیاد شود، سگته هم زیاد شود، هنگامی که رباخواران زیاد شوند، زلزله هم زیاد شود، هنگامی که خلاف حکم الهی، حکم کنند، خداوند دشمنان را مسلط کند، هنگامی که عهد و پیمان را نقض کنند، خداوند آنها را به قتل مبتلا سازد، هنگامی که وزنهای و ترازوها را کم بگیرند، خداوند سبحان آنها را به قحطی مبتلا سازد .
جامع الاخبار/180

(

خوش قول بودن

پیامبر اعظم ص با شخصی در مکانی وعده گذاشتند . آن شخص این وعده را فراموش کرد . پیامبر سه روز در آن مکان ماند تا این که آن شخص آمد . حضرت فرمود اگر نمی آمدی همینجا می ماندم تا بمیرم و از همینجا محشور شوم .^۱ -الخرائج والجرائح 906/2

(

بیش از هزار سال قبل، پیامبر اسلام فرمودند:
سیاتی زمان علی امتی یا کلون شییا اسمہ بنج انا بریء منہم و ہم بریون
منی !

سَلِّمُوا عَلَی الْیَہودِ وَالنَّصَارَی وَ لَا تَسَلِّمُوا عَلَی آلِ الْبَنَجِ !
زمانی بر امت من خواهد آمد که عده ای چیزی به نام بنگ می خورند !
من از این افراد بیزارم و آنها هم از من دورند . بر یهودی و مسیحی سلام
کنید ولی بر کسی که بنگ می خورد سلام ننمایید! (منظور حشیش است)

به بیکار سلام نکردند...

گویند روزی پیامبر ما از کوچه ای رد می شد و بر خلاف روششان که به همه سلام می کردند به جوانی که بیکار نشسته بود سلام نکردند . اما حضرت در موقع بازگشت وقتی به این جوان رسیدند به او سلام کردند . اصحاب پرسیدند که شما موقع رفتن به ایشان سلام نکردید ولی موقع بازگشت به او سلام کردید؟ فرمود موقع رفتن دیدم بیکار نشسته است و خداوند سبحان آدم بیکار را دشمن دارد ! ولی موقع برگشتن دیدم سنگی به دست گرفته و خطوطی بر زمین رسم می کند و این هم خود یک نوع کار است و از بیکاری بهتر است لذا بر او سلام کردم ! (میزان الحکمه .)

جوان چشم چران در مسجد پیامبر

به پیامبر اعظم (ص) گفتند جوانی که پشت سر شما نماز می خواند
چشم چران است !

پیامبر فرمود او را رها کنید . همین نماز او را توبه می دهد و مانع کار زشتش
می شود .

جوان دزد و مسجد پیامبر

به پیامبر اعظم (ص) گفتند جوانی که پشت سر شما نماز می خواند دزدی
می کند !

پیامبر اعظم (ص) فرمود او را رها کنید این نماز او را توبه می دهد .

نابینا و شرکت در جماعت

نابینایی از پیامبر اعظم (ص) پرسید چگونه در نماز جماعت حاضر شوم؟
فرمود طنابی _

از منزل تا مسجد ببند و بوسیله آن به مسجد بیا . * لازم به ذکر است که گویا
منزل او در نزدیکی مسجد بوده است . (بحار، ج 84، ص 11).

ارزش جهاد با نفس

در روایت است که چون عده ای از مسلمین از جنگ سختی با پیروزی برگشتند پیامبر گرامی اسلام (ص) به استقبال آنان بیرون رفته بود پس زمانی که حضرت با آنان ملاقات نمود فرمود

. مرحبا به قومی که از جهاد اصغر و کوچک برگشتند

آنان که متعجب شده بودند سؤال کردند یا رسول الله (ص) اگر این _جنگ با این شدت و

:سختی جهاد کوچکتر بوده جهاد بزرگتر کدام است فرمود

جهاد اکبر مبارزه با نفس اماره و وسوسه های شیطان است که اگر در این وادی پیروز شود جهاد بزرگتر را انجام داده است.^{۱۰}

دیوانه واقعی

روزی رسول خدا (ص) وقتی دیدند عده ای دور شخصی جمع شده اند «
از آنها پرسیدند این کیست؟ گفتند دیوانه‌ای است! حضرت فرمود این
دیوانه نیست بلکه مریض است. دیوانه آن جوانی است که جوانی خود را
(در معصیت صرف می‌نماید). (میزان الحکمة 1/442)

فرشته ای هر شب فرود می اید و میگوید...

رسول خدا صلی الله علیه و آله : برای خدا فرشته ای است که هر شب «

فرود آمده و ندا می نماید

. ای بیست ساله ها ! جدیت و تلاش کنید

! ای سی ساله ها ! دنیا شمارا گول نزنند

ای چهل ساله ها ! برای ملاقات با خود چه آماده کرده اید؟

! ای پنجاه ساله ها ! ترساننده سراغتان آمد

! ای شصت ساله ها ! موقع درو رسید

! ای هفتاد ساله ها ! صدا شدید پس جواب بدهید

! ای هشتاد ساله ها ! مرگ سراغتان آمد ! در حالی که غافلید

آن گاه گوید اگر به خاطر بندگان نماز خوان و مردان خاشع و کودکان شیرخوار و حیوانات چرنده نبود عذاب بر شما ریخته می شد . (مستدرک،

(ج 3، ص 43)

اذان واقامه

رسول خدا (ص): هر که در گوش راست کودکش اذان و در گوش
(چپش اقامه گوید، او را از شیطان حفظ کرده است) کافی 24/6

پیامبر و دو شتربان....

امام سجاد علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به شتربانی در بیابان رسید و مقداری شیر از او خواستند او در پاسخ گفت: آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده ایم شامگاه از آن استفاده می کنیم .
آنجناب دعا کردند:

خداوندا: مال و فرزندان این مرد را زیاد کن . از او گذشته در راه به ساربان دیگری برخوردن لذا از او هم درخواست شیر کردند ساربان سینه شتران را دوشیده محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیامبر صلی الله علیه و آله ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نموده عرضکرد فعلا همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه بدهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم . پیامبر صلی الله علیه و آله دستهای خود را بلند کرده گفتند خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن .

همراهان عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و آله آنکه درخواست شما را اجابت نکرد دعایی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای این ساربان که حاجت شما را برآورد از خداوند سبحان چیزی خواستید که ما دوست نداریم . فرمود: «ما قَلَّ و کفی خیر مما کَثُرَ وَالْهَى . اللهم ارزق محمد و آل محمد

الکفاف».^{۱۱}

چیزی کم ولی کافی باشد بهتر است از چیزی که زیاد ولی انسان را از خدا
مشغول کند

مهربانی با کنیز

شخصی محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید دید لباس کهنه به تن دارد. دوازده درهم به حضرت تقدیم نمود و عرض کرد:

یا رسول الله! با این پول لباسی برای خود بخرید. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: پول را بگیر و پیراهنی برایم بخر! علی علیه السلام می فرماید:

- من پول را گرفته به بازار رفتم پیراهنی به دوازده درهم خریدم و محضر پیامبر برگشتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهن را که دید فرمود:

این پیراهن را چندان دوست ندارم پیراهن ارزانتر از این می خواهم، آیا فروشنده حاضر است پس بگیرد؟

علی می فرماید:

من پیراهن را برداشته به نزد فروشنده رفتم و خواسته رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ایشان رساندم، فروشنده پذیرفت.

پول را گرفتم و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم، سپس همراه با رسول خدا به طرف بازار راه افتادیم تا پیراهنی بخریم.

در بین راه، چشم حضرت به کنیزکی افتاد که گریه می کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک رفت و از کنیزک پرسید:

- چرا گریه می کنی؟

کنیز جواب داد:

- اهل خانه به من چهار درهم دادند که متاعی از بازار برایشان بخرم. نمی دانم چگونه پول ها را گم کردم. اکنون جرات نمی کنم به خانه برگردم.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله چهار درهم از آن دوازده درهم را به کنیزک داد و فرمود:

هر چه می خواستی اکنون بخر و به خانه برگرد.

خدا را شکر کرد و خود به طرف بازار رفت و جامه ای به چهار درهم خرید و پوشید.

در برگشت بر سر راه برهنه ای را دید، جامه را از تن بیرون آورد و به او داد و خود دوباره به بازار رفت و پیراهنی به چهار درهم باقیمانده خرید و پوشید سپس به طرف خانه به راه افتاد.

در بین راه، باز همان کنیزک را دید که حیران و اندوهناک نشسته است.
فرمود:

چرا به خانه ات نرفتی؟

- یا رسول الله! دیر کرده ام، می ترسم مرا بزنند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

- بیا با هم برویم. خانه تان را به من نشان بده، من وساطت می کنم که از تقصیراتت بگذرند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اتفاق کنیزک راه افتاد. همین که به جلوی در خانه رسیدند کنیزک گفت:

- همین خانه است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از پشت در با صدای بلند گفت:

- ای اهل خانه سلام علیکم!

جوابی شنیده نشد. بار دوم سلام کرد. جوابی نیامد. سومین بار سلام کرد،
جواب دادند:

- السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

- چرا اول جواب ندادید؟ آیا صدای مرا نمی شنیدید؟

اهل خانه گفتند:

- چرا! از همان اول شنیدیم و تشخیص دادیم که شما یید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

- پس علت تاءخیر چه بود؟

گفتند:

- دوست داشتیم سلام شما را مکرر بشنویم!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

– این کنیزک شما دیر کرده، من اینجا آمدم تا از شما خواهش کنم او را مؤاخذه نکنید.

گفتند:

– یا رسول الله! به خاطر مقدم گرامی شما این کنیزک از همین ساعت آزاد است.

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله با خود گفت: خدا را شکر! چه دوازده درهم بابرکتی بود، دو برهنه را پوشانید و یک برده را آزاد کرد.^{۱۲}

بحار، ج ۱۶، ص ۲۱۴.^{۱۲}

خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید:

من ده سال در خانه پیامبر بودم . یکبار نشد که حضرت بمن بگوید چرا اینکار را نکردی و یا چرا این کار را کردی؟
یکشب که برای افطار حضرت مقداری شیر آماده شده بود، پیامبر دیر بمنزل آمدند و من بخیال اینکه جائی مهمان هستند، افطاری حضرت را خوردم ! وقتی پیامبر آمدند از همراهانش پرسیدم که آیا حضرت افطار کرده اند؟ گفتند نه ! هنوز چیزی نخورده اند . من بسیار نگران شدم که اگر حضرت افطاری خود را بخواهد، من چه کنم؟ امّا گویا پیامبر صلی الله علیه و آله می دانست لذا چیزی نفرمود و آب افطار نمودند!^{۱۳}

سفانه دختر حاتم (که در عرب به بخشندگی و سخاوت معروف بود)

هنگامی که اسیران بنی طی (قبیله حاتم طائی) را به مدینه آوردند و آنها را وارد خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کردند از جمله آنها سفانه دختر حاتم بود. مردم از زیبایی او در شگفت شدند؛ وقتی که شروع به سخن گفتن کرد در ملاحظت گفتار و شیرینی بیانش حیران گشتند به طوری که زیبایی او را فراموش کردند. گفت ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پدرم از دنیا رفت و برادرم پنهان شد اگر مرا آزاد کنی تا دشمنان سرزنش نکرده و قبائل عرب طعنه نزنند بسیار بجا و به مورد است زیرا پدرم مردی طرفدار اخلاق پسندیده بود. گرسنگان را سیر می کرد و برهنگان را پوشاک می داد. هیچ آرزومندی پیش او نیامد. مگر اینکه به آرزوی خود رسید.

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود دخترک این صفات که شمردی از اخلاق مومن است اگر پدرت زنده می بود ما از خداوند برایش طلب بخشایش و رحمت می کردیم.

پس از آن فرمود: او را آزاد کنید به واسطه شرافت پدرش.

عرض کرد تقاضا دارم اینهایی که با منند نیز دستور دهید آزاد کنند.
حضرت فرمود:

همراهان او را به واسطه شرافت خودش آزاد کنند. آنگاه فرمود: سه دسته را ترحم و رسیدگی نمائید: 1. عزیزی که بعد از عزت خوار شود. 2. ثروتمندی که بینوا گردد. 3. دانشمندی که در میان نادانان ضایع شده باشد.

سفاهه عرض کرد اجازه می دهید برای شما دعا کنم ؟ فرمود: بکن . گفت: خداوند کمکها و نیکوکاریهای شما را شامل مستمندان و بیچارگان نماید و هیچ نعمتی را از قوم و دسته ای نگیرد مگر آنکه شما را وسیله بازگشت آن نعمت قرار دهد. حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آمین . بعد دستور داد مقداری شتر و گوسفند به او دادند که میان دره را فرا گرفت . دختر حاتم از این بخشش در شگفت شد، عرض کرد این نوع جود و سخاوت مخصوص کسانی است که از فقر و پریشانی نترسند. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مرا پروردگارم اینطور تربیت کرده . عرض کرد اجازه می فرمائید بسوی خانه خود برگردم ؟

فرمود: تو مهمان ما هستی تا از خویشاوندانت شخص مورد اعتمادی بیاید و به همراهی او بروی. بعد از چند روز که در ضیافت آن حضرت

بود از بستگانش آمدند خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و اجازه رفتن خواست. پیغمبر دستور داد محلی برای او تهیه کردند که روپوش آن از خز بود و با پسر عموهایش او را بازگرداند. در تمام راه هرگاه سفانه سر از محمل بیرون می کرد می دید عده ای با شمشیرهای برهنه به حفظ و حراست او مأمورند. وقتی به وطن رسید به برادر خود عدی بن حاتم گفت برو ملحق به این مرد شو اگر او را ببینی خواهی دانست به راستی پیغمبری بزرگوار و با عظمت است. عدی آماده رفتن گردید و به مدینه آمد. هنگامی که حضرت در مسجد بود وارد خدمت ایشان گردید. همین که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) او را دید فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد من عدی بن حاتم. حضرت از جای بلند شد و عبای خود را زیر او پهن کرد و او را بر روی او نشانید، (و جلس بین یدیه) و خود آنجناب به جهت احترام او روبروی او نشست از مشاهده این اخلاق پسندیده، عدی اسلام آورد^{۱۴}

۱۴. شجره طوبی، ج ۲، ص ۲۲

توصیه به مهربانی در سخن گفتن

پیامبر اکرم "صلی الله علیه و آله" همواره به پیروان خود می‌آموخت که خشونت گفتاری را به طور کامل ترک کنند و نه تنها تندی زبان و پرخاشگری و دشنام‌گویی را زیر پا بگذارند؛ بلکه حتی از فریاد زدن و بلند سخن گفتن هم پرهیزند و به هیچ صورتی از صورت‌های خشونت گفتاری آلوده نباشند؛ چنانچه می‌فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَكْرَهُ مِنَ الرِّجَالِ الرَّفِيعِ الصَّوْتِ وَ يَحِبُّ الْخَفِيفَ مِنَ الصَّوْتِ»^[۱۵] بی‌گمان خداوند از مردانی که با صدای بلند سخن می‌گویند بیزار است و صدای آهسته را دوست می‌دارد.

اکنون شخصی وارد میشود که اهل بهشت است!

راوی می گوید: نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نشسته بودم، آن حضرت فرمود: "اکنون شخصی بر شما وارد می شود که از اهل بهشت است." پس مردی از انصار درحالی که آب وضو از محاسنش می چکید وارد شد و سلام کرد و مشغول نماز شد. فردای آن روز نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آن سخن را تکرار فرمود. باز همان مرد انصاری وارد شد و روز سوم نیز همین داستان تکرار شد. بعد از خارج شدن آن حضرت از مجلس، یکی از یاران به دنبال آن مرد انصاری رفت و سه شب در نزد او به سر برد؛ ولی از شب بیداری و عبادت [فراوان] چیزی ندید، جز اینکه هنگام رفتن به رخت خواب ذکر خدا را می گفت و بعد می خوابید و برای نماز صبح بیدار می شد. بعد از سه شب آن صحابی گفت: من از پیغمبر خداصلی الله علیه وآله درباره تو چنین سخنی شنیدم، خواستم بفهمم که چه اعمال و عباداتی انجام می دهی که باعث شده پیامبر صلی الله علیه وآله تو را بهشتی بخواند؟ مرد انصاری در جواب گفت: غیر از آنچه دیدی از من بندگی [بیش تری] سرنمی زند، جز آنکه بر احدی از مسلمانان در خود غشّ و

خیانتی نمی بینم و بر خیر و خوبی که خدای تعالی به او عنایت کرده،
حسدی نمی ورزم] و در یک کلام خیرخواه مردم (وبا مردم
مهربان) هستم]. آن صحابی گفت: این حالت است که تو را به این مرتبه
[عالی] رسانده و این صفتی است که تحصیل آن از ما [و از هر کسی
بر نمی آید.^{۱۶}

او برادر تو نیست!

أَبْطَأَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلٌ ، فَقَالَ : مَا أَبْطَأَ بِكَ ؟ فَقَالَ :
الْعُرَى يَا رَسُولَ اللَّهِ . فَقَالَ : أَمَا كَانَ لَكَ جَارٌ لَهُ ثَوْبَانِ يُعِيرُكَ أَحَدَهُمَا
. ؟ فَقَالَ : بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ . فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَا هَذَا لَكَ بِأَخٍ
مردی دیرتر به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد . پیامبر صلی الله
علیه و آله فرمود : «چرا دیر کردی؟» . گفت : برهنگی باعث شد ، ای
پیامبر خدا! فرمود : «آیا همسایه ای نداشتی که دو جامه داشته باشد و
یکی را به تو عاریه دهد؟» . گفت : چرا ، ای پیامبر خدا! فرمود : «او برادر
» . تو نیست

کودک در لباس حضرت ادرار کرد

در تاریخ زندگانی و احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که : بسیار می شد که نوزادی را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می آوردند تا او نامگذاری کند و یا برایش دعا بفرماید، حضرت برای احترام به خانواده طفل ، نوزاد را در دامن خود می نهاد، بسا می شد که بچه در دامن حضرت ادرار می کرد و لباس حضرت را آلوده می نمود، برخی از کسانی آنجا فریاد برمی آوردند، (اعتراض می کردند)

حضرت فرمود: ادرار بچه را قطع نکنید (او را نترسانید) و می گذاشت بچه ادرارش را تمام کند، سپس با روی باز دعا می کرد یا نامگذاری می نمود و نمی گذارد خانواده طفل ناراحت شوند، وقتی آنها می رفتند، لباس خویش را می شست.^{۱۷}

^{۱۷}بحار ج ۱۶ ص ۲۴۰.

حضرت چرا از این حرف اقرع خشمگین شد

روزی رسول خدا (ص) حسن و حسین (ع) را می بوسید. شخصی به نام اقرع بن حابس گفت: من ده فرزند دارم و هرگز هیچ یک را از آن ها را نبوسیده ام. آن حضرت فرمود: هر کس رحم نکند بر او رحم نمی شود. برپایه روایتی آن حضرت به قدری از این گفتار وی خشمگین شد که اگر خدا عاطفه را از دلت کنده است: چهره اش برافروخت و به او فرمود با تو چه کنم؟ هر کس بر خردسالان ما مهر نوزد و بزرگان ما را احترام نکند از ما نیست^{۱۸}

(بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۳-۲۸۲)^{۱۸}

خوراندن حلوا بعد از نماز

از امام حسن یا جابر بن عبدالله نقل شده که: صلیت مع رسول الله الظهر او العصر فلما سلم قال لنا علی اماکنکم، قال جره فیها حلوی فجعل یأتی علی رجل رجل فیلعقه لعقه حتی اتی علی - و انا غلام - فألعقنی لعقه ثم قال: ازیدک؟ قلت نعم فألعقنی اخری لصغری فلم یزل کذلک حتی أتی

علی آخر القوم^{۱۹}

یعنی: نماز ظهر یا عصر را در محضر رسول الله خواندم، همین که آن حضرت سلام دادند به ما فرمودند: بر جایتان بمانید و فرمود: کوزه ای است با مقداری حلوا. آنگاه برای تقسیم آن در میان نمازگزاران از جا برخاست و به هر کدام انگشتی حلوا می خوراند تا اینکه به من رسید من کودک بودم آن حضرت انگشتی حلوا بمن خوراند سپس فرمود: باز هم بدهم؟ عرض کردم آری آن حضرت انگشتی دیگر به خاطر خردسال

بودنم به من خورانید و بدین حال بودند تا آن گاه که به همگان حلوا

دادند.

محبت به اسامه پسر زید

اسامه بن زید گوید: کان نبی الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لیأخذنی و

یقعدنی علی فخذہ و یقعد الحسن علی الأخری ثم یضمنا ثم یقول اللهم

ارحمهما فانی أرحمهما^{۲۰}

گاه می شد که رسول خدا مرا بر یک زانوی خود می نشانید و بر دیگری

امام حسن را و هر دوی ما را در آغوش می کشید، سپس می فرمود:

خدایا به این دو رحم کن، که من هر دو را دوست دارم.

مرحوم طبرسی گوید: و کان رسول الله یؤتی بالصبی الصغر لیدعو له

بالبر که او یسمیه فیأخذه فیضمه فی حجره تکرمه لأهله فربما بال الصبی

علیه فیصیح بعض من رآه حین یقول فیقول: لاتزرموا بالصبی فیدعه حتی

یقضی بوله، ثم یفرع له من دعائه او تسميته و یبلغ سرورا أهله فیه

ولایرون انه تاذی ببول صبیهم فاذا انصرفوا غسل ثوبه بعده^{۲۱}

^{۲۰} همان ص ۳۹۸

^{۲۱} مکارم الاخلاق، ص ۲۵.

گاهی نوزادی را خدمت پیامبر می آوردند تا آن حضرت برای تکریم پدر و مادر، کودک را در آغوش می گرفت، و بسا می شد کودک در همان حال ادرار کند برخی از کسانی که شاهد ماجرا بودند بر سر کودک فریاد می کشیدند اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمود! ادرارش را قطع مکنید و کودک را به حال خود می گذاشت تا ادرارش تمام شود سپس برایش دعا می کرد یا نامی برای او انتخاب می نمود و بدین ترتیب باعث سرور و شادی پدر و مادر طفل می گشت. و آنها احساس نمی کردند که پیامبر از ادرار فرزندشان ناراحت شده باشد و آن گاه آنجا را ترک می کردند پیامبر پیراهن خود را می شست

محبت به فرزندان

فیض کاشانی می نویسد: از خلیقات پیامبر اسلام چنین بود که وقتی از سفر مراجعت می کرد و در گذرگاه با کودکان مردم روبرو می شد به احترام آنها می ایستاد سپس امر می فرمود کودکان را می آورند و از زمین برمی داشتند و به آن حضرت می دادند رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بعضی را در آغوش می گرفت و بعضی را بر پشت و دوش خود سوار می کرد و به یاران خویش می فرمود: کودکان را در آغوش

بگیرید و بر دوش خود بنشانید

اطفال از این صحنه مسرت آمیز بی اندازه خوشحال می شدند و از شادی

و نشاط در پوست نمی گنجیدند

این خاطرات شیرین را هرگز از یاد نمی بردند. چه بسا پس از مدتی دور

هم جمع می شدند و ماجرا را برای یکدیگر بازگو می کردند و در مقام

افتخار و مباهات یکی می گفت: پیامبر مرا در بغل گرفت و تو را بر

پشت خود سوار کرد

دیگری می گفت: پیامبر به یاران خود امر کرد تو را بر پشت او

بگذارند^{۲۲}

برخورد پدران با فرزند رفاعه:

در تفسیر کشف الأسرار میبدی آمده که روزی پیامبر (صلی الله علیه و

آله و سلم) همراه عده ای از اصحاب از کوچه های مدینه عبور می

کردند، در یکی از کوچه ها چند کودک مشغول بازی بودند و در کنار

آنها کودکی خود را روی زمین می کشید و گریه می کرد

محجه البیضاء، ج 3، ص 366.²²

حضرت متوجه آن کودک شده و پهلوی او روی زمین نشستند، سپس

آن طفل را از زمین بلند کرده و علت گریه او را جویا شدند، کودک

گفت: من پسر رفاعه انصاری هستم پدرم در جنگ احد کشته شد.

خواهری داشتم که ازدواج کرد و مادرم نیز شوهر کرد و مرا از خود

راند، اکنون من بی کس و تنها مانده ام، بچه ها مرا سرزنش می کنند و

به بازی نمی گیرند.

حضرت بسیار ناراحت شده و اشک از چشمانش جاری گردید و بعد او

را روی زانوی خود نشانید و فرمود ناراحت مباش، من از امروز پدر تو و

دخترم فاطمه (سلام الله علیها) خواهر تو است. کودک شادمان شد و

برخاست و فریاد زد: ای بچه ها، دیگر مرا سرزنش نکنید که پدرم از

پدرهای شما بهتر است. آن گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست

او را گرفتند و به خانه دخترشان فاطمه (سلام الله علیها) بردند و گفتند

دخترم: این کودک، فرزند ما و برادر تو است، از او نگهداری کن. فاطمه

(سلام الله علیها) نیز جامه ای پاکیزه بر او پوشاند، سرش را روغن زد و

ظرف خرمایی پیش روی او گذاشت و فرمود: حسن و حسینم بیاید و با

هم غذا بخورید.

بعد از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) او بر سر خود

خاک می ریخت و فریاد می زد: وا ابتاه امروز من یتیم شدم و همه مردم

از سوز او می گریستند^{۲۳}

سید مهدی شمس الدین، اخلاق اسلامی، ص 30.²³

پیامبر با شنیدن نام قیامت رنگ به رنگ می شد

و روایت شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله قیامت را یاد می نمود، صدای آن حضرت شدید و رخسار آن حضرت سرخ می شد^{۲۴}.

پهلوانی که با شنیدن عظمت قیامت ، دچار تحول شد!

شیخ مفید در ارشاد نقل کرده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک به مدین مراجعت فرمود، ((عمرو بن معدی کرب)) به خدمت آنحضرت شرفیاب شد، حضرت به او فرمود: اسلام بیاور ای عمرو تا خدا تو را از فزع اکبر و بیچارگی بزرگ نجات بخشیده و ایمن گرداند یعنی ترسی که بزرگترین ترسهاست. عمرو گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله فزع اکبر کدام است؛ من کسی هستم که نمی ترسم

شیخ عباس قمی (ره) گوید: معلوم می شود عمرو بن معدی کرب، مردی دلیر و شجاع بوده است؛ نقل شده که او از شجاعان نامی روزگار بوده و بسیاری از

فتوحات مسلمان به دست او واقع شده و شمشیر او به صمصامه معروف بود، که با آن، به یک ضربت، پاهای شتر را از هم جدا می کرد

و عمر بن الخطاب در زمان خلافت خود از او خواهش کرد که آن شمشیر را نشان او دهد، عمرو آن را حاضر کرد. عمر آن را کشید و بر محلی زد که تیزی آنرا امتحان کند ابدا اثر نکرد. عمر آن را دور افکند و گفت: این چیزی نیست. عمرو گفت: ای امیر؛ شما از من شمشیر طلبید نه بازویی که با آن شمشیر می زد. عمر از سخن عمرو بدش آمد و او را سرزنش کرد و به قولی او را بزد و (صد البته که عمر مردی خشن و تلخ رو بود و در بسیاری از موارد از پیامبر می خواست تا مردمان را با شمشیر بکشد و پیامبر مانع او می شد

و چون عمرو گفت من از فرع اکبر و بیچارگی و دلهره بزرگ قیامت نمی ترسم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ای عمرو؛ چنین نیست که گمان کرده ای؛ همانا صیحه ای بلند خواهد شد که مرده ای نماند، مگر آنکه زنده شود و نماند زنده ای مگر آنکه بمیرد، مگر آنها که خدا بخواهد نمیرند. پس یک صیحه دیگر بر ایشان زده می شود که همه زنده می شوند و صف می کشند و آسمان شکافته می شود و کوهها متلاشی و پراکنده می شوند و پاره هایی از آتش جهنم جدا شود و کوه ها افکنده شود؛ پس نماند صاحب روحی مگر آنکه دلش کنده شود و گنااهش را یاد کند و مشغول به خود شود، مگر کسانی که خدا

• خواسته باشد (که چنین نشود)

نوشته اند که فرمود: پس کجایی تو ای عمرو؟ عمرو گفت: همانا من می شنوم
• امری را که عظیم و بزرگ است^{۲۵}

رؤسا!

رسول خدا(ص):هر کسیکه در دنیا مسئول ورئیس باشد،اگر چه
برده نفر،روز قیامت در حالیکه دستهایش به گردنش بسته شده محشور می
شود!سپس اگر آدم نیکوکاری بود،آزاد می شود واگر ظلمی کرده باشد،
بر زنجیرهایش افزوده می شود!

مفلس کیست؟

رسول خدا(ص): «آیا می دانید که مفلس کیست؟ گفتند: مفلس کسیست که درهم و دینار ندارد! فرمود: مفلس اَمّت من، شخصی است که نماز و روزه دارد ولی روز قیامت در حالی محشور می شود که در دنیا -

به کسی دشنام داده و یا حقّ دیگری را ضایع نموده و یا به مال دیگری

تجاوز نموده است! برای جبران از حسناتش بر می دارند و به این و آن می

دهند و چنانچه حسناتش کم باشد، از گناهان صاحبان حق، به حساب او

می گذارند، سپس او را در آتش می اندازند.»

اولین نعمتی که خدا به ما داده چیه؟

روزی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمودند چون خداوند سبحان در آیه شریفه:

وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ (ابراهیم 5)

یعنی ایام الله را به مردم متذکر شو که در این ایام، نشانه هایی برای افراد بسیار

صبور و شکور است.

دستور داده تا نعمتهایش را بیاد مردم بیاورم پس شما بگوئید که اولین نعمتی که خداوند سبحان امر به تذکر به آن داده چیست؟ یکی گفت زن و بچه! دیگری گفت سلامتی! سومی گفت مال و منال!

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله به علی (ع) فرمود: ابوالحسن تو بگو. علی (ع) فرمود: من چگونه در حضور شما مطلبی بگویم در حالی که خداوند سبحان ما را بوسیله شما هدایت کرد و جمیع علوم و کمالات را بوسیله شما برایمان فرستاد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود باید بگوئی اولین نعمت کدام است؟ علی (ع) گفت: اولین نعمت، نعمت وجود است که من هیچ نبودم ولی خداوند سبحان مرا از عدم بوجود آورد. پیامبر اعظم فرمود راست گفتی. دومی کدام است؟ فرمود: به من حیات و زندگانی بخشید و مرا مانند جمادات و نباتات نگردانید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی. سومی کدام است؟ گفت: مرا به بهترین صورتهای که صورت انسان است خلق کرد و بصورت حیوان

نیافرید . پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی . چهارمی کدام است؟ گفت: آنکه برایم حواس ظاهری و باطنی قرار داد . پیامبر اعظم فرمود راست گفتی . پنجمی کدام است؟ گفت آنکه قدرت عقل و مشاعر روحانی بمن داده و مرا بر حیوانات برتری بخشید . پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی . ششمی کدام است؟ گفت اینکه مرا به دین حق هدایت کرد و از گمراهان نگردانید .

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ (اعراف 43)

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی . هفتمی کدام است؟ گفت آنکه در آخرت «بهشت» زندگی خوبی را برایم قرار داد . پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی . هشتمی کدام است؟ گفت مرا آزاد آفرید و غلام کسی قرار نداد . پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی .

نهمی کدام است؟ گفت آسمان و زمین و آنچه از مخلوقات در آنهاست را در تسخیر من قرار داد ...^{۲۶}

نجات مشرک خوش اخلاق

«چند تن از مشرکین، بقصد ترور پیامبر به مدینه آمدند ولی دستگیر شدند. چون حاضر به اسلام آوردن نشدند، پیامبر دستور داد که به غیر از یکنفر از آنان، بقیه را بکشند. شخص آزاد شده از پیامبر سؤال کرد: به چه دلیل همه رفقای من کشته شدند، ولی مرا زنده نگه داشتید؟

حضرت فرمود: زیرا جبرئیل از طرف خداوند سبحان بر من نازل شد و خبر داد که تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند. اول آنکه تو نسبت به ناموس و خانواده‌ات غیرت داری. دوم آنکه مردی با سخاوتی. سوم آنکه راستگویی. چهارم آنکه شجاعت داری. پنجم آنکه خوش اخلاقی. آن مرد با شنیدن این سخن، به حضرت ایمان آورد و مسلمان شد.»^{۲۷}

پنج بار سجده کردند...

در حالات رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که: یکروز در سفر کوتاهی وقتی برای استراحت توقف کردند، پنج سجده بجا آورد. اصحاب علت را پرسیدند. فرمود: جبرئیل برایم پنج بشارت آورد و من برای هر بشارتی یک سجده انجام دادم.

تشییع جنازه عابد بهتر است یا نشستن در مجلس علم؟

یکروز ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که تشییع جنازه عابد «
بهتر است یا نشستن در مجلس علم؟

آن حضرت فرمود: ای اباذر! یکساعت نشستن در مجلس علم در نزد خداوند سبحان بهتر از تشییع هزار شهید است. وساعتی نشستن برای مذاکره علمی از عبادت هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز بخوانی، افضل است.» (مناهج الشارعین

رسول خدا صلی الله علیه و آله : «از جبرئیل پرسیدم که کدام جهاد برای امتم بهتر است؟ گفت: رفتن به دنبال علم . گفتیم: وبعد از آن؟ گفت: نگاه کردن به عالم ! گفتیم: بعد از آن؟ گفت: دیدار عالم .»

نمونه کامل تواضع

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نمونه کامل تواضع و احترام به دیگران بود و به همه حتی کودکان سلام می کرد و هرگز برتری او بر همه بشریت باعث غرور او نشد و در همه عمر در مقابل همه مسلمین تواضع می نمود.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(من تواضع رفعه الله و من تکبر وضعه الله).

کسی که تواضع نماید خداوند سبحان او را بالا می برد و کسی که تکبر کند خداوند سبحان او را پایین می آورد

تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرتبه ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می کرد .

روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود: چرا از من می ترسی من که پادشاه نیستم!^{۲۸}

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دوست دارد که مردمان در پیش او ایستاده باشند پس نشستگاهش از آتش پس پر خواهد شد .

و فرمود: هر کس از روی تکبر بر زمین راه رود از زیر و رویش او را لعنت کنند

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مردم چهار صنفند سخی، کریم، بخیل و لئیم . اما سخی آن است که بخورد و اعطا کند و کریم آنست که نخورد و ببخشد و بخیل آنست که بخورد و نبخشد و لئیم آنست که نخورد و نبخشد (بحار الانوار 356/68)

کار کردن مشکل گشاست

در زمان پیامبر اعظم شخصی مشکل مالی سختی پیدا کرد . نزد حضرت آمد تا کمک مالی بگیرد اما هنوز سخنی نگفته بود که پیامبر فرمود هر که از ما بخواهد به او می بخشیم ولی اگر از خداوند سبحان بخواهد خدا او را بی نیاز می کند . این مسئله چندبار تکرار شد تا اینکه مرد تبری از همسایه قرض کرد و به صحرا رفت و هیزم جمع نمود و فروخت و پولی بدست آورد . روز بعد بیشتر کار کرد و پول بیشتری بدست آورد و با تلاش زیاد کم کم وضعش خوب شد و مشکلش برطرف گردید . روزی با همسرش نزد پیامبر 9 آمد و داستان را گفت . پیامبر فرمود نگفتم هر که از ما بخواهد به او می بخشیم ولی اگر از خدا بخواهد خدا او را بی نیاز می کند .

الکافی 2/139

کشته راه الاغ!

نقل شده است در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله جنگی بین مسلمانان و مشرکین پیش آمد در حین جنگ یکی از مسلمانان ضعیف الایمان چشمش به پالان الاغ یکی از مشرکین افتاد که قیمتی بود لذا به طرف آن مشرک حمله کرد که آن پالان را مالک شود ولی بدست آن مشرک کشته شد بعد از جنگ به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند که فلانی هم شهید شد حضرت فرمود: اوشهید نشد بلکه قتیل الحمار شد یعنی کشته راه الاغ.⁽¹⁾

سخن محکم بگوئید

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيداً «70 حدید»
ای مؤمنین! تقوا پیشه کنید و سخن استوار و درست بگوئید.

در روایت است هر موقع پیامبر ص می خواستند سخنرانی
کنند در ابتدای سخنرانی این آیه را تلاوت می فرمود.^۱
ارشاد القلوب 136/1

تیر شیطان

«آمده است که جوان عربی در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله در کوچه مشاهده کرد که زن جوانی از روبرو می آید! این جوان شروع به چشم چرانی به زن نمود بطوری که حواسش پرت شد و متوجه استخوانی که در سوراخ دیوار فرو شده بود، نشد و استخوان به گونه اش اصابت کرد و خون جاری شد! جوان با همین حالت نزد پیامبر بعنوان طبیب الهی رفت و ماجرای این حادثه را گفت. حضرت فرمود: همانا نگاه به نامحرم تیری از تیرهای شیطان است.)

میزان الحکمة 4/3290)

اروغ نزن!

«ابوجحیفه در حالی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد که آروغ می زد! حضرت فرمود: آروغ نزن که هر که در دنیا سیرتر است، در قیامت گرسنه تر می باشد! ابوجحیفه از آن به بعد تا رحلتش غذای سیر نخورد

پیامبر فرمود غضب نکن...

روایت است که مردی بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرض کرد: یا رسول الله مرا تعلیم ده فرمود: برو غضب مکن (عصبانیت خود را کنترل کن). آنمرد گفت همین مرا بس است و بجانب قبیله خود رفت. ناگاه در میان قومش جنگی پیا شد و اسلحه پوشیده و در برابر یکدیگر صف کشیدند. آن مرد هم چون چنان دید اسلحه پوشیده و به صف ایستاد. آنگاه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را بیاد آورد که به او فرمود: غضب مکن! پس اسلحه را کنار گذاشت و نزد مردمی که دشمن قومش بودند آمد و گفت: ای مردم هر جراحت و قتل بی نشانه‌ای که در افراد شما باشد به عهده من است و من خوبی‌های آن را بشما می‌پردازم. آن مردم گفتند هر چه اینطور باشد به نفع شما ولی ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم سپس با یکدیگر صلح کردند و کینه از میان برداشتند.^{۲۹}

ذوالنمره گفت چرا خدا مرا زشت افرید؟

از امام صادق علیه السلام روایت می کنند که فرمود: در زمان پیامبر اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم مردی بود که (ذو النمره) نامیده می شد
او از زشتترین مردم بود و به سبب همین زشتی او را (ذو النمره) می
نامیدند.

یک روز او خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای
پیامبر خدا! به من بگو

خدای عزّ و جلّ بر من چه واجب کرده است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود

خداوند بر تو واجب کرده است هفده رکعت نماز در شبانه روز، و روزه
ماه مبارک را در صورتی که

زنده ماندی و آن را درک کردی، و حج را اگر استطاعت یافتی، و زکات
را، و آن را برای او شرح داد.

آن مرد گفت: سوگند بخدایی که تو را بحق به پیامبری برانگیخت، برای
پروردگار خود افزون بر آنچه برای من
واجب گردانیده به جای نخواهم آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا ای ذو النمره؟ عرض کرد:
زیرا که مرا چنین زشت
آفریده است.

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و
عرض کرد: ای پیامبر

خدا! پروردگارت به تو دستور می‌دهد که از سوی او به ذو النمره سلام
برسانی و به او بگویی: پروردگارت

می‌فرماید: آیا خشنود نیستی که در روز رستاخیز تو را به زیبایی
جبرئیل محشور کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای ذو النمره! این جبرئیل
است که به من

دستور داده به تو سلام رسانم و به تو بگویم که پروردگار متعال فرموده
است: آیا خشنود نیستی که در

روز رستاخیز تو را به زیبایی جبرئیل محشور گردانم

ذو النمره گفت: پروردگارا! من خشنود شدم و بعزّت سوگند من نیز [به
اعمال آن قدر] بیفزایم تا خشنود گردی

مرد نابینا از پیامبر چه درخواستی کرد؟

«از امام صادق (ع) نقل شده که: مرد نابینائی به خدمت پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! دعا کن خدا چشمانم را بمن برگرداند!

حضرت دعا کرد و او بینا شد و با بینائی از خدمت حضرت رفت. نابینای دیگری آمد و از پیامبر خواست دعا کند تا چشمانش سالم شود! حضرت فرمود: بهشت را دوست داری یا چشمانت را؟ گفت: یا رسول الله! ثواب نابینا بودن بهشت است؟ فرمود: خدا کریمتر از آن است که بنده مؤمن خود را به کوری مبتلا گرداند و ثواب او را بهشت ندهد! «حیوة القلوب ج 2

حساب فقرا در قیامت چگونه است؟

پیامبر فرمود روز قیامت فقرا میروند به در بهشت و نگهبانان بهشت میگویند باید با حساب و کتاب وارد شوید جواب می دهند مگر خدا به ما چیزی داده است که از ما حساب و کتاب بکشد خدا هم میفرماید ایشان راست میگویند من به اینها چیزی نداده ام بگذارید ایشان به بهشت بروند و اما اونهایی که بهشون مال و اموال داده ام باید با حساب و کتاب وارد بهشت شوند

برخورد پیامبر خدا با فرد متکبر

شخص ثروتمندی محضر پیامبر خدا نشسته بود. شخص فقیری آمد و کنارش نشست. شخص پولدار خود را کمی کنار کشید! پیامبر خدا این را دید و فرمود ترسیدی از فقرش بتو برسد!

پولدار شرمنده شد و گفت حاضرم نصف ثروتم را به او ببخشم. پیامبر خدا به فقیر گفت حاضری پولش را قبول کنی؟ فقیر گفت نه. چون منم مثل ایشان میشوم!

چرا مرد حبشی ناگهان از دنیا رفت؟

مردی حبشی در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: یا رسول الله! گناه بسیار دارم، آیا می توانم توبه کنم و توبه من قبول می شود؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری خداوند می پذیرد. مرد حبشی گفت: در آن وقت که گناه می کردم، آیا خدا مرا می دید؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری او ناظر و شاهد بر تو بود.

ناگهان مرد گناهکار، آه بلندی کشید، نعره ای زد و جان داد^{۳۰}

چرا عدالت نورزیدی؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مردی که دو پسر داشت و یکی را بوسید و دیگری را نبوسید نگاه کرده فرمود: چرا میان آن دو به تساوی رفتار نکردی؟

پرهیز از امتیاز طلبی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با عده ای از اصحاب خود به سفر رفته بودند. حضرت در بین راه دستور داد گوسفندی را ذبح کنند و غذایی تهیه نمایند. مردی گفت : کشتن گوسفند با من باشد، دیگری گفت : پوست کردن آن با من باشد سو می گفت : پختن آن را من به عهده می گیرم .

. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من هم هیزم آن را آماده می کنم .
اصحاب گفتند: با رسول الله ! پدران و مادران ما فدای شما باد، خود را به زحمت نیندازید، ما خود هیزم را جمع آوری خواهیم کرد

حضرت فرمود: می دانم که شما این کار را برای من انجام می دهید اما خدای عز و جل نمی پسندد که بنده —اش خود را از اصحابش ممتاز کند آنگاه برخاست و برای آنها هیزم جمع آوری کرد. (محجة البیضاء، ج

حق الناس

جنازه مردی را آوردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن نماز گذارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: شما بر او نماز بخوانید . اما من نمی خوانم

اصحاب گفتند: رسول الله ! چرا بر او نماز نمی گذاری ؟

. حضرت فرمود: زیرا بدهکار مردم است

. ابوقتاده گفت : من ضامن می شوم که قرض او را ادا کنم

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بطور کامل ادا خواهی کرد؟

ابوقتاده : بله ، بطور کامل ادا خواهم کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز گذارد

ابوقتاده گوید: بدهکاری آن مرد هفده یا هجده در هم بود. (مستدرک

الوسائل ، ج 13، ص 404

میهمان سرزده

از اهل مدینه ، پیامبر صلی الله علیه و آله و پنج نفر از اصحاب او را به غذائی که آماده کرده بودند دعوت نمودند. حضرت دعوت آنها را پذیرفت اما وقتی به منزل میزبان می رفتند در بین راه یک نفر دیگر که دعوت نشده بود به آنها گروید. وقتی به منزل نزدیک شدند پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت : آنها تو را دعوت نکرده اند همین جا بنشین تا من با آنها صحبت کنم و همراهی تو را، با آنها در میان گذارم و اجازه ورودت را بگیرم . (بحارالانوار، ج 16، ص 236)

بخشش در هنگام نیاز

نقل شده زنی بدست خود لباس یا عبایی دوخته بود و بر آن حاشیه زده تزیین کرده بود و آن را تقدیم حضرت کرده بود، حضرت عبا را گرفت در حالی که برای پوشش خود به شدت بدان نیاز داشت، در این هنگام مردی از اصحاب جلو آمد و گفت: «چه لباس زیبایی؛ آن را به من می دهید تا بپوشم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: بله؛». حضرت لباس را تا کرده، مرتب کردند و آن را به آن مرد بخشیدند

بخشش های عجیب پیامبر خدا

از امام صادق (علیه السلام) درباره انفاق حضرت سؤال شد فرمودند: «نزد حضرت یک اوقیه (= هفت مثقال) طلا بود. حضرت دوست نداشتند که آن، در نزدش بماند پس شبانه همه آنها را صدقه دادند و چون صبح شد [چیزی نداشت تا به سائلی که نزدش آمد، بدهد.] [۲۷][۲۸][۲۹]

در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده که «سائلی نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نمی آمد؛ مگر اینکه چیزی به او می بخشید.» پس، زنی پسرش را نزد حضرت فرستاد و گفت: نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برو و از او درخواست کمک کن، اگر گفت چیزی نزد من نیست بگو پیراهن تنت را به من بده، پسر آمد و چنین کرد؛ پس حضرت، لباس از تن در آورد و به او داد و چون لباس نداشتند، نتوانستند برای نماز به مسجد بروند، پس آیه نازل شد که «ولا

تجعل يدك مغلوله الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقع ملوماً
محسوراً؛ نه هرگز دست خود محکم بسته دار نه بسیار باز و گشاده دار که
»به نکوهش و حسرت خواهی نشست

حضرت هر آنچه داشت، می بخشید و اگر چیزی نداشت، به سائل
می گفت: «خدا به تو برساند.» ایشان، تنها در غزوه هوازن، از عطایا،
چیزی در حدود پنج میلیون، بخشید؛ غنائمی که ۶ هزار اسیر، ۲۴ هزار
راس شتر، ۴۰۰ هزار راس گوسفند، ۴ هزار اوقیه نقره، از جمله آن بود
که جمیع آن را بخشید. سپس فرمودند: «آنقدر شتر و گوسفند به شما
دادم که چیزی از آن برای من نماند آیا چیزی از من خواستید و من بخل
[ورزیدم؟ به خدا قسم من بخیل و ترسو و کذاب نیستم.»

ایشان بخشنده و بزرگ هر قوم و طایفه ای را بزرگ می شمردند و
دیگران را نیز بدین کار سفارش می کردند می فرمودند: «اکرموا کریم
قوم» همچنین فرمودند: «اذا اتاکم کریم فاکرموه و ان خالفکم؛ هر گاه
»بخشنده ای نزدتان آمد احترامش کنید اگرچه مخالفتان باشد

علاقه عجیب رسول خدا(ص) به علی(ع)

اصبغ بن نباته روایت کرده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) یک هفته علی را ندیده بود. دیدند که آن حضرت گریه می کند و می گوید: خدایا! علی نور چشم، قوّت بازو، پسرعمویم و برطرف کننده غم و غصه از چهره من است، او را به من برگردان! و فرمود: برای کسی که از علی(علیه السلام) برایم خبری بیاورد، بهشت را برایش ضمانت می کنم. مردم (برای پیدا کردن علی(علیه السلام)) به راه افتادند. فضل بن عباس او را یافت و پیامبر(صلی الله علیه وآله) او را به بهشت بشارت داد(بحار الأنوار، ج 39، ص 100)

ذکر و یاد خدا در مجالس

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) یاد نکردن از خداوند و نیز صلوات نفرستادن بر پیامبر و آلش را مایه وزر و وبال دانستند و فرمودند: «ما من قوم اجتمعوا فی مجلس فلم یذكروا اسم الله - عزّ و جلّ - و لم یصلّوا علی نبیّهم الاّ کان ذلک المجلس حسرّة و وبالا علیهم.»

ایشان کمال هر مجلسی را ذکر خداوند و نیز صلوات بر پیامبر و آلش برشمردند و فرمودند: «اگر گروهی در مجلسی بنشینند (و برخیزند) و خداوند متعال را در آن مجلس یاد نکنند و بر پیامبرش درود نفرستند، در کارشان نقصان خواهد بود که اگر خداوند بخواهد آنان را عذاب می کند و اگر بخواهد می آمرزد.»

حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) مجلسی را که بدون یاد خدا به پایان آورده شود را حضور در بالای نعل دراز گوش دانستند و آن را مایه دریغ و افسوس اهل آن مجلس برشمردند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب و یاران خود نیز توصیه می فرمود فقیران را دوست بدارند و با آنان هم نشین شوند.

از سلمان فارسی روایت شده که می گفت: «اوصانی خلیلی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بسبع لا ادعهنّ علی کلّ حال: ان انظر الی من هو دونی و لا انظر الی من هو فوقی، و ان احبّ الفقراء و ادنو منهم...؛ حبیبم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا به هفت خصلت سفارش فرمود و این که در هیچ حالی آنها را ترک نکنم: این که به پایین تر از خود بنگرم و به آن که برتر از من است ننگرم و این که مستمندان را دوست بدارم و به آنان نزدیک شوم.....»

هم نشینی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با فقرا تا اندازه های بود که عده ای از سران و اشراف قریش نزد حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم)

آمده خواستار طرد مستضعفان و فقرا از کنار رسول خدا
(صلی الله علیه و آله و سلم) شدند آنان شرط ایمان خود را دور کردن
«پشمینه پوشان بدبوی و کثیف» از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)
عنوان کردند

اما خداوند رسول خود را مورد خطاب قرار داده، فرمود: «**و اصبر نفسک**
مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک
عنهم ترید زینة الحیاء الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع
هواه و کان امره فرطا؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر
می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند و هرگز بخاطر زیورهای دنیا،
چشمان خود را از آن ها بر مگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود
غافل ساختیم اطاعت مکن همان ها که از هوای نفس پیروی کردند و
کارهایشان افراطی است.»

هم چنین فرمود:

«**و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ما علیک**
من حسابهم من شیء و ما من حسابک علیهم من شیء فتطردهم فتکون

من الظالمين؛ و کسانی را که خدا را می خوانند، و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن نه چیزی از حساب آنها بر توست، و نه چیزی از حساب تو بر آنها اگر آنها را طرد کنی، از ستمگران خواهی بود.»

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، پس از نزول این آیه به پا خاست و در جستجوی مستضعفان و بینوایان شتافت. آنان را در انتهای مسجد دید که به ذکر الهی مشغولند. رو به آنان کرد و فرمود: **«الحمد لله الذی لم یمتنی حتی امرنی ان اصبر نفسی مع رجال من امتی، معکم المحیا و معکم الممات؛** خدای را سپاس که زندگیم را به پایان نرساند تا دستور داد که من در کنار گروهی از امتم با آنها باشم؛ من در زندگی و مرگ با شما هستم

روش رسول خدا در معاشرت با مردم

از امام حسین (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: از پدرم - علی

(علیه السلام) - درباره چگونگی مجالست رسول خدا

(صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدم، فرمود: رسول خدا

(صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ گاه بدون ذکر نام خدا نه در جائی

می نشست و نه از جائی بر می خاست، در مجالس جایگاه معینی نداشت و

از این کار منع می فرمود، چون به گروهی می رسید همانجا که رسیده بود

- پایین مجلس - می نشست و به این کار دیگران را هم دستور فرموده

بود، در مجالس رعایت حال همه را می کرد و حق همگان را ملحوظ

می داشت، هرگز طوری رفتار نمی کرد که کسی تصور کند دیگری بر او

مقدم است، هر کس برای بیان حاجتی پیش پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) می آمد، تا هنگامی که نمی رفت حوصله و

شکیبائی می فرمود، تلاش می فرمود حوائج و خواسته های مشروع را بر آورد و اگر نمی توانست با گفتاری کوتاه و پسندیده معذرت خواهی می کرد، اخلاق خوش و گشاده رویی او چنان بود که همه اصحاب او را چون پدر خویش می دانستند، همه اصحاب در برابر حق در نظر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) یکسان بودند، مجلس او سرا پا حکمت و بردباری و صبر و شکیبائی بود، صداها در حضورش بلند نمی شد و هیچ کس مطلبی را رد یا تصدیق نمی کرد، هیچ گاه در سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زلّت و لغزشی دیده نشد، برتری اصحاب حتی در مجلس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فقط به تقوای ایشان بستگی داشت، همه در محضر او فروتن بودند، سالخوردگان را محترم می داشتند و به خردسالان مهر می ورزیدند، و نسبت به نیازمندان ایثار می کردند و در حفظ یک دیگر کوشا بودند.

گفتم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با هم نشینان خود چگونه بود؟

گفت:

همیشه خنده‌رو، خوش خلق و ملایم بود نه ترش‌رو و سخت گیر، هیچ‌گاه
فریاد نمی‌زد و دشنام نمی‌داد، عیب کسی را آشکار نمی‌ساخت و بیهوده
از کسی ستایش نمی‌فرمود، از آن چه که به آن میل نداشت یاد نمی‌کرد،
هرگز تاسف و اندوهی برای امور عادی اظهار نمی‌فرمود، از سه چیز
بشدت پرهیز می‌فرمود، کبر و پر حرفی و کارهای بی‌معنی، سه چیز را
در حق مردم بسیار رعایت می‌فرمود، هیچ‌کس را سرزنش نمی‌کرد و بر
کسی خرده نمی‌گرفت و در جستجوی معایب کسی نبود، فقط در
مواردی که امید ثواب و اجر بود تذکر می‌داد و صحبت می‌کرد. و چون
پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) صحبت می‌کرد همنشینان او چنان سکوت
می‌کردند که گوئی مرغ بر سر ایشان نشسته است، چون سکوت
می‌فرمود: اصحاب صحبت می‌داشتند و هرگز در حضور پیامبر
(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ستیزه و نزاع در بحث نداشتند، اگر اصحاب
می‌خندیدند او نیز تبسم می‌فرمود و اگر از چیزی تعجب می‌کردند او
هم اظهار تعجب می‌کرد، افراد غریب و بیگانه را خوب تحمل می‌کرد و
سخن ایشان را به تمام می‌شنید و به خواسته‌های آن‌ها گوش فرا می‌داد.
گاهی اصحاب آن اشخاص را متوجه طول گفتارشان می‌کردند، پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) به اصحاب می گفت هر گاه نیازمندی را می بینید
نیاز او را بر آورید، هرگز از کسی ستایش نمی خواست، مگر این که کار
نیک را با نیک جبران کنند، سخن هیچ کس را بدون ضرورت قطع
نمی کرد و در آن صورت معمولاً بر می خاست و یا او را از سخن گفتن
نهی می فرمود.

شخصی که دچار بلا نمیشود مورد لطف خدا نیست...

در روایت آمده است پیامبر اکرم ، به خانه یکی از مسلمانان دعوت شدند. وقتی وارد منزل او شدند، مرغی را دیدند که بر بالای دیوار تخم گذاشته و تخم آن به میخی بند شده و نیفتاده است. رسول اکرم، در شگفت شدند. صاحب خانه گفت: آیا تعجب کردید؟ قسم به خدایی که شما را به پیامبری برانگیخت، هرگز آسیبی به من نرسیده است! رسول اکرم، تا این جمله را شنیدند، برخاستند و در خانه آن مرد غذا میل نکردند و فرمودند: «کسی که هرگز مصیبتی ندیده، مورد لطف خداوند نیست».

عدالت ورزی رسول خدا(ص)

هنگامی که پیامبر اعظم (ص) «خالد بن ولید» را برای تبلیغ و شکستن بت «عزی» به سرزمین قبیله «جذیمه بن عامر» رهسپار کرد و به او دستور داد که خونی نریزد و از در جنگ وارد نشود، اما وی به دستور پیامبر عمل نکرد و عده ای از بنی جذیمه را به قتل رساند. وقتی خبر جنایت خالد به گوش پیامبر رسید. سخت ناراحت شد. فوراً به علی(ع) مأموریت داد که به میان قبیله مزبور برود و خسارت جنگ و خونبهای افراد را به طور دقیق پیردازد. علی(ع) در اجرای دستور پیامبر به قدری دقت به خرج داد که حتی قیمت ظرف چوبی که سگان قبیله در آن آب می خوردند و در برخورد خالد شکسته شده بود، پرداخت

علی(ع) این دست پرورده پیامبر اعظم(ص) کار عدالت را به فرمان پیامبر(ص) به چنان صحنه ای زیبا و به یادماندنی تبدیل کرد تا صحنه

جنايات خالد از ذهن مردمان كمى زدوده شود. على(ع) حتى مبلغى به
كسانى كه از حملات خالد ترسيده بودند پرداخت و كاملاً از آنان
دلجوئى كرد. پيامبر اعظم(ص) روش عادلانه على(ع) را تحسين كرد و
سپس رو به قبله ايستاد و به حالت استغاثه گفت: «خدايا تو آگاهى كه
من از جنايت خالد بيزارم و من هرگز به او دستور جنگ نداده
(.بودم) سيره ابن هشام، ج 2، ص 430

با انبیاء محشور شوید

رسول گرامی اسلام در حدیثی می فرماید هشت ویژگی اگر در کسی باشد خدا این آدم را با انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین محشور می کند.

ثمان خصالٍ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنْ أُمَّتِي حَشَرَهُ اللَّهُ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّدِّيقِينَ وَ «
الشَّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ، قِيلَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ مِنْ زَوَّجَ حَاجًّا وَ زَوْجَ
اعزبا وَ آغَاثُ مَلْهُوفًا وَ رَبَّى يَتِيمًا وَ هَدَى ضَالًّا وَ أَطْعَمَ جَائِعًا وَ أَرَوَى
«عَطْشَانًا وَ صَامَ فِي يَوْمٍ حَرٌّ شَدِيدٍ

- کسی که حاجی و زائر خانه خدا را تجهیز کند

- کسی که درد و غم و اندوه کسی را بردارد (مانند ایجاد شغل، یا اصلاح
(بین دیگران، ازدواج جوانان)

- سرپرستی یتیم

- امر به معروف و نهی از منکر

- اطعام

- سیراب کردن

- انفاق لباس، بی لباسی را بپوشاند

(- روزه داری در روز گرم (مجموعه ورام ج ۲

اگر میخواهید در بهشت با رسول خدا باشید....

روزی شخصی به نام ثوبان خدمت پیغمبر گرامی اسلام (ص) آمد. او پیغمبر را خیلی دوست داشت و به آن حضرت ارادت و محبت می ورزید. به رسول اکرم عرض کرد یا رسول الله من شما را خیلی دوست دارم اما موضوعی مرا نگران کرده و فکر مرا به خود مشغول نموده است. پیامبر اکرم (ص) فرمودند چه موضوعی؟

ثوبان گفت: شما فرمودید دنیا محدود است ما به محضر شما می رسیم و می رویم و اگر دلتنگ شویم دوباره می آئیم و شما را می بینیم. چیزی که فکر مرا مشغول کرده این است که اگر قیامت ما را بهشت ببرند و در یک مرتبه ای ببرند که شما را نبینیم چون بهشت هم درجات و متفاوتات، درجات مختلف دارد. چه باید بکنیم. یا رسول الله فکری که

مرا مشغول کرده این است. مفسرین نوشته اند که این آیه نازل شد....و

مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ
الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا 69 نساء

و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، با کسانی خواهند بود که
خداوند آنان را از نعمت ولایت خویش برخوردار ساخته است. آنان
پیامبران و راستی پیشگان و گواهان اعمال و شایستگان مقام ولایت الهی
اند و نیکو رفیقانی خواهند بود.

ارزش کمک به دیگران

پیامبر فرمود: اگر می خواهید خدا به شما کمک کند شما هم کمک مردم باشید. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي عَوْنِ الْمُؤْمِنِ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ» خداوند عز و جل در کمک به مومن است تا زمانی که مومن در کمک به برادر مومنش است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: «مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً كَانَ كَمَنْ عَبَدَ اللَّهَ دَهْرًا» کسی به دیگری خدمت کند مثل کسی است که عمری خدا را بندگی نماید.

حدیث دیگری «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ هُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» یعنی اگر کسی به مسلمانان خدمت کند در روز قیامت در امان است.

حدیث دیگر داریم که (کالمجاهد فی سبیل الله) یعنی کسی که به مردم خدمت کند مثل مجاهد فی سبیل الله است. حدیث دیگر داریم «مَنْ مَشَى فِي حَاجَةِ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ حَتَّى يُتِمَّهَا أَثْبَتَ اللَّهُ قَدَمَيْهِ يَوْمَ تَزُلُّ الْأَقْدَامُ» خداوند در پل صراط قدم های او را بر روی پل صراط ثابت می کند.

در روایتی پیامبر اکرم (ص) فرمود: «بنده ای از بندگان خدا در اثر اینکه «شاخه خاری را از سر راه مسلمین برداشت، اهل بهشت شد

از رسول خدا (ص) پرسیدند: محبوب ترین مردم کیست؟ فرمود: آنکس که وجودش برای مردم سودمندتر باشد

علت فشار قبر سعد معاذ...

در ماجرای تدفین سعد بن معاذ که فرمانده سپاه پیامبر "صلی الله علیه و آله" بود، آمده که او گرفتار خشونت گفتاری و بدزبانی بوده است. از امام صادق "علیه السلام" در این باره چنین روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ سَعْدًا لَمَّا مَاتَ شِيعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ "صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ" عَلَى قَبْرِهِ فَقَالَ: وَ مِثْلُ سَعْدٍ يَضُمُّ. فَقَالَتْ أُمُّهُ. هَنِيئًا لَكَ يَا سَعْدُ وَ كِرَامَةً. فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ "صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ": يَا أُمَّ سَعْدٍ، لَا تَحْتَمِي عَلَى اللَّهِ. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَدْ سَمِعْنَاكَ وَ مَا تَقُولُ فِي سَعْدٍ. فَقَالَ: إِنَّ سَعْدًا كَانَ فِي لِسَانِهِ غُلْظٌ عَلَى أَهْلِهِ. وَ قَتَلَ سَعْدُ بْنُ مَعَاذٍ فُوتَ كَرْدَ هَفْتَادِ هَازَرَ فَرِشْتَهٍ أَوْ رَا تَشْيِيعَ كَرَدَنَد. رَسُولُ خَدَا "صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ" بَرِ قَبْرِ أَوْ ائِسْتَاد وَ فَرَمُود: دُوسْتِی مَانَنَد سَعْدَ از دُنْیَا رَفْت. مَادَرِ سَعْدُ گَفْت: بَهْشْتِ بَرِ تُو گَوَارَا وَ گَرَامِی بَاد. پِیَاْمَبَرِ "صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ" بَهْ أَوْ فَرَمُود: اِی مَادَرِ سَعْدِ! دَرِ کَارِ خَدَا بَهْ طُورِ جَزْمِ سَخْنِ مَگُو. مَادَرِ سَعْدُ گَفْت: اِی رَسُولِ

خدا! آنچه دربارهٔ سعد گفתי شنیدیم. حضرت فرمود: سعد نسبت به خانواده‌اش درشتی در زبان داشت»، و در ادامهٔ روایت حضرت فرمود:
قبر چنان فشاری به سعد داد که استخوان-هایش شکست!

بیماری در سیره پیامبر خدا(ص)

رسول خدا بیمار می شدند و سالی دوبار زکام (سرماخوردگی) داشتند. و می فرمودند زکام لشکری از لشکرهای خداست تا بیماری های سخت را از بین ببرد.

ام سلمه می گوید یکی از دخترانم از شوهر قبلی بیمار شد و من شرابی تهیه کردم و جوشاندم تا به دخترم بدهم. پیامبر وارد شد وقتی این مطلب را دید فرمود خداوند شفایتان را در چیز حرام قرار نداده است.

پیامبر به عیادت فردی بیمار رفت و فرمود دوست داری برای پزشک بیاوریم؟ بیمار گفت شما که رسول خدا هستی امر به این کار می فرمائید؟ فرمود آری زیرا خداوند هیچ دردی فرو نفرستاده مگر اینکه برایش درمانی قرار داده است.

پیامبر ص: هر مومنی که به بیماری جانکاهی مبتلا شود گناهانش بخشیده می گردد.

و فرمود: ای علی! ناله مومن سبحان الله حساب می شود. فریادش لا اله الا الله. از پهلوی به پهلوی چرخیدنش جهاد در راه خدا. و اگر بهبود یابد در حالی است که هیچ گناهی بر او باقی نمی ماند

پیامبر خدا به عیادت شخصی رفت و فرمود چه چیزی دوست داری او هم نام چیزی را گفت پیامبر برایش فراهم کرد و فرمود اگر مریضتان چیزی خوردنی هوس کرد برایش تهیه کنید .

پیامبر خدا ص فرمود: وقتی به عیادت می روید با او دست بدهید. و آرزوی طول عمر برایش کنید و از او بخواهید برایتان دعا کند که دعای بیمار به اجابت می رسد

پیامبر خدا درباره ثواب عیادت بیمار فرمود: ثواب عیادت از تشییع جنازه بالاتر است و هر قدمی که عیادت کننده برمی دارد گویا در بهشت قدم برمی دارد.

رسول خدا(ص) بیماری را کفاره‌ای برای گناهان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مَنْ مَرِضَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مَرَضًا سَخِينًا كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَ سَبْعِينَ سَنَةً»

هر کس هفت روز به شدت بیمار باشد، خداوند، گناه هفتاد سال او را می‌آمرزد.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) : «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ... إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الصَّحَّةُ وَلَوْ أَمْرَضْتُهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْمَرَضُ وَلَوْ أَصَحَّحْتُ جِسْمَهُ لَأَفْسَدَهُ ذَلِكَ؛ خداوند متعال می‌فرماید: به‌درستی که در بین بندگانم، کسی هست که تنها سلامتی او را اصلاح می‌کند و اگر او را مریض گردانم، این مریضی او را فاسد می‌نماید و از بندگانم، کسی هست که تنها مریضی او را اصلاح می‌کند و اگر جسم او را سالم گردانم، این سلامتی او را فاسد می‌کند.»

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بیماری را کفاره‌ای برای گناهان معرفی می‌کند و می‌فرماید: «مَنْ مَرِضَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ مَرَضًا سَخِينًا كَفَّرَ اللَّهُ عَنْهُ ذُنُوبَ سَبْعِينَ سَنَةً؛ هر کس هفت روز به شدت بیمار باشد، خداوند، گناه هفتاد سال او را می‌آمرزد».

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) تأکید می‌کرد که چهار نفر هستند که اعمال خویش را در حالی که هیچ گناهی برای آنان باقی نمانده است، از نو آغاز می‌کنند: یکی از آنان بیمار، پس از بهبودی است.

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) از قول خداوند عزوجل می‌فرماید: «... إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَادًا لَا يَصْلَحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أُبْدَانِهِمْ فَأَبْلَوْهُمْ بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أُبْدَانِهِمْ فَيَصْلَحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ؛ ... برخی از بندگان مؤمنم، بندگانانی هستند که امور دینشان اصلاح نمی‌شود؛ مگر با فقر و پریشانی و یا بیماری در بدنهایشان. من آنها را به فقر و پریشانی و بیماری در بدنهایشان گرفتار می‌کنم تا امر دین آنان اصلاح شود».

:پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید .

بیماری، تن را از گناهان می پالاید، همچنان که دم (و کوره) آهنگری،
(ناخالصی آهن را می زداید. (بحارالأنوار، ج 81، ص 197

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «الْمَرَضُ سَوْتُ اللَّهِ فِي
الْأَرْضِ يُؤَدِّبُ بِهِ عِبَادَهُ؛ بیماری، تازیانه خداوند در زمین است که به
».وسیله آن، بندگانش را تأدیب می کند

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «عَجِبْتُ لِلْمُؤْمِنِ وَ
جَزَعِهِ مِنَ السُّقْمِ وَ لَوْ عَلِمَ مَا لَهُ فِي السُّقْمِ لَأَحَبَّ أَنْ لَا يَزَالَ سَقِيمًا حَتَّى
يَلْقَى رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ؛ در شگفتم از مؤمن و بی تابى او از بیماری، [چرا که]
اگر می دانست چه [اجر و پاداشهایی] برای او در بیماری وجود دارد، هر
آینه دوست داشت همیشه بیمار باشد تا زمانی که [بمیرد و] پروردگارش
».را ملاقات کند

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ
الدَّرَجَةُ عِنْدَ اللَّهِ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلِهِ يُبْتَلَى بِبَلَاءٍ فِي جِسْمِهِ فَيَبْلُغُهَا بِذَلِكَ
انسان، گاه دارای مرتبه‌ای در پیشگاه خداوند است که با عمل خویش

بدان نمی‌رسد تا آن هنگام که به ابتلای در جسم خود آزموده شود و

»بدین سبب بدان مرتبه برسد

می‌فرماید: «مَنْ اشْتَكَى لَيْلَةً فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَ أَدَّى شُكْرَهَا كَانَتْ لَهُ كَفَّارَةٌ

سَنَتَيْنِ سَنَهُ لِقَبُولِهَا وَ سَنَةً لِّصَبْرِهَ عَلَيْهَا...؛ کسی که یک شب بنالد و آن

شب را بپذیرد [و شکایت نکند] و شکرگزاری آن نیز بکند، کفاره

گناهان دو سالش خواهد بود، یک سال به سبب پذیرفتن بیماری، و سال

دیگر به علت صبر بر آن شب

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) کتمان بیماری را از گنجهای

بهشت دانسته، می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ كِتْمَانُ الصَّدَقَةِ وَ كِتْمَانُ

الْمُصِيبَةِ وَ كِتْمَانُ الْمَرَضِ؛ سه چیز از گنجهای بهشتی است: پنهان داشتن

» . صدقه، پنهان کردن مصیبت و پنهان ساختن بیماری

آن بزرگوار از آشکار ساختن بیماری پیش از سه روز منع کرده و آشکار

ساختن آن را گلایه از خداوند بر می‌شمرد

پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «مَنْ مَرَضَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً فَلَمْ يَشْكُ إِلَى عَوَّادِهِ

بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ خَلِيلِهِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ حَتَّى يَجُوزَ الصَّرَاطَ

كَالْبَرْقِ اللَّامِعِ؛ هر که یک شبانه روز مریض باشد و به عیادت کنندگان شکایت نکند، خداوند در قیامت، او را با دوستش، ابراهیم خلیل الرحمان «محشور خواهد کرد تا زمانی که چون برق لامع بر صراط بگذرد»

آن حضرت با بیان این نکته که ناله‌های مریض نوشته می‌شود، می‌فرمود: «يُكْتَبُ أَيْنَ الْمَرِيضِ حَسَنَاتٍ مَا صَبَرَ فَإِنْ جَزَعَ كُتِبَ هَلُوعًا لَا أَجْرَ لَهُ؛ ناله‌های بیمار مادامی که صبر کند، حسنه نوشته می‌شود. و اگر بی‌تابی نماید [در زمره افراد] بی‌صبر نوشته شود و اجری برایش نیست

روزی آن بزرگوار به عیادت شخصی رفت که زبان به شکایت گشوده بود و آرزوی مرگ می‌کرد، آن حضرت به او فرمود: «لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّكَ إِنْ كُنْتَ مُحْسِنًا تَزِدُّ إِحْسَانًا وَإِنْ كُنْتَ مُسِيئًا فَتُؤَخَّرُ تُسْتَعْتَبُ فَلَا تَمَنَّوْا الْمَوْتَ؛ آرزوی مرگ مکن؛ زیرا اگر نیکوکار باشی بر نیکیهای خود می‌افزایی، و اگر گناهکار باشی، مهلت می‌یابی و عذر تقصیر می‌طلبی. پس آرزوی مرگ مکنید

رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «تَصَدَّقُوا وَ دَاوُوا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ، فَإِنَّ الصَّدَقَةَ تُدْفِعُ عَنِ الْأَعْرَاضِ وَالْأَمْرَاضِ وَ هِيَ زِيَادَةٌ

فِي أَعْمَارِكُمْ وَحَسَنَاتِكُمْ؛ صدقه بدهید و بیماران خود را با صدقه درمان کنید؛ زیرا صدقه از پیشامدهای ناگوار و بیماریها جلوگیری می کند و بر «عمر و حسنات شما می افزاید»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) از نگاه ممتد به بیماران به شدت نهی می کند و می فرماید: «لَا تُدِيمُوا النَّظَرَ إِلَى أَهْلِ الْبَلَاءِ وَالْمَجْذُومِينَ فَإِنَّهُ يَحْزَنُهُمْ چشم خود را به مردم بلا زده و جزامی ندوزید و نگاه طولانی نکنید؛ چرا که این عمل، آنان را اندوهگین می سازد»

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: «لَا تُكْرِهُوا مَرْضَاكُمْ عَلَى الطَّعَامِ فَإِنَّ اللَّهَ يُطْعِمُهُمْ وَيَسْقِيهِمْ بیماران خود را بر خوردن غذا مجبور نکنید؛ چرا که خداوند، آنان را اطعام و سیراب می کند»

در روایتی دیگر می فرماید: «إِذَا اشْتَهَى مَرِيضٌ أَحَدَكُمْ شَيْئًا فَلْيُطْعِمْهُ؛ هرگاه مریض یکی از شما به چیزی میل داشت به او بدهد»

پیامبرص: تا هنگامی که بدنتان درد را تحمل می کنید از دارو

بپرهیزید. زیرا بسا دارویی که خود بیماری بر جای می نهد

پیامبرص: خداوند هر دردی را که آفریده برای آن درمانی هم قرار داده

که عده ای از این درمان آگاهن وعده ای هم ناآگاه. مگر برای درد سام

که درمان ندارد. سوال شد سام چیست؟ فرمود مرگ

دوست دارید پیامبرتان در آتش باشد؟

ابوحازم می گوید بساطی چرمی از غنائم خدمت پیامبر خدا آوردند و گفتند ای رسول خدا!! این مال شما باشد تا با آن برای خودسایه بانی کنید حضرت فرمود ایا دوست دارید پیامبرتان در سایه ای از آتش در آید؟

در مورد صلوات

یهودی بعد از رحلت رسول خدا(ص) به مدینه آمد و از امیر مومنان (ع) پرسید: شما معتقد هستید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، برتر از همه انبیاء است . حال من از شما می پرسم : حضرت آدم علیه السلام دارای این فضیلت بود که همه فرشتگان بر او سجده کردند . آیا پیامبر شما هم همچون فضیلتی داشته است ؟ علی علیه السلام فرمود : سجده فرشتگان در مقابل آدم علیه السلام ، یک بار بود . ولی خدا ، خود و ملائکه اش ، شبانه روز بر پیامبر ما صلوات فرستند . « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » (احزاب (33

زنی که مهمان قبول نمی کرد!

آورده‌اند که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردی از اصحاب هیچوقت مهمان قبول نمی کرد لذا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به او عتاب فرمود . او عرض کرد یا رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یکسال با من دعوا کند فرمود: برو و غذایی مهیا گردان که امشب من مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب رسول خدا مهمان ما است زن گفت چون غذایی که لایق رسول خدا باشد نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید مرد گفت نمی توانیم زیرا خود حضرت فرمود امشب می آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذایی درست کرد پس چون شب شد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تشریف آورده و غذا خوردند و رفتند .

زن گفت : ای مرد به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت مرا کردی؟ گفت : نه از کجا می گویی؟ گفت از آنجا که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از غذای ما هیچ نخورد مرد گفت غذا خورد . زن گفت عجب دیدم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و عقربها بدامنش آویخته بیرون برد ! مرد گفت: من اینها را ندیدم پس برخاسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند حضرت فرمود زنت راست می گوید آن نان را که همراه من بود روزی من بود که با من می آمد و آن ماران که با خود بردم، گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم .

یهودی پیامبر را بازداشت کرد...

آمده است که یکنفر یهودی که از حضرت طلبکار بود، نزد پیامبر آمد و طلب خود را خواست . حضرت فرمود الان چیزی ندارم . یهودی گفت منم شما را رها نمی‌کنم تا طلب مرا بدهید !

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: پس منم با تو اینجا می‌نشینم . پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با یهودی بود تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را همانجا بجا آورد . مسلمانها متوجه شدند و با چشم و ابرو یهودی را تهدید می‌کردند که دست از پیامبر بردارد . حضرت متوجه شد و فرمود: از این مرد چه می‌خواهید؟ گفتند: او شما را حبس کرده است ! فرمود: خدا مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم یا دیگران ظلم کنم !

وقتی روز بعد شد و خورشید بالا آمد، یهودی شهادتین را گفت و مسلمان شد و نصف مالش را بخشید و عرض کرد:

بخدا قسم ! من این جسارت را بشما نکردم مگر به این علت که بینم اوصاف شما مطابق با آنچه در تورات آمده می‌باشد یا خیر ! زیرا در آنجا خدا فرموده است که: تولد محمد بن عبدالله در مکه و هجرتش به مدینه است . او خشن و فریاد زننده نیست . ناسزا نمی‌گوید !

و دیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت خدا و نبوت شما می‌دهم و این مالم را در اختیار شما قرار می‌دهم که هر چه

درباره آن حکم کنی قبول می‌نمایم.⁽²⁾
2. ستارگان درخشان، ج 1، ص 24.

بچه ها گفتند شتر ما باش!

روزی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله برای نماز به مسجد می رفت. در راه، گروهی از کودکان انصار بازی می کردند که تا آن حضرت را دیدند، دور او جمع شدند و به دامن او آویختند به گمان اینکه چون آن حضرت همواره حسن و حسین علیهما السلام را بر دوش خود می گرفت، این بار آنها را نیز به دوش بگیرد. پیامبر از یک سو نمی خواست آنها را برنجانند و از سویی دیگر مردم در مسجد منتظرش بودند و می خواست خود را به مسجد برساند. در این حال، بلال حبشی از مسجد بیرون آمد و به جستجوی پیامبر پرداخت. پس از مدتی، آن حضرت را کنار گروهی از کودکان یافت و جریان را فهمید. خواست کودکان را تنبیه کند، ولی پیامبر او را از این کار نهی کرد و فرمود: «تنگ شدن وقت نماز، برای من بهتر از رنجاندن کودکان است.» آن گاه به بلال فرمود: «به خانه برو و

آنچه از گردو یا خرما یافتی، بیاور تا خود را از این کودکان بازخرید
کنم.» بلال رفت و پس از جست وجو، هشت دانه گردو یافت و آن را به
حضور پیامبر آورد. پیامبر آنها را میان کودکان تقسیم کرد و بدین گونه
کودکان راضی شدند آن حضرت را آزاد کنند.

اخلاق محمدی باعث مسلمان شدن یهودی شد

پیامبر صلی الله علیه و آله همسایه ای یهودی داشت که وی را بسیار اذیت می-کرد، هر روز از پشت بام خاکستر همراه آتش بر روی سر آن حضرت می ریخت. این کار در ظاهر به عنوان ریختن زباله و خاکستر در کوچه، و در حقیقت به منظور ابراز خشم و کینه یهودی نسبت به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله انجام می شد، و پیامبر کریمانه از کنار آن می گذشت. تا اینکه یک روز خبری از مرد یهودی نشد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از غیبت آن مرد سوال کرد. گفتند خوشبختانه بیمار گشته، و بر اثر بیماری مزاحمت-هایش قطع شده است. فرمود: باید به عیادتش برویم! به سمت خانه اش حرکت کرد. درب خانه یهودی را کوید. همسرش به پشت در آمد و سوال کرد: کیست؟ حضرت فرمود: پیامبر مسلمانان به دیدار و عیادت همسایه بیمار خود آمده است! زن ماجرا را به شوهرش گفت. مرد یهودی که بسیار تعجب کرده بود، و در

مقابل عملی غیر قابل پیش بینی قرار گرفته بود، گفت: در را باز کن تا داخل شوند. پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد، و کنار بستر بیمار نشست. و از حال بیمار پرسید، و به گونه ای برخورد کرد که گویا هیچ اذیت و آزاری از این مرد یهودی به آن حضرت نرسیده است..مرد یهودی که از فرط خجالت صورت خویش را می پوشانید و در برخورد با این اخلاق کریمانه پیامبر اسلام مبهوت شده بود، از آن حضرت پرسید این نوع برخورد آیا اخلاق شخصی شماست، یا جزء دستورات دینی محسوب می شود؟ حضرت فرمود: جزء دستورات دینی است، و ما به همه مسلمین سفارش می کنیم که چنین کنند. مرد یهودی با برخورد زیبا و پرجاذبه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مسلمان شد(تفسیر .).نمونه: ج 24، ص 371

از چشمم افتاد...

روایت شده رسم پیغمبر اکرم این بود که وقتی با مردی برخورد می کرد که نیرو و قوتش مایه شگفتی آن حضرت می شد، سوءال می کرد آیا حرفه ای دارد و به کاری مشغول است اگر جواب منفی بود، می فرمود از چشم من افتاد.

بوسیدن دست کارگر...

انس بن مالک گفت : موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می کرد، سعد انصاری به استقبال آمد حضرت با او مصافحه کرد . حضرت دست سعد را زبر و خشن دید.
فرمود: چه صدمه ای و آسیبی به دستت رسیده است ؟
عرض کرد: یا رسول الله، من با طناب و بیل کار میکنم و درآمدم را خرج معاش خانواده ام می نمایم . رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند.

دو فرشته در صبح و شب می گویند...

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر روزی که خورشید سر از دریچه مشرق برآورد و هر شبی که آفتاب چهره پیرده مغرب فرو کشد دو فرشته به امر خدای تعالی چهار جمله را میان خود رد و بدل می نمایند یکی می گوید: ای کاش این مردم آفریده نشده بودند . دیگری می گوید: اکنون که آفریده شده اند ای کاش می دانستند برای چه آفریده شده اند . دیگری می گوید: اکنون که نمی دانند برای چه منظوری آفریده شده اند ای کاش بدانچه عالمند عمل کنند . آن دیگر می گوید: اینک که بدانچه می دانند عمل نمی کنند ایکاش از گذشته خود توبه کنند

بردباری رسول خدا...

درباره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده است که: شخص عربی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عبای حضرت را گرفته و کشید بطوری که اثر کشیدن ردا بر گردن حضرت نمودار شود. سپس به حضرت گفت: یا محمد صلی الله علیه و آله به من از اموال خدا که در نزد توست بده! حضرت به او نگاه کرده و تبسم نموده و دستور دادند که به او مالی بدهند.

مرض و بلا تحفه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دختری را خواستگاری کرد . پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد . از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده است . حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گور خری بیمار نشود . مرض و بلا تحفه ایست از جانب خداوند سبحان بسوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد .

دو نفری که همراه باشند هر کدام رفیق تر است نزد خداوند سبحان محبوبتر

است...

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می خواستند
غسل کنند حذیفه پارچه ای را به دو دست گرفت و حایل قرار داد تا آنحضرت
غسل کرد سپس آنحضرت جامه را گرفت و برای حذیفه حایل کرد تا غسل
نماید حذیفه گفت پدر و مادرم قربانت چنین مکن . رسول خدا صلی الله علیه و آله
نپذیرفت جز اینکه غسل کند و او را حایل شود و فرمود دو نفری که همراه باشند
هر کدام رفیق تر است نزد خداوند سبحان محبوبتر است

از احوال هم جویا شوید...

سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که هر که را سه روز نمی دید احوال او را می پرسید اگر می گفتند که بسفر رفته برای او دعا می کرد و اگر حاضر بود بدیدن او می رفت و اگر بیمار بود عیادتش می کرد

ایا بهشت را برای ما ضمانت می کنید...

عده‌ای از انصار خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردند بهشت را برای ما ضمانت می کنید . حضرت فرمود شما قول می دهید که از کسی چیزی طلب نکنید .

گفتند: بله یا رسول الله . پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بهشت را برای آنها تضمین کرد بعد از این جریان اگر مردی تازیانه اش می افتاد و او سواره بود پیاده می شد و آنرا برمی داشت و خوش نداشت که سؤال کند از شخصی...

اهمیت صله رحم

«رسول خدا صلی الله علیه و آله : کسی که به فامیلش صله رحم کند، چه بوسیله دیدار با او و یا کمک مالی به او، خداوند سبحان به او اجر صد شهید می دهد و برای هر قدمی که بر می دارد چهل هزار حسنه نوشته شده و چهل هزار گناهش پاک می شود

گروههای مختلف گنهکاران در قیامت

شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه - «فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا» - یعنی:

فوج فوج می آید. سؤال کرد. حضرت گریست و فرمود: سؤال مهمی کردی! در قیامت، عده‌ای از مردم، بصورت‌های مختلف، محشور می‌شوند.

- 1 - شایعه سازان، بصورت میمون!
- 2 - حرام خواران، بصورت خوک!
- 3 - رباخواران، بصورت واژگون!
- 4 - قاضی ناحق، بصورت کور!
- 5 - خودخواهان مغرور، بصورت کر و لال!
- 6 - عالم بی عمل، در حال جویدن زبان خود!
- 7 - همسایه آزار، بصورت دست و پا بریده!
- 8 - خبرچین، بصورت آویخته به شاخه‌ای آتش!
- 9 - عیاشان، بدبوتر از مردار!

10 - متکبران، در پوششی از آتش!^{۳۱}

اندازه احترام به پدر و مادر...

مردی خدمت حضرت رسول (ص) آمد و عرض کرد: من نذر کرده ام

! که در بهشت و صورت حور العین (زنان بهشتی) را ببوسم

حضرت فرمود: برو پای مادر (به منزله صورت حور العین) و پیشانی

. پدرت را (بمنزله در بهشت) ببوس

عرض کرد: پدر و مادرم از دنیا رفته اند، فرمود: قبر آنها را ببوس

درس هایی از امام جعفر صادق علیه السلام



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

سپاس بیکران خداوند حکیم و صلوات فراوان بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

امامان ما برای اینکه بشریت به سعادت برسند در مدت عمر مبارک خود تلاش های زیادی انجام دادند. و نتیجه ان هدایت میلیونها نفر بوده است با اینکه طاغوت ها معمولا با انها مخالفت می کردند و انها را مورد ظلم و ازار قرار می دادند. اما امامان ما تا آخرین لحظه دست از هدایت نکشیدند.

امام جعفر صادق علیه السلام یکی از امامان بزرگوار ما است که در مدت 65 سال عمر مبارک خود توانستند هزاران نفر را هدایت کنند . امام جعفر صادق علیه السلام فرصتی پیدا کردند و دانشگاه و حوزه علمیه ای را تاسیس کردند که در ان هزاران نفر تحصیل نمودند. حضرت یکی از بزرگترین معلم های جهان هستند..و این مکتب و حوزه علمیه بعد شهادت حضرت ادامه پیدا کرد و تاکنون ادامه داشته است که از برکت این حوزه علمیه ،هزاران نفر روحانی و عالم دینی وایه الله و حجه الاسلام تربیت شدند

امام جعفر صادق علیه السلام سبک زندگی را در همه ابعادش برای ما بیان کرده اند.هرکسی که در این بیانات امام اندیشه کند وانهارا بکار گیرد می تواند به کمال برسد

ما در این کتاب به بعضی از بیانات این معلم بی نظیر بشریت اشاره می نماییم. امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

بهار 1402. کرمانشاه

درس اول:

در مورد گرانی و تورم ببینیم امام چه گفته اند. در زمان حضرت یک وقتی در مدینه گرانی بیداد می کرد و قیمت گندم سر به فلک کشید. امام به مسول امور مالی فرمودند ما چقدر گندم داریم؟ گفت تا یکسال اذوقه داریم! امام فرمود همه رو ببر و به قیمت ارزان در اختیار مردم بذار! گفت پس خودمان چی؟ فرمود ما هم مثل مردم. از فردا هم ارد نصف گندم نصف جو. تا زمانی که وضع عادی شود

به نظر شما چند نفر از کاسب هایی که میگویند ما شیعه امام جعفر صادق علیه السلام هستیم این کارو می کنند؟

یا مورد دیگر امام جعفر صادق علیه السلام به غلامش مصادف سرمایه داد و فرمود عائله ام زیاد است برو با این تجارت کن. او هم گویا ادویه جات خرید و با چند بازگان به مصر رفت. انجا دیدند این ادویه جات کمیاب شده. باهم قسم خوردند که چندبرابر بفروشند. بعد این مصادف با سود زیادی خدمت امام برگشت. امام فرمود مگر چکار کردی اینهمه سود کردی! وقتی گفت قسم خوردیم تا چندبرابر بفروشیم امام با دست به پیشانی خود زد و فرمود سبحان الله قسم خوردید به مردم چند برابر بفروشید؟ بعد سود را قبول نکردند و فرمودند ای مصادف نان حلال درآوردن از شمشیر زدن در راه خدا سخت تر است

من فکر کنم اکثر کاسب های ما در قیامت گیر باشند! چون حداکثر سودی که میتوانند بردارند بیست درصد یا سی درصد.. ولی گاهی! شب می خوابند فردا می بینند تو بازار ده برابر شده اینها هم ده برابر می فروشند

یک روز اقا رسول الله(ص) در مسجد با اصحاب نشسته بودند ناگاه فرمودند الان شخصی وارد مسجد میشود ایشان اهل بهشت است! در این موقع در باز شد و جوانی که اهنگر بود وارد شد. اصحاب گفتند ایشان چه خصلتی دارد که بهشتی شده؟ پیامبر خدا فرمود وقتی روز سرکار می رو باندازه مخارج همین روز از مردم مزد می گیرد. مثلاً اگر هزینه امروز ده درهم است فقط ده درهم از مردم! می گیرد نه مثل بعضی اهنگرها میگند ما هرجوشی می زنیم چند صد هزار میگیریم

اری اگر کاسب مراعات مردم را بکند حبیب خدا میشود. بهشتی میشود

درس دوم:

درمورد اهمیت دادن به نمازها، شخصی نزد امام جعفر صادق علیه السلام آمد و گفت میخوام سفر بروم استخاره ای برایم بکنید. امام استخاره کرد و فرمود خوب نیست

ولی او به سفر رفت و اتفاقاً خیلی بش خوش گذشت و پول زیادی هم نصیبش شد. وقتی برگشت نزد امام آمد و عرض کرد شما گفتید خوب نیست ولی به من که خوش گذشت! امام فرمود فلان شب خست بودی و صبح نماز صبحت قضا شد. اگر باندازه کوه احد در راه خدا صدقه بدهی ثوابی که ازت فوت شد را نمی توانی جبران کنی

چند درصد از نماز خوان ها نماز صبحشان قضا نمیشود؟ چند درصد قضا میشود! والله العالم! باید بر نمازهایمان مواظبت کنیم. والذینهم علی صلاتهم یحافظون ایه 34 معارج

گاهی شخصی با نمازگزاری یا حتی با پیشنماز حرفش میشود می گوید دیگر مسجد نمی ایم! یا امام جمعه ای می رود. می گوید دیگر نماز جمعه نمی روم! در حالی که ماباید همیشه نماز جمعه و نماز جماعت برویم و هیچ نمازی از دست ما فوت نشود. هر نماز جمعه ای معادل دویست سال عبادت است... بعد نماز جمعه فرشته ای دم در ایستاده خطاب می کند. گناهت امرزیده شد مانند روزی که از مادر... متولد شدی

امام جعفر صادق علیه السلام در آخرین لحظات عمرش فرمود بگوئید فامیلهای من بیایند وصیتی دارم... همه آمدند. اقا فرمودند شفاعت ما به کسی که به نماز سهل انگاری کند نمی رسد. کسی که نماز را سبک کند! گاهی بخواند گاهی نخواند. آخر وقت بخواند. گاهی ادا بخواند گاهی قضا... شخصی نزد حضرت اظهار فقر کرد امام فرمود نماز شب میخوانی؟ گفت اری. امام فرمود دروغ گفته کسی! بگوئید من نماز شب می خوانم بعد بگوئید فقیرم

درس سوم:

امام جعفر صادق علیه السلام در یک مهمانی حکومتی شرکت کردند. وسط غذا ناگاه شراب سر سفره آوردند حضرت سریع بلند شدند و فرمودند پیامبر خدا لعنت کرده هر که را سر سفره ای بنشیند که در آن شراب است... در این برخورد امام چند نکته است یکی اینکه نهی از منکر باید انجام شود حتی در مهمانی حکومتی. یکی اینکه شراب نوشیدنی خبیثی است که حتی اگر نحوری ولی سر سفره باشد باید انجارا ترک کنی

در زمان ایه الله بروجردی، دبیرکل بین المللی مبارزه با الکل ایران آمد و در قم محضر ایه الله بروجردی رسید. سوال کرد چرا اسلام خوردن الکل و مسکرات را ممنوع کرده؟ ایه الله جوابی داد که دبیرکل گفت من با سران مذاهب ملاقات کرده و این سوال را کرده ام هیچکدام جوابی مثل شما ندادند! ایه الله فرمود امتیاز انسان بر حیوان بخاطر عقلش است و شراب عقل را تعطیل می کند لذا خدا آن را حرام کرده است

[بَایَهَا الدِّینَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخُمُرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَمُ رَجَسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] مائده 90

.....مشروبات الکلی یکی از سه عامل مهم مرگ در انگلیس.

اکنون در تحقیقاتی که در انگلیس انجام گرفته، یکی از عوامل مهم مرگ در این کشور استفاده از مشروبات الکلی گزارش شده است. این نکته می تواند گوشه ای از سند حقانیت دین مبین اسلام باشد

:ارنست رنان، مورخ فرانسوی می نویسد

دین مبین اسلام پیروان خویش را از بلاهای چندی من جمله شراب و خوک و لعاب دهان سگ نجات داده است «

دکتری در آلمان گفته است که درب میکده هارا ببندید تا من درب نمی از بیمارستانها و دیوانه خانه هارا ببندم

زنی بچه معلول خود را نزد پیامبر آورد و گفت اگر خدا عادل است پس چرا بچه فلج به من داده؟ پیامبر تاملی کرد سپس فرمود ایا !شوهرت شرابخوار است؟ گفت بله! پیامبر فرمود پس برو خودت را سرزنش کن

چرا عاقل کند کاری که بازارد پشیمانی؟ چقدر از افراد تو همین کشورمان شراب خوردند بعد نابینا شدند. بنده در کرمان تبلیغ رفته بودم. روز جوانی خوش سیما از من سوالی پرسید یک دفعه متوجه شدم نابینا هست گفتم شما نابینا هستی گفت بله. گفتم چرا؟ گفت شراب !خوردم نابینا شدم. برای درمان همه جا حتی اسپانیا رفتم گفتند دیگر خوب نمیشوی

بله چوب خدا صدا ندارد اگر بزند دوا ندارد

درس چهارم:

شخصی محضر امام صادق علیه السلام عرض کرد پسر عموی دارم که هرچه با او می‌پیوندم او به من سر نمی‌زند. اجازه می‌دهید من هم دیگر با او قطع رابطه کنم؟ امام فرمود خیر اجازه نداری. اگر تو هم قطع رابطه کنی خدا با هر دو شما قطع لطفش می‌کند.

در فامیل‌ها افرادی هستند سرد هستند. هرچی شما بش سر می‌زنی تلفن می‌زنی پیام میدی اصلا جواب نمی‌دهد. آقای می‌گفت برادری دارم صدمبار بش سر زدم ولی او یکبار هم به من سر نزده منم میخوام دیگه بش سر نزدم

باید گفت که ما وظیفه داریم صله ارحام کنیم حالا طرف مقابل به وظیفه خود عمل نمی‌کند مربوط به خودش است مومن با هیچ کس قهر نیست تا آخر عمر دست از صله ارحام بر نمی‌دارد حتی اگر طرفش یکبار نیاید. اگر قطع رحم شود خدا عمر را کوتاه می‌کند! مخصوصا نسبت به والدین. ایه الله سید طیب جزایری می‌فرمود این جوانهایی که تصادف می‌کنند و می‌میرند اکثرشان مال نفرین والدین است.... ولی صله ارحام مانع مرگ میشود. امام به داود رقی فرمود چندبار اجلت رسید ولی بخاطر صله ارحام عمرت برگشت

درس پنجم"

کمک به افراد گرفتار یکی از ویژگی های امام جعفر صادق علیه السلام بوده است که به چند نمونه اشاره می شود:

.....داستان رضید غلامی که از دست حاکم عراق فرار کرده

یزید بن عمر بن بصیره حاکم عراق بود . غلام او به نام (رضید) مورد غضب او قرار گرفت و حاکم قسم خورد که او را بکشد . او فرار کرد و خدمت امام صادق علیه السلام پناهنده شد . او می گوید : « امام علیه السلام به من فرمود : « نزد حاکم برو و از من به او سلام برسان و بگو : جعفر بن محمد علیه السلام می گوید من غلام تو رضید را پناه داده ام ، او را اذیت نکن » . گفتیم : « فدایت شوم او شامی و خبیث الرأی و بد عقیده است . چطور این پیام را به او بدهم و خود را در اختیار او قرار دهم ؟ » امام علیه السلام فرمود : « پیش او برو و آنچه گفتیم ، بگو » . من به طرف کوفه راه افتادم . در بیابان يك نفر عرب نزد من آمد و گفت : « کجا می روی ؟ قیافه تو قیافه مقتول است که کشته خواهد شد » . بعد گفت : « دستت را ببینم . دستم را نشانش دادم ، گفت : « دست مقتول است که حکایت از مردن دارد » ، بعد گفت : « پایت را ببینم » ، چون دید گفت : « پای مقتول است » ، بعد گفت : بدنت را ببینم ؟ چون دید گفت : بدن مقتول است . بعد گفت : زبانت را ببینم ؟ چون دید گفت : « برو در زبانت پیامی هست که اگر به کوه های محکم و ثابت هم آن پیام را برسانی مطیع تو می شوند » . من به کوفه رفتم و در کاخ ابن بصیره رفتم و اجازه ورود خواستم . چون وارد شدم گفت : « دو پایت تو را به سوی بدبختی آورده است » . بعد گفت : « غلام ! چرم و شمشیر بیاور » . آنگاه دستور داد که دست های مرا از پشت بستند و سرم را راست گرفتند ، و جلاد خواست گردن مرا بزند . گفتیم : « امیر ، مرا با زور نگرفتی ، من با پای خود آمده ام . جریانی هست که می خواهم به تو بگویم آن وقت هر چه خواستی بکن » . گفت : « بگو » گفتیم : « در حضور اینها نمی شود » . گفت : « همه بیرون روند » . چون من ماندم و او ، گفتیم : « جعفر بن محمد علیهما السلام ، به تو سلام رساند و گفت : من غلام تو رضید را پناه داده ام به او اذیت نرسان » . گفت : « الله اکبر ! جعفر بن محمد علیهما السلام چنین گفت و به من سلام رساند » گفتیم : « والله آری » ! سه دفعه سؤال را تکرار کرد و در هر دفعه گفتیم : « به خدا قسم ! آری » در این وقت او دست های مرا باز کرد و گفت : « این کافی نیست ! باید تو هم دست های مرا از پشت ببندی » گفتیم : « دستم جسارت نمی کند ، دلم اجازه نمی دهد » . گفت : « نه به خدا سوگند باید چنین کنی » . من دست های او را بسته و باز کردم و او مهر حکومت را به من داد و گفت (: « کارهایم در دست توست . هر طور می خواهی اداره کن !) خاندان وحی : ص 56

درس هایی از امام موسی کاظم علیه السلام



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت طاهرینش

..انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا

امام موسی کاظم علیه السلام در مدت 55 سال عمر با برکت خود درس های فراوانی به بشریت دادند که عمل به این درسها راه را برای سعادت انسان هموار می نماید.

چنانچه انسان بتواند در هر موقعیتی که قرار داشت ببیند اگر امام کاظم علیه السلام الان اینجا بود چه می کرد؟ و به ان عمل کند حتما موفق خواهد بود و از کارهایی که باعث گرفتاری و مصیبت و مشکل خواهد بود احتنا ب خواهد نمود.

ما در این کتاب به چند تا از این درس ها اشاره نموده ایم.

تابستان 1403 مصادف با روز تولد امام موسی کاظم علیه السلام
کرمانشاه.

درس اول: کنترل خشم

کاظم به معنوی کسی که بر خشمش مسلط است از القاب امام کاظم
علیه السلام می باشد.

هم در قران و هم در روایات خیلی سفارش شده به کنترل خشم

لَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (ال عمران ایه 134)

آنان که در گشایش و تنگ دستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو می
برند، و از [خطاهای] مردم در می گذرند؛ و خدا نیکوکاران را دوست
دارد.

در روایت است:

هر کس غضب خود را کنترل کند خداهم در قیامت برای خشم نمی گیرد

هر که به او بدی می کرد او احسان می نمود
وابن اثیر که از متعصبان اهل سنت است گفته : آن حضرت را کاظم لقب دادند به جهت آنکه احسان می کرد با هر کس که با او بدی می کرد و این عادت او بود همیشه (منتهی الامال ج 2)

هدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام هفتم علیه السلام سر راه حضرت را می گرفت و به اهل بیت علیهم السلام اهانت ها می نمود و هرگاه اصحاب امام علیه السلام می خواستند به او آسیبی برسانند ، امام علیه السلام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کرده بود .

روزی امام علیه السلام آدرس آن شخص را پرسیدند و سوار بر الاغ به مزرعه او رفتند . او وقتی دید که امام علیه السلام به طرف او می آید صدا زد که من راضی نیستم در زمین هایم راه بروید ولی امام علیه السلام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نموده و پرسیدند که چه کاشته ای و چقدر می خواهی برداشت کنی و از این سوءالات از او پرسیدند .

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول به او دادند . او با این برخورد امام علیه السلام ، منقلب شد و گفت : اگر قبلاً به من

می گفتند که بدترین آدم کیست ؟ شما را معرفی می کردم . ولی اکنون اگر از من پرسند که بهترین شخص کیست ؟ شما را معرفی می نمایم (منتهی الامال : ج 2) .

بیشترین دعوای سر عدم کنترل خشم است. باید همه مهارت کنترل عصبانیت را فرا بگیریم. تلاش کنیم هر وقت عصبانی شدیم چیزی نگوییم. و از آن محل دور شویم و مدتی را دور بمانیم تا عصبانیت کاهش پیدا کند

از این روش امام علیه السلام یاد می گیریم که اگر کسی به ما بدی کرد بجای عصبانی شدن و ناراحت شدن و درگیر شدن، با اخلاق خوب و دادن هدیه به او باعث رفع کدورت و ای بسا باعث هدایت او شویم.

امیر مومنان (ع) به قنبر چه فرمود؟

در زندگی آن حضرت آمده است: روزی شخصی در محضر آن حضرت

به «قنبر» غلام آن بزرگوار ناسزا گفت. قنبر می خواست پاسخ او را

بدهد. امیر مومنان علی (علیه السلام) قنبر را صدا زد و فرمود

مهلا یا قنبر، دع شاتمک...؛ ای قنبر، آرام باش. دشنام دهنده خود را از «
روی بی اعتنایی رها کن، تا پروردگار را خشنود و شیطان را خشمگین و
دشمنت را عقوبت کنی(زیرا عقوبتی برای او بدتر از بی اعتنایی نیست).
سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان ها را آفرید، مومن به هیچ
چیزی مثل حلم، پروردگارش را راضی نمی کند، و هیچ چیزی شیطان را
مثل خویشتن داری و تحمل، ناراحت نمی نماید. احمق و نادان نیز به
»چیزی مانند سکوت، کیفر نمی بیند

پس بیایید ما هم به فرمایش مولایمان امیرمومنان لنگر زمین و آسمان
عمل کنیم و هرگاه کسی به ما دشنام داد یا بدی کرد در مقابل سکوت
کنیم یا حتی با خوش رویی با او برخورد نماییم...

درس دوم: نامگذاری درست

شیخ مفید روایت کرده از یعقوب سراج که گفت : داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دیدم ایستاده نزدیک سر پسرش ابوالحسن موسی علیه السلام و او را در گهواره است پس با او را ز گفت : زمان طولانی ، من نشستم تا فارغ شد پس برخاستم به سوی آن حضرت ، حضرت فرمود: برونزدیک مولای خود و سلام کن بر او، من نزدیک ابوالحسن موسی علیه السلام شدم و بر او سلام کردم ، آن حضرت به زبان فصیح سلام مرا جواب داد و آنگاه فرمود: **برو تغییر بده اسم دخترت را ک دیروز نام او نهاده ای زیرا او اسمی است که حق تعالی مبعوض دارد آن را،** یعقوب گفت که حق تعالی به من دختری کرامت فرموده بود و من او را (حمیراء) نام گذاشته بودم ، حضرت صادق علیه السلام فرمود: **إِنَّتَه إِلَى أَمْرِهِ تُرْشَدُ؛** یعنی اطاعت کن امر مولای خود را تا رشد، یعنی راه راست نصیب تو شود. پس من تغییر دادم اسم دخترم را. (منتهی الامال ج 2)

این توصیه امام کاظم علیه السلام نشان می دهد که ما ازاد نیستیم هر
اسمی دلمان بخواهد برای فرزندانمان بگذاریم بلکه باید نام خوب و نام
درست بگذاریم.

درس سوم: ایمان عاریتی

در طول تاریخ بشریت بارها مشاهده شده که آدمی که جزو مومنین بوده
است ناگهان تغییر کرده و به یک ادم غیر مومنی تبدیل شده است. و با
کفر از دنیا رفته است.

چرا یک ادم مومن، ناگهان غیر مومن میشه؟ چرا یک کسی که بندگی خدا
رو می کرده ناگهان در مقابل خدا عصیان می کنه و یاغی میشه؟

یا کسی که سالها جزو اصحاب پیامبر بوده ناگاه با پیامبر یا وصی پیامبر
وارد جنگ میشه؟

پاسخ این سوال مهم رو اهل بیت علیهم السلام داده اند.

عیسی شلقان گوید:نشسته بودم که حضرت موسی بن جعفر علیهما
السلام با برّه ای گذر کرد. گوید:عرض کردم:ای پسر،می بینی پدرت چه
می کند؟به چیزی دستور می دهد و سپس از آن باز می دارد.به ما دستور
داد که ابو الخطاب را دوست بداریم،سپس فرمان داد که او را نفرین
کنیم و از او بیزاری جوییم.امام کاظم علیه السلام در حالی که پسر بچه
ای بود،فرمود: همانا خداوند انسان هایی افرید که ایمان انهاهمیشگی
است و انسان هایی افرید که کفر آنها دایمی است و انسانهایی افرید که
که ایمان را به آنان عاریت داد و آنان عاریت داده شدگان نامیده
شوند.هرگاه خواهد از ایشان بگیرد و ابو الخطاب از کسانی است که
ایمانش عاریتی باشد.گوید:پس از آن خدمت حضرت صادق علیه السلام
رسیدم و آنچه به ابو الحسن امام کاظم علیه السلام گفته بودم و پاسخی

که برایم داده بود، خبر دادم، حضرت فرمود: این کلام از جوشش

نبوت باشد

نتیجه این روایت این است که افرادی هستند ایمانشان واقعی نیست بلکه عاریتی است. تا یک زمانی مومن نشان داده می شوند. ولی بر اثر امتحان الهی معلوم می شود که اینها مومن نیستند مانند ابلیس و پیروان او.

پس اگر پیامبران زمانی طلحه و زبیر را تایید کردند مربوط به آن زمانی بوده است که در صراط مستقیم قرار داشتند. ولی بعد که در جمل به جنگ امیرالمومنین آمدند و کشته شدند با حال کفر از دنیا رفتند! یا بعد انقلاب اگر حضرت امام، زمانی، منتظری را تایید کردند چون آن موقع در صراط مستقیم بود ولی بعد منتظری خون به دل امام کرد و عاثبت به شر از دنیا رفت!

و مثال های دیگری میشود زد.....

درس چهارم: ناراحت کردن مومن عاقبت بدی دارد..

درباره علی بن یقطین آمده است که وی وزیر هارون الرشید بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود . روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم جمال خواست خدمت علی بن یقطین برسد چون شعل ابراهیم ساربان بود علی بن یقطین وزیر او را راه نداد و اتفاقا در همانسال علی بن یقطین به حج مشرف شد . بعد اعمال حج مدینه رفت.

در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر علیه السلام شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز دوم در بیرونی خانه ،علی با آن حضرت ملاقات نمود و عرضه داشت که ای سید من تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حقتعالی امتناع فرمود از آنکه حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه

ابراهیم تو را عفو نماید .

علی گفت ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم
من در مدینه ام و او در کوفه است .

حضرت فرمود: هر گاه شب داخل شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون
آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد . در آنجا شتری زین کرده
خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و بکوفه می روی .

علی بن یقطین شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی
در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت
کیست؟ گفت علی بن یقطین .

ابراهیم گفت علی بن یقطین در خانه من چه می کند . فرمود: بیرون بیا
که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد چون داخل
شد گفت ای ابراهیم آقا و مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر
آنکه تو از من بگذری گفت خدا تو را پیامرزد علی بن یقطین صورت
خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من
گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال . ابراهیم امتناع نمود علی او را
قسم داد که چنین کند . پس ابراهیم پا بر صورت علی گذاشت و صورت
او را زیر پای خود بمالید و علی می گفت خدایا تو شاهد باش پس بیرون
آمد و سوار شد و همانشب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت
موسی بن جعفر علیه السلام خوابانید . آنوقت حضرت او را اذن داد و بر
آنجناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود . (خوبی ها و بدی ها .)

در حدیث نبوی است که اگر مومنی را ناراحت کنید بعد همه دنیا را به او
بدهید جبران نخواهد شد....

پس مواظب باشیم با حرف و کردارمان کسی رو بی جهت ناراحت نکنیم. مخصوصا مسئولین مواظب باشند نسبت به ارباب رجوع تکبر نکنند.

درس پنجم: نباید در مقابل گناه بی تفاوت بود...

روزی امام موسی کاظم صلی الله علیه و آله از کوچه ای عبور می کرد و متوجه شد که از خانه ای صدای ساز و آواز بلند است و معلوم است که بساط عیش و عشرت و میگساری برپاست لذا امام درب خانه را زدند کنیز کی بیرون آمد حضرت از آن کنیز پرسید صاحب این خانه بنده است یا آزاد؟ کنیز جواب داد آزاد است حضرت فرمود: معلوم است که آزاد است اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و خداوند خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد .

وقتی حضرت رفتند صاحبخانه که متوجه شد کسی درب منزل او را زده وقتی از کنیز سؤال کرد کی بود کنیز جواب داد پیرمردی بود که آثار عبادت و زهد داشت و سؤال کرد صاحب این خانه آزاد است یا بنده و

وقتیکه من گفتم آزاد است فرمود: اگر بنده بود معصیت خدا را نمی نمود . صاحبخانه بالا فاصله ملتفت شد که آن شخص امام هفتم بوده لذا پای برهنه از خانه خارج و بدنبال حضرت دوید پس خود را بحضرت رساند و بدست ایشان توبه نمود و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نایل آمده بود کفش به پا نکرد لذا به او می گفتند (بشر الحافی) یعنی (بشر پا برهنه) . (خوبی ها و بدی ها)

در روایت است که خدا مومن ضعیف را دشمن دارد! پرسیدند مومن ضعیف کیست؟ فرمود مومنی که نهی از منکر نکند....

درس ششم: اهمیت شکر نعمت

سجده شکر

هشام بن احمر گوید: همراه امام کاظم علیه السلام در اطراف مدینه حرکت می کردم که ناگاه از بالای مرکب زانوان خود را خم کرد و بر روی زمین به سجده افتاد و مدتی طول داد سر بلند کرد و سوار شد عرض کردم :

فدایت شوم چه سجده طولانی کردی ؟

فرمود: به یاد نعمتی افتادم که خدا به من عطا فرموده است ، دوست داشتم پروردگارم را شکر نمایم . (اصول کافی ، باب الشکر)

معمولا انسان ها ناسپاس هستند مگر مومنین. در این رابطه قرآن کریم می فرماید:

بندگان شکر گزار من کم هستند! ((قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ))
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
سعی کنیم جزو انسان های ناسپاس نباشیم...

چرا پیرزن از عیسی نزد خدا محبوب تر بود؟

وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد کسی را به او نشان دهد که نزد خدا محبوب تر از او باشد، خداوند عیسی را به پیرزنی که در کنار دریا زندگی می کرد راهنمایی نمود. وقتی عیسی علیه السلام به سراغ آن خانم آمد، دید در خرابه ای زندگی می کند و با بدنی فلج و چشمانی نابینا در گوشه ای رها شده است. وقتی حضرت عیسی علیه السلام جلوتر رفت ودقت کرد، دید پیرزن مشغول ذکر است:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمُجِملِ الْمُكْرِمِ»

خدایا شکرت که نعمت دادی، کرم کردی، زیبایی دادی، کرامت دادی.
حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که او با این بدن فلج که فقط دهانش کار می کند، چرا چنین ستایش می کند؟ با خود گفت که او از اولیای خداست و من بی اجازه وارد خرابه شدم؛ برگردم، اجازه بگیرم و بعد داخل شوم. به دم خرابه بازگشت و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ»
پیرزن گفت: «وعليكَ السَّلَام يا روح الله». عیسی پرسید: خانم! مگر مرا می بینی؟

گفت: نه. پرسید: پس از کجا دانستی که من روح الله هستم؟ پیرزن گفت: همان خدایی که به تو گفت مرا ببین، به من هم گفت چه کسی می آید. عیسی با اجازه آن خانم وارد خرابه شد و پرسید: خداوند به تو چه داده است که این قدر تشکر می کنی؟ تشکر تو برای چیست؟ پیرزن

گفت: یا عیسی، آن چه به من داده بود از من گرفت، آیا همین طور پس گرفته است؟ آیا وقتی می خواست آن را از من بگیرد، به من نگاه کرد و پس گرفت؟ عیسی فرمود: آری، اوّل به تو نگاه کرده و بعد پس گرفته است. پیرزن گفت: من به همان نگاه او خوشم. خدا این نگاه را به دیگری نداشته و به من کرده است؛ پس جای شکر دارد.

چنین پیرزنی به خداوند وصل است در حالی که پیامبر هم نبود. در واقع استادِ حضرت عیسی علیه السلام شد. اما وقتی برای ما مصیبتی پیش می آید، فکر می کنیم خدا با ما قهر کرده است در حالی که برخی از آن ها جبران گناهان ماست تا خداوند متعال در آخرت ما را عذاب نکند، برخی دیگر از گرفتاری ها به خاطر این است که از خدا غافل نشویم، برخی دیگر هم به خاطر این است که خدا دوستان دارد و می خواهد به خاطر صبر بر مشکلات، پاداش بیشتری دریافت کنیم.

درس هفتم: دریادل بودن

عفو

(متعجب) گوید: موسی بن جعفر علیه السلام در باغ خرماي خود بود و شاخه درختان را می برید. یکی از غلامان او را دیدم که دسته ای از خوشه های خرما را برداشت و به دیوار انداخت (برای خودش برداشت) من رفتم او را گرفته و به نزد حضرت بردم و گفتم : فدایت شوم من این غلام را دیدم که این خوشه ها را برداشته بود.

حضرت فرمود: آیا گرسنه ای ؟

غلام : نه آقای من .

امام علیه السلام : برهنه ای ؟

غلام : نه مولای من .

امام علیه السلام پس چرا این خوشه خرما را برداشتی ؟

غلام : دلم خواست .

امام علیه السلام : برو و این خوشه خرما هم از آن تو باشد و فرمود: او را رها کنید. (اصول کافی ، باب العفو.

خیلی از خانواده های امروزی بخاطر کینه یک نفر دچار اختلاف و قطع رحم و دعوا و زود و خورد و گرفتاری های زیادی شده اند

افراد کینه ای باید خود رو درمان کنند.باید دل خود رو صفا بدند.اهل عفو و گذشت باشند.که بزرگان ما گفتند ادم مومن اگر از کسی ناراحت میشه هنوز اطاق رو ترک نکرده ناراحتی از دلش بیرون میاره

متأسفانه برخی از انسانها کینه ای هستند واگر سر موضوعی کینه ادم رو در دل بگیرند دیگه به این زودیها دست از دشمنی بر نمی دارند و رفیق نمی شوند.مخصوصا اگر همسر انسان یا فامیل باشه یا همسایه ادم باشه ...!گاهی کار به قتل و جنایت می کشه.گاهی طلاق و خودکشی و

اگر اخبار مربوط به حوادثی که بر اثر کینه اتفاق می افته رو مرور کنیم می بینیم بسیاری از جنایات و اتفاقات بد بخاطر کینه است

اسلام با کینه مخالف است و انسان ها را به عفو و گذشت و دوری از کینه و دشمنی پنهان دعوت نموده است

درس هشتم: تواضع و نداشتن تکبر

هم نشینی با مردم ضعیف
امام کاظم علیه السلام بر مرد سیاه پوست و زشت رویی گذر کرد، بر او سلام کرد و نزد او فرمود آمد و مدتی طولانی با او گفتگو کرد. آنگاه فرمود: اگر حاجتی برای او پیش آمد آن را بر آورده می کند.
در این هنگام شخصی گفت : یا بن رسول الله شما با آن منزلتی که دارید نزد این مرد فرود می آید آنگاه از نیازهایش سوال می کنید در حالی که او به شما محتاج تر است .
علیه السلام فرمود: بنده ای از بندگان خداست که به حکم قرآن برادر ماست و در زمین خدا حرکت می کند و با او از یک پدریم و او آدم است و یک دین داریم که اسلام است و شاید روزگار ما را نیازمند او کند و پس از اینکه بر او بالیدیم ما را در برابر خود متواضع بیند. (تحف العقول)

حرمت برادر مومن

عبدالمومن من انصاری گوید: به محضر امام کاظم علیه السلام رسیدم و محمد بن عبدالله جعفری هم نزد آن حضرت بود من با محمد تبسمی کردم امام که مشاهده می کرد فرمود: او را دوست داری ؟

عرض کردم : بله ، البته بخاطر شما را دوست دارم .

امام علیه السلام فرمود: او برادر دوست و مومن برادر مادری و پدری مومن است اگر چه از یک پدر نباشند (همه فرزندان آدم و حوا هستند).

ملعون است کسی که به برادرش تهمت زند.

ملعون است کسی که به برادرش خیانت کند.

ملعون است کسی که برادرش را (از کجروی) پند و اندرز ندهد.

ملعون است کسی که از برادرش غیبت کند. (بحار، ج 75، ص 262.

بزرگان معمولاً تواضع داشته اند....

تواضع ایه الله سید علی قاضی: خانم سیده فاطمه قاضی در این باره می

گوید:ایشان خودشان را خیلی کم می گرفت خیلی می گفتند: « من

چیزی بلد نیستم، حتی وقتی بچه ها یا نوه ها به ایشان می گفتند آیت
« .الله، می گفت: نه نه من آیت الله نیستم

خیلی خودش را پایین می دانست. اصلاً عجیب بود، بیشتر هم مشغول
نماز و دعا و راهنمایی شاگردانش بود. و به ما می گفت همین ها برای
آدم می ماند، چیز دیگری نمی ماند یا اگر کسی برای ایشان هدیه و
پیش کشی می فرستاد می گفت: « ببر بده به فلانی، به من نده! » اصلاً
دنبال هیچ چیز نبود. او تا آخر عمر خود را هیچ می دانست و همیشه می
« فرمود: » من هیچی ندارم

و آن قدر متواضع است و خود را کم و دست خالی می داند که به سید
هاشم که به ایشان عشق و ارادت می ورزد می گوید: « من به تو و همه
شماهایی که می آید این جا می گویم که من هم یکی هستم مثل شما. از
کجا معلوم شما چند نفر در کار من مبالغه نمی کنید! و روز قیامت اون

جاسم جاروکش کوچه ها رد شود و به بهشت برود و من هنوز در آفتاب
» .قیامت ایستاده باشم

در مجلس روضه ابا عبدالله علیه السلام خودش کفش های مهمانان امام
حسین علیه السلام را جفت کرده و آن ها را تمیز می کند بدون توجه به
.آن ها که خرده می گیرند که آدم بزرگ نباید چنین کاری بکند

آیت الله سید ابوالقاسم خوئی می فرمود: « من هر وقت می رفتم مجلس
آقای قاضی، کفش هایم را می گذاشتم زیر بغلم که مبادا کفشم آن جا
» .باشد و آقای قاضی بیاید آن را تمیز یا جفت کند

درس نهم: کار کردن ارزش است...

ارزش کار

علی بن ابی حمزه گوید: امام کاظم علیه السلام را دیدم که مشغول کار و فعالیت در زمین خودش بود به گونه ای که عرق بر بدنش جاری بود به او عرض کردم فدایت شوم دیگران کجا هستند که شما اینگونه به زحمت افتادید؟

حضرت فرمودند: ای علی ! کسی که بهتر از من و پدرم بود با دست خود در زمین کار می کرد.

عرض کردم : او چه کسی بود؟

امام علیه السلام فرمود: رسول خدا امیرالمومنین علیه السلام و پدران من همه بادت خود کار می کردند و البته کار کردن عمل پیامبران و جانشینان آنها و بندگان شایسته خداوند است . (بحارالانوار، ج 48، ص 115)

خداوند افراد زحمت کش که برای امورات زندگی خود کار و تلاش می کنند دوست دارد و برعکس از ادم های بیکار بدش می آید! بیکاری عامل گناه و مشکلات روحی است. مخصوصا خانم هایی که صبح تا شب بیکارند! در این رابطه به چند روایت توجه نمایید: از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: ان الله تعالى لي بغض العبد النوام ، ان الله لي بغض العبد الفارغ : (خداوند بنده پر خواب را مبغوض می شمرد، خداوند انسان بیکار را دشمن می دارد

کار و تلاش برای هر مسلمانی واجب و لازم است و در این رابطه رسول
اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ
مُسْلِمَةٍ

کار کردن برای کسب مال حلال، بر هر مرد و زن مسلمان واجب
است.....

بوسیدن دست کارگر

انس بن مالک گفت : موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می
کرد، سعد انصاری به استقبال آمد حضرت با او مصافحه کرد و دست
سعد را زبر و خشن دید.

فرمود: چه صدمه ای و آسیبی به دستت رسیده است ؟

عرض کرد: یا رسول الله ، من با طناب و بیل کار میکنم و درآمدم را
خرج معاش خانواده ام می نمایم . رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود:
این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند

درس دهم:اثر مهم صدقه...

مردی خدمت امام کاظم (علیه السلام) رسید و عرض کرد: ده نفر عائله دارم تمامشان بیمارند، نمی دانم چه کنم و با چه وسیله گرفتاریشان را بر طرف سازم؟

امام(علیه السلام) فرمود: آنان را به وسیله صدقه و احسان به نیازمندان مؤمن در راه خدا، معالجه کن(به نیازمند صدقه داده و از او بخواهید دعا کند) که هیچ چیزی سریع تر از صدقه حاجت را بر آورده نمی کند و هیچ چیز برای بیمار سودمندتر از صدقه نمی باشد... گاهی امام سجاد سلام الله علیه چیزی که به سائل مرحمت می فرمودند، دست مبارک خود را می بویید و می گفت: این دست به دست الهی رسیده؛ چون خداوند در آیه 104 سوره توبه فرمود: خداست که توبه را از بندگانش می پذیرد و اوست که صدقات آنها را می گیرد...

داستانی از اثر صدقه....

داستان

یکی از ارادتمندان جناب صمصام می گفتند: که مدتی بود دچار □ □

بیماری روانی حادی شده بودم

احساس می کردم که شیاطین در گوشم زمزمه می کنند و صبح تا شب،
صدای پچ پچ در گوشم می پیچید به چند دکتر روانکاو و اعصاب مراجعه
کردم اما افاقه نکرد

یکی از دوستانم مرا پیش چند دعانویس و جن گیر هم برد، اما هیچ
فایده ای نداشت و هر روز بدتر می شدم

دیگر احساس می کردم واقعا دیوانه شده ام و عرصه بر من تنگ شده
بود.

یک روز به زیارت قبر علامه مجلسی رفته و از ایشان درخواست یاری
کردم

در راه بازگشت، جناب صمصام را دیدم که بر روی اسب نشسته اند و
شخصی از ایشان سؤال شرعی می پرسید ، من هم چون به شدت سردرد
داشتم و در گوشم صداهای مختلف می پیچید، سلام نکرده، سرم را
پایین انداختم و از کنارشان عبور کردم

در همان حین، جناب صمصام با صدای بلند فرمودند: آهای جوان، اگر به
!فقرا ببخشید، آزاد می شوید

من سرم را بالا آوردم که ببینم ایشان با چه کسی صحبت می کنند ، دیدم
خطاب به بنده هستند

من همان جا فهمیدم که دستورالعمل رهایی من چیست ، لذا ماشینم را
فروختم و مقداری از آن را در میان چند تن از فقرای فامیل و همسایه
تقسیم کردم خدا شاهد است صد تومان آخر را که دادم آزاد شدم

درس یازدهم: کمک به دیگران

رفع پریشانی مؤمن

محمد بن عبدالله بکری می گوید: در سفری وارد مدینه شدم ، پولم تمام شده بود، بسیار پریشان بودم ، تصمیم گرفتم از کسی قرض بگیریم ،

کسی را نیافتم ، به فکرم رسید به حضور امام کاظم (ع) بروم ، و وضع خود را بیان کنم .

آن حضرت در مزرعه خود در روستای (نقمی) (در اطراف مدینه) کار می کرد، به آنجا رفتم ، آن حضرت با من گرم گرفت و غذایی آماده کرد و با هم خوردیم ، سپس حال و وضع مرا پرسید، من سرگذشت خود را گفتم .

آن حضرت وارد خانه خود شد و پس از اندک زمانی بیرون آمد، و به غلام خود فرمود: از اینجا برو، او رفت ، آنگاه کیسه ای به من داد که سیصد دینار در آن بود، سپس برخاست رفت و من هم به مدینه بازگشتم (ترجمه ارشاد مفید، ج 2، ص 224).

به این ترتیب توشه راه و سفرم ، فراهم شد، و باکمال شادی سوار بر مرکب شده و به سوی وطن حرکت کردم .

امام کاظم علیه السلام فرمود خداوند در امور سلاطین اولیائی دارد که مشکلات را از بندگان خدا برطرف می کنند.(مانند خود علی بن یقطین که از طرف امام موسی کاظم علیه السلام وارد دربار هارون شد و به شیعیان کمک می کرد.)و در روایت صدوق آمده که امام فرمود اینها از جهنم آزادند.

یک داستان

دو تا نان دادی دو تا بچه گرفتی

روزی دو تن از فرزندان خردسال مرحوم آقاجان آیت الله [?]

کوهستانی(ره) به حمام رفته بودند، چون هوا سرد بود مادرشان برای گرم کردن فضای سرد حمام مقداری زغال آتش کرد.

منقل را داخل حمام برد و خود برای رسیدگی به کارهای منزل آنان را [?] تنها گذاشت. چون زغال ها کاملا آتش نگرفته بود گاز زغال هر دوی آنان را بی هوش کرد؛ به طوری که صدای آنان در اثر خفگی در سینه حبس شده بود و نمی توانستند از کسی کمک بخواهند.

در این حال که آیت الله کوهستانی(ره) به طور اتفاقی نزدیک حمام [?] رفته بود متوجه گردید که صدای ضعیفی از داخل حمام می آید بی درنگ در حمام را باز کرد دید که هر دو فرزندش بی حال داخل حمام افتاده اند

فورا هر دو را بیرون آوردند و مقداری آب به صورتشان پاشیدند تا [?] این که به هوش آمدند و از مرگ حتمی نجات پیدا کردند.

معظم له نجات یافتن دو فرزندش را بدون حکمت نمی یافت، از این [?] رو در جست و جوی حکمت آن برآمد و از مادرشان پرسید: شما امروز چه کاری انجام داده اید؟ مادر گفت

کار ویژه ای نکرده ایم جز این که اول صبح دو تن از طلبه ها برای نان [?] مراجعه کرده بودند که به هر کدام، یک قرص نام دادم. آقا متوجه جریان گردید و فرمود: دو تا نان دادی و دو تا بچه گرفتی

درس دوازدهم: ایمان این پیرزن برتر از افراد دیگر

شیعیان نیشابور، در زمان امامت امام کاظم (ع) جمع شده و شخصی به نام محمد بن علی نیشابوری - معروف به ابوجعفر خراسانی - را انتخاب

کردند تا به مدینه برود و حقوق شرعی و هدایای شیعیان آن سامان را خدمت امام هفتم (ع) تقدیم کند.

آنها سی هزار دینار، پنجاه هزار درهم، مقداری جامه و پارچه را به همراه دفتری مُهر و موم شده که در آن هفتاد ورق که در هر یک صورت مسئله‌ای شرعی نوشته شده بود، به او سپردند و به وی گفتند: هر گاه خدمت امام رسیدی، سؤالات و دفتر را به آن حضرت تسلیم نما و فردا صبح آنها را بازپس گیر. اگر دیدی که مُهر و مومِ دفتر شکسته نشده، خودت مُهر آنها را بشکن و ببین که آیا امام بدون شکستن مُهر و موم، پاسخ سؤالات را داده است یا خیر؟ اگر پاسخ آنها را بدون شکستن مُهر و موم دفتر، داده و نوشته است، بدان که او همان امام است و ایشان شایستهٔ اخذ اموال می‌باشند و گرنه اموال را به ما برگردان

شیعیان خراسان با این آزمون می‌خواستند امام حقیقی را شناخته و به او [یقین کنند و بدین وسیله فریب مدّعیان دروغین امامت را نخورند] در هنگام حرکت نمایندهٔ نیشابوریان - محمد بن علی نیشابوری - بانوی بزرگواری به نام شطیطه که از پارسایان و زاهدان زمان خود بود، به نزد

ایشان آمده، مبلغ یک درهم به همراه یک قطعه پارچه به او داد و گفت:

«ای اباجعفر! در حالِ من، از حقِّ امام، این مقدار تعلّق گرفته، این را

خدمت امام برسان». محمد بن علی نیشابوری به او گفت: «من خجالت

می‌کشم که این وجه ناقابل را خدمت امام دهم». شیطیه گفت: «خداوند

از حق خجالت نمی‌کشد» [منظور آنکه حقوق امام را، اگر چه اندک، باید

پرداخت] آنچه بر ذمهٔ من است، همین است. می‌خواهم در حالی خدا را

«ملاقات کنم که چیزی از حقِّ امام، در گردن من نباشد

نمایندهٔ نیشابوریان وجه اندک شیطیه را گرفت و به مدینه رفت. در آنجا

پس از امتحانِ «عبدالله افطح» [پسر امام صادق و مدّعی امامت پس از وی]

دانست که او شایستگی مقام امامت را ندارد، لذا نومیدانه از خانهٔ او

بیرون آمد، در این هنگام کودکی او را به خانهٔ امام کاظم (ع) هدایت

کرد. تا چشم حضرت بر او افتاد فرمود: «ای اباجعفر! چرا ناامید

هستی... به من روی کن که حجّت و ولیّ خدا هستم. من سوالات شما را

دیروز جواب دادم، آنها را نزد من بیاور.

همچنین درهم شطیبه را - که وزنش یک درهم و دو دانق می باشد -

بیاور.

علی بن محمد نیشابوری می گوید: از سخنان و نشانه های درست امام حیران شدم و فرمان او را انجام دادم. امام (ع) یک درهم و پارچه شطیبه را برگرفت و مابقی اموال را برگرداند و روی به من کرده، فرمود: «ان الله لا يستحي من الحق» ای اباجعفر! سلام مرا به شطیبه برسان و این کیسه پول را - که چهل درهم در آن است - و همچنین این قطعه پارچه را - که قطعه ای از کفن من است - به او بده و بگو: «آن را کفن خود قرار دهد که پنبه این پارچه از مزرعه خود ماست و خواهرم آن را رشته است». ضمناً به شطیبه بگو: از هنگام وصول پول و پارچه کفن، نوزده روز بیشتر زنده نیستی، شانزده درهم از چهل درهم هدایی را برای خود خرج کن و بیست و چهار درهم آن را جهت صدقه و تجهیز و تکفین خود نگاه دار و به او بگو «من بر جنازه او نماز خواهم گذارد». سپس امام کاظم (ع) فرمود: «این اموال را به صاحبانشان برگردان و مهر سؤالات را بگشای و ببین آیا جواب سؤالات را پیش از دیدن آنها داده ایم یا خیر»؟

محمد بن علی نیشابوری می‌گوید: «به مُهرها نگاه کردم، آنها را دست نخورده دیدم و بعد از شکستِ مُهر و موم، دیدم پاسخِ سؤالات داده شده است.»

هنگامی که نمایندهٔ نیشابوریان به خراسان بازگشت با تعجب دید کسانی که امام، اموالشان را نپذیرفته به مذهب «فَطَحِیَّه» وارد شده‌اند اما شیطیه همچنان بر مذهب حقّ خود باقی مانده است. سلام حضرت را به او رسانید و کیسهٔ پول و پارچهٔ کفن را به وی تقدیم کرد و همان طور که امام فرموده بودند، پس از نوزده روز از دنیا رفت.

چون شیطیه درگذشت، امام در حالی که سوار بر شتر بود به نیشابور وارد شد و بر پیکر او نماز گذارد و به هنگام بازگشت، این بشارت شیرین و مژدهٔ دلنشین را به همهٔ شیعیان در همهٔ عصرها و نسل‌ها داد که

من و امامانِ نظیرِ من باید و ناگزیر بر جنازه‌های شما حاضر شویم، در هر جا که از دنیا بروید، پس تقوای خدا را در خود حفظ کنید.^{۳۲}

مجلسی در بحارالانوار ۳ در باب معجزات حضرت موسی بن جعفر (ع) از مناقب ابن شهر آشوب^۴ و همچنین محدث بزرگ سید^{۳۲} هاشم بحرانی در مدینه المعاجز و همچنین قطب راوندی در خرائج و نیز شیخ حرّ عاملی در اثبات الهداة

لازم به یادآوری است که امروزه قبر این بانوی سعادتمند در شهر
نیشابور همچنان زیارتگاه ارادتمندان به خاندان پیامبر(ص) و شیعیان
آنها است و به نام «بی بی شطیطه» معروف می باشد

پایان

درس هایی از امام رضا علیه السلام



محمد تقی صرفی پور



درس هایی از امام رضا علیه السلام

درس اول:

خوش اخلاقی

به امام جواد علیه السلام گفتند که چرا به پدرتان رضا گویند ؟ فرمود :
زیرا همانطور که دوستان و یاورانش از او راضی بودند ، دشمنانش نیز از
او راضی بودند . (معارف قران و اهل بیت)

امام رضا علیه السلام انقدر خوش اخلاق بودند که نه تنها دوستان بلکه دشمنان هم از اخلاق امام راضی بودند.

لذا وقتی امام رضا علیه السلام شهید شدند مردم به امام جواد می گفتند:ابن الرضا

وقتی امام جواد علیه السلام شهید شدند مردم به امام هادی می گفتند:ابن الرضا

وقتی امام هادی علیه السلام شهید شدند مردم به امام عسکری می گفتند:ابن الرضا!

زیرا مردم اخلاق عظیم امام رضا علیه السلام نمی توانستند فراموش کنند.

این اثر خوش اخلاقی با مردم است.

اگر از شما سوال کنند کدام استاندار یا فرماندار یا امام جمعه ای یا امام جماعت مسجدی از بقیه خوبتر بوده است شما انکه خوش اخلاق بوده را انتخاب می کنید. انکه وقتی نزدش رفتید با خوش اخلاقی با شما روبرو

می شد. احوال شمارا می پرسید. از شما پذیرایی می کرد. مشکل شمارا در حد توانش حل می کرد.

خوش اخلاقی معجزه می کند. مردم را به اسلام و دین جذب می نماید. همان که خدا به پیامبرش می فرماید اگر خوش اخلاق نبودی مردم از دورت پراکنده می شدند.

من یک خاطره ای از اثر خوش خوش اخلاقی امام جماعت مسجد بگویم:
یکی از ائمه جماعات مدت کوتاهی (شش ماه) در مسجد یکی از شهرها ی استان تهران بنام حسن آباد فشافویه اقامه جماعت می کرد. بعدا بدلیل اصرار های مکرر عده ای از مردم کرمانشاه تصمیم گرفت از حسن آباد به کرمانشاه بر گردد. نمازگزارهای مسجد صاحب الزمان حسن آباد از این تصمیم ناراحت شدند و رئیس هیات امناء گفت اگر من مرجع تقلید بودم امروز را عزای عمومی اعلام می کردم!!

و این بخاطر خوش اخلاقی ان امام جماعت بود.

پیامبر اکرم (ص) :

^{۳۳} "حُسْنِ الْخُلُقِ مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلُ فِي مِيزَانِ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ"

در روز قیامت چیزی سنگین تر از خوش اخلاقی در ترازوی اعمال بنده " نیست."

اگر انسان اخلاق نداشته باشد شکست میخورد

(ایه الله حسن زاده املی:

آیه الله حسن زاده آملی فرمود: من به آقای سید محمد حسن آقای الهی
برادر بزرگتر مرحوم علامه طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از
شاگردان مرحوم سید علی قاضی بودمکرر عرض می کردم: وقتی خدمت
آقا (علامه قاضی) می رسید. از جانب من از ایشان خواهش کنید که مرا
هم در تشرّف به خدمت حضرت بقیه الله (عج) شریک خود نمایند و

++منبع: ابوداود، حدیث ۴۷۹۹ و ترمذی، حدیث ۲۰۰۳ ++³³

برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می دانستم این دو بزرگوار به این سعادت عظیم می رسند).

روزی در شهر آمل بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم، بچه ها داد و فریاد کردند و مانع استراحتم شدند. من عصبانی شده، با آنها تندی نمودم و پر خاش کردم ولی بعد، از آن حرکات خودم پشیمان شدم از این که بچه ها را ناراحت کردم وجدانم ناراحت بود، عصر رفتم بازار و مقدار شیرینی و میوه خریده به منزل آوردم که شاید بدینوسیله دل بچه ها را به دست آورم، با این حال وجدانم آرام نمی گرفت آشفته خاطر بودم.

بالاخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده با مرحوم سید محمد حسن الهی ملاقات کنم، رفتم تبریز، و قتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از این که علّت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندی؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمد حسین طباطبائی) فرستادم

که به شما برساند، و در آن نامه یادآور شدم که وقتی پیام شما را به آقا عرض کردم آقا تأملی کرده سپس با ناراحتی فرمودند:

«ایشان چگونه می خواهند این راه را طی نمایند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام و با آنها دعوا کردند، با آن اخلاق تند چگونه می شود به این رتبه و مقام رسید.»

پیامبر اسلام و یهودی

آمده است که یکنفر یهودی که از حضرت طلبکار بود، نزد پیامبر آمد و طلب خود را خواست. حضرت فرمود الان چیزی ندارم. یهودی گفت منم شماراها نمی کنم تا طلب مرا بدهید!

پیامبر فرمود: پس منم با تو اینجامی نشینم. پیامبر با یهودی بود تا اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح را همانجا بجا آورد. مسلمانها متوجه شدند و با چشم و ابرو یهودی را تهدید می کردند که دست از پیامبر بردارد. حضرت متوجه شد و فرمود: از این مرد چه می خواهید؟ گفتند: او شمارا حبس کرده

است! فرمود: خدا مرا مبعوث نکرده که در حق هم پیمانم یا
دیگران ظلم کنم!

وقتی روز بعد شد و خورشید بالا آمد، یهودی شهادتین را گفت
و مسلمان شد و نصف مالش را بخشید و عرض کرد:

بخدا قسم! من این جسارت را بشما نکردم مگر به این علت که
بینم اوصاف شما مطابق با آنچه در تورات آمده می باشد یا
خیر! زیرا در آنجا خدا فرموده است که: تولد محمد بن عبدالله در
مکه و هجرتش به مدینه است. او خشن و فریاد زننده نیست. ناسزا
نمی گوید!

و دیدم که اوصاف شما مطابق است پس من شهادت به وحدانیت
خدا و نبوت شما می دهم و این مال را در اختیار شما قرار می دهم
که هر چه درباره آن حکم کنی قبول می نمایم. «ستارگان درخشان
ج 1 ص 24»

درس دوم از درس های امام رضا علیه السلام:

تواضع و فروتنی

قرآن می فرماید:

((ان الله لا يحب كل مختال فخور))

خدا دوست ندارد هر متکبر فخر کننده را.

و در جای دیگر می فرماید:

((و لا تمش فی الارض مرحا))

خرامان درزمین راه مرو.

خداوند انسان های متواضع را دوست دارد و با افراد متکبر دشمن است.

امام رضا علیه السلام بسیار متواضع بودند.

یاسر خادم امام رضا علیه السلام می گوید که :

"هر وقت امام رضا علیه السلام سر سفره می نشست ، همه خدمتکاران را بر سر سفره جمع می کرد . خواه کوچک و خواه بزرگ ، حتی آن کسی که سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسی که حجامت می نمود نیز بر سر سفره حضرت بود ."

یکی از اهالی بلخ گوید: من در سفر امام رضا علیه السلام به خراسان همراه او بودم ، روزی همه غلامان خود را که اهل سودان و جاهای دیگر بودند بر سر سفره غذا دعوت کرد تا با آنها غذا بخورد. عرض کردم : فدایت شوم اگر غلامان را جدا کنی و سفره دیگری داشته باشی _____ند بهت _____ر است .

حضرت فرمود: ساکت باش ! پروردگار تبارک و تعالی یکتاست و پدر و مادر ما (آدم و حوا) یکی هستند و پاداش هر کس هم به اعمال اوست .
(بحر _____ارالانوار، ج 49، ص 101.

امام رضا علیه السلام در حضور دیگران همواره از دیوار فاصله داشت و هیچ گاه تکیه نزد."

کدام پادشاه یا ولیعهدی را سراغ دارید که موقع غذا با خدمتکاران خود سر یک سفره بنشیند و همان غذایی که آنها می خورند را بخورد و هیچ فرقی بین خود با آنان نگذارد؟

حتی استاندار و مدیر کل و ... با خدمتکاران و سرایداران و ابدارچی ها سر یک سفره نمی نشینند!

امام رضا علیه السلام حمام رفت....

امام رضا علیه السلام وارد حمام عمومی شد، شخصی در حمام بود که امام علیه السلام را نمی شناخت به امام گفت : بدن مرا کیسه بکش . امام علیه السلام شروع کرد بدن وی را کیسه می زد که مردم او را شناختند و آن مرد از کاری که کرده بود شرمنده گردید و از آن حضرت معذرت خواهی می کرد. اما امام علیه السلام او را دلداری می داد و به کار خود ادامه می داد. (بحارالانوار، ح 49، ص 99)

در روایت دیگری آمده که وقتی هم که آن شخص متوجه شد این فردی که پشت او را کیسه می کشد امام رضا علیه السلام است و شرمنده شد

امام کار خود را ادامه داد و فرمود حق مومن بر مومن است که به او خدمت کند.

آری اهل بیت علیهم السلام بسیار متواضع بودند بر عکس پادشاهان و حاکمان که بسیار متکبر بودند.

بعضی از روسای ادارات متکبر هستند هم نسبت به ارباب رجوع هم نسبت به کارمندان زیر دست خود.

بعضی از مسئولین اصلاً دیده نمی شوند و برای ملاقات با آنها باید هفت خوان رستم را طی کرد!

بعضی از پزشکان هم متکبر هستند. بعضی از ثروتمندان متکبرند و....

اما کسی که پیرو اهل بیت علیهم السلام و قران کریم است باید متواضع باشد.

بالاخر از رسول خدا نداریم اما پیامبر خدا چقدر متواضع بودند که در بین اصحاب خود روی صندلی نمی نشستند و بر روی زمین می نشستند و فرمودند :

پنج خصلت است که تا مردن ترک نخواهم کرد. بر روی زمین طعام خوردن با غلامان -سوار شدن دراز گوش با جل و دوشیدن بز بدست خود و پوشیدن پشم و سلام کردن بر اطفال تا اینها سنت شود بعد از من و مردم به اینها عمل کنند.

تواضع حضرت عیسی(ع):

حضرت عیسی(ع) به حواریین گفت: من خواهش و حاجتی دارم اگر قول می دهید آن را برآورید بگویم . حواریین گفتند: هر چه امر کنی اطاعت می کنیم . عیسی از جا حرکت کرد و پاهای یک یک آنها را شیت. حواریین در خود احساس ناراحتی می کردند و لی چون قول داده بودند خواهش عیسی را بپذیرند تسلیم شدند و عیسی پای همه راشست. همینکه کار به انجام رسید حواریین گفتند: تو معلم ما هستی شایسته این بود که ما پای تو را می شستیم نه تو پای ما را .

حضرت عیسی فرمود: این کار را کردم برای اینکه به شما بفهمانم که از همه مردم سزاوارتر به اینکه خدمت مردم را به عهده بگیرد عالم است. این کار را کردم تا تواضع کرده باشم و شما درس تواضع را

فراگیرید و بعد از من که عهده دار تعلیم و ارشاد مردم می شوید راه و روش خود را تواضع و خدمت خلق قرار دهید. اساسا حکمت در زمینه تواضع رشد می کند نه در زمینه تکبر. همان گونه که گیاه در زمین نرم دشت می روید نه در زمین سخت کوهستان.

درس سوم از درس های امام رضا علیه السلام: کمک به نیازمندان

انفاق و کمک به نیازمندان از توصیه های مهم قران و اهل بیت می باشد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَذُكُم عَلَىٰ تَجْرَةٍ تُنْجِيكُم مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ « «
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ... يَغْفِرَ لَكُمْ
(صف ایه 10-12)...ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

(بقره 267) «...أَنْفَقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ»

أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا
شَفَعَةٌ (بقره 254)

«

و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (هل اتی ایه 5-8)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

أَرْضُ الْقِيَامَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلُّ الْمُؤْمِنِ ؛ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تُظِلُّهُ .

سرزمین قیامت سراسر (گرما) آتش است، مگر سایه مؤمن؛ زیرا که

صدقه اش بر او سایه می افکند

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله:

مَنْ أَعْطَىٰ دِرْهَمًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِمِائَةً حَسَنَةً .

هر که یک درهم در راه خدا بدهد، خداوند برایش هفتصد ثواب می‌نویسد.

امام رضا علیه السلام و انفاق:

هر گاه برای امام رضا علیه السلام سفره می‌انداختند ، امام علیه السلام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می‌فرستادند و می‌فرمودند : « فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ » «یعنی : کسانی از قیامت نجات می‌یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند.

همچنین در روایت دیگر آمده:

شخصی از خراسان ، خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد که من در شهرم وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده‌ام . شما به من قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم ، از طرف شما آن را صدقه بدهم ؟

امام علیه السلام داخل اطاق خصوصی‌شان رفتند و سپس در حالی که در دستشان کیسه بود و آن را از لای در اطاق بیرون آورده بودند ، فرمودند : آن مرد خراسانی کجاست ؟ او گفت : اینجا هستم . امام علیه السلام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی .

وقتی خراسانی رفت ، امام علیه‌السلام آمدند و نشستند . یک نفر سوءال کرد که چرا پول را از لای در به او دادید و صورت خود را از او پوشانید ؟ فرمود : به خاطر اینکه مبادا حالت خواری و کوچکی را در او بینم.
در روایت دیگر آمده:

"امام رضا علیه‌السلام در روز عرفه ، تمام دارائی خود را بخشیدند . وزیر مأمون گفت : این گونه بخشش غرامت است ! امام علیه‌السلام فرمود : خیر ، بلکه غنیمت است . و هرگز چیزی را که به وسیله آن به دنبال پاداش و ثواب و کرامت هستی ، ضرر نشمار."

بخشنگی و سخاوت در تعداد کمی از انسان ها است. و در روایت است
وقتی انسان بخواهد به فقیر کمک کند هفتاد شیطان دست انسان را می گیرند و مانع می شوند! در حالی که خداوند، خود کریم است و انسانهای کریم را دوست دارد.

لذا در روایت است که در قیامت حاتم طائی را بخاطر کفرش به جهنم می برند ولی خداوند کریم بخاطر اینکه حتم طائی در دنیا بخشنده بوده است به آتش می فرماید: او را بترسان ولی نسوزان!

کسی که پیرو قران و عترت است باید بخشنده باشد. اهل انفاق به نیازمدان باشد. و بخیل و خسیس نباشد.

پیامبر (ص) فرمود: سخاوتمند به خدا و بهشت و مردم نزدیک است و از آتش دور می باشد و بخیل از خدا و مردم و بهشت دور بوده و به جهنم نزدیک است و جاهل بخشنده بهتر است نزد خدا از عابد بخیل.

علی (ع) فرمود: قوت بدن غذا خوردن هست و قوت ارواح، طعام دادن به مردم است.

چو خوردی طعام قوت تن شد

چو دادی قوت روح اندر بدن شد

چو خوردی اندرین عالم فنا شد

چو دادی اندر آن عالم بقا شد

سخاوت حاتم طائی:

آمده است: به حاتم طائی گفتند از بسیاری کرم اسراف کردی:

((ولا خیر فی السرف))

خیری در اسراف نیست.

حاتم فوراً کلمات را مقلوب فرمود که:

((لا سرف فی الخیر))

در خیر اسراف نیست!

امام رضا علیه السلام در نامه ای به فرزندش امام جواد علیه السلام نوشت : ای ابو جعفر! به من خبر رسیده است وقتی می خواهی از منزل بیرون روی غلامان تو را از درب کوچک منزل بیرون می برند و این بخاطر بخل آنهاست که نمی خواهند از سوی تو خیری به نیازمندان برسد. به حقی که بر تو دارم سوگندت می دهم که پیوسته از درب بزرگ رفت و آمد کن ، وقتی که سوار مرکب می شوی در هم در دینار به همراه داشته باش و به هر کسی که از تو در خواستی می کند عطا کن . عموهایت از تو کمک خواستند بخشش تو به آنها کمتر از پنجاه دینار نباشد، اگر بیشتر دادی اختیار با توست . و اگر عمه هایت در خواست کمک کردند کمتر از 25 دینار به آنها نده اگر بیشتر دادی مختاری ، همانا من می خواهم خداوند مقام تو را بالا برد پس انفاق کن و از کم شدن در درگاه خداوند صاحب عرش ترسی به خود را راه نده .) (قصه های تربیتی چهارده معصوم)

درس چهارم از درس های امام رضا علیه السلام::

عبادت و بندگی

تنها راه رسیدن به کمال، بندگی درگاه خداوند است.

برای رسیدن به خدا باید عبد باشیم.

هر چقدر عبد تر باشیم بیشتر به خدا نزدیک می شویم.

بالاترین مقام معنوی پیامبر اسلام این بود که عبد خدا شد:

اشهد انّ محمّدا عبده و رسولّه شهادت می دهم که محمد، عبد و رسول خداست.

آری حضرت محمد(ص) عبد واقعی خدا بود و چه کسی از پیامبر بنده تر؟

روی سنگ قبر آیه الله بهجت نوشته است((العبد))

و مظهر عبادت و بندگی، نماز است. **عبد شدن بدون نماز میسر نیست!**

نماز بهترین جلوه بندگی است . وقتی مقابل خداوند مهربان سجده می کنیم به خدا خیلی نزدیک هستیم.

**خوشا آنانکه الله یارشان بی*بحمد و قل هو الله کارشان بی*خوشا آنانکه
دایم در نمازند*بهشت جاودان بازارشان بی (باباطاهر)**

یکی از جلوه های مهربانی و رحمت خداوند رحیم آنست که اجازه داده در برابرش نماز بخوانیم و از دهها بلکه صدها برکت نماز بهره مند شویم.

خدا اجازه داده هر وقت خواستیم با او حرف بزنیم

در حالی که برای ملاقات با پادشاهان و روسای جمهور باید از دهها موانع بگذریم شاید موفق با دیدار با آنها بشویم ولی خداوند قادر متعال که همه قدرتها درمقابلش ذلیل و خاضعند، به همه بندگانش بدون هیچ تمایز و تبعیضی اجازه داده تا هر ساعتی خواستند با او در نماز ملاقات کنند. با او حرف بزنند و خواسته های خود را در قنوت به هر زبانی خواستند بگویند و او را تسبیح و تقدیس نمایند .

امام رضا علیه السلام خیلی عبادت می کردند

امام علیه السلام بعد از نماز صبح تا طلوع خورشید ، مشغول ذکر می شد . سپس تا زمانی که خورشید بالا می آمد ، به سجده می رفت . در منزل امام علیه السلام ، زنی مأمور بود تا زن ها را برای نماز شب بیدار نماید .

امام علیه السلام هر سه روز یک قرآن ختم می کرد و می فرمود اگر بخواهم می توانم در کمتر از سه روز هم ختم نمایم ولی من هیچ آیه ای را نمی خوانم الا اینکه درباره آن فکر می کنم که برای چه نازل شده و در چه محلی فرو فرستاده شده است .

اکثر شب ها را احیاء می داشت و هر شب نماز جعفر طیار را می خواند . و اکثر روزها ، روزه بود .

در بستر که دراز می کشید صدای قرائت قرآن حضرت به گوش می رسید .

وقتی در تلاوت قرآن به آیه ای می رسید که در آن ذکر بهشت یا جهنم شده بود ، گریه می کرد و از خدا بهشت را می طلبید و از جهنم به خدا پناه می برد .

وقتی یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد ، فرمود :

در این عبا هزار شب ، شبی هزار رکعت نماز خوانده ام ، و در این عبا هزار ختم قرآن کرده ام .

امام رضا علیه السلام بعد از نماز ظهر ، سر به سجده گذاشته ، صد بار می فرمود « شکراً لله » و بعد از نماز عصر سر به سجده گذاشته ، صد بار می فرمود « حمداً لله ».

ادمی که اهل عبادت و اهل نماز نباشد از خدا دور است. و به کفر نزدیکتر است. مگر اینکه توبه کند و نمازخوان شود.

بعضی افراد می گویند درست است نماز نمی خوانیم ولی خدا را دوست داریم! هر شب صلوات می فرستیم. دعا توسل می خوانیم و...

در حالی که در قیامت تا نماز قبول نشود سایر کارهای خوب هم قبول نمی شود.

لذا کسی که پیرو امام رضا علیه السلام است نباید نماز را حتی یک وعده ترک کند و علاوه بر نمازهای یومیه، اهل نماز شب و شب زنده داری هم باشد.

درس پنجم از درس های امام رضا علیه السلام:

آراستگی و نظافت

ان الله يحب المتطهرين...

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ ای پیامبر بگو: «چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟! (اعراف 32)» بگو: «اینها در زندگی دنیا متعلق به آنهایی است که ایمان آورده اند (اگرچه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت به مؤمنان اختصاص خواهد داشت، این چنین آیات را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم».

و می فرماید: «یا بَنی آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» (اعراف 31)؛
ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید

یکی از اصول مشترک در زندگی همه امامان معصوم علیهم السلام بوده
که علاوه بر آراستگی باطن و روح و روان، ظاهری زیبا، پاکیزه و آراسته
داشته اند.

بعضی خیال می کنند همین مقدار که انسان ایمان محکم، و باطنی پاک
داشته باشد کافی است، و ظاهر و شکل و قیافه، هر گونه باشد عیبی
ندارد، چنین خیالی از نظر اسلام خیال باطل می باشد، بلکه به عکس
بخشی از برنامه ها و دستورهای اسلام مربوط به نظافت، زیبایی و
آراستگی ظاهر، مثل قیافه و لباس و رنگ و بو است

رسول خدا(ص): داخل بهشت نمی شود مگر افراد تمیز و نظیف!

«روایت شده که امام رضا(ع) ظرفی داشت که در آن پنج مسواک بود و بر
هر کدام، اسم یکی از نمازهای پنجگانه نوشته شده بود که با هر کدام از

آنها در همان نمازی که اسم آن نوشته بود، مسواک می زد.

سنن النبی (ص))

«امام رضا(ع): مسواک چشم را جلا می دهد و موها را می رویاند و آب

چشم را بر طرف می کند.» (سنن النبی (ص))

حسن بن جهم می گوید: امام رضا علیه السلام را دیدم که محاسن خود را

خضاب (رنگ) کرده بود.

پرسیدم : فدایت شوم ، رنگ کرده اید؟! امام پاسخ داد: آری ، رسیدگی

به خود (تغییر شکل و هیئت دادن) از عوامل افزایش عفت زنان است ،

و یکی از علل بی عفتی زنان این است که همسرانشان این امر را رها

کرده اند، آنگاه امام فرمود: آیا دوست داری همسرت را به گونه ای

بینی که وضعیتش همانند تو باشد، در حالتی که به سر و وضع خود

نرسیده ای ؟!

او جواب داد: خیر، حضرت فرمود: همسر تو هم دوست ندارد که تو را بدان گونه ببیند^{۳۴}. (وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۸۳، ح ۱)

«امام ششم(ع): خداوند به ابراهیم فرمود: خود را پاکیزه نما! او هم شارب(موی سیل) خود را اصلاح کرد. باز به او خطاب شد: پاکیزه شو! او هم موی زیر بغل خود را کوتاه نمود. مجدداً به او خطاب شد: پاکیزه باش! او هم ناخنهای خود را گرفت. باز به او فرمود: پاکیزه شو! او هم موی ظاهر را ازاله نمود. باز به او امر شد: پاکیزه باش! پس او خود را ختنه کرد.» (سنن النبی(ص))

رسول خدا(ص): هر که موی سر خود را بلند می گذارد، باید مرتب به آن برسد و آن را تمیز کند. و الاً خوبست آنرا از ته اصلاح کند.» (بحار ج ۷۹)

«امام پنجم(ع): مردی به دیدار پیامبر رفت. برای او از رسول خدا(ص) اجازه گرفتند. حضرت در حالیکه از خانه خارج می شد، ظرف آبی در دست داشت که صورت خود را در آن

^{۳۴} وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۸۳، ح ۱

مشاهده می‌کرد و مُحاسَن خود را مَنظم می‌کرد. وقتی برگشت، عایشه گفت: ای رسول‌خدا! تو سَرور فرزندان آدم هستی! و رسول پروردگار عالمیانی! آنوقت می‌ایستی و در آینه مُحاسَن خود را درست می‌کنی؟

رسول‌خدا(ص) فرمود: ای عایشه! خداوند دوست دارد که مؤمن وقتی به دیدار مؤمنی دیگر می‌رود، خود را زیبا و مرتب سازد.» (بخارج 74)

خانمی شکایت کرده بود که شوهرم می‌خواهد زن دوم بگیرد. شوهرش رو خواستیم و علت این تصمیم رو از ایشان جویا شدیم. گفت خانم به خودش نمی‌رسد. من پیشش می‌نشینم بوی سیب زمینی پیاز می‌دهد! با اینکه لباسهای خوب براش خریدم ولی از اونها استفاده نمی‌کند و لباسهای کهنه می‌پوشد.

از خانم پرسیدیم شوهرت راست می‌گوید؟ گفت بله! من اینجور هستم! با این خانم صحبت کردیم که اسلام سفارش کرده زن در مقابل شوهرش بخودش برسد و زینت کند و..

و قرار شد خانم در خودش تغییر ایجاد کند.

لباس زیبای امام حسن مجتبی (ع)

مرحوم بحرانی در ذیل آیه «خُذُوا زِينَتَكُمْ...» نقل می کند: حضرت امام

حسن مجتبی علیه السلام در موقع نماز بهترین لباسهای خود را می

پوشید. هنگامی که از آن حضرت علّت را جویا شدند فرمود: «

انّ الله تعالى جميلٌ يحبُّ الجمالَ فاتَّجَمَلُ لِرَبِّي وَهُوَ يقولُ: «خُذُوا زِينَتَكُمْ

عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» فَاحَبَّ أَنْ أَلْبَسَ أَجْوَدَ ثِيَابِي ؛ خداوند زیبا است و زیبایی

را دوست دارد، به همین جهت من برای پروردگارم خود را آرایش می

کنم که فرموده است زینتهای خود را در هنگام عبادت در بگرید. پس

خداوند دوست می دارد که من بهترین لباسم را بپوشم». (تفسیر برهان

جلد 2 ص 10)

و باز مرحوم بحرانی نقل می کند که امام صادق علیه السلام لباس زیبایی

پوشیده بود، عبّاد بن کثیر با حضرت برخورد کرد و لب به اعتراض

گشود و گفت: تو از خاندان نبوتی، پدرت (علی علیه السلام) این گونه

لباس نمی پوشید، لباس او بسیار ساده بود. چرا چنین لباس زیبایی به تن کرده ای؟ بهتر نبود لباس ساده تر و ارزان تری می پوشیدی؟

امام صادق علیه السلام فرمود: «وای بر تو ای عبّاد! چه کسی حرام کرده است زینتهایی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزیهای پاکیزه را؟ خداوند دوست دارد نعمتی را که به بنده ای عطا کرده است آن را بی کم و کاست در برش ببیند (یعنی دوست دارد که بنده اش به طور کامل از آن بهره گیرد). (تفسیر نمونه ج 6 ص 11)

قرآن نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده اید چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام نکنید، و از حدّ تجاوز ننمایید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد». (مائده ایه 87)

در شأن نزول این آیه آمده: «روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود. این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند و به دنبال آن جمعی از

یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تصمیم گرفتند پاره ای از لذتها و راحتیا را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت پردازند، ... عثمان مظعون قسم یاد کرد که آمیزش جنسی را با همسر خویش ترک گوید و به عبادت پردازد.

روزی همسر عثمان بن مظعون که زن جوان و صاحب جمالی بود، نزد عایشه آمد، عایشه از وضع او متعجب شد و گفت: چرا به خودت نمی رسی، و زینت نمی کنی؟!

در پاسخ گفت: برای چه کسی زینت کنم؟ همسرم مدّتی است که مرا ترک گفته و رهبانیت پیش گرفته است، این سخن به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و فرمان داد که همه مسلمانان به مسجد آیند، هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کردند، حضرت بالای منبر قرار گرفت و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را بر خود حرام کرده اید؟ من سنت خود را برای شما بازگو می کنم، هرکس از آن روی گرداند از من نیست، من قسمتی از شب را می خوابم و با همسرانم آمیزش دارم و همه روزها را روزه نمی

گیرم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «با هر چیزی که توان

دارید نظافت کنید، چرا که خداوند متعال، اسلام را بر اساس نظافت بنا

«کرده است، و جز انسان پاکیزه و پاک وارد بهشت نگردد

امام صادق فرمود:

«لباس زیبا و جمیل بپوش زیرا خداوند زیبایی را دوست دارد اما توجه

کن که لباس از مال حلال تهیه شده باشد»

الکافی ج 6 ص 442

و فرمود:

«پیامبر مردی را دید که موهایش بهم ریخته بود و لباس های خشن و

ناپسندی به تن داشت .

✎ چنین فرمود:

«این که تو لباس زیبا بررسی و به خودت بررسی و از نعمات خدا خود را بهره مند سازی نشانه دین دار بودن است»

📖 الکافی ج 6 ص 439

📖 وسائل الشیعه ج 5 ص 6

❖ و فرمود:

«انسان کثیف و ژولیده بد آدمی است»

📖📖📖 الکافی ج 6 ص 439

📖📖📖 و فرمود:

«خداوند انسان را به دلیل لباس زیبایی که می پوشد مواخذه نمی کند»

📖📖📖 خصال ج 1 ص 80

📖📖📖 المحاسن ج 2 ص 399

📖📖📖 و فرمود:

«من ناپسند می دارم در صورتی که خداوند به بنده ای نعمت دهد او آن

نعمت را ظاهر نکند (و لباس زیبا نپوشد)»

📖 الکافی ج 6 ص 439

///امیر مومنان فرمود:

«باید هر یک از شما در برابر برادر مومنش خود را زینت کند (و لباس

های زیبا بپوشد)»

📖 الکافی ج 6 ص 439

درس ششم از درس های امام رضا علیه السلام:

شیعه چه کسی است؟

چرا امام رضا علیه السلام این امام رئوف و مهربان، این افراد را شصت روز

نپذیرفت؟

هنگامی که امام رضا علیه السلام در خراسان بود گروهی از راه دور برای زیارت او به درب منزل حضرت آمدند و اجازه خواستند به حضور او شرفیاب گردند. دربان حضرت به حضور او رسید و عرض کرد: گروهی آمده اند و می خواهند به محضر شما برسند و می گویند ما شیعه علی علیه السلام هستیم .

امام رضا علیه السلام فرمود: من مشغولم ، به آنها بگو برگردند. دربان کنار در آمد و به آنها گفت : حضرت مشغول است و کسی را نمی پذیرد.

ا رفتند و روز دوم آمدند و همان سخن خود را تکرار کردند و امام علیه السلام آنها را نپذیرفت تا دو ماه هر روز می آمدند و می گفتند: ما شیعه علی علیه السلام هستیم و می خواهیم به حضور امام علیه السلام برسیم و حضرت آنها را نمی پذیرفت تا اینکه از ملاقات امام مایوس شدند و به دربان گفتند: به مولای ما بگو ما شیعیان پدرت علی بن ابیطالب علیه السلام هستیم و با این نپذیرفتن شما دشمنانمان ما را مورد شماتت قرار

می دهند، ما این بار بر می گردیم و بخاطر شرمندگی و خجالت و عجز از تحمل شماتت دشمنان از دیار خود هم می گریزیم .

آنها را به حضرت رسانید. آنگاه امام علیه السلام به دربان فرمود: اجازه بده وارد شوند، آنها به حضور آن حضرت رسیدند و سلام کردند اما امام علیه السلام جواب آنها را که نداد اجازه نشستن نیز به آنها نداد و همین طور ایستاده بودند تا اینکه گفتند: یا بن رسول الله ! این چه ستم بزرگ و خفتی است که بعد از دو ماه نپذیرفتن و در بدری به ما می رسد و چه آبرویی بعد از این ما می ماند؟

امام علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید: و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر (یعنی : آنچه از سختی به شما رسید از خود شما بود و خداوند بسیاری از گناهان را می آمرزد.) سوره بقره ، آیه 264.

من جز به پروردگارم و به رسول خدا و امیر المؤمنین و پدران پاک و معصومم علیهم السلام اقتدا نکردم ، شما خود را سرزنش کنید، من از آنها پیروی کردم .

گفتند: چرا ای پسر رسول خدا؟

فرمود: بخاطر اینکه ادعا کردید شیعه علی بن ابیطالب هستید.

و ای بر شما، شیعه علی همانا حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکرند که هیچیک با امر و نهی او مخالفت نکردند اما شما ادعای پیروی از او را دارید در حالی که در اکثر اعمال خود مخالف او هستید و در بسیاری از واجبات مقصرید، در بسیاری از حقوق برادران دینی خودی سستی می کنید و آنجا که نباید تقیه کنید تقیه می کنید و آنجا که باید تقیه کنید نمی کنید.

اگر می گفتید دوستدار علی علیه السلام هستید و دوستدار دوستان او می باشید و دشمن دشمنان او هستید مخالف سخن شما نبودم ، اما شما ادعای مرتبه بزرگی (شیعه علی علیه السلام) را نمودید که اگر قول و عمل شما یکی نباشد هلاک می شوید مگر اینکه رحمت خدا شما را حفظ کند.

گفتند: یابن رسول الله ! ما از سخن خود را خداوند استغفار کرده و بسوی او توبه می کنیم و همان گونه که به ما آموختید می گوییم ما دوستدار شما و دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستیم .
امام علیه السلام فرمود: مرحبا ای برادران و دوستان من ، بیایید، بیایید، بیایید و همه را یک به یک در آغوش گرفت و به دربان فرمود: چند مرتبه مانع ورود آنها شدی ؟
دربان عرض کرد: شصت بار.

حضرت فرمود: شصت بار متوالی نزد آنها برو و به آنها سلام کن و سلام مرا به آنها برسان که با استغفار و توبه ای که کردند گناهان آنها بخشیده شد و بخاطر محبتی که به ما دارند مستحق کرامت شدند، به امور آنها و خانواده شان رسیدگی کن و مشکلاتشان را بر طرف نما و از پول و بخششهای دیگر بهره مندشان گردان . (بحارالانوار، ج 68، ص 157 تا 159).

همام چرا ناگهان مُرد؟

گفته شد یکی از یاران عابد و پرهیزکار امام علیه السّلام به نام همّام گفت: ای امیر مؤمنان پرهیزکاران را برای من آنچنان وصف کن که گویا آنان را با چشم می‌نگرم. امام علیه السّلام در پاسخ او درنگی کرد و إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ «فرمود «ای همّام از خدا بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است». «الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

اما همّام دست بردار نبود و اصرار ورزید، تا آن که امام علیه السّلام تصمیم گرفت صفات پرهیزکاران را بیان فرماید. پس خدا را سپاس و فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلٌ ... ثنا گفت، و بر پیامبرش درود فرستاد، و فرمود

الْفَضَائِلَ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ مَلَبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشْيُهُمُ التَّوَاضُّعُ غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِلَتْ فِي الرَّخَاءِ وَ لَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي ... كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةً عَيْنٍ

همینکه امیرمومنان صفات متقین را بیان کرد که امام در این خطبه حدود

همام، پس از شنیدن آن، ۱۰۵ صفت از پرهیزگاران را بیان کرد

مدهوش شد و جان داد.

فرمود به همین دلیل نمی‌خواستم پرهیزگاران را برای امیرالمؤمنین(ع)

او توصیف کنم چرا که پندهای رسا برای کسانی که قلب و جانشان آماده

پذیرش چنین سخنانی است، همین کار را می‌کند. در این میان مردی به

امام علی(ع) گفت؛ این سخنان چرا با تو چنین نکرد؟ امام فرمود: وای بر

وجود دارد که تا تو، برای هر کس زمان مرگ مشخص شده یا اجلی

زمان آن نرسد اجل و مرگ کسی محقق نمی‌شود. آرام باش و دیگر

است که بر زبان تو جاری این طور سخن نگو چرا که این سخنان شیطان

(. هیدی، ترجمه نهج البلاغه، ۱۳۷۷ش، ص ۲۲۷. می‌شود

درس هفتم از درس های امام رضا علیه السلام:

کنترل خشم

از امام رضا علیه السلام روایت شده: خدای عزوجل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود: چون صبح کردی نخستین چیزی را که با آن رو

به رو شدی بخور و دومین چیز را مخفی کن و سومین را پذیرا شو(پناه ده) و چهارمین را نومید مکن و از پنجمی بگریز.

صبح که شد آن پیامبر به راه افتاد و با کوه سیاه بزرگی رو به رو شد. ایستاد و گفت: پروردگارم عزّوجلّ مرا فرموده است که این را بخورم و متحیّر ماند، ولی به خود آمد و گفت: پروردگارم، جلّ جلاله، مرا به کاری که توانش را ندارم فرمان نمی دهد. لذا به طرف کوه رفت تا آن را بخورد. هر چه به آن نزدیک می شد، کوه کوچکتر می گشت و وقتی به آن رسید کوه را لقمه ای یافت و آن را خورد و دید خوشمزه ترین چیزی است که تا کنون خورده است.

سپس به راهش ادامه داد و تشتی زرین یافت، به خود گفت: پروردگارم فرموده است که این را پنهان کنم. پس گودالی کند و تشت را در آن گذاشت و رویش خاک ریخت و آن گاه به راهش ادامه داد. چند قدمی که رفت، برگشت ناگاه دید تشت از زیر خاک در آمده است. با خود

گفت: من آن چه پروردگارم فرموده بود انجام دادم. لذا راهش را پی
گرفت و رفت.

ناگهان چشمش به پرنده ای افتاد که «بازی» او را تعقیب می کند. پرنده
دور آن پیامبر به چرخش در آمد. با خود گفت: پروردگارم عزوجل
فرموده است که این را پذیرا شوم و پناه دهم. لذا آستین خود را باز کرد
و پرنده داخل آن شد. «باز» به او گفت: تو شکار مرا گرفتی، در حال که
من چند روز است دنبال آن هستم. آن پیامبر گفت: پروردگارم عزوجل
به من فرموده است که این را نومید نکنم. پس، تگه ای از رانش را قطع
کرد و پیش باز انداخت و به راه خود ادامه داد.

در راه مردار گندیده ی کرم افتاده ای دید. گفت: پروردگارم عزوجل
مرا فرموده است که از این فرار کنم. پس از آن گریخت و برگشت. در
خواب دید که انگار به او گفته شد: تو آن چه بدان مامور شدی به انجام
رسانی، حال آیا می دانی این ها چه بود؟

گفت: نه. به او گفته شد:

اما آن کوه، خشم است. بنده هر گاه عصبانی شود، از عظمت و شدت خشم خودش را نمی بیند و قدر و ارزش خویش را نمی شناسد. اما چون خویشتنداری کند و قدر و ارزش خود را بشناسد و خشمش آرام گیرد فرجام آن خشم چون لقمه ی گوارایی است که می خورد.

اما آن تشنه عمل صالح است که هر گاه بنده آن را پوشیده بدارد و مخفی نگه دارد، خداوند عزّوجلّ آن عمل را آشکار می گرداند تا علاوه بر ثوابی که آخرت او ذخیره می کند، در همین دنیا او را با آن آراسته گرداند.

اما آن پرنده، مردی است که تو را اندرزی دهد. پس او را پذیرا شو و اندرزش را قبول کن.

اما آن «باز» مردی است که برای حاجتی پیش تو می آید، چنین کسی را نومید مگردان.

و اما آن گوشت گندیده، غیبت است؛ پس از آن بگریز.

در این روایت بسیار زیبا به چند خصلت مهم اشاره شده است

ابتدا درباره اینکه کنترل خشم اثار خوبی برای انسان دارد اشاره شده است.

خشم و غضب در آیینه ایات قران کریم

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿آل عمران ۱۳۴﴾

خشم و غضب در آینه ایات قران کریم

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾

...

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَانْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا
وَعَلَانِيَةً وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (22 رعد)

و کسانی که برای جلب رضای پروردگارشان (در شداید و انجام وظائف
(صبر کردند و نماز را برپا داشتند و از آنچه به آنها روزی کردیم (از
مال و منال) در نهان و آشکار انفاق نمودند و با کار نیک خود بدی های
دیگران را (یا با برخورد نیک خود بد رفتاری دیگران را) دور می سازند
آنها را که برایشان عاقبت (نیک) این سرای است (به تمام شدن این
(دنیا بهشت است) .

توضیح آیه شریفه مذکور:

در این آیه شریفه خداوند فرموده که مومن در مقابل بدی، خوبی می کند. همانطور که در حالات اهل بیت علیهم السلام این روش دیده می شود. مخصوصا در حالات امام موسی کاظم علیه السلام که هر کسی به ایشان بدی می کرد این امام عزیز برایش پول می فرستاد.

...

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (فتح 48)

محمد [ص] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند.

توضیح آیه شریفه مذکور:

در این آیه شریفه به مساله لزوم مهربانی بین مسلمانان اشاره کرده است. مسلمانان باید باهم مهربان و باهم خوب باشند . بهم رحم کنند. ولی در مقابل کفار، خشمگین و عصبانی باشند.

...

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآَنَفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا
وَعَلَانِيَةً وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (22 رعد)

و کسانی که برای جلب رضای پروردگارشان (در شدايد و انجام وظائف
(صبر کردند و نماز را برپا داشتند و از آنچه به آنها روزی کردیم) از
مال و منال) در نهان و آشکار انفاق نمودند و با کار نیک خود بدی های
دیگران را (یا با برخورد نیک خود بد رفتاری دیگران را) دور می سازند
آنهايند که برايشان عاقبت (نیک) اين سراي است (به تمام شدن اين
دنيا بهشت است) .

توضیح آیه شریفه مذکور:

در این آیه شریفه خداوند فرموده که مومن در مقابل بدی، خوبی می
کند. همانطور که در حالات اهل بیت علیهم السلام این روش دیده می
شود. مخصوصا در حالات امام موسی کاظم علیه السلام که هر کسی به
ایشان بدی می کرد این امام عزیز برایش پول می فرستاد.

...

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (فتح 48)

محمد [ص] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند.

توضیح آیه شریفه مذکور:

در این آیه شریفه به مساله لزوم مهربانی بین مسلمانان اشاره کرده است. مسلمانان باید باهم مهربان و باهم خوب باشند . بهم رحم کنند. ولی درمقابل کفار ،خشمگین و عصبانی باشند.

امام کاظم علیه السلام هرکسی به او بدی می کرد برایش هدیه می فرستاد..

به این علت به امام موسی (ع) کاظم خطاب می شد که آن حضرت خشم و غضب خود را فرو می خوردند و کاظم به معنای فرو برنده خشم است.

امام کاظم علیه السلام هرکسی به او بدی می کرد برایش هدیه می فرستاد..

به این علت به امام موسی (ع) کاظم خطاب می شد که آن حضرت خشم و غضب خود را فرو می خوردند و کاظم به معنای فرو برنده خشم است.

درس هشتم از درس های امام رضا علیه السلام:

اخلاص

در روایتی که در جلسه قبل از امام رضا علیه السلام نقل شد به چند خصلت اخلاقی اشاره شده بود. اولین آن کنترل خشم بود. دومین عمل، نگفتن کارهای خوب خود برای دیگران است که مثالش پنهان کردن طشت پر از طلا بود.

اخلاص و خدامحوری . 1

در پیشگاه الهی تنها اعمالی ارزش دارد که با اخلاص و رضایت خداوند همراه باشد، به همین جهت تمام اعمال در قرآن کریم به نوعی مقید به اخلاص و قصد قربت شده اند . درباره جهاد می فرماید: «والذین جاهدوا فی سبیل الله» ؛ (بقره/20 و 218). «کسانی که در راه خداوند جهاد کردند» و درباره شهادت می خوانیم «الذین قتلوا فی سبیل الله» ؛ (بقره/169). «کسانی که در راه خدا کشته شدند.» درباره انفاق می خوانیم: «والذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله» ؛ (بقره/262). «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند».

و کسانی را قرآن به عنوان اسوه مطرح نموده، که کارشان بر محور رضای خداوند بوده است، از جمله:

از زبان حضرت ابراهیم می خوانیم: «قل ان صلاتی ونسکی ومحیای . 1 ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذالک امرت وانا اول المسلمین» ؛ (انعام/162). بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه

برای خداوند، پروردگار جهانیان است . همتایی برای او نیست، و به
« . همین مامور شده ام و من نخستین مسلمانم

درباره امیرمؤمنان در قرآن می خوانیم: «ومن الناس من يشرى نفسه . 2
ابتغاء مرضاء الله والله رؤوف بالعباد» ؛ «و از مردم کسی است که جان
خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشد، و خداوند نسبت به بندگان
(. مهربان است .» (بقره/207)

قرآن درباره اهل بیت علیهم السلام می فرماید: «ويطعمون الطعام . 3
على حبه مسكينا وييتما واسيرا انما نطعمكم لوجه الله لا نريد منكم جزاء
ولا شكورا» ؛ (هل اتی (انسان) / 7 - 8 .) «غذا [ی خود] را با اینکه به آن
ما 😊 علاقه دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می دهند [و می گویند
شما را بخاطر خدا اطعام می کنیم، و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی
خواهیم .»

از آنچه بیان شد و غیر آن از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که اعمالی در پیشگاه الهی ارزش دارد که همراه با اخلاص و رضایت الهی باشد، و افرادی در نزد او منزلت دارند که در مسیر رضایت حق قدم بردارند .

اخلاص در روایات

همه چیز برای خدا: علی علیه السلام فرمودند: «طوبی لمن اخلص لله . 1
عمله وعلمه وحبّه وبغضه واخذّه وترکه وکلامه وصمته؛ (محمّدی ری
شهری، منتخب میزان الحکمه، سید حمید حسینی (قم - دارالحديث،
1380، چاپ دوم) خوشا به حال کسی که عمل و علم و دوستی و دشمنی
و گرفتن و ترک کردن و سخن گفتن و سکوتش را برای خداوند خالص
». کرده است

از رجب علی خیاط نقل شده است که: «در تشییع جنازه آیه الله
بروجردی رحمه الله جمعیت بسیاری آمدند و تشییع باشکوهی شد، در

عالم معنا از ایشان پرسیدم که چطور شد از شما این اندازه تجلیل کردند؟ فرمود: تمام طلبه ها را برای خدا درس می دادم .» (محمدری . شهری، کیمیای محبت (دارالحديث، چاپ سوم، 1378)، ص 185)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اباذر فرمود: «یا اباذر لیکن لک فی کل شیء نیه صالحه حتی فی النوم والاکل؛ (منتخب میزان الحکمه (همان)، ص 520، روایت 6322 .) ای ابوذرا! باید در هر کاری نیتی پاک داشته .» باشی، حتی در خوردن و خوابیدن

فقط اعمال خالص: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا عملت . 2
عملاً فاعمل لله خالصاً لانه لا يقبل من عباده الاعمال الا ما كان خالصاً؛
(همان .) هرگاه عملی انجام دادی، پس برای خدا خالصانه انجام بده؛
زیرا خداوند فقط اعمالی را از بندگان می پذیرد که خالصانه انجام شده
باشد .»

راس طاعت: امام صادق علیه السلام فرمودند: «راس طاعة الله الرضا . 3
بما صنع الله فيما احب العبد وفيما كره (همان، ص 220، روایت 2615;
بحارالانوار، ج 71، ص 208، حدیث 17 .) ; سر [و اساس بندگی خداوند،
راضی بودن به آن چیزی است که خداوند پیش می آورد; در آنچه بنده
». دوست دارد و یا ناخوشایند اوست

رضایت خدا یا مردم؟: امام حسین علیه السلام فرمود: «من طلب رضا . 4
الله بسخط الناس كفاه الله امور الناس ومن طلب رضا الناس بسخط الله
وكله الله الى الناس; (همان، ص 221، روایت 2637 .) هر کس رضایت
خدا را بخواهد هر چند با خشم مردم همراه شود; خداوند او را از امور
مردم کفایت می کند، و هر کس که دنبال رضایت مردم باشد با به خشم
». آوردن خداوند، خداوند او را به مردم وامی گذارد

امام حسین علیه السلام و رضایت الهی

از بارزترین ویژگیها و اوصاف امام حسین علیه السلام این است که در تمام زندگی، گفتار و رفتار و کردارش طبق رضایت حق و در مسیر الهی بود. جز از رضای خدا دم نزد و جز خدا ندید و جز سخن خدا نشنید و راستی که او به تمام معنی یک بنده سراپا تسلیم الهی بود. به نمونه هایی در این رابطه اشاره می شود:

قیام برای خدا: آن حضرت فرمودند: «اللهم انک تعلم انه لم یکن ما . 1
کان منا تنافسا فی سلطان، ولا التماسا من فضول الحطام ولکن لنری
المعالم من دینک ونظہر الاصلاح فی بلادک ویامن المظلومون من عبادک
(. و یعمل بفرائضک وسنتک واحکامک؛ (موسوعه) همان)، ص 276

بار خدایا! تو خود می دانی آنچه از ما سر زد، رقابت برای دستیابی به
سلطنت و آرزوی زیاد کردن کالای بی ارزش دنیا نبوده است؛ بلکه برای
این بوده که نشانه های دین تو را افراشته ببینیم و اصلاح را در

شهرهایت آشکار نماییم و بندگان ستمدیده ات منیت یابند و به واجبات
«». و سنتها و احکام تو عمل شود

درخواست خشنودی خدا: امام حسین علیه السلام در کنار قبر پیامبر . 2
اکرم صلی الله علیه و آله به درگاه خداوند عرض می کند: «اللهم انی احب
المعروف وانکر المنکر وانا اسئلك یا ذالجلال (همان .) والاکرام بحق
القبر ومن فیه الا اخترت من امری هذا ما هو لک رضا ولرسولک فیه
رضی؛ (همان، ص 287؛ بحار، ج 44، ص 328؛ فرهنگ سخنان امام
حسین علیه السلام (همان) ص 385؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص
186 .) خدایا! براستی من معروف را دوست دارم و منکر را زشت می
دارم . ای خدای بزرگ و بزرگوار! من از تو می خواهم به حق این قبر
[پیامبر اکرم] و کسی که درون آن است، که برای من در این قیام آنچه
«». رضایت تو و پیامبرت در آن است پیش آوری

هرچه خدا بخواهد: پس از آنکه امام حسین علیه السلام از مدینه به 3 .
سوی مکه حرکت کرد، در مکه سخنان زیادی ایراد فرمود . در یکی از
آنها فرمود: «الحمد لله وما شاء الله ولا قوة الا بالله ... رضي الله رضانا اهل
البیت نصبر علی بلائه» (بحارالانوار، ج 44، ص 366؛ فرهنگ سخنان امام
حسین، ص 274؛ عوالم بحرانی، ج 17، ص 216). سپاس برای خداست،
آنچه خدا بخواهد [همان خواهد بود] و قوتی جز برای خدا نیست ... ،
خشنودی خدا، خشنودی ما اهل بیت است و در مقابل بلای او صبر می
کنیم .»

فقط برای خدا: هنگامی که تیر به سینه حضرت اصابت کرد و به 4 .
زمین افتاد فرمود: «بسم الله وبالله وفي سبيل الله وعلى مله رسول الله»
(سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله، ص 359؛ منتهی الامال، (علمیه
اسلامیه)، ج 1، ص 286). به نام خدا و به یاد خدا و در راه خدا و بر دین
». [رسول خدا] شهید می شوم

الهی در رخت از سر گذشتم

هم از عون و هم از جعفر گذشتم

رضا دادم تنم بی سر بگردد

ستوران بر همه پیکر بگردد

رضا دادم که اکبر کشته گردد

تن پاکش به خون آغشته گردد

ز کینه پیکرم پامال گردد

ز عشقت سر زنی بر دار گردد

امام حسین علیه السلام نه تنها در لحظه شهادت زمزمه «فی سبیل الله» به زبان داشت بلکه همیشه در صبحگاهان و شامگاهان این دعا را به زبان داشت: «بسم الله وبالله ومن الله و الى الله وفي سبيل الله وعلى مله رسول الله، و توكلت على الله، ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم . اللهم اني اسلمت نفسي اليك، ووجهت وجهي اليك وفوضت امري اليك، اياك اسال العافية من كل سوء في الدنيا والآخرة» (بحارالانوار، ج 86، ص 313، حدیث 65؛ فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام (همان)، ص 316).

به نام خدا و به یاد خدا، از خداوند و به سوی او، و در راه او، بر آیین پیامبر او، و بر خداوند توکل کردم و نیرو و قدرتی جز به [اراده] خداوند بزرگ نیست . پروردگارا! جانم را به تو تسلیم کرده و چهره ام را به سوی تو گردانده و کارم را به تو واگذار نموده و از تو سلامتی از هر بدی «». در دنیا و آخرت را خواهانم

درس نهم از درس های امام رضا علیه السلام:

کمک به دیگران

در روایتی که در جلسه قبل از امام رضا علیه السلام نقل شد به چند

خصلت اخلاقی اشاره شده بود. اولین آن کنترل خشم بود. دومین

عمل، نگفتن کارهای خوب خود برای دیگران است که مثالش پنهان کردن طشت پر از طلا بود.

سومین عمل، کمک به دیگران بود.

امام رضا علیه السلام فرمود: برای خدا در بارگاه ظالمین، کسی است که بسبب او مردم حق را از باطل می شناسند و مسلط بر بلاد است تا خدا بوسیله او مکروهات را از بندگان دفع کند و امور مسلمین را اصلاح نماید و مومنین از ضرری که متوجه آنها میشود به او پناه ببرند و مراجعه شیعیان حاجتمند مابسوی اوست. خدا بوسیله او خوف مومنین را در خانه ظلم برطرف می کند. اینها مومن واقعی هستند و نور خدا در رعیت خدا در قیامت هستند و نورشان نور افشانی می کند برای اهل آسمان مانند نور ستارگان برای اهل زمین. و آنها قیامت را بانور خود روشن می کنند. بخدا قسم آنها برای بهشت و بهشت برای آنان خلق شده است. بهشت برایشان گوارا باد.

((انما المومنون اخوة فاصلحوا بين اخويكم))///تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى.

////////پیامبر اعظم ص:خَصَلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الْبِرِّ شَيْءٌ إِلَّا يَمَانُ بِاللَّهِ وَ

النَّفْعُ لِعِبَادِ اللَّهِ وَ خَصَلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا مِنَ الشَّرِّ شَيْءٌ الشَّرْكَ بِاللَّهِ وَ الضَّرُّ

لِعِبَادِ اللَّهِ////////امام صادق «سلام الله عليه» فرمودند: هر کس خانه خدا را

طواف کند، خداوند عزوجلّ شش هزار حسنه برای او می نویسد و شش

هزار گناه از او می آمرزد و شش هزار درجه به وی عطا می فرماید و

شش هزار حاجت از او برآورده می سازد. سپس فرمودند: «گره گشایی از

کار یک مؤمن، ده برابر این طواف فضیلت دارد!»

برآوردن حاجت مؤمن برتر است از هزار حج مقبول با همه آدابش.

امام صادق - علیه السلام - فرمود: کسی که در راه برطرف ساختن نیاز

برادر خود قدم بردارد، مانند کسی است که سعی میان صفا و مروه به

جای آرد

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: هر کس یک نیاز برادر مومن

خود را برآورد، مانند کسی است که عمر خویش را به عبادت خدا سپری

کرده باشد

رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود: کسی که در راه برآوردن نیاز برادر مؤمن خود بکوشد، گویی نه هزار سال با روزه گرفتن و شب زنده داری کردن، خدا را عبادت کرده باشد

امام صادق(ع) فرمود: کسیکه یک خاشاکی را از صورت برادرش بزدايد خداوند ده حسنه برای او می نویسد و کسیکه بر روی برادرش تبسم کند برای او یک حسنه است.

طبق قوانین شرعی مسلمان آنقدر ارزش دارد که باید برای حفظ جان او در صورت لزوم قسم دروغ خورد و یا به مقدسات در ظاهر توهین کرد و حتی گوشت سگ و خوک برای زنده ماندن مسلمان حلال می شود لذا پیامبر(ص) فرمود: هر کس که حاجتی برای برادر مؤمنش برآورده باشد مثل اینست که روزگاری (یک عمر) عبادت خداوند نموده است.

سراخاک یسرک الله!

محمد بن جمهور گوید: نجاشی حاکم اهواز بود یکی از کارمندانش به امام ششم(ع) عرض کرد در دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مؤمن و

مطیع شما است اگر صلاح بدانید برایم به او توصیه ای بنویسید : امام

ششم (ع) نوشت:

((بسم الله الرحمن الرحيم سُرّ اخاک یسرک الله))

برادرت را مسرور نما تا خدا تو را مسرور نماید.

پس نامه را بنزد نجاشی آورد در زمانیکه در جلسه عمومی بودند و چون

مجلس خلوت شد نامه را به او داد و گفت این نامه امام صادق(ع) است .

نجاشی نامه را گرفته و بوسید و روی دیده گذاشت و گفت حاجت

چیست. گفت در دفتر شما خراجی بر گردن من است نجاشی گفت چه

مقدار ؟ گفت: ده هزار درهم . نجاشی دفتر دارش را خواست و دستور

داد از حساب خود او بپردازد و سال آینده نیز همان مقدار برای سال

آینده بنویسد.

پس گفت: آیا تو را شاد کردم گفت آری قربانت پس اسب و کنیز و

نوکری به او داد و همچنین یکدست لباس پس گفت فرش این اطاق که

روی آن نشسته بود را نیز به او دادند . مرد فرش و هدایا را برداشته و

به خدمت امام ششم مشرف شد و جریان را گفت حضرت از رفتار

نجاشی مسرور شد .

آن مرد گفت مثل اینکه برخورد نجاشی شما را خوشحال کرد فرمود:

آری بخدا، خدا و پیامبرش را هم شاد کرد.

درس دهم از درس های امام رضا علیه السلام:

دوری از غیبت

در روایتی که در جلسات قبل از وجود نازنین امام رضا علیه السلام نقل کردیم آمده بود که خداوند به پیامبری دستور داد فردا از شهر بیرون برو و چند تا کار انجام بده . او از شهر خارج شد و عجایبی دید از جمله:

در راه مردار گندیده ی کرم افتاده ای دید. گفت: پروردگارم عزوجل
مرا فرموده است که از این فرار کنم. پس از آن گریخت و برگشت
بعد که به خانه برگشت فلسفه ان عجایی که دیده بود را به او گفتند از
جمله:

و اما آن گوشت گندیده، غیبت است؛ پس از آن بگریز.

1-قران گفته غیبت مساوی با ادم خواری و مرده خواری است

2-پیامبر گفته غیبت از زنا شدیدتر است چون که زنا باتوبه پاک میشه
ولی غیبت باید رضایت غیبت شده بدست بیاد

3-روز قیامت ادمی که چقدر کار خوب داشته می بینه اثری نیست چون
میدند به ادمایی که غیبتشون رو کرده . و ادمی که عبادتش کم بوده می
بینه ثواب زادی داره چون از غیبت کننده هاش بش میدند

4- گوش دادن به غیبت نیز حرام است

5-علی (ع):منفورترین گناه پیش خدا، غیبت است

6- ترک آن از ۱۰ هزار رکعت نماز ارزشمندتر است.

7- دعای روز دوشنبه و استغفار برای غیبت شده و توبه لازم است

درس یازدهم از درس های امام رضا علیه السلام:

نباید خود را مسخره نمود!

هفت چیز است که بدون هفت چیز دیگر مسخره آمیز است

الإمامُ الرِّضا عليه السلام

سَبْعَةُ أَشْيَاءَ بَغَيْرِ سَبْعَةٍ أَشْيَاءَ مِنَ الاسْتِهْزَاءِ : مَنْ اسْتَغْفَرَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يَنْدَمْ
بِقَلْبِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَ مَنْ سَأَلَ اللَّهَ التَّوْفِيقَ وَ لَمْ يَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ
بِنَفْسِهِ ، وَ مَنْ اسْتَحْزَمَ وَ لَمْ يَحْذَرْ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ، وَ مَنْ سَأَلَ اللَّهَ
الْجَنَّةَ وَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى الشَّدَائِدِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ ، وَ مَنْ تَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنَ
النَّارِ وَ لَمْ يَتْرُكْ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ ، وَ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ وَ لَمْ
يَسْتَبِقْ إِلَى لِقَائِهِ فَقَدْ اسْتَهْزَأَ بِنَفْسِهِ. 🌹

هفت چیز است که بدون هفت چیز دیگر مسخره آمیز است: کسی که به زبان خود استغفار کند اما در دلش [از گناه] پشیمان نباشد خودش را مسخره کرده است، کسی که از خدا بهشت بخواهد اما در برابر سختیها شکیبنا باشد خود را به سخره گرفته است، کسی که خواهان موفقیت باشد اما نکوشد خودش را به باد تمسخر گرفته است، کسی که جویای دورانیشی باشد اما احتیاط نورزد خودش را ریشخند کرده است، کسی که از آتش دوزخ به خدا پناه برد اما خواهشهای دنیایی را رها نکند خود را به باد تمسخر گرفته است و کسی که خدا را یاد کند ولی برای دیدار او نشتابد خود را ریشخند کرده است. ""

این روایت بسیار مهم امام رضا علیه السلام، درسهای مهمی به ما انسان ها می دهد و اینکه تا زمانی که عزم جدی برای توبه و استغفار نداشته باشیم با زبان استغفار کردن برای ما فایده ای نخواهد داشت و بقول معروف نمی توان همانطور که بعضی از ما انسانها با زبان هم را فریب می دهیم بتوانیم خداوند حکیم را هم فریب دهیم! چون خداوند از دل ما آگاه است و از نیت ما خبر دارد.

در عشق اگر زبان تو با دل یکی شود

راه ترا هزار و دو منزل یکی
شود

در عشق اگر زبان تو با دل یکی شود

آن کو گل آفریند با گل
یکی شود

زین آب و گل گذر کن و مشنو که: در
وجود

روزی که اصل و فرع مسایل
یکی شود

یک اصل حاصل آید و آن اصل نام او

مقتول با ارادت قاتل یکی
شود

جز در طریق عشق ندیدم که: هیچ وقت

مشنو که: با مزخرف باطل
یکی شود

آنکش گشاده شد نظری بر جمال حق

با او مگر حقیقت قابل یکی
شود

گر صد هزار نقش بداری مقابله

پست و بلند و خارج و داخل
یکی شود

راه ار برد به حلقه‌ی ابداعیان دلت

کشتی بر آوریم به ساحل
یکی شود

بسیار شد عجایب این بحر و چون ز
موج

وقتی بری، که سامع و قایل

زین لا و لم به عالم توحید راه تو

یکی شود

این داوری دو باشد و مشکل تا در میان حدیث من و اوحدی
یکی شود بود(اوحدی مراغه ای)

!من فدای آنکه دل با زبانش یکیست

چرخ ماشین اگر با زمین همراه نبوده و ارتباط نداشته باشد هر چند که
هزاران بار هم بچرخد هرگز به پیش نخواهد رفت، زبان نیز درست مثل
چرخ ماشین است و دل چیزی شبیه زمین، پس زبان نیز اگر با دل همراه
نبوده و یکی نباشد هرگز آدمی را پیش نمی برد

بر اساس آیه شریفه "وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا

هُمْ بِمُؤْمِنِينَ(البقره/8) گروهی از مردم کسانی هستند که می گویند: «به

خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم.» در حالی که ایمان ندارند. "پاره

ای از مردم که در نگاه قرآن کریم به منافقین یاد می شوند هرگز

زبان‌شان با دل‌شان یکی نبوده و با زبان سخنی می‌گویند که در دل به

آن سخن پای بند نیستند، یعنی به زبان می‌گویند ما به خدا و روز قیامت

[در خصوص اینکه چرا به قیامت «روز» می‌گویند یکی از وجوهش آن

یوم است که عرب‌ها به حوادث سنگین واژه یوم اطلاق می‌کنند پس

یعنی حادثه سنگین آخرت.] ایمان و باور داریم حال آنکه در دل الآخر

چنین نبوده و هیچ‌گونه باور و اعتقادی ندارند و طبیعی است کسی که

زبان و دلش با هم یکی نباشد اهل عمل و اقدام نیز نخواهد بود؛ چرا که

زبان و دل در صورتی که با یکدیگر زوج و جفت شوند فرزند صالحی به

نام عمل پدید می‌آید.

ماجرای زبان و دل هم از همین قرار است. انسان باید بکوشد در جوانی

زبان و دلش یکی شود و گرنه در پیری یا ممکن نیست یا به دنبال آن

عمل و اقدامی صورت نمی پذیرد.

در آیات دیگر می خوانیم آن جا که در بیان تفاوت میان ایمان و

اسلام بیان شده است می فرماید: «قالت الاعراب آمنا، قل لم تومنوا و

لكن قولوا أسلمنا ولما دخل الايمان في قلوبكم.» [حجرات/14]، بادیه

نشینان گفتند: «ایمان آوردیم» بگو: «ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید:

«اسلام آوردیم.» و هنوز در دل های شما ایمان داخل نشده است. در این

آیه صراحتاً به فرق میان ایمان و اسلام اشاره شده است.

بادیه نشینان اسلام آورده بودند و به ظاهر شهادتین را بر زبان جاری ساخته بودند، اما ایمان هنوز داخل در قلوب ایشان نگردیده بود. علامه طباطبایی - قدس سره - در تفسیر آیه می نویسد: «خداوند در آیه ایمان را از آنان نفی کرده است و واضح گردانیده که ایمان هنوز داخل در قلوب ایشان، نشده است؛ ایمان قائم هم به زبان و هم به قلب است.

(علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 332)

یکی شدن دل و زبان در جوانی

از یاد نبریم بهترین فصل ازدواج روزگار جوانی است، و گرنه در پیری ازدواج سر نمی گیرد، اگر هم اتفاق بیافتد بسیار نادر است، ندیده ای که گاه تلویزیون ازدواج پیرمرد هشتاد ساله را با پیرزن هفتاد ساله گزارش

می کند، و این خود نشان می دهد که چنین اتفاقی کم و نادر است

و تازه چنین ازدواجی اگر هم سر بگیرد فرزندی به دنبال ندارد، و اگر

هم داشته باشد بسیار کمیاب و نادر است، و به همین سبب خداوند

از فرزنددار شدن زکریا در پیری سخن می گوید

حال ماجرای زبان و دل هم از همین قرار است. انسان باید بکوشد در

جوانی زبان و دلش یکی شود و گرنه در پیری یا ممکن نیست یا به دنبال

آن عمل و اقدامی صورت نمی پذیرد

بادیه نشینان اسلام آورده بودند و به ظاهر شهادتین را بر زبان جاری

ساخته بودند، اما ایمان هنوز داخل در قلوب ایشان نگردیده بود. علامه

طباطبایی - قدس سره - در تفسیر آیه می نویسد: «خداوند در آیه ایمان

را از آنان نفی کرده است و واضح گردانیده که ایمان هنوز داخل در

قلوب ایشان، نشده است؛ ایمان قائم هم به زبان و هم به قلب است.

(علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 18، ص 332)

کلام را با داستانی به پایان می بریم

حضرت لقمان که معاصر حضرت داوود بود، در ابتدای کارش بنده یکی

از ممالیک بنی اسرائیل بود.

روزی مالکش آن جناب را به ذبح گوسفندی امر فرمود و گفت: بهترین

اعضایش را برایم بیاور.

لقمان گوسفندی کشت و دل و زبانش را به نزد خواجه و مالک خود

.آورد

پس از چند روز دیگر خواجه اش گفت: گوسفندی ذبح کن و بدترین

.اجزایش را بیاور

.لقمان گوسفندی کشت و باز زبان و دل آن را برای خواجه آورد

!!خواجه گفت: به حسب ظاهر این دو تقیض یکدیگرند

لقمان فرمود: اگر دل و زبان با یکدیگر موافقت کنند بهترین اعضا

.هستند و اگر مخالفت کنند بدترین اجزا هستند

.خواجه را این سخن پسندیده افتاد و او را از بندگی آزاد کرد^{۳۵}

درس های حماسه حسینی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد حمد و شکر الهی و سلام و درود فراوان بر محمد مصطفی (ص) و اهل بیت طاهرینش.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (صف)

ایه 4)

خدا کسانی را دوست دارد که صف زده در راه او جهاد می کنند [و از ثابت قدمی] گویی بنایی پولادین و استوارند

بزرگترین جهاد در طول تاریخ بشریت، جهاد امام حسین و یارانش با طاغوت زمان یزید و لشکریانش بوده است.

در این جهاد بی نظیر، سیدالشهدا و هفتاد و دو تن یارانش با صبر و استقامتی مثال زدنی در مقابل لشکر یزید که بیش از سی هزار نفر بودند در راه خدا جنگیدند و بعد از مبارزه ای شگفت انگیز بشهادت رسیدند.

در این جهاد، حق بر باطل پیروز شد و علامت پیروزی زیارت میلیونها نفر در طول سال از حرم حسینی است.

در این جهاد عظیم درس های بسیار مهمی به بشریت داده شد. و باید گفت

امام حسین علیه السلام معلم بشریت است و سیدالشهداء (ع) و یاران فداکارش درس های مهمی به بشریت دادند.

درس هایی که برای رسیدن به سعادت باید همگان آنها را بیاموزند و به کار ببندند.

درس صبر و استقامت. درس اهمیت دادن به نماز. درس شهادت طلبی. درس شجاعت. درس فداکاری. درس وفاداری و....

ما در این کتاب به چند تا از این درس ها اشاره نموده ایم.

تابستان 1403. مطابق با محرم 1446. کرمانشاه

درس صبر و استقامت

یکی از درسهای حماسه حسینی درس صبر و استقامت است.

امام حسین علیه السلام و یاران فداکارش با اینکه تعدادشان بسیار اندک بود، هفتاد و دونفر در مقابل سی هزار نفر! ولی هرگز تسلیم دشمن نشدند و تا آخرین نفر ایستادند و مقاومت کردند با اینکه هم گرسنه بودند هم تشنه بودند هم در محاصره بودند هم گرما اذیت می کرد هم غربت و بی کسی و تنهایی و... ولی بخاطر ایمان عظیمی که داشتند صبوری کردند و استقامت نمودند و مایه تعجب جهانیان شدند بلکه در روایت است ملائکه آسمان از صبر حسینی متعجب شدند.

صبر امام حسین علیه السلام: آن بزرگوار تمام مراتب صبر را دارا بودند، حتی در وقتی که بر خاک افتاده، تمام اعضایش پاره پاره، سرش شکافته، قلبش از نيزه سه پهلو چاک، لبهایش از عطش خشک شده، سر و رویش از خون خضاب شده

بود، صدای اسغاثه عیال و اطفالش از یک طرف، شماتت دشمنان از طرف دیگر،
در آن حال فرمود

«صبرا علی قضاءك، لا معبود سواك»

«بر قضای تو شکیبائی مینمایم، معبودی جز تو نیست»

در زیارت ناحیه ی مقدسه وارد شده

«لقد عجبت من صبرك ملائكة السموات»

«براستی ملائکه آسمانها از صبر تو به شگفت آمدند»

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا
وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ (فصلت ۳۰)

آنچه حماسه کربلا را ماندگار و جاودانه کرد، روحیه مقاومت و صبر امام
حسین (ع) و یاران و همراهان او بود. حضرت در یکی از منزلگاههای میان راه
این گونه فرمود: «صبر و مقاومت کنید ای بزرگ زادگان! چرا که مرگ شما را از
رنج و سختی عبور می دهد و به سوی بهشت گسترده و نعمت های همیشگی
می رساند».

:در شب عاشورا به خواهرش زینب و دیگر بانوان توصیه فرمود

این قوم جز به کشتن من راضی نمی شوند، اما من شما را به تقوای الهی و صبر «
». «بربلا و تحمل مصیبت وصیت می کنم

از زمزمه های حضرت در آخرین لحظات زندگی در گودال قتلگاه، صبر بر
قضای الهی به گوش می رسید: **صبراً علی قضائک یا رب لا اله سواک یا غیاث
المستغیثین**

**مالی رب سواک و لا معبود غیرک صبراً علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له یا
دائماً لا نفاذله، یا محیی الموتی، یا قائماً علی کل نفس بما کسبت، احکم بینی و
..بینهم و انت خیر الحاکمین**

ای پروردگار! که جز تو خدائی نیست در مقابل قضا و قدرت صبورم، ای
فریادرس دادخواهان که جز تو مرا پروردگاری و معبودی نیست بر
حکم و تقدیرت صابر و شکیبایم، ای فریادرس بی کسان! ای همیشه
زنده بی پایان! ای زنده کننده مردگان! ای ثابت و برقراری که هر کسی

را با کردارش می‌سنجی! میان من و این مردم حکم کن که تو بهترین
حکم کنندگانی^{۳۶}

جایگاه صبر در آیات و روایات

تواصو بالحق و تواصو بالصبر..

و بشر الصابرين...

((الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر

پیامبر(ص) از قول خداوند فرمود: اگر به بنده ای از بندگانم مصیبتی در بدنش یا
مالش یا فرزندش تقدیر نمودم و او هم با صبر جمیل از این مصیبت استقبال نمود
حیا می کنم روز قیامت اینکه نصب کنم برای او میزانی و یا دیوان حسب و کتابی
را برای او باز نمایم

معصوم(ع) فرمود: صبر نسبت به ایمان مثل سرنسبت به بدن است

انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب «..... امام صادق علیه السلام از رسول الله
صلی الله علیه و آله نقل فرموده اند: «اذا نشرت الدواوین ونصبت الموازين لم

۳۶ ریاض المصائب، ص ۳۳

ینصب لاهل البلاء میزان ولم ینشر لهم دیوان؛ (8) هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها [و حوادث سخت] شده اند نه میزان سنجشی نصب می شود و نه نامه عملی گشوده خواهد شد.» پس این آیه را تلاوت کردند: «انما یوفی الصابرون اجرهم بغير حساب

صابرین بدون حساب پاراشکامل دریافت می کنند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الحمد لله الذی جعل تمحیص ذنوب شیعتنا فی الدنیا بمحنتهم لتسلم بها طاعاتهم ویستحقوا علیها ثوابها؛ حمد و سپاس خدایی را که پاک کردن گناهان پیروان ما را در دنیا به سختیهای آنها قرار داده تا طاعات آنها سالم بماند و در آخرت بر آن طاعات، استحقاق پاداش پیدا کنند

امام صادق علیه السلام می فرماید: «ان الله اذا احب عبدا غته بالبلاء غتا؛

خداوند زمانی که بنده ای را دوست بدارد او را در دریای شدائد غوطه ور می سازد.»

پیامبر ص: بدرستی که بنده مومن اگر بداند آنچه را خدای تعالی برای او آماده و مهیا فرموده است در مقام بلا، هر آینه آرزو می کند که بدنش با مقراضها پاره شود.

امام صادق ع: یک فرزند که پیش از مرد در گذرد، بهتر از هفتاد پسر است که پس از خود بگذارد و سوار اسبان شوند و در راه خدای جهاد کنند

چون فرزند بنده ای از بندگان خدای وفات کند، خدای تعالی از ملائکه خود سوال می فرماید که آیا گرفتند فرزند بنده مرا؟ عرض می کنند: آری می فرماید: گرفتید میوه دل او را؟ عرض می کنند: آری. می فرماید: چه گفت بنده من؟ عرض می کنند: تو را ستایش نمود و انا لله و انا الیه راجعون گفت. می فرماید: خانه برای او در بهشت بنا گذارید و آن را بیت الحمد نام نهید.

فرزندی از داود نبی - علی نبینا و علیه السلام - رحمت نمود و آن حضرت : ()
بر فوت او بسیار اندوهناک شد. پس خدای تعالی به سوی او وحی فرمود: داود

فرزند تو در نزد تو با چه برابر بود؟ عرض کرد: پروردگارا در نزد من برابر بود با روی زمین که پر از زر باشد فرمود: پس برای توست نزد من در روز قیامت معادل . پری روی زمین از ثواب و پاداش نیک

اصبروا ان الله مع الصابرين () صبر کنید به درستی که خدای با صبر آورندگان :
و فرمود: بلی ان تصبروا و تتقوا و یا تو کم من فورهم هذا یمدد کم ربکم بخمسه
() آلف من الملائکه مسومین

و جمع فرموده است برای صابران در میانه چندین امر که جمع نفرموده است بر :
غیر ایشان پس فرموده است

اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمۃ و اولئک هم المہتدون () ایشانند که بر
ایشان است صلوات از پروردگارشان و زحمت از خدای عزوجل برای صابران
. فراهم است

پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: (: خدای فرمود: چون متوجه
کنم به بنده ای از بندگان خود مصیبتی را در بدن یا اموال یا فرزندانش و پذیرایی
کنند آن را به شکیبایی نیکو شرم می دارم از او در روز رستخیز که برای او
. میزانی بر افرازم یا دیوانی باز نمایم

حضرت ابو عبدالله - سلام الله عليه - فرمود: هر يك از مردمان صاحب ايمان كه . گرفتار بليه شود و صبر نمايد براى او اجر هزار شهيد است

از ابى مىسر است كه گفت : در خدمت حضرت ابى عبدالله - عليهم السلام - بوديم مردى وارد شد و از مصيبتى كه به او رسيده بود، شكایت نمود. آن حضرت فرمود: به درستى كه اگر صبر و خويشتندارى كنى ذخيره پاداش نيك گذارى و اگر خوددارى ننمايى و بيتابى آورى قدر الهى بر تو جارى مى شود و تو نكوهيده و بى مزد خواهى بود

از انس بن مالك روايت شده است كه ابو طلحه انصارى - رضى الله عنه - را پسرى بود و مريض شد. ابو طلحه از خانه بيرون رفته و پسر وفات يافت چون به خانه آمد پرسيد پسر چگونه است ؟ ام سليم كه مادر پسر بود گفت : اينك آرام شد و خوابش ربنوده است آن گاه غذا خوردند و خفت و خيزى بسزا كردند و چون فراغت يافتند، ام سليم با ابو طلحه گفت : فرزندت وفات يافته است . پس به تجهيز او پرداختند. و چون صبح شد. ابو طلحه خدمت پيغمبر خداى - صلى الله عليه و آله - رسيد و ماجرا را به عرض آن حضرت رساند. فرمود: آيا ديشب عروسى كرديد؟ عرض كرد: آرى فرمود: اللهم بارك لهما خداوندا براى اين مرد

و زوجه اش برکت ارزانی دار پس ام سلیم پسری زایید و به ابو طلحه گفت او را خدمت پیغمبر خدای - صلی الله علیه و آله - برد حضرت او را عبدالله نامید و روایت شده است که صلت بن اشم در جهادی بود و پسری همراه داشت او را گفت: ای پسرک من! به پیش شو و جهاد کن تا ثواب صبر و احتساب را از شهادت تو دریابیم. پسر پیش رفت و جنگ کرد و کشته شد. زنان نزد مادرش معاذه عدویه زوجه او فراهم شدند، گفت: اگر برای تو تهنیت نزد من مرحبا بر شما باد و اگر برای تعزیت آمده اید باز گردید

اما لایوم کیومک یا ابا عبدالله. سخت ترین ضربه های روحی و مصیبت شهادت فرزندان و یاران، بر امام حسین علیه السلام وارد شد. ولی در همه آنها خود را نباخت و مقاومت و ایستادگی کرد و تن به تسلیم و ذلت نداد. جملات آن حضرت در مورد صبر بر داغ عزیزان و شهادت همراهان بسیار است و از آغاز نیز خود را برای تحمل این پیشامدها آماده کرده بود. هنگام خروج از مکه در خطبه ای که خواند و اشاره به آینده حوادث و پیشگویی شهادت خویش داشت، فرمود: «نَصْبِرُ عَلَى بَلَاءِهِ وَ يُؤَقِّنَا أَجُورَ الصَّابِرِينَ» (7)؛ ما به رضای خدا رضاییم، بر بلای او صبر می کنیم، او نیز پاداش صابران را به ما می دهد. در شب عاشورا به خواهرش زینب و دیگر بانوان توصیه فرمود: این قوم، جز به کشتن من راضی

نمی‌شوند، اما من شما را به تقوای الهی و صبر بر بلا و تحمل مصیبت وصیت می‌کنم. جدمان همین را وعده داده و تخلفی در آن نیست

مصیبت واقعی چیست؟

امام صادق(ع) فرمود: هنگامی که مصیبت و بلایی به شخصی روی آورد و او در برابر آن صبر و بردباری نماید و او از خدای متعال در قبال آن اجر و ثواب دریافت می‌دارد، چنین امری را نباید مصیبت بشمار آورد. بلکه مصیبت واقعی آن است که شخص در مقابل مصیبتی صبر و بردباری ننماید و بدینوسیله اجر و ثواب خود را ضایع سازد...

مردی که فرزندش را از دست داده بود و ناراحتی ناشی از این مصیبت بر او سنگینی می‌کرد به حضرت امام جواد(ع) نامه‌ای نوشت و از آن حضرت(ع) چاره‌جویی کرد.

امام جواد(ع) برای او چنین نوشتند: بدانکه خدای متعال بهترین فرزندان افراد با ایمان را از آنها می گیرد تا به آنها در قبال این مصیبت اجر و ثواب کرامت فرماید

نشانه انسان صبور

حضرت محمد (ص) فرمودند: نشانه انسان صبور در سه چیز است: ۱- اینکه کسل نمیشود ۲- دل تنگ نمیشود ۳- از پروردگارش شکایت نمیکند، چرا که وقتی کسل شود، حق را ضایع و تباه خواهد کرد، و هنگامی که دلتنگ شد، سپاسگذاری نمیکند و وقتی که از پروردگارش شکایت کند، گناه خواهد کرد.

۳۷

چرا رسول خدا(ص) گریه کردند؟

حضرت زینب علیها السلام فرمود: ام ایمن برایم نقل فرمود: روزی رسول خدا به منزل فاطمه آمد، من برای او غذایی تهیه کردم و علی علیه السلام نیز یک طبق خرما آورد. من ظرفی از شیر و حلوا برای ایشان آوردم و پیامبر صلی الله علیه و

آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام از آن غذا خوردند و از آن شیر نوشیدند و از خرما تناول کردند، ... سپس به علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهما السلام نگاهی کردند، ما دانستیم که از روی سرور و شادمانی است ... سپس به سجده افتادند و صدای گریه ایشان بلند شد و اشکهایشان همچون باران جاری بود ... علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام از پیامبر پرسیدند: چرا گریه می کنید؟ خداوند چشمانتان را . گریان نبیند، از این حالت شما قلب ما جریحه دار شد

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! همانا برادرت پس از تو مغلوب واقع می شود و مورد حمله دشمنان قرار می گیرد و شهید می شود و بدترین خلق، او را خواهد کشت ... و ان سبطک هذا - و او ما بیده الی الحسین - مقتول فی عصابة من ذریته و اهل بیتک و اخیار من امتک بصفة الفرات فی ارض یدعی کربلا؛ و بدرستی که نوه تو - اشاره فرمود به حسین - در بین گروهی از ذریه و اهل بیت و خوبان امت تو در کنار فرات کشته خواهد شد، در زمینی که کربلا نام دارد .» پس پیامبر فرمود: «این بود آنچه مرا به گریه انداخت و محزون ساخت

بیان مصیبت های کربلا از لسان امام محمد باقر علیه السلام

امام باقر یکی از حاضران در صحنه کربلا و در اسارت است ما از حضرت سوال .
می کنیم! شما مخزن اسراری آقا، حدودا چهارسالت بوده تو کربلا، تو خیلی چیزا
رو دیدی. میشه برای این مردم بگی؟ مردم امام باقر داره براتون خاطره میگه، حقشو
ادا کنید! آی مردم! امام باقر داره میگه ها! شما نبودید ولی من گودی قتلگاه
دیدم، شما نبودید ولی من بالای تل زینیه دیدم، شما ندیدید ولی من زندان کوفه
دیدم، شما ندیدید ولی من دیدم عمه جانم رو سوار بر ناقه های بی جهاز
کردند، شما ندیدید ولی من مجلس عبیدالله دیدم، شما ندیدید ولی من بازار کوفه
و شام دیدم، یه حرف و تیر خلاص! آی مردم! شما ندیدید ولی من مجلس شراب
دیدم، سر بریده ی جدم حسین میان تشت طلا، اون بی حیا جام شرابو
سرمیکشید، مردم شما ندیدید اما من دیدم عمه جانم زینب بالای تل زینیه... شما
ندیدید ولی من دیدم یه عده رفتند به اسباشون نعل تازه زدند، به بدن مطهر جدم
حسین... "الا لعنه الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون

حضرت زهرا(س) فرمود یکجا من بودم تو نبودى...

شب یازدهم بی بی زینب بچه هارو جمع کرد زیر یه خیمه سوخته، بچه ها بی،
هوش افتادند همه، خانم زینب رو یه چند لحظه خواب درر بود، خواب مادرش
زهرا رو دید، تو خواب شروع کرد گله کردن، مادر دیدی چه خاکی به سرم
شد، مادر نبودى علی اکبرم رو اربا اربا کردن، مادر نبودى علی اصغرم رو رو دست
باباش کشتند، مادر نبودى چه کردند، آخ مادر چشماى عباس، آخ مادر قاسم رو
یادته، قدی نداشت، چه قدی کشید، زیر سُم اسب ها، هی گفت، هی گفت، خانم
زهرا فرمود: زینب جان من دیگه دلم طاقت نداره، دیگه بس کن، اینقده گله
نکن، صدا زد آخه مادر تو که نبودى بیینی، گفت: من، تمام لحظه به لحظه کنارت
بودم، وقتی وداع میکرد داشتم نگاهت میکردم، وقتی داشت میرفت جون داشتی
میدادی دیدمت، وقتی علی اکبر و با هم آوردید، من هم بودم، وقتی علی اکبر رو
آورد تو خیمه منم بودم، زینب من یه جا من بودم که تو هم نبودى، حسین سرش
تو دامن من بود، او مد تو گودال با خنجر برهنه نشست رو سینه پسر، جلو چشم
..... من... حسین

بین دیر آمدی بردند سرش را

خطابی کرد زینب مادرش را

ما تو را به سه چیز آزمایش خواهیم کرد...

امام صادق (ع) در حدیثی در این باره می‌فرماید: از چیزهایی که خداوند در شب معراج به پیامبر خویش وحی کرد این بود که: «ما تو را به سه چیز آزمایش خواهیم کرد تا معلوم شود شکیبایی و پایداریت چگونه است؟» پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: «پروردگارا! به فرمانت تسلیم هستم و جز به یاری تو بر صبر و شکیبایی ناتوانم».

سپس پیامبر اکرم (ص) سؤال نمود آن سه آزمایش چیست؟ به او وحی شد که نخستین آزمایش گرسنگی خواهد بود و باید محرومان امت را بر خویشتن و اهل بیت خودت مقدم داری! پیامبر اکرم (ص) مراتب اطاعت و شکیبایی خویش را اعلان کرد و عرض کرد توفیق بر صبر و شکیبائی از ناحیه توست.

دومین آزمایش این است که: «باید فشار و آزار را تحمل و رسالت خویش را ابلاغ کنی.» پیامبر اکرم (ص) عرضه داشت: «به فرمانت تسلیم و شکیبایی پیشه خواهم ساخت».

و دیگر این که: «لاجرم باید به آن چه در راه خدا بر خاندانت می رسد تسلیم باشی، چرا که حق برادرت غصب می گردد و مورد ستم و فشار قرار می گیرد و دخت گرانمایه‌ات در حالی که کودک در رحم دارد، مورد ستم و بی حرمتی و مصادره‌ی اموال و ضرب و شتم قرار می گیرد و قدرت پرستان، بدون اجازه بر حریم خانه‌اش وارد می گردند و دو نور دیده‌ات یکی به مکر و غدر دشمن، شهید و پس از شهادت مورد هتک و اهانت قرار می گیرد و دیگری از سوی امت دعوت می شود، آن گاه خود و مردان خاندان و همراهانش کشته می شوند و زنان» و کودکان و خاندانش به اسارت می روند

پیامبر اکرم (ص) عرض کرد: «انا لله و انا الیه راجعون.» کار خویش را به خدا وامی گذارم و از او شکیبایی می طلبم.

پیامبر اکرم (ص) در تمام این مراحل شکیبایی ورزید، اما در مورد سرنوشت حسین (ع) گریه امانش نمی داد و این لازمه‌ی محبت و رقت قلب است و با شکیبایی ناسازگار نیست. هرگز نشد که آن حضرت مصائب خود یا یکی از افراد

خاندانش را به یاد آورد و اشک بریزد؛ اما هرگاه حسین (ع) را می‌نگریست و یا مصائب او را به یاد می‌آورد گریه امانش نمی‌داد...

به حضرت علی (ع) می‌فرمود: حسین را نگه دارد و خود گلوی او را می‌بوسید و هنگامی که سبب گریه را می‌پرسیدند، از فرود آمدن شمشیرهای بیداد بر پیکر امام حسین (ع) خبر می‌داد.

آن حضرت هرگاه حسین (ع) را شادمان می‌دید، گریه می‌کرد و هرگاه او را اندوهگین می‌نگریست باز هم اشک می‌ریخت. هرگاه لباس جدید بر اندام او می‌دید گریه می‌کرد و همین گونه، با اقتدای به پیامبر، امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن (ع) همگی بر مصائب و پیشامدهای ناگوار که در راه حق برای امام حسین علیهم‌السلام، در پیش بود، می‌گریستند.

اما خود امام حسین (ع) در شکیبایی نمونه بود و در همه مراحل به شکیبایی سفارش می‌کرد. او به هنگام آخرین وداع با خاندانش، آنان را به صبر توصیه کرد و با اندرز حکیمانه آنان را از وارد آوردن خراش و صدمه بر چهره و پاره کردن

گریبان و جزع و بیتابی نهی فرمود. ولی از گریه بازشان نداشت. آری! تنها از دخترش خواست تا پدر زنده است نگرید و قلب او را شعله‌ور نسازد

ملائکه و صبر حسینی

ملائکه همیشه در طول تاریخ می‌آمدند و با دقت به انسان و زندگی او می‌نگریستند تا ببینند سخنی که خدا قبلاً به آنها فرموده است: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من در مورد انسان مطلبی می‌دانم که شما نمی‌دانید! چه مطلبی بوده است آنها زندگی حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی: را با دقت از نزدیک مشاهده کردند ولی برای سؤال خود جوابی نیافتند تا این که واقعه عاشورا و کربلا اتفاق افتاد آنها با اینکه از قبل این واقعه را می‌دانستند و از پیامبران و جبرئیل خبر آن را شنیده بودند. اما همه ملائکه آمدند حتی چهار ملک مقرب: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نیز آمده بودند آنها در کربلا مشاهده کردند: آقا اباعبدالله الحسین (ع) هر چه دارد با خود برداشته و همه را به قربان‌گاه آورده تا در راه خدا قربانی کند. اگر حضرت ابراهیم ۷ یک فرزند خود را به قربان‌گاه برد، آقا اباعبدالله الحسین (ع) همه را آورده، از کودک شیرخوار گرفته! تا جوان رشیدش علی‌اکبر، آن هم با چه صبر و استقامتی! با چه عشق و علاقه‌ای

تعجب ملائکه از صبر آقا امام حسین (ع)

به تعبیر آقا امام زمان (عج)،

تمام ملائکه هفت آسمان نگاه کرده و از صبر، ایمان و استقامت آقا اباعبدالله الحسین (ع) تعجب می کردند. آنها جواب سؤال خود را یافتند و تازه فهمیدند که اگر خدا انسان را در روی زمین خلق می کند و انسان این گونه روی زمین خونریزی می کند که حتی از خون حضرت علی اصغر (ع) آن کودک شیرخوار هم نمی گذرد؛ ولی در مقابل آقا اباعبدالله الحسین (ع) این گونه ایمان، صبر و استقامت در راه خدا دارد که حاضر است همه چیز خود را در راه خدا فدا کند، لذا ملائکه از این صبر، ایمان و استقامت تعجب کردند.

صحنه کربلا همانند یک سکه دو رو دارد ملائکه قبلا آن روی سیاه و ظلمانی این سکه را دیده بودند آن ها فقط قتل و خونریزی را دیده بودند؛ لذا اعتراض کردند که «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ» «آیا بر روی زمین انسان را خلیفه و جانشین خود قرار می دهی؟ انسان در روی زمین خونریزی خواهد کرد ولی ما تو را عبادت و تسبیح می گوئیم پس ما شایسته این مقام هستیم.» لکن الان ملائکه روی دیگر این سکه را مشاهده

می کنند و متوجه می شوند که آنچه در کربلا دیدنی است و ملائکه باید آن را ببینند و خدا قبلا به آنان گفته است «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» من در مورد انسان مطلبی می دانم که شما نمی دانید! آن ایمان فوق العاده و صبر آقا امام حسین (ع) است، آن فداکاری و تبعیت محض آقا قمر بنی هاشم ابوالفضل (ع) از امامش آقا اباعبدالله الحسین (ع) است. آن صبر جمیل و سخن جمیل حضرت زینب (ع) است «. که فرمود: «من در کربلا جز زیبایی ندیدم

وصف صبر امام حسین (ع) در کلام امام زمان

در زیارت ناحیه مقدسه که از جانب حضرت بقیه الله (عج)

است حضرت در خطاب به جد بزرگوارش آقا ابا عبد الله الحسین (ع) میگوید:

«و قد عجبت من صبرك ملائكة السماوات» به حقیقت که فرشتگان آسمانی از

صبر و تحمل تو دچار شگفتی شدند.

ملائکه آسمان ها بیش از هر کسی ناظر جریانات و حوادث خیر و شر عالم بوده اند، میلیارد ها حوادثی که در هر روز صورت میگیرد همه در دید ملائکه

است، آن چه در اقطار جهان و میان ملل مختلف عالم از هر فردی واقع میشود و هر چه بر سر هر کس میآید، مشهود فرشتگان الهی است و نیز تمام اعمال و برنامه‌های امام حسین(ع) از آغاز ولادت تا پایان شهادت، در نظر ملائکه خدا صورت گرفت ولی در هیچ یک از این وقایع و رویدادهای عالم و در هیچ یک از برنامه‌های امام حسین(ع) این مطلب نیامده که ملائکه تعجب کرده باشند، جز در مورد صبر آن بزرگوار.

آن قدر مراتب صبر امام حسین(ع) بالا بود و آن چنان شدت‌ها، سختی‌ها، دردها و رنج‌ها را در راه رضای خدا تحمل کرد و آن چنان در برابر توفان سهمگین مصایب و دردها، مقاومت نمود که فرشتگان همه چیز دیده، از آن صبر و تحمل، متحیر مانده و تعجب کردند.

در طول تاریخ تمام پیامبران و اوصیای آنها و همچنین اغلب بزرگان جهان در دوران حیات خود دچار ناملایمات و گرفتاری‌های گوناگون بوده‌اند ولی هیچیک از آنان به اندازه‌ی امام حسین(ع) صابر و شکیا نبوده‌اند، زیرا شرایط و سختی‌های هیچکس در سطح شرایط ناگوار آن حضرت نبوده و مصیبت‌های

هیچ کس به پایه و میزان مشکلات و مصایب او نرسیده است. با وجود این همه شرایط نامساعد چنان شکیبائی نمود و بردباری نشان داد که نه تنها عقول آدمیان را به حیرت انداخت بلکه فرشتگان ملاء اعلی نیز در حیرت و شگفتی فرو رفتند گفتن و شنیدن و نوشتن و خواندن این مطالب شاید آسان باشد ولی عمل به آنها از قدرت و توانائی کسی جز امام حسین (ع) ساخته نیست.

عظمت مصیبت کربلا نزد اهل آسمانها

در زیارت عاشورا در مورد عظمت مصیبت کربلا در نظر اهل آسمانهای هفت گانه و تعجب ملائکه چنین آمده است: «وَجَلَّتْ وَ عَظُمَتْ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ» «بسیار سخت و بزرگ بود مصیبت تو در آسمانها برای همه اهل آسمانها.» حتی بزرگان ملائکه مثل چهار ملک مقرب درگاه خدا «جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل» ایستاده و محو تماشا شده بودند که عجب آقا اباعبدالله الحسین (ع) این قدر ایمان، صبر و تحملش در راه خدا زیاد است.

ملائکه جریان به آتش انداخته شدن حضرت ابراهيم(ع) را دیده بودند جريان قربانی شدن حضرت اسماعيل(ع) را نیز دیده بودند جريان شهادت حضرت يحيی(ع) و بریده شدن او با ارّه را دیده بودند؛ ولی هیچ يك از این وقایع با واقعه عظیم کربلا قابل مقایسه نبود بلکه تنها پریر شدن حضرت علی اصغر(ع) آن هم باللب تشنه آن هم با تیر سه شعبه آن هم با تیر زهرآلود آن هم در دستهای پدر. از همه آن وقایع بزرگتر و بزرگتر بود چه رسد به سایر وقایع کربلا

امام صادق(ع) فرمود: قاتل حضرت يحيی زنا زاده بود و قاتل امام حسين(ع) زنا زاده بود و آسمان در شهادت و مرگ هیچ کس گریه نکرد؛ مگر بر شهادت این دو.

امام صادق(ع) به زراره فرمود: آسمان چهل روز بر شهادت امام حسين(ع) خون گریست و ملائکه چهل روز صبح بر امام حسين(ع) گریستند.

روز بی نظیر و ولوله در آسمان‌ها

در روایات فراوانی از زبان پیامبر و امیرالمؤمنین و سایر امامان معصوم: یک جمله سربسته وارد شده است که بسیار پر معنی است و آن جمله این است که «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» یعنی از اول عمر دنیا تا آخر عمر دنیا روزی همانند روز تو ای امام حسین (ع) بر روی زمین نبوده و نخواهد بود»

در آن روز عجیب در آسمان غوغا بود. در یک قسمت آسمان تمام ملائکه به صف منتظر دستور خدا بودند، که اگر خدا اجازه داد ملائکه وارد میدان شوند، قسمت دیگر آسمان اجنه مؤمن ایستاده و منتظر بودند که اگر خدا به آنان اذن داد آنها هم به نفع آقا اباعبدالله الحسین (ع) وارد میدان شوند. در قسمت دیگر آسمان ارواح انبیاء و در رأس آنان پیامبر اکرم (ص) و اوصیای آنان و ارواح مومنین به تماشا ایستاده بودند و انگشت خود را به دندان می گزیدند که عجب این همه دشمن با مظلوم کربلا چه می کند؟ این واقعه چگونه رقم خواهد خورد؟ عجب واقعه‌ای! عجب واقعه‌ای

ضجّه و گریه ملائکه و تمثال امام زمان

ملائکه با این که در طول تاریخ دیدنی‌های زیادی دیده بودند ولی در واقعه کربلا طاقت نیاورده و نتوانستند تحمل کنند؛ لذا خدا تمثال حضرت مهدی بقیه الله الاعظم (ع) را به آنها نشان داد و به آنها خطاب نمود که این از فرزندان آقا اباعبدالله الحسین (ع) است و او از دشمنان مظلومان کربلا انتقام خواهد گرفت. وقتی ملائکه تمثال حضرت مهدی (عج) را مشاهده کردند مقداری آرام گرفتند.

شیخ صدوق از ابو حمزه ثمالی در این باره روایت می‌کند که: به امام محمد باقر (ع) عرض کردم: یا بن رسول الله! مگر همه شما قائم بر حق نیستید؟ حضرت فرمود: بله. همه ما قائم بر حق هستیم. عرض کردم: پس چرا فقط امام دوازدهم دارای نام قائم است؟ امام باقر (ع) فرمود: هنگامی که جدم امام حسین (ع) شهید شد، فرشتگان به ضجّه و گریه در آمده و عرضه داشتند: بار خدایا! با حسین (ع) برگزیده تو و فرزند پیامبرت این گونه رفتار می‌شود؟! آیا تو کاری نمی‌کنی؟

خداوند سبحان به آنها وحی کرد: ای ملائکه من! آرام بگیرید، به عزّت و جلال خودم سوگند! حتما خودم از آنان انتقام می‌گیرم هر چند مدتی از این واقعه

بگذرد. پس ملائکه از سخن خدا مسرور شدند. آن گاه خداوند نور امامان
معصوم: که از نسل آقا اباعبدالله الحسین (ع) هستند را به آنان نشان داد و چون
یکی از امامان معصوم ایستاده و مشغول نماز بود؛ خداوند به او اشاره نمود و به
ملائکه فرمود: به وسیله این قائم، انتقام خون آقا اباعبدالله الحسین (ع) را خواهم
گرفت...

درس اهمیت دادن به نماز

از درسهای مهم حماسه حسینی درس نماز است...

گویند لشکر عمر سعد تصمیم داشت عصر تا سوعا حمله کند اما امام حسین علیه السلام از آنها خواست شب عاشورا را به ایشان مهلت دهند. زیرا حضرت می خواهند این شب را به نماز و قران و دعا مشغول باشند و دشمن قبول کرد.

«همچنین اقامه نماز ظهر عاشورا در مقابل تیرهای دشمن که :

زهیر بن قین» و چند نفر دیگر از یاران سیدالشهدا، در مقابل ایشان و

نمازگزاران ایستادند تا ایشان نماز را به سلامت به سر برند. اما تیرهای

کین و عناد بر تن آن یاران با اخلاص نشست و دو نفر از ایشان در همان

جا به فیض شهادت نائل شدند

و این درس بزرگی برای بشریت است که نماز را در هیچ حالی ترک نکنند.

اهمیت نماز در آیات و روایات و سیره علماء

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (۱). به راستی که مؤمنان رستگار شدند (۱). الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (۲). همانان که در نمازشان خاشع و ترسانند (2)

در این دو آیه شریفه به رستگاری مومنین بشرط اینکه نمازشان با خشوع باشد اشاره شده است.

افرادی که فرزند ندارند. افرادی که فتنه ای آنها را اذیت می کند. شری دامنگیر آنها شده است. افرادی که در حال جنگ با دشمنند. افرادی که دوران سربازی خود را می گذرانند. افرادی که شغل پر استرس و سختی دارند.

افرادی که مدیر قسمتی هستند. افرادی که نظامی هستند. افرادی که مسئولیت ... امنیتی دارند. کسانی که مسئولیتهای مهمی دارند. و

همه اینها اگر نماز با خشوع بخوانند کارها برایشان آسان می شود. گره ها باز می گردد. خواسته هایشان بر آورده می شود. و به اهداف خود می رسند. به شرطی که نمازشان با خشوع و حضور قلب

چنانچه در حالات آخوند ملا محمد کاشی آمده است که

ایشان حالات غریب و مکاشفاتی داشتند که همگی دلالت بر عظمت روحی آن بزرگوار می کند. چنانچه می گویند در نمازش در سوره حمد آیه «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را گاه بیش از صد بار به حالت خضوع و خشوع تکرار می کرد تا آنکه به حالت بی هوشی نقش بر زمین می شد

همه در نماز به خنده افتادند جز ایه الله خامنه ای

آقای راشد یزدی نقل می کند موقعی که در ایرانشهر در محضر آیت الله خامنه ای در تبعید بودم، روزی عده ای از علما از قم برای ملاقات ایشان آمده بودند، وقت نماز همه برای اقامه نماز جماعت به امامت معظم له آماده شدند. همین طور که نماز جماعت بر پا بود، ناگهان بزغاله ای وارد اتاق شد و شروع کرد به این طرف و آن طرف پریدن و در آخر، سجاده یکی از نمازگزاران را برداشت و با خود برد. چند نفر از نمازگزاران به کلی آرامش شان به هم خورد و خندیدند که یکی از آنها من بودم و از خنده ما دیگران نیز به غیر از حضرت آیت الله خامنه ای خندیدند. ولی آقا نمازشان را بدون هیچ گونه حرکت اضافی به پایان رساندند. بعد از نماز از آقا پرسیدم که شما چطور توانستید نمازتان را ادامه دهید؟ آقا

فرمودند: در مورد چی (صحبت می کنید)؟ عرض کردم: به خاطر بزغاله ای که وارد اتاق شده بود. آقا فرمودند: ذره ای از این جریان را متوجه نشدم.

اولین عملی که قیامت محاسبه میشود...

امام صادق (علیه السلام) فرمود: اولین عملی که از انسان محاسبه می شود نماز اوست و اگر درست بود، به مابقی اعمال او نظر می شود و اگر نه به مابقی اعمال او نگاه نمی شود. و امام باقر (علیه السلام) فرمود: اولین چیزی که (در روز قیامت) محاسبه می شود نماز است اگر پذیرفته شد مابقی اعمال را می پذیرند. (و گرنه) (پذیرفته نمی شود). (منتخب المیزان، ص 298 روایت 3591-3604)

عذابهای بی نمازها!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: فاطمه جان! هر کسی از مردان و زنان: نمازش را سبک بشمارد، خداوند او را به پانزده بلا مبتلا می سازد: شش مورد در دنیا، سه مورد در وقت مرگ، و سه مورد آنها در قبر و سه مورد در قیامت زمانی که از قبر خارج شود.

الف) اما آن شش بلایی که در دنیا دامگیرش می شود

1- خداوند برکت را از عمرش می برد

2- خداوند برکت را از رزقش می برد

3- خداوند عزوجل سیمای صالحین را از چهره اش محو می کند

4- هر عملی که انجام می دهد پاداش داده نمی شود

5- دعایش به آسمان نمی رود

6- بهره ای از صالحین برای او نیست

ب) اما آن سه بلایی که هنگام مرگ گرفتارش خواهد شد

1- ذلیل از دنیا می رود

2- هنگام مرگ در حال گرسنگی خواهد بود

3- تشنه از دنیا خواهد رفت، اگر چه آب نهرهای دنیا را به او بدهند

ج) اما آن سه بلایی که در قبر دامنگیرش می شود

1- خداوند ملکی در قبر برای او می گمارد تا او را زجر دهد

2- قبرش برای او تنگ خواهد شد

3- گرفتار ظلمت و تاریکی قبر خواهد شد

(د) اما آن سه بلایی که در روز قیامت گرفتارش خواهد شد

خداوند ملکی را موکل می سازد تا او را با صورت بر زمین بکشد، در حالی 1-
که خلائق تماشا می کنند

2- محاسبه اعمالش به سختی انجام می شود

3- خدا به نظر لطف به او نمی نگرد و برای اوست عذاب همیشگی. (فلاح السائل :

یک کلید برا سه قفل!

نقل است جوانی نزد شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی آمد و گفت: سه قفل در
زندگی ام وجود دارد و سه کلید از شما می خواهم! قفل اول این است که دوست
دارم یک ازدواج سالم داشته باشم، قفل دوم اینکه دوست دارم کارم برکت
داشته باشد و قفل سوم اینکه دوست دارم عاقبت بخیر شوم

شیخ نخود کی فرمود: برای قفل اول، نمازت را اول وقت بخوان. برای قفل دوم
نمازت را اول وقت بخوان. و برای قفل سوم هم نمازت را اول وقت بخوان

جوان عرض کرد: سه قفل با یک کلید؟

شیخ نخود کی فرمود: نماز اول وقت «شاه کلید» است

چرا تارک نماز (کسی که نماز نمی خواند) را کافر میخوانند؟

از حضرت صادق (ع) پرسیده شد: چرا زناکار را کافر نمی نامید در صورتیکه
تارک نماز (کسی که نماز نمی خواند) را کافر میخواند؟ فرمود چون زناکار
برای لذت زنا می کند ولی تارک الصلوه برای بی اعتنائی به خدا نماز را ترک
می کند

امیر مؤمنان (علیه السلام) شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانی‌ش پینه می بست. هفتاد بار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش در آوردند، متوجه نشد. در موقع نماز رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز می گردید.

باید گفت امام حسین علیه السلام برای نماز بشهادت رسید. شهدای بزرگوار ماهم برای نماز بشهادت رسیدند.

اشهد انک قد اقامت الصلواه و اتیت الزکاه و....

اینکه شخصیتی مانند سیدالشهدا برای نماز بشهادت می رسد نشان می دهد نماز در راس همه امور است. و بدون نماز انسان به سعادت نمی رسد. و نماز کلید سعادت بشریت است. البته نماز واقعی نه نماز خربزه ای!

نماز خربزه ای..... شخصی می گفت روزی از خانه بیرون آمدم تا برای نماز به مسجد بروم. در راه خطری برایم پیش آمد و خداوند مرا از مرگ حتمی نجات داد. به مسجد رسیدم. از شخصی که کنار در مسجد، خربزه می فروخت قیمتش را پرسیدم. گفت: خربزه های این طرف گرانتر از

آن طرف هستند. گفتم بعد از نماز میایم و خربزه میخرم در نماز بودم
که به فکر خربزه ها افتادم ! از کدام بخرم ! چقدر بخرم .. تا نماز تمام شد
متوجه شدم در کل نماز ، مشغول خربزه ها بودم !!!

درس سوم حماسه حسینی: درس دوری از لقمه حرام

امام حسین علیه السلام به لشکر عمر سعد فرمود شکم های شما از حرام پر شده است!

قران فرموده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا...

از لقمه حلال و پاک بخورید. زیرا لقمه حلال برای انسان خوب است ولی لقمه حرام برای انسان بسیار خطرناک است.

در روایات آمده است:

عبادت هفتاد جزء است که بهترین جزء آن طلب روزی حلال است.

هر کس لقمه حلال بخورد، فرشته ای بالای سر او می ایستد و برای او طلب مغفرت می نماید تا زمانی که از خوردن دست بکشد...

هر کس غذای حلال بخورد خداوند قلب او را تا چهل روز نورانی می گرداند...

در نهمین فراز دعای امام عصر (عج) چنین می خوانیم: «وَطَهَّرَ بَطُونَنَا مِنَ
الْحَرَامِ وَالشَّبَهَةِ؛ خدایا! اندرون ما را از غذاهای حرام و شبهه ناک پاک
کن.»

لقمان در نصیحت به پسرش می گوید: من در راستای طول عمر و
سفرهای خود با چهارصد پیامبر (ص) ملاقات کردم، به نصایح و اندرزهای
آنها گوش فرا دادم، و از میان آن همه پندهای آنها چهار موعظه را
گزینش نمودم، یکی از آنها این است: «هرگاه کنار سفره غذا
نشستی، مراقب حلق خود باش که غذای حرام نخوری!

لقمه حرام نماز را باطل می کند!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مَنْ أَكَلَ لُقْمَةً حَرَامًا لَمْ
تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً؛ وَ لَمْ تُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَ كُلُّ لَحْمٍ
يُنْبِتُهُ الْحَرَامُ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ» نماز کسی که لقمه اش حرام است تا چهل روز
از ارزش چندانی برخوردار نیست؛ و تا چهل روز دعای او مستجاب نمی

گردد و هر مقدار از بدن که پرورش یافته لقمه حرام باشد سزاوار آتش و سوختن است...

سنگدلی و قساوت قلب

سنگدلی و قساوت قلب، یکی دیگر از آثار شومی است که بر اثر مال و لقمه حرام، وجود انسان را فرا می گیرد و او را در ورطه شقاوت و بدبختی گرفتار می کند. روایتی وجود دارد که اگر آن را در کنار این روایت قرار دهیم نتیجه ای حاصل می شود که آن را حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در کربلا و در تحلیل جنایات کوفیان بیان فرمودند (فَقَدْ مَلِئْتُ بَطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبِعَ عَلَيَّ قُلُوبَكُمْ) شکمهایتان از حرام پر شده و بر دلهایتان مهر زده شده است! و امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بَظْهَرِ قَلْبٍ قَاسٍ» خداوند متعال دعایی را که از قلبی سخت و بی رحم برخاسته باشد اجابت نمی کند...

محرومیت از دوستی امام علی (ع)

امیرالمومنین (علیه السلام) می فرمودند: «لَيْسَ بَوْلِيَّ لِي مَنْ أَكَلَ مَالَ مُؤْمِنٍ حَرَامًا» کسی که به حرام، مال مومنی را بخورد هرگز دوستدار من نیست

رشوه خواری:

یکی از اموال حرام رشوه خواری است.

رسول اکرم (ص) : خدا لعنت کند رشوه گیر و رشوه پرداز و کسی را که دلال میان آنها است؛ از رشوه گرفتن دوری کنید که این کار بمنزله کفر محض است و شخص رشوه خوار از رحمت خدا بدور می باشد

رباخواری:

یکی از اموال حرام ربا خواری است.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّرْهَمُ مِنَ الرَّبِّ أَشَدُّ مِنْ ثَلَاثٍ وَثَلَاثِينَ زَنْيَةً كُلُّهَا
«بِذَاتِ مَحْرَمٍ وَ مَنْ نَبَتَ لَحْمَهُ مِنَ السُّحْتِ فَالنَّارُ أَوْلَى بِهِ

یک درهم ربا از 33 بار زنا با محرم خود بدتر است! و لقمه ای که از حرام
در بدن بروید مستحق آتش است.

گرانفروشی :

یکی از اموال حرام گرانفروشی است.

شخصی در مجالس سیدالشهدا (علیه السلام) خدمت می کرد و زیر لب «
«!این شعر را می خواند:» حسین دارم چه غم دارم؟

شیخ رجبعلی با دیدن این شخص در دل گفت : سید الشهدا - علیه
السلام - به این شخص تفضل خواهد کرد و او را از هم ها و غم های
قیامت نجات خواهد داد.

پس از مدتی جناب شیخ رجبعلی شبی در خواب دید که محشر به پا شده و امام حسین (علیه السلام) به حساب مردم رسیدگی می کند و آن شخص هم در ابتدای صف، نزدیک حضرت قرار دارد. شیخ رجبعلی می گفت: با خود گفتم: امروز روز توست؛ گوارایت باد! ناگهان دیدم که امام حسین (علیه السلام) به فرشته ای امر می کند که آن مرد را به انتهای صف بیندازد؛ در آن هنگام حضرت نگاهی به من کرد و با ناراحتی فرمود

شیخ رجبعلی! ما رئیس دزدها نیستیم

از سخن حضرت تعجب کردم و پس از بیداری جستجو کردم که شغل آن مرد چیست و فهمیدم شکر دولتی را به چند برابر قیمت می فروشد

درس عفاف و پاکدامنی

ا نما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا...

اهل بیت علیهم السلام از هر پلیدی پاک بودند و مظهر پاکدامنی بودند.

در دوران اسارت زینب کبری و ام کلثوم درباره عفاف مطالبی فرمودند.

یحیی مازنی روایت کرده است: مدّت ها در مدینه در خدمت حضرت

علی (ع) به سر بردم و خانهاّم نزدیک خانه زینب دختر امیر المؤمنین

(ع) بود، به خدا سوگند هیچگاه چشمم به او نیفتاد و صدایی از او به گوشم نرسید. به هنگامی که می‌خواست به زیارت جدّ بزرگوارش رسول خدا (ص) برود، شبانه از خانه بیرون می‌رفت، در حالی که حسن (ع) در سمت راست او و حسین (ع) در سمت چپ او و امیر المؤمنین (ع) پیش رویش راه می‌رفتند. هنگامی که به قبر شریف رسول خدا (ص) نزدیک می‌شد، حضرت علی (ع) جلو می‌رفت و نور چراغ را کم می‌کرد. یک بار امام حسن (ع) از پدر بزرگوارش درباره این کار سؤال کرد، حضرت [فرمود: می‌ترسم کسی به خواهرت زینب (س) نگاه کند

زینب کبری (س) عفت خویش را حتی در سخت‌ترین شرایط به نمایش گذاشت. او در دوران اسارت و در حرکت از کربلا تا شام، سخت بر عفت خویش پای می‌فشرد. مورخین نوشته‌اند: «او صورت خود را با آستینش» می‌پوشاند؛ چون روسریش از او گرفته شده بود

شاعر عرب به همین قضیه اشاره کرده و می‌گوید: «زینب تمامی آن چه بر مادر گذشت را به ارث برد، منتهی دختر سهم اضافه‌ای برداشت که از خانه اش به بدترین خانه حرکت کرد (به اسارت رفت). صورت را (در

اسارت) با دست راست می پوشاند و اگر پوشش او را نیازمند می کرد، از
«دست چپ هم بهره می برد

باز در روایات آمده حضرت زینب از عمر سعد درخواست کرد. بعضی ها
می گویند امکان ندارد حضرت زینب از کسی درخواست کند؛ بلکه درست
است آنها برای اعتبارات دنیوی درخواست نمی کنند اما شأن حجاب و
غیرت آنچنان بلند است که جا دارد زینب شأن و مقام خود را بشکند و
از اراذل و اوباش بنی امیه درخواست کند، آن حضرت از عمر سعد
خواست که دستور بدهد لباس هایی را که از ما به غارت برده اند
برگردانند

روایت دیگر:

راوی می گوید: با کاروان اسراء می رفتم، زمانی که به شام نزدیک شدیم،
دیدم که ام کلثوم به شمر نزدیک شد و از او خواست که ما را از
دروازه ای وارد شام کن که در آنجا کسی نباشد تا نگاه نامحرم بر ما
نیفتد، عین این تقاضا درباره حضرت زینب(س) نیز نقل شده است و این
دو نقل با هم منافات ندارد، چون ممکن است هر دو بانو جهت حفظ

حریم اهل بیت از آن ملعون‌ها درخواست کرده باشند. آیا ما نقطه اشتراک با حضرت زینب و حضرت ام‌کلثوم داریم؟ آنها از شخصی مانند شمر درخواست می‌کنند به این هدف که چشمان چند نامحرم، کمتر بر آن حضرات بیفتد

روایت سوم

وقتی زینب کبری وارد بر یزید شد در ضمن سخنانش به یزید فرمود که
أَمِنَ الْعَدْلُ يَابْنَ الطَّلَقِ أَ تَخْدِيرُكَ حَرًّا ثِرَكَ وَإِمَاءُكَ وَ سَوْقُكَ بَنَاتِ
رَسُولِ اللَّهِ (ص) سَبَا يَا ؟

قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ، وَ أَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُوبِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى
بَلَدٍ، وَ يَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ، وَ يَتَصَفَّحُ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَ
الْبَعِيدُ، وَ الدَّنِيُّ وَ الشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رَجَالٍ لَهُنَّ وَلِيٌّ، وَ لَا مِنْ
حُمَا تِهِنَّ حَمِيٌّ.

ای فرزند آزاد شدگان (یابن الطلقاء)

تو بانوان و کنیزانت را در پس پرده قرار داده ای، در حالی که دختران
رسول خدا(ص) در مقابل همگان قرار دادند

حرمت ایشان هتک شده و با صورت های باز، آن ها را شهر به شهر
چرخاندند و هر کس و ناکسی آن ها را دید و کسی از آن ها حمایت
نکرد.

اینکه کسانی که اسیر دشمنند و گرسنه و تشنه و سختی دیده هستند
ولی به عفاف و حجاب اهمیت بدهند و درخواستشان از دشمن اب و غذا
نباشد بلکه چادر و لباس باشد، نشان از اهمیت پاکدامنی در اسلام است و
شیعه باید این چنین باشد.

نظر اسلام درباره عفاف و حجاب

روزی خاتم پیامبران (ص)، در جمع مسلمانان سؤال کرد: مرا خبر دهید «
که بهترین چیز برای زنان کدام است؟ [بسیاری از حاضران جواب‌هایی
دادند که مورد تأیید قرار نگرفت تا اینکه] حضرت زهرا علیهاالسلام
عرض کردند: (خَيْرُ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرِّجَالُ) بهترین
چیز برای زنان آن است که مردی را نبینند و مردی هم آنان را نبیند.
جواب صحیح فاطمه زهرا (س) پس از ناتوانی حاضران، چنان پیامبر(ص)
را به وجد آورد که فرمود: فاطمه پاره تن من است...

در توضیح این حدیث می‌توانیم بگوییم که مراد حضرت فاطمه زهراء
سلام الله علیها این نیست که زنها فقط خانه نشین باشند تا مبادا مردی
نامحرم آنها را ببیند بلکه مراد دوری از اختلاط با نامحرم است. والا خود
حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها یک شخصیت سیاسی بودند و برای
مردم سخنرانی می‌کردند. یا در خانه انصار می‌رفتند و ولایت علی بن ابی
طالب ع را یادآوری می‌کردند. حضرتش یک شخصیت اجتماعی بودند

که در کارهای مختلف اجتماعی همانند رفتن به منزل شهدا و پرستاری از مجروحان جنگ و غیره مشارکت داشتند. در عروسی یهو دیان که حضرتش را دعوت کردند شرکت کردند.

حضرت زهرا نیز در نگهداری از دام و در کشاورزی مشارکت داشتند؛ ایشان در مدیریت فدک، مدیر نمونه کشاورزی بودند و با آن گستردگی فدک و باقی ملک‌های پدرشان، به خوبی نیروهای متعددی را به کار بسته و آنها را مدیریت می‌کردند و از حاصل آنها به بسیاری از فقرا و مستمندان رسیدگی می‌کردند.

علاوه بر آن ایشان در عرصه‌های تبلیغ دین و تعلیم نیز حضور داشتند؛ زنان مختلفی در خانه پیامبر و حضرت زهرا و یا در مسجد جمع می‌شدند و ایشان به آنها آموزش احکام اسلام و معارف اسلامی می‌دادند؛ به گونه‌ای که پیامبر حتی برخی پرسشگران خود و به ویژه پرسشگران زن را به دختر خود ارجاع می‌دادند؛ بلکه حتی مردان را هم

:پیغمبر اکرم (ص) فرمود

إِيَّاكُمْ وَ مُحَادَثَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو رَجُلٌ بَاءَ مَرْأَةٍ لَيْسَ لَهَا مَحْرَمٌ إِلَّا «
» هَمَّ بِهَا.

پرهیزید از سخن گفتن با زنان! زیرا اگر مردی با زنی نامحرم «
(بدون حضور شخصی از محارم) خلوت کند، بطرف آن زن تحریک
» می شود و به او رغبت می کند.

حتی در احکام شرعی است که اگر در مسجدی فقط یک مرد و یک
زن هستند، نباید آنجا نماز بخوانند زیرا خلوت با نامحرم ممنوع است.
این محدودیتها بمنزله ریاضت نیست بلکه همچون داروی تلخی است که
بیماری را شفا می دهد...

مثل این زن باشید...

حضرت آیت الله آقای سیستانی گفت: پدرم گفته بود دلم هوای امام
زمان را کرد و لذا تصمیم گرفتم چهل نماز امام زمان در چهل مسجد

بخوانم. می گوید هرچه خواندم تشرف حاصل نشد. نماز چهارم را در مسجد چهارم خواندم و کسی گفت: آقا امام زمان در این خانه است و می گویند بیا. می گوید رفتم و خدمت آقا رسیدم و آقا یک جمله به من گفتند که مثل این خانم باش، آنگاه می آیم. خانمی مرده بود و آقا امام زمان آمده بودند تا نمازش را بخوانند. آقا امام زمان فرموده بودند: این خانم هفت سال به خاطر چادرش از خانه بیرون نیامد. حال او مرده و من می خواهم نمازش را بخوانم. (در زمان کشف حجاب بوده است)

حجاب فاطمی

یکی از ابعاد شخصیتی حضرت فاطمه زهرا ؑ سلام الله علیها ،اهمیت فوق العاده ای است که برای حجاب وعفاف قائل می شدند

آن چنان که گاهی سوالات عجیبی می پرسیدند مثلا از پدرشان پرسیدند که آیا در قیامت انسانهایی که محشور می شوند لباس برتن دارند؟رسول خدا فرمود خیر. زیرا آنچنان قیامت عظمت دارد که انسانها هریک به

فکر نجات خویش است واصلًا توجهی به این مسائل ندارند. حضرت فاطمه ناراحت شد و فرمود وای از برهنگی در روز قیامت. من از خدا حیا می کنم. هنوز فاطمه س از منزل پدرش بیرون نرفته بود که پیک وحی آمد و گفت خدا سلام می رساند و می فرماید بخاطر رفع نگرانی فاطمه، من فاطمه را در حالی که دو لباس از نور برتن دارد محشور می کنم. رو به اسماء - دوست با وفا و پر معرفت خود - کرد و فرمود: «یا اسماء! اذا» . «انا مت فاغسلینی انت و علی بن ابی طالب و لا تدخلی علی احدا اسماء! آن هنگام که من از دنیا رفتم، تو و علی مرا غسل دهید و اجازه . . ورود هیچ کس را به کنار پیکر من ندهید

یا اینکه از فضا درباره اینکه چکنم تا برجستگی بدنم بعد از مردن برای تشییع کنندگان ظاهر نباشد می پرسد و نگران بعد از مرگش است.

هنگامی که یکی از بانوان چگونگی پنهان سازی بدن را زیر پارچه ای که بر آن چند قطعه چوب قرار دارد به آن حضرت نشان داد، پس از آن لحظه آرامش خاصی به آن انسان صالح خدایی، روی آورد

حجاب فاطمی در هنگام سخنرانی حضرت فاطمه زهراء برای مردم

مدینه

عبدالله بن حسن (نوه امام حسن مجتبی علیه السلام) از پدران خود نقل میکند، هنگامی که مسأله غصب فدک رخ داد، و این خبر به حضرت زهرا(علیهاالسلام) رسید، در این هنگام حضرت زهرا(علیهاالسلام) تصمیم گرفت به مسجد برود و در آن جا به عنوان حمایت از حق، سخنرانی کند، چگونگی حرکت حضرت زهرا(علیهاالسلام) در متن عبارت چنین آمده: حضرت زهرا(علیهاالسلام) روسری خود را بر سرش پیچید و عبای خود را (که روپوشی وسیع بود) به سر نمود، و میان گروهی از یاران و زنان خویشاوندش (به سوی مسجد) حرکت کرد، آن حضرت هنگام راه رفتن (بر اثر شتاب یا بلندی لباس) به قسمت پایین لباسش پا می گذاشت (در نهایت پوشیدگی راه میرفت) شیوه راه رفتن او (در متانت و وقار) هم چون شیوه راه رفتن رسول خدا(صلی الله علیه و آله و سلم) بود، تا این که بر ابوبکر وارد شد، ابوبکر در میان ازدحام مسلمانان قرار گرفته بود، در این هنگام میان آن حضرت و مردم، پردهای نصب شد، حضرت زهرا(علیهاالسلام) نشست، سپس ناله

جانسوزی نمود که بر اثر آن، صدای همه حاضران به گریه بلند شد، به گونه‌ای که گویی از صدای گریه، مسجد به لرزه درآمد، سپس حضرت زهرا(علیهاالسلام) اندکی سکوت کرد، تا مردم آرام شدند، و جوش و «خروششان بر اثر گریه، فرونشست، آن گاه خطبه را شروع کرد

تجزیه و تحلیل عبارت فوق در این عبارت، در رابطه با حفظ حریم حجاب و عفاف در عین شرکت در یک صحنه پرشور سیاسی و اجتماعی، شش نکته است که هر کدام از جهتی بیانگر اهمیت و عظمت مقام حجاب در سیره حضرت زهرا(علیهاالسلام) است، که به اختصار بدان اشاره میشود

آن حضرت روسری خود را که به طور کامل سر و گردن و سینه‌اش 1- را میپوشانید، بر سر گرفت، تعبیر واژه (پیچید) حاکی است که روسری به طور کامل و چسبان به سر و گردن گرفته شده بود، نه به طور سبک و وارفته که با اندکی تکان دادن از سر رد شود و موی سر آشکار گردد؛

حضرت زهرا(علیهاالسلام) علاوه بر آن روسری، لباس روی 2- لباسهایش مانند عبا را بر سر و تن خود پوشانده بود

- لباسی که بر تنش بود به قدری بلند بود که در راه رفتن، گاهی 3- قسمت پایین لباس زیر پای حضرت زهرا (علیها السّلام) قرار میگرفت.
- آن حضرت همانند رسول خدا (صلّی الله علیه و آله و سلّم) با متانت و 4- وقار حرکت میکرد، یعنی هیچ گونه حرکات نامناسب و دور از نزاکت در حرکت او دیده نمیشد؛
- علاوه بر این ها در مسجد پردهای به احترام او نصب کردند، و آن 5- حضرت در پشت آن پرده خطبه خواند.
- دوستان و زنان خویشان، اطرافش را گرفته بودند.
- به این ترتیب نتیجه میگیریم، حضرت زهرا (علیها السّلام) در عین 6- آن که در همایش پرشکوه و پر جنجال شرکت نمود، همه نمادهای حریم حجاب و عفاف را رعایت نموده است.
- این را مقایسه کنیم با بی اهمیتی بعضی از زنان و دختران شیعه به حجابشان. چه در مقابل فامیل نامحرم مثلاً برادر شوهر یا پسرعمو و غیره. چه در مقابل افراد غریبه مانند مغازه داره و راننده ها و دیگران

روش حضرت امام درباره عفاف خانواده

روش حضرت امام (رض) در مورد حدود ارتباط با نامحرم

از مسائلی که حضرت امام بیشتر به آن توجه داشتند، محدود بودن « ارتباط بین زن و مرد بود . یادم هست ده سال بیشتر نداشتم و با برادرها و پسرخاله ام قایم باشک بازی می کردیم. حجاب هم داشتیم؛ اما یک روز امام مرا صدا کردند و گفتند: شما هیچ تفاوتی با خواهرتان ندارید؛ مگر او با پسرها بازی می کند که شما با پسرها بازی می کنید؟» (عاطفه اشراقی، نوه امام)

امام در ارتباط با نامحرم خیلی سخت گیرند. الآن پسرهای من و حاج « احمد آقا 15، 16 ساله اند و اگر یک روز ما برای ناهار به منزل آقا دعوت شویم، پسرها حق آمدن ندارند و یا اگر هم بیایند، مثلاً ما خانه خانم می نشینیم و سفره می اندازیم و آنها منزل احمد آقا؛ آن هم برای اینکه پسرها و دخترهای اهل فامیل و خانه با هم غذا نخورند . نه فقط سر سفره، بلکه حتی به همدیگر سلام هم نکنند؛ چون واجب نیست، به

هر حال آقا این نوع مهمانی رفتن خانمها و آقایان نامحرم و با هم دور سفره نشستن را حرام می دانند» (زهره مصطفوی)

من 15 ساله بودم که مرحوم آقای اشراقی داماد ما شده بودند. یک « روز ما منزل ایشان دعوت داشتیم. همین جور که من و امام با هم وارد شدیم، دیدم آقای اشراقی دارند به استقبال می آیند؛ ما در یک باغچه ای داشتیم حرکت می کردیم. من به امام گفتم: سلام بکنم آقا؟ گفتند: واجب نیست. من هم رویم نشد که سلام نکنم و از داخل باغچه رد شدم (که با آقای اشراقی روبه رو نشوم!)» (زهره مصطفوی)

امام مقید بودند که ما از بچگی حجاب شرعی مان را حفظ کنیم. در « منزل، حق انجام هیچ گونه معاصی، از جمله غیبت، دروغ، بی احترامی به بزرگتر، و توهین به مسلمانان را نداشتیم. خصوصا روی معصیت توهین به مسلمان، حساسیت زیادی داشتند.» (فریده مصطفوی)

بخاطر آرایش زن، شوهر عذاب می شود

لذا در روایت است حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: هر گاه زنی در حالی که آرایش کرده و معطر است از خانه اش خارج شود و همسرش از این عمل او خشنود باشد برای آن همسر برابر هر قدمی که آن زن برمی دارد خانه ای از آتش ساخته می شود.

در تاریخ و روایات آمده: حکم بن ابی العاص پدر مروان در عین آن که مسلمان شده بود، و به مدینه هجرت نموده بود، شخصی هوسباز و منحرف بود، روزی پیامبر(ص) در حجره یکی از همسرانش بود، او از درز در به داخل آن حجره نگاه کرد، پیامبر(ص) از این چشم چرانی او به قدری ناراحت شد که عصای سرکچی که نوک تیز داشت برداشت، و او را تعقیب کرد، او پابه فرار گذاشت و از دست پیامبر(ص) گریخت. پیامبر(ص) به او نرسید و فرمود: «اگر او را می گرفتم، چشمش را بیرون می آوردم.» سپس دستور داد او و فرزندش مروان را از مدینه به طائف تبعید نمودند. آنها در عصر پیامبر(ص) همچنان در تبعید به سر می بردند، بعد از رحلت پیامبر(ص) در عصر خلیفه اول و دوم نیز در تبعید

بودند، تا این که آن ها در عصر خلافت عثمان به مدینه بازگشتند، و همین یکی از اعتراض های شدید مسلمانان به عثمان بود، که چرا اجازه بازگشت تبعید شدگان پیامبر(ص) به مدینه را داده است.

و نیز روایت شده: ابراهیم در یکی از سفرها، بر اثر آلودگی محیط، همسرش را در میان صندوقی سرپوشیده نهاده بود، در مرز ایالت مصر، مأمور از او پرسید در میان این صندوق چیست؟ ابراهیم پاسخ هایی داد و سرانجام فرمود: در میان این صندوق همسر من قرار دارد. مأمور پرسید: چرا او را در میان صندوق نهاده ای؟ ابراهیم گفت: «غیرتم نسبت». «به ناموسم چنین اقتضاء کرد تا چشم ناپاکی به او نیفتد

عصر پیامبر(ص) بود، در مدینه دو نفر به نام های هیت و ماتع از افراد هوسباز بودند و همواره با گفتار زشت و خلاف عفت، مردم را می خندانند، روزی پیامبر(ص) از نزدیک آنها عبور می کرد. شنید به یکی از مسلمانان می گفتند: «وقتی که به شهر طائف حمله کردید و آنجا را فتح نمودید، در کمین دختر غیلان ثقفی باش، او را اسیر کرده و برای خود نگهدار، او زنی چنین و چنان...است.» سخن آنها به غیرت پیامبر

(ص) برخورد، به طوری که به آنها اعتراض شدید نمود و سپس آنها را از مدینه به سرزمین «غرابا» تبعید کرد، آنها فقط حق داشتند در طول هفته، تنها روزهای جمعه برای خرید غذا و لوازم زندگی به مدینه بیایند

پیامبر(ص) در عین آن که شرکت بانوان را در امور سیاسی جایز بلکه لازم می دانست، تأکید فراوان داشت که آنها حریم عفاف را حفظ کنند، به عنوان مثال پس از فتح مکه، پیامبر(ص) مسلمانان را برای بیعت مجدد فرا خواند، و بانوان را نیز (مطابق آیه 12 سوره ممتحنه) با شرایطی به بیعت کردن امر کرد، ام حکیم از پیامبر (ص) پرسید: ما چگونه با تو بیعت کنیم؟ پیامبر (ص) فرمود: «من با زنان مصافحه نمی کنم» (دست نمی دهم) آنگاه فرمود ظرفی (مانند تشت) را حاضر نمودند، آن را پر از آب کردند، پیامبر(ص)، دستش را میان آن آب برد و بیرون آورد. سپس به زنان فرمود: دست خود را در میان این آب داخل کنید و خارج سازید و همین بیعت شماست

نکته ناب تربیتی

دختری (آمریکایی) به نام جسیکا پلاتمور (27 ساله) ، که دارای مدرک [?] کارشناسی ارشد (روانشناسی) است ، یک آزمایش اجتماعی در مورد آزار و اذیت انجام داد و عکس خود را در یوتیوب منتشر کرد.

جایی که او در ابتدا لباس های تنگ و آشکار خود را پوشید و در [?] خیابان های (منهتن) شهر نیویورک گشت و گذار کرد ، جایی که مورد مزاحمت ، آزار و متلک گویی مردان هرزه قرار گرفت و موجب ترس و پریشانی خاطر وی شد

بار دوم ، جسیکا با حجاب بود و از همان خیابانهایی که در دفعه اول [?] قدم زده بود پیاده رفت و در اینجا متوجه شد که هیچکس به او توجهی ندارد و کسی او را مورد آزار و اذیت قرار نداد

جسیکا برای اخذ درجه دکترا از دانشگاه نیویورک یک تحقیق طولانی انجام داد و چندین آزمایش اجتماعی انجام داد و مصاحبه ای با تعدادی از مزاحمان و زنانی که مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند ، انجام داد و

دریافت که لباس زنان رابطه مستقیمی با جنایات مزاحمت و تعرض
... مردان هرزه به بانوان دارد

لباس های زنانه هر چه آشکارتر و برهنه تر باشد، آرامش آنان از بین ^[۲]
. می رود و آنها بیشتر از سایرین مورد آزار و مزاحمت قرار می گیرند
بنازم اسلام عزیز را که چقدر دستوراتش در جهت نفع دنیا و آخرت
مردم است.

مردانی که از همسرانشان جهت رفتن بدون پوشش به مکانهای عمومی و
پوشیدن لباس نازک اجازه دهند و اطاعت کنند، در آتش جهنم گرفتار
خواهند شد.

رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: ای علی! هر
مردی که از همسرش پیروی کند خدا وی را به چهره در آتش در
می افکند. امام علی علیه السلام پرسیدند: این پیروی چیست؟ آن حضرت

فرمودند: به همسرش جهت رفتن بدون پوشش به حمام‌های عمومی و عروسی‌ها و سوگواری‌ها و پوشیدن لباس نازک اجازه دهد.

:متن حدیث

يَا عَلِيُّ: مَنْ أَطَاعَ امْرَأَتَهُ أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ
السلام: وَمَا تِلْكَ الطَّاعَةُ؟ قَالَ (صلى الله عليه وآله): يَا ذَنْ لَهَا فِي الذَّهَابِ
إِلَى الْحَمَّامَاتِ وَالْعُرُسَاتِ وَالنَّائِحَاتِ وَلُبْسِ الثِّيَابِ الرَّقَاقِ.

من لايحضره الفقيه، جلد 4، صفحه 362...متأسفانه بعضی از مومنین «
مسجد رو هم این چنین هستند که زنان یا دختران آنان با وضع خیلی بد
بی حجابی در انظار عمومی حاضر میشوند. این مردان مشمول این روایت
هستند.

درس جهاد با جان و مال و جهاد با نفس اماره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ۖ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (10 و 11 صف).

ای اهل ایمان، آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک (آخرت) نجات بخشد دلالت کنم؟ به خدا و رسول او ایمان آرید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید، که این کار (از هر تجارت) اگر دانا باشید برای شما بهتر است

سید بحر العلوم از امام زمان علیه السلام سوال می کند چرا خداوند اینهمه عظمت برای امام حسین علیه السلام قائل شده است؟

حضرت می فرماید چون امام حسین علیه السلام هرچه داشت در راه خدا داد...

در حماسه حسینی جلوه های جهاد با جان و مال و جهاد با نفس اماره را
بارها می بینیم

خود حضرت و اصحابش علاوه بر فدا کردن جان خود در راه خدا، در
جهاد اکبر هم مجاهدت کردند و پیروز بودند.

نافع بن هلال همسری داشت که نامزد بود و هنوز عروسی نکرده بود، در
کربلا هنگامی که می خواست برای نبرد به میدان رود همسرش دست به
دامان او شد و گریست. این صحنه کافی بود که هر جوانی را متزلزل کند
و انگیزه جهاد را از او سلب نماید، ولی او با آن که امام نیز از او خواست
که شادی همسرش را بر میدان رفتن ترجیح دهد، بر این محبت دنیوی و
غریزی غلبه یافت و گفت

ای پسر پیامبر! اگر امروز تو را یاری نکنم، فردا جواب پیامبر را چه «
بدهم؟» جنگید تا شهید شد

یا عبدالله بن کلبی تازه عروسی کرده بود ولی برای دفاع از ولایت بدنبال
شهادت رفت و جنگ کرد و شهید شد

یا شخصیت نورانی قمر بنی هاشم که می توانست لذات دنیا را انتخاب کند اما در جهاد بانفس پیروز شد و آخرت را برگزید. همچنین علی اکبر (ع) که انقدر زیبا و شبیه پیامبر بود که حتی دشمن اهل بیت، معاویه گفت من او را شایسته خلافت بر مسلمانان می دانم. اما علی اکبر (ع) تربیت شده پدری مانند سیدالشهدا بود لذا او هم در جهاد اکبر پیروز شد و در کنار حجت خدا ماند و اولین شهید بنی هاشم بود.

جهاد با جان و مال، تجارتی بسیار پرسود

جان آدمی بزرگترین سرمایه هر انسانی است و انسان تمام تلاش هایی که دارد برای حفظ جان خود می باشد. خوردن و خوابیدن و کار کردن و.. همه برای طول عمر و حفظ سلامتی است. و معمولاً انسان حاضر نمیشود در مقابل بالاترین ثروت، جان خود را بدهد مگر اینکه عقیده ای داشته باشد و برای عقیده خود جان خود را بدهد.

ولی ادم عاقل فقط جایی حاضر میشود جان خود را بدهد که در مقابل، بهایی
عظیم نصیب او شود. و ان فقط شهادت در راه خداست که بهایش غیر قابل تصور
است. بهشت الهی و رضایت خداوند.

همچنین اموال انسان مومن تنها جایی شایسته است صرف شود که در مقابل
پاداشی عظیم نصیب صاحبش گردد و ان هزینه کردن اموال در راه خداست.

جهاد با جان یعنی چه؟

جهاد با جان یکی شهادت در راه خداست مانند شهدای جنگهای صدر اسلام
مانند حمزه سیدالشهداء و زید بن حارثه و حنظله غسیل الملائکه و جعفر طیار و
شهدای جنگهای جمل و صفین و نهروان که در رکاب امیرالمومنین بشهادت
رسیدند مانند مالک اشتر و عمار و اویس قرن و هاشم مرقال و...

و شهدایی که جزو اصحاب ائمه علیهم السلام بودند و بدست طاغوت ها شهید
شدند مانند قنبر و حبر بن عدی و میثم تمار و رشید هجری و ابن سکیت و..
دسته دوم از افرادی که جهاد با جان نمودند کسانی هستند که جانباز شدند و
اعضای آنها در راه خدا داده شد از مقام معظم رهبری گرفته تا جانبازان قطع
نخاعی و نابینا و جانبازان قطع عضو و جانبازان شیمیایی و موجی و....

دسته سوم کسانی که عمر خود را صرف دین خدا کردند مانند علمای ربانی و
رزمندگان جبهه های حق علیه باطل و ازادگان سرافراز و مداحان اهل بیت علیهم
السلام وقاریان قران و زنانی که همسران جانبازان شدند یا همسران طلبه ها شدند
و

درس امر بمعروف و نهی از منکر

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ « ۳۸

.. شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده اند؛(چه
اینکه) امر به معروف و نی از منکر میکنید و به خدا ایمان دارید

اینکه اسلام همه را نسبت به هم مسول دانسته از مسائل بسیار مهم اسلام
است تا جلو گناه و فساد و ظلم و بدی ها گرفته شود و همه مردم دنبال
خوبی ها باشند. درحالی که عده ای از افراد خلافاً وقتی انها را نهی می
کنی می گویند اعمال هر کسی به خودش مربوط است و به کسی ربط

ندارد. آنها می گویند حتی اگر من بخواهم برهنه بگردم یا با هر جنس مخالفی ارتباط داشته باشم به کسی ربط ندارد

در حالی که خداوند ما انسان هارا مسول قرار داده و اگر به مسئولیت خود درقبال دیگران عمل نکنیم حتما در قیامت مواخذه خواهیم شد

مخصوصا در دین اسلام که اگر اسلام بهترین دین و مسلمانان بهترین امت ها هستند چون امر بمعروف و نهی از منکر می نمایند. لذا همه پیامبران و امامان امر بمعروف و نهی از منکر می کردند

در زیارت نامه امام حسین علیه السلام می خوانیم:

اشهد انک قد اقامت الصلوه واتیت الزکواه وامرت بالمعروف ونهیت عن ..

المنکر

شهادت می دهم شما نماز را برپا کردی و زکات دادی و امر بمعروف و نهی از منکر نمودی...

خود حضرت در وصیتنامه خود به برادرش محمد بن حنفیه یکی از علل قیام خود را امر بمعروف و نهی از منکر اعلام فرموده اند.

لذا امام حسین علیه السلام شهید امر بمعروف و نهی از منکر هستند.

اثار مهم امر بمعروف و نهی از منکر در جوامع اسلامی

سید جمال اسد آبادی در مصر جمعیتی به نام "انجمن وطنی" تشکیل داده و مردم مصر را برای عضویت در آن دعوت کردند. تنها چهل نفر قبول کردند و عضو انجن شدند. اعضا باید به هفده ماده انجمن عمل می کردند شامل:

هر یک از اعضای انجمن در هر شبانه روز حداقل یک حزب از قرآن مجید را با دقت و تفکر بخوانند

نمازهای واجب خود را با جماعت بخوانند

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنند

مردم غیر مسلمان را دعوت به اسلام نمایند

با مبلغان نصارا به بهترین وجه مباحثه و مناظره نمایند

نسبت به فقیران و محرومان در حدود امکان احسان کنند

هر کس انجام هر عمل مشروعی را از آن ها خواستار شد انجام دهند، و
یا اگر آن ها خود اطلاع از احتیاج کسی برای انجام عمل پیدا کنند، بدون
درخواست آن کس اقدام به آن عمل نمایند

صله رحم و سرکشی به خویشاوندان و نزدیکان خود را از یاد نبرند، و
انجام دهند

از مریض ها عیادت کنند

اگر مسلمانی در بازار و یا مسجد دیده نشد، از حال او جویا شوند، و علت
غیبت او را جستجو نمایند تا اگر غیبت او برای پیش آمد بوده، در رفع
آن مشکل بکوشند

کسانی که از مسافرت مشروع برگشتند، به زیارت و دیدار آن ها بروند
حقوق واجب مالی خود را به مستحقان پردازند

از رهنمایی افراد ناآشنا به قوانین دین، و یا شئون سعادت بخش دیگر
کوتاهی نمایند

صفات رذیله به ویژه کبر و خودخواهی و خود پسندی و رهبری طلبی را
از خویشتن دور نمایند

از لغزش ها و خطاهای برادران مسلمان خود بگذرند

با مردم، تندخو و غضبناک نباشند

از انجام عمل و گفتن سخنی که نفعی مادی یا معنوی برای آنان و یا
دیگر مسلمانان ندارد خودداری کنند

در ضمن هر یک از اعضای انجمن یک دفتر کوچک هم با خود داشته،
و به هر یک از مواد هفده گانه بالا که عمل نمودند، بلافاصله در آن دفتر
یادداشت کرده تا در دفتر کل انجمن ثبت نمایند و در ضمن چون اجرای
بعضی از این موارد، احتیاج به داشتن بودجه مالی داشت، لذا آن چهل نفر
در مرحله اول تصمیم گرفتند که تجملات زندگی خود را عموماً به
فروش بگذارند و با حداقل ضروریات زمندگی بسر برند و همچنین در
شبانۀ روز به ساده ترین خوراک ها قناعت کرده و بقیه درآمد مالی
خود را به انضمام پول هایی که از راه فروش تجملات زندگی از فرش و

لباس و ظروف و غیره بدست آمده، در صندوق انجمن بریزند تا برای انجام آن قسمت از برنامه که احتیاج به پول دارد، معطل نمانند.

بیلان و عملکرد یک ماهه انجمن وطنی مصر

اعضای انجمن وطنی مصر تحت رهبری سید جمال الدین اسدآبادی، با مراقبت شدید فقط برای مدت یک ماه به این مواد هفده گانه عمل کردند، و اینک نتیجه کار و بیان عملکرد آنان در مدت یک ماه

از هزار و پانصد بیمار عیادت نمودند

از دو هزار و هفتصد نفر از مسافران دیدن کردند

از حال پانصد نفر از مسلمانان - که از مجامع عمومی غیبت کرده بودند - جویا شدند.

دوازده هزار مورد از موارد نیازمندان را بر آورده کردند

هشتصد نفر معتاد به مشروبات الکلی را توبه دادند

هزار و سیصد نفر از مسلمانانی را که نماز نمی گذاردند، وادار به خواندن نماز کردند

چهار صد نفر از زنان فواحش و منحرف را وادار به توبه نمودند

هشتاد نفر از مستخدمان ادارات انگلیسی را وادار به استعفا از خدمت به
آن حيله گر نمودند

پانصد نفر از رجال و ثروتمندان مصر را واداشتند تا از خريدن کالا و
اشياء لوکس و تجملات زندگى، که از ممالک بيگانه و به ويژه از
انگلستان وارد مى شود، خود داری کنند

به هفتاد و پنج نفر ورشکسته سرمايه دادند

دويست و شش نفر از فقراى حقيقى را براى مدت يک سال هزينه
زندگى دادند و آنان را تأمين کردند

سى و پنج نصرانى و پانزده يهودى و هفتاد نفر بت پرست را مسلمان
کردند

چهل و چهار مجلس بحث با مبلغان نصر ا – که در تحت حمایت دولت انگلیس در مصر مشغول به فعالیت بودند – برقرار نمودند، و صد و بیست اشکال و ایراد به آنها وارد ساختند، که از دادن جواب آن عاجز ماندند. این بود بیان فشرده عملیات یک ماهه یک انجمنی که اعضای آن فقط چهل نفر بودند.

پس از فعالیت یک ماهه انجمن وطنی مصر، ((لرد کرومر)) مستشار مالی انگلیس در مصر دید که؛ یک دفعه 45٪ از نفوذ دولت انگلیس در مصر کاسته شد و تجارت انگلستان سی و پنج در صد تنزل نمود! هشتاد نفر از مستخدمان کار کرده و با تجربه مسلمان که در ادارات انگلیسی مشغول کار بودند از شغل خود استعفا نمودند و دیگر هم کسی حاضر نیست در ادارات انگلیسی مشغول کار گردد

لرد کرومر مستشار مالی انگلیس با کمال تعجب دید که نمایندگان کمپانی های انگلیسی و به ویژه نمایندگان اشیاء و کالاهای تجملی و لوکس از عدم مراجعه مشتریان فریادشان بلند است و می گویند: ما دست روی دست گذاشته و به اندازه مخارج مغازه و حقوق کارکنان آن

هم فروش نمی کنیم، و از طرفی آن عده از مأموران دولت مصر که
مأمور وصول مالیات مشروبات الکلی و زنان فاحشه و سینماها و تأثرها
!بودند، از شغل خود استعفا دادند

لرد کرومر دید فعالیت های سی و پنج ساله مبلغان نصارا در مصر،
نسبت به عملیات یک ماهه انجمن وطنی مصر نسبت یک به شانزده
است! خلاصه لرد کرومر با دیدن این عکس العمل سخت و شدید یک
ماهه انجمن وطنی مصر، آن چنان دچار وحشت گردید که بلافاصله
گزارشات تکاندهنده و وحشتناکی به لندن مخابره کرد

گزارشات مستشار مالی انگلیس

لرد کرومر در یکی از گزارشات خود به لندن چنین می نویسد

بدین وسیله به زمامداران انگلستان اعلام خطر می کنم که اگر یک سال
دیگر انجمن وطنی مصر تحت رهبری سید جمال الدین اسد آبادی ادامه
پیدا کند، نه تنها سیاست و تجارت دولت انگلیس در آسیا و آفریقا نابود
خواهد شد، بلکه ترس آن است که نفوذ کشورهای اروپایی به یک باره
!در سراسر جهان به خطر افتد

او در گزارش دوم خود می نویسد: انجمن وطنی مصر بدترین صاعقه ای است که برای پیشرفت ما تصور شود، و باید با کمال سرعت و عجله از برای تفرق آنان دستور صادر شود

:و باز نامبرده در گزارش سوم خود می نویسد

انجمن وطنی مصر بهترین شاهد است بر استیلای محیر العقول مسلمانان در سیزده قرن قبل که در مدت کوتاهی بر ثلث کشورهای جهان تسلط یافتند.

یکی از مبلغان مسیحی در گزارشی که به کلیسای سن پُل که بزرگترین کلیسای آن عصر بود می دهد، چنین می نویسد:هیچ امری عجیب تر از این واقعه نیست که هفتصد میلیون مسیحی و اولاد انجیل در مقابل چهل نفر مسلمان که در واقع روح یک سید روحانی در کالبد آن ها بیش نیست، این گونه مقهور گردند!....دولت انگلیس احساس خطر کرد و بیدرنگ دستور متفرق کردن انجمن وطنی مصر و مجازات شدید اعضای آن از لندن برای دولت مصر صادر گردید و در نتیجه پس از اعلام حکومت نظامی در مصر،مرحوم سید جمال الدین اسدآبادی را از آن جا

تبعید کردند و شیخ محمدعبدہ را بہ سہ سال زندان محکوم نمودند و در بارہ بقیہ اعضای انجمن ہم رفتار و حشیانہ ای معمول داشتند کہ موجب ننگ تاریخ انسانیت می باشد، و خلاصہ این ستارہ ای کہ فقط برای مدت یک ماہ از افق مسلمانان طلوع کردہ بود، دوبارہ افول نمود، و دولت خونخوار انگلستان با آسایش خاطر و بدون ہیچ گونه مزاحمت بہ چپاولگری و مکیدن خون مسلمانان بار دیگر مشغول گردید

درس وفاداری

یکی از درس های مهم حماسه حسینی، درس وفاداری است

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ
وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (احزاب ایه 23)

از مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بستند [و آن
ثبات قدم و دفاع از حق تا نثار جان بود] صادقانه وفا کردند، برخی از
آنان پیمانشان را به انجام رساندند [و به شرف شهادت نایل شدند] و
برخی از آنان [شهادت را] انتظار می برند و هیچ تغییر و تبدیلی [در
پیمانشان] نداده اند،

شب عاشورا امام حسین علیه السلام با اصحابش جلسه گذاشت و به انها
فرمود: «أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَىٰ وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَ لَا أَهْلَ
بَيْتِ ابِرٍّ وَ أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا. أَلَا وَ أَنِّي لِأَظُنَّ
يَوْمَنَا مِنْ هَوَاءٍ غَدًا. أَلَا وَ أَنِّي قَدْ أَذْنَتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حُلٍّ، لَيْسَ
عَلَيْكُمْ حَرَجٌ مِّنِّي وَ لَا ذِمَامٌ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَاتَخَذُوهُ جَمَلًا؛» ()

«اما بعد؛ همانا من اصحابی با وفا تر و بهتر از اصحابم نمی دانم، و نیز اهل بیتی نیکوتر و در صله رحم برتر نیافتم. خداوند از ناحیه من به شما جزای خیر دهد. آگاه باشی! همانا من گمان می کنم که روز ما با آنان فردا باشد. آگاه باشید من به شما اذن رخصت دادم، همگی آزادید و می توانید بروید، از جانب من بر شما حرج و مذمتی نیست، این شب است که تاریکی آن شما را فراگرفته آن را به مانند شتری بر خود مرکب گرفته و از آن استفاده کرده و فرار کنید.

نخستین کسانی که امام را پاسخ گفتند، برادران، برادرزادگان، فرزندان عبدالله بن جعفر و دیگر بنی هاشم بودند که گفتند: «ما هرگز چنین نخواهیم کرد. خداوند هرگز آن را نیاورد که ما زنده باشیم و شما نباشید.» نخستین کسی که به سخن ایستاد، عباس، سردار رشید کربلا، بود که اعلام وفاداری و فداکاری تا پای جان کرد و فرمود خدا ان روز را نیاورد که ما شما را تنها بگذاریم و خود فرار نماییم! امام سپاسش گفت. سپس به فرزندان عقیل رو کرد و گفت: «کشته شدن مسلم شما را بس

است. اجازه رفتن می‌دهم.» آنان نیز قاطعانه گفتند: «سبحان الله! اگر چنین کنیم دیگران چه خواهند گفت؟ خواهند گفت: «ما بزرگ، عموزاده و مولای خویش را که بهترین انسان‌ها بود، رها کردیم و حتی یک تیر به سمت دشمن نشانه نرفتیم، نیزه‌ای پرتاب نکردیم، شمشیر نزدیم و اصلاً» نمی‌دانیم دشمن با او چه کرد

امام حسین (ع): «آگاه باشید، گمان نمی‌کنم بیش از همین روز، دشمن مهلت و امانم بدهد. آگاه باشید من به همه شما، اجازه رفتن می‌دهم. همگی آزادید و می‌توانید بروید. من بیعت خویش را از همگان برداشتم. هیچ تنگنایی نیست. شب و تاریکی را شتر راهوار خویش گیرید و جان» از این معرکه بیرون ببرید

نه هرگز چنین نخواهیم کرد. بلکه جان، مال و خانواده خویش را فدا می‌کنیم، در رکابت می‌جنگیم تا فرجام تو را بباییم. خداوند زندگی بعد» از شما را زشت گرداند

آنگاه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: «آیا ما از تو جدا شویم؟ کدام عذرمان در پیشگاه الهی خواهد بود. نه؛ سوگند به خدا دست از یاریات بر نمی‌دارم تا نیزه‌ام سینه دشمن را بشکافد و قبضه شمشیرم در دست بماند؛ آنگاه بی‌سلاح، با سنگ جنگ آغاز خواهم کرد.

سوگند به خدا، از تو جدا نخواهیم شد تا خدای تعالی بداند که در نبود رسول خدا (ص)، تو را حافظ و پاسدار بودیم. به خدا سوگند، اگر یقین بدانیم کشته می‌شویم، سپس زنده می‌شویم، آنگاه زنده زنده ما را بسوزانند و خاکسترمان را بر باد دهند و هفتاد بار این کار را تکرار کنند، از تو جدا نخواهیم شد تا در رکاب تو بمیریم. چگونه یاریتان نکنیم در حالی که فقط یک‌بار کشته می‌شویم و پس از آن سعادت و کرامت «بی‌پایان را به دست خواهیم آورد

پس از مسلم بن عوسجه، زهیر بن قین برخاست و هزار بار کشته شدن برای دفاع از حریم اباعبدالله را آرزو کرد. دیگر یاران نیز مراتب

جانفشانی و پاک‌بازی را اعلام کردند. در این هنگام، به محمد بن بُشر
حضرمی، یار اباعبدالله، خبر دادند که فرزند تو در سرزمین ری، به
اسارت گرفته شده است.

با این خبر، این یار پاک‌باز گفت: «برای اسارت او و صبوری خودم در
این رویداد، از بارگاه الهی، پاداش خیر می‌طلبم. دوست ندارم که او اسیر
»شود و من بعد از او زنده بمانم

امام حسین (ع) که این‌چنین شنید، فرمود: «خدایت رحمت کند، بیعت از
»تو برداشتم، برو و فرزندت را آزاد کن

محمد بن بُشر گفت: «درندگان بیابان زنده زنده‌ام بخورند اگر از تو جدا
»»شوم.....

الحق که به ما درس وفا داد حسین (ع)

هر چیز که داشت بی‌ریا داد حسین (ع)

یعنی که تأملی کنید ای یاران

آن هستی خود ز کف چرا داد حسین (ع)؟

در فرهنگ اسلامی وفا از نشانه‌های ایمان است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها تأکید می‌فرمودند: هر کس به خدا و عالم آخرت ایمان آورد، باید وفای به عهد و پیمان را لازم بشمارد و از آن تخلف ننماید.

حضرت عباس مظهر وفاداری است....

اولین عهد شکن ابلیس//////ادم و حوا هم عهد شکستند ولی توبه نمودند
و جبران کردند//////قایل هم عهد شکن شد//////اونهایی که با علی در
غدير بیعت کردند عهد شکستند//////مردم مدینه هم بعد پیامبر، عهد
شکستند//////فاطمه به علی گفت شنیدم بت سلام نمی کنند فرمود سلام
می کنم جواب نمیدند!//////طلحه و زبیر هم عهد شکنی کردند//////مردم
کوفه هم عهد شکن و بی وفا بودند//////ملت ایران با وفا هستند...

انواع وفاداری: وفاداری به خداوند/نماز وفاداری به خداست و ترک نماز، بی وفایی است // وفاداری به ولایت از مهم ترین وفاداری هاست که اصحاب امام حسین علیه السلام در این مورد در رتبه اول وفاداری بودند و نمره آنها بیست است...

وفاداری به والدین: نباید با ازدواج، پدومادر را فراموش کرد... بعضی بعد رحلت والدین عاق می شوند.. هر روز برای آنها قران و نماز بخوانید. برایشان نماز و روزه قضا بگیرید...

ایا وفادار بودم؟

گویند سعید بن عبدالله مقابل نماز گزاران در ظهر عاشورا ایستاد تا نماز حضرت و یارانش برپا شود. دشمن شروع به تیراندازی به صفوف نماز کرد! تیرهایی به بدن سعید خورد ولی او خود را سرپا نگه داشت. همینکه نماز تمام شد سعید بر زمین افتاد. 13 تیر به بدنش اصابت کرده بود. امام حسین علیه السلام سر او را به دامن گرفت. سعید عرض کرد ایا وفادار بودم؟ امام فرمود اری. تو قبل از ما به بهشت می روی. و سعید شهید شد و به بهشت رفت.

خوشا بحال این یاران وفادار حسینی

برادری و اخوت

یکی از درس های کربلا درس برادری است.

رجال صدقوا ما عاهدوا الله....

یکی از شخصیت های محبوب، حضرت عباس (ع) است. او مظهر برادری

و وفاداری است...

عباس قهرمان از کودکی خیلی احترام امام حسین (ع) را داشت و آمده

است که همیشه امام حسین (ع) را مولا خطاب میکرد. . وقتی شب

عاشورا امام حسین (ع) فرمود اینا بامن کار دارند شما بروید و جان خود

را نجات دهید. یکدفعه حضرت عباس(ع) عرض کرد خدا ان روز را

نیاورد که ما شما را تنها بذاریم... با اینکه دشمن برای حضرت عباس،

امان نامه آورد ولی او قبول نکرد...وقتی حضرت عباس(ع) شهید شد امام

حسین(ع) اون جمله تاریخی را فرمود که الان کمرم شکست...

ما باید از این صفا و صمیمیت درس بگیریم و با برادران خود تا آخر وفادار بمانیم و خدای نکرده مثل بردران یوسف نباشیم مثل قایل نباشیم که بخاطر حسادت برادرش را کشت بلکه مثل حضرت عباس باشیم. برادر یعنی حضرت عباس.. بخاطر این برادری و وفاداری، خدا مقام عظیمی به حضرت عباس(ع)، داد. او باب الحوائج شد. اگر دو دستش در راه ولایت قطع شد در عوض دست خیلارو میگیره و امیدواریم دست ماراهم بگیره. اگر عمری امام حسین(ع) را مولا خطاب کرد در عوض میلیونها نفر عاشق حضرت عباس(ع)، او را مولا و ارباب خطاب می کنند..

در حبه ها هم بین بسیجی ها روحیه برادری حاکم بود و این باعث پیروزی شد...

تو جبهه همه هم رو برادر صدا می کردند و صفا و صمیمت برادرانه بین همه حاکم بود. مثلا هر روز یک نفر سفره غذا رو می انداخت و فرقی نبود چه کسی بود و چه عنوانی داشت همه خادم الحسین بودند.

محبت و مودتی که بین بچه‌های جبهه حاکم بود، کار را به جایی می‌رساند که لحظه‌ای طاقت دوری از یکدیگر را نداشتند و همه سعی آنها این بود که حتی دم آخر هم دیده به دیده هم بدوزند و کنار هم باشند و به همین علت بود که صیغه برادری خواندن در روز عید غدیر رونق گرفته بود...

بعضی برای تحکیم بیشتر این روابط، مزید بر برادر صیغه‌ای هم بودن و برخورداری از شفاعت و دعای خیر و گذشتن از حقوق برادری، بین خودشان عهدنامه‌ای می‌نوشتند که در صحنه نبرد و تا شلیک آخرین گلوله و چکیدن آخرین قطره خون‌شان بر خاک، پشتیبان هم باشند و در مواقع فشار دشمن و هجوم مشکلات، دوشادوش همدیگر پایداری کنند و سرسختی نشان بدهند و در خط پدافندی تا آخر بمانند...

این روحیه برادری مورد توصیه قرآن و اهل بیت علیهم السلام بوده است...

اما متأسفانه بعضی برادرها به برادرشان که گاهی او حجت خدا در زمین
آسمان است ظلم می کنند!

مانند ظلم قایل به برادرش هابیل که جانشین حضرت آدم بود.

یا ظلم برادران یوسف به یوسف نبی.

یا ظلم برادران امام رضا علیه السلام به حضرت.

وقتی امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون حضور داشت زید بن موسی
بن جعفر بر مأمون وارد شد و مأمون او را مورد احترام و اکرام قرار داد،
آنگاه زید بر امام علیه السلام سلام کرد اما حضرت جواب او را نداد. زید
گفت : من پسر پدر شما هستم و شما جواب سلام مرا نمی دهی ؟

امام علیه السلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که اطاعت از خدا کنی
پس وقتی خداوند را معصیت کنی برادری بین من و تو نخواهد بود.

بحارالانوار، ج 49، ص 100

بعضی از برادران امام رضا علیه السلام سر ارث و میراث از امام
رضا(ع) به دادگاه شکایت کردند!

برادرانی شاکی از امام

برادران امام رضا (ع) به دادگاه از ایشان شکایت بردند. دادگاه تشکیل شد. مدینه دادگاه های بی شماری را به خود دیده بود. اما این بار فرق می کرد. دادگاه مربوط به موضوعی خانوادگی بود و جالب اینکه همگی شاکیان امامزاده بودند. قاضی مدینه ابو عمران طلحی بود که روبه روی در، یعنی در جایگاه همیشگی اش نشسته بود. یک سمت شاکیان نشسته شده بود که پیشاپیش آنها عباس بن موسی بود. او سبب شده بود چند تن از برادران دیگرش نیز در مقام شاکی در جلسه حاضر شوند. امام رضا (ع) روبه روی شاکیان نشسته بود. چهار نفر برای شهادت دادن درباره وصیت نامه موسی بن جعفر (ع) به جلسه احضار شده بودند: اسحاق بن جعفر عموی امام، ابراهیم بن محمد، جعفر بن صالح و سعید بن عمران.

مسئله روشن بود، اختلاف سر ارث و میراث و وصیت نامه موسی بن جعفر (ع) بود. زیاده خواهی عباس سبب برگزاری این دادگاه شده بود.

شخصیت عباس بن موسی در مدینه شناخته شده بود. قاضی هم خوب می دانست حق با او نیست؛ اما مصلحت داوری اقتضا می کرد دو طرف به دادگاه خوانده شوند.

قاضی رو به شاکی کرد و گفت: «شکایت را بگو.» عباس که منتظر این لحظه بود، گفت: «ای قاضی خدا تو را خیر دهد و خیر را بر زبانت جاری کند.» سپس در حالی که به وصیت نامه مهر شده پدرش که در برابر قاضی بود، اشاره می کرد، با همه عصبانیت و با لحنی ناشایست گفت: «پایین این وصیت نامه، گنجی است؛ یعنی من یقین دارم که حتما مطلبی هست که برای ما بسیار سود دارد»

سپس عباس رو به امام گفت: «اما این برادر می خواهد که وصیت نامه را از ما پنهان کند و فقط خودش از آن بهره ببرد. و متأسفانه پدر ما هم - خدایش رحمت کند - مسئولیت همه امور را به او واگذار و ما را محروم کرده است»

پس از این حرف‌ها، گویی او می‌خواست مطلبی سری را که به ضرر امام و شاید حتی به ضرر شیعه و دستگاه امامت بود، بازگو کند و البته تهدید هم کرد و گفت: «البته من حرف‌های های دیگری هم دارم که اگر». «بخواهم، می‌توانم بازگو کنم؛ هر چند به مسئله ارث مربوط نیست

کار که به اینجا رسید، ابراهیم بن محمد که یکی از شاهدان بود، به عباس حمله کرد و گفت: اگر سخنی در آن باره بگویی، ما از تو نمی‌پذیریم و تو را تأیید نمی‌کنیم تو از دیرباز نزد ما سرزنش شده و منفور بوده‌ای. ما تو را در کودکی و بزرگی‌ات به دروغ گویی شناخته‌ایم و پدرت تو را بهتر از هر کس دیگر می‌شناخت. ای کاش تو خیری می‌داشتی، همانا پدرت به ظاهر و باطن تو آشنا تر بود. موسی بن جعفر علیه‌السلام حتی تو را برای نگهداری دو دانه خرما هم امین نمی‌دانست.

اسحاق بن جعفر - پسر بزرگوار امام صادق و عموی عباس - که مردی سالخورده بود، از یاوه گویی‌های عباس، به اندازه‌ای خشمگین شد که برای دعوا با او برخاست و در حالی که دو طرف لباس وی را گرفته بود،

به او گفت: «تو، هم کم عقلی و هم ناتوان و هم نادان. هر روز از تو کار ناشایسته‌ای سر می‌زند. این کار تو نیز، نظیر همان کار زشتی است که دیروز انجام دادی.» اسحاق بیش از این نگفت. شاید می‌خواست برادرزاده اش را بیش از این نزد دیگران رسوا نکند؛ ولی معلوم شد روز قبل نیز عباس کار سخیفی انجام داده بود. اسحاق سر جای خود نشست. ناراحتی در چهره و رگ‌های برافروخته اش موج می‌زد. چند نفر از حاضران نیز با اسحاق همراه شدند و علیه عباس سخن گفتند

قاضی با دقت به سخنان حاضران گوش می‌داد و هنگامی که دید همه شواهد علیه عباس بن موسی است و بنا بر شناختی که از او داشت، ادعایش را نپذیرفت و داوری را تمام شده دانست. آن گاه قاضی به امام رو کرد و گفت: «برخیز ای ابوالحسن، شکایت برادرت بی‌مورد بود. من دیگر بیش از این وقت شما را نمی‌گیرم. همان لعنتی که امروز از جانب
»پدرت به من رسید، مرا بس است

قاضی در حالی که از جای خود برخاسته بود و می خواست دادگاه را ترک کند، رو به امام کرد و گفت: «پدرت اختیارات وسیعی به تو داده است، به خدا سوگند، پسر را هیچ کس بهتر از پدر نمی شناسد. پدرت موسی بن جعفر مردی دانا و دانشمند بود و ما به خوبی او را می شناختیم. خدایش رحمت کند»

عباس که خود را شکست خورده می دید، جلو رفت و مقابل قاضی ایستاد و گفت: ای قاضی، خدا خیرت دهد، خواهش می کنم، مَهر وصیت نامه را باز کنید. نوشته زیرش را بخوانید. من مطمئنم پدرم، وصیت ویژه ای دارد. برای من داشته

قاضی ابو عمران گفت: «نه، من این کار را نمی کنم، همان لعنتی که امروز (از پدرت به من رسید، برای من بس است

عباس گفت: «من خودم این کار را می کنم.» آنگاه وی به سوی وصیت نامه رفت و مقابل دیدگان حاضران، آن را با ناراحتی تمام برداشت و مَهر

و مومش را باز کرد و متن آن را بلندبلند خواند. روشن شد امام موسی بن جعفر (ع) فرزندش علی بن موسی را وصی خود قرار داده و سرپرستی همه اموال، اعم از موقوفات و غیر موقوفات را به ایشان واگذارده است. در وصیت نامه، اسامی شاهدان هم آمده بود که همان شاهدان حاضر در دادگاه بودند.

خوانده شدن وصیتنامه، باعث سرافکندگی عباس و برادرانش شد که از امام شکایت کرده بودند. فضیلت امام نیز بیش از پیش برای همگان آشکار شد. امام هشتم به عباس رو کرد و فرمود: برادرم، من می دانم زیان‌هایی که دیده‌اید و بدهکاری‌هایتان شما را به شکایت از من واداشته است، سعید برو و بدهکاری‌هایشان را مشخص کن و از مال من بپرداز. به خدا سوگند تا روزی که زنده ام و روی زمین راه می روم، از همراهی و احسان به شما دست نخواهم کشید. شما هر سخنی دارید، بگویید.

عباس با بی ادبی گفت: «هر چه به ما پول بدهی از زیادی اموال خودمان است و طلب ما به مراتب بیش از این‌هاست.» امام با خونسردی به

برادرانش فرمود: هرچه می خواهید بگویید، آبروی من، آبروی شماست.
اگر خوش رفتاری کنید، به نفع خود شما و نزد خدا محفوظ است و اگر
بد رفتاری کنید، خدا آمرزنده و مهربان است. به خدا شما می دانید من
اکنون فرزند و وارثی جز شما ندارم و اگر بخواهم از اموالی که شما گمان
می کنید، چیزی نگهدارم یا ذخیره کنم، از آن شماست و به شما می رسد.
به خدا از وقتی که پدر شما وفات کرده است، مالی به دست نیاورده ام،
»مگر اینکه در مواردی که با خبرید، مصرف کرده ام

عباس برخاست و گفت: به خدا چنین نیست، خدا به تو برتری نسبت به
ما نداده است؛ ولی حقیقت این است که پدرمان بر ما شک برد و چیزی
را خواست که خدا هرگز برای او و برای تو روا ندانسته بود و خودت هم
می دانی. من صفوان بن یحیی، فروشنده پارچه های سامری را در کوفه
می شناسم. اگر زنده ماندم، او را هم با تو مجازات می کنم. امام همچنان
می کوشید تا برادرانش را هدایت کند؛ از این رو دوباره آنها را پند داد و
فرمود: لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم (هیچ حرکت و نیرویی
نیست، مگر به یاری خداوند بلندمرتبه و بزرگ) برادرانم، خدا می داند

من به شدت خواهان شما هستم. بار خدایا، اگر تو می‌دانی که من صلاح آنان را می‌خواهم و با آنان خوش رفتار و مهربانم و روز و شب در فکر کارهای آنان هستم، پس مرا بدین سبب جزای نیک بده و اگر جز اینم که تو خود، دانای نهان‌هایی، مرا آن گونه که سزاوا هستم سزا بده. اگر قصد بد دارم، جزای بد ده و اگر قصد نیک دارم، جزای نیک. بار خدایا آنان و کارهایشان را اصلاح، و شیطان را از ما و آنان دور کن و بر فرمانبرداری‌ات یاریشان ده و به هدایتت موفقشان بدار. ای برادر من خواهان خوشحالی شما هستم و در اصلاح کارهای شما کوشا، و البته خدا بر آنچه می‌گوییم، ناظر است.

حاضران سخت تحت تأثیر سخنان امام و دعا‌های ایشان بودند. آنگاه حضرت رو به عباس فرمود: «ای برادر، من خوشحالی شما را خواستارم و» به صلاح شما می‌کوشم، و خدا به آنچه می‌گوییم مورد اعتماد است

عباس گفت: «من زبان تو را خوب می شناسم، حنای تو دیگر نزد ما
رنگی ندارد.» او این سخن را گفت و جلسه را ترک کرد. (الکافی، ج ۱،
ص ۳۱۷)

امام حسن عسکری(ع)هم برادر بدی بنام جعفر کذاب داشت که همواره
امام را اذیت می کرد ولی امام به او مرتب خوبی می نمود.
مقام معظم رهبری هم برادرش سیدهادی به وظیفه برادری عمل نکرد و
همواره در جناح اصلح طلب ها بوده و هست!
در سال 76 سیدهادی که الان هشتادساله است به اسداباد همدان آمد تا
تبلیغ آقای خاتمی را بکند.بنده اون زمان مدیر حوزه علمیه اسداباد بودم.
گفتند در جلسه ای ایشان شروع می کند از خاتمی تعریف
کردن.یکدفعه طلبه ای بلند میشود میگوید مردم بگوئید مرگ بر جعفر
کذاب!

در بین مردم هم برادرانی هستند که به خون هم تشنه اند! دنبال کشتن هم هستند! آنها کجا حضرت عباس کجا!

اقایی به من زنگ زد و گفت زنم مریض شد و مرد. حالا فهمیدم کار داداش و زن داداشم است که با جادو و جنبل زنم را کشتند! حالا اگر کسی پیدا بشه با جادو و جنبل داداش من را بکشد پنجاه میلیون میدم. اگر بتونه زن داداشم را با جادو بکشه پنجاه میلیون دیگه میدم!!!

اگر در نت جستجو کنید قتل برادر بدست برادر فراوان اتفاق افتاده است. و اینها کسانی هستند که خدا را فراموش کردند و خدا هم آنها را فراموش کرده و بحال خودشان وا گذاشته است!

مقام رضا

یکی از درس های کربلا درس داشتن مقام رضا است...

یکی از بالاتریت مقامات معنوی، مقام رضا هست. کسی که این مقام را دارد دچار تحول عظیمی در زندگیش میشود. مثلاً جایی می رود که خدا دوست دارد. حرفی می، زند که خدا دوست دارد. با کسی رفیق میشود که خدا دوست دارد. لباسی می پوشد که خدا دوست دارد. جایی خرج می کند که خدا دوست دارد. جایی نگاه می کند که او دوست دارد. سخنی می شتود که او دوست دارد. کتابی می خواند که او دوست دارد و..... در نهایت موقع مردن از، طرف او بش خطاب می شود: **یا ایتها**

النفس المطمینه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه

همانگونه که ایه مذکور در هنگام شهادت امام حسین علیه السلام به ایشان خطاب شد.

در چهار جای قرآن کریم آمده است: «رَضِیَ ا... عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ؛² خداوند از آن‌ها راضی است و آن‌ها از خدا راضی هستند.» خدای متعال

در آیات پایانی سوره بینه می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ... رَضِيَ... عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ؛ 3
کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات
هستند. خدا از راضی است و آن‌ها [هم] از خدا راضی‌اند.

چرا ادم باید از خدا راضی باشد؟

زیرا می‌داند خداوند هیچوقت ظلم نمی‌کند..می‌داند خداوند خیلی
مهربان است.می‌داند خداوند خیلی بخشنده است. می‌داند خداوند
حکیم است. می‌داند خداوند از همه چیز او خبر دارد.می‌داند
خداوند بهترین رفیق اوست. بهترین طبیب اوست. بهترین وکیل اوست.
بهترین یاری کننده اوست. بهترین سرپرست اوست
پس به هرچه خدا برایش مقدر کند رضایت دارد...

لذا سیدالشهداء(ع) در گودال قتلگاه می‌فرماید:

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، «

بر قضا و قدر تو صبر می کنم خدایم. خدایی جز تو نیست ای پناهگاه
پناهنده ها...

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران

پسندم آن چه را جانان پسند...

چرا پیرزن از عیسی نزد خدا محبوب تر بود؟

وقتی حضرت عیسی علیه السلام از خداوند درخواست کرد کسی را به او
نشان دهد که نزد خدا محبوب تر از او باشد، خداوند عیسی را به پیرزنی

که در کنار دریا زندگی می‌کرد راهنمایی نمود. وقتی عیسی علیه السلام به سراغ آن خانم آمد، دید در خرابه ای زندگی می‌کند و با بدنی فلج و چشمانی نابینا در گوشه ای رها شده است. وقتی حضرت عیسی علیه السلام جلوتر رفت ودقت کرد، دید پیرزن مشغول ذکر است

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُنْعِمِ الْمُفْضِلِ الْمَجْمِلِ الْمُكْرَمِ»

خدایا شکر که نعمت دادی، کرم کردی، زیبایی دادی، کرامت دادی.

حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که اوبا این بدن فلج که فقط دهانش کار می‌کند، چرا چنین ستایش می‌کند؟ با خود گفت که او از اولیای خداست ومن بی اجازه وارد خرابه شدم؛ برگردم، اجازه بگیرم و بعد داخل شوم. به دم خرابه بازگشت و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ» پیرزن گفت: «وعليكَ السَّلَام يا روح الله». عیسی پرسید: خانم! مگر مرا می‌بینی؟

گفت: نه. پرسید: پس از کجا دانستی که من روح الله هستم؟ پیرزن گفت: همان خدایی که به تو گفت مرا ببین، به من هم گفت چه کسی می‌آید. عیسی با اجازه آن خانم وارد خرابه شد و پرسید: خداوند به تو چه

داده است که این قدر تشکر می‌کنی؟ تشکر تو برای چیست؟ پیرزن
گفت: یا عیسی، آن چه به من داده بود از من گرفت، آیا همین طور پس
گرفته است؟ آیا وقتی می‌خواست اینهارا از من بگیرد به من نظر
نکرد؟ عیسی گفت چرا نظر کرد. پیرزن گفت همینکه به من نظر کرد مرا
بس است...

صبر زینب! مارایت الا جمبلا. اگر زینب صبور و به قضای خدا راضی نبود
نبود نمی‌توانست مصیبت‌های مختلف رو تحمل کند....

تسلیم و رضا نگر که آن دُخت بتول. در مقتل کشتگان چو فرمود نزول.
شکرانه سرود، که ای خداوند جلیل. قربانی ما به پیشگاه تو قبول...

درس شجاعت

یکی از درس های کربلا درس شجاعت بی نظیر کربلائیان است. وقتی یک نفر در مقابل سی هزار نفر دشمن قرار بگیرد و با شجاعت رجز بخواند و هل مبارز کند و مانند شیر خشمگین به سی هزار نفر حمله کند این فرد واقعا جزو شجاعان روزگار است و اصحاب امام حسین علیه السلام همه این چنین بودند چه قاسم سیزده ساله و چه حبیب بن مظاهر نود ساله و چه بعضی زنانی که با علم خیمه ها به دشمن حمله می کردند و چه غلام هایی مانند جون و... و سرآمد شجاعان کربلا حضرت عباس(ع) است که وقتی به چهار هزار نفر نگهبانان فرات حمله کرد همه آنها فرار کردند....

نبرد حبیب بن مظاهر نود ساله

هنگام ظهر عاشورا، امام از یارانش خواست از لشکریان ابن زیاد بخواهند که از جنگ کردن با آنان دست نگهدارند تا در پیشگاه پروردگارشان به

نماز بایستند. آنان از لشکریان این امر را درخواست کردند که پلید
«نابکار، حصین بن نمیر گفت: «این نماز، پذیرفته نمی شود

حبیب بن مظاهر» با استهزا به وی گفت: «ادعا کردی که نماز خاندان «
رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته نمی شود ولی از تو ای الاغ،
...» پذیرفته می گردد

حصین، بر او حمله برد ولی حبیب به سرعت ضربه ای بر روی اسب او
زد و اسب، رم کرده او از آن بر زمین افتاد، یارانش به سویش شتافتند و
او رانجات دادند «..حبیب بن مظاهر به نبرد پرداخت در حالی که اینگونه
رجز می خواند:

انا حبیب و ابی مظهر فارس هیجاء و حرب تسعر

و انتم منا لعمری اکثر و نحن اوفی منکم و اصبر

و نحن اعلا حجه و اظهر حقا و ابقی منکم و اعذر «»

«من حبیب هستم و پدرم مظاهر است، سوار روز جنگ در میان شعله
«های نبرد

به جانم سوگند! شما بيشتر يد ولي ما از شما باوفاتر و شكيباتر «

».هستيم

حجت ما بالاتر و آشكارتر به حق است و از شما ماندني تر و پذيرفته «

».تر

حييب، نبردي بسيار سخت نمود و با وجود پيري اش به گفته بعضي مورخان 62 نفر از آنان را كشت. ناپاك پليد، «بديل بن صريم» بر او حمله كرد و با شمشير، ضربه اي بر او زد و فرومايه ديگري از تميم با نيزه خود بر او كوييد، او بر زمين افتاد و تلاش كرد كه جهاد را از پي گيرد ولي حصين بن نمير به سوي او شتافت و با شمشير، ضربه اي بر سر مبارکش زد، او بر زمين افتاد و آن تميمي، از اسب فرود آمد و سر از تنش جدا كرد و آن روح پاك، خشنود و خرسند به سوي پروردگارش عروج نمود...

جنگ حر با لشکر یزید

قهرمان بزرگ، «حرّ بن یزید ریاحی» که به ندای حق پاسخ مثبت داد و آخرت را بر دنیا ترجیح داده بود، به میدان آمد و با لبی خندان و شادمانی فراوان از نصرت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به استقبال مرگ رفته، به نبردی سخت و شدید پرداخت، در حالی که رجز می خواند:

انی أنا الحرّ و مأوی الضیف أضرب فی اعراضکم بالسيف

عن خیر من حلّ بلاد الخیف اضربکم و لا اری من حیف «»

. «من حرّ هستم و پناه دهنده میهمان که با شمشیر بر شما می کوبم

میان حرّ و یزید بن سفیان، دشمنی دیرینه و ریشه داری بود که «حصین بن نمیر» آن را در نظر گرفت و به یزید گفت: این حرّ است که کشتن او را آرزو می کردی. یزید بر او حمله کرد، حرّ بر او تافت و او را کشت

1. «ایوب بن مشرح» تیری به سوی اسب حرّ نشانه گرفت و آن را پی کرد و اسب رم کرد ولی حرّ چون شیر از آن برجست بدون اینکه زیانی به وی برسد و با شجاعت در حالی که پیاده بود، به جنگ پرداخت تا

آنجا که به گفته مورخان، 42 نفر از آنان را کشت « تا اینکه پیادگان با شمشیرها و نیزه هایشان بر او حمله بردند و او را بر زمین غلتان در خون پاک خود افکندند. یاران امام به سویش شتافتند و او را برداشته در برابر چادر امام که

در مقابلش می جنگیدند، بر زمین نهادند. امام در کنار او ایستاد و با نگاهی سرشار از نور خدا به چهره مردانه اش می نگریست. یاران امام نیز با حالتی از خشوع، ایستادند. امام، پیش رفت و خون از چهره حرّ پاک کرد و با این کلمات، او را به سوگ نشست

تو آزاد هستی همانگونه که مادرت تو را نامگذاری کرد و تو در دنیا و «

آخرت آزاد هستی

سعید بن عبدالله حنفی

سعید بن عبد الله حنفی» در برابر امام حسین ایستاد تا آن حضرت را با جان خویش، از تیرها و نیزه هایی که از اردوگاه دشمنان به سوی آن حضرت می آمد، حمایت کند؛ زیرا آنان پیمان خود با حضرت را مبنی بر اینکه جنگ را متوقف سازند تا حضرت فریضه خدا را به جای آورد،

شکسته بودند و فرصت را غنیمت شمردند و تیرهای خود را به سوی
امام و یارانش، پرتاب نمودند

سعید حنفی»- به گفته مورخان- به سوی تیرها می شتافت و سینه و «
گرددن خود را در برابر آنها مانع قرار می داد و همچون کوه، استوار
ایستاد و تیرهایی که او را هدف قرار می داد، وی را از جای نمی جنباند،
هنوز امام نمازش را به پایان

نرسانده بود که سخت مجروح شد و در خون خود غلتان بر زمین افتاد،
در حالی که با صدایی آهسته می گفت

خداوندا آنان را به لعنت عاد و ثمود، لعنت کن و پیامبرت را از سوی ما «
سلام برسان و به او برسان آنچه را از درد زخمها بر من رسید که من با
». «این کار، پاداش تو و یاری رساندن به ذریّه پیامبرت را خواستم

آنگاه روی به امام کرد تا ببیند آیا حقش را ادا کرده و به عهد خود با آن
حضرت وفا نموده است یا نه؟ وی گفت: «ای فرزند رسول خدا صلی الله
». «علیه و آله! آیا وفا کرده ام؟

امام سپاسگزارانه به وی پاسخ داد: آری، تو در بهشت، روبه روی من

.»هستی

هنگامی که او گفتار امام را شنید، جانش از رضایت و شادمانی، سیراب گشت آنگاه، جان پاکش به سوی پروردگارش پرواز کرد، در حالی که بدنش با ضربات تیرها و نیزه ها پاره پاره شده بود؛ زیرا علاوه بر ضربه های شمشیرها و نیزه ها، سیزده تیر به وی اصابت نموده بود. به حقیقت، این است وفاداری غیر قابل توصیف و بیان...

شهادت زهیر

از یاران امام حسین علیه السلام - که ایمان به خدا، جانهایشان را گداخته بود - «زهیر بن قین» می باشد. او برای رفتن به بهشت، شتاب داشت تا با حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله مصافحه نماید. وی خوش حال و شادمان از فداکاری در راه امام، به سوی آن حضرت رفت و دست خود را بر شانه حضرت حسین علیه السلام نهاد، در حالی که با این رجز، امام را مخاطب قرار داده بود:

اقدم هدیت هادیا مهدیّا فالیوم القی جدک النبیّا

و حسنا و المرتضى عليا و ذا الجناحين الفتى الكميا

و اسد الله الشهيد الحيّا

بيا كه تو هدايت كننده و هدايت شده هستي، امروز با جد تو پيامبر، «
»ديدار مي كنم.

»و حسن و مرتضى على و جعفر ذو الجناحين جوانمرد دلير را«

»و شير خدا، آن شهيد زنده را« »

امام به وي پاسخ داد: «من نيز در پي تو آنان را ديدار خواهم
کرد»

:آن قهرمان، بر اردوگاه ابن زياد حمله برد، در حالي كه رجز مي خواند

انا زهير و انا ابن القين اذودكم بالسيف عن حسين «من زهير و فرزند
»قين هستم كه شما را با شمشير از حسين دور مي سازم

وي، آنان را نسبت به خود، آشنا ساخت و به آنان اعلام كرد كه براي
دفاع از سرورش حضرت حسين عليه السلام با آنها مي جنگد. او به

شدت به جنگ پرداخت و بنا به گفته مورخان، 120 نفر را به هلاکت رساند «3» و در نبرد، چنان فعالیت داشت که به وصف نمی آید. مهاجر بن اوس» و «کثیر بن عبد الله شعبی» بر او تاختند و او را به «شهادت رساندند...

شجاعت عابس

عباس از اصحاب امام حسین علیه السلام وقت رفتن برای نشان دادن صحت ایمانش به امام حسین - علیه السلام - عرض کرد: **أشهد الله أنني على هديك و هدي أبيك**. من خدا را شاهد می گیرم که بر هدایت تو و پدرت هستم. یعنی شیعه شما هستم...

ابومخنف می افزاید وقتی به میدان رفت، دشمنان گفتند: **شیر شیرها آمد؛** کسی به تنهایی به مقابله با او نرود. عمر سعد گفت: او را سنگباران کنید. عباس که چنین دید، زره و کلاهخودش را درآورد و به سوی دشمن تاخت. **وقت ان آمد که من عریان شوم. جسم بگذارم سراسر جان شوم...** راوی می گوید: گاه دسته های دویست نفری از برابرش

می‌گریختند. آنگاه از هر چندسو بر او یورش آوردند و او را کشتند؛ به گونه‌ای که وقتی کشته شد، سرش میان دستان چندین نفر بود و هر یک ادعا می‌کرد، وی او را کشته است!

شجاعت امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا

شجاعت و دلیری مردان خدا سرچشمه گرفته از حماسه کربلا و مکتب انسان ساز عاشورا است که الهام بخش مردان خدا در طول تاریخ درخشان اسلام بوده و خواهد بود. اسوه‌های شجاعت در روز عاشورا درس مردانگی و عشق و ایثار را به پیروان خود در طول تاریخ آموخته‌اند. در روز عاشورا آن چنان شجاعتی از امام حسین علیه‌السلام بروز کرد که زبانزد دوست و دشمن شد؛ چنان که عبدالله بن عمار گفته است: من هرگز کسی را ندیدم که مانند حسین علیه‌السلام ، همه فرزندان، اهل بیت و یارانش کشته شده باشند؛ اما با هیبت و شجاعتی بی نظیر بر سپاه دشمن - که بنا به روایتی بالغ بر سی هزار نفر بودند - حمله

کند و آنها چون فوج ملخ در مقابلش پراکنده شوند.[۲۲] حمید بن مسلم می‌گوید: به خدا سوگند! در عمرم هیچ مردی را ندیدم که همه عزیزان و یارانش کشته شده باشند و همانند حسین بن علی علیه‌السلام با دلاوری تمام با دشمن به مبارزه بپردازد. دشمنان از هر طرف به او حمله می‌کردند؛ اما او بدون ترس با تمام وجود با آنها می‌جنگید و به هر طرف حمله می‌کرد، سپاهیان یزید همچون روباه از برابر او می‌گریختند. حتی نقل شده است عمر سعد از مشاهده نوع جنگ تن به تن آن حضرت شگفت زده و هراسان شده بود؛ در نتیجه به لشکریان خود دستور داد به طور دسته جمعی به امام علیه‌السلام یورش ببرند؛ چون می‌دانست در جنگ تن به تن کسی را یارای مقاومت برابر آن حضرت نبود...

نکته مهم:

شجاعت و نترسیدن از ارزشهای مهم انسانی است که آثار مثبت مهمی ..
برای بشریت دارد و برای همین آثار مثبت هست که اسلام به شجاعت
فرمان داده و از ترسو بودن نهی کرده است

ملتی که شجاع باشند دچار ذلت و خواری نمی گردند همانند ملت ایران
ولی مردمی که ترسو باشند عزت و شرافت خود را برباد می دهند مانند
مردم کوفه در هنگام قیام امام حسین علیه السلام..

شجاعت ان چنان نقش مهمی در پیروزی ها و شکست ها دارد که اگر
اصحاب امام حسین علیه السلام ترسو بودند ،امام را تنها می گذاشتند و
در امتحان الهی مردود می شدند ولی انها همگی شجاع بودند و تا آخر
ماندند.از قمر بنی هاشم علیه السلام گرفته تا قاسم سیزده ساله و دیگر
اصحاب امام حسین علیه السلام

حماسه شجاعت اصحاب امام حسین علیه السلام در تاریخ ماندگار شد
از طرفی اینکه مردم کوفه ابتدا با حضرت مسلم، نماینده امام حسین علیه
السلام در قیام، بیعت کردند ولی بعد از مدتی مسلم را تنها گذاشتند چون

انهایی که با حضرت مسلم بیعت کردند ترسو بودند و به محض اینکه
ابن زیاد آنها را تهدید به لشکر شام کرد آنها دست از حمایت از قیام
حسینی برداشتند. و دچار ذلتی شدند که به فرمایش زینب کبری علیها
السلام تا روز قیامت این لکه ننگ بر پیشانی مردم کوفه می ماند و هرگز
..پاک نخواهد شد

امام سجاد علیه السلام فرمود خدا به ما اهل بیت شش چیز داده از جمله
انها شجاعت هست

امام خمینی در سال 1343، پس از آزادی از زندان، در مسجد اعظم
فرمودند: واللّٰه من به عمرم، نترسیدم

روز هشتم آبان ۱۳۵۹، حسین فهمیده نوجوان سیزده ساله ایرانی که
در جبهه خرمشهر حاضر بود مشاهده کرد که پنج تانک عراقی،
مغرورانه رجز می خواندند و پیش می آمدند تا رزمندگان ایرانی را
محاصره کنند و بعد همه شان را به قتل برسانند

تنها راه پیش روی حسین فهمیده، فداکردن خودش برای نجات
همرزمانش بود. حسین سیزده ساله، آخرین نارنجکهای باقیمانده را به

خود بست و به سمت تانکها حرکت کرد. در همین فاصله، تیری به پای حسین خورد اما او کوتاه نیامد. با همان پای زخمی، کشان کشان خودش را به اولین تانک رساند و ضامن نارنجکها را کشید.

با صدای انفجار تانک جلویی، چهار تانک دیگر، با این خیال که رزمندگان اسلام حمله کرده اند، فرار را برقرار ترجیح دادند. بقیه رزمنده ها تازه متوجه نقشه دشمن برای محاصره شان شدند. آنها با فکر اینکه نیروی کمکی آمده، جان تازه ای گرفتند و چهار تانک در حال فرار را هم نابود کردند. مدتی بعد، نیروهای کمکی به خط مقدم رسیدند و آن قسمت را، از لوٹ وجود متجاوزان بعثی پاک کردند.

یکی از همان روزهای سرد پاییزی، ساعت هشت صبح، رادیو برنامه های عادی اش را قطع کرد و خبر عملیات شهادت طلبانه یک دانش آموز سیزده ساله را پخش نمود. پشت آن، پیام حضرت امام را خوانند: «رهبر ما آن طفل سیزده ساله ای است که با قلب کوچک خود - که ارزشش از صدها زبان و قلم ما بزرگتر است - با نارنجک، خود را زیر تانک دشمن انداخت و آن را منهدم نمود و خود نیز شربت شهادت نوشید

درس‌هایی از اولیاء خدا



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد
مصطفی و آل طاهرینش

ما انسان ها برای اینکه تا آخر عمر در مسیر درست حرکت کنیم نیاز به
معلم و آموزگار داریم. خداوند هم برا هدایت بندگانش 124 هزار پیامبر

و دوازده امام فرستاد. در زمان غیبت امام دوازدهم (ع) علمای ربانی هدایت بندگان را بعهدہ دارند.

بعضی از این علمای ربانی در علم به درجات خیلی بالایی رسیدند مانند شیخ طوسی و شیخ انصاری و اخوند ملاکاظم و صاحب جواهر و...

بعضی از این علماء در مسائل خداشناسی به درجات خیلی بالا رسیدند مانند ملا حسینقلی همدانی و سید علی قاضی و علامه طباطبائی و ایه الله بهجت و....

ما در این کتاب به بعضی از درسهایی که از این علمای ربانی نقل شده است اشاراتی می نماییم امید است از خواب غفلت بیرون بیاییم و توشه ای برای آخرتمان فراهم نماییم که مولایمان امیرالمومنین (ع) با ان همه مجاهدت ها در راه اسلام و ان همه عبادتها مرتب می فرمود: آه من طول السفر و قله الزاد.. سفر طولانی و توشه راه کم است...

پاییز 1403- کرمانشاه

درسهای بندگی از اولیاء خدا

ماجرای اشعار ناقوسیه

آخوند ملا حسینقلی همدانی در یکی از سفرهای خود، با جمعی از شاگردان به عتبات عالیات می‌رفت.

در بین راه، به قهوه‌خانه‌ای رسیدند که جمعی از اهل هوی و هوس در آن جا می‌خواندند و پایکوبی می‌کردند.

آخوند به شاگردانش فرمود: یکی برود و آنان را نهی از منکر کند.

بعضی از شاگردان گفتند: اینها به نهی از منکر توجه نخواهند کرد.

فرمود: من خودم می‌روم. وقتی که نزدیک شد، به رئیسشان گفت: اجازه می‌فرمایید من هم بخوانم، شما بنوازید؟ رئیس گفت: مگر شما بلدی بخوانی؟ فرمود: بلی. گفت: بخوان.

آخوند شروع به خواندن اشعار ناقوسیه حضرت امیر مؤمنان - علیه السلام - کرد.

لا اله الا الله / حقا حقا صدقا صدقا

ان الدنيا قد غرتنا / واشتغلتنا و استهوتنا

... یابن الدنيا مهلا مهلا / یابن الدنيا دقا دقا

آن جمع سرمست از لذت‌های زودگذر دنیوی، وقتی این اشعار را از زبان کیمیا
اثر آن عارف هدایتگر شنیدند به گریه در آمده و به دست ایشان توبه کردند

یکی از شاگردان می گوید: وقتی که ما از آن جا دور می شدیم، هنوز صدای
گریه آنها به گوش می رسید

ماجرای شنیدنی عبد فرّار

عبد فرّار از اراذل و اوباس نجف اشرف بود که مردم او را در ظاهر، احترام می کردند تا از آزار و اذیت او در امان بمانند

این فرد شرور اگر میل به چیزی پیدا می کرد یا دوستدار مالی می شد، کسی نمی توانست او را از دست یابی به خواسته اش باز دارد

مردم نجف از دست او در آزار بودند. در یکی از شب ها که آخوند ملا حسینقلی همدانی از زیارت حضرت امیر - علیه السلام - باز می گشت، عبد فرّار در مسیر راه او ایستاده بود

عارف همدانی بدون هیچ توجهی از کنار او گذشت. این بی توجهی آخوند بر عبد فرّار سخت گران آمد

از جای خود حرکت کرد تا این شیخ پیر را تنبیه کند. دوید و راه را بر او سد کرد و با لحنی بی ادبانه گفت: هی! آشیخ! چرا به من سلام نکردی؟

عارف همدانی ایستاد و گفت: مگر تو کیستی که من باید حتماً به تو سلام می کردم؟ گفت: من عبد فرّارم

آخوند ملا حسینقلی به او گفت: عبد فرّار! افررتَ من الله ام من رسوله؟ (تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟) و سپس راهش را گرفت و رفت

فردا صبح، آخوند ملا حسینقلی همدانی درس را تمام کرده، رو به شاگردان نمود و گفت: امروز یکی از بندگان خدا فوت کرده هر کس مایل باشد به تشییع جنازه او برویم

عده ای از شاگردان آخوند به همراه ایشان برای تشییع حرکت کردند. ولی با کمال تعجب دیدند آخوند به خانه عبد فرار رفت

عجبا! این همان یاغی معروف است که آخوند از او به عنوان بنده خدا یاد کرد و در تشییع جنازه او حاضر شد؟

تشییع جنازه تمام شد. یکی از شاگردان آخوند به نزد همسر عبد فرار رفته و از او سؤال کرد: چطور شد که او فوت کرد؟

همسرش گفت: نمی دانم چه می شد؟ او هر شب دیر وقت با حال غیرعادی و از خود بی خود منزل می آمد، ولی دیشب حدود یک ساعت بعد از اذان مغرب و عشاء به منزل آمد و در فکر فرو رفته بود و تا صبح نخوابید و در حیاط قدم می زد و با خود تکرار می کرد: عبد فرار، تو از خدا فرار کرده ای یا از رسول خدا؟! و سحر نیز جان سپرد

عده ای از شاگردان آخوند فهمیدند این جمله را آخوند ملاحسینقلی همدانی به او گفته است. چون از او سؤال کردند، ایشان فرمودند: «من می خواستم او را آدم کنم و این کار را نیز کردم، ولی نتوانستم او را در این دنیا نگه دارم

نامه ای عجیب از ملا حسینی همدانی به امیر افخم!

مرحوم آشیخ جواد جواهری (نوه صاحب جواهر، فقیه بزرگ معروف حوزه علمیه نجف) که خود از بزرگان حوزه علمیه نجف اشرف بوده، نقل می کند: عموی ما که نوه صاحب جواهر بود، مقروض شد و ما فکر کردیم که برای ادای قرض وی، توصیه هایی از مراجع نجف بگیریم که ایشان نوه صاحب جواهر است تا وقتی ایشان برای زیارت حضرت رضا(ع) به ایران می آید، آقایان ایران، او را اداره کنند.

آشیخ جواد سؤال می کند که در شهرهای مسیر ایشان تا مشهد، آقایان و اشخاص متفد این بلاد چه کسانی هستند و مراجع نجف با کدام یک از آن ها سر و کار دارند تا توصیه هایی از مراجع نجف خطاب به آن ها بگیرد. یکی از شهرهای مسیر، همدان بود. سؤال می کند که شخص متفد همدان کیست؟ می گویند: امیر افخم همدانی. سؤال می کند: چه کسی از علمای نجف با امیر افخم مربوط است؟ می گویند: چون آخوند ملا حسینی، همدانی است، شاید با امیر افخم مربوط باشد.

آشیخ جواد به فکر می افتد به سراغ آخوند ملا حسینی برود و از او توصیه ای بگیرد. آخوند ملا حسینی که عالم اخلاق و منزوی بود و افراد خاصی با وی مرتبط بودند، با امیر افخم هیچ ارتباطی نداشت. آشیخ جواد به منزل ملا حسینی وارد می شود و می بیند

که آخوند روی تخته پوستی نشسته است. آخوند بلند می شود و آشیخ جواد را احترام می کند و تخته پوست را زیر او می اندازد و اظهار تعجب می کند که چطور شده آشیخ جواد به منزلش آمده است. ایشان ماجرا را می گوید که عموی ما مبلغی مقروض شده و وضعش خوب نیست. فکر کردیم توصیه ای راجع به این جهت بشود. شما به امیر افخم توصیه ای کنید. آخوند می گوید: امیر افخم جنبه ملوکی دارد و ما جزء رعایا هستیم. آشیخ جواد اصرار می کند و می گوید: ضرر که ندارد، شما اگر چیزی بنویسید، ضرر دارد؟ آخوند می گوید: نه. آشیخ جواد می گوید: شما یک چیزی مرقوم بفرمایید.

آخوند زبانه ته سیگاری را بر می دارد و خطاب به امیر افخم مطلبی می نویسد و لوله می کند و به آشیخ جواد می دهد و می گوید: این را به امیر افخم بدهید.

آشیخ جواد از کار آخوند ناراحت می شود که خودش می گوید امیر افخم جنبه ملوکی دارد و سلطنت می کند، با این حال روی چنین کاغذی (ته سیگار) توصیه می نویسد و لوله می کند و به من می دهد. تصمیم می گیرد آن را دور بیندازد، ولی بعدا احتیاط می کند و می گوید که حالا آن را نگه می داریم، ببینیم سرنوشت این چه می شود.

آشیخ جواد توصیه هایی را که از علما و مراجع نجف گرفته بود، به عمویش می دهد و یک دفعه یادش می آید که زبانه سیگاری هم بود. آن را هم به عمویش می دهد. عمو اوقاتش خیلی تلخ می شود

و می گوید: این دیگر چیست. من اگر این را به امیر افخم بدهم، خواهد گفت: «این عرب ها. . . . ، این هم مدرکش!» آشیخ جواد اصرار می کند که تو این را به امیر بده، اگر بد هم بگویند، به خود آخوند ملا حسینقلی خواهد گفت، به شما کاری ندارد. به اصرار آشیخ جواد، عمو آن ته سیگار را هم برمی دارد. اولین شهری که توصیه شده بود، همدان بود. تا عمو وارد همدان می شود، می بیند که در میان مردم مدام سخن از امیر افخم است. یادش می افتد که توصیه ای از آخوند ملا حسینقلی به امیر افخم دارد. سراغ منزل امیر افخم را می گیرد. می گویند: بیرون شهر همدان در شورین قصری دارد. مرکبی می گیرد و آن جا می رود. می بیند آن جا برای خودش شهری است و امیر افخم دم و دستگاه سلطنتی عجیبی پر از خدام و حشم دارد.

از عمو می پرسند: چه فرمایشی دارید؟ می گوید: من از آخوند ملا حسینقلی توصیه ای خطاب به امیر دارم. به امیر اطلاع می دهند. مدتی می گذرد. ناگهان در جمعیت ولوله ای می افتد و هر کدام به وضع خاصی و در جای معینی به حالت آماده باش قرار می گیرند. متوجه می شود که امیر افخم از ته منزل، اتاق به اتاق دارد می آید. وارد می شود و سلام می کند و جواب می گیرد.

امیر افخم خطاب می کند: شما از جناب آخوند توصیه ای دارید؟ عمو می گوید: بله، سپس زبانه سیگار را به امیر می دهد، امیر درحالی که صلوات می فرستاد، ته سیگار را روی چشم خودش نهاد. دو-سه مرتبه این کار را تکرار کرد. سپس آن را باز کرد و خواند.

عبارت آخوند ملا حسینقلی این بود

امیر جُند جهنّم! برای نجات از آتش جهنّم با جناب شیخ مساعدتی
بنما بلکه برای تو تخفیفی در عذاب باشد (یا خداوند در حق تو
عنایتی کند).

امیر افخم وقتی نوشته آخوند را می خواند، می گرید و جلسه
دگرگون می شود.

امیر افخم به عمو می گوید: بفرمایید اندرون. امیر او را جلو می
اندازد و خودش هم پشت سر او حرکت می کند و اتاق به اتاق می
روند تا به اتاق آخری که اتاق شخصی امیر بود، می رسند. امیر می
گوید: مشکل شما چیست؟ او می گوید: نداشتن منزل و قرض زیاد،
امیر افخم می پرسد: قیمت خانه متناسب شما در نجف چقدر است و
قرض شما چه مقدار است؟ سپس دستور می دهد کیسه ای اشرافی
بیاورند. امیر می گوید: اگر شما عازم ارض اقدس نبودید، من از
همین جا وسیله مراجعت شما به نجف را فراهم می کردم، ولی
چون شما عازم ارض اقدس هستید، خوب نیست که من از این جا
مقدمات مراجعت شما را فراهم کنم. این کیسه برای رفتن شما به
ارض اقدس و مراجعت شما به نجف و تهیه منزل و پرداخت قرض
کفایت می کند. دو اسب تهیه می کند و یک نفر هم همراه او می
فرستد و مأمور می کند که شما در خدمت ایشان تا مشهد باش و بعد
هم ایشان را تا نجف همراهی کن و بعد هم برگرد. عموی آشیخ
جواد توصیه دیگران را کنار می گذارد و با همان امکاناتی که امیر
افخم در اختیارش گذاشته بود، به ارض اقدس می رود و برمی

گردد.

آشیخ جواد نقل می کرد: به ما خبر دادند که عمو از ارض اقدس برگشته است. ما برای استقبال ایشان به وادی السلام رفتیم. دیدیم عمو از نظر لباس خیلی مرقّه بود. پرسیدم قضیه چیست؟ گفت: اجمالش این است که به خاطر همان زبانه سیگار است. تفصیلش را بعداً در منزل می گوید. بعد هم وقتی به منزل آمد، همین قصه را به تفصیل نقل کرد.³⁹

عفو و گذشت آخوند ملا حسینقلی همدانی

علامه طهرانی از نوه آخوند نقل می کند: «در یکی از سفرهای زیارتی که آخوند با اصحابشان پیاده به کربلا مشرف می شدند، در راه، راهزنان بیابانی اموال ایشان را غارت کرده و هر چه دارند، می ربایند

آیت الله شبیری زنجانی، جرعه ای از دریا، ج 2، ص 355³⁹

سپس که عارف همدانی را می‌شناسند، به حضورشان آمده و هر چه ربوده بودند،
تقدیم کرده و معذرت می‌خواهند.

آخوند ملا حسینقلی فقط کتابهای وقفی را که ربوده بودند، پس می‌گیرد و بقیه
کتاب و اموال را نمی‌گیرد و می‌فرماید: به مجرد سرقت، من ایشان را حلال کردم؛
چو راضی نشدم به واسطه من خداوند کسی را در آتش دوزخ بسوزاند و
نمی‌خواهم به خاطر من لقمه حرام از گلوی کسی پائین برود و موعظه در او
بی‌اثر باشد...

چه کسانی به مقامات دینی می‌رسند؟

آیت الله میرزا جواد ملکی تبریزی از استادش آخوند ملا حسینقلی همدانی چنین نقل می‌کند: «شیخ و پیشوای من در علوم حقه برایم حکایت نمود که از طالبان آخرت احدی به مقامی از مقامات دینی نرسید مگر آنان که اهل تهجد و شب زنده‌داری بودند

عجب نمازی!

دکتر علی انصاری (فرزند مرحوم ایه الله محمد جواد انصاری همدانی)

بیان می کند

آقای انصاری در شبستان حاج محمد طاهر، در مسجد جامع همدان «
نماز می خواند و افرادی که با ایشان نماز می خواندند همان افراد خاصی
بودند که نسبت به آقا شناخت داشتند. و بعد از نماز مغرب و عشاء
ایشان همراه چند تن از شاگردانشان به منزل می آمدند و من هم همراه
پدرم بودم. این ها بعد از نماز طوری حالشان منقلب می شد که هیچ
کدام یارای صحبت کردن نداشتند و کاملاً در سکوت و خلوت خودشان
فرو رفته بودند.

یک بار که از مسجد بر می گشتیم یکی از دوستان آن چنان انقلاب
روحی شدیدی پیدا کرده بود که به نفس نفس افتاده بود و بلاانقطاع
اشک می ریخت.

هوا هم سرد و زمستانی بود. به منزل که رسیدیم، همه رفتند زیر کرسی نشستند، ولی ایشان از شدت حرارتی که داشت بیرون کرسی افتاده بود و آن قدر سینه اش حرارت داشت و نفس نفس می زد که مرحوم ابوی فرمود: بروید روی سینه اش برف بگذارید.

برف را که روی سینه ایشان گذاشتند، مثل این بود که برف را روی بخاری گذاشته بودند، جیز ... این طور صدا می کرد

:آقای اسلامیة از شاگردان ایشان، در احوال استادش می گوید

گاهی بعد از نماز همین طور که رو به قبله بودند، شاگردانشان متوجه « می شدند که ایشان در حالت عادی نیست و از خود بی خود است

فرمودند: سیدعباس! می شد که زنت را نرنی...

یکی از ارادتمندان ایه الله محمد جواد انصاری به نام سیدعباس نقل کرده: یک روز با همسر مشاجره لفظی پیدا کردم و چون عصبانی بودم، یک سیلی محکم به صورت او زدم!! ولی بلافاصله پشیمان و ناراحت شدم. پیش خود گفتم: برای این که دلم آرام بگیرد به مدرسه علمیه آخوند بروم، چون طرف عصر بود و طلبه ها دور هم جمع بودند، در کنار آن ها بنشینم تا از صفای آن ها دلم آرام بگیرد. در مسیر راه که می رفتم، گذرم از کنار خانه حضرت آیت الله انصاری افتاد. پیش خود گفتم: بهتر است اول نزد آیت الله انصاری جهت عرض سلام بروم. وقتی اجازه خواستم و خدمت آقا رسیدم، سلام کردم. آقا پس از جواب سلام، بلافاصله فرمودند: سیدعباس! می شد که زنت را نرنی و دیگر نیاز نبود دنبال جایی بگردی که دلت آرام گیرد! سیدعباس می گوید: وقتی این حرف را فرمود، من از خجالت خیس عرق شدم

رفتن فرشتگان روز

روزی هنگام غروب که حاضران منتظر اذان مغرب و اقامه نماز جماعت بودند، حضرت آیت الله انصاری به مؤذن فرمودند: اذان مغرب را بگو. مؤذن گفت: آقا هنوز اذان نشده. آقا فرمودند: مگر رفتن فرشتگان روز و آمدن فرشتگان شب را ندیدی؟

فرمودند: بعد از فرائض، خدمت به خلق خدا از همه بهتر است

از علامه طهرانی نقل شده است: از حضرت آقا - روحی فداه - (مرحوم انصاری) سؤال نمودم: مهمترین صفت بعد از عمل به فرائض چه صفتی از همه صفات بهتر است؟

فرمودند: بعد از فرائض، خدمت به خلق خدا از همه بهتر است.

پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می دانید و عکسش از همه مضرتر است؟ پس از چند دقیقه سکوت فرمودند: می دانید عکسش چیست؟ عکسش اذیت کردن به خلق خداست در مقابل احسان به خلق خدا.

اثر ملکوتی گفتن اذان و اقامه قبل از نماز

مرحوم آیت الله حاج شیخ جواد أنصاری همدانی می فرمودند: روزی وارد در مسجدی شدم، دیدم پیرمردی عامی مشغول خواندن نماز است و دو صفّ از ملائکه در پشت سر او صفّ بسته و به او اقتدا نموده اند، و این پیرمرد خود اُبدأً از این صفوف فرشتگان اطلاعی نداشت. من دانستم که این پیرمرد برای نماز خود اذان و اقامه گفته است؛ چون در روایت داریم: کسی که در نمازهای واجب یومیّه خود، اذان و اقامه هر دو را بگوید دو صفّ از ملائکه، و اگر یکی از آنها را بگوید یک صفّ از ملائکه به او اقتدا می کنند که درازای آن فیما بین مشرق و مغرب باشد

تواضع و فروتنی مثال زدنی

این، یکی از بارزترین ویژگی‌های شخصیتی ایه الله محمد جواد انصاری است؛ تا آنجا که خود، کارهای منزل را انجام می‌داد؛ شخصا از بازار خرید می‌کرد و اجازه نمی‌داد که کسی در خرید خانه و حمل کالا به او کمک کند.

یکی از شاگردانش، از این ویژگی مهم استاد چنین نقل کرده است

با اینکه من 20 سال بیشتر نداشتم و مشغول خواندن کفایه بودم و آیت "الله انصاری، مجتهد مسلم و بیش از 40 سال داشت؛ روزی من مشغول نماز بودم که ناگهان متوجه شدم این مرد الهی در نماز به من اقتداء کرده است."

توصیه به خوش رفتاری با خانواده و همسر ..

نقل است که شخصی برای گرفتن دستورالعمل سیر و سلوک به محضر

:آیت الله محمد جوادانصاری همدانی رسید و چنین شنید

تو با خانمت بد رفتاری می کنی؛ برو اخلاقت رو درست کن! حجاب(مانع "

قرب الهی) تو این است..اون شخص می گفت: وقتی برگشتم همسر

خیلی با ناراحتی به من گفت: باز رفتی مسافرت؟! خم شدم دستش را

بوسیدم، تعجب کرد و پرسید این کار رو کی به تو یاد داده؟ گفتم همان

آقایی که می گویی چرا رفتی پیشش. ایشان هم به آقای انصاری علاقه

مند می شوند و در سفر بعدی با هم به همدان می آیند به خدمت آقا می

رسند

توصیه به مدد گرفتن از ارواح بزرگان دین و مومنین و مومنات

در این باره آیت الله محمد جوادانصاری همدانی چنین فرموده است
من در قدیم، به زیارت قبر غیر معصوم و غیر امام نمی رفتم؛ چون "
تصوّر می کردم که فقط از قبور ائمه علیهم السّلام که به مقام طهارت
مطلقه رسیده اند، بسط و گشایش حاصل می شود؛ ولی بر قبور غیر آنها،
اثری مترتب نیست

تا اینکه در سفر اوّلی که به عتبات عالیات با جمعی از تلامذه روحانی
خود به زیارت مشرف شدیم، یک روز در ایّام اقامت در کاظمین علیهما
السّلام، برای تماشای بنای مدائن و ایوان شکسته کسری - که حقّاً موجب
عبرت بود - از بغداد به مدائن رهسپار شدیم و پس از تماشای مدائن و
به جای آوردن دو رکعت نماز در آن ایوان - که مستحب است - به
سمت قبر سلمان که در قُرب آن ایوان قرار دارد به راه افتادیم

ما در کنار قبر سلمان نه به دلیل زیارت بلکه به جهت رفع خستگی و
استراحت با جمیع احباب و دوستان نشسته بودیم که ناگهان خود
حضرت سلمان از ما پذیرایی کرد و خود را به صورت واقعی نشان داد و
به حقیقت خود، تجلّی کرد

چنان روح او لطیف و صاف و بدون ذره‌ای از کدورت و چنان واسع و زلال بود که ما را در یک عالم از لطف و محبت و سعه و صفا فرو برد و چنان در فضای وسیع و لطیف و بدون گره از عالم معنی ما را داخل کرد که حقاً مانند فضای بهشت پر لطف و صفا و چون ضمیر منیر عارف بالله مانند آبِ صافی، زلال و مانند هوا لطیف بود.

من از اینکه به دلیل زیارت در کنار قبر او نیامده بودم؛ شرمنده شدم و سپس به زیارت پرداختیم و از آن پس نیز به زیارت قبور غیر ائمه طاهرین علیهم السّلام هم، از علماء بالله و مقربان و اولیاء خدا می‌روم و مدد می‌گیرم و به زیارت قبور مؤمنین در قبرستان می‌روم و به شاگردان خود توصیه کرده‌ام که از این فیض الهی محروم نمانند

مقام لقاء الله.

یکی از شاگردان آیت الله انصاری نقل می کند در سفر اول که التهابی فراوان داشتم و جوان هم بودم به روی پای حضرت آیت الله انصاری افتادم و گریه زیادی کردم و تمنا کردم که آقا دستوری بفرمایید که من هم آدم شوم، ایشان بعد از آنکه دست روی قلبم گذاشت و دعایی خواندند که با دعای ایشان آرامش نسبی یافتم، فرمودند دقت کن بالاترین مقامی که برای انسان در قرآن ذکر شده مقام لقاء الله است و خداوند شرط وصول بدین مقام را دو شرط می داند، در این بخش از آیه بنگر:

فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً و لا يشرك بعبادة ربه «
». «أحداً. سوره كهف آيه آخر

یک شرط، عمل صالح و شرط دیگر پاک گرداندن قلب از شرک است. سپس افزودند که من در هنگامی که در نجف بودم در بین طلاب شناگر قابلی بودم، یک روز با طلاب شرط بستیم که بتوانیم علیه جریان رودخانه شنا کنیم لباسها را کندیم و خود را به آب زدیم، دوستانم را چند کیلومتر آب با خود برد و اما بنده که مدتی با امواج آب ستیز داشتم و تصور می کردم چندین کیلومتر علیه جریان آب شنا کرده ام وقتی از

فرط خستگی بیرون آمدم دیدم همانجا هستم که لباسم را کنده‌ام بعد از ذکر این مطلب فرمودند: شما اگر بتوانید در این عصر (منظور عصر پهلوی ستمگر می‌باشد) همین حالی که دارید نگهدارید و خراب نشوید. خدای تعالی درها را به سوی شما باز می‌کند.

بعدها بنده فهمیدم که دستور ایشان هم چندان آسان نیست، انجام عمل صالح کاری آسان ولی بیرون آمدن از شرک کاری بس دشوار است.

ألا يا أيها الساقى أدر كأساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

به بوی نافه‌ای کا آخر صبا ز آن طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاده در دلها

جناب حاج حسن شرکت می‌فرمودند که

استاد الهی آیت الله انصاری تمام مقصد خود را در سیروسلوک، «

رسیدن به مقام قرب الهی می‌دانست و از غیر خدا در هر دو جهان چشم

پوشید تا اینکه به بالاترین مقامات ممکن رسید. مکرر در جلسات

می‌فرمود که

برنامه خداپرستی برای آدم کردن است نه اینکه بخواهند چیزی نشان

بدهند و خواب صادق و مکاشفه و طیّ الارض و کارهای خارق‌العاده و

اخبار از ضمائر را ملاک پیشرفت نمی‌دانستند و می‌فرمودند

اگر کسی صاحب طیّ الأرض شد حتی اگر دارای موت اختیاری هم شد «
دلیل قرب نیست بلکه میزان را درک توحید و در قرب الهی خلاصه
می کرد...»

کرامات بعضی افراد موقته!

:ایه الله محمد جواد انصاری می فرمودند: می فرمود

کسانی هستند که در اثر کوشش و زحمت و ذکرهای طولانی یک چیزهایی بهشان می دهند، حتی ممکنه بتوانند تصرف در اشخاص بکنند، اما اینها موقته، گول این حرفها رو نخور، اینها زود گذره و تالاب گور هم
» .بیشتر باها شون نیست، شیفته اینها نشوید

:آیت الله انصاری مکرر می فرموده اند که

دراویش با ریاضت، نفس خود را قوی می کنند و این غلط است بلکه «
باید نفس را تزکیه کرد « قد أفلح من زكّها: به تحقیق رستگار شد کسی
که خودش را تزکیه کرد. شمس/9

باید در اجتماع بود...

ایه الله انصاری

می فرمودند اگر کسی بتواند در این اجتماع پر هیاهو که عوامل سستی آن زیاد است وارد شود و بتواند خود را حفظ کند، مرتکب خطا نشود و تکالیفش را درست انجام بدهد، زودتر به نتیجه می رسد تا کسی که « بخواهد انزوا اختیار کند و گوشه نشینی و درویشی پیش بگیرد از مسائل شغل و کاری دوستان اطلاع داشتند و حتی روی آن شغل و درآمدش نظر می دادند و گاهی می گفتند فلان شغل، برایت مناسب نیست یا درآمدی ندارد و یا از مشکلات کار می گفتند، می فرمودند هیچ وقت انگل دیگری نباشید، اگر حمّالی شد بروید انجام دهید اما « سربار نباشید

از مسائل شغل و کاری دوستان اطلاع داشتند و حتی روی آن شغل و درآمدش نظر می دادند و گاهی می گفتند فلان شغل، برایت مناسب نیست یا درآمدی ندارد و یا از مشکلات کار می گفتند، می فرمودند هیچ وقت انگل دیگری نباشید، اگر حمّالی شد بروید انجام دهید اما « .سربار نباشید

توصیه به یک شغل ثابت نداشتند و هر کسی را مطابق با ذوق و فن اش تشویق می کردند اما یک مقدار دگرگونی در کیفیت کار ایجاد می

کردند و می فرمودند نیتان را هم باید اصلاح کنید و تأکید داشتند بر این که در شغلان رعایت مسائل شرعی و حلال و حرام ها را بکنید. و در آن زمان بخاطر مخالفت با حکومت پهلوی با مشاغل دولتی مخالف بودند.

فرزند ایشان می گوید

یکی از اقوام که در دادگستری بود خدمت ایشان می رسد و در مورد « کارش با آقا مشورت می کند. آقا می فرمایند: به شرطی من تأیید می کنم که پرونده هایت را بیاوری تا من با اصول شرع برایت استنباط کنم و حکم بدم. گفت آقا نمی شه باید مطابق با قانون باشه. و ایشان گفتند: نه! من در این کار مشروعیت نمی بینم. و او با پایه یک دادگستری در حالی که پنج، شش سال به بازنشستگیش مانده بود استعفا داد

هدف قرب الهی است...

آقای احمد انصاری می گوید

آیه الله انصاری می فرمودند که به کرامات و مکاشفات مطلقاً اعتنا «
نکنید، مگر در جایی دستور داشته باشید

این را خود من از ایشان شنیدم که انسان ممکن است شق القمر هم
بکند، اما ولی خدا نباشد. خود حضرت ایشان هم به آن احوالات و

مجاهدات دوران سلوکشان اعتنایی نداشتند و می فرمودند

در آن ایام، روزی ناگهان احساس کردم که دارای علم و قدرت بی

نهایت شده ام و دیدم که همه چیز در اختیار من است فوراً استغفار

کردم و گفتم: **خدایا من این ها را نمی خواهم**، اینها سدّ راه من است و

من فقط تو را می خواهم. این را گفتم ناگهان دیدم که فوراً آن قضایا از

» من برگشت

او به شاگردان خود نیز این مطلب را آموخته و یاد آوری کرده است که

مقام قرب غیر از مکاشفات و بروز کرامات است

آقای اسلامیة می گوید

ایشان اغلب افراد را از مکاشفات منع می کردند، **مرحوم آقا موت** «

اختیاری، طی الارض و همه این ها را حجاب راه می دانستند و می

فرمودند مقام قرب غیر از این هاست، مقام لقاء پروردگار با این بچه

بازی ها بدست نمی آید، حالا باطن افراد و یا منظره ای را هم دیدید، که
»چی؟«

توصیه به اذکار و اوراد

حضرت آیت الله انصاری به طور کلی به جز در موارد محدودی رویه‌اش ذکر دادن نبود بلکه ایشان از درون افراد را تحت تأثیر قرار می‌داد و آنها را حرکت می‌داد.

به هر صورت، عمده اذکار و دستوراتی که آقا به دوستانش سفارش می‌کردند از متن قرآن و روایات و ادعیه‌ای بود که به وسیله ائمه هدی(ع) به دست ما رسیده است. یکی از شاگردانش می‌فرمود که: در اوائل کار، آقا به من دستور دادند که هر روز با توجه تامّ و حضور قلب این آیه شریفه را صد و ده مرتبه تکرار کنم

« و إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. بقره/163 »

به یکی دیگر از شاگردانش طبق وضعیت حالش دستور می‌دهند که: شما فقط ذکر تعقیبات مختصّه نماز صبح باشد، و ایشان می‌فرمودند تا زمانی که اینها را می‌خواندم وضعیتم روشن و خوب بود

یکی از شاگردانش فرمودند: به ایشان نامه‌ای نوشتم و دستورالعملی خواستم، آقا در جواب فقط مرقوم فرمودند

نماز شب بخوان و تقوا داشته باش امرت إِنْ شَاءَ اللَّهُ درست می‌شود. یکی دیگر از شاگردانش فرمودند که: به آیت الله انصاری عرض کردم

در خدمت شما حال ما دگر گون می شود بفرمایید برای دوام حال چکار
کنم؟ فرمودند:

ذکر « یا حیّ یا قیوم » را مرتب تکرار کن عرض کردم چه تعداد؟
» فرمودند: « اندازه نمی خواهد، هر چه می توانید بیشتر بگویید

:یکی از شاگردان ایشان نقل می کردند که

:روزی حضرت آیت الله انصاری به من فرمود

این ذکر را زیاد بگو و تعداد هم نمی خواهد « یا خیر حبیب و محبوب ». بعد از مدتی به من فرمود که: آیا در مورد «من» فکر کرده ای؟ برو و در این باره فکر کن

و بنده هم به حجره ای در مدرسه آخوند رفتم و مشغول فکر در این باره شدم که ناگهان متوجه شدم حالت تجرد برای من حاصل شده و خودم را در آسمانها دیدم و از مشاهده آثار عظمت و جلال و جمال خداوند لذتی بزرگ می بردم، همین طور که در آسمانها گردش می کردم به محض اینکه به گوشه حجره نگاه کردم و جسم خود را دیدم روحم در جسمم جای گرفت و فهمیدم انسان اگر ذره ای به «من» خودش توجه کند سقوط می کند.

همچنین این شاگرد نقل می کردند که: روزی با آقا به بیابان رفتیم آقا مشغول تهیه غذا شدند و من هم به کنار تپه ای رفتم و به سجده افتادم و

:با تمام وجود ذکر یونسیه را تلاوت می کردم

« لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين. انبیاء/ 87 »

ناگهان دیدم که پرده ها از جلوی چشمم برداشته شد و در آنجا چشم با

گوش یکی شده بود و می دیدم و می شنیدم که تمام موجودات آسمان و

:زمین با همدیگر این ذکر شریف را تکرار می کردند

.« لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين »

شاگردان آیت الله انصاری اظهار می‌داشتند چون دستورات آقا اخبار از واقع بود ما چاره‌ای نداشته‌ایم جز عمل کردن به آنها و شرایط طوری ایجاد می‌شد که مجبور بودیم طبق آنها عمل کنیم.

روزی آیت الله نجابت به همراه آیت الله شهید دستغیب در یک زمستان سرد و برفی به همدان می‌روند، چهار پنج روزی در خدمت مرحوم آقای انصاری می‌مانند آقای نجابت می‌فرمود که: آیت الله انصاری فرمودند شما یک ماه دیگر در همدان باشید.

من پذیرفتم و گفتم می‌مانم ولی مرحوم شهید عذر آوردند که شیراز کار دارم و باید برگردم، علی رغم اصرار آقای انصاری، مرحوم شهید دستغیب(ره) بر بازگشت اصرار ورزیدند تا اینکه آقای انصاری رخصت دادند و مرحوم شهید از خدمتشان مرخص شد، مرحوم نجابت فرمود بعد از ظهر همان روز دیدیم که شهید دستغیب در حالیکه دستشان « شکسته بود باز گشتند، چشم مرحوم آیت الله انصاری تا به مرحوم شهید افتاد تبسمی فرمودند و خطاب به وی گفتند

ای که از کوچه معشوقه ما می‌گذاری

بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش

:مرحوم نجابت می‌فرمود

تا این شعر را مرحوم آیت الله انصاری خواندند، مرحوم شهید متوجه شد

که این حادثه تذکری از جانب خداوند مَنّان می باشد سپس تبسمی نمود
و جریان را مفصل تعریف کردند که می خواستم قبل از سوار شدن به
ماشین به حمام بروم، در حمام در اثر لغزش افتادم و دستم شکست،
و عجب آنکه به همان مقدار که آیت الله انصاری ابتدا توصیه فرموده
بودند مرحوم شهید دستغیب جهت بهبودی دستشان مجبور به ماندن
شدند

تمرکز فکر در نماز

جناب استاد کریم محمود حقیقی نقل می‌کردند که

روزی از آیت الله انصاری سؤال کردم، برای تمرکز فکر در نماز

دستوری به من بفرمایید. ایشان فرمودند

نوافل را ترک مکن و غذاهای حیوانی کم بخور «

آیت الله انصاری می فرمود

بعد از قبر سلمان فارسی قبری را به نورانیت محمد بهاری در بهار
همدان ندیده ام و خود مکرراً با پای پیاده از همدان به زیارت قبر
مطهرش می رفت.

آقای اسلامیة نقل می کردند که: وقتی به همراه جناب عارف بزرگ سید
هاشم حداد برای زیارت قبر آیت الله بهاری به بهار رفتیم ایشان تنها این
جمله را گفت که: آقای انصاری حق داشته است که مکرراً اینجا می آمده
چون قبر مرحوم بهاری بسیار پر نور است...

قسمتی از وصیت نامه آیت الله سید علی قاضی

وی در وصیت نامه خود تاکید بر نماز، ذکر مصائب اهل بیت و نرنجاندن مردم دارد:

«اما وصیت‌های دیگر، [که] عمده آن‌ها نماز است. نماز را بازاری نکنید؛ اول وقت به جا آورید با خضوع و خشوع؛ اگر نماز را تحفظ کردید همه چیزتان محفوظ می‌ماند و تسبیح صدیقه کبری سلام الله علیها و آیه الکرسی در تعقیب نماز ترک نشود... و در مستحبات (تعزیه داری و زیارت حضرت سید الشهداء) مسامحه ننمایید و روضه هفتگی ولو دو سه نفری باشد؛ اسباب گشایش امور است و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمت آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیرهما را به جا بیاورید. هرگز حق آن بزرگوار ادا نمی‌شود و اگر هفتگی ممکن نشد دهه اول محرم ترک نشود.

دیگر آن که، اگر چه این حرف‌ها آهن سرد کوبیدن است، ولی بنده لازم است بگویم:

اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت ظاهر با باطن، و ترک خدعه و حيله، و تقدم در سلام، و نیکویی کردن با هر بر و فاجر، که دل هیچکس را نرنجانید، دل هیچکس را نرنجانید، دل هیچکس را نرنجانید.

دل شیکستن هنر
نمی‌باشد» (40)

تا توانی دلی به دست آور

ایه الله قاضی می‌گوید: «چون بیست سال تمام چشمم را کنترل کرده بودم، چشم ترس برای من آمده بود، چنان که هر وقت می‌خواست نامحرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود به خود چشم‌هایم بسته می‌شد و خداوند به من منت گذاشت که چشم من بی اختیار روی هم می‌آمد و آن مشقت از من رفته بود.»

تاکید قاضی بر نماز شب

علامه سید علی آقا قاضی سفارش‌های اکیدی بر شاگردان خود داشت که نماز شب را اقامه کنند. علامه طباطبایی می‌گوید: چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم به خاطر قرابت و خویشاوندی به محضر قاضی رفتم، روزی کنار در مدرسه‌ای ایستاده بودم که قاضی از آن جا عبور می‌کرد؛ چون به من رسید، دست خود را بر روی شانه من گذاشته و فرمود: «ای فرزند! دنیا می‌خواهی، نماز شب بخوان و آخرت می‌خواهی، نماز شب بخوان»

مواظبت از عدم مزاحمت به خانواده
مرحوم قاضی که اهل تهجد و نماز شب بود آن قدر مواظب اعمال و
رفتار خود بود که حتی حاضر نبود عبادت و نمازش برای دیگران و حتی
خانواده و فرزندان ذره ای مزاحمت ایجاد کند. به همین جهت، در
مدرسه قوام حجره‌ای برای این کار گرفته بود.
آیت الله سید محمد حسینی همدانی گوید: در سال 1347 قمری که من
در مدرسه قوام نجف اشرف بودم، روزی سید علی آقا به مدرسه آمد و
از متصدی آن حجره‌ای درخواست کرد، و وی نیز با کمال احترام
پذیرفته و حجره‌ای کوچک در طبقه فوقانی در اختیارش گذاشت بعد
معلوم شد که قاضی حجره را به عنوان مکان خلوتی برای تهجد و عبادت
می‌خواستند. چون تصور می‌کردند تهجد ایشان شب هنگام در خانه،
باعث مزاحمت بچه‌ها می‌شد. به همین خاطر، شب‌ها حدود ساعت
دوازده - که معمولاً طلبه‌ها برای آمادگی جهت درس‌های فردا به
استراحت می‌پرداختند - شب زنده داری قاضی آغاز می‌شد

تفکر و مکاشفه در وادی السلام نجف

مرحوم قاضی که از تجملات دنیا وارسته بود در نجف اشرف به قبرستان وادی السلام می‌رفت و ساعت‌های طولانی به تفکر و مکاشفه می‌پرداخت تا هر چه بهتر بتواند دل از دنیا کنده و به مشاهده دوست نائل شود.

مرحوم آیت الله محمد تقی آملی - از شاگردان آن بزرگوار - می‌فرماید: من مدت‌ها می‌دیدم که مرحوم قاضی دو سه ساعت در وادی السلام می‌نشیند، با خود می‌گفتم: «انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه‌ای روح مردگان را شاد کند، کارهای لازم تر هم هست که باید به آن‌ها پرداخت!» این اشکال در دل من بود اما به احدی ابراز نکردم، حتی به صمیمی‌ترین رفیق خود از شاگردان استاد.

مدت‌ها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش می‌رفتم، تا آن که از نجف اشرف بر مراجعت به ایران عازم شدم ولیکن در مصلحت بودن این سفر، تردید داشتم. این نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطلع نبود. شبی بود می‌خواستم بخوابم؛ در آن اتاقی که بودم، در تاقچه پائین پای من کتاب بود؛ کتاب‌های علمی و دینی. در وقت خواب، طبعاً پای من به سوی کتاب‌ها کشیده می‌شد، با خود گفتم: برخیزم و جای خواب را تغییر دهم یا لزومی ندارد، چون کتاب‌ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، و این، هتک حرمت کتاب نیست. بالاخره بنا بر آن گذاشتم که هتک حرمت نیست و خوابیدم.

صبح که به محضر استاد، مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم: فرمود: «علیکم السلام! صلاح نیست شما به ایران بروید. و پا دراز کردن به سوی کتاب‌ها هم هتک احترام است.» بی اختیار حول زده گفتم: «آقا! شما از کجا فهمیده‌اید؟» فرمود: «از وادی السلام فهمیده‌ام.»

رسیدگی به محرومین

علامه طهرانی می‌نویسد: یکی از رفقای نجفی ما - که فعلاً از اعلام نجف است - برای من گفت: من یک روز به دکان سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول سوا کردن کاهو است، ولی به عکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آن‌هایی را که دارای برگ‌های خشن و بزرگ هستند، بر می‌دارد.

من کاملاً متوجه بودم، تا مرحوم قاضی کاهوها را به صاحب دکان داد و ترازو کرد. مرحوم قاضی آن را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آن وقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسن و پیرمردی بود، به دنبالش رفتم و علت ماجرا را جویا شدم. فرمود: من این مرد فروشنده را می‌شناسم؛ فرد بی بضاعت و فقیری است، من گاه گاهی به او مساعدت می‌کنم، و نمی‌خواهم چیزی به او بلا عوض داده باشم، تا اولاً آن عزت و شرف و آبرو از بین برود، و ثانیاً خدای ناخواسته عادت کند مجانی گرفتن، و در کسب هم ضعیف نشود. و برای ما فرقی ندارد کاهوهای لطیف و نازک بخوریم یا از این کاهوها. و من می‌دانستم که این‌ها بالاخره خریداری ندارد، و ظهر که دکان خود را می‌بندد، به بیرون خواهد ریخت؛ لذا برای عدم تضرر او مبادرت به خریدن کردم.

گشایش به برکت امام علی.

علامه با این که خود در علوم متبحر و یگانه بود اما گاهی مشکلاتی برایش پیش می‌آمد که با محاسبات دنیوی نمی‌توانست حل نماید. در این گونه موارد، به بارگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پناه می‌برد و از ایشان استعانت می‌کرد. شاگردش آیت الله شیخ حسنعلی نجابت می‌فرمود: آقای قاضی زمانی طالب مطلب خاصی بودند، اما آن چنان که می‌خواستند فتح باب بر ایشان حاصل نمی‌شد. از هر دری وارد می‌شدند، نتیجه نمی‌گرفتند، تا این که برای برآورده شدن آن خواسته، قصیده بلند و بسیار عالی در مدح امیر المومنین علیه‌السلام انشاء فرمودند و به تمام معنا در آن مطلب خاص که می‌خواستند، فتح باب بر ایشان رخ داد.

زننده مانندن فرزند علامه طباطبایی با سفارش علامه قاضی

علامه طباطبایی می‌فرمود: من و همسر من از خویشاوندان نزدیک مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی بودیم؛ او در نجف برای صله رحم و تفقد از حال ما، به منزل ما می‌آمد. ما کراراً صاحب فرزند شده بودیم، ولی همگی در همان دوران کوچکی فوت کرده بودند، روزی مرحوم قاضی به منزل ما آمد در حالی که همسر من حامله بود و من از وضع او آگاه نبودم؛ موقع خداحافظی به همسر من گفتم: دختر عمو! این بار این فرزند تو می‌ماند، و او پسر است و آسیبی به او نمی‌رسد، و نام او «عبدالباقی» است.

من از سخن مرحوم قاضی خوشحال شدم؛ خدا به ما پسری لطف کرد و بر خلاف کودکان قبلی، باقی ماند و آسیبی به او نرسید و نام او را «عبدالباقی» گذاردیم.

ایه الله قاضی فرمود: محال است انسانی به جز از راه سیدالشهدا علیه السلام به مقام توحید
برسد. سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و پیشکار این
فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام است.

و می فرمود: هر حقی که برگردنت باشد تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت
باز شدنی نیست.

آقای قاضی به همه توصیه می کردند که اگر قبری از امام زادگان یا علما و بزرگان در
اطرافتان یا شهرتان است حتماً بروید.

ماجرای خواندنی شب رحلت علامه سید علی آقا قاضی

سید عبدالحسین قاضی نوه ایشان جریان شب رحلت آقای قاضی را این طور بیان می‌کند: «ایشان مدتی بیمار بودند. یک شب به پدرم که در آن زمان 20 ساله بودند می‌گویند که امشب نخواب و بیدار باش.

پدرم هم متوجه نمی‌شود که جریان چیست. ایشان نقل می‌کند که ساعتی از نیمه شب آقای قاضی او را صدا می‌زنند و رو به قبله دراز می‌کشند و می‌گویند من در حال مرگ هستم و به او سفارش می‌کنند که همسر و بچه‌های دیگرشان را بیدار نکند و تا صبح بالای سرشان بنشیند و قرآن بخواند.

پدرم می‌گوید علی رغم این که اگر کسی بداند که پدرش در حال مرگ است و هیچ نگوید، سخت است، اما من این موضوع را با کمال آرامش پذیرفتم و به کسی هیچ نگفتم و پیش او نشستم. آقای قاضی به من فرمودند که دارم راحت می‌شوم و این راحتی از طرف پاهایم شروع شده و به طرف بالا می‌آید.

سپس فرمودند فقط قلبم درد می‌کند بعد فرمودند که رویم را بپوشان، من هم روی صورتم را پوشاندم و ایشان از دنیا رفتند.

من بدون هیچ دغدغه و اضطراب تا صبح پیش ایشان نشستم و قرآن خواندم تا آن که هنگام اذان صبح شد و خانواده آمدند و پرسیدند که جریان چیست و من هم گفتم که پدر فوت شده است و فریاد و سر و صدا از اهل خانه بلند شد و در آن لحظه تازه متوجه تصرف او شدم و فهمیدم چه اتفاقی افتاده است و از مرگ پدرم بسیار متأثر شدم.»

مرحوم قاضی شاگردان خود را هر یک طبق موازین شرعیه با رعایت آداب باطنیه اعمال و حضور قلب در نمازها و اخلاص در افعال، به طریق خاصی دستورات اخلاقی می‌دادند؛ و دل‌های آنان را آماده برای پذیرش الهامات عالم غیب می‌نمودند.

خود ایشان در مسجد کوفه و مسجد سهله حجره داشتند، و بعضی از شب‌ها را به تنهائی در آن حجرات بیتوته می‌کردند؛ و شاگردان خود را نیز توصیه می‌کردند بعضی از شب‌ها را به عبادت در مسجد کوفه و یا سهله بیتوته کنند. و دستور داده بودند که چنانچه در بین نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش آمدی کرد؛ و صورت زیبائی را دیدید؛ و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، !توجّه ننمائید؛ و دنبال عمل خود باشید

استاد علامه می‌فرمودند: روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم؛ در آن بین یک حوریه بهشتی از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود؛ و خود را به من ارائه می‌نمود. همینکه خواستم به او توجّهی کنم ناگهان یاد حرف استاد افتادم؛ و لذا چشم پوشیده و توجّهی نکردم. آن حوریه برخاست و از طرف چپ من آمد، و آن جام را به من تعارف کرد؛ من نیز توجّهی

نمودم و روی خود را برگرداندم؛ آن حوریه رنجیده شد و رفت. و من تا
به حال هر وقت آن منظره به یادم می‌افتد از رنجش آن حوریه متأثر
می‌شوم

آیت الله نجابت شیرازی (ره) می‌فرمود: وقتی که اولین بار خدمت آقای قاضی مشرف شدم فرمودند که برو هر حقی که گردنت هست را ادا کن و بعد بیا. گفتم من طلبه‌ای را با اذن والدینش تنبیه کردم ولی نمی‌دانم الان کجاست تا حلالیت بطلبم. فرمودند: باید بروی و پیدایش کنی که تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت بازشدنی نیست.

ایه الله قاضی می فرمودند: همیشه در یک مسجد نماز نخوانید. به
مساجد دیگر هم بروید. هر جا دیدید حال بهتری داشتید آنجا نماز بخوانید
و گرنه تغییر دهید. توقف بی مورد است. باید دائماً دنبال حال بود و
منتقل شد...

ایه الله قاضی خودش مجالس روضه می گرفت و کفش ها را جفت می کرد.
می فرمود: می خواهم حضرت اباعبدالله الحسین (ع) ببیند که خدمتش را
می کنم...

سید محمد حسن قاضی می گفت: شبی دیدم صدای گریه آیه الله قاضی
بلند است. رفتم و دیدم دارند این جمله را تکرار میکنند ”اللهم ارني الطلعه
”الرشیده

ایه الله قاضی با همه این مقامات امامت جماعت را به اصرار شاگردانش هم نمی پذیرفت (معمولاً آیت الله مرنندی یا علامه طباطبایی یا آیت الله بهجت در نبودشان امام می شدند) از مقامات اجتماعی دوری می کرد. به شاگردانش شاگرد نمی گفت و پشت سر آنها راه می رفت. علیرغم اتهام صوفی گری و حتی ارادت سلسله های صوفیه به ایشان، تصوف امثال فرقه های درویش را قبول نداشت و طرد می کرد و ایراد می گرفت. می دانید وقتی بچه ها به او آیت الله می گفتند چه می فرمود؟ ” نه، نه، من آیت الله نیستم. من هیچی نیستم “. دخترش می گفت: خودش را هیچی نمی دانست. آری چنین کسی از خودش هم پنهان می شود و خدا را می بیند و بس...

نماز شب...ایه الله قاضی می فرمود

اما نماز شب پس هیچ چاره و گریزی برای مؤمنین از آن نیست، و «
تعجب از کسی است که می‌خواهد به کمال دست یابد و در حالی که
برای نماز شب قیام نمی‌کند و ما نشنیدیم که احدی بتواند به آن مقامات
دست یابد مگر به وسیله نماز شب»

سجده‌های طولانی

آیه الله کشمیری می‌فرمود: "در ایامی که در نجف خدمت مرحوم قاضی مشرف شدم گاهی به منزلشان که می‌رفتم می‌دیدم ایشان در سجده هستند و آن قدر سجده ایشان طولانی بود که من خسته شده و از منزل بیرون می‌آمدم..."

ایه الله میرزا باقر زنجانی نقل می کرد: روز جمعه ای به منزل آقای قاضی رفتم بعد از اتمام روضه چند نفری نشستند و مشغول صحبت شدیم، نزدیک زوال که شد آقای قاضی فرمود: ببخشید، اگر اجازه بدهید من یک غسل جمعه ای بکنم، چون من ملتزم به انجام آن هستم و پس از آن بلند شد و در ایوان لنگی به کمر بست و یک پارچ کوچک را که در حدود دو لیوان آب می گرفت پر از آب کرده در کنار خود گذاشت، سپس پارچه ای را داخل پارچ کرده و خیس نمود و با آن سر خود را مرطوب کرد، پس از آن صورت، بعد بدن و بالاخره تمام بدن را خیس کرد و سپس با حوله پاک نمود و لباس هایش را پوشیده و نزد ما آمد و نشست. ما که متعجبانه به ایشان نگاه می کردیم گفتیم: آقای قاضی غسل شما این بود؟! قاضی فرمود: "بلی! این غسل سنت (مستحب) است که در آن نباید اسراف بشود" و ما از این رفتار بی آلایش و بدون تکلف ایشان بسیار تحت تأثیر قرار گرفتیم...

آیت الله سید علی قاضی برای گذشتن از نفس اماره و خواهش‌های نفسانی، به شاگردان و تلامذه و مریدان سیر و سلوک الی الله دستور می‌دادند روایت عنوان بصری را بنویسند و بدان عمل کنند؛ یعنی، یک دستور اساسی و مهم، عمل طبق مضمون این روایت بود و علاوه بر این می‌فرمودند: باید آن را در جیب خود داشته باشند و هفته‌ای یکی دو بار آن را مطالعه نمایند. این روایت، بسیار مهم است و حاوی مطالب جامعی در بیان کیفیت معاشرت و خلوت و کیفیت و مقدار غذا و کیفیت تحصیل علم و یقین حلم و مقدار شکیبایی و بردباری و تحمل شدائد در برابر گفتار هرزه گویان و بالاخره مقام عبودیت و تسلیم و رضا و وصول به اعلا ذروه عرفان و قله توحید است. از این رو شاگردان خود را بدون التزام به مضمون این روایت نمی‌پذیرفتند. این روایت را «عنوان بصری» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که به جهت رعایت اختصار، تنها بخشی از آن را که شامل دستور العمل است، بیان می‌کنیم:

عنوان بصری می‌گوید: عرض کردم، ای اباعبدالله! حقیقت عبودیت چیست؟

فرمود: حقیقت عبودیت سه چیز است: این که بنده خدا درباره آنچه که خدا به وی سپرده است، برای خودش ملکیتی نبیند. چرا که بندگان

دارای ملک نیستند؛ مال را مال خدا می‌دانند و در آن جایی که خداوند ایشان را امر کرده است که بنهند، می‌گذارند و بنده خدا برای خودش هیچ تدبیری نمی‌کند و تمام مشغولیت او در مورد چیزی است که خدا به آن امر کرده یا از آن نهی کرده است.

آن گاه که بنده خدا در مورد چیزهایی که خدا به او سپرده است، برای خودش ملکیتی نبیند، انفاق کردن در چیزهایی که خدا به آن امر کرده است، بر او آسان می‌شود و اگر بنده خدا تدبیر امور خود را به مدبرش بسپارد، مصائب [و مشکلات] دنیا بر او آسان می‌گردد و زمانی که بنده به امر و نهی خداوند متعال مشغول شود، دیگر مجالی نمی‌یابد تا از این امر فرصتی برای خودنمایی و تفاخر با مردم پیدا کند.

پس آنگاه که خدا بنده [خود] را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر او آسان می‌گردند و برای مال اندوزی و فخر فروشی، دنبال دنیا نمی‌رود و به جهت عزت و علو [درجه خود] به آنچه در نزد مردم است، چشم نمی‌دوزد و روزهای خود را به بطالت نمی‌گذرانند. پس این اولین درجه تقوا است. خداوند متعال می‌فرماید: این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی و فساد در زمین را ندارند و عاقبت برای پرهیزگاران است.»

گفتم یا ابا عبدالله، به من سفارشی بفرما..فرمود:تو را به نه چیز سفارش می‌کنم، همانا آن‌ها وصیت من به اراده کنندگان راه خداوند متعال است و از خدا می‌خواهم به تو در عمل به آن‌ها توفیق دهد. سه مورد از آن نه چیز در مورد [تربیت و] ریاضت نفس است و سه مورد از آن‌ها در مورد حلم [و بردباری] است و سه مورد از آن‌ها درباره علم [و دانش] است. پس آن‌ها را به خاطر بسیار و مبادا [در عمل] به آن‌ها سستی کنی.» اما آن چیزهایی که در مورد تأدیب نفس است: این که مبادا چیزی بخوری که به آن اشتها نداری؛ چرا که باعث حماقت و نادانی می‌شود و چیزی مخور مگر آن گاه که گرسنه شوی و آن گاه که خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد بیاور [که فرمود:] آدمی هیچ ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. پس اگر ناچار شد، یک سوم [شکمش را] برای غذا، یک سوم برای آب [و یک سوم برای نفس کشیدن] اختصاص دهد

اما آن سه مورد که درباره حلم است، پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگویی، ده تا می‌شنوی! [به او] بگو: اگر ده کلمه بگویی، یکی هم نمی‌شنوی! و [اگر] کسی به تو ناسزا بگوید، به او بگو: اگر در آنچه می‌گویی، راست گو هستی، از خدا می‌خواهم که مرا ببخشد و اگر در آنچه می‌گویی، دروغ می‌گویی، پس از خدا می‌خواهم از تو درگذرد و

اگر کسی به تو وعده فحش دادن داد، به او وعده خیرخواهی و مراعات
[حال او را] بده

و اما آن سه چیزی که در مورد علم است، این که آنچه را نمی‌دانی از
علما بپرس و مبادا که چیزی را از آن‌ها بپرسی تا آن‌ها را به لغزش
افکنده و آنان را آزمایش کنی و مبادا از روی نظر [و رأی] خودت دست
به کاری بزنی و در همه مواردی که راه دارد، احتیاط کن و از فتوا دادن
فرار کن همانند فرار کردن از شیر درنده و گردن خود را پل عبور برای
مردم قرار نده...

حاج شیخ عباس (ره) می فرمودند: مرحوم قاضی همیشه لباس سفید رنگ می پوشیدند و به شاگردان خود نیز توصیه می نمودند تا لباس سیاه نپوشند. یک روز که خدمتشان رسیدم در تن من قبای قهوه ای رنگ بود. فرمودند: چرا لباس سیاه پوشیده ای؟! عرض کردم: این که سیاه نیست! با تندی فرمودند: سیاه نیست؟! چون در شرع مقدّس، پوشیدن لباس تیره رنگ به مثابه سیاه رنگ، مکروه است و لباس های سفید و کم رنگ مستحب است، لباس سیاه لباس اهل جهنّم است و لباس سپید لباس فرشتگان است...

علامه طباطبایی می‌فرمودند: «پس از ارتحال مرحوم قاضی، روزی مشغول نماز بودم اما تحت الحنکم را (که گشودن آن مستحب است) باز نکرده بودم، ناگاه دیدم آقای قاضی تشریف آوردند و در همان حال که من به نماز ایستاده بودم تحت الحنکم را باز کردند و رفتند!» از آیت الله نجابت نیز نقل شده است: «در ایام نوروز با چند تن از دوستان به زیارت مرقد آیت الله قاضی می‌رفتیم. یکی از ما خطاب به روح آن جناب عرض کرد: نوروز است و ما از شما عیدی می‌خواهیم. ناگهان در همان بیداری مشاهده کردیم که جسم آیت الله قاضی با عمامه و عبا و ابریقی از گلاب: بیرون آمد و بر کف دست ما از آن گلاب ریخت و فرمود: من از خدا خواسته‌ام جسمم در برزخ در اختیار خودم باشد...»

ماجرای لاتی که به درجات بالای معنوی رسید!...ایشان (مرحوم قاضی) زمانی که در نجف زندگی می‌کردند، هم محله لاتی می‌شوند که با تمام لاتیش، مرحوم قاضی را دوست داشت، این لات به قاسم معروف بود؛ مرحوم قاضی آخر آدم‌ها را می‌دانست

ایشان به قاسم که لات محله‌شان بود گفت: «قاسم، مگر محبت من را نداری، پس امشب بلند شو و قبل از نماز صبح، نماز شب بخوان و بخواب». اگر ما می‌بودیم اول می‌گفتیم، نمازهای واجب را بخواند، ببینید مرحوم قاضی کجا را دیده است

قاسم می‌گوید: «من نماز صبح بلد نیستم، چه برسد به نماز شب؛ نمی‌توانم آن موقع صبح بیدار شوم، چرا که تا ظهر می‌خوابم.» مرحوم قاضی جواب می‌دهد که «تو نیت کن، من بیدارت می‌کنم.» بیدار کردن مرحوم قاضی مثل این نبوده است که برود درب خانه‌اش رو بزند قاسم یک ساعتی را نیت می‌کند و همان ساعت هم بیدار می‌شود، وقتی بیدار شد دید چه حال خوشی دارد، خیلی از ماه‌ها در نماز شب بیدار می‌شویم؛ اما حال نداریم

قاسم رفت وضو بگیرد و در همین که آستین‌ها را بالا می‌زد، می‌گفت:
«خدایا در این دنیا کسانی هستند که صدایشان برای ملائکه و تو
«آشناست؛ اما صدای من آشنا نیست، دیر به درگاهت آمده‌ام، مرا بپذیر
لاتی که مردم از نیم خوره غذایش برای تبرک می‌بردند
قاسم بعد از این قضیه جز شاگردان آیت الله قاضی می‌شود؛ به طوری که
مردم نیم خورده غذایش را برای تبرک می‌بردند...

:شرح صدر علامه طباطبایی

یکی از شاگردان ایشان که مدت سی سال با استاد مأنوس بوده، پیرامون خصوصیات اخلاقی آن عالم فرزانه چنین نوشته است

علامه انسانی وارسته، مهذب، خوش اخلاق، مهربان، عفیف، متواضع، «
مخلص، بی هوا و هوس، صبور، بردبار، شیرین و خوش مجلس بود. من
در حدود سی سال با استاد حشر و نشر داشتم.... به یاد ندارم که در طول
این مدت حتی یک بار عصبانی شده باشد و بر سر شاگردان داد بزند یا
کوچک‌ترین سخن تندی یا توهین آمیزی را بر زبان جاری سازد. خیلی
آرام و متین درس می‌گفت و هیچ گاه داد و فریاد نمی‌کرد، خیلی زود با
افراد انس می‌گرفت و صمیمی می‌شد. با هر کس حتی کوچک‌ترین فرد
طلاب چنان انس می‌گرفت که گویا از دوستان صمیمی اوست گاهی
که به عنوان استاد مورد خطاب قرار می‌گرفت می‌فرمود: «این تعبیر را
دوست ندارم ما اینجا گرد آمده‌ایم تا با تعاون و همفکری، حقایق و
معارف اسلامی را دریابیم» استاد بزرگوار بسیار مؤدب بود به سخنان
دیگران خوب گوش می‌داد، سخن کسی را قطع نمی‌کرد و اگر سخن
حق را می‌شنید تصدیق می‌کرد، از مباحثات جدلی گریزان بود ولی به
«سؤال‌ها، بدون خودنمایی پاسخ می‌داد

یکی از شخصیت‌های مارکسیست با علامه به بحث و گفتگو نشسته بود و سرانجام موحد و مسلمان گردید هنگامی که یکی از دوستان او پیرامون مناظره و گفتگوی دوست خود با علامه پرسش کرد، وی شخصیت علامه را اینگونه بازگو می‌کند:

آقای طباطبایی مرا موحد کرد. هشت ساعت ما با هم بحث کردیم. یک « کمونیست را الهی و یک مارکسیست را موحد کرد. او حرف توهین آمیز هر کافری را می‌شنید و نمی‌رنجید و پر خاش نمی‌کرد...»

اخلاق علامه طباطبایی در منزل:

دختر استاد چگونگی برخورد پدر خود را با اطرافیان اینگونه بیان می‌کند:

«اخلاق و رفتار ایشان در منزل «محمدی» بود. هرگز عصبانی نمی‌شدند و هیچ وقت صدای بلند ایشان را در حرف زدن نشنیدیم. در عین ملایمت، بسیار قاطع و استوار بودند و مقید به نماز اول وقت، بیداری شبهای ماه رمضان، قرائت قرآن با صدای بلند و نظم در کارها بودند. دست رد به سینه کسی نمی‌زدند و این به سبب عاطفه شدید و رقت قلب بسیار ایشان بود.

..... بسیار کم حرف بودند، پرحرفی را موجب کمی حافظه می‌دانستند. بسیار ساده صحبت می‌کردند به طوری که گاهی آدم گمان می‌کرد این یک فردی عادی و عامی است.....

می‌گفتند شخصیت را باید خدا بدهد و با چیزهای دنیوی هرگز انسان شخصیت کسب نمی‌کند..... آرام و صبور با مسائل برخورد می‌کردند. با این که وقت زیادی نداشتند ولی طوری برنامه ریزی می‌کردند که روزی یک ساعت بعد از ظهرها در کنار اعضای خانواده باشند..... رفتارشان با مادرم بسیار احترام آمیز و دوستانه بود همیشه طوری رفتار می‌کردند که گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگومگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم..... آن دو واقعاً مانند دو دوست با هم بودند. در خانه اصلاً مایل نبودند کارهای شخصی‌شان را دیگری انجام دهد.... ایشان برای بچه‌ها مخصوصاً دخترها ارزش بسیاری قائل بودند. دخترها را نعمت خدا و تحفه‌های ارزنده ای می‌دانستند. همیشه بچه‌ها را به راستگویی و آرامش دعوت می‌کردند. دوست داشتند آوای صوت و قرآن در گوش بچه‌ها باشد. برای همین منظور قرآن را بلند می‌خواندند و به مؤدب بودن بچه اهمیت می‌دادند و رفتار پدر و مادر را به بچه‌ها مؤثر می‌دانستند. درباره مادرم می‌فرمود: این زن بود که مرا به اینجا رساند. او شریک من بوده است و هرچه کتاب نوشته‌ام نصفش متعلق به این خانم است.»

همین که ماه محرم نزدیک می‌شد مرحوم آیت الله قاضی دیگر قرار
نداشتند، همه می‌دانستند آن جذبه ربّ الارباب، آن عنایات حضرت ابا
عبدالله الحسین (ع)، این آتش عشق به خداوند و ائمه این بزرگوار را از
خود بی‌خود می‌کرد، لذا مقداری نان و خوراکی تهیه می‌کردند اهل منزل
و این بزرگوار از منزل خارج می‌شدند و پیوسته محزون و گریان بودند

آیت الله نجابت یکی از عرفای کامل به حق ماست که علامه حسن زاده
املی می فرماید دو حسرت بر دلم است 1- که در زمان حیات آیت الله
نجابت به خدمت ایشان نرسیدم-2- مثل آیت الله جوادی وقتم را بجای
فلسفه صرف قران نکردم

در احوالات آیت الله نجابت میگویند در اواخر عمر هر جا درمجله یا
روزنامه کلمه عشق را می دید اشک از چشمانشان سرا زیر می شد.(از بس
عاشق خدا بودند)

:سیدهاشم حداد از شاگردان ایه الله قاضی می گوید
مادرم از زنان مؤمنی بود که به خواندن زیارت عاشورا در هر روز
مداومت داشت، طوری که بعد از نماز صبح مشغول تعقیبات نماز و از
جمله زیارت عاشورای کامل می شد. او در حالی که برای فرزندانش

صبحانه آماده می‌کرد زیارت را می‌خواند و انوار و برکات این زیارت
عظیم در غذایی که فرزندان از آن می‌خوردند، جاری می‌شد و در
رگ‌هایشان جریان می‌یافت...

سید هاشم حداد به همراه دوستانش به زیارت صحابی بزرگوار، سلمان
فارسی (رضوان الله تعالی علیه) رفتند. یکی از ایشان می‌گوید وارد مرقد
شدیم و جناب سید حداد پایین پا نشستند، اما سریع برخاستند و بالاسر

نشستند. وقتی از مرقد شریف خارج شدیم او را سوگند دادم که به من
بگوید چرا نشستند و بعد به سرعت برخاستند. سید حداد گفت: وقتی که
پایین پا نشستم جناب سلمان از قبر برخاستند و فرمودند: " شما سید
فرزند رسول خدا هستی و پایین پایم می‌نشینی؟! برخیز و بالای سرم
بنشین. " پس من خواسته‌اش را اجابت کردم و بالای سر شریفش
نشستم...

آیت الله کشمیری (ره) می‌فرمود: زمانی که من در نجف بودم یکی از
مجتهدان پیش من آمد و از من خواست او را نزد سید هاشم حداد ببرم.
به او گفتم: "منصرف شو و نرو. " ولی با اصرار و پافشاری‌اش، او را نزد

آقای حداد بردم و سید هاشم به نحو احسن از او استقبال کرد و او را روبروی خود نشاند؛ با این حال من همچنان مضطرب بودم. آن مجتهد برخاست و نزدیک آقای حداد نشست و گفت: "من نزد شما آمده‌ام، تا مرا ادب کنید!" سید هاشم گفت: "استغفرالله، شما سید هستی و عالم، چگونه چنین حرفی می‌زنی. برخیز و سر جایث بنشین!" پس بلند شد و سر جایث نشست. سید در ابتدا هیچ سخنی نگفت. در این هنگام درویشی وارد شد که با صدای بلند علی علی می‌گفت و آن را تکرار می‌کرد و سلام هم نکرد. سید حداد به او خوشامد گفت و به آن مجتهد گفت: "برخیز و برایش قلیان آماده کن!" مجتهد بهت زده شد و گفت: "من قلیان آماده کنم؟" پس سید هاشم خطاب به او گفت: نزد من آمدی و بتی را پیش خود داری، برو بتت را بشکن! یعنی نفست را بشکن، بعد بیا.

حضرت علی (ع) می‌فرمایند: همهٔ مردم یک بار می‌میرند، ولی ایشان [اهل آخرت] به خاطر مجاهده با نفس و خواهش‌های نفسانی و شیطانی که در رگ‌هایشان جاری است، در هر روز هفتاد بار جان می‌سپارند. / بحار الانوار ج 74. ص 24

سید هاشم از قول استادش، سید علی قاضی می گوید: «زمانی که نفس
غیر از خواسته معشوق را طلب کرد واجب است انسان آمادۀ قتال و
جنگ با او باشد...

سید هاشم حداد در نامه‌ای به یکی از شاگردان چنین می‌نویسد
همتی عالی دار، به چیزهای کوچک قانع مشو، این قدر دور خودت نگرد،
به او بسپار و جلو برو. مرد باید عالی همت باشد حیف است کسی که
می‌خواهد به محضر سلطان السلاطین حضور یابد در راه مثلاً از گدای سر
گذر چیزی بخواهد...

علامه تهرانی از قول شهید مطهری می‌نویسد: یک بار که در خدمت آقای
سید هاشم حداد بودم از من پرسیدند: "نماز را چگونه می‌خوانی؟"
عرض کردم: کاملاً توجه به معانی کلمات و جملات آن دارم! فرمودند:
پس کی نماز می‌خوانی؟! در نماز توجهت به خدا باشد و بس توجه به
معانی مکن... / از جمله مطالب دیگری که ایشان به شهید مطهری گفتند،
خبر شهادتشان بود...

چگونگی وفات سید هاشم حداد از اولیاء خدا: بعد از مرخصی از بیمارستان به خواسته خودش در منزل - «حنای خمیر کرده می‌طلبید و به رسم دامادی جوانان عرب، انگشتان پاهای خود را حنا می‌بندید. رو به قبله می‌خوابید و می‌فرمود: "اتاق را خالی کنید" لحظاتی چند می‌گذشت، وقتی به اتاق بر می‌گرددند، می‌بینند ایشان از دنیا رفته‌اند...

آیت الله نجابت می فرمود: «آیت الله شیخ علی محمد بروجردی اول مجتهد و اول متقی نجف بود. برای ما مثل یک گوهر بود. یک سال قبل از رحلتشان ایشان قصه ای برای ما نقل کرد که خودم نیز از آقای قاضی شنیده بودم.

فرمود: 7 سال من همه چیز را تعطیل کردم، درس، مباحثه و ... و مدام در محضر آقای قاضی (ره) بودم. قشنگ جانم در کالبدم قرار گرفته بود، حسابی داشتم آدم می شدم... خدا رحمت کند ایشان را در عمرش برنج درسته نخورد، مگر چند روز از آخر حیاتش... همیشه خرده برنج می خورد (در نجف قیمت خرده برنج ربع قیمت برنج درسته بود) ایشان... خرده برنج می خورد آن هم خیلی کم

ایشان می فرمود: «یک وقت از عجایب خدای جلیل پول مفصلی برای ما رسیده بود. لذا از ناحیه بی پولی هیچ مشکلی نداشتم. سر کیف هم بودم، با زن و بچه هم نهایت ادب را به خرج می دادم. هیچ با آنها تندی نمی کردم... نشسته بودم با زن و بچه مشغول سخن گفتن، پول هم که داشتم، زندگی ام هم که مرتب بود. یک دفعه احساس کردم قلبم را کد است، مضطرب شدم، اصلاً قرار از من رفت. شب هایی که بی پول بودم، مشکل فراوان داشتم، اصلاً این طور نمی شدم. دیدم نه میل نشستن دارم،

نه میل حرف زدن، نه میل مطالعه، نه خواب. سر تا پایم را بی قراری و اضطراب فراگرفته بود. گفتم بروم طرف حرم امیرالمؤمنین علیه السلام شاید از ناحیه ایشان شفا پیدا کنم. از در سلطانی وارد شدم. رفتم بالای سر، دیدم حالم هیچ فرقی نکرد، کمی تأمل کردم دیدم قلبم مرا میل می‌دهد به طرف بازار بزرگ. بی اختیار و با نهایت اضطراب متوجه بازار بزرگ شدم، قلبم، نفسم، فهمم همه مرا متوجه بازار بزرگ می‌کرد. رسیدم در آخر بازار، یک دفعه دیدم آقای قاضی دارند تشریف می‌آورند. فرمود تا چشمم افتاد به آقای قاضی مثل جوجه ای که ترسیده باشد چطور خودش را به سرعت در آغوش مادر و زیر پر و بال مادرش قرار می‌دهد، بنده هم با سرعت مثل برق خودم را رساندم به آقای قاضی، دست ایشان را گرفتم و بوسیدم، عرض کردم آقا خیر است انشاءالله

آقای قاضی فرمود: البته خیر است. علویه از من انگور خواسته، من هم از خدا انگور خواستم.

می‌فرمود: بی اختیار دستم رفت توی جیبم، همه پولم را درآوردم و تقدیم کردم به آقای قاضی. ایشان یک مختصری مثلاً یک بیستم دینار برداشت و فرمود: همین قدر برای انگور خریدن بس است. برو به دست خدا. حالا من از وقتی به آقای قاضی رسیدم اصلاً خودم و حالم را

فراموش کردم. همان موقع که آقای قاضی فرمود برو به دست خدا
متوجه خودم شدم دیدم حالم خوش است، اصلاً آن بیقراری و اضطراب و
... همه رفته است

ترسیدم نکنه دنیا به ما رو کرده باشد

شیخ علیمحمد بروجردی از شاگردان ایه الله قاضی روزی در مدرسه طلبه‌هایی را که تازه مقدمات می‌خواندند جمع کرد و به آن‌ها گفت: من تا ده روز به شما درس می‌دهم وقتی به ایشان اعتراض شد، پاسخ داد: این نفس خبیث است. وقتی بزرگانی در درس خارج من جمع می‌شوند، دیدم خودم را گم می‌کنم، ترسیدم که نکند دنیا به ما رو کرده باشد به مناسبتی امام جماعت‌های دیگر نمازشان را تعطیل کرده همه در جماعت او شرکت کردند، بعد از نماز جمعیت زیادی پشت ایشان راه افتاد. فرزندش به او گفت: آقا جان! آقای بروجردی هم در قم چنین نمازی نخوانده! ایشان به گریه افتاد و گفت: گول این جمعیت را نخور، با خدا بساز، این جمعیت با یک پیش، پیش می‌آید و با یک کیش می‌رود. و این چنین همواره پاسبان دلش بود وی تا پایان عمر در نهایت سادگی زیست و تا آخر عمر در خانه اجاره ای به سر برد

ایه الله محمد تقی املی از شاگردان ایه الله قاضی فرمودند: «در حدود
چهل سالی سن داشتم که رفتم قم. روز عاشورا بود و در صحن مطهر
حضرت معصومه (س) روضه می خواندند. خیلی متأثر شدم و زیاد گریه
کردم. بعد از آن، آمدم قبرستان شیخان و زیارت اهل قبور: «السلام علی
اهل لا اله الا الله...» را خواندم

در این هنگام دیدم: تمام ارواح، روی قبرهایشان نشسته اند و همگی
گفتند: علیک السلام. شنیدم زمزمه ای داشتند. مثل این که درباره امام
و عاشورا بود... مرحوم حاج میرزا علی قاضی، استاد ایشان □ حسین
فرموده است: بعضی از افراد زمان ما، مسلماً ادراک محضر مبارک آن
حضرت را کرده اند و به خدمت اش شرفیاب شده اند

یکی از آن ها، در مسجد سهله در مقام آن حضرت - که به مقام صاحب
الزمان معروف است مشغول دعا و ذکر بوده است. ناگهان آن حضرت را
می بیند که در میان نوری بسیار شدید به او نزدیک شده و چنان ابهت و
عظمت آن نور، او را می گیرد که نزدیک بوده قبض روح شود، نفس او
قطع و به شمارش افتاده بود و تقریباً یکی دو نفس به آخر مانده بود که
جان دهد، امام عصر را به اسمای جلالیه خداوند متعال قسم می دهد که
دیگر به او نزدیک نگردند، بعد از دو هفته که این شخص در مسجد

کوفه مشغول ذکر بوده امام زمان (ع) بر او ظاهر می‌شوند و مراد خود را می‌یابد و به شرف ملاقات می‌رسد.

مرحوم قاضی می‌فرمود: این شخص، (مرحوم) شیخ محمدتقی آملی بوده است.

شیخ محمدتقی آملی گاهی به شاگردان خود می‌فرمودند:

من خواب دیدم دشمن به من حمله کرده است و به من پرخاش «
می‌کند. من ناچار شدم که دست او را بگیرم و دست اش را گاز گرفتم و بغتتا از شدت درد بیدار شدم. دیدم دست ام در دهان خودم قرار دارد. فهمیدم دشمن من، خودم هستم و کسی به سراغ من نمی‌آید. این نفس است که دشمن من است؛ ما از بیرون آسیب نمی‌بینیم؛ هرچه می‌بینیم از درون است.» بار دیگر فرمودند: «من خواب دیدم دشمن به من حمله کرده است و من هم به او پرخاش کرده‌ام و دست برده‌ام چشم او را بکنم و از شدت درد بیدار شدم، دیدم که دست ام در چشم خودم است. باز من در عالم رؤیا آموختم که دشمن انسان خود انسان است؛ اعدی عدوک نفسک آلتی بین جنبیک

آیه الله بهجت نقل می کردند: شخصی در زمان وجود علمایی چون میرزای نایینی و آیه الله قاضی و دیگران در صدد بر آمده بود که ببیند چه کسانی سحر ماه مبارک رمضان در حرم حضرت امیر علیه السلام در **قنوت نماز وترشان دعای ابو حمزه ثمالی** می خوانند، آن طور که خاطر من هست اگر اشتباه نکنم کسانی را که مقید بودند این عمل را هر شب در حرم حضرت امیر علیه السلام انجام بدهند شمرده بود و بیش از هفتاد نفر شده بودند...

آیت الله بهجت می فرمودند: «آیا می شود مولایمان از ما بی خبر باشد یا ما را به حال خودمان وا بگذارد؟ اگر طلاب به وظایف خود عمل کنند نگران چیزی نباشند، خود مولا مواظب ما هست. اینطور نیست که ما را از چشم ببندازد»

حجۀ الاسلام والمسلمین علم الهدی نیز می گوید: «یکی از طلاب نقل می کرد که سالی برای تبلیغ می خواستم گیلان بروم، مخارج خانواده را فراهم کردم ولی هزینه راه را نداشتم ناچار به زیارت کریمه اهل بیت حضرت معصومه (سلام الله علیها) مشرف شدم و گلایه و درددل کردم، ما که دربست در اختیار شما اهل بیت علیهم السلام هستیم و می خواهیم شریعت جدّتان را تبلیغ نمایم ولی کرایه راه نداریم، بالاخره بعد از زیارت قصد کردم به نماز جماعت حضرت آیت الله بهجت بروم. بعد از شرکت در نماز ظهر و عصر، هنگامی که ایشان می خواستند بروند، ناگهان به طرف من که در صف دوم نشسته بودم اشاره نمودند، من خیال کردم با کسی دیگر کار دارد دوباره اشاره کردند و فرمودند: با تو هستیم. بلند شدم و به حضورش رسیدم. فرمودند: پشت سر من بیا همراه با عده ای در رکاب ایشان رفتیم تا به دم در منزل ایشان رسیدیم. فرمودند: اینجا بایست تا من برگردم. داخل منزل تشریف بردند و بعد از چند دقیقه کوتاه برگشتند و دویست تومان پول (که آن زمان خیلی

ارزش داشت) به من دادند. عرض کردم: چه کنم؟ فرمود: مگر پول
نخواستی؟ جریان یادم آمد

عرض کردم: این پول زیاد است. فرمود: نه، چند نفر دیگر هم احتیاج
دارند آن‌ها را هم تأمین می‌کنی. به هر حال خدا حافظی کردم و عازم
تهران شدم، در خیابان چراغ گاز که ماشین‌های گیلان از آنجا حرکت
می‌کردند دیدم چند نفر از رفقا نیز می‌خواهند برای تبلیغ به گیلان بروند
ولی پول ندارند. گفتم: نگران نباشید پول رسیده است، اول رفتیم و
نهارى صرف کردیم و بعد سوار ماشین شدیم و به محض رسیدن به
مقصد آن دویست تومان نیز تمام شد

باز هم او می‌گوید: «شخصی می‌گفت: می‌خواستم به حج مشرف شوم، به
حضور آیت الله العظمی بهجت رسیدم و عرض کردم: خداوند یک بلائی
را از ما دور کرد و آن اینکه در مسافرتی ماشین ما به خاطر سرعت زیاد
یا اشکال دیگر کاملاً وارونه شد ولی بحمدالله هیچ یک از ما آسیبی
ندیدیم

حضرت آیت الله فرمودند: بیست سال یا بیست و پنج سال پیش (تردید
از گوینده است) نیز چنین گرفتاری برای شما پیش آمد ولی شما جان
» . سالم بدر بردید. بعد یادم آمد که آقا راست می‌فرمایند

جناب حجة الاسلام والمسلمين حاج آقا شوشتری می فرمودند: «شخصی خدمت آیت الله بهجت می رسد و می گوید: آقا! من اکثر شبها برای نماز شب خواب می مانم چه کار کنم؟ دعایی بفرمایید. آقا هم می فرمایند: چه ساعت دوست داری بیدار شوی؟ می گوید: ساعت سه نصف شب. آقای بهجت به ایشان می فرمایند: بروان شاء الله بیدار می شوید»

حاج آقا شوشتری ادامه می دهد: «اینک چندین سال است از آن جریان می گذرد، و آن شخص به من گفت: از آن تاریخ به بعد هر شب سر همان ساعت بیدار می شوم، هر چند یک ساعت قبل خوابیده باشم، و هیچگاه نماز شبم ترک نشده است. و این از کرامات آیت الله بهجت است.

یکی از شاگردان امام قدس سره در خاطره ای می گوید: «پس از آزادی حضرت امام از زندان و ورودشان به قم در سال ۱۳۴۱ هـ. ش. مردم در تمام محله های قم جشن گرفتند و منزل هر روز آکنده از جمعیت بود، در آن زمان حضرت آیت الله العظمی بهجت نیز از کسانی بود که هر روز به منزل امام تشریف می آوردند و مدتی بر در یکی از حجرات بیت ایشان می ایستادند وقتی به ایشان پیشنهاد شد که شایسته نیست بیرون اتاق بایستید، لااقل در داخل اطاق بنشینید. ایشان در جواب فرمود: من بر خود واجب می دانم که جهت تعظیم این شخصیت ارزنده به اینجا آمده و دقایقی بایستم و سپس باز گردم...

آیت الله علامه محمد تقی جعفری (ره) فرمودند

اینکه در روایات آمده است که «هر کس عالمی را در چهل روز زیارت نکند، مات قلبه (قلبش می میرد) و همچنین «زیارة العلماء أحبّ إلى الله تعالى من سبعین طوافاً حول البیت: زیارت علماء در نزد خدا محبوب تر از هفتاد بار طواف نمودن در گرد خانه {خدا} می باشد.» مصداق بارز «علما» آیت الله بهجت هستند. صرف دیدن و ملاقات کردن ایشان خود سر تا پا موعظه است. من هر وقت ایشان را می بینم تا چند روز اثر این ملاقات در من باقی است، و در واقع هشدار دهنده برای ما می باشد...

فرزند ایه الله بهجت درباره پدرش ایه الله محمد تقی بهجت فرمودند::
وی با نماز جان می داد و با زیارت جان دوباره می گرفت، ایشان 40 سال
دو ماه و نیم از سال را به زیارت امام رضا (ع) می رفت اما در طی این 40
سال یک چهل متری برای خودش آن جا تهیه نکرد همیشه دو ساعت
قبل سحر بیدار می شد و به عبادت می پرداخت و نزدیک طلوع آفتاب به
حرم می رفت.

این فرزند آیت الله بهجت ادامه داد: قبل از رفتن به حرم به خاطر عبادت
زیاد توانشان بسیار کم می شد اما در کمال حیرت وقتی از حرم
بر می گشتند انرژی بسیار زیادی پیدا می کردند به طوری که می توان
گفت از حرم که باز می گشتند انگار مست بودند و دوپینگ کرده بودند
بنابراین با من شوخی می کرد و سر به سر من می گذاشت و این انرژی
وصف ناپذیر باعث حیرت ما می شد.

وی بیان داشت: در زیارت حضرت معصومه (س) هم همین طور بودند
به طوری که از سال 1324 شمسی روزی دو ساعت به حرم حضرت
معصومه می رفتند و یک ساعت ایستاده و یک ساعت نشسته زیارت
می کردند و دعای جامعہ کبیرہ و چند بار نیز به نیابت، امین الله
می خواندند.

نشسته می خوابید و می گفت نشسته بخوابید تا خواب بر شما مسلط نشود

خواب ایشان بسیار کم بود به طوری که گاهی نشسته می خوابیدند از
ایشان که می پرسیدیم چرا نشسته می خوابید می گفتند دراز نمی کشم که
خواب بر من مسلط نشود

فرزند ایه الله بهجت فرمودند: اگر از کرامات ایشان می‌گفتی به شدت
عصبانی می‌شدند و می‌گفتند من گدا هستم
وی عنوان کرد: یک موضوعی که به شدت ایشان را عصبانی می‌کرد این
بود که بگویند من فلان کرامت را از شما دیده‌ام این حرف باعث ناراحتی
و عصبانیت ایشان می‌شد طوری که با ناراحتی می‌گفتند من چکاره‌ام؟ من
کاره‌ای نیستم من گدا هستم

!فرزند شما پسر است

سید ... تاجر فرش دو دختر داشت و 18 سال دارای بچه نبود، ناراحتی قلبی هم داشت. به واسطه یکی از دوستان خدمت ایه الله سید عبدالکریم کشمیری از شاگردان ایه الله قاضی رسید

...استاد فرمودند: ناراحتی قلبی شما خوب می شود

.پس از معاینه اطباء دیدند دیگر مشکل قلب ندارد

روزی دیگر فرمودند: شما بچه دار می شوید و خدا یک پسر سالم به شما می دهد

آقا سید تعجب می کند و برای کارش به آلمان می رود و بعد خانواده اش به او اطلاع می دهند که حامله است. دکترها به وسیله سونوگرافی و معاینه .!گفتند بچه دختر است

سید به رئیس بیمارستان تهران می گوید آقائی گفته است بچه پسر است، او در جواب می گوید: آخوندها این چیزها را نمی دانند گوش به !!حرف آخوندها نده

دو روز قبل از زایمان سید خدمت استاد می رسد و عرض می کند، دکتر متخصص زایشگاه تهران می گوید: بچه دختر است
فرمود: پسر است اسمش را علی بگذار

!دو روز بعد خانواده‌اش زایمان کرد و پسر بود
رئیس بیمارستان تعجب کرد و به سید گفت مرا پیش این آقا ببر که این
چنین دقیق خبر داده است...

زیارت اهل قبور

در قم خیابان آذر (طالقانی) قبر موسی مبرقع فرزند بلا فصل امام جواد علیه السلام است که جد ایه الله سید عبدالکریم کشمیری بوده است در کنار قبرش چهل نفر از سادات می باشند که می گویند چهل اختران وقتی ایه الله کشمیری برای زیارت می آیند این چهل تن را به مشاهده می بیند و می فرمایند: توی این چهل نفر بچه شیرخوار هم هست

تأسف بر برزخ یکی از علما

:ایه الله کشمیری فرمودند

در رؤیا دیدم بسیار جای گرمی است و چاهی است، پیرمردی را به موی سرش به وسیله منجنیق بسته بودند و از درون چاه بیرون می کشیدند

پرسیدم اینجا چیست و این فرد کیست؟

گفتند: اینجا برزخ است و محل معذبین است، این شخص یکی از علماء است که بعضی از ساعات برای تنفس او را از چاه عذاب بیرون می آوریم.

فرمود: من آن عالم را ندیدم و لکن طبق نقل آدم بزرگی (از نظر شهرت) بود که کارش در برزخ گیر کرده بود

همچنین فرمودند: یکی از اهل دانش که مردم به او اهتمام داشتند و به او رجوع می کردند را در برزخ دیدم که در کیوسک زندانی است گفتم: علت چیست؟

گفتند: ایشان حرفی زده است که در بعدها در قتل شخصی نقش داشته است.

رفیق اصلی خداست

ایه الله کشمیری فرمودند: به یکی از عرفاء گفتند: چرا رفیق انتخاب

نمی‌کنی؟

فرمود: رفیق (اصلی من) خداست و غیور است، اگر او بیند که با کسی

رفاقت کنم به او برخورد می‌کند، لذا رفیق پیدا نمی‌کنم...

محبت امیرالمؤمنین علیه السلام

مرحوم جعفر آقای مجتهدی درباره ایه الله کشمیری می فرمودند: اینقدر قلب این سید مملو با محبت امیرالمؤمنین است که هر وقت ایشان به منزل ما می آیند، گنبد بارگاه حضرت امیرالمؤمنین نیز همراه ایشان می آید.

اثر وضعی اعمال

نقل شده: مرحوم سید هاشم رضوی هندی که سال‌ها آقا قاضی را درک و در سن 94 سالگی به سال 1370 وفات یافت و در قم مدفون شدند، بارها فرمودند: چون مردم عراق و نجف، حرمت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولیای الهی همانند آقای قاضی را نداشتند به بلاهایی از قبیل اخراج از عراق و حکومت بعثی دچار شدند و این‌ها اثر وضعی اعمال آن‌ها بوده است...

سید عباس کاشانی از شاگردان ایه الله قاضی درباره استادش می گوید: در کلاس صبحشان شاید دویست نفر پای درس ایشان می نشستند. وقتی ایشان صحبت می کردند همه گریه می کردند. اگر بگویم تمام دویست نفر گریه می کردند، مبالغه نکرده ام. حرف هایشان هم همان حرف های اخلاقی بود

آقای قاضی به سید هاشم می فرمودند: من به تو و به همه شمایی که می آید این جا می گویم که من هم یکی هستم مثل شما. از کجا معلوم که شما چند نفر در کار من مبالغه نمی کنید و روز قیامت آن جاسم جارو کش کوچه ها رد شود و من هنوز تو آفتاب قیامت ایستاده باشم؟!

آقای قاضی کرامات و مقامات بالایی داشتند و این جریان را بسیاری از آقایان نقل می کنند، که یک شب آمدیم صحن دیدیم آقای قاضی ایستادند و از سرشان نوری است که مثل آفتاب تمام صحن را روشن کرده و مشغول نماز جماعت هستند. ما خوشحال شدیم که ایشان بالاخره قبول کردند که نماز جماعت اقامه کنند. بعد از نماز خدمتشان رفتیم و گفتیم آقا الحمدلله. آقا خندیدند و هیچی نگفتند. و بعد که با رفقا آمدیم منزل آقای قاضی، دیدیم ایشان در همان منزلشان بودند و مشغول اقامه نماز!

نظر علامه طباطبائی در مورد ابن عربی

حجه الاسلام بخشی فرمودند: بنده در یک جلسه خصوصی که در خدمت علامه طباطبائی بودم، ایشان فرمودند: «یکبار در عالم بیداری (نه خواب) محی الدین را در اتاق دیدم و از او در مورد ولایت آقا امیرالمؤمنین (علیه السلام) پرسیدم. اما محی الدین جوابی نداد و سکوت کرد! علامه طباطبائی در ادامه فرمودند: من از سکوت او فهمیدم که هنوز در اعتقاد به «!!ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) دچار مشکل است

قابل توجه است که حجه الاسلام بخشی تأکید داشتند قضیه ای که علامه طباطبائی فرمودند در عالم بیداری بوده نه خواب و رؤیا

در سوگ همسر

در روزهایی که علامه طباطبایی در سوگ همسرشان محزون و متأثر بود و اشک فراوانی از دیدگانش بر گونه ها جاری می ساخت، یکی از شاگردان سبب این همه آشفتگی و ناراحتی علامه را از این بابت جویا شده بود، علامه پاسخ داده بود:

« مرگ حق است، همه باید بمیریم، من برای مرگ همسرم گریه نمی کنم، گریه من از صفا و کدبانوگری و محبت های خانم بود.

من زندگی پرفراز و نشیبی داشته ام. در نجف با سختی هایی مواجه می شدم، من از حوائج زندگی و چگونگی اداره آن بی اطلاع بودم، اداره زندگی به عهده خانم بود. در طول مدت زندگی ما، هیچ گاه نشد که خانم کاری بکند که من حداقل در دلم بگویم کاش این کار را نمی کرد یا کاری را ترک کند که من بگویم کاش این عمل را انجام داده بود.

در تمام دوران زندگی هیچ گاه به من نگفت چرا فلان عمل را انجام دادی؟ یا چرا ترک کردی؟... من این همه محبت و صفا را چگونه می توانم فراموش کنم

خوشا آنان که دائم در نمازند

نجمه السادات (دختر علامه طباطبایی) نقل میکردند:

« زمانی در درکه ی تهران بودیم که دیدم مرحوم پدر بر سجاده نماز، مشغول عبادت اند. همان

لحظه به حیاط رفتم و مشاهده کردم که ایشان در حیاط قدم می زنند.

باز به اتاق رفته و دیدم همان لحظه، سرگرم عبادت اند! تعجب کردم که چطور در یک لحظه

ایشان در دو جا هستند! این مطلب را با مادرم در میان گذاشتم و مادر فرمود:

« دخترم! مگر نمی دانی این دست از انسانها (اولیاء خدا) هنگامی که دست از عبادت می کشند،

خداوند فرشته ای را به شکل آنان می آفریند تا به جای آنان عبادت کند؟! »

تحولی عظیم

علامه طباطبایی می فرمودند: «حدیث: مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً، فَجَرَّ اللَّهُ يَنَابِيعَ الْحِكْمَةِ مِنْ قَبْلِهِ عَلَى لِسَانِهِ: هر کس چهل روز خود را برای خداوند خالص کند، خداوند چشمه های حکمت را از دلش بر زبان وی جاری و روان می کند.» را خواندم و تصمیم گرفتم بدان عمل کنم. پس از آن چله، هرگاه اندیشه و تصور گناهی به ذهنم می آمد، ناخودآگاه و بی فاصله از ذهنم می رفت

یاد خدا

علامه طباطبایی همواره حضور قلب داشت و مدام مشغول ذکر بود. در تمامی حالات - حتی هنگام پژوهش‌های علمی - این حالت را فراموش نمی‌کرد. همین که جلسه یا درس ساکت می‌شد، به ذکر مشغول می‌شد... به نوافل خیلی مقید بود. شب‌های ماه مبارک رمضان تا صبح بیدار بود، مقداری مطالعه می‌کرد و بقیه را به دعا، قرائت قرآن، نماز و اذکار مشغول بود

ناراحتی علامه از افتادن یک گربه داخل چاهی...

همسایه ایشان، نقل می‌کرد: یک روز صبح به دنبال ما فرستاد با اینکه برای کار شخصی به کسی مراجعه نمی‌کرد. رفتیم دیدیم که بسیار ناراحت است و نمی‌توانست مطالعه کند. ... معلوم شد که گربه‌ای در چاه حیاط خلوت خانه اش افتاده است و با آنکه مرتب برای آن غذا و گوشت می‌ریخت ولی بسیار ناراحت بود که چرا ما باید غفلت کنیم و سر چاه را باز بگذاریم تا حیوانک در آن بیفتد. سپس دستور داد که مقنّی بیاورند و در چاه را بکنند و گربه را بیرون بیاورند. طبق نقل فرزندش، این کار حدود 1500 تومان در آن روز برایش خرج برداشته بود. ولی خوشحال بود که برای نجات حیوانی اقدام کرده است.

همسر علامه گفته بود ما در منزل حق نداشتیم برای از بین بردن مورچه یا سوسک و مانند آن سمپاشی کنیم. چون علامه معتقد بود: «اینها جان دارند و ما حق نداریم آنها را بی‌جان کنیم، باید بکوشیم منزل را نظافت کنیم تا اینها پیدا نشوند

پرهیز از مباحثات جدلی

علامه طباطبایی هل هوی و هوس و مباحثات جدلی نبود و همواره به سؤال‌ها، بدون خود نمایی پاسخ می‌داد. یکی از شاگردان علامه طباطبایی می‌گوید: «من در درس خارج فقه و اصول امام خمینی روحی فداه شرکت می‌کردم و درس فلسفه را خدمت استاد علامه طباطبایی می‌خواندم و به این هر دو استاد ربانی بسیار علاقمند بودم و عشق می‌ورزیدم. آن روزها من در مدرسه حجتیه قم ساکن بودم. در یکی از روزها از این دو استاد دعوت کردم که برای صرف ناهار به حجره تشریف بیاورند. دعوت‌م را پذیرفتند و به حجره تشریف فرما شدند. در ضمن من علاقه داشتم که دو استاد ربانی را در بحث‌های فلسفی به مباحثه دو طرفه وادار کنم. اما در این راه موفق نشدم زیرا هر دو استاد بی‌هوی و هوس بودند و از مباحثه‌های جدلی می‌گریختند. در آن مجلس اگر امام خمینی(ره) را مخاطب قرار می‌دادم و چیزی می‌پرسیدم، جواب می‌دادند و علامه طباطبایی سکوت می‌کردند و خوب گوش می‌دادند، اگر از علامه طباطبایی سؤال می‌کردم، جواب می‌دادند و امام خمینی(ره) سکوت می‌کردند و خوب گوش می‌دادند

«.

صدقه دادن و بوسیدن دست خود!

یکی از ارادتمندان مرحوم علامه می‌گوید: «روزی آقای طباطبائی را در مشهد دیدم که از کوچه‌ای عبور می‌کرد و به فقری که روی زمین نشسته بود، برخورد. پولی از جیب درآورده و در کف دست خود گذاشت و پیش آن نیازمند نشست و گفت: «بردار!» آن فقیر پول را برداشت. پس از آن، علامه دست خود را بوسید و برخاست و رفت. بنده به ایشان عرض کردم: «این کار شما - که فرمودید «پول را بردار» و دست خود را بوسیدید - چه دلیلی داشت؟» فرمود: «در روایت است که صدقه پیش از آن که در دست فقیر قرار گیرد، در دست خداوند قرار می‌گیرد. همچنین خدا می‌فرماید: «یدالله فوق ایدیهم: دست خداوند بالای دست آنان است». پس رسم ادب این است که دست انسان زیر دست خدا قرار گیرد؛ من به فقیر گفتم پول را بردار تا دست خدا - که میان دست من و او قرار می‌گیرد - بالاتر از دست من باشد، و هنگامی که در صدقه دادن، ابتدا پول در دست خدا قرار بگیرد، بنابراین دست صدقه‌دهنده دست خداوند را زیارت کرده است و من، این دست زائر را برای تبرک بوسیدم».

حضرت امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «پدرم (امام باقر علیه السلام) هرگاه چیزی صدقه می‌داد، آن را در کف [دست] سائل می‌نهاد و پس از آن، آن صدقه را از وی پس می‌گرفت و می‌بوسید و می‌بوییدش و باز آن را به سائل باز می‌گرداند

».

پرداخت وام به نیازمند

فرزند علامه طباطبایی نقل می‌کند: «پدرم از درآمد زمین زراعی که داشت به روستائیانی که نیازمند بودند وام می‌داد و رسید می‌گرفت و چنانچه کسی بعد از دو فصل برداشت محصول قادر به پرداخت بدهی خود نبود، آن را بخشیده و قبض را به خودش پس می‌داد و از طلب خود صرف نظر می‌کرد. یکبار چند قبض دست پدرم بود که از این واسطه‌ها طلبکار بود، آن روز من دیدم قبض‌ها را از جیب خود درآورد، مدتی به آنها نگریست و ناگهان همه را پاره کرد و دور ریخت، در حالی که بیش از حد تصور به پول برای گذراندن معاش عادی احتیاج داشت، من با تعجب پرسیدم: پدر چرا اینکار را کردید؟ نگاهی عمیق به من کرد و گفت: «پسرم اگر داشتند، می‌آوردند و می‌دادند، خدا را خوش نمی‌آید که، من بدانم آنها دستشان خالی است و مع هذا آنها را تحت فشار قرار دهم و ابراز طلبکاری کنم

دفاع از وطن

حضور سربازان روسی در سال 1320، در آذربایجان، ناامنی را افزایش داده بود و مرحوم علامه طباطبائی یز به ناچار یک قبضه تفنگ و یک قبضه سلاح کمری تهیه کردند و اغلب روزها فرزند خود، سید عبدالباقی را همراه خودشان به بیرون از روستا برده و آموزش تیراندازی و نشانه زنی می‌دادند. در سال 1321 - زمانی که علامه در روستای محل تولد خود ساکن شده بود - یک شب چند نفر از روستائیان آمدند و گفتند: «سربازان روسی به روستا حمله کرده اند». مرحوم علامه فوراً تفنگ را برداشته، در پشت بام سنگر گرفتند و مشغول تیراندازی شدند. این کار باعث شد سربازان روسی - که اغلب بی‌سلاح هم بودند! - برگشته و رفتند

•
اثر بیان علامه طباطبایی در ذکر «یا الله»

شخصی نقل کرد که گرفتار وسواس شدیدی شدم؛ به طوری که توانایی تکبیرة الاحرام گفتن نماز را نداشتم. روزی در منزل استاد بزرگوار، علامه (ره)، خدمتشان مشرف شدم و ناراحتی خود را به عرض آن واصل به حق، رساندم. مرحوم علامه فرمودند: «هرگاه می خواهی نماز بخوانی، یک یا الله بگو، سپس نماز را شروع کن.»

به منزل رفتم؛ هنگام نماز فرا رسید و آماده به جا آوردن این واجب شدم. در آن حال دیدم اثری از آن بیماری وسواس که مانع از به جا آوردن نماز بود در من نیست و نیازی [هم] به گفتن یا الله پیدا نکردم. فهمیدم همان یا الله آقای طباطبائی باعث شفایم شده است

«!؟»

خون گریستن موجوداتِ عالم در رثای امام حسین(ع)

مرحوم حجت السلام وجدانی فخر می گوید: «بعد از ظهر عاشورایی به قبرستان «حاج شیخ (قبرستان نو)» در قم رفته بودم که دیدم مرحوم علامه در گوشه ای از قبرستان هستند. برای عرض ارادت نزدیک شده و عرض سلام و ادب کردم. آن بزرگ چند بار از سوز و گداز به من فرمودند: «آقای وجدانی! می دانید امروز چه روزی است؟!» عرض کردم: «بله؛ امروز عاشوراست.» فرمودند: «می بینی همه دنیا، موجودات، آسمان، زمین و جمادات - همه - در حال اشکِ خون ریختن و گریستن بر حضرت سیدالشهدا علیه السلام هستند؟!» متعجب شده و دانستم که ایشان خبر از حقایق هستی می دهند. در همین حال، ایشان خم شده و سنگی از زمین برداشته، آن را به سان سیبی با دست از وسط شکافتند و میان آن را به من نشان دادند. با چشمان خودم، در میان سنگ، خون دیدم! و ساعتی با بهت و حیرت غرق مشاهده آن بودم. وقتی به خود آمدم، متوجه شدم که علامه از قبرستان رفته اند و من در تنهایی به نظاره آن سنگ خونین جگر مشغولم...

توسل در سیره علامه طباطبایی:

توسل به امام زاده

یکی از آشنایان علامه نقل می کند: «برای استاد مشکلی فلسفی رخ داده بود؛ همان ایام به زیارت امامزاده ای رفت و پس از آن، همان امامزاده به خواب ایشان آمده و مشکل علمی استاد را حل کرد!»

باز ایشان نقل کردند که: «اهل علمی دیوانه شده بود. او را نزد علامه آوردند و استاد علامه یک ربع ساعت به وی نگریست؛ در اثر نگاه ایشان، بیمار عاقل و سالم شد.»

استاد امجد از زبان علامه طباطبائی نقل می کنند که ایشان فرمود: «باطن دنیا، صلوات بر محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین) است.»

اکثر افراد تصور می کردند که شاید فیلسوف بزرگی چون علامه طباطبایی کمتر به زیارت برود، روزی در سفر مشهد یکی از حاضرین از علامه پرسید: شما هم به حرم می روید؟ علامه پاسخ داد: «آری» آن فرد پرسید: آیا شما هم مثل عامه مردم ضریح حضرت را می بوسید؟! علامه فرمود: «نه تنها ضریح، بلکه خاک و تخته در حرم را و هر چه متعلق به اوست می بوسم.»

او حتی در حل مسایل علمی و فلسفی و تفسیری، از معنویت ارواح معصومین علیهم السلام، استمداد می جست و گاهی برای حل مسایل تفسیری چندین ساعت، حتی یک شبانه روز به درون گرایی می پرداخت و از خدا و پیامبر و ائمه استمداد می طلبید. علامه می گفت: «ما هر چه داریم از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داریم.»

آیت الله بهجت در مورد تبرّی جستن از دشمنان اهل بیت (ع) می فرمایند: آقای طباطبائی (ره) می فرمود: «پس از نمازها، معاویه را لعن می کنم زیرا همه مفاصد قرنهای پس از وی را، مستند به او می دانم.»

استادی نقل می کنند که آیت الله طباطبائی می فرمود: «در بازبینی و تصحیح جلد اول المیزان، دو هزار غلط فاحش یافتیم! (مثلاً به جای «روز» نوشته بودم «شب») و در تصحیح بار دوم، ششصد غلط! و حالا بهتر می فهمم «معصوم» و «عصمت» یعنی چه!»

صاحب تفسیر البصائر نقل می کند: «اوایل تحصیل کتابی خواندم که بر مذهب شیعه دوازده امامی تاخته بود. پس از مطالعه آن، حالم دگرگون شد و گریه ام گرفت. بعدها (در سال 1356 ش)

که آن خاطره و گریه را به علامه طباطبائی عرض کردم، فرمود: «در آن هنگام (که برای مظلومیت اهل بیت علیهم السلام گریستی) هر چه از خدا می خواستی، می گرفتی.» یکی از اساتیدمی گوید به مرحوم علامه عرض کردم: وقتی به حرم مشرف می شویم، چگونه زیارت کنیم؟ فرمودند: «مگر چیزی جز خدا مشاهده می شود؟!»

علامه هر ساله ایام فاطمیه، ده روز در خانه اش برای شهادت حضرت فاطمه علیها السلام اقامه عزاء می نمودند و همه بستگان و اعضای خانواده حتی دخترانشان که در شهرهای دیگر سکونت داشتند مقید بودند، در این مدت در مجلس شرکت کنند. معمولاً در تهران و شهرستانها که می رفتند کمتر دید و بازدید می کردند ولی وقتی که می گفتند: در همسایگی، یا فلان محل، مجلس روضه و توسلی به حضرت زهرا علیها السلام است، فوراً شرکت می کردند. حتی برای رفع خستگی در محافل به علت رفت و آمد زیاد، گاهی مداحی را صدا می کردند تا چند جمله ذکر مصیبت کند و او با عشق و علاقه خاصی شدیداً گریه می کردند. و یک بار هنگام خواندن خطبه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام به عبارت لیس غیره که رسید، بسیار مبهوت شد؛ بعد رو به ما کرده و فرمود: «شما که این همه کتاب فلسفی و عرفانی خوانده اید، آیا دیده اید کسی بتواند چنین بگوید؟!» و نیز

و نیز سفارش می کرد که شب های قدر، به یاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام باشیم. در گشودن رمز و راز این سفارش، کافی است به روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام اشاره شود که فرمودند: «فمن عرف فاطمه حق معرفتها، فقد ادرك ليلة القدر: پس هر کس فاطمه علیها السلام را آن چنان که باید، بشناسد، حتماً شب قدر را درک کرده است

رفت حضرت امام رضا (علیه السلام)

علامه می فرمودند: «همه امامان علیهم السلام لطف دارند، اما لطف حضرت رضا علیه السلام محسوس است.»

و در نقلی دیگر، بیان می کردند: «همه امامان معصوم علیهم السلام رؤوف هستند، اما رأفت حضرت امام رضا علیه السلام ظاهر است.» و نیز می فرمودند: «انسان هنگامی که وارد حرم رضوی علیه السلام می شود، مشاهده می کند که از در و دیوار حرم آن امام (ع) رأفت می بارد.» ایشان هر ساله به مشهد مشرف می شد حتی در پنج شش ماه آخر عمر با همه کسالتی که داشت به مشهد مشرف شد. یکی از بستگان نزدیک ایشان می گفت: «با آغوش باز با آن کهولت سن و کسالت، جمعیت را می شکافت و با علاقه ضریح را می بوسید و توسل می جست که گاهی به زحمت او را از ضریح جدا می کردیم...» او می گفت: «من به حال این مردم که این طور عاشقانه ضریح را می بوسند، غبطه می خورم...»

زمانی نویسنده مشهوری بوسیدن ضریح امامان علیهم السلام و این قبیل احترام نهادن ها را تشنیع می کرد. وقتی سخن او را به مرحوم علامه در حرم رضوی علیه السلام عرض کردند، ایشان فرمود: «اگر منع مردم نبود، من از دم مسجد گوهرشاد تا ضریح، زمین را می بوسیدم.» و روزی در صحن حرم امام رضا علیه السلام شخصی به علامه [که اصلاً اذن نمی داد کسی دست ایشان را ببوسد] عرض کرد: «از راه دور آمده ام و می خواهم دست شما را ببوسم.» علامه فرمود: «زمین صحن را ببوس که از سر من هم بهتر است!»

یک بار علامه می خواستند به روضه رضوی علیه السلام مشرف شوند. به ایشان عرض شد: «آقا! حرم شلوغ است؛ وقت دیگری بروید!» فرمودند: «خوب، من هم یکی از شلوغ ها!» و رفتند. مردم هم که ایشان را نمی شناختند تا راهی برایشان بکشایند و در نتیجه، هر چه سعی کردند دستشان را به ضریح مبارک برسانند، نشد و مردم ایشان را به عقب هل دادند. وقتی بازگشتند، اطرافیان پرسیدند: «چطور بود؟» فرمودند: «خیلی خوب بود! خیلی لذت بردم!»

حجت الاسلام معزّی نقل می کند که یک بار در ایام طلبگی به مشهد رفته بودم و در صحن های حرم رضوی علیه السلام گام می زدم و به بارگاه امام علیه السلام می نگریستم اما داخل رواقها و

روضه نمی رفتم. ناگهان دست مهربانی بر روی شانه هایم قرار گرفت و با لحنی آرام فرمود:
«حاج شیخ حسن! چرا وارد نمی شوی؟!» نگاه کردم و دیدم علامه طباطبائی است. عرض کردم:
خجالت می کشم با این آشفتگی روحی بر امام رضا علیه السلام وارد شوم. من آلوده کجا و حرم
پاک ایشان کجا! آنگاه مرحوم علامه فرمود: «طیب برای چه مطب باز می کند؟ برای اینکه
بیماران به وی مراجعه کنند و با نسخه او تندرستی خود را بیابند. این جا هم دارالشفای آل محمد -
علیهم السلام - است. داخل شو که امام رضا علیه السلام طیب الأطباء است

علامه طباطبایی در ماه رمضان روزه خود را با بوسه بر ضریح مقدس حضرت معصومه سلام الله علیها، افطار می کرد، ابتدا پیاده به حرم مشرف می شد و ضریح مقدس را می بوسید، سپس به خانه می رفت.

از علامه خواستند درباره بانوی عفاف، حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، چیزی بگویند؛ فرمودند: «ایشان مادر ما هستند.»

حضرت امام صادق علیه السلام درباره این نوه عزیزشان می فرمایند: «تدخل بشفاعتها شيعتي الجنة باجمعهم: مقام و قدرت حضرت معصومه علیها السلام چنان است که اگر بخواهند همه شیعیان من، با شفاعت او به بهشت می روند.»

همه خلق اند زیر سایه ی او آفتاب خداست معصومه!

یکی از معلمان قم می گوید: روزی مشاهده کردم که علامه طباطبائی هنگام ورود به حرم حضرت فاطمه معصومه علیها السلام از خاک اطراف درهای صحن به دیدگانش کشید. وقتی علت این کار را از ایشان پرسیدم، فرمود: «ما که لیاقت نداریم از گرد و غباری که بر ضریح مقدس این خانم و اطراف آن نشسته، به چشمان بکشیم

علامه طباطبائی از قول استادشان مرحوم آقای قاضی می فرمودند: «من از باباطاهر تعجب می کنم که در شعرش چنین سروده:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

چه طور باباطاهر گفته است: اگر جانان، هجران را پسندد، من هم آن را می پسندم؟! چگونه انسان می تواند این را بپذیرد؟! عاشق بر هر چیز صبر می کند اما بر فراق، صبر نمی تواند کرد. مولا علی علیه السلام در دعای کمیل می فرماید: مولا و آقای من! گیرم بر عذاب تو صبر کنم؛ بر دوری تو چگونه شکیبا باشم؟! (فکیف أصبر علی فراقک)

ولیّ خدا

علامه طباطبائی فرمودند: «روزی از خیابان عبور می کردم. بنّایی را در حال چیدن بنای ساختمان دیدم. ناگهان دیدم بنّا پایش لغزید از آن بالا به پایین افتاد. در همین حال، کارگر او که پایین ساختمان بود، نگاهی به بنا کرد و گفت: «نیفت!» دیدم بنا از همان بالا آرام پایین آمد. من به دنبال کارگر به راه افتادم تا ببینم او کیست که خود را به کارگری زده است؟! بعد فهمیدم آن فرد، شخصی است که هر روز به محضر مقدس ولی عصر - عجل الله تعالی فرجع الشریف - مشرف می شود

راز خلقت انسان

از قول آیت الله حسن زاده نقل شده: «شبی در این موضوع فکر می کردم که چرا خداوند، انسان ها را آفرید؟ آیاتی مانند و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون را هم که از نظر می گذراندم و این که در تفسیرش فرموده اند: ليعبدون، یعنی لتعرفون، باز این اشکال به ذهنم می آمد که عبادت، فرع معرفت است، و ما که معرفتی نسبت به خدا نداریم، پس چه عبادتی؟! و ...» صبح، اول وقت، به حضور استاد علامه طباطبائی رسیده و سؤال را با ایشان در میان گذاشتم که «حضرت استاد! پس چه کسی بناست خداوند را عبادت کند؟!» ایشان در بیانی کوتاه فرمودند: «گرچه یک نفر!!» تا این جمله را فرمودند، من آرام شدم؛ همان دم به یاد وجود مقدس امام زمان علیه السلام افتادم و خاطرمد آمد که زمین و عالم، هماره چنین شخصی را دارد. دیگران همگی طفیلی وجود انسان کامل (معصوم) هستند و گویی هدف از خلقت آنان، به خلقت موجود تام و کامل باز می گردد.» امیر بیان، علی علیه السلام، خود پرده از راز خلقت برداشته اند: «فانا صنائع ربنا والناس بعد صنائع لنا: ما ساخته پرودگاریم خوشتنیم و مردم - همگی - پس از ما برای ما ساخته و آفریده شده اند...»

اراده بسیار قوی

مرحوم، علامه طباطبایی اراده بسیار قوی ای داشتند. وقتی که ایشان را برای معالجه به لندن برده بودند پزشکان گفتند: درمقابل چشم شما پرده ای هست که باید برداشته شود تا چشم، بینایی خود را از دست ندهد. ایشان هم اعلام رضایت کرده بودند. بعد که پزشکان گفته بودند، برای عمل جراحی باید شما را بیهوش کنیم، مخالفت کرده بودند و فرموده بودند: «بدون بیهوش کردن عمل کنید.» و پزشکان گفتند، چون چشم باید به مدت پانزده دقیقه باز باشد و پلک نزنند ناچاریم که شما را بیهوش کنیم. علامه طباطبایی فرموده بودند: «من چشم خود را باز نگه می دارم.» و به مدت هفده دقیقه چشم خود را باز نگه داشته بودند و حتی یک بار هم پلک نزده بودند. این حکایت از اراده بسیار قوی و نیرومند ایشان می کند

مهندس عبدالباقي، فرزند علامه نقل می کند: «هفت، هشت روز مانده به رحلت علامه، ایشان هیچ جوابی به هیچ کس نمی داد و سخن نمی گفت، فقط زیر لب زمزمه می کرد: «لا اله الا الله».

اهمیت به نماز

هنگامی که علامه طباطبائی برای عمل جراحی چشم به خارج سفر کردند در راه، نماز را در هواپیما خواندند و از این جهت خیلی غمگین و ناخرسند شدند. پس از عمل، طبیب جراح به ایشان گفت: «خوشبختانه جراحی چشم شما با موفقیت همراه بود.» علامه فرمودند: «اما من بسیار ناراحتم!» طبیب علت ناخرسندی ایشان را پرسید و ایشان گفتند: «هنگام آمدن، نماز را در هواپیما خواندم و نتوانستم آن گونه که شایسته بود، انجام دهم. از این که در بازگشت هم باید نماز را در هواپیما بخوانم، افسرده ام!» آن طبیب با شرکت هواپیمای گفت و گو می کند تا شرکت، پرواز را تنظیم و در جایی توقف کند تا علامه نمازشان را روی زمین بخوانند؛ اما شرکت پاسخ می دهد که برایش ممکن نیست. دکتر، بار دیگر با یک شرکت هواپیمایی خصوصی صحبت می کند و آنان می پذیرند که در میان راه، در فرودگاه توقف کنند تا علامه طباطبائی نمازشان را روی زمین و آن گونه که می پسندند، به جا آورند

سیطره الهی

حجت الاسلام ممدوحی نقل می کنند: «مرحوم علامه طباطبائی جلساتی داشتند که گاهی در منزل خودشان و گاهی در خانه بعضی شاگردانشان تشکیل می شد. یک بار که در اواخر عمرشان قرار بود برای حضور در یکی از جلسات، شبانه از کوچه پس کوچه های تاریک شهر قم عبور کنند؛ با ارتعاشی که در بدن داشتند و راه ناهموار منزلی که آن شب قرار بود بروند و تاریکی کوچه ها، یکی از اطرافیان عرض کرد: احتمال دارد - خدای نکرده - با این وضع، به زمین بخورید. می شود جلسه این هفته را مثلاً در خانه خود حضرت عالی برپا کرد تا اذیت نشوید. علامه فرمودند: «مگر ما در روز به وسیله نور خورشید خود را نگه می داریم و مگر نور خورشید باعث می شود زمین نخوریم؟!»

«قل من یکلؤکم باللیل و النهار من الرحمن؟! بگو: چه کسی شما را در شب و روز از [هر آسیب] خدای رحمان حفظ می کند؟! سوره انبیاء آیه 42»

داروی همه دردها

حجت الاسلام عبدالقائم شوشتری می گوید: به مرحوم علامه طباطبائی عرض کردم: «من چله نشستم؛ عبادت ها کردم؛ خدمت بزرگان رسیدم و ... اما مشکلم حل نشد!» ناگهان حال ایشان دگرگون شد و دست بر صورت نهادند و گریستند و در میان گریه فرمودند: «داروی همه دردها خداست! داروی همه دردها خداست

همسر علامه گفته بود ما در منزل حق نداشتیم برای از بین بردن مورچه یا سوسک و مانند آن سمپاشی کنیم. چون علامه معتقد بود: «اینها جان دارند و ما حق نداریم آنها را بی جان کنیم، باید بکوشیم منزل را نظافت کنیم تا اینها پیدا نشوند.»

آیت الله جوادی می فرماید: علامه طباطبائی - رضوان الله علیه - عاطفی بودند ... می فرمودند: «ما مرغ خانگی را نمی کشیم؛ باید آن قدر بماند تا بمیرد»

ادب علامه

علامه محمد حسین حسینی تهرانی فرمودند: علامه طباطبایی آنقدر متواضع و مؤدب، و در حفظ آداب سعی بلیغ داشت که من کراراً خدمتشان عرض کردم: آخر این درجه از ادب شما و ملاحظات شما ما را بی ادب می‌کند! شما را بخدا فکری بحال ما کنید!

از قریب چهل سال پیش تا بحال دیده نشد که ایشان در مجلس به مٹکا و بالش تکیه زنند، بلکه پیوسته در مقابل واردین، مؤدب و قدری جلوتر از دیوار و پایین دست میهمان وارد می‌نشستند. من شاگرد ایشان بودم و بسیار بمنزل ایشان می‌رفتم، و به مراعات ادب می‌خواستم پائین‌تر از ایشان بنشینم؛ ابداً ممکن نبود.

ایشان بر می‌خاستند، و می‌فرمودند: بنابراین ما باید در درگاه بنشینیم یا خارج از اطاق بنشینیم! در چندین سال قبل در مشهد مقدس که وارد شده بودم، برای دیدنشان بمنزل ایشان رفتم. دیدم در اطاق روی تشکی نشسته‌اند (بعَلّت کسالت قلب، طیب دستور داده بود روی زمین سخت ننشینند). ایشان از روی تشک برخاستند و مرا به نشستن روی آن تعارف کردند، من از نشستن خودداری کردم. من و ایشان مدتی هر دو ایستاده بودیم، تا بالاخره فرمودند: بنشینید، تا من باید جمله‌ای را عرض کنم!

من ادب و اطاعت کرده و نشستم. و ایشان نیز روی زمین نشستند، و بعد فرمودند: جمله‌ای را که می‌خواستم عرض کنم، اینست که: «آنجا نرم‌تر است.»!

از همان زمان طلبگی ما در قم، که من زیاد بمنزلشان می‌رفتم، هیچگاه نشد که بگذارند ما با ایشان به جماعت نماز بخوانیم. و این غصّه در دل ما مانده بود که ما جماعت ایشان را ادراک نکرده‌ایم؛ و از آن زمان تا بحال، مطلب از این قرار بوده است. تا در ماه شعبان امسال که بمشهد مشرف شدند و در منزل ما وارد شدند، ما اطاق ایشان را در کتابخانه قرار دادیم تا با مطالعه هر کتابی که بخواهند روبرو باشند. تا موقع نماز مغرب شد. من سجاده برای ایشان و یکی از همراهان که پرستار و مراقب ایشان بود پهن کردم و از اطاق خارج شدم که خودشان به نماز مشغول شوند، و سپس من داخل اطاق شوم و بجماعت اقامه شده اقتدا کنم؛ چون می‌دانستم که اگر در اطاق باشم ایشان حاضر برای امامت نخواهند شد.

قریب یک رُبع ساعت از مغرب گذشت. صدائی آمد، و آن رفیق همراه مرا صدا زد، چون آمدم گفت: ایشان همینطور نشسته و منتظر شما هستند که نماز بخوانند.

عرض کردم: من اقتدا می‌کنم! فرمودند: ما مُقتدی هستیم!

عرض کردم: استدعا میکنم بفرمائید نماز خودتان را بخوانید! فرمودند: ما این استدعا را داریم. عرض کردم: چهل سال است از شما تقاضا نموده‌ام که یک نماز با شما بخوانم تا بحال نشده است؛ قبول بفرمائید! با تبسم ملیحی فرمودند: یک سال هم روی آن چهل سال. و حقاً من در خود توان آن نمی‌دیدم که بر ایشان مقدّم شده و نماز بخوانم، و ایشان بمن اقتدا کنند؛ و حالِ شرم و خجالت شدیدی بمن رخ داده بود. بالاخره دیدم ایشان بر جای خود محکم نشسته و ب هیچ وجه من الوجوه تنازل نمی‌کنند؛ من هم بعد از احضار ایشان صحیح نیست خلاف کنم، و به اطاق دیگر بروم و تنها نماز بخوانم.

عرض کردم: من بنده و مطیع شما هستم؛ اگر امر بفرمائید اطاعت می‌کنم! فرمودند: امر که چه عرض کنم! اما استدعای ما این است! من برخاستم و نماز مغرب را بجای آوردم، و ایشان اقتدا کردند. و بعد از چهل سال علاوه بر آنکه نتوانستیم یک نماز به ایشان اقتدا کنیم امشب نیز در چنین دامی افتادیم.

ادب نسبت به قرآن

حجت الاسلام موسوی همدانی مترجم تفسیر المیزان نقل کرده اند که زمانی در یکی از روزها که مشغول ترجمه المیزان بودم، قرآن دستم بود و تفسیر هم روبرویم و در این حالت می خواستم کتاب دیگری را باز کنم، اما چون احتمال داشت آن صفحه مورد نظر قرآن بسته شود و بهم بخورد، قرآن را از پشت، روی زمین نهادم، علامه طباطبایی که حالات و رفتارم را مشاهده می کرد، فوراً قرآن را برداشت و بر آن بوسه زد و به من گفت: «دیگر از این کارها نکنید.»

یکی از شاگردان علامه طباطبایی می گوید: وقتی که غروب فرا می رسید، علامه طباطبایی به تلاوت قرآن مشغول می شدند، عرض کردم آقا چرا در این موقع که هوا تاریک است قرآن می خوانید؟ می فرمود: «قرائت قرآن به نور چشم می افزاید همان گونه که بصیرت دل را افزایش می دهد.» اگر موقعیتی پیش می آمد قرائت قرآن و برخی از نوافل را در راه یا حتی سوار بر اتومبیل انجام می داد... حتی در این اواخر که بیماری رعشه ایشان را گرفتار ساخته بود و واقعاً رنجشان می داد و مرتب داروی اعصاب مصرف می کرد، تلاوت قرآن را ترک نمی نمود.

حجت الاسلام قرائتی نقل می کند: خدا رحمت کند علامه طباطبائی را! می فرمود: «هر دو سال یک بار باید تفسیر قرآن نوشته شود. چون هر بار که انسان در قرآن تدبر می کند، به مطالب تازه ای می رسد.»

حجت الاسلام محمد فاضل (تبریزی) نقل می کنند که: ...روزی ایشان در ماشین، قرآنی از جیب خود درآورده و به بنده فرمود: «من عهد دارم که هر روز یک جزء از قرآن را بخوانم و الان چهل سال است که این کار را انجام می دهم. دیشب شما علما مزاحم شدید، نتوانستم بخوانم و اکنون قضا می کنم! هر ماه یک ختم قرآن تمام می شود و باز از ابتدای آن شروع می کنم و هر بار می بینم که انگار اصلاً این قرآن، آن قرآن پیشین نیست! از بس مطالب تازه ای از آن می فهم! از خدا می خواهم به بنده عمر بسیاری دهد تا بسیار قرآن بخوانم و از لطایف آن بهره ببرم. نمی دانید من چه اندازه از قرآن لذت می برم و استفاده می کنم!»

یکی از اساتیدمی گوید: «هرگاه از ایشان می پرسیدم: چگونه قرآن بخوانیم؟ می فرمودند: «توجه داشته باشید که کلام الله است.»

نجمه السادات طباطبائی (فرزند علامه) از قول پدر می گوید: «بشر باید عاطفه داشته باشد کسی که عاطفه ندارد، یعنی با قرآن دوست نیست!»

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: «(والله) لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه ولکنهم لایبصرون: (به خدا قسم که) خداوند در سخن خویش (قرآن) بر آفریدگان خود تجلی کرده، اما آنان او را نمی بینند (و توجه ندارند).

علامه(ره) با نهج البلاغه و کتاب های حدیثی همان معامله را می کرد که با قرآن معامله می کرد، یعنی آن را می بوسید و روی چشم می گذاشت. اگر در مجلسی، کتاب روایی، مانند بحارالانوار، روی زمین بود، آن را برمی داشت و می بوسید و روی طاقچه می نهاد؛ و به قفسه کتابی که کتاب حدیث در آن بود، پشت نمی کرد.

علت تفسیر قرآن

استاد سید محمد علی علوی نقل می کنند که: «روزی با مرحوم آیت الله موسوی گلپایگانی به دیدن علامه طباطبائی در منزلشان رفتیم. در میان صحبت های آن روز، این سخن پیش آمد که چه انگیزه ای باعث شد که آیت الله طباطبائی، با اینکه اشتغال و تخصصشان فلسفه بود، به قرآن رو آوردند و تفسیر المیزان را نوشتند؟

مرحوم علامه فرمود: «بله؛ من مدتی دنبال فلسفه بودم تا اینکه شبی مادرم را در خواب دیدم که به من گفت: «محمد حسین! تو که این اندازه در پی فلسفه هستی، فردای قیامت چه خواهی کرد؟! دستت خالی است.» مرحوم علامه که به مادر خود علاقه بسیاری داشت و می فرمود: «مادرم حق بزرگی بر گردن من دارد.» ایشان ادامه داد: «در خواب به مادرم گفتم: «پس چه کنم مادر؟» مادرم گفت: «به دامان قرآن چنگ بزن! در پی قرآن و تفسیر آن برو تا انشاء الله شفاعتت بکند.» من وقتی این خواب را دیدم، خیلی مضطرب و نگران شدم و دریافتم که مادرم کلام بسیار جالبی فرموده است. با خود گفتم: چه بهتر که این آخر عمری، به ذیل عنایت قرآن، متوسل بشوم و این، انگیزه شد که من شب و روز به نگارش تفسیر المیزان همت بگمارم و بحمدالله، با عنایت خداوند و دعای مادرم، موفق به اتمام دوره آن شدم و این را از برکات عنایت مادرم می دانم

انقطاع از دنیا

در ماههای آخر حیات دنیوی علامه طباطبایی، این فیلسوف و حکیم متشرع، دیگر به امور دنیا توجهی نداشت و کاملاً از مادیات غافل بود و در عالم معنویت سیر می کرد، ذکر خدا بر لب داشت و گویی پیوسته در جهان دیگر بود. در روزهای آخر حتی به آب و غذا هم توجه نداشت. چند روز قبل از وفاتش به یکی از دوستان فرموده بود: «من دیگر میل به چای ندارم و گفته ام سماور را در جهان آخرت روشن کنند، و میل به غذا ندارم.»

و بعد از آن هم دیگر غذا میل نکرد، با کسی سخن نمی گفت و حیرت زده به گوشه اطاق می نگریست.....یکی از شاگردان می گوید: روزی بعیادت رفتم؛ در حالیکه حالشان سنگین بود، دیدم تمام چراغهای اطاقها را روشن نموده، و لباس خود را بر تن کرده با عمامه و عبا و با حالت ابتهاج و سروری زائد الوصف در اطاقها گردش می کنند؛ و گویا انتظار آمدن کسی را داشتند.

همچنین یکی از مدرسین محترم حوزه علمیه قم نقل کردند که در روزهای آخر عمر علامه طباطبایی در حضورش بودم، دیدم دیده گشودند و فرمودند: «آنها را که انتظارشان داشتم به سراغمان آمدند...»

حالات مرحوم علامه در اواخر عمر دگرگون شده و مراقبه ایشان شدید شده بود و کمتر تناول می کردند، و مانند استاد خود، مرحوم آیه الله قاضی ابن بیت حافظ را می خواندند و یک ساعت می گریستند

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
کی روی؟ ره زکه پرسى؟ چه کنی؟ چون
باشی؟

همان روزهای آخر، کسی از ایشان پرسید: در چه مقامی هستید؟ فرموده بودند: مقام تکلم

سائل ادامه داد: با چه کسی؟ فرموده بودند: با حق

حجت الاسلام ابوالقاسم مرندي می گوید:

« یک ماه به رحلتشان مانده بود که برای عیادتشان به بیمارستان رفتم. گویا آن روز کسی به دیدارشان نیامده بود. مدتی در اتاق ایستادم که ناگهان پس از چند روز چشمانشان را گشودند و نظری به من انداختند.

به مزاح [از آن جا که ایشان خیلی با دیوان حافظ دمخور بودند] عرض کردم: آقا از اشعار حافظ چیزی در نظر دارید؟ فرمودند:

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟ بقیه اش را بخوان!

گفتم: ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

علامه تکرار کردند: تا به کجا! و باز چشم خود را بستند و دیگر سخنی به میان نیامد...

شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی

ولادت

عارف کامل، سالک زاهد صاحب کرامت، حاج شیخ حسنعلی فرزند علی اکبر فرزند رجبعلی مقدادی اصفهانی - رحمه الله علیه - در سال 1279 در نیمه ماه ذی القعدة، در خانواده‌ای متدین، زاهد و متقی و دوستدار اهل علم، چشم به جهان گشود.

این ولادت میمون و خجسته، مرحوم ملا علی اکبر را که از دوستان مرحوم محمد صادق درویش تخت پولادی و از عارفان صاحب نفس بود، بی اندازه خوشحال و مسرور کرد؛ زیرا آن مرد خدا مدتها آرزوی داشتن پسری را داشت و با خود عهد کرده بود که به زیارت معصومین - علیهم السلام - مشرف و در آن جا متوسل شود تا خداوند به او پسری عنایت کند. این سفر انجام شد و ملا علی اکبر به آرزوی خود رسید.

پدر نام فرزند را به توصیه و سفارش مرادش، حاجی صادق حسنعلی برگزید.

- پدر، الگوی زهد و پارسایی

حسنعلی در خانواده‌ای متقی و زاهد پرورش یافت. پدر وی، مرحوم ملا علی اکبر، مردی متقی و پرهیزگار و معاشر و دوستدار اهل علم و ملازم مردان حق و عارفان بزرگی چون حاج محمد صادق تخت پولادی بود. او بر اثر مشاهده کراماتی از حاج محمد صادق در مورد همسرش و افزایش شیر در سینه او، تا آخر عمرش از ارادتمندان ویژه مرحوم حاجی محمد صادق گردید و مدت 22 سال در خدمت او بود و شبهای دوشنبه و جمعه نزد او می‌رفت و در تخت پولاد با او به عبادت و ریاضت می‌پرداخت.

این پدر ارزنده، نیمی از آنچه، از راه کسب و کار به دست می آورد، در اختیار حاج محمد صادق می گذاشت و به همراه او به فقرا و مستمندان کمک می رساند.

از دیگر افتخارات ملا علی اکبر- پدر مرحوم شیخ حسنعلی - که بعدها آن فرزند خلف و صالح با عشق و علاقه آن را دنبال کرد، خدمت به سادات و فرزندان حضرت زهرا - علیها السلام - بود.

مرحوم ملا علی اکبر، در تربیت و پرورش فرزندش، نهایت دقت و تلاش را به عمل آورد.

وی فرزند دلبنده را از همان کودکی در هر سحرگاه که خود برای عبادت و شب زنده داری بر می خاست، بیدار می کرد تا او لذت مناجات، نماز، دعا و راز و نیاز را از همان سالهای کودکی بچشد و ذکر و یاد خدا، شیر جانش شود.

این پدر شایسته، فرزندش را از هفت سالگی نزد حاج محمد صادق تخت پولادی که دارای نفسی گرم بود، برد و تربیت و تهذیب وی را به او واگذار کرد. مرحوم حاج شیخ حسنعلی تا یازده سالگی که استادش وفات یافت، در خدمت او بود.

فرزند مرحوم شیخ حسنعلی در این باره می نویسد:

«پدرم از همان کودکی زیر نظر حاجی به نماز و روزه و انجام مستحبات و نوافل شب و عبادت پرداخت و تا یازده سالگی که فوت آن مرد بزرگ اتفاق افتاد، پیوسته مورد لطف و مرحمت خاص مرشد و استاد خود بود

شیخ حسنعلی اصفهانی بر این باور بود که بعد از علم توحید و ولایت و احکام شریعت که تحصیل آن واجب است، باید به تحصیل دانش های دیگر پرداخت؛ چون جهل، در هر دانشی ناپسند است و مراد از حرمت برخی از علوم و فنون، به کار گرفتن آنهاست و نه آموزش آنها. وی فقه، تفسیر، هیئت و ریاضیات را به طلبه ها می آموخت؛ ولی فلسفه و علوم الهی را به این شرط درس می داد که ابتدا طلبه با اخبار معصومین - علیهم السلام - آشنا باشد و در تزکیه نفس بکوشد؛ چون به نظر وی، برخی از مشکلات حکمت و فلسفه، با مکاشفه میسر است و اگر برخی شرایط مکاشفه در طالب علم نباشد، تحصیل آن بر وی نارواست و ممکن است او، را از جاده شریعت منحرف کند.

مرحوم نخودکی بیشتر شبها تا صبح بیدار می ماند و از پانزده سالگی تا پایان عمر پربرکتش، هر ساله ماه رجب و شعبان و رمضان و ایام البیض هر ماه را روزه دار بود.

وی در شهرضا با عارفی دلسوخته، به نام «سید جعفر حسینی قزوینی» ملاقات کرد و با دیدن کرامات معنوی آن مرد خدا، شیفته او گردید. در این ملاقات، آن عارف بزرگ از باطن او خبر داد و گفت: نه روز است که چیزی نخورده‌ای؛ جز با آب روزه نگشوده‌ای؛ ولی در ریاضت هنوز ناقصی؛ زیرا که اثر گرسنگی در رخسارت هویدا و ظاهر گشته و آن را شکسته و فرسوده کرده است؛ در حالی که مرد کامل از چهل روز گرسنگی نیز چهره‌اش شکسته نمی شود.

شیخ حسنعلی نخودکی درباره راه و روش عرفانی خود در جواب نامه
یکی از سادات دزفول می نویسد

عرض می شود به تمام احباء اظهار فرمایید که طریقه فلانی غیر از «
طریقی است که شنیده اید، همه بدانید که طریقه حقیر، طریقی است که
تمام مطالب شرع را نهایت اهتمام است؛ خلاف باقی طرق که به مطالب
شرعیه خیلی بی اعتنا هستند. در طریقه حقیر، خصوصا نماز خیلی مورد
توجه است که هر چه زحمت و توجه است، به نماز معطوف دارید
بدانید که مدار و معیار امر و طریقه ما بر سه چیز است؛ شب زنده داری،
لقمه حلال و توجه به نماز، به ویژه نماز اول وقت و حضور قلب در آن

سیر و سیاحت عجیب

فرزند ایشان نقل می کند: به خاطر دارم که شخصی بنام « صنیعی » از اهل اصفهان که ریاست اداره تلفن مشهد را نیز به عهده داشت، برای من حکایت کرد که: « وقتی به درد پا مبتلا شدم و به ارشاد و به اتفاق دو تن از دوستانم به نامهای حسن روستائی و شاهزاده دولتشاهی به خدمت مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رحمه الله علیه رفتم تا توجهی فرمایند و از آن درد خلاص گردم، چون به خانه او رفتم، دیدم که در اطاق گلی و بر روی تخت پوست و زیلویی نشسته است

در دلم گذشت که شاید این مرد نیز با این ظواهر، تدلیس می کند. پس از شنیدن حاجتم، فرمود تا دو روز دیگر به خدمتش برسم

روز موعود رسید و بنا به وعده آنجا رفتم ولیکن در دل من همچنان خلجانی بود. چون به خدمتش نشستم، نظر عمیقی در من افکند که ناگهان خود را در شهر اراک که مدتی محل سکونت من بود، یافتم

در آن وقت نیز پسر من در آن شهر ساکن بود. یکسره به خانه او رفتم، ولی به من گفتند: فرزند تو چندی است که از اینجا به جای دیگر منتقل شده است و نشانی محل جدید او را به من دادند. به سوی آن نشانی جدید راه افتادم و در راه با تنی چند از دوستان مصادف شدم که قرار گذاشتند همان شب به دیدن من بیایند

چون به در منزل فرزندم رسیدم و در را به صدا درآوردم، خادمه یی در را بگشود، چون خواستم که به درون بروم، ناگهان صدای مرحوم شیخ مرا به خود آورد، دیدم غرق غرق شده و خسته و کوفته ام

آنگاه دستوری از دعا و دوا به من مرحمت فرمود، ولی پیوسته در اندیشه بودم که این چگونه سیر و سیاحتی بود که کردم؟ پس از چند روز، نامه یی گله آمیز از پسر من رسید که چه شد به اراک و تا در خانه ما

آمدی، ولی داخل نشده و بازگشتی و چرا با دوستانت که در راه، قرار ملاقات نهاده بودی، و شب به دیدار تو آمده بودند، تخلف وعده کردی؟
و در پایان آدرس منزل خود را، در همان محل داده بود که من در آن مکاشفه و سیاحت به آنجا رفته بودم...

!تو بخور، او مداوا میشود

پاسبانی می گفت

همسر من مدتها کسالت داشت و سرانجام قریب شش ماه بود که به «
طور کلی بستری شده بود و قادر به حرکت نبود. بنا به توصیه دوستان
خدمت مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی رفتم و از کسالت همسرم به
ایشان شکوه کردم

:خرمایی مرحمت کردند و فرمودند

بخور. عرض کردم: عیالم مریض است. فرمود تو خرما را بخور او بهبود می‌یابد. در دلم گذشت که شاید از بهبود همسر مایوس هستند ولی نخواسته اند که مرا ناامید بازگردانند

باری به منزل مراجعت و دقّ الباب کردم، با کمال تعجب، همسر بیمارم در حالیکه جارویی در دست داشت، در خانه را بر روی من گشود چه شد که از جای خود برخاستی؟. پرسیدم گفت:

ساعتی پیش در بستر افتاده بودم، ناگهان دیدم مثل آنکه چیز سنگینی از روی من برداشته شد. احساس کردم شفا یافته ام، برخاستم و به نظافت منزل مشغول شدم

پاسبان می‌گفت

درست در همان ساعت که من خرما می‌خوردم، همسر من شفا یافته بود

» .

رکوع طولانی شیخ حسنعلی نخودکی

:آقای نظام التولیه سرکشیک آستان رضوی نقل کرد که

شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می‌بارید نوبت «

کشیک من بود

اول شب خدّام آستان مبارکه به من مراجعه کردند و گفتند به علت

سردی هوا و بارش برف زائری در حرم نیست، اجازه دهید حرم را

ببندیم، من نیز به آنان اجازه دادم

مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم

مطهر آمد و گفت: حاج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تا کنون بالای

بام و در پای گنبد مشغول نماز می‌باشند و مدتی است که در حال رکوع

هستند و چند بار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع دیدیم،
اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می‌خواهیم درها را ببندیم
گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید، و مقداری هیزم در اطاق
پشت بام که مخصوص مستخدمین است بگذارید که هرگاه از نماز فارغ
شدند استفاده کنند و در بام را نیز ببندید

مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم
آنشب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم
مطهر آمدیم، به خادم بام گفتم برو بین حاج شیخ در چه حالند. پس از
چند دقیقه خادم مزبور بازگشت و گفت: ایشان همانطور در حال رکوع
هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است
معلوم شد که ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده‌اند و سرمای
شدید آنشب سخت زمستانی را هیچ احساس نکرده‌اند نماز ایشان
هنگام اذان صبح به پایان رسید

»

!تنبيه مار

:آقای گلبیدی از قول آقا سید حسین موسویان نقل کرد

آقا سید حسین برای من نقل کردند که به واسطه آقای حاج سید «
حسین موسوی امام جماعت مسجد سید اصفهان به مرحوم حاج شیخ
حسنعلی معرفی شدم

ایشان مرا به گرمی پذیرفتند و در هر سفر که به مشهد مشرف می شدم
خدمت ایشان می رسیدم

در سفر دوم یا سوم بود که روزی در مدرسه خیرات خان واقع در بست پائین خیابان مشهد در طبقه فوقانی مدرسه در حجره ایشان بودم که از طبقه هم کف سر و صدائی بلند شد.

مرحوم حاج شیخ فرمودند چه خبر است. گفتند طلبه ای را مار زده است. فرمودند او را بیاورید بالا. گفتند نمی تواند بیاید. فرمودند خودم می آیم. بلند شدند و به راه افتادند.

من هم به دنبال ایشان از پله ها پائین آمدم و به اتفاق حاج شیخ وارد اطاق طلبه شدیم دیدیم که طلبه دارد روی زمین می غلطد. آقا پرسیدند کجا را زده است؟ شست پای خود را نشان داد.

مرحوم حاج شیخ انگشت مبارک را با آب دهان تر کرده به محل گزیدگی مالیدند فی الفور درد ساکت شد. بعد فرمودند مار کجاست؟ مار در گوشه حجره بود نشان دادند.

مرحوم حاج شیخ رو به مار کرده فرمودند

«می خواهی ترا تنبیه کنم؟ چرا اذیت کردی؟»

سپس رو کردند به شخصی که قیافه و کسوت رعایا و کشاورزان را داشت و جوالی همراهش بود که به پشت می بست. فرمودند جوال را بیاور. آورد به مار فرمودند برو توی آن توبره. مار حرکت کرد و وارد آن جوال شد. بعد به مار فرمودند

« .دیگر کسی را اذیت نکن والا ترا تنبیه خواهم کرد »
و به آن مرد فرمودند آنرا بردار و بیرون دروازه رهایش کن و در راه
هم آن را آزار منما

خدمت به مردم
در نظر مردان الهی و عالمان ربانی و به ویژه شیخ حسنعلی اصفهانی،
خدمت به مردم و برآوردن حاجات آنان و تواضع و فروتنی در برابر
آنان، از عالی ترین مصادیق عبادت خدا به شمار می رود. هیچ گاه در
خانه شیخ حسنعلی به روی بیماران، گرفتاران و مستمندان بسته نمی ماند
و از این که مردم وقت و بی وقت برای حل مشکلات خود به منزل شیخ
مراجعه می کردند، چهره درهم نمی کشید و حتی غیر مسلمانان از

الطاف او برخوردار بودند و برای برآورده شدن حوایج خود به او متوسل می شدند

فرزند وی در این باره می نویسد

مرحوم پدرم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی - اعلی الله مقامه - در کلیه « ساعات روز و شب، برای رفع حوایج حاجتمندان و درماندگان، آماده بودند.

روزی عرضه داشتم: خوب است برای مراجعه مردم، وقتی مقرر بشود. فرمود: پسر! لیس عند ربنا صباح و لامساء؛ آن کس که برای رضای خدا، به خلق خدمت می کند، نباید که وقتی معین کند.

پدرم در ابتدای شبها پس از انجام فریضه، به نگارش پاسخ نامه ها و انجام خواسته های مراجعان مشغول و سپس مدتی به مطالعه می پرداختند. از نیمه های شب تا طلوع آفتاب به نماز و ذکر و نوافل و تعقیبات سرگرم بودند. پس از طلوع خورشید، اندکی استراحت می فرمودند و بعد از آن تا ظهر به ملاقات و گفتگو با مراجعان و تهیه و ساخت دارو برای بیماران می نشستند و بالاخره عصرها برای تدریس به مدرسه می رفتند و پس از آن نیز به پاسخ گویی و رفع نیازمندی محتاجان و گرفتاران مشغول بودند

او همیشه به دوستان و نزدیکان توصیه می کرد که خدمتگزار مردم باشند و برای حل گرفتاری به فقرا صدقه بدهند یا چیزی نذر کنند؛ از جمله در جواب نامه آنان که از او توصیه ای می خواهند، با بیان حکایت‌هایی از زندگی عیسی - علیه السلام - و روایتی از وصایای مولی علی - علیه السلام - به فرزندش امام حسن - علیه السلام - آنها را به خدمت مردم سفارش می نماید

تاوان اندیشه مکروه

آیت الله فهری (نماینده ولی فقیه در دمشق) نقل می کند که جناب شیخ رجبعلی خیاط به ایشان فرمود: روزی برای انجام کاری روانه بازار شدم ، اندیشه مکروهی در مغزم گذشت، ولی بلافاصله استغفار کردم. در ادامه راه شترهایی که از بیرون شهر هیزم می آوردند، قطاروار از کنار من گذشتند ناگاه یکی از شترها لگدی به سوی من انداخت که اگر خود را کنار نکشیده بودم آسیب می دیدم. به مسجد رفتم و این پرسش در ذهن من بود که این رویداد از چه امری سرچشمه می گیرد و با اضطراب عرض کردم: خدایا این چه بود؟

در عالم معنا به من گفتند: این نتیجه آن فکری بود که کردی.

گفتم: گناهی که انجام ندادم.

گفتند: لگد آن شتر هم که به تو نخورد!

ناصرالدین شاه در برزخ

در رابطه با وضعیت ناصرالدین شاه قاجار در عالم برزخ ، یکی از شاگردان شیخ رجبعلی خیاط از ایشان نقل کرد: روح او را روز جمعه ای آزاد کرده بودند و شب شنبه او را با هل به جایگاه خود می بردند، او با گریه به ماموران التماس می کرد و می گفت: نبرید. هنگامی که مرا دید به من گفت: اگر می دانستم جایم اینجاست در دنیا خیالِ خوشی هم نمی کردم!

ستایش از پادشاه ستمکار

جناب شیخ ، دوستان و شاگردان خود را از همکاری با دولت حاکم (پهلوی) و به خصوص از تعریف و تمجید آنان بر حذر می داشت. یکی از شاگردان شیخ از وی نقل کرده است که فرمود:

روح یکی از مقدسین را در برزخ دیدم که محاکمه می کنند و همه ی کارهای ناشایست سلطان جابر زمان او را در نامه عملش ثبت کرده و به او نسبت می دهند، شخص مذکور گفت: من این همه جنایت نکرده ام، به او گفته شد: مگر در مقام تعریف از او نگفتی : عجب امنیتی به کشور داده است؟ گفت: چرا! به او گفته شد: بنابراین تو راضی به فعل او بوده ای ،او برای حفظ سلطنت خود به این جنایات دست زد.

در نهج البلاغه آمده است که امام علی (ع) فرمودند: هر که به کردار عده ای راضی باشد مانند کسی است که همراه آنان ، آن کار را انجام داده باشد و هر کس به کردار باطلی دست زند او را دو گناه باشد: گناه انجام آن و گناه راضی بودن به آن.

ارزش کار برای خدا

یکی از دوستان شیخ رجبعلی خیاط از او نقل می کند که فرمود: در مسجد جمعه تهران ، شبها می نشستم و حمد و سوره مردم را درست می کردم ،شبى دو بچه با هم دعوا می کردند، یکی از آنها که مغلوب شد برای اینکه کتک نخورد آمد پهلوی من نشست، من از فرصت استفاده کردم، حمد و سوره اش رو پرسیدم، و این کار آن شب، همه ی وقت مرا گرفت. شب بعد درویشی نزد من آمد و گفت: من علم کیمیا، سیمیا، هیمیا و لیمیا دارم و آماده ام به شما بدهم، مشروط به اینکه ثواب کار دیشب خود را به من بدهی!

ایثار

یکی از فرزندان شیخ رجبعلی خیاط می گوید :مادرم تعریف می کرد که : زمان قحطی بود،حسن و علی(فرزندان ارشد شیخ) روی پشت بام آتش کرده بودند،رفتم ببینم چه می کنند ،دیدم آن دو پوست خیکی را آورده اند سرخ کنند و بخورند!با دیدن این صحنه گریه ام گرفت ،آدم پائین مقداری مس و مفرغ از منزل برداشتم ،بردم زیر بازارچه فروختم و قدری دم پُختک تهیه کردم .برادرم قاسم خان که شخص پولداری بود رسید دید خیلی ناراحتم ،از علت ناراحتی سؤال کرد،جریان را گفتم .قاسم خان که این ماجرا شنید گفت: چه می گویی؟ شیخ رجبعلی را در بازار دیدم که صد بلیط چلو کباب میان مردم تقسیم می کند! چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. این مرد کی می خواهد ... درست است که عابد و زاهد است ولی کارش درست نیست.

با شنیدن این حرفها ناراحتی من بیشتر شد. شب که شیخ به خانه آمد، با او برخورد کردم که چرا ... و با ناراحتی خوابیدم. نیمه های شب ناگاه متوجه شدم که مرا صدا می زنند که بلند شو. بلند شدم دیدم مولا امیرالمومنین علیه السلام است که ضمن معرفی خود فرمود: ”او بچه های مردم را نگه داشت ماهم بچه های تو را! هر وقت بچه هایت از گرسنگی مردند حرف بزن!“

کیمیای واقعی

شیخ جعفر مجتهدی می گوید: از همان سنین نوجوانی علاقه عجیبی به تزکیه نفس داشتم و برای رسیدن به نیروی تمرکز و تقویت اراده تا جایی پیش رفتم که در قبرستان متروکه تبریز که بسیار مخوف و اسرارآمیز می نماید، قبری را برای خود حفر کرده بودم و همین که شب سایه خود را بر آن گورستان می گسترده به سراغ همان قبر حفر شده می رفتم و تا صبحگاه به ذکر حضرت باری می پرداختم و بر آن بودم تا با

این ریاضتِ دشوار به راز ساختن کیمیا آگاه شوم که روزی هاتف غیبی
در گوشم گفت

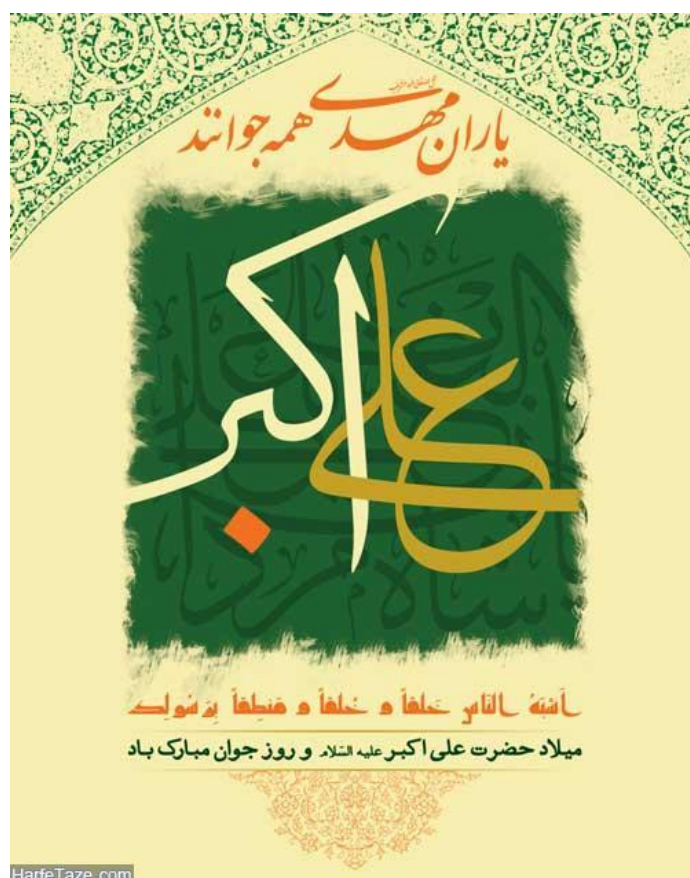
جعفر! کیمیا! محبت اهل بیت عصمت و طهارت است، اگر کیمیای »
واقعی می خواهی بسم الله! این راه و این شما

همون موقع برگشتم خونه و تا صبح، نفهمیدم تو چه حالی بودم... صبح،
دست مادرم رو بوسیدم و خوااهش کردم که بذاره برم سفر... می
خواستم برم کربلا... تنها جایی که از شب قبلش دلم کشیده شده بود به
طرفش و اسم امام حسین(ع) حتی برای یه لحظه هم از ذهنم بیرون نمی
رفت... نه گذرنامه داشتم و نه کسی باورش می شد که یه نوجوون 17
ساله تبریزی، هوای رفتن به کربلا رو داشته باشه

مادرم - خدا رحمتش کنه - دست مهربونش رو روی دستم کشید و
پشت دستم رو به گونه های مرطوبش چسبوند و به چشمام نگاه کرد...
مثل همه مادران، نیاز به توضیح نداشت، از چشمام خوند که اگه نمی داشت
برم، نمی رفتم، اما می مُردم... سرم رو به سینه اش چسبوند و همون طور
که گریه می کرد، گفت

برو عزیز دلم!... پدِرت «میرزا یوسف» خدایا مرز رو هم دعا کن!... -
میرزا، هیئت دارِ اجداد من و خادمِ امام حسین بود، می دونم که آخرش،
تو هم باید بری درِ خونه امام حسین (ع)

درس هایی بسیار مهم برای جوانان



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين محمد(ص) واهل بيته الطاهرين

مهم ترین قسمت از عمر هر شخصی، دوران جوانی او می باشد. که علاوه بر اینکه در جوانی نشاط و سلامت و قدرت و انگیزه آرزو و... دارد در این مرحله از عمر است که خمیر مایه صفات خوب و بد و اعتقادات درست و نادرست در او نهاده می گردد.

تا نیروی جوانی دارید می توانید هواهای نفسانی و خواسته حضرت امام درباره دوره جوانی فرمودند: "های حیوانی را از خود دور سازید، ولی اگر در جوانی به فکر اصلاح و ساختن خود نباشید دیگر در پیری کار از کار گذشته است تا جوان هستید کاری کنید. قلب جوان لطیف و ملکوتی است و انگیزه های فساد در آن ضعیف است، لیکن هر چه سن بالا رود ریشه گناه در قلب قوی تر و محکم تر می گردد تا جایی که کندن آن از دل ممکن نیست"⁴¹.

چنانچه هوشیار باشد و از این فرصت طلایی که خداوند در اختیار جوان قرار داده خوب استفاده کند در سنین پیری دیگر مشکل مهمی نخواهد داشت.

در روایت است وقتی انسان به سن چهل سال رسید اگر صفات خوبی در او قرار داشت شیطان نگاه مایوسانه ای به او می کند و از گمراه کردن او ناامید می شود! ولی اگر در او صفات بدی قرار داشت شیطان پیشانی او را بوس می کند و می گوید دیگر ادم بشو نیستی!

آری باید جوانان نهیت تلاش را بکار ببرند تا فضائل اخلاقی همچون تقوا و پاکدامنی و امانت داری و ایثارگری و راستگوئی و... در خود پرورش دهند تا اینکه این صفات عالی در او ماندگار شود و تا زمان مرگ باقی بماند.

در این کتاب به 25 درس از درس های مهم زندگی برای جوانان اشاره شده است امید است مورد استفاده خوانندگان محترم قرار گیرد.

کرمانشا-بهار 1400

(تهذیب نفس و سیر و سلوک از دیدگاه امام خمینی(س)⁴¹

درس اول:نگاه!

درس دوم:زبان

درس سوم:ادب

درس چهارم:دوست و رفیق!

درس پنجم:نماز

درس ششم:اهل بیت علیهم السلام

درس هفتم:اخلاق

درس هشتم: پدر و مادر

درس نهم: ازدواج

درس دهم: خدمت به دین

درس یازدهم: عشق به خدا

درس دوازدهم: فرار از پول پرستی

درس سیزدهم: انس با قرآن

درس چهاردهم: اهل دعا و نیایش بودن

درس پانزدهم: کنترل خشم

درس شانزدهم: کنترل شهوت

درس هفدهم: دوری از شراب و مواد مخدر

درس هیجدهم: امین باشیم!

درس نوزدهم: به دیگران ظلم نکنیم

درس بیستم: علم و دانش

درس بیست و یکم: کار و تلاش

درس بیست و دوم: میانه روی در همه کارها

درس بیست و سوم: امیدواری

درس بیست و چهارم: عزت نفس

درس بیست و پنجم: نیکوکاری

درس اول: کنترل نگاه!

خداوند چشم را امانت بما داده تا با آن در حلال استفاده نمائیم و اجازه نداریم به هرچیزی نگاه کنیم!

1- اگر چشم کنترل شود از اکثر گناهان دور می شویم

2- جایزه نگاه نکردن به حرام چند چیز است:

به فرموده امام صادق (علیه السلام)، کسی که به نامحرم نگاه نکند، خداوند از حورالعین به او تزویج می کند.

پیامبر اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم درباره نگاه حرام فرمودند:

النَّظَرُ سَهْمٌ مِّنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ فَمَنْ تَرَكَهَا خَوْفًا مِّنَ اللَّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ حَلَاوَتَهُ فِي قَلْبِهِ

نگاه (به نامحرم) تیر زهرآلودی از تیرهای شیطان است و هر کس آن را از ترس خدا ترک کند، خداوند چنان ایمانی به او عطا کند که شیرینی اش را در دل خویش احساس کند. (بحارالانوار، ج 101، ص 38).

راحتی دل و فکر:

زدست دیده و دل هر دو فریاد...هرآنچه دیده بیند دل کند یاد

بسازم خنجری نیشش ز فولاد...زنم بر دیده تا دل گردد آزاد

به امام زمان قول دادم...

سلام من دختری بیست سالم نمیدونم از کی کجا ایقد ایمانم کم شد شاید از وقتی. بود ک دیپلمم گرفتم دوستی با جنس مخالف شروع کردم اونم واسه تفریح. پارسال تبلت خریدم انترنت پر سرعتم ک بود. نمیدونم چی شد ک یکی از این سایتای لعنتی رسیدم شروع کردم ب دیدن این مزخرفات هرچی تنها تر میشدم بیشتر سمتش میرفتم بعد هربار دیدن خودما سرزنش میکردم ک چرا من باید این کارو بکنم. شاید بیست باری گفتم نمیبینم شب قدر انقد گریه کردم از خدا اهل بیت طلب بخشش کردم اما فایده نداشت ماهی ی بارو سراغش میرفتم. تا اینکه دوماه پیش ب « امام زمان » قول دادم. باورتون نمیشه هر بار ک میخام سراغش برم اول ب خودم میگم حواست باشه ب امام زمان قول دادی. همین الان شیطان رفته بود تو جلدم ک برم سراغ این نجسات اما یکی بهم گفت ب امامت قول دادی ها ادم سرچ کردم بینم گناهش چیه وقتی نظرات خوندم انگار ی اب سرد پاشیدن روی شعله اتیش هم پشیمون شدم همم خوش حال ک امام زمان هنوز منو میبینه کمکم میکنه. واسه ترکش بهتر ب کسی ک خیلی دوشش داری قول بدی سر قولت بمونی همین کافیه باور داشته باش ک میتونی. خدا پای تمام ارزو هات خاسته هاتو امضا کنه یا علی

امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام:

مَنْ غَضَّ طَرْفَهُ أَرَا حَ قَلْبَهُ؛^{۴۲}

هر کس چشم خود را [از نامحرم] فرو بندد، قلبش راحت می شود

نورباران تابش هفت آسمان

با شما گوید سخن پیر و جوان

گر بخواهی قلب تن راحت شود

دیده را ببرند از نا نامحرمان

تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص 260⁴²

و هم‌چنین حضرت علی(علیه‌السلام) می‌فرماید: هر کس چشم خویش را آزاد گذارد، همیشه اعصابش ناراحت خواهد بود و به آه و حسرت دائمی گرفتار می‌شود.⁴³

امام صادق - علیه السلام - می‌فرماید: چه بسا نگاه‌هایی که غصه‌های طولانی را در پی دارد . به این معنی که چشم قوی‌ترین ابزار حسی است . یعنی میدان آستانه تحریک چشم از بقیه حواس بیشتر است و بیشترین تحریکات حسی را دریافت می‌کند و این دل است که بعد از نگاه به کار می‌افتد یعنی آنچه را دیده ، می‌بیند ، دل طلب می‌کند و چون امکان رسیدن به آنچه دیده شده فراهم نمی‌شود ؛ افسردگی و رنجوری عاید انسان می‌شود.

چشم‌هایتان را (از نامحرم) بپوشانید تا : **دیدن شگفتیها:** رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرمود **عُضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ الْعَجَائِبَ**⁴⁴، را ببینید عجایب و شگفتیها

در قیامت خوشحال و مسرور است:

رسول خدا(ص) فرمود: در روز قیامت، همه چشم‌ها گریان‌اند، غیر از سه دسته: چشمی که از ترس خشیت خدا گریان‌باشد، چشمی که از محارم خدا و حرام‌ها فرو بسته شده باشد و چشمی که در راه خدا تا صبح بیداری کشیده است.⁴⁵

از آسیب‌های چشم چرانی در امان می‌ماند:

آسیب‌های چشم چرانی: چشم چرانی سبب درشتی چشم، ضعف اعصاب و روان، بی‌خوابی، کم‌خوابی، بی‌اشتهایی، خیال‌پردازی واهی، تشویش ذهن و اغتششات و بیماری‌هایی از این دست می‌گردد.(مسائل

میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۷۱⁴³

بحارالانوار، ج 101، ص 41⁴⁴

درمانی و طب درمانی، عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1374، ش، ج3، ص 258

این رفتار ناپسند که بیشتر از مردها سر می‌زند، باعث بروز «سادیسزم» در آنها می‌گردد و در زنها که بیشتر ناشی از خودنمایی است، بیماری «ماژوشیسم» را به وجود می‌آورد. (همان)

چشم چرانی از منظر روان شناسی

روان شناسان، چشم چرانی را نوعی بیماری روانی می‌شمارند. بینایی یکی از مهم‌ترین اعضا برای تحریکات جنسی است. اگر فرد تنها از نظر - بازی برای ارضای کشش جنسی استفاده کند، دچار نوعی انحراف شده است. معمولاً شخصِ نظر باز با مشاهده و نگاه، ارضا نمی‌شود و به همین دلیل دست به استمنا می‌زند. افراد نظر باز، کنج کاوی شدیدی نسبت به دیدن اندام برهنه‌ی جنس مخالف دارند و این امر، گاهی باعث برخوردهایی بین آنان و مردم می‌شود. آنان گاهی ساعت‌ها پشت پنجره‌ها یا روی بالکن‌ها یا کنار کوچه و خیابان به نظاره گری می‌پردازند تا شاید به کام دل برسند!

:چندی پیش در صفحات حوادث مطبوعات ایران خبری منتشر شد

مردی در تماس با پلیس در شکایت خود اعلام کرد که همراه همسر در مرکز تهران اتاقی را در یک هتل اجاره کرده بودیم. شب اول حضورمان در این اتاق متوجه سر و صدا از داخل کانال کولر شدم. وقتی به داخل کانال نگاه کردم متوجه شدم مردی در حال فیلمبرداری از من و همسر است، سریع از اتاق بیرون آمده و یکی از کارکنان هتل را دیدم که سراسیمه در حال فرار بود. پس از این شکایت، تیمی از ماموران کلانتری در محل هتل در مرکز تهران حاضر شده و کارمند هتل را دستگیر و در بررسی دوربین او چند فیلم که از زوج‌های جوان به صورت مخفیانه گرفته شده بود، کشف شد.

چنین ماجرای بسیار ناراحت کننده است اما واقعا این قضیه در کجا ریشه دارد؟ چرا این فرد دست به چنین کاری زده است؟

چشم چرانی و اعتیاد به لذت از راه نگاه عامل این کارهای زشت بوده است.

چشمی که می خواهد جمال دلربای مهدی فاطمه را زیارت کند نباید آلوده به گناه باشد.

چشمی که خدا به ما امانت داده اگر در گناه استفاده شود ما در امانت خیانت کرده ایم.

ماجرای جوانی که چشم خود را از حدقه درآورد!

حضرت عیسی بن مریم (ع) و یارانش به طلب باران از شهر خارج و وارد صحرا شدند. در آنجا، حضرت عیسی (ع) به آنها فرمود: هرکس از شما گناهی انجام داده است، به شهر باز گردد. پس همه مردم به غیر از یک نفر مراجعت کردند، حضرت عیسی (ع) به او فرمود:

آیا تو گناه مرتکب نشده ای؟

آن شخص عرض کرد: چیزی به خاطر ندارم؛ جر اینکه روزی به نماز ایستاده بودم که زنی از مقابل من عبور کرد. من به او نگاه کرده و چشمم به سوی او چرخید، پس همین که آن زن رفت، انگشت خود را داخل چشمم کرده و آن را بیرون آوردم و به همان طرفی که زن رفت، پرتاب کردم.

حضرت عیسی (ع) فرمود: دعا کن. من آمین می گویم.

او دعا کرد و باران بارید.^{۴۶}

ازدواج هایی که با یک نگاه کردن بوجود می آید گاه با یک نگاه کردن هم فرو می پاشد!

⁴⁶ hawzah.net/fa/Magazine/View/4227/8149/107320

درس دوم: زبان

به لقمان گفتند بهترین عضو گوسفند را بیاور! زبان آورد. گفتند بدترین عضو را بیاور! زبان آورد!

آری! زبان هم می تواند بهترین عضو انسان باشد اگر با آن باعث خیر و خوبی شود و می تواند بدترین

عضو انسان باشد اگر باعث شر گردد!

زبان هم یکی از امانت های الهی است که بما داده شده تا از آن در جهت بندگی خدا استفاده نماییم.

و اجازه نداریم هر حرفی را بزنیم. و هر سخنی را به زبان آوریم!

چه بسا با یک سخن باعث قتل شخصی بشویم یا باعث اختلاف بین خانواده ها گردیم یا باعث آزار

واذیت افرادی بشویم.

قرآن کریم به ما توصیه کرده که با مردم، با زبان خوش حرف بزنیم.

قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا

به مردم خوب بگویید!

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا»^{۴۷}

بگو به بندگان من آنچه که خوبتر است بگویند که شیطان بین آنان فساد می کند و شیطان برای انسان دشمنی واضح و آشکار است.

بدترین ادم کیه؟

پیامبر فرمود بدترین ادم اون کسی است که مردم از همنشینی با او بدشان می اید چون ادم فحاشی است!

ان من اشر عباد الله من تكره مجالسته لفحشه^{۴۸}

اری هم قران کریم و هم اهل بیت علیهم السلام به ما سفارش کرده اند که بد زبان نباشیم بلکه خوش زبان باشیم. همیشه حرفهایی بزنییم که باعث زیاد شدن محبت بشود. باعث وحدت بشود. باعث دوستی بشود. عیب دیگران را نگوئیم. دیگران را سرزنش نکنیم. خوبیهای دیگران را بگوئیم و از بدیهای آنها حرف نزنیم. زبان خود را از طعنه زدن به دیگران پاک کنیم. دیگران را با زبانمان کوچک نکنیم. تحقیر نکنیم. ناسزا نگوئیم. عیب دیگران را بر زبان نیاوریم.

در این صورت خدا از ما راضی خواهد بود چون با زبان دیگران را اذیت نکردیم..

ولی کسی که با زبانش دیگران را اذیت می کند و مردم از زبان او بیم دارند او ادم بدی هست.

(اسراء، 53)

باید زبان خود را عادت بدهیم به اینکه مطالب خوب بگویید. و از زشت گویی پاک باشد از حرفهای بی فایده دور باشد. و بلکه حرفهایی بزند که خیر باشد. به نفع مردم باشد. و این حق زبان به گردن صاحبش است.

بیایید خوش زبان باشیم

خوش زبانی یک دنیا معنی دارد. انسان با زبانش می تواند بهترین سخنها را بگوید و با زبانش ایجاد محبت و صمیمیت کند. افرادی را هدایت نماید. علم بیاموزد. نصیحت کند. با خدا راز و نیاز نماید و دهها کار مفید انجام دهد.

خوش زبانی به این است که زبانش برای دیگران خیر و خوب باشد. با زبانش واسطه ازدواج دونفر بشود. با زبانش بین افرادی که اختلاف دارند وساطت کند

خوش زبانی به این است که با فرزندان با لطافت و زیبایی و نرمی حرف بزند. با همسرش با خوبی حرف بزند. با والدینش با محبت حرف بزند.

پیامبر ما که الگوی حسنه هستند خوش زبان بودند و هرگز از حضرتش حرف نامناسبی نشنیدند. حتی نسبت به دشمنانشان نیز حضرت با نرمی سخن می گفتند.

شخصی که منکر خدا بود پیش یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام رفت تا با او بحث کند. او ن فرد صحابه وقتی شنید که این فرد وجود خدا را انکار می کند عصبانی شد و سر او داد کشید و با تندی با او برخورد کرد. این فرد منکر خدا گفت شما اینقدر تند می شوید ولی رئیس شما جعفر بن محمد هیچوقت به ما تند نمیشود و با محبت با ما حرف می زند و با دلیل قانع کننده با ما سخن می گوید

ما هم باید یاد بگیریم و اگر جوانی در مسائل اعتقادی شبهه دارد با محبت و با دلیل قانع کننده با او حرف بزنیم و این هم یکی از معانی خوش زبانی است

همچنین اگر خانم بدحجابی دیدیم با زبان خوش او را نهی از منکر بکنیم

و خلاصه طبق بیان امام حسن عسکری علیه السلام حتی با مخالفین هم با زبان خوش با آنها حرف بزنیم

بذر بانی نسبت به همه کس و همه چیز ممنوع

ناسزا گرفتن حتی به موجودات بی جان نیز بد است؛ چرا که زندگی خودمان را تهدید می کند. پیامبر

:اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید

لا تَسْبُوا الرِّيحَ فَإِنَّهَا مَأْمُورَةٌ وَ لَا الْجِبَالَ وَ لَا السَّاعَاتِ وَ لَا الْإِيَّامَ وَ لَا اللَّيَالِيَ فَتَأْتُمُوا وَ يَرْجِعَ إِلَيْكُمْ^{۴۹}

به بادها ناسزا نگوئید؛ چرا که آن ها مأموریت خود را انجام می دهند. به کوه ها، ساعت ها، روزها و شب ها

. ناسزا نگوئید که مرتکب گناه می شوید و ناسزا به خودتان بر می گردد

این جا، موجودات بی جان، هدف تیر ناسزا قرار می گیرند؛ اما نتیجه منفی آن گریبانگیر جاندارانی

می شود که ناسزا می گویند.

در روایت دیگری آمده است:

لا تَسْبُوا الْأَمْوَاتَ فَتَوْذُوا الْأَحْيَاءَ^{۵۰}

به مرده ها ناسزا نگوئید؛ چرا که شما با این کار خود زنده ها را اذیت می کنید». از زندگی مسالمت آمیز با

آنان فاصله می گیرید و در نتیجه به تنش گرفتار می شوید. اگر به زنده ها ناسزا بگوئید، مستقیماً به

میدان دشمنی و ستیز قدم نهاده اید و آشکارا وارد صحنه ی کارزار شده اید.

⁴⁹ مجدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۷۸

⁵⁰ مجدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۷۸

درس سوم: ادب

جوان با ادب جواهر است و خیلی قیمت دارد و بر عکس جوان بی ادب، از خاک هم بی ارزش تر است!

پیش ارباب خرد مایه ایمان **ادب** است

بی «**ادب**» را به سماوات بقا منزل نیست

دامن عقل و **ادب** گیر که در راه یقین

آدمیزاده اگر بی **ادب** است آدم نیست

اسلام ادب آموختن به فرزندان را به پدر واگذار کرده است. و پدر وظیفه دارد به فرزندانش ادب بیاموزد.

اگر دیدید یه جوان یا یه میانسالی یه یه پیر مرد با دیگران دعوا می کند و فحاشی می نماید بدانید در

کودکی ادب نیاموخته است!

به چند نمونه از ادب برخورد پیامبر با دیگران اشاره می کنیم:

«رسول خدا با هر کس روبه رو می شد، سلام می داد، هم به کوچک، هم بزرگ.» [۵۱]

هیچ گاه پای خود را پیش کسی دراز نمی کرد. هنگام نگاه، به صورت کسی خیره نمی شد، با چشم و ابرو به کسی اشاره نمی کرد، هنگام نشستن، تکیه نمی داد. [۵۲]

وقتی با مردم دست می داد و مصافحه می کرد، هیچ گاه دست خود را عقب نمی کشید، تا طرف مقابل دست خود را بکشد. هیچ خوراکی را مذمت نمی کرد. [۵۳] به هیچ کس دشنام و ناسزا نمی گفت و سخن ناراحت کننده ای بر زبان نمی آورد و بدی را با بدی پاسخ نمی گفت. زیر انداز خود را به عنوان اکرام، زیر پای کسی که خدمتش می رسید پهن می کرد. [۵۴] از روز بعثت تا دم مرگ، هرگز در حال تکیه دادن غذا نخورد. [۵۵] هدیه افراد را (هر چند اندک و ناچیز) قبول می کرد. بیشتر اوقات، رو به قبله می نشست. [۵۶] زانوهایش را پیش اشخاص، باز نمی کرد و بیرون نمی آورد. بر تندخویی غریبه ها در سؤال و درخواست و سخن صبر می کرد. هیچ کس را ملامت و سرزنش نمی کرد و در پی کشف اسرار دیگران نبود. [۵۷]

خنده هایش تبسم بود و هرگز قهقهه سر نمی داد. [۵۸] بسیار شرمگین و باحیا بود. سخن کسی را قطع نمی کرد. از جلوی خودش غذا می خورد. کار افراد را به هر شکلی راه می انداخت و... [۵۹]

لاجرم پیشه مردان سخندان **ادب** است

در سماوات بقا منزل مردان **ادب** است

بر سر گنج وجود تو نگهبان **ادب** است

⁵¹ طباطبائی، محمد حسین، سنن النبی، ص ۱۱۸.

⁵² طباطبائی، محمد حسین، سنن النبی، ص ۱۳۳.

⁵³ طباطبائی، محمد حسین، سنن النبی، ص ۱۲۰.

⁵⁴ طباطبائی، محمد حسین، سنن النبی، ص ۱۳۴.

⁵⁵ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

⁵⁶ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

⁵⁷ طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، ص ۱۷.

⁵⁸ طباطبائی، محمد حسین، سنن النبی، ص ۱۳۴.

⁵⁹ اقتباس از سایت حوزه نت

فرق در جنس بنی آدم و حیوان ادب است

بعضی با زیرپوش میاند دم در خانه!... اخیرا با تقلید از فرهنگ منحط و پست غرب! بعضی مردها با

شلوارک! توکوچه میاند!

بعضی مردها و پسرها طوری شلوار می پوشند که وقتی برای کاری خم میشوند نصف پشت و باسن انها

پیدااست مخصوصا تو خیابونا!

بعضی دخترها توکوچه و خیابان در حال بستنی خوردن میاند!

یا اقایی هیکلی در خیابان مثلا پرتقال می خورد و پوست ان را همانجا می اندازد!

در حالی که در روایت است خوردن در حال راه رفتن از پستی است!

جلو آدم بزرگی که در مجلس نشسته نباید بی ادبی کرد...امام هادی علیه السلام دید جوانی در مجلس

می خنده می کند در این هنگام حضرت هادی علیه السلام رو به او کرد و فرمود: «در خنده زیاده روی

می کنی و از یاد خدا غافل هستی، در حالی که سه روز بعد در قبرستان خواهی بود..^{۶۰}

جوانهای بی ادب! تو مراسم سر غذا دعوا می کنند! افراد بی ادب در مراسمی که غذا توزیع می کنند

دعوا و نزاع درست می کنند!

توکوچه آب دهان می اندازند!

تو محل کار پاشو رو میز اداری میذاره!

گیس و گیس کشی در خیابان!

گاهی دیده شده زنها و دخترها تو خیابون گیس و گیس کشی راه می اندازند و کلب و فیلم انها را

گرفته در فضای مجازی می گذارند.

بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۱، ح ۵۷،^{۶۰}

دخترها جلو برادر و پدر لباسهای تنگ و خیلی بی می پوشند! درحالی که خیلی ها می گفتند ما تو

عمرمون موی سر مادرمون رو ندیدیم چون همیشه پوشیده بودند!

خنده در تشییع جنازه و مراسم ختم بی ادبی است!

یکی بود سر سفره فین می کرد

یه مومنی بود وقتی در مهمانی شرکت می کرد هنگامی که غذایش را تمام می کرد سر سفره فین بلندی

می کرد!

که این کار زشت و خلاف ادب است.

به خانه مردم نگاه می کند

وقتی در کوچه و خیابان می رویم اگر در خانه ای باز است نباید به داخل آن نگاه کنیم این خلاف ادب

است.

به دخترها متلک می گوید

جوانانی که به دخترها متلک می گویند جزو افراد بی ادب هستند!

ایستاده ادرار کردن از بی ادبی است!

موقع خوردن غذا صدای بی معنی درآوردن از بی ادبی است!

. اگر کسی هنگام عطسه، آب دهان به سفره و صورت بیفکند، یا به طرز مشمئز کننده ای غذا بخورد، یا

به جای تقدیم دو دستی نامه و وسیله و ابزار، آن را پرت کند یا حتی یک دستی بدهد، یا هنگام مطالعه

شما، سر و صدا کند، یا هنگام خلوت، سر زده وارد اتاقتان شود، و اجازه ورود نگیرد، اینها نمونه هایی از

مراعات نکردن ادب اجتماعی است!

آروغ زدن

بعضی خانم ها جلو شوهر آروغ می زنند!!! این باعث تنفر شوهر از زن میشود!

در پایان این درس:

هم نیکان الگوی نیکی اند، هم بدان سر مشق بدی برای غافلان. اما عاقلتر کسی است که از بدیهاراه
خوبیها را می آموزد. این همان حکمتِ لقمانی است که از فرزاندگی او سر چمشه می گیرد. به قول
سعدی:

لقمان را گفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان، که هر چه از ایشان در نظرم ناپسند آمد، از «
فعل آن پرهیز کردم!

درس چهارم: رفیق!

اکثر معتادها بوسیله رفیق بد معتاد شدند!

مساله داشتن دوست و رفیق در سعادت و شقاوت انسان بسیار موثر است. همانطور که در قران کریم آمده که عده ای در قیامت می گویند ای کاش با فلانی رفیق نمی شدیم. او مارا از راه حق واز یاد خدا دور کرد.

رفیق می تواند انسان را بهشتی کند یا انسان را جهنمی نماید!

بسیاری از افراد معتاد گفتند رفیق مارا معتاد کرد! برخی از افرادی که گناهان جنسی مانند استمناء می کنند گفتند رفیق مارا به این کار معتاد کرد!

افرادی که در باندهای فساد یا باندهای سرقت و امثال ان گرفتار شدند می گویند رفیق مارا به این کار واداشت.

افرادی که جذب منافقین شدند یا ضد انقلاب هستند برخی بخاطر دوستان ضد انقلاب و ضد نظام، در .
!صف دشمنان نظام قرار گرفتند

حتی افرادی که در جوانی کشته شدند برخی بخاطر دوست نامناسب مرده اند. یک نفر **از دوستان روحانی** می گفت پسر من یک هفته مانده به مراسم عقدش. با دوستانش برای تفریح به جنگل رفت و زنده برنگشت و مرگش مشکوک است. و مادرش خیلی بیقراری می کند. مواظب دوستان فرزندانمان باشیم!

دختر خانمی که معتاد به شیشه بود می گفت دوست آرایشگری دارم. وقتی برایش از مشکلات زندگیم گفتم من رو تشویق کرد شیشه بکشم و من معتاد شدم!

یه روز اقایی با گریه پیش من امد و گفت چند روز است خورد و خوراک بر من حرام شده است! علت را پرسیدم گفت دوستم به من خیانت کرده و با زنم ارتباط نامشروع داشته است! حالا من با دوتا بچه که از زنم دارم چه کنم؟ آیا طلاقش بدهم؟ یا راه دیگری؟ گفتم الان وضعیت زن تو چه جوریه؟ گفت از پشیمانی و ناراحتی دوباره خودکشی کرده است و الان یک نفر را گذاشتیم تا مراقبش باشد تا خودش را نکشد!

تو خیابون می رفتم یه دفعه یه **اقایی با عجله از اون ور** خیابون امد و خودش رو به من رسوند و گفت پنجاه سالمه. تا الان خودمو حفظ کردم ولی دیشب جایی مهمون بودم به زور بم یه استکان عرق دادند خوردم! حالا چکار کنم؟ گفتم توبه کن! اگرچه تا 40 روز اعمالت قبول نیست.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

با خوبان معاشرت کن تا از آنان باشی و از بدان دوری کن تا از آنان نباشی^{۶۱}

پیامبر خدا فرمود:

آدمی بر آیین دوست خود است پس بنگرید با که

دوستی می کنید^{۶۲}!

حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

از رفاقت و دوستی با دروغگو پرهیز ، زیرا چنین کسی مانند سراب است^{۶۳} ::

نهج البلاغه (صبحی صالح) نامه 31 ، ص 402

61

امالی (طوسی) ص 518

62

تحف العقول ص 278

63

از دوستی با شخص تنگ نظر دوری کن ، زیرا او برای حفظ ثروت خود تو را تنها خواهد گذاشت^{۶۴} ::

از دوستی با فاسق(شخص سست ایمان) بر حذر باش چه او تو را به یک شکم خوراک یا کمتر از آن ::
می فروشد^{۶۵}

از دوستی با تهی مغز و احمق پرهیز چه او می خواهد سودی به تو برساند ولی زیان می رساند^{۶۶} ::

از دوستی با گناهکاران و کمک به ستمکاران دوری کنید^{۶۷} ::

با افراد نامرد رفیق نشوید که باعث بدبختی شما می شوند!

داستان رفیق نامرد و خرس

شخصی رفیقی داشت که دائم منم منم می کرد و می گفت تا منو داری هیچ غم نخور! روزی باهم جنگل رفتند ناگهان خرسی پیداش شد. این رفیقی که منم منم می کرد فوراً از درختی بالا رفت و رفیق خودش رو تنها گذاشت. این شخص هم دید الان خرس می رسه دراز کشد و خودش رو به مردن زد. خرس بالا سرش آمد و صورت و گوشش رو بوکرد و رفت! اون ادم نارفیق از درخت پایین آمد و به رفیقش به

روضه بحار ص 137

64

تحف العقول ص 278

65

تحف العقول ص 272

66

روضه بحار ج 2 ص 151

67

شوخی گفت خرس بالا سرت اومد چی بت گفت؟ رفیقش گفت خرس میدونی چی گفت؟ گفت با ادم
نامرد رفیق نشو!

خاطرات دو دوست قدیمی

دو دوست قدیمی در حال عبور از بیابانی بودند . در حین سفر این دو سر موضوع کوچکی بحث میکنند
و کار به جایی میرسد که یکی کنترل خشم خودش را از دست میدهد و سیلی محکمی به صورت دیگری
. میزند

دوست دوم که از شدت ضربه و درد سیلی شوکه شده بود بدون اینکه حرفی بزند روی شنهای بیابان
” . نوشت : ” امروز بهترین دوست زندگیم سیلی محکمی به صورتم زد
آنها به راه خود ادامه دادند تا اینکه به دریاچه ای رسیدند . تصمیم گرفتند در آب کمی شنا کنند تا هم
. از حرارت و گرمای کویر خلاص شوند و هم اتفاق پیش آمده را فراموش کنند
همچنانکه مشغول شنا بودند ناگهان همان دوستی که سیلی خورده بود حس کرد گرفتار باتلاق شده و
گل و لای وی را به سمت پایین میکشد . شروع به داد و فریاد کرد و خلاصه دوستش وی را با هزار
زحمت از آن مخمصه نجات داد

مرد که خود را از مرگ حتمی نجات یافته دید ، فوری مشغول شد و روی سنگ کنار آب به زحمت حک
”کرد : ” امروز بهترین دوست زندگیم مرا از مرگ قطعی نجات داد
دوستی که او را نجات داده بود وقتی حرارت و تلاش وی را برای حک کردن این مطلب دید با شگفتی
” پرسید : ” وقتی به تو سیلی زدم روی شن نوشتی و حال که تو را نجات دادم روی سنگ حک میکنی ؟
مرد پاسخ داد : ” وقتی دوستی تو را آزار میدهد آن را روی شن بنویس تا با وزش نسیم بخشش و عفو
آرام و آهسته از قلبت پاک شود . ولی وقتی کسی در حق تو کار خوبی انجام داد، باید آنرا در سنگ
. حک کنی تا هیچ چیز قادر به محو کردن آن نباشد و همیشه خود را مدیون لطف وی بدانی^{۶۸}

هر کس به طریقی دل ما می شکند

بیگانه جدا دوست جدا می شکند

بیگانه اگر می شکنند حرفی نیست
از دوست پیرسید چرا می شکنند؟

درس پنجم: نماز

اگر نماز انسان درست بشود همه کارهایش درست می شود.

نماز جلوه مهربانی خداوند

یکی از جلوه های مهربانی و رحمت خداوند رحیم آنست که اجازه داده در برابرش نماز بخوانیم و از دهها بلکه صدها برکت نماز بهره مند شویم.

در حالی که برای ملاقات با پادشاهان و روسای جمهور باید از دهها موانع بگذریم شاید موفق با دیدار با آنها بشویم ولی خداوند قادر متعال که همه قدرتها درمقابلش ذلیل و خاضعند، به همه بندگان بدون هیچ تمایز و تبعیضی اجازه داده تا هر ساعتی خواستند با او در نماز ملاقات کنند. با او حرف بزنند و خواسته های خود را در قنوت به هر زبانی خواستند بگویند و او را تسبیح و تقدیس نمایند .

نماز یه طاهر دارد که شامل واجباتی که بصورت قیام و رکوع و سجده و تشهد انجام می شود و یک باطنی دارد که اگر کامل و درست انجام شود انقدر زیبا و نورانی و الهی است که هیچ عملی به پای نماز در این جهت نمی رسد.

اگر نماز گزار نماز را با حضور قلب و خشوع بخواند لذتی معنوی در خود می یابد که بقول ایه الله بهجت: مرحوم حضرت آیت الله العظمی بهجت می فرمود: آقای میرزا حسین میرزا خلیل (رحمه الله علیه) در سن نود سالگی می فرموده است؛

غذا خوردن برای من مانند این است که انبان و کیسه ای را پر کنم. من از خوردن غذا هیچ لذت نمی برم، آن چه از آن لذت می برم نماز خواندن است!

و باز ایه الله بهجت می فرمود :

اگر سلاطین عالم می دانستند در نماز چه لذتی هست، همه سلطنت های خود را رها می کردند و نماز را یاد می گرفتند. حیف که نمی دانند چه لذتی دارد!^{۶۹}

نماز باخشوع یعنی نماز گزار خود را در مقابل عظمت الهی می بیند لذا از خوشحالی اینکه در مقابل خداوند مهربان است اشکش جاری می شود

⁶⁹ توصیه جالب- آیت الله بهجت به پادشاهان/ <http://www.dana.ir/news/678488.html>

گاهی بدنش به لرزه می افتد. گاهی انقدر غرق عظمت الهی می شود که از حوادث اطراف خود هیچ چیز احساس نمی کند و گاه به درجه ای از خشوع می رسد که: رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند!

در این موقع احتمال بیهوش شدن و یا جان بجان افرین تسلیم کردن زیاد است.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾. به راستی که مؤمنان رستگار شدند (١). الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾. همانان که در نمازشان خاشع و ترسانند (2)⁷⁰

اولین کسانی که نمازشان با خشوع کامل بوده است چهارده معصوم بوده اند.

کسانی که به این لذت دست پیدا کردند دیگر دنیا و آنچه در آنست برایشان بی ارزش می گردد.

داستان جوان عاشق

داستان زیر بیانگر مطلب مذکور است:

ملاحسن فیض کاشانی در دیوان خود داستان جوانی را به صورت شعر ذکر کرده که من خلاصه آن را بصورت نثر می آوریم:

روزی جوانی هیزم شکن، سر راهش به دختر حاکم که با همراهان خود می گذشت بر خورد وبا یک ناگاه به او عاشق دختر شد. جوان گرفتار عشق چون می دانست رسیدن به این دختر برای او ممکن نیست به نزد حکیمی رفت و از او برای حل مشکلش چاره چوئی کرد. حکیم به او پیشنهاد کرد که به خرابه ای که او شهر بود برود و شبانه روز به عبادت و نماز بپردازد. جوان که چاره دیگری نداشت حرف او را قبول نمود و با سجاده نماز بطرف خرابه رفت و در آن جا سجاده اش را پهن کرد و مشغول عبادت شد. چند روزی گذشت و مردم هنگام ورود و خروج از شهر چشمشان به جوان عابد می افتاد و توجهشان جلب می شد. کم کم صحبت درباره آن جوان در میان مردم شهر شایع شد و هم درباره عبادت این جوان صحبت می کردند. کم کم این

⁷⁰ مومنون آیه 1 و 2

صحبت‌ها به گوش حاکم رسید و او تصمیم گرفت که از این جوان عابد! دیدار کند. حاکم با همراهانش به خرابه رفت و مدتی نظاره گر عبادت‌های جوان شد. سپس به کاخ برگشت. چند روز بعد دوباره حاکم نزد جوان رفت و این بار به جوان پیشنهاد کرد که چون من پسری ندارم که جانشینم شد یا و دخترم را بگیر تا تو بعد از من جانشین من شوی! جوان قبول کرد و به دستور حاکم برای او لباس‌های زیبا آوردند و با شکوه زیاد او را به کاخ حاکم بردند. وقتی جوان وارد کاخ شد و چشمش به آن همه شکوه و جلال ظاهری افتاد ناگاه انقلابی در دلش پیدا شد و با خود گفت: تو مدتی نماز قلابی خواندی به اینجا رسیدی اگر نماز حقیقی بخوانی به کجای می‌رسی؟ لذا برگشت و عشق دختر را از دلش بیرون کرد و عاشق خدا شد.⁷¹

این داستان به ما می‌فهماند که نماز برای رسیدن به خواسته‌های مادی و معنوی بسیار کارساز است.

کسانی که مشکل دارند رو به نماز بیارند

کسانی که مشکل دارند افرادی که شغل ندارند، افرادی که بیماری دارند، افرادی که اضطراب دارند، افرادی که دنبال همسر و ازدواجند.

افرادی که فرزند ندارند، افرادی که فتنه‌ای آنها را اذیت می‌کند، شری دامنگیر آنها شده است، افرادی که در حال جنگ با دشمنند، افرادی که دوران سربازی خود را می‌گذرانند، افرادی که شغل پر استرس و سختی دارند.

افرادی که مدیر قسمتی هستند، افرادی که نظامی هستند، افرادی که مسئولیت امنیتی دارند، کسانی که مسئولیت‌های مهمی دارند و...

همه اینها اگر نماز با خشوع بخوانند کارها برایشان آسان می‌شود. گره‌ها باز می‌گردد. خواسته‌هایشان برآورده می‌شود. و به اهداف خود می‌رسند. به شرطی که نمازشان با خشوع و حضور قلب باشد. عظمت الهی را احساس کنند. در نماز، گریه از ته قلبشان بکنند.

⁷¹ دیوان طاق‌دیس نراقی

این همان نمازی است که انسان را از فحشا و منکرات باز می‌دارد^{۷۲}

این نماز جلو لواط و زنا و روابط نامشروع را می‌گیرد. این نماز جلو دزدی را می‌گیرد. این نماز جلو ظلم کردن را می‌گیرد. جلو جنایت را می‌گیرد.

ادمی که نماز با خشوع می‌خواند، دنبال کارهای زشت نمی‌رود و نماز مانند سدی محکم از اینکه آلودگی پیدا کند، او را حفظ خواهد کرد.

این همان نمازی است که انسان را به خدا نزدیک می‌نماید.^{۷۳}

این همان نمازی است که محبوب الهی است و خداوند آن را می‌پذیرد و در عوضش گناهان او را می‌بخشد.^{۷۴}

این همان نمازی است که اگر ادمی بداند چقدر رحمت الهی او را فرا گرفته هیچگاه سر از سجده بر نمی‌دارد!^{۷۵}

این همان نمازی است که ابلیس را سخت عصبانی می‌کند و او را هزاران فرسخ از ادمی دور می‌نماید.^{۷۶}

این همان نمازی است که انسان را عبد و بنده خدا می‌کند.

⁷² إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

(45 عنکبوت) حقیقتاً نماز انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد. حضرت علی (ع) فرمودند: « الصلاه قربان کل تقی، نماز خواندن، برای هر شخصی⁷³ پرهیزگار وسیله نزدیکی به خدا است ». نهج البلاغه، کلمات قصار 136

:- قال رسول الله - صلى الله عليه و اله

من صلی رکعتین، ولم يحدث فیهما نفسہ بشیء من امور الدنيا، غفر الله له ذنوبه؛ کسی که دو رکعت نماز بخواند و در آن دو رکعت، قلب خود را به چیزی از امور دنیا مشغول نکند، خداوند گناهانش را می‌آمرزد.

⁷⁴ (بحار الانوار، ج 84، ص 249)

:- قال علی - علیه السلام

لو یعلم المصلی ما یغشاه من الرحمه لما رفع راسه من السجود؛

اگر نمازگزار بداند که چقدر از رحمت (خداوند تعالی) او را فرا گرفته است، سرش را از سجده بر نمی‌دارد.

⁷⁵ (غرر الحکم، ص 261)

:- عن الامام المهدي - علیه السلام

ما ارغم انف الشیطان بشیء مثل الصلاه فصلها و ارغم انف الشیطان؛

هیچ چیز مثل نماز بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد و او را خوار نمی‌کند، پس نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

⁷⁶ (بحار الانوار، ج 53، ص 182)

این همان نمازی است که باعث می شود انسان هیچوقت در ضرر و خسارت نیافتد.^{۷۷}

این همان نمازی است که زاد و توشه دنیا و آخرت مومن است.^{۷۸}

اگر انسان می خواهد دثری محکم در مقابل شیطان داشته باشد، باید نماز باخشوع بخواند.^{۷۹}

این همان نمازی است که وقتی فرد آن را بجا می آورد نشاط و شادابی عجیبی در خود احساس می کند.

این همان نمازی است که وقتی هزار رکعت می خواند هیچ احساس خستگی نمی کند همان گونه که وقتی علامه امینی هزار رکعت نماز میخواند، از او می پرسیدند آیا شما خسته نمی شوید؟ فرمود:

مگر ماهی از شنا خسته می شود که من از نماز خواندن خسته شوم؟^{۸۰}

این همان نمازی است که وقتی خوانده می شود همه قفلها باز می گردد.

جوانانی هستند که ادمای خوبی هستند و آزارشان به کسی نمی رسد و همه از آنها تعریف می کنند ولی متأسفانه به عیب بزرگ دارند! او این است که نماز نمی خوانند! حاضر نیستند نماز بخوندند! و این باعث شکست آنها در زندگی می شود! چون آدم بی نماز از لطف خدا محروم می شود و شیطان قدم به قدم به او نزدیک می گردد تا اینکه او را از خدا دور کرده و همانند خود که اخراج شده از درگاه الهی است، بدبخت می نماید!

:- قال الصادق - علیه السلام

ما خسر و الله من اتى بحقيقه السجود و لو كان فى العمر مره واحده؛
به خدا قسم کسی که حق سجود را به جای آورد و سجده حقیقی نماید، به هیچ عنوان زیان متوجه او نشود، گرچه در تمام مدت عمر چنین سجودی را یک بار به جای آورد.⁷⁷ (بحار الانوار، ج 85، ص 126)

:- قال رسول الله - صلى الله عليه و اله

الصلوة زاد للمومن من الدنيا الى الآخرة؛

نماز زاد و توشه مومن در دنیا برای آخرت می باشد.

⁷⁸ (بحار الانوار، ج 82، ص 232)

:- قال على - علیه السلام

الصلوة حصن من سطوات الشيطان؛

نماز دژ و قلعه مستحکمی است که نمازگزار را از حملات شیطان نگاه می دارد.

⁷⁹ (غرر الحکم، ص 56. میزان الحکمه، ج 5، ص 367)

⁸⁰ حیات عارفانه فرزندگان، ص 57

بعضی از این جوانان می گویند قبلا می خواندیم! ولی الان نمی خوانیم! این به بی وفایی بر می گردد که آدمی به مدت بندگی خدا را بکند ولی بعد بندگی خدا را به بهانه های مختلف مانند اینکه هرچی دعا کردیم مستجاب نشد! خدا مارو فراموش کرده! بی نمازها خوشبخت ترند و...رها کند

درس ششم: اهل بیت علیهم السلام

اهل بیت کشتی نجاتند اگر محب آنها و مطیع آنها باشیم نجات می یابیم

آنها مانند پدری مهربان دست شیعیان را می گیرند و از انحرافات مختلف نجات می دهند.

با محبت به اهل بیت و توسل به ایشان است که خدا توبه انسان را می پذیرد و اعمال خوب را قبول می کند.

با توسل به ایشان است که گرفتاری های مختلف برطرف می شود.

این بزرگترین نعمت الهی به ما هست که همیشه با توسل به اهل بیت می توانیم به خدا نزدیکتر شویم و حاجت های خود را بگیریم و در دنیا و آخرت سعادتمند شویم.

نقل می کنند: محضر آقا سید حمزه موسوی بودیم تعریف کردند: که یکی از بزرگان از شب اول قبر خیلی می ترسیدند یه شب در عالم خواب رسید به محضر ابی عبدالله و گفت: آقای یه عمره برات روضه می خوانم، برات روضه گرفتم، ولی از شب اول قبر می ترسم، امام حسین (علیه السلام) فرمود: از کجای آن می ترسی؟ گفت از آن موقعی که دو تا ملک می آیند و سؤال و جواب می کنند و زبانم بند می آید،⁸¹ فرمودند: کدام ملک جرأت دارد که از نوکر من سؤال کند، سؤال و جواب آنها با ماست

رسول خدا(ص) فرمود: **الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات شهيداً. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مغفوراً. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات تائباً. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات مؤمناً مستکمل الايمان. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات بشاره ملک الموت بالجنة. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات فتح له من قبره بابان الى الجنة. الا وَمَنْ مات علی 'حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ مات جعل الله قبره مزار الملائكة الرحمة.**⁸²

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، شهید مرده است.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، آمرزیده مرده است.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، توبه کننده بمیرد.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، عزرائیل به او بشارت بهشت می دهد.

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، از قبرش دو در به بهشت باز می شود.

منبع: کتاب گلاوژه های روضه⁸¹

بحار الأنوار ؛ ج 23 ، ص 233⁸²

آگاه باشید! هر که بر محبت اهل بیت (ع) بمیرد، خداوند قبرش را زیارتگاه ملائکه رحمت قرار

می‌دهد

اهل بیت انقدر نزد خدا عزیزند که همه پیامبران در هنگام گرفتاری به آنها متوسل می شدند.

از جمله حضرت ادم برای قبول توبه، متوسل به پنج تن (محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین) شد.^{۸۳}

حضرت نوح وقتی کشتی خواست غرق شود به پنج تن متوسل گردید.

حضرت ابراهیم وقتی در آتش انداخته شد متوسل به پنج تن گردید.

حضرت موسی وقتی به دریا رسید و پشت سرش لشکر فرعون بود متوسل به پنج تن شد.

حضرت یوسف وقتی زندان بود و بر او سخت گذشت متوسل به پنج تن گردید.

و...

از آن حضرت درخواست «علم اکسیر» کرده بود

یکی از علمای بزرگ، در زمان قدیم در تخت فولاد خدمت امام زمان «ارواح‌افدا» رسیده بود و از آن حضرت درخواست «علم اکسیر» کرده بود. در حالی که یاد گرفتن علوم غریبه و گفت و شنود و تعلیم و تعلّمش حرام است. آن حضرت به او فرموده بودند: "علوم غریبه به تو چه ربطی دارد؟ من به جای آن ختمی به تو یاد می‌دهم که بهتر از اکسیر است." بعد فرموده بودند: "به پنج تن و امام زمان «ارواح‌افدا» توسّل پیدا کن و در توسّل‌هایت بگو: «یا محمد یا علی یا فاطمه یا حسن یا حسین، یا صاحب الزمان ادرکنی و لا تهلکنی»^{۸۴}.

سعادت ما وابسته به اهل بیت است

⁸³ / دعای قسم به پنج تن www.porseman.com/article27678/

⁸⁴ www.isna.ir/news/92102111371

1- قبول شدن اعمال هرانسانی بوسیله امامان علیهم السلام است. هرشب جمعه پرونده اعمال انسانهارا محضر امام علیه السلام می برند و اگر امام علیه السلام امضا و تایید کند، خداوند سبحان قبول می فرماید.

نمازهایی که می خوانیم. صدقاتی که می دهیم. حج و جهاد و صلّه و ارحام و تلاوت قرآن و همه اینها تا مورد تایید حجت خداوند در روی زمین نباشد، پذیرفته نمی شود. لذا مسلمانانی که دشمن ولایتند هرچه عبادت کنند برایشان فایده ای ندارد. زیرا امضاء ولایت پای اعمالشان نیست.

2- محافظت از شیعیان به عهده امام علیه السلام است. باتوجه به اینکه از ابتدای بوجود آمدن شیعه، همیشه دشمنان شیعه بدنبال نابود کردن آن بودند، امامان علیهم السلام از شیعیان محافظت می کردند و توطئه های دشمنان را خنثی می نمودند. چه امامانی که ظاهر بودند و چه امام زمان علیه السلام که غایب است. لذا خود امام عصر علیه السلام فرموده اند: *إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ، وَ لَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاهُ، وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ. فَاتَّقُوا اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ وَ ظَاهِرُونَا:*⁸⁵

(ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده ایم، که اگر جز این بود گرفتاری ها به شما روی می آورد و دشمنان، شما را ریشه کن می کردند. از خدا بترسید و ما را پشتیبانی کنید).

3- کمک به گرفتاران و مشکل داران و متوسلین به ائمه علیهم السلام. وقتی شیعه ای دچار مشکل می شود مثلا بیماری های صعب العلاج یا مشکلات مالی و یا گرفتاری های دیگر و به امام علیه السلام متوسل می گردد اگر حکمت اهلی بر رفع آن گرفتاری بوسیله شفاعت امام علیه السلام باشد، امام علیه السلام عنایت و توجه به آن فرد می کند لذا تاریخ ائمه علیه السلام پر از کرامات و معجزاتی است که شیعیان آنها را دیده اند و بر اعتقاداتشان افزوده شده است.

4- نزول برکات الهی همچون باران به یمن و برکت وجود امام علیه السلام است. و اگر امام علیه السلام نباشد، بشریت اجازه ادامه حیات پیدا نخواهد کرد. لذا امام علیه السلام بر گردن همه بشریت حق دارد. حق حیات دارد و بشریت باید امامان علیهم السلام را بشناسند و از آنها پیروی نمایند.

5- پاک شدن گناهان نیز به برکت اعتقاد به امامت است. بوسیله عرض ارادت به ساحت مقدس ائمه علیهم السلام، خداوند گناهان شیعیان و محبان اهل بیت علیهم السلام را می آمرزد.

6- مضاعف شدن حسنات نیز بوسیله محبت اهل بیت است. در روایتی است که خداوند هر عمل خوب شیعیان را هفتصد برابر حساب می نماید.

7- نجات از ترسهای عالم بعد از مرگ نیز از برکات اعتقاد به امامان علیهم السلام است. در هنگام وفات شیعیان و در شب اول قبر و در عالم برزخ و در قیامت در همه صحنه های هولناک و ترسناک، ائمه علیهم السلام به داد شیعیانشان می رسند و دست آنها را می گیرند.

.. امام زبان همه مردم را بلد است..

.. امام از احوال شیعیان با خبر است.

.. امام خواب سنگین ندارد

.. امام غذای لذیذ نمی خورد..

.. امام شبانه روز در حال مجاهدت است..

.. هیچ عملی بدون ولایت قبول نمی شود : پیامبر اکرم (ص) فرمود: هنگامیکه به معراج رفتم، خدا بمن وحی کرد که:

ای محمد! اگر بنده ای آنقدر عبادتم کند تا خسته شود و بدنش مانند مشک پوسیده گردد ولی در حالی از دنیا برود که منکر ولایت شما باشد، او را در بهشتم جای نخواهم داد و در زیر عرشم سایه نخواهم بخشید.^{۸۶}

محبت اهل بیت (ع)، کفاره گناهان

امام رضا(ع) می فرماید: «محبت ما اهل بیت، کفاره گناهان است و حسنات را چند برابر می کند».^{۸۷}

زلیخا و محبت پیامبر اسلام

زلیخا بعد از عزیز مصر پیر و شکسته شده و از شدت فقر و گرسنگی سراغ یوسف می آید و یوسف دستور کمک به او می دهد و بعد هم با او ازدواج می کند. علت این ازدواج را شیخ حرعاملی در «علل الشرایع» و علامه مجلسی در «بحارالانوار» این طور روایت کرده اند که زلیخا وقتی پیش یوسف آمد، خواند که «منزه است خدایی که پادشاهان را به خاطر گناهانشان ذلیل می کند و بردگان را به خاطر اطاعتشان پادشاه می سازد» یوسف فهمید که او به راه راست درآمده. از او پرسید که: تو چرا این قدر مرا دوست داری؟ زلیخا گفت: به خاطر زیبایی رویت. یوسف گفت: در آخرالزمان پیامبری می آید که از من زیباتر و نیکو خلق تر است. زلیخا گفت: راست می گویی چون اسم این پیامبر را که گفתי در قلبم محبتی احساس کردم. خداوند هم به خاطر دوستی پیامبر به یوسف دستور داد با زلیخا ازدواج کند^{۸۸}.....

بعضی جوانان انقدر در دلشان محبت اهل بیت فراگیر شده که وقتی روضه امام حسین و سایر اهل بیت را می شنوند طاقت از دست می دهند و ناله آنها بلند می شود.

در دعای ندبه در فراق حضرت مهدی علیه السلام گریه ها می کنند و اشک ها می ریزند.

خوشا بحال اینان که به برکت محبت اهل بیت از همه انحرافات نجات می یابند و مورد توجه اهل بیت بویژه قلب نازنین امام زمان علیه السلام هستند و حضرت به آنها نظر لطف می نماید و در دنیا و آخرت سعادتمند می باشند.

بحار، ج 68، ص 100⁸⁷

آری در دنیای امروز که فساد همه جای زمین را فرا گرفته تا توسل به اهل بیت است که می توان نجات پیدا کرد که اهل بیت کشتی نجات هستند. وقتی برای حضرت رقیه سه ساله اشک می ریزیم. هنگامی که در روضه علی اصغر گریه می کنیم. وقتی برای مصیبت های زینب کبری ناله می کنیم و... در این هنگام است که رحمت الهی متوجه ما می شود و بلاها و مصیبت ها از ما دور می گردد و مورد عنایت الهی قرار می گیریم. و از هلاکت نجات می یابیم.

ارزوی دختر دانشجو

منزل یکی از دوستان که فقط یه دختر داشت اونم دانشجو بود مهمان بودیم. دختر از من خواست از پدرش بخواهم خواسته او را انجام دهد. خواسته او این بود که پدرش سالی یک بار او را در اربعین کربلا می برد. اما او با یکبار سیر نمی شد و درخواست داشت پدرش او را سالی سه بار کربلا ببرد. دختر می گفت من عاشق امام حسینم. و به مداحی های مختلف درباره امام حسین علیه السلام علاقه داشت.

ارتباط روزانه با اهل بیت داشته باشیم

برای استفاده از برکات محبت به اهل بیت علیهم السلام باید هر روز زیارت عاشورا بخوانیم. هر جمعه زیارت جامعه و دعای ندبه بخوانیم. هر شب چهارشنبه دعای توسل بخوانیم. هر روز بر چهارده معصوم صلوات بفرستیم. حد اقل هفته ای یکبار در روضه شرکت کنیم.

روزهای هفته که بنام 14 معصوم نامگذاری شده هر روز زیارت معصوم ان روز را که در ابتدای مفاتیح آمده بخوانیم و...

درس هفتم: اخلاق

خوش اخلاقی عامل موفقیت در زندگی

یکی از مهم ترین ارزش های انسانی، خوش اخلاق بودن است.

خداوند همانطور که خود خوش اخلاق است و مهربان ترین مهربان عالم هستی است دوست دارد بندگان را نسبت به هم خوش اخلاق باشند. لذا همه پیامبران و همه امامان معصوم را خوش اخلاق قرار داد. و در قرآن کریم بارها و بارها به خوش اخلاقی توصیه کرده است. و از اخلاق عظیم پیامبرش حضرت محمد ص تعریف کرده است و فرموده است آنک لعلی خلق عظیم.^{۸۹} اخلاق تو ای پیامبر عظیم است. و فرموده است اگر اخلاقت خوب نبود مردم از دورت پراکنده می شدند. اری کسی که خوش اخلاق است مردم مایلند با او معاشرت کنند. و با او رفت و آمد نمایند و بین مردم محبوبیت دارد و بعد از مردنش مردم از او تعریف می کنند. ولی ادم بداخلاق تنها است و کسی مایل نیست با او رفت و آمد کند حتی در خانه خود غریب است!

خوش اخلاقی باعث موفقیت انسان در زندگی می شود. چه در محیط خانواده و چه در مدرسه و دانشگاه و حوزه علمیه و چه در محیط کار و شغل و یا در بین فامیل و دوستان و اشنایان .

^{۸۹}آیه ۴ سوره قلم

علی علیه السلام می فرماید: با مردم چنان رفتار کنید که تا زنده اید به همنشینی شما مایل باشند و اگر از دنیا رفتید در عزای شما گریه کنند

پیامبری که کوه خورد!

خدای عزوجل به پیامبری از پیامبرانش وحی فرمود: چون صبح کردی نخستین چیزی را که با آن رو به

رو شدی بخور و دومین چیز را مخفی کن و سومین را پذیرا شو (پناه ده) و چهارمین را نومید مکن و از

پنجمی بگریز.

صبح که شد آن پیامبر به راه افتاد و با کوه سیاه بزرگی رو به رو شد. ایستاد و گفت: پروردگارم عزو

وجل مرا فرموده است که این را بخورم و متحیر ماند، ولی به خود آمد و گفت: پروردگارم، جلّ جلاله،

مرا به کاری که توانش را ندارم فرمان نمی دهد. لذا به طرف کوه رفت تا آن را بخورد. هر چه به آن

نزدیک می شد، کوه کوچکتر می گشت و وقتی به آن رسید کوه را لقمه ای یافت و آن را خورد و دید

خوشمزه ترین چیزی است که تا کنون خورده است.

سپس به راهش ادامه داد و تشتی زرین یافت، به خود گفت: پروردگارم فرموده است که این را پنهان

کنم. پس گودالی کند و تشت را در آن گذاشت و رویش خاک ریخت و آن گاه به راهش ادامه داد. چند

قدمی که رفت، برگشت ناگاه دید تشّت از زیر خاک در آمده است. با خود گفت: من آن چه پروردگارم

فرموده بود انجام دادم. لذا راهش را پی گرفت و رفت

ناگهان چشمش به پرنده ای افتاد که «بازی» او را تعقیب می کند. پرنده دور آن پیامبر به چرخش در

آمد. با خود گفت: پروردگارم عزّوجلّ فرموده است که این را پذیرا شوم و پناه دهم. لذا آستین خود را

باز کرد و پرنده داخل آن شد. «باز» به او گفت: تو شکار مرا گرفتی، در حال که من چند روز است دنبال

آن هستم. آن پیامبر گفت: پروردگارم عزّوجلّ به من فرموده است که این را نومید نکنم. پس، تگّه ای

از رانش را قطع کرد و پیش باز انداخت و به راه خود ادامه داد

در راه مردار گندیده ی کرم افتاده ای دید. گفت: پروردگارم عزّوجلّ مرا فرموده است که از این فرار

کنم. پس از آن گریخت و برگشت. در خواب دید که انگار به او گفته شد: تو آن چه بدان مامور شدی

به انجام رساندی، حال آیا می دانی این ها چه بود؟

گفت: نه. به او گفته شد

اما آن کوه، خشم است. بنده هر گاه عصبانی شود، از عظمت و شدت خشم خودش را نمی بیند و قدر و

ارزش خویش را نمی شناسد. اما چون خویشتنداری کند و قدر و ارزش خود را بشناسد و خشمش آرام

گیرد فرجام آن خشم چون لقمه ی گوارایی است که می خورد

اما آن تشنه عمل صالح است که هر گاه بنده آن را پوشیده بدارد و مخفی نگه دارد، خداوند عزوجل آن

عمل را آشکار می گرداند تا علاوه بر ثوابی که آخرت او ذخیره می کند، در همین دنیا او را با آن

آراسته گرداند

اما آن پرنده، مردی است که تو را اندرزی دهد. پس او را پذیرا شو و اندرزش را قبول کن

اما آن «باز» مردی است که برای حاجتی پیش تو می آید، چنین کسی را نومید مگردان

و اما آن گوشت گندیده، غیبت است؛ پس از آن بگریز!^{۹۰}

ادم بد اخلاق را به محضر امام زمان علیه السلام راه نمی دهند!

آیة الله حسن زاده آملی فرمود: من به آقای سید محمد حسن آقای الهی برادر بزرگتر مرحوم علامه طباطبائی که در عرفان و سیر و سلوک از شاگردان مرحوم سید علی قاضی بود مکرر عرض می کردم: وقتی خدمت آقا (علامه قاضی) می رسید. از جانب من از ایشان خواهش کنید که مرا هم در تشرّف به خدمت حضرت بقیة الله (عج) شریک خود نمایند و برای من نیز اجازه ملاقات بگیرید (چون می دانستم

این دو بزرگوار به این سعادت عظیم می رسند.)

روزی در شهر آمل بعد از ظهر خواستم استراحتی داشته باشم، بچه ها داد و فریاد کردند و مانع استراحتم شدند. من عصبانی شده، با آنها تندی نمودم و پرخاش کردم ولی بعد، از آن حرکات خودم پشیمان شدم از این که بچه ها را ناراحت کردم وجدانم ناراحت بود، عصر رفتم بازار و مقدار شیرینی و میوه خریده به منزل آوردم که شاید بدینوسیله دل بچه ها را به دست آورم، با این حال وجدانم آرام نمی گرفت آشفته خاطر بودم.

بالاخره تصمیم گرفتم سفری به شهر تبریز کرده با مرحوم سید محمد حسن الهی ملاقات کنم، رفتم تبریز، وقتی به خدمت ایشان رسیدم پیش از این که علت مسافرتم را بگویم، گفتم: عرض مرا به خدمت استاد (سید علی قاضی) رساندی؟

فرمود: من راجع به این موضوع نامه ای به شما نوشتم و چون آدرس شما را نداشتم به خدمت آقای اخوی (سید محمد حسین طباطبائی) فرستادم که به شما برساند، و در آن نامه یادآور شدم که وقتی پیام شما را به آقا عرض کردم آقا تأملی کرده سپس با ناراحتی فرمودند ایشان چگونه می خواهند این راه را طی نمایند با آن اخلاقی که نسبت به عائله و کودکان انجام و با « آنها دعوا کردند، با آن اخلاق تند چگونه می شود به این رتبه و مقام رسید؟^{۹۱}

آثار خوشخویی و خوش رویی

خوش خویی آثاری چون جذب و جلب مردم به سوی خود و بهره مندی از همکاری های آنان برای رشد و شدن های کمالی دارد. افزون بر این خوشخویی می تواند آثار بسیار دیگری در زندگی مادی و معنوی و نیز دنیوی و اخروی آدمی به جا گذارد. از پیامبر گرامی (ص) روایت شده است که آن حضرت

درباره آثار خوشخویی می فرماید: خوشخویی خود عبادت است و خوشخو، پاداشی همانند پاداش روزه دار می گیرد.^{۹۲}

اگر انسانی بخواهد برای خود از نظر اجتماعی اعتباری کسب کند و در میان مردم محبوب گردد و از یاری و همدلی و همکاری آنان بهره برد، بهترین ابزار دست یابی به این اهداف، همان خوشخویی است؛ زیرا انسان هر چه سرمایه دار هم باشد، نمی تواند دل های همگان را با پول بخرد و آنان را به سوی خود جلب کند. پیامبر گرامی (ص) می فرماید: انکم لن تسعوا الناس باموالکم فاسعوهم ببسط الوجوه و حسن الخلق؛ شما هرگز نمی توانید با اموال خود مردم را راضی نگه دارید؛ پس با گشاده رویی و خوشخویی، آنان را از خود خشنود سازید. (۹۳)

اصولاً بدخویی هم، کار آدمی را تباه می سازد و هم نامش را بد می کند. بسیاری از مردم کارهای خوب و نیک زیادی را انجام می دهند ولی به سبب آن که بداخلاق هستند شیرینی کار خوب و نیک خودشان را با بدخویی به تلخی تبدیل می کنند.

از پیامبر (ص) روایت است که بدخویی کار خوب را تباه می سازد، همان گونه که سرکه غسل را فاسد و تباه می کند: الخلق السیء یفسد العمل کما یفسد الخل الغسل. (۹۴)

خوشرویی، هم در نگاه مطرح است، هم در لبخند. هم در گفتار آشکار می شود، هم در رفتار. چه بسا «رابطه ها و دوستیهایی که با «ترشرویی» و «اخم کردن» و «عبوس شدن» به هم خورده است. از سوی دیگر مبدأ بسیاری از آشناییها هم یک «تبسم» بوده است.

کافی، ج ۲، ص ۱۰۰^{۹۲}

بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۹۴^{۹۳}

همان، ج ۷۳، ص ۲۹۷^{۹۴}

وقتی با چهره شکفته و باز با کسی روبه رو می شوید، در واقع کلید محبت و دوستی را به دست او داده اید. برعکس، چهره اخمو و ابروهای گره خورده و صورت درهم و بسته، دریچه ارتباط و صمیمیت را می بندد. اگر این خوشرویی و خنده رویی با نیت پاک و الهی انجام گیرد، علاوه بر تأثیر محبت آفرین، «حسنه» و «عبادت» به حساب می آید.

امام باقر(ع) می فرماید: (تَبَسُّمُ الرَّجُلِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ. لبخند انسان به چهره برادر دینی اش «حسنه» است!).

تبسم، مبدأ بسیاری از آشناییها و زداینده بسیاری از غمها و کدورتهاست. شگفت از کسانی است که از این کار بی زحمت و رنج و خرج، که برکات فراوان دارد، طفره می روند و به سختی حاضرند «گلخنده» مسرت را بر لبان خود و چهره دیگران بیافرینند. برخورد با چهره باز با دیگران، آنان را آماده تر می سازد تا دل به دوستی با شما بسپارند. خنده رویی و بشاش بودن، دیگران را دل و جرأت می بخشد، تا بی هیچ هراس و نگرانی، با شما باب آشنایی را باز کنند و سفره دلشان را پیشتان بگشایند. اگر با خوشرویی، بتوانید بار سنگین غم دوستان را سبک کنید، کارتان عبادت است و اگر با یک تبسم، بتوانید خاطری را شاد سازید، به خدا نزدیک تر شده اید. به قول حافظ:

دایم گل این بستان، شاداب نمی ماند / دریاب ضعیفان را، در وقت توانایی

وقتی یک چهره گشاده و لبخند صمیمی، غمی را از دل می زداید، چرا باید از این «احسان»، دریغ کرد؟ بعضیها حضوری غم آفرین دارند، برخی هم محضری غم زدا. گروه اخیر، آیت لطف الهی اند که قدرشان ناشناخته است.

انسانها تشنه محبت اند و این تشنگی، جز با ملاطفت و خوشرویی برطرف نمی شود. اگر اولین برخورد ما با کسی، به گونه ای باشد که غم او را به شادی و نگرانی اش را به اطمینان مبدل سازد، دریچه ای به دنیای صفا و سرور به رویش گشوده ایم. این نیز نزد خداوند، حسنه و عبادت است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ... به هر کس برخورد می نمودند، از بزرگ و کوچک، ثروتمند و فقیر، سلام می کردند و اگر به جایی حتی برای خوردن خرمایی خشک دعوت می شدند، آن را کوچک نمی شمردند. زندگیشان کم هزینه بود، بزرگ طبع، خوش معاشرت و گشاده رو بودند، بی آن که

بخندند، همیشه متبسم بودند، بی آن که اخمو باشند، محزون بودند، بی آن که از خود ذلّتی نشان دهند، متواضع بودند، می بخشیدند ولی اسراف نمی نمودند، دل نازک و نسبت به تمام مسلمانان مهربان بودند.^{۹۵}

درس هشتم: پدر و مادر

اگر پدر و مادر از ادم راضی باشند خداهم از انسان راضی میشود!

شهید حمیدرضا غفوریان، فردی باهوش و مودب بود. برای افراد پیر و ناتوان احترام خاصی قائل بود و در حد توانش به آنان کمک می کرد و در احترام به والدینش اسوه بود، به گونه ای که مادرش نقل

^{۹۵}ارشاد القلوب (دیلمی) ج 1، ص 115

می‌کند: «اگر پایین‌تر از او می‌نشستیم بلند می‌شد و می‌رفت جایی که پایین‌تر از ما باشد بنشیند، هر^{۹۶}». «وقت که از من خداحافظی می‌کرد دست به سینه عقب می‌رفت و بعد برمی‌گشت

بعضی فرزندان جواب پدر و مادر رو میدند....

انسان مجاز نیست پدر خود را با نامش صدا بزند و یا در راه رفتن بر او پیشی بگیرد و یا هنگامی که او ایستاده است، بنشیند و حتی در نگاه کردن هم باید حرمت او را نگاه دارد.

امام صادق علیه السلام سفارش کرده است: «حتی» هنگامی که پدر و مادر تان شما را می‌زنند، شما از درگاه خدا برای آن دو طلب غفران و بخشش کنید. باز همان حضرت می‌فرماید: اگر پدر و مادر صدایشان را بلند کردند شما صدایتان را آهسته کنید و با آرامش با آنان سخن بگویید. حتی نباید پدر و مادر را به نام کوچک صدا بزنند. نگریستن از روی مهربانی و عطف به صورت والدین، عبادت است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هیچ گاه چشمانت را از نظر کردن به والدین پر مکن، مگر با رحمت او.» و مهربانی

نقل شده وزیری با پدرش خدمت حضرت امام رسید. وزیر جلوتر از پدرش حرکت کرد و وقتی محضر امام مشرف شد به امام عرض کرد این پیرمرد پدرم می‌باشند. حضرت امام به وزیر گفتند چرا جلوتر از پدرت حرکت کردی؟^{۹۷}

دکتر فاطمه طباطبایی در مورد احترام کودکان به والدین در سیره حضرت امام خمینی چنین نقل می‌کند: یادم است که پسر کوچکم وقتی با تندی جوابم را می‌داد امام جدا از رفتار او با من ناراحت شدند. بعداً او را جداگانه می‌خواستند و می‌گفتند:^{۹۸} رفتار با مادرت خیلی بد بود. به من می‌گفتند: نباید رفتارش این گونه باشد

^{۹۶} <http://www.iqna.ir/fa/news/3715325>

^{۹۷} حجت الاسلام جمی، پیام انقلاب، شماره ۶۹

^{۹۸} زن روز، ص ۱۱۷، شماره ۱۲۶۷

مهم ترین وظیفه فرزند در قبال پدر و مادر، حفظ حرمت و ادب آنهاست.

امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید: «خداوند، اجازه ترک رفتار نیکو با پدر و مادر را نداده

است، خواه صالح باشند و یا ناصالح.

ولی بعضی فرزندان را می بینی که:

جلوتر از پدر و مادرش راه میره!

با چشم ادب نگر پدر را* از گفته او مپیچ سر را

با مادر خویش، مهربان باش* آماده خدمتش به جان باش^{۹۹}

اذیت رساندن و حتی نگاه با خشم به پدر و مادر نمودن باعث خشم خداوند می شود. در روایت است که اگر

با عصبانیت به والدین نگاه کنید حتی اگر آنها به او ظلم کرده باشند، باعث عدم قبولی نماز می شود.

«ابامهزم گوید که: شبی از حضرت باقر (ع) خدا حافظی کردم و با مادرم به منزلمان می رفتیم. در راه با مادرم

دعوا مان شد و من به او تندی کردم. وقتی فردا خدمت امام رفتم ناگاه فرمود: ای ابامهزم! دیشب بین

تو و مادرت چه گذشت؟ آیا او تو را در شکمش حمل نمود و از سینه اش تو را شیر نداد و تو را در دامنش

بزرگ نمود؟ دیگر این عمل را تکرار نکن.» بحار ج 74

گاهی مجازات اذیت کردن والدین در همین دنیا ظاهر میشود.

جوان با نفرین پدرش شد!

روزی علی(ع) در حال طواف بود که صدای التجاء و مناجات و التماس جوانی را شنید. امام از او درباره گرفتاریش سؤال کرد.

او گفت: من سالم بودم ولی آنقدر پدرم را اذیت نمودم که او مرا نفرین کرد و من فلج شدم . پدرم تصمیم داشت تا روزی به کنار

کعبه بیاید، و برای شفایم دعا کند ولی قبل از این کار، از دنیا رفت. حال من مانده ام این پاهای شل!

امام به او دعای مشلول را یاد دادند که آنرا بخواند. او این دعا را خواند و پیامبر را در خواب دید که حضرت دستی بر پاهای او کشید

و او شفایافت. «مفاتیح الجنان»

مرحوم کافی و پدر

مرحوم کافی می گفتند: هرگاه پدرم که یک نفر کاسب ساده ای است، به تهران می آید یا من به مشهد می روم، در جلو زن و بچه

و برادر و خواهر خم می شوم و مکرر دست پدرم را می بوسم.»

جوان زبانش لال شد!

«روزی پیامبر بر بالین جوانی که در حال احتضار بود، حاضر شد. وقتی شهادتین را به او تلقین نمود، جوان

نتوانست زبانش را به شهادتین باز کند و گویا لال شده بود. حضرت، مادرش را خواستند. و از

مادرش پرسیدند که آیا از پسرت راضی هستی؟ زن گفت: یا

رسول الله! چهار سال است که باو حرف نزده ام!

پیامبر از او خواستند که از فرزندش راضی شود. او هم راضی شد و جوان زبانش باز گردید و شهادتین را جاری کرد و از دنیا رفت»^{۱۰۰}

عاق والدین

«پیامبر (ص): بوی بهشت از مسیر پانصد سال راه بمشام می رسد ولی بمشام عاق والدین نمی رسد.»^{۱۰۱}

سفر غیر ضروری فرزند با مخالفت پدر یا مادر ممنوع بوده و سفر معصیت حساب می شود.

همچنین با پدر و مادر بلند صحبت کردن بی ادبانه، جلوتر از آنان راه رفتن، به آنها اُف گفتن، آنها را تحقیر کردن و... در اسلام ممنوع است.

از نظر اسلام چنانچه والدین نیازمند و فرزندان متمکن باشند، واجب است که مخارج پدر و مادرشان را بدهند.

«شخصی به پیامبر (ص) گفت: نذر کرده‌ام آستانه بهشت را ببوسم. حال چه کنم؟ فرمود: پای مادر و پیشانی پدر را ببوس تا به نذرت

عمل کرده باشی. و اگر از دنیا رفته اند، قبر آنان را ببوس.»

درس نهم: ازدواج

تنها راه ارضای جنسی ازدواج است و غیر از ازدواج هم گناه و هم باعث سقوط است.

هرگونه نیاز جنسی فقط از طریق ازدواج (دائم یا موقت) حلال است برطرف شود و ارضاء جنسی خارج از ازدواج حرام است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ^{۱۰۲}

ترجمه: مومنین خود را از آلودگی جنسی نگه می دارند و فقط از طریق همسر و کنیز، نیاز جنسی خود را برطرف می کنند. و این بدون اشکال است و هرکه غیر از این عمل کند ستمکار بوده و از حد الهی تجاوز نموده است.

بنابراین خودارضایی، لواط، زنا و ارتباط خارج از ازدواج با نامحرم حرام و از گناهان بزرگ است.

ز: اهل بیت علیهم السلام فرموده اند ازدواج فامیلی نکنید که فرزندان ضعیف متولد می شوند.

س: اگر سفارشات مربوط به آمیزش رعایت شود در مسائل مختلف همچون فرزند سالم نقش مهمی

دارد

ازدواج روش اهل بیت علیهم السلام بوده و مجرد زندگی کردن بدون علت خاصی مردود و مذموم بوده است.

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^{۱۰۳}

خداوند در آیه مذکور دستور داده که: دختران و پسران صالح را به ازدواج هم در بیاورید که اگر فقیر هم باشند خداوند آنها را از فضل و کرم خود بی نیاز می نماید زیرا خداوند زیاد کننده رزق و عالم به همه اسرار و نهان می باشد.

و پیامبرش فرمود:

«مَا بُنِيَ فِي الْأِسْلَامِ بِنَاءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَأَعَزَّ مِنَ التَّزْوِيجِ»^{۱۰۴}

هیچ بنایی در اسلام در نزد خداوند عز و جل همانند ازدواج محبوب و عزیز نیست.

پیامبر اسلام در 25 سالگی از دواج کردند و ازدواج را سنت و روش خود می دانستند و کسانی را که عمداً و بدون علت خاصی، ازدواج نمی کردند جزو امت خود نمی دانستند^{۱۰۵}

«رسول خدا(ص): کسیکه ازدواج کرده و خواب است در نزد خدا از مجردیکه روزه بوده و شبها به

¹⁰³ نور/32

¹⁰⁴ بحار الانوار، ج100، ص222، ح40

3. مستدرک الوسائل، ابواب مقدمات نکاح، باب 1، حدیث 15.

عبادت مشغول است، برتر است.»^{۱۰۶}

امام رضا علیه السلام فرمود: زنی به امام باقر علیه السلام گفت: من متبتله هستم! حضرت فرمود: در نزد تو تبتل به چه معنی است؟ گفت: یعنی تصمیم دارم که هیچگاه ازدواج نکنم. امام فرمود: چرا؟ گفت: می‌خواهم به این وسیله دارای فضیلت بشوم. امام فرمود: از این تصمیم برگرد! زیرا اگر در ازدواج نکردن فضیلتی بود، حضرت فاطمه علیها السلام هم قبل از تو این کار را می‌کرد! زیرا هیچکس نمی‌تواند در فضیلتی از فاطمه علیها السلام پیشی بگیرد.^{۱۰۷}

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: بدترین مردان شما، عزبانند (مجردان)!^{۱۰۸}

امام محمد باقر علیه السلام: دوست ندارم که دنیا و آنچه در دنیاست داشته باشم ولی یکشب بی‌همسر بخوابم.^{۱۰۹}

رسول خدا صلی الله علیه و آله: دور رکعت نماز ازدواج کرده برتر است از هفتاد رکعت نماز فرد مجرد!^{۱۱۰}

رسول خدا صلی الله علیه و آله: کسیکه ازدواج کرده و خواب است در نزد خدا از مجردیکه روزه بوده و شبها به عبادت مشغول است، برتر است.^{۱۱۱}

امام رضا علیه السلام: از سفره عروسی بوی بهشت استشمام می‌شود.^{۱۱۲}

اهل بیت علیهم السلام فرموده اند از گلهای لجن زار (دختران زیبا ولی فاسد) دوری کنید.

اهل بیت علیهم السلام ازدواج آسان را توصیه کردند و خود به آن عمل می‌نمودند.

^{۱۰۶} مکارم الاخلاق

^{۱۰۷} معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام

^{۱۰۸} همان

^{۱۰۹} همان

^{۱۱۰} همان

^{۱۱۱} همان

^{۱۱۲} همان

إِنَّ مِنْ يُمْنِ الْمَرْأَةِ تَيْسِيرَ خِطْبَتِهَا وَتَيْسِيرَ صِدَاقِهَا و...؛^{۱۱۳}

رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره ازدواج آسان می فرماید:

میمنت [و خجستگی] زن این است که راحت خواستگاری شود و کابینش (مهریه اش) سبک باشد.

نظر اهل بیت علیهم السلام این است که ازدواج در اول جوانی انجام شود و هرچه زودتر باشد بهتر است.

«أَيُّمَا شَابٍ تَزَوَّجَ فِي حَدَاثَةِ سِنِّهِ عَجَّ شَيْطَانُهُ؛ يَا وَيْلَهُ! عَصِمَ مِنِّي دِينَهُ»^{۱۱۴}

ترجمه: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: وقتی جوانی در اول جوانیش ازدواج کند، شیطان فریاد می زند: وای بر من. دینش را از من حفظ کرد!

وسواس در ازدواج آفت جوانان

یکی از موانع ازدواج، وسواس در ازدواج است. یعنی مرتب خواستگاری می رود یا دختر برایش خواستگار می آید ولی هر کدام را با بهانه ای رد می کند!

پسری می گفت تا الان سی بار خواستگاری رفتم ولی هنوز مجردم! دختری نوشته بود تا بحال پانصد نفر خواستگاری من آمدند ولی هنوز مجردم!

عمر انسان بسیار گران و پرهیاست! باید در اولین فرصت انسان ازدواج کند و تشکیل خانواده بدهد و از عمرش استفاده کند و ولذت ببرد.

برخی مهم ترین مقیاس برای زندگی مشترک را پول می دانند

^{۱۱۳}کنز العمال، ج ۴۴۷۲۱

^{۱۱۴}کنز العمال، ج ۴۴۴۴۱

امروزه با تغییر معیارهای ازدواج در جوانان، برخی مهم‌ترین مقیاس برای زندگی مشترک را پول می‌دانند و اعتقاد دارند که دارایی مالی، حلال همه مشکلات است و تمام شاخصه‌های اقتصادی را جایگزین ارزش اخلاقی می‌کنند.

برخی از جوانان برای رهایی از مشکلات به دنبال ازدواج با شخصی می‌گردند که دارای وضع مالی مناسب است. این گروه از جوانان با این باور نادرست ازدواج می‌کنند که اگر همسری ثروتمند داشته باشند می‌توانند چشم روی تمام واقعیت‌های تلخ زندگی مثل فقر، بی‌سوادی والدین و نداشتن موقعیت اجتماعی ببندند و جایگاه خوب و قابل قبولی در جامعه و بین آشنایان کسب کنند.

ولی اشتباه می‌کنند و اگر هم همسر پولداری پیدا کنند طعم خوشبختی را هرگز احساس نخواهند کرد زیرا ازدواج فقط باید بر پایه محبت بین زن و شوهر باشد و اگر برای زیبایی یا پول باشد سرانجامی نخواهد داشت در این زمینه به این روایت توجه نمایید:

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: کسی که فقط بخاطر زیبایی با زنی ازدواج کند آن چیزی را که دوست داشت به آن نمی‌رسد و کسی که فقط بخاطر مال با زنی ازدواج کند خدا او را به همان مال وامیگذارد پس بر شما باد ازدواج با زن دیندار.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لَا يَتَزَوَّجُهَا إِلَّا لِجَمَالِهَا لَمْ يَرَفِ فِيهَا مَا يُحِبُّ وَ مَنْ تَزَوَّجَهَا لِمَالِهَا لَا يَتَزَوَّجُهَا إِلَّا وَكَلَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَعَلَيْكُمْ بِذَاتِ الدِّينِ.^{۱۱۵}

درس دهم: خدمت به دین

تمام هدف انبیا و امامان، دین بوده است. آنها از همه لذات دنیا گذشتند و همه چیز خود را برای دین فدا کردند.

هرکسی که به دین خدمت کند و با مال و جان خود برای دین فداکاری کند درجه بالایی نزد خداوند دارد.

علت محبوبیت امام حسین علیه السلام این است که همه چیزش را برای دین فدا کرد.

امام زمان علیه السلام جواب سوال بحر العلوم را داد

سید بحر العلوم به قصد تشرف به سامرا تنها به راه افتاد. در بین راه راجع به این مسأله، که چرا گریه بر امام حسین (علیه السلام) گناهان را می آمرزد، فکر می کرد.

همان وقت متوجه شد که شخص عربی سوار بر اسب به او رسید و سلام کرد. بعد پرسید

جناب سید درباره چه چیز به فکر فرو رفته ای؟

اگر مسأله ای علمی است بفرمایید شاید من هم اهل باشم؟!!

:سید بحرالعلوم عرض کرد

در این باره فکر می کنم که چطور می شود خدای تعالی این همه ثواب به زائرین و گریه کنندگان بر حضرت سید الشهداء علیه السلام می دهد؛

مثلاً در هر قدمی که در راه زیارت بر می دارند، ثواب یک حج و یک عمره در نامه عملشان نوشته می شود

و برای یک قطره اشک تمام گناهان صغیره و کبیره شان آمرزیده می شود؟!!

!آن سوار عرب فرمود: تعجب نکن

.من برای شما مثالی می آورم تا مشکل حل شود. سلطانی به همراه درباریان خود به شکار می رفت

.در شکارگاه از لشگریانش دور شد و به سختی فوق العاده ای افتاد و بسیار گرسنه شد

خیمه ای را دید و وارد آن خیمه شد در آن سیاه چادر، پیرزنی را با پسرش دید. آنان در گوشه خیمه غنیره ای داشتند (بز شیرده) و از راه مصرف شیر این بز، زندگی خود را می گرداندند

وقتی سلطان وارد شد، او را نشناختند؛ ولی به خاطر پذیرایی از مهمان، آن بز را سر بریده و کباب کردند؛ زیرا چیز دیگری برای پذیرایی نداشتند

سلطان شب را همان جا خوابید و روز بعد، از ایشان جدا شد و به هر طوری که بود خود را به درباریان رسانید و جریان را برای اطرافیان نقل کرد

:در نهایت از ایشان سؤال کرد

اگر من بخواهم پاداش میهمان نوازی پیرزن و فرزندش را داده باشم، چه عملی باید انجام بدهم؟ یکی از حضار گفت:

به او صد گوسفند بدهید. دیگری که از وزرا بود، گفت: صد گوسفند و صد اشرفی بدهید. یکی دیگر گفت: فلان مزرعه را به ایشان بدهید. سلطان گفت:

هر چه بدهم کم است؛ زیرا اگر سلطنت و تاج و تخت را هم بدهم آن وقت، مقابله به مثل کرده ام. چون آنها هر چه را که داشتند به من دادند

من هم باید هر چه را که دارم به ایشان بدهم تا سر به سر شود.

:بعد سوار عرب به سید فرمود

حالا جناب بحرالعلوم، حضرت سیدالشهداء(علیه السلام) هر چه از مال و منال و اهل و عیال و پسر و دختر و خواهر و سر و پیکر داشت همه را در راه خدا داد

پس اگر خداوند به زائرین و گریه کنندگان آن حضرت این همه اجر و ثواب بدهد، نباید تعجب نمود؛ چون خدا که خداییش را نمی تواند به سید الشهداء(علیه السلام) بدهد؛

پس هر کاری که می تواند، آن را انجام می دهد؛ یعنی با صرف نظر از مقامات عالی خود امام حسین(علیه السلام)

به زوار و گریه کنندگان آن حضرت، درجاتی عنایت می کند

در عین حال اینها را جزای کامل برای فداکاری آن حضرت نمی داند. چون شخص عرب این مطالب را فرمود، از نظر سید بحرالعلوم غایب شد.^{۱۱۶}

^{۱۱۶} العبقری الحسان، ج ۱، ص ۱۱۹

در دوران دفاع مقدس، جوانان کشورمان جانانه جنگیدند و از نظام اسلامی و کشورمان دفاع کنند و وظیفه خود را بخوبی ادا کردند. حال نوبت جوانان امروز است که به دین خدمت کنند.

یکی از شهداء در وصیتنامه خود نوشته است:

به میدان آزمایشی می روی که در یک طرف کفر است با تمام امکانات و در طرف دیگر جوانان سلحشور و با ایمان که برای حق مبارزه می کنند، برای هدفشان و مکتبشان و وقتی این چنین می اندیشی خود را در کنار همه آنها و جزو یارانشان احساس می کنی گویی در کنار حسین(ع) و فریاد هل من ناصر ینصرنی اش را پاسخ گفته ای و دیگر برایت مرگ مفهومی ندارد

چه زیبا و با شکوه است اینگونه بودن، اینگونه زیستن و اینگونه مردن.

(شهید بهروز ابوحمز)

شهید دیگر می گوید:

ما از امام حسین(ع) بالاتر نیستیم، که هستی خود را در راه خدا و دین فدا کردما باید پیروان راه حسین «بن علی (ع) باشیم، او که با خون خود اسلام را زنده کرد

(شهید مهدی آقاعباسی)

در قرآن کریم آمده که کسانی که در راه خدا با مال و جان خود مجاهدت می نمایند بالاترین درجه را دارند.^{۱۱۷}

پس باید در عمر خودمان خدمتی به دین بکنیم تا در پیش خداوند متعال درجه بالایی داشته باشیم.

درس یازدهم: عشق به خدا

انسان ها می توانند عاشق شوند یعنی به چیز ی علاقه خیلی فراوان پیدا کنند . گاهی این عشق به غیر خداست. مانند عشق به جنس مخالف! مرد عاشق زنی می شود یا زن عاشق مردی میشود. مانند عشق لیلی و مجنون. شیرین و فرهاد و...

گاهی عاشق حیوانی مانند سگ یا گربه یا پرنده سخنگو و غیره می شود!

گاهی عشق به فلان هنرپیشه و فوتبالیست و... پیدا می کند!

اما همه این عشق ها سرابی بیش نیست و نه تنها نمی تواند انسان را به کمال برساند . بلکه مانع هدایت و کمال می گردد!

عَنِ الْمُفَضَّلِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعِشْقِ قَالَ قُلُوبٌ خَلَتْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ حُبَّ غَيْرِهِ .^{۱۱۸}

امام صادق علیه السلام - در پاسخ به سؤال از عشق - فرمود: دلهایی از یاد خدا تهی می گردد و خداوند محبت غیر خود را به آنها می چشاند.

تنها عشقی که شایسته است انسان ها بدنبال ان بروند و عمر خود را صرف ان کنند **عشق به خداست.**

¹¹⁸بحار الأنوار ج : 70 ص : 158

^{۱۱۹} مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلِيلَيْنِ فِي جَوْفِهِ ۝۳

خداوند در درون هیچ کسی دو قلب قرار نداده است.

قلب انسان یاباید خدا در ان باشد یا غیر خدا. خوشا بحال کسی که قلبش فقط منحصر به محبت خدا باشد.

در دعای کمیل از خدا می خواهیم که:

واجعل قلبی بحبک متیما

خدا قلبم را به عشقت متبرک نما

در قران کریم درباره اقوامی اینگونه آمده است:

^{۱۲۰} فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ

خداوند بزودی مردمی را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان نیز او را دوست می دارند.

که در بعضی از تفاسیر مراد از این مردم، مردم ایران ذکر شده است.

فرق عاشقان خدا با مردم عادی

فرق اولیاء خدا مانند قاضی ها و بهجت ها و ملاحسینقلی ها و سید احمد کربلایی ها با ادم های عادی این است که اینها عاشق خدا بودند و در تمام عمر عشق انها و محبوب آنها ،خداوند مهربان بوده است.عبادت انها عاشقانه بوده است

پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) فرمود: "با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت است و با عشق عبادت کند".

«أفضل الناس من عشق العبادة فعانقها وأحبها بقلبه، وباشرها بجسده وتفرغ لها، فهو لا يبالي على ما أصبح من الدنيا على عسر أم على يسر»^{۱۲۱}

^{۱۱۹} احزاب 4
^{۱۲۰} مائده 54

ادم عادی با عشق به خدا طلا می شود! از این رو به آن رو می گردد!! انقلابی عظیم و عجیب در او ایجاد می شود و ناگاه صاحب کرامت و معجزات می گردد و..

خدا تنها معشوقی است که هیچوقت عاشق خود را اذیت نمی کند! برعکس معشوق های بشری که گاهی قهر و گاهی دعوا و گاهی خیانت و گاهی تنها گذاشتن عاشق و.. در ان فراوان است!

عشق به خدا، معشوق همیشه هستش..

در عشق به خدا هرچقدر معشوق رو ناراحت کنی باز با تو صاف و صادق و محبت دارد

عشق به خدا انقدر لذت دارد که با هیچ یک از لذتهای مادی برابری نمی کند!! بقول ایه الله بهجت دورکعت نماز عاشقانه انقدر لذت دارد که اگر پادشاهان این لذت را می دانستند دست از پادشاهی می کشیدند و به عشق خدا روی می آوردند..

ادمی که عشق خدا در او پیدا میشود طلا می گردد . از او کار زشت دیده نمی شود. اهل گناه و ظلم و اذیت کردن دیگران نیست! چون می داند محبوبش بدش می آید او این کارها را بکند! پس ادم عاشق خدا سراسر صفا و صمیمیت میشود و برای اینکه باصطلاح دل معشوق خود یعنی خدا را بدست آورد مرتب کارهایی که معشوقش خوشش می آید انجام می دهد. محبت به دیگران. نیکی و احسان و خوبی کردن به دیگران مخصوصا ضعیفان و کودکان و زنان بی سرپرست و والدین و مساکین و یتام و ...

پایه عشق به خدا معرفت است... هرچقدر معرفت به خدا بیشتر گردد عشق هم بیشتر شود.

.... باید معشوق رو مرتب صدا کنیم...

ای رفیق من! ای امید من! ای گنج من! ای پناه من! ای طیب من! ای خدای من! ای محبوب من!! ای معبود من! ای کمک و یاور من! ای دادررس من! ای برطرف کننده غم و اندوه من! ای خالق من! ای رازق من!

در انسان عشق به خدا نهادینه شده است و بصورت فطری وجود دارد و در عمق جان ادمی ریشه

دارد و اگر موانعی سر راه رشد این عشق نباشد، به صورت شگفت انگیزی به کمال رسیده و انسان را به

بالا ترین لذتها و مهمترین مقامات معنوی و بالاترین سعادت ها می رساند.

ملاصدرا، از جمله ی فیلسوفان و عارفانی است که عشق را به سه قسم تقسیم کرده و می گوید: عشق یا حقیقی است و یا مجازی، عشق حقیقی محبت الله و صفات و افعال اوست و عشق مجازی هم یا نفسانی است و یا حیوانی

وی معتقد است: تمام موجودات عالم به عشق حقیقی عاشق حق اند و مشتاق لقای اویند و خداوند متعال در جبلت (فطرت) تمام موجودات عالم عشق خاصی را مرکوز (متمرکز) کرده است^{۱۲۲}

هدف از خلقت انسان هم در حقیقت همین است که انسان عاشق خدا شود و با عشق به خداوند لطیف و جمیل، به لذت بی نظیری که در هیچیک از لذتهای مادی نیست دست پیدا کند.

انسان عاشق خدا، انسان عجیبی است. او شبانه روزش را به یاد معشوقش یعنی خداوند زیبا، می گذراند و هیچیک از لذتهای دنیا برای او ارزشی ندارد.

امیر مومنان در مناجات شعبانیه خطاب به خداوند می فرماید:

خدایا اگر مرا به اتشم بیاندازی، به اهل جهنم اعلام می کنم که من دوست دارم^{۱۲۳}.

هدف از خلقت انسان هم در حقیقت همین است که انسان عاشق خدا شود و با عشق بازی با خداوند لطیف و جمیل، به لذت بی نظیری که در هیچیک از لذتهای مادی نیست دست پیدا کند.

انسان عاشق خدا، انسان عجیبی است. او شبانه روزش را به یاد معشوقش یعنی خداوند زیبا، می گذراند و هیچیک از لذتهای دنیا برای او ارزشی ندارد.

مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي هر کس مرا بجوید ، خواهد یافت

وَمَنْ وَجَدَنِي عَرَفَنِي و هر کس مرا یافت ، می شناسد

¹²² سجادی، سید جعفر، مصطلحات فلسفی صدر الدین شیرازی، ص 153 – 155
¹²³ و ان ادخلتني النار اعلمت اهلها اني احبك.

وَ مَنْ عَرَفَنِي احَبَّنِي وهرکس مرا شناخت ، دوستدار من می شود

وَ مَنْ احَبَّنِي عَشَقَّنِي و هرکس دوستدار من شد ، عاشقم می شود

وَ مَنْ عَشَقَّنِي عَشَقَّتُهُ و هرکس عاشقم شود ، عاشقش می شوم

وَ مَنْ عَشَقَّتُهُ قَتَلْتُهُ و هرکه را عاشق شدم ، می کشمش

وَ مَنْ قَتَلْتُهُ فَعَلَيَّ دَيْتُهُ وهرکس را کشتم ، دیه او بر من است

وَ مَنْ عَلَيَّ دَيْتُهُ فَاَنَا دَيْتُهُ و هرکه دیه او بر من است من خودم دیه او هستم

آن کس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه تو هر دو جهان را چه کند؟

خداوند حکیم ما انسان ها را خلق کرد تا او را عبادت کنیم و با او با عشق و محبت ارتباط برقرار کنیم

و او را از ار هر چه نقص و بدی است ، پاک و منزّه بدانیم و او را مالک و صاحب عالم هستی بدانیم و همه

نیازهای خود را از او بخواهیم و خلاصه در همه حال بیاد او باشیم و با او عشق بازی کنیم. و این حالت از

ابتدای تکلیف انسان باید باشد تا زمان مردن و انتقال از دنیا به آخرت

اگر انسان به این درجه از فهم و معرفت و شناخت و ارتباط قوی با خداوند زیبا و لطیف برسد یقیناً در طول زندگی دنیوی همیشه با نشاط و پویا و امیدواری بسیار بالا خواهد بود و هیچگاه ناامید و مایوس و شکست خورده نخواهد شد.

لذت بخش ترین لذتها

همه پیامبران آمدند رابطه انسان را با خدا برقرار کنند زیرا خوشبختی انسان در این است که با خدای خویش ارتباط داشته باشد که هرچه این ارتباط عمیق تر و عاشقانه تر باشد انسان کاملتر و سعادتمندتر می گردد انسان باید خدا را معشوق خود قرار دهد و بداند که فقط خدا لایق عشق و رزی است. و فقط او شایسته عشق و رزی است.

حُب الله

حب الله و عشق به خدا عالیتترین احساسی است که دل انسانی با آن آشنائی دارد. عشق به خدا همچون سد فولادین جلو تسویلات شیطانی را می گیرد و انسان را از دام هوی و هوسهای ناپایدار می رهااند.

تقی بی نماز!

نامش سید یونس و از اهالی آذرشهر آذربایجان بود به قصد زیارت هشتمین ستاره های آسمان امامت حضرت ثامن الحجج (علیه السلام) مشهد را در پیش گرفت و بدانجا رفت اما پس از ورود و نسختین زیارت همه پول او مفقود و بدون خرجی می ماند ناگزیر به حضرت رضا متوسل (علیه السلام) می شود و شب در منزل در عالم رؤیا می بیند که حضرت می فرماید: سید یونس بامداد فردا هنگام طلوع فجر برو و در بست پایین خیابان زیر غرفه نقاره خانه بایست اولی کسی که آمد مشکلت را به او بگو تا او مشکل تو را حل کند. می گوید پیش از طلوع آفتاب بیدار شدم وضو ساختم و به حرم مشرف شدم و پس از زیارت قبل از دمیدن فجر به همان نقطه ای که در خواب دیده و دستور یافته بودم آمدم و چشم به هر

سو دوخته بودم تا نفر اول را بنگرم که به ناگاه دیدم آقا تقی آذرشهری که متأسفانه در شهر ما به خاطر بدگویی برخی به او تقی بی‌نماز می‌گفتند از راه رسید اما من با خود گفتم آیا مشکل خود را به او بگویم؟ با اینکه در وطن متهم به بی‌نمازی است چرا که در صف نمازگزاران نمی‌نشیند من چیزی به او نگفتم و او هم گذشت و به حرم مشرف شد من نیز بار دیگر به حرم رفته و گرفتاری خویش را با دلی لبریز از غم و اندوه به حضرت رضا(علیه‌السلام) گفتم و آمدم بار دیگر شب در عالم خواب حضرت را دیدم و همان دستور را دادند و این جریان سه شب تکرار شد. روز سوم گفتم بی‌تردید در این خواب‌های سه گانه رازی است به همین جهت بامداد روز سوم جلو رفتم و به اولین نفری که قبل از فجر وارد می‌شد و جز آقا تقی نبود سلام کردم و او نیز مرا مورد دلجویی قرار داد و پرسید اینک سه روز است که شما را در این جا می‌بینم کاری داری؟ من جریان را گفتم و او نیز علاوه بر خرج توقف یک ماهه‌ام در مشهد پول سوغات را نیز داد و گفت: پس یک ماه قرار ما در فلان روز و فلان ساعت آخر بازار سرشور در میدان سرشور باشد، تا ترتیب رفتن تو به سوی شهرت را بدهم از او تشکر کردم. آمدم یک ماه زیارت وداع کردم و سوغات هم خریدم خورجین خویش را برداشتم در ساعت مقرر در مکان مورد توافق حاضر شدم دست سر ساعت بود که دیدم آقا تقی آمد و گفت: آماده رفت هستی؟ گفتم: آری. گفت: بسیار خود بیا! بیا نزدیک‌تر رفتم گفت خودت به همراه بار و خورجین و هرچه داری بر دوشم بنشین تعجب کردم و پرسیدم مگر ممکن است؟ گفت: آری نشستم به ناگاه دیدم آقا تقی گویی پرواز می‌کند و من هنگامی متوجه شدم که دیدم شهر روستاهای میان مشهد تا آذرشهر به سرعت از زیر پای ما می‌گذرد و پس از اندک زمانی خود را در صحن خانه خود در آذر شهر دیدم دقت کردم دیدم آری خانه من است و دخترم در حال غذا پختن است آقا تقی خواست برگردد دامانش را گرفتم و گفتم به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنم. در شهر ما به تو اتهام بی‌نمازی و لامذهبی زده‌اند و اینک قطعی شد که از دوستان خاص خدایی از کجا به این مرحله دست یافتی و نمازهایت را کجا می‌خوانی؟ او گفت: دوست عزیز چرا تفتیش می‌کنی؟ باز او را سوگند دادم... تا اینکه تعهد گرفت که تا زنده‌ام به کسی نگویم گفت: سید یونس من در پرتو ایمان و خودسازی و تقوا و عشق به اهل بیت(علیهم‌السلام) و خدمت به خوبان و درماندگان به ویژه با ارادت به امام عصر(علیه‌السلام) مورد

عنایت قرار گرفتم و نمازهای خود را هر کجا باشم با طی الارض در خدمت او و به امامت آن حضرت (علیه السلام) می خوانم.

منع سایت تبیان

عشق فقط عشق به خدا

در احوالات یکی از علمای عارف قرن ما بنام ایه الله نجابت میگویند در اواخر عمر هر جا در مجله یا ^{۱۲۴}روزنامه کلمه عشق را میدید اشک از چشمان نشان سرا زیر میشد

سید باقر شفتی

«در باره عبادت او نوشته اند: از نیمه شب تا صبح مشغول گریه وزاری و تضرع بوده و در صحن کتابخانه اش مانند دیوانگان می گردید و دعا و مناجات می خواند و بر سر و سینه اش می زد. و چنان بی اختیار ناله وزاری او بلند می شد که اگر همسایگان بیدار بودند، می شنیدند.

در اواخر عمر، آن قدر گریه کرده بود و ناله و بی قراری نموده بود که به بادفتق مبتلا شده بود و پزشکان هر چه معالجه می نمودند، فایده ای نداشت. به همین جهت او را از گریه منع کرده و گفتند: گریه بر تو حرام است زیرا باعث زیادی بادفتق می شود. پس هر گاه به مسجد می رفت تا او نشسته بود، روضه خوانان بالای منبر نمی رفتند. مگر زمانی که از مسجد خارج می شد و اگر روضه خوانی بالای منبر می رفت و او حضور داشت، سید بر نمی خواست و باز گریه می کرد.

یکی از نزدیکان او می گوید: با آن مرحوم به یکی از روستاها رفتم. شب رادر راه گذراندیم. سید بمن فرمود: نمی خوابی؟ من رفتم تا بخوابم. سید وقتی خیال کرد که من خواب هستم، برخاست و مشغول نماز شد. به خدا قسم دیدم که بندهای شانه و اعضایش می لرزید به طوری که کلمات را از شدت حرکت فکین و اعضا، تکرار می نمود تا آن را صحیح ادا کند. «داستانهایی از زندگی علماء ج 1 و ج 3»

نماز عاشقانه

اعجوبه عبادت، حسنعلی نخودکی اصفهانی

«آقای نظام الولیه سر کشیک آستان قدس رضوی نقل کرد که شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می بارید، نوبت سر کشیک من بود. اول شب خدام آستان مبارکه به من مراجعه کردند و گفتند: به علت سردی هوا و بارش برف، زائری در حرم نیست. اجازه دهید حرم را ببندیم. من نیز به آنان اجازه دادم. مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم مطهر آمد و گفت: اج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تاکنون بالای بام و درپای گنبد مشغول نماز می باشند و مدتی است که در حال رکوع هستند و چندبار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع دیدیم. اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید و مقداری هیزم در اطاق پشت بام، مخصوص مستخدمین است بگذارید که هرگاه از نماز فارغ شدند، استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم. آن شب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهر آمدیم، به خادم با گفتم: برو بین حاج شیخ در چه حالند.

پس از چند دقیقه خادم مزبور بازگشت و گفت: ایشان همانطور که در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده‌اند و سرمای‌شدید آن شب را هیچ احساس نکرده‌اند. نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید.» «داستانهایی از زندگی علماء ج 1»

نماز عجیب سید هندی

در کتاب ارمغان هندوپاک نوشته مرتضوی لنگرودی آمده که سیدی در هند نماز عجیبی می خواند. وقتی به سجده می رفت اعضای بدنش همانند سر و دست و پاها جدا می شدند و من رفتم و سر او را درحالی که ذکر می گفت روی دست گرفتم. بعد از نماز از او پرسیدم این چه نمازی است؟ سید هندی گفت من چون از نمازهای یومیّه و نافله ان لذتی که می خواهم نمی برم از خدا خواستم بهمن نمازی بدهد که دران روحم از جسمم منقطع شود. و خداوند این نماز را به من داده که دراین نماز من دیگر درعالم دنیا نیستم.

شعیب نبی همیشه از عشق به خدا اشگ می ریخت

درباره حضرت شعیب علی نبینا و آله و علیه السلام نقل شده است که سال‌هایی طولانی گریه کرد تا چشم‌هایش نابینا شد. خدای متعال دوباره چشم‌هایش را به او برگرداند. باز سال‌ها گریه کرد تا دوباره چشمش نابینا شد. باز خدای متعال چشم‌هایش را به او برگرداند. باز سالیانی گریه کرد. خداوند به او وحی کرد: اگر از ترس جهنم گریه می‌کنی، من جهنم را بر تو حرام می‌کنم. اگر آرزوی بهشت داری، من بهشت را در اختیار تو گذاشتم. دیگر چه می‌خواهی؟ عرض کرد: خدایا! تو می‌دانی گریه من، نه از ترس جهنم است و نه به خاطر رسیدن به بهشت، من تو را دوست دارم و خواستار لقای تو هستم؛ من می‌خواهم به تو نزدیک شوم. خدای متعال نیز به او وحی کرد که چون این‌گونه هستی، من کلیم خودم را خادم تو قرار خواهم داد. داستان فرار حضرت موسی به مدین و ملاقات با دختران شعیب مقدمه بود برای این که موسی هشت یا ده سال برای شعیب شبانی کند.^{۱۲۵}

رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند!

¹²⁵ علل الشرایع

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک.^{۱۲۶}

خدایا کمال انقطاع از غیر خودت و اتصال به خودت را هدیه به من بده .

عاشقان خدا شایسته است هر شب جوشن کبیر را که هزار نام از معشوق در ان ذکر شده بخوانند.

هر کجا نام خدا باشد انان حیران و مبهوت نام محبوب می شوند.

ابراهیم نبی با شنیدن نام خدا همه گوسفندانش را بخشید

وقتی حضرت ابراهیم از نمرودیان جدا شد و به طرف سرزمینی که خداوند متعال برایش مقدر فرموده بود، می رفت، گله بزرگی به همراه خود داشت.[5] در شب تاریکی جبرئیل به امر خداوند فریاد زد: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ». حضرت ابراهیم حالت جذبه ای پیدا کرد و گفت: ای کسی که اسم محبوب من را بردی! نصف این گوسفندان را به تو می بخشم، یک بار دیگر اسم محبوبم را تکرار کن! جبرئیل یک بار دیگر گفت: سبوح قدوس.

باز شوق ابراهیم بیشتر شد و گفت بقیه گله ام را نیز به تو بخشیدم،^{۱۲۷}

شب مردان خدا روز جهان افروز است

در روایت نقل شده که به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام وحی شد: يَا ابْنَ عِمْرَانَ! كَذَبَ مَنْ رَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي فَإِذَا جَنَّهُ اللَّيْلُ نَامَ عَنِّي؛ ای موسی! کسی که می گوید من خدا را دوست دارم، اما شب - هنگامی که تاریکی همه جا را فرا می گیرد - به خواب می رود و به یاد من نیست، دروغ می گوید. در ادامه خداوند می فرماید: أَلَيْسَ كُلُّ مُحِبٍّ يُحِبُّ خَلْوَةَ حَبِيبِهِ؟^{۱۲۸}

آیا مگر نه اینکه هر عاشقی تنهایی با معشوقش را دوست دارد؟

^{126,127} فرازی از مناجات شعبانیه

1. بحار الأنوار ج 67، ص 26 ¹²⁷

¹²⁸ الأمالی (للصدوق)، ص 357.

تو را برای دوستی خدا دوست می دارم

در روایتی آمده است: نوجوانی که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، به پیامبر «صلی الله علیه و آله» سلام کرد و از خوشحالی دیدن ایشان، چهره اش گشاده شد و لبخند زد. حضرت به او فرمود: ای جوان! مرا دوست داری؟ گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم آری. فرمود: همچون خودت؟ گفت: ای رسول خدا! به خدا قسم بیشتر. فرمود: همچون پروردگارت؟ گفت: خدا را، خدا را، ای رسول خدا! این مقام نه برای تو است و نه دیگری. در حقیقت تو را برای دوستی خدا دوست می دارم. در این هنگام رسول خدا به همراهان خویش روی کرد و فرمود: این گونه باشید؛ خدا را به سبب احسان و نیکی اش به شما دوست بدارید و مرا برای دوستی خدا دوست بدارید.^{۱۲۹}

اویس قرن، مرد خدا

او از مردان خدا بود که در زمان پیامبر خدا در یمن زندگی می کرد و اسلام آورد ولی پیامبر را نتوانست زیارت کند اما حالات خوش بندگی فراوانی داشت.

در حالات عرفانی اویس گویند: بعضی از شب‌ها می گفت: امشب شب رکوع است و به یک رکوع شب را به صبح می‌رساند. یک شب می گفت: امشب شب سجود است و به یک سجده شب را سپری می‌کرد. به او گفتند: اویس، چرا این قدر به خودت زحمت می‌دهی؟! گفت: کاش از ازل تا ابد یک شب بود و من آن را به یک سجده سپری می‌کردم...

۱. ارشاد القلوب، دیلمی، ص ۱۶۱، ح ۸۹۸

درس دوازدهم: فرار از پول پرستی

نباید هدف انسانی که خلیفه الله است، پول باشد. پول فقط وسیله است و هدف جلب رضایت الهی است. پس از هر راهی نباید پول بدست بیاورد. بلکه فقط از راه حلال و با عزت و سربلندی.

در قران آمده که :

ادم وقتی پولدار شد طغیان می کند! این آیه قرانی در سوره علق هست.

در این باره داستانی است که:

امام باقر علیه السلام فرمود: در زمان رسول خدا، در آغاز هجرت یکی از مومنین صفا به نام سعد بسیار در فقر و ناداری به سر می برد و همیشه در نماز جماعت، ملازم پیامبر خدا بود و هرگز نمازش ترک نمی شد رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم وقتی او را می دید، دلش به حال او می سوخت و نگاه دلسوزانه به او می کرد. غریبی و تهیدستی او رسول خدا را سخت ناراحت می کرد، روزی به سعد فرمود: اگر چیزی به دستم برسد تو را بی نیاز می کنم. مدتی از این جریان گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم از این که چیزی به او نرسید تا به سعد کمک کند، غمگین شد خداوند وقتی رسولش را

این گونه غمگین یافت، جبرئیل را به سوی او فرستاد جبرئیل که دو درهم همراهش بود، به حضور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمد و عرض کرد: ای رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم خداوند اندوه تو را به خاطر سعد دریافت، آیا دوست داری که سعد بی نیاز گردد، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: آری. جبرئیل گفت، این دو درهم را به سعد بده و به او دستور بده که با آن تجارت کند پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آن دو درهم را گرفت و سپس برای نماز از منزل خارج شد؛ دید سعد کنار حجره مسجد ایستاده و منتظر رسول خداست. وقتی که سعد را دید، فرمود: ای سعد آیا تجارت و خرید و فروش می دانی؟ سعد گفت: سوگند به خدا چیزی ندارم که با آن تجارت کنم. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آن دو درهم را به او داد و به او فرمود: با این دو درهم تجارت کن و روزی خدا را به دست بیاور. او هم آن دو درهم را گرفت و همراه رسول خدا به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را خواند، بعد از نماز، رسول خدا به او فرمود: برخیز به دنبال کسب رزق برو که من از وضع تو غمگین هستم. سعد برخاست و کمر همت بست و به تجارت مشغول شد به قدری از دو درهم برکت داشت که هر کالایی با آن می خرید، سود فراوان می کرد؛ دنیا به او رو آورد و اموال و ثروتش زیاد گردید و تجارتش رونق بسیار گرفت. در کنار مسجد محلی را برای کسب و کار خود انتخاب کرد و به خرید و فروش، مشغول گردید. کم کم پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم دید که بلال حبشی وقت نماز را اعلام کرده ولی هنوز سعد سرگرم خرید و توبه فروش است، نه وضو گرفته و نه برای نماز آماده می شود. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم وقتی او را به این وضع دید، به او فرمود: «یا سعد شغلتک الدنیا عن الصلوة ای سعد دنیا تو را از نماز بازداشت». او در پاسخ چنین توجیه می کرد و می گفت: چه کار کنم؟ ثروتم را تلف کنم؟ به این مرد متاعی فروخته ام؛ می خواهم پولش را بستانم و از این مرد متاعی خریده ام؛ می خواهم قیمتش را بپردازم. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در مورد سعد، آن چنان ناراحت و غمگین شد که این بار اندوه رسول خدا شدیدتر از آن هنگام بود که سعد در فقر و تهیدستی به سر می برد. جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نازل شد و عرض کرد: خداوند اندوه تو را در باره سعد دریافت، کدام یک از این دو حالت را در مورد سعد دوست داری آیا حالت اولی یعنی فقر و تهیدستی او و توجه به نماز و عبادت را دوست داری یا حالت دوم را که بی نیاز است ولی توجه به عبادت ندارد؟ پیامبر صلی الله

علیه واله وسلم فرمود: حالت اولی را دوست دارم، چرا که حالت دوم او باعث شد که دنیایش، دینش را ربود و برد، جبرئیل گفت: «ان الدنیا و الاموال فتنه و مشغله عن الاخره»؛ دلبستگی به دنیا و ثروت، مایه آزمایش و بازدارنده آخرت است. آن گاه جبرئیل گفت: آن دو درهم را که به او قرض داده بودی از او بگیر که در این صورت وضع او به حالت اول برمی گردد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به سعد فرمود: آیا نمی خواهی دو درهم مرا بدهی؟ سعد گفت: به جای آن دویست درهم می دهم. پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فرمود: همان دو درهم مرا بده. سعد دو درهم آن حضرت را داد از آن پس دنیا به سعد پشت کرد و تمام اموالش کم کم از دستش رفت و زندگیش به حالت اول بازگشت. و دوباره اهل مسجد و نماز اول وقت شد! ۱۳۰

آری پول پرستی انسان را از خدا و اولیاء خداجدا کند و در صف ابلیس و دشمنان خدا قرار می دهد. در این زمینه خداوند داستان قارون را آورده که خیلی پولدار شد ولی در مقابل حضرت موسی علیه السلام قرار گرفت و دستورات الهی مانند زکات را قبول نکرد و عاقبت دچار عذاب الهی شد. اگر قارون پولدار نبود شاید در صف مومنین باقی می ماند و عاقبت به خیر می گردید.

همچنین خداوند در قرآن کریم در سوره توبه ایه 75 داستان مردی را می آورد که عاقبت منافق و مرتد شد.

در روایات آمده اسمش ثعلبه بوده و با پیامبر عهد و پیمان می بندد اگر پولدار شد حقوق الهی راپردازد ولی وقتی خدا به او ثروت داد حاضر نشد زکات پردازد و عهد خود را انجام نداد. لذا خداوند او را منافق نامید.

اما برعکس پول پرستان، امامان ما اموال خود را انفاق می کردند. امام حسن مجتبی علیه السلام گاهی هرچه داشت می بخشید و امام رضا علیه السلام هم در روز عرفه هرچه داشت در راه خدا انفاق نمود و سایر ائمه علیهم السلام هم این چنین بودند.

درمان پول پرستی

درمان این بیماری خطرناک آنست که انسان متوجه شود اموالی که دارد در نزد او امانت هستند که بعد از مردنش نمی تواند از آن استفاده کند و به وارثین او می رسد. پس چه بهتر که تا زنده است از این اموال برای آخرت خود استفاده نماید. و آنها را در کارهای خیر و باقیات صالحات خرج کند.

شمر ملعون پول پرست بود!

گویند وقتی شمر لعین روی سینه امام حسین نشست تا امام را شهید کند امام پرسید تو که من را می شناسی که فرزند زهرای مرضیه و علی مرتضی هستم چرا مرا می کشی؟ شمر جواب داد: برای پول جایزه! ۱۳۱

پول پرستی در کشورمان زیاد شده همه از پول می‌کنند! همانطور که در کشورهای غربی هست که ملاک ارزشها فقط پول هست و علم و دانش و هنر و تقوا و ایمان ارزشی ندارند ولی

ادم زرنگ از نظر اسلام ادمی است که هرچه مادیات دارد صرف آخرت می کند و اندکی صرف خود می کند.

ولی در نزد بعضی ها ادم زرنگ یعنی کسی که در مدت کوتاهی ثروت مند شود حتی اگر از راه قاچاق یا رباخواری یا کلاهبرداری باشد. مخصوصا دزدی های بی سرو صدا مانند اختلاس های چند هزار میلیاردی!

الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ^{۱۳۲}...

انان که طلا و نقره را جمع کرده و در راه خدا انفاق نمی کنند به انها بشارت عذاب دردناک بده.

اسلام میگه ادم زرنگ کسیه که اگر ثروت داره مقداری برای زندگی خودش خرج می کنه و بقیه رو در راه خدا خرج می کنه.

اما کسانی که پول دوستند هرگز سکه ای در راه خدا خرج نمی کنند. اینها افرادی هستند گاه برای بدست آوردن پول ادم می کشند حتی رفیق خود را

رفیق پول پرست دوستش را کشت تا 100 میلیون به جیب بزند+ عکس

جوانی بعد از ناتوانی در به دست آوردن ارثیه دوستش، او را به قتل رساند و جسدش را سوزاند

به گزارش گروه اجتماعی باشگاه خبرنگاران جوان؛

رکنا:

(ثانیه ۰,۲۹) صفحه 2 از حدود ۱۳,۹۰۰,۰۰۰ نتیجه

اگر امکان دارد آن را به فارسی ایمیل کنید

نتایج وب

... - قتل زن تنها به خاطر پول / میهمان، صاحب خانه را کشت

<https://www.mehrnews.com/.../-/ا-صاحب-خانه-را-پول-میهمان-قتل-زن-تنها-به-خاطر>

میهمانی که برای قرض گرفتن پول، صاحبخانه را با رشته پارچه‌ای خفه کرده و - دی ۱۳۹۴ ۸ به قتل رسانده بود با تلاش مأموران پلیس آگاهی به دام افتاد

قتل پسر دایی به خاطر پول نهار! - عصرایران

صفحه نخست › اجتماعی › <https://www.asriran.com>

قتل پسر دایی به خاطر پول نهار! پرونده ایراد گرفته شده توسط دیوان عالی کشور به - آبان ۱۳۹۷ ۶
... شعبه ۲ دادگاه کیفری ۱ تهران بازگشت تا ایرادات و شبهات پرونده

YJC - قتل مادر 30 ساله به خاطر یک مشت پول+عکس

اجتماعی > حوادث و انتظامی > <https://www.yjc.ir>

مرد جوانی که مادری 30 ساله را در خانه اش به قتل رسانده بود، توسط پلیس شناسایی - دی ۱۳۹۴ ۷
و دستگیر شد

Magiran - روزنامه جام جم 14/9/95: قتل دوست به خاطر پول شیشه

www.magiran.com/npview.asp?ID=3475011

قتل دوست به خاطر پول شیشه مردی که دوستش را با ضربه چاقو کشته بود، در آخرین جلسه بازپرسی مدعی شد، به خاطر درگیری بر سر پول مواد مخدر، مرتکب قتل شده است

روزنامه ایران 24/5/96: قتل خاله به خاطر سرقت پول و طلا

www.magiran.com/npview.asp?ID=3610443

دادگاه قتل خاله به خاطر سرقت پول و طلا گروه حوادث / مردی که در جریان سرقت، خاله اش را ... به قتل رسانده بود با گذشت اولیای دم از قصاص نجات یافت و با حکم دادگاه به 13

قتل زن جوان به خاطر پول مداوای یک سگ | خبرگزاری فارس

<https://www.farsnews.com/news/.../قتل-زن-جوان-به-خاطر-پول-مداوای-یک-سگ>

مرد جوانی که به خاطر هزینه درمان پای یک سگ زن جوانی را به قتل رسانده - فروردین ۱۳۹۶ ۱۵
بود به اتهام خود اعتراف کرد

قتل؛ تنها به خاطر یک میلیون پول! - افکار نیوز

<https://www.afkarnews.com/بخش...633074/5-قتل-تنها-به-خاطر-یک-میلیون-پول>

رئیس پلیس آگاهی سیستان و بلوچستان تصریح: قتل؛ تنها به خاطر یک میلیون پول - تیر ۱۳۹۶ ۱۰
... کرد: فرد دستگیر شده در تحقیقات تخصصی پلیس با اعلام

قتل به خاطر یک مشت پول | آفتاب

<https://www.aftabir.com/news/article/view/2019/01/07/2053361>

جزئیات قتل هایی که به دلایل مالی صورت گرفته بود. در هردوی این قتل ها - دی ۱۳۹۷ ۱۷
...قاتلان به خاطر اختلاف مالی دست به جنایت زده اند

قتل پدر ثروتمند برای پول - ایران آنلاین

قتل-پدر/483085/news/ion.ir/www

پسر جوان آمریکایی پدرش را به : قتل پدر ثروتمند برای پول -ایران آنلاین - تیر ۱۳۹۸ ۱۰
خاطر قطع کردن کمک های مالی اش به وی به قتل رساند

قتل فجیع پدر 62 ساله توسط پسر 44 ساله به خاطر پول - نوداد

حوادث > جنایی > <https://nodud.com>

رتبه: ۰٪ - ۱ رأی

ساعت ۲۰ شامگاه یک شنبه ۲۹ مهرماه، قاضی دشتبان بازپرس ویژه قتل دادرای امور جنایی تهران با
... تماس تلفنی مأموران کلانتری ۱۰۵ سنایی از مرگ مشکوک مرد میانسالی در

قتل زن آرایشگر بخاطر پول - پارس ناز

www.parsnaz.com/news_detail_15183.html

یک مرد جوان که به جرم کشتن زن آرایشگر و دزدیدن ۴۰ میلیارد .قتل زن آرایشگر بخاطر پول
ریال از خانه‌اش بازداشت شده است دیروز در دادگاه کیفری استان تهران محاکمه شد

قتل زن و نوزاد 11 ماهه توسط شوهر بخاطر پول بیمه عمر! - آپارات

<https://www.aparat.com/v/Nv59T/> قتل زن و نوزاد 11 ماهه توسط شوهر بخاطر پول

مرد مشهدی که از نظر مالی شرایط سختی داشت برای گرفتن پول از بیمه عمر اقدام به کشتن همسر و ... فرزند 11 ماهه اش کرد. اجساد زن جوان و یک نوزاد در زمینی محصور واقع در

قتل فجیع مادر به خاطر پول - دوات آنلاین

<https://davatonline.ir/content/136566/> قتل فجیع مادر به خاطر پول

پسر 38 ساله این زن میان سال در حالی که به شدت ...قتل فجیع مادر به خاطر پول - دی ۱۳۹۷ ۹
... نگران بود و به خاطر گم شدن مادرش اشک می ریخت در تشریح جزئیات این

... مرد 46 ساله همسرش را بخاطر پول خفه کرد | رییس کلانتری 139

مرد - ساله - همسرش - بخاطر - پول - خفه - کرد / www.ghatreh.com/news/nn47949343/

رییس کلانتری 139 مرزداران از قتل یک زن توسط همسرش در صبح امروز خبر داد. - روز پیش ۵
Ø در ساعت 7:03 صبح امروز مردی 46 ساله در تماس

... اعترافات یک قاتل / قتل همسر بخاطر پول | صبح امروز مردی 46

www.ghatreh.com/news/nn47946472/ پول-همسر-بخاطر-قتل-قاتل-اعترافات

صبح امروز مردی 46 ساله در خانه خود .قتل همسر بخاطر پول /اعترافات یک قاتل - روز پیش ۵
... همسر 42 ساله اش را با بند کیف خفه کرد و پس از آن با پلیس و نیروهای

قتل پدر دختر مورد علاقه به خاطر پول - روزنامه اعتماد

www.etemadnewspaper.ir/fa/main/detail/17023/ قتل-پدر-دختر-مورد-علاقه-به-خاطر-پول

اعتماد| پسری جوان که پدر دختر مورد علاقه اش را به قتل رسانده بود، انگیزه خود از این اقدام را
... «ازدواج با دختر مورد علاقه» و «تصاحب اموال مقتول» اعلام کرد. سیام دی ماه سال

وهزاران مورد قتل و جنایت و دعوا و اختلاف همه سرپول!

اولین سکه ای که در کره زمین ضرب شد ابلیس ان را گرفت و روی قلبش گذاشت و گفت با وجود
محبت بتو دیگه کسی رستگار نمیشود!

اولیاء خدا و پول

پول در نزد اولیاء خدا از سایه هم بی ارزش تر است!لذا همه عمر در حال انفاق بودند.اینکه پیامبر خدا
در حالی از دنیا رفت که پولی بر جا نگذاشت.همچنین امامان معصوم ما این چنین بودند.گویندامام حسن

مجتبی علیه السلام دوبار هر چه داشت بخشید. یا امام رضا علیه السلام در روز عرفه همه اموال خود را بخشید و...

ایه الله العظمی عبدالکریم حائری وقتی از دنیا رفت شب خانواده اش شام نداشتند حضرت امام برایشان شام تهیه کردند.

آیه الله بروجردی که در سال 1340 از دنیا رفت ششصد هزار تومان بدهکار بود. (بدهکاری برای حوزه علمیه نه بدهکاری شخصی)

تعجب ملائکه

ملائکه از اینکه مردم آخرت را فراموش کرده و به جمع اوری مال مشغولند تعجب می کنند! زیرا باید همه را بگذارند و با یک کفن به عالم آخرت وارد شوند. در عالم آخرت هم پول و ثروت بی ارزش است!

پول نزد افراد زرنگ

افراد زرنگ کسانی هستند که از پول برای آخرت خود استفاده می کنند. که در کشور ما از این افراد کم نیستند. در هر شهر و محله ای هستند افراد ثروتمند ولی سخاوتمند و خیر و کمک کننده به نیازمندان. لذا می بینیم اینهمه مسجد در کشورمان ساخته شده همه با کمک افراد متمکن بوده است. اینهمه مدرسه و کتابخانه و موسس خیریه و...

یکی از افرادی که در ستاد جهیزیه یکی از مراکز استانها کار می کرد می گفت گاهی شده شخصی زنگ زده صد تا تخته قالی فرستادم برای جهیزیه دختران نیازمند. سوال می کردیم اسم شما چیه؟ می گفت نیازی به گفتن اسمم نیست. و حاضر نمی شد خودش را معرفی نماید. از این نمونه هزاران مورد هست که در کشورمان افراد گمنام پول خود را در باقیات صالحات هزینه می نمایند.

نکته آخر

هیچوقت بخاطر پول با فامیل بخصوص پدر و مادر و برادر و خواهر و فرزندان و همسر، قطع رابطه نکنیم. هیچوقت بخاطر پول با کسی دعوا نکنیم. هیچوقت بخاطر پول آبروی افراد را نبریم. حتی اگر می‌خواهیم به شخصی کمک کنیم با نهایت احترام کمک کنیم که تحقیر و شرمنده نشود. در کمک به نیازمندان کمیت مهم نیست بلکه کیفیت مهم است. که در نزد خداوند نیت شخص کمک کننده مهم است نه مقدار پولی که کمک کرده است. مواظب باشیم که از ابتدای سالی که درآمد پیدا می‌کنیم برای خود سال خمسی قرار دهیم و هر سال خمس خود را بپردازیم تا سهم امام زمان علیه السلام و سهم سادات فقیر را بپردازیم و همیشه لقمه حلال استفاده کنیم.

امام خمینی در تحریر الوسیله می‌فرماید: هر کس دره‌می از خمس را نپردازد جزء ستمگران بر اهل بیت و کسانی که حق آن بزرگواران را غصب کرده اند می‌شود.

خمس و زکات مال را از تلف شدن و دچار خسارت شدن حفظ می‌نماید ولی اگر انسان خمس مالش را ندهد چند برابر آن را ضرر خواهد کرد. شخصی می‌گفت پسر من دوازده میلیارد تومان به من ضرر زد. گفتم خمس مالت را نپرداختی اینگونه دچار ضرر شدی. کارخانه داری می‌گفت ورشکست شده‌ام باز معلوم شد اهل خمس نبوده است.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: هیچ مالی در خشکی و دریا تلف نمی‌شود مگر بخاطر ندادن زکات (و خمس).^{۱۳۳}

درس سیزدهم: انس با قران

قران گنج بی نظیری است که اکثر ما انسان ها از ارزش این گنج اطلاع نداریم و بی خبریم. اگر می دانستیم قران چقدر ارزشمند و مهم است و چقدر برای ما مفید است شبانه روز قران می خواندیم.

این امام سجاد علیه السلام است که می فرماید اگر همه اهل دنیا بمیرند و من باشم و قران. احساس تنهایی نمی کنم.^{۱۳۴}

چگونه این جوان ایرانی ساکن امریکا متحول می شود؟

محمد عرب» در نوجوانی به آمریکا می رود و با فرهنگ آنجا بزرگ می شود، از ایرانی بودن و آداب و رسوم آن تنها یک اسم و فامیل برای او باقی می ماند. هیچ چیز ممنوعی برای او وجود ندارد و کاملاً یک زندگی آمریکایی با همه استانداردهای غیر اخلاقیش را اداره می کند. این همه داستان زندگی محمد در آمریکاست: هر روز کافه و باری جدید، لذتی جدید و گناهی جدید. ماجرا ادامه دارد. او می گوید که حتی دیگر لذت های لاس و گاس هم او را راضی نمی کرده و تصمیم می گیرد در کارناوال برزیل شرکت کند. به خانه می رود تا خداحافظی کند. خواهرش به رسم ایرانی ها

¹³⁴ . بحارالانوار، ج 46، ص 107

قرآن را برمی‌دارد و محمد را از زیر آن رد می‌کند تا سفر معصیتش به سلامت بگذرد! معلوم نیست که چرا آن قرآن همراه محمد در سفر برزیل می‌شود. یک اتفاق و یا تقدیر الهی همه چیز را پیش می‌برد. محمد به هتل می‌رسد و تصمیم می‌گیرد چند خطی از کتاب را بخواند تا خوابش ببرد و بعد از آن راهی کارناوال شود. صفحه اول را می‌خواند و به صفحه دوم می‌رسد و چهارستون بدنش می‌لرزد. هم چیز عوض می‌شود. محمد راهی جنگل‌های آمازون می‌شود و لحظه‌ای کتاب را روی زمین نمی‌گذارد... **در اتوبوس کنار یک ایرانی نشستم، با ذوق به او گفتم: «حتما این کتاب را بخوان». چیز تازه‌ای کشف کرده بودم اما برای او عادی بود**

دو سوم قرآن را در جنگل‌های آمازون خوانده بودم که برگشتم، آنموقع به خانواده ام اطلاع نداده بودم که برمی‌گردم. حمام مرتبی در جنگل‌ها نکرده بودم و به همین دلیل اوضاع ظاهری خوبی نداشتم. در مسیر بازگشت، یک ایرانی کنارم نشسته بود. از او پرسیدم که «ایرانی هستی؟». وقتی با او حرف زدم، فوراً به او گفتم: «در سفری که به جنگل‌های آمازون داشتم، این کتاب را خوانده‌ام که کتاب عجیبی است، اگر به دستت رسید حتماً آن را بخوان». اما او با تعجب به من نگاه کرد! من چیز تازه‌ای کشف کرده بودم ولی برای او عادی بود. با شوق به او گفتم که: «امیدوارم این تجربه را تو هم داشته باشی». از ابتدا این مطلب را درک کردم که این گنج برای همه است و هرچه زودتر باید به آن دسترسی پیدا کنند^{۱۳۵}

رسول خدا ﷺ صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

^{۱۳۶}. «!هر کس قرآن بخواند، گویی به مرتبه پیامبری رسیده است، جز آن که بر او وحی نمی‌شود»

قرآن کتابی است که :

*انسان را به بهترین آئین هدایت می‌کند:

¹³⁵ <https://rahyafteha.ir/19385>

¹³⁶ . میزان الحکمه، ج 8، ص 74

انّ هذا القرآن يهدي للّتي هي اقوم^{۱۳۷}

*قرآن نور است و با نور خود، افراد را به راه راست هدایت می کند:

کتاب أنزلناه اليک لتخرج الناس من الظلمات الى النور.^{۱۳۸}

وقتی امام رضا علیه السلام یک عبا به دعبل خزاعی هدیه داد، فرمود:

در این عبا هزار شب، شبی هزار رکعت نماز خوانده ام و در این عبا هزار ختم قرآن کرده ام.^{۱۳۹}

«روزی سیّد بحر العلوم وارد حرم امیرالمؤمنین (ع) شد. ولی این بیت را بر زبان ترنم می کرد:

چه خوشست صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن /// به رخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن

وقتی علت را پرسیدند، گفت، دیدم امام عصر (عج) در کنار قبر علی (ع) قرآن تلاوت می کرد. آن چنان زیبا و شیرین تلاوت می نمود که تاکنون اینگونه نشنیده بودم.^{۱۴۰}

مراقب جلسه امتحان!

اسراء^{۱۳۷۹}

ابراهیم^{۱۳۸۱}

«فاطمه آذرخش، دانشجو: یک بار در دوره پیش دانشگاهی، امتحان میان ترم زیست شناسی داشتیم. همه آماده امتحان بودیم. برخی بچه‌ها هم طبق معمول در فکر تقلب و رونویسی بودند و زمینه‌های این کارزشت را بررسی می‌کردند. معلم مربوطه در حالی که برگه‌های امتحان را در دست داشت وارد کلاس شد و شروع به پخش آنها نمود. سپس پای تابلو رفت و این آیه را در آن نوشت: الم يعلم بانّ الله یری'، آن گاه رو به ما کرد و گفت: نماینده کلاس بعد از اتمام امتحان، برگه‌ها را به دفتر بیاورد. سپس کلاس را ترک کرد و با کمال تعجب، ما را با این آیه تکان‌دهنده تنها گذاشت.

او با این آیه تلنگری به وجدان بچه‌ها زد که هیچ کس جرأت نکرد تقلب کند، با این که هیچ مراقبی در سر جلسه امتحان نبود!»

مسخره کردن در جواب مسخره کردن!

«زمانی که در دیبرستان بودم اردویی به همدان داشتیم. تعداد بچه‌های محجبه خیلی کم بود و بر عکس، بیشتر بچه‌ها بد حجاب و بی قید بودند از این رو تعداد اقلیت (باحجاب‌ها) همواره از سوی اکثریت (بدحجاب‌ها) مورد اذیت و ازار و تمسخر قرار می‌گرفتند و عذاب زیادی می‌کشیدند. در واقع اقلیت مایه خنده و تفریح اکثریت شده بود. یکی از آنان که بیشتر از همه می‌خندید و مسخره می‌کرد، یک روز معلم دینی ما او را به گوشه‌ای برد و چیزی در گوشش گفت! بعدها وقتی آن دختر را دیدم 80 درجه عوض شده بود و پس از مدتی یکی از صمیمی‌ترین دوستان ما شد. وقتی از او پرسیدم که معلم دینی در گوش او چه گفت، پاسخ داد: او مرا به گوشه‌ای برد و به من گفت که سوره مطففین به ویژه آیات آخر آن را بخوانم. وقتی مراجعه کردم و این آیات را خواندم لرزه بر اندام افتاد: انّ الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون، واذا مروا بهم یتغامزون... واذا رأوهم قالوا انّ هؤلاء لضاّلون... فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون: (همانا بدکاران بر اهل ایمان می‌خندیدند و چون از آنان بگذرند به چشم

طعن واستهزاء به آنان بنگرند...وچون مؤمنان را ببینند گویند که اینان مردمی گمراه هستند...پس امروز(روز قیامت)این اهل ایمان هستند که به کافران می‌خندند!»^{۱۴۱}

: امام صادق علیه السلام

مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ وَجَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَعَ السَّفَرَةِ الْكِرَامِ الْبَرَّةِ، وَكَانَ الْقُرْآنُ حَاجِزًا عَنْهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛

هر جوان مؤمنی که در جوانی قرآن تلاوت کند، قرآن با گوشت و خونس می آمیزد و خداوند عزوجل او^{۱۴۲} را با فرشتگان بزرگوار و نیک قرار می دهد و قرآن نگهبان او در روز قیامت، خواهد بود

مشغول_قرآن_بودم_نفهمیدم

آیةالله العظمی حاج سیداحمد خوان ساری (قدس سره) به دلیل بیماری زخم معده، به دستور پزشک معالج، در بیمارستان بستری شدند. چون سالخورده

و ضعیف‌البنیه بودند و در وقت بستری‌شدن 98 سال از عمر شریفشان می‌گذشت، تحمل جراحی بدون بیهوشی ممکن نبود، از طرفی معظم‌له نیز اجازه بیهوش کردن را نمی‌دادند، زیرا معتقد بودند که بیهوشی، تقلید مقلدین اشکال پیدا می‌کند. دکتر معالج به ایشان گفت: طبق آزمایش‌ها و عکس‌برداری‌ها، باید حتماً عمل جراحی صورت گیرد.

^{۱۴۱} با قرآن بیشتر آشنا شویم.

^{۱۴۲} کافی(ط-الاسلامیه) ج 2، ص 603، ح

منبع: هزار و یک حکایت اخلاقی¹⁴³

درس چهاردهم: دعا و نیایش

معمولا انسان در طول زندگی با مشکلات فراوانی مواجه می شود در این مواقع اگر کسی باشد که مشکلش را به او بگوید و او مشکل انسان را حل کند انسان خیلی خوشحال می شود. و خداوند برای انسان این را پیش بینی کرده و گفته هر موقع گرفتار شدی پیش خودم بیا.

ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ^{۱۴۴}. من را بخواهید تا شما را اجابت کنم.

اگر بخواهیم با خدا حرف بزنیم باید دعا بکنیم. خدا ادم بسیار دعا کننده را دوست دارد. اینکه می توانیم در هر ساعتی با خدا حرف بزنیم نعمت خیلی بزرگی است. چه چیزی از این بهتر که با خداوند قادر متعال حرف بزنیم و مشکلات خود را با او در میان گذاشته و از او کمک بخواهیم.

دعا سلاحی است که دشمنان را از بین می برد و روزی را زیاد می کند.

دعا باعث نزدیکی به خدا می شود.

دعا باعث صاف شدن دل انسان از بدیها می گردد.

دعا ایمان را تقویت کرده و موجب آرامش روح و روان می گردد.

باید حتما یک کتاب مفاتیح الجنان داشته باشیم و از دعاهاى ان استفاده کنیم.

مخصوصا مناجات خمسہ عشر و دعای کمیل و دعای توسل و دعای ندبه و دعای سمات و دعای مشلول و دعای یستشیر و دعای مجیر و دعای جوشن کبیر. دعاهاى روزهاى هفته و دعاهاى بعد نمازهاى یومیه و...

در دعای بعد از نماز عصر می خوانیم:

{اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ، وَ مِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ، وَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَ مِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ، وَ مِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ، وَ الْفَرَجَ بَعْدَ الْكُرْبِ، وَ الرَّخَاءَ بَعْدَ الشَّدَّةِ، اللَّهُمَّ مَا بَنَّا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ.

خدایا به تو پناه می آورم از نفسی که سیر نمی شود، و از دلی که بیم بر نمی دارد، و از دانشی که سود نمی بخشد، و از نمازی که اوج نمی گیرد، و از دعایی که مستجاب نمی شود، خدایا! آسانی پس از سختی، و گشایش پس از گرفتاری، و آسایش پس از مشقت را از تو خواستارم، خدایا هر آن نعمتی که در دست ماست از جانب توست، معبودی جز تو نیست، از تو بخشش گناهانم را می خواهم و به سوی {{. تو باز می گردم

گرفته های خیلی سختی سر راه جوانان وجود دارد که با دعا می توانند ازین گرفته ها عبور کند.

با دعا می توان قضا و قدر را تغییر داد. دعا باعث می شود بلاها از انسان دور شود. دعا باعث می شود گرفتاری ها برطرف گردد.

دعا در حق دیگران زودتر از دعا برای خودمان به اجابت می رسد.

پیش دعا نویس نروید

اینکه افرادی دکان باز کرده اند و برای مردم دعا می نویسند و پول می گیرند مورد تایید اسلام نیست. خود انسان باید دعا بکند و اهل دعا باشد. حتی با زبان ساده خود دعا کند بهتر است تا پیش دعا نویس برود. اکثر دعانویس ها بی سواد هستند. اکثرا ایمان درستی ندارند. از احکام شرعی اسلام خبر ندارند. لذا دعای آنها مستجاب نمیشود. مگر اینکه پیش عالم ربانی بروند و اوهم قربت الی برای انسان دعا نماید.

بعضی دعاها را خدا مستجاب نمی کند!

موانع استجاب دعا(در روایات):

1- گناه

2- مال حرام

3- ظلم کردن

4- نافرمانی پدر و مادر

5- قطع رحم

6- ترک امر به معروف و نهی از منکر

7- سبک شمردن نماز

7- کسی که تو خانه نشسته و می گوید خدایا به من روزی بده!

8- کسی که خدا بش پول میدهد و آنها را خرج چیزهای بیهوده می کند و زیاده روی می نماید. وقتی پولش تمام میشود می گوید خدایا پول بده!

و...

مردی که با دعای امام صادق (علیه السلام) 50 بار به حج رفت

حماد بن عیسی از امام صادق (علیه السلام) خواست که حضرت برای او دعا کند تا خداوند حجّ بسیار و ملک و املاک نیکو و خانه‌ای خوب و همسری از خاندان نیکوکار، صالح و فرزندان نیکو به او عنایت کند.

امام نیز دعا کرد که: خدایا! حمّاد بن عیسی را مالی عطا کن که ۵۰ حج برود و ملک و خانه‌ای خوب و همسری صالح و درستکار از خاندانی بزرگ و با کرامت و فرزندان نیکو به او عطا کن! شخصی که در آن مجلس حضور داشت، می گوید: بعد از چند سال، نزد حمّاد بن عیسی به خانه‌اش در بصره رفتم، حماد به من گفت: آیا به یاد داری دعایی را که امام صادق (علیه السلام) در حق من کرد؟ گفتم: آری

گفت: این (که می‌بینی) خانه من است که مثل آن در این شهر نیست و باغ و املاکم بهترین‌هاست و همسرم نیز از بزرگان و فرزندانم از نیکانند که می‌شناسی و ۴۸ بار حج کرده‌ام. راوی می‌گوید: بعد از آن، حماد دو حج دیگر به جا آورد^{۱۴۵}

از داستان فوق می‌فهمیم که ادم باید زرننگ باشد و همه چیزهای خوب را از خدا درخواست کند!
خداوند مهربان دوست دارد بندگانش از او بخواهند و اوهم اجابت کند. اگرهم حاجتهایی است که اجابت نمی‌شود حکمت الهی است و این دعای اجابت نشده ذخیره میشود و درقیامت بابت آن پاداش می‌دهند.

سَدیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: کدام عبادت بهتر است؟ فرمود: چیزی نزد خدای عز و جل بهتر از این نیست که از او درخواست شود و از آنچه نزد او است خواسته شود، و کسی نزد خدای عز و جل مَبغُوض تر نیست از آن کس که از عبادت او تکبر ورزد (و سرپیچی کند) و آنچه نزد او است درخواست نکند^{۱۴۶}.

حضرت رضا علیه السلام همیشه باصحاب خود می‌فرمود: بر شما باد باسلحه پیمبران به او عرض شد: اسلحه پیمبران چیست؟ فرمود: دعاء است.^{۱۴۷}

حضرت امام صادق(ع) می‌فرماید: همانا دعا مفتاح درِ رحمت و نجات هر حاجت است و به دست نیاید آنچه نزد خداوند است مگر با دعا و هیچ دری نیست که بسیار زده شود مگر امید است به روی کوبنده باز شود. (بحارالانوار ج 73)

به ما توصیه شده همه چیز را از خدا بخواهیم حتی نمک غذا و بند کفش

بحار: ۶۱۱/۴۷، حدیث ۱۵۳

¹⁴⁶ أصول الكافي / ترجمه مصطفوی ؛ ج 4 ؛ ص 210)

¹⁴⁷ (أصول الكافي / ترجمه مصطفوی ؛ ج 4 ؛ ص 214).

پیامبر اکرم(ص) می فرماید: «برای هر حاجتی که دارید حتی اگر بند کفش باشد، دست خواهش به سوی خدای عزوجل دراز کنید زیرا تا او، آن را آسان نگرداند، آسان نشود»^{۱۴۸} باز می فرماید: خداوند به موسی، وحی فرمود: «ای موسی! هر چه نیاز داری از من بخواه حتی علوفه گوسفند و نمک خمیرت را.»^{۱۴۹}

برای شفای بیماری دعا کنیم

امام صادق (ع) می فرماید: «دعا کنید که دعا شفا دهنده دردهاست.»^{۱۵۰} امام کاظم (ع) نیز به این حقیقت اشاره نموده می فرماید: «هر دردی دعایی دارد پس اگر دعا به بیمار الهام شد، اجازه شفایش داده شده است.»^{۱۵۱}

اگر دعا نکنیم خدا به ما اعتنا نخواهد کرد!

در سوره فرقان آیه 77 خداوند به رسولش میفرماید قُلْ مَا يَعْبَوْنَ لَكَ لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ . بگو که

اگر دعای شما نبود خدا به شما چه توجه و اعتنایی داشت؟

دعا در زیر ناودان طلا و کنار حجر الاسود و داخل کعبه و روی صفا و مروه و در مشعر الحرام و هنگام

¹⁵² دیدن خانه خدا ،توصیه شده است در وقتها و مکانها و ساعتهاى مخصوص توصیه شده است!

حضرت امام خیلی اهل دعا بودند

¹⁴⁸ بحار الانوار. 295.90.

¹⁴⁹ بحار الانوار . 303.90.

¹⁵⁰ الكافي. 2.470.

¹⁵¹ مستدرک الوسائل. 84.2.

¹⁵² . بحار ج 90 ص 349

پیش از پنجاه 50 سال است که شاید کمتر اتفاق افتاده باشد که فجر طالع شود و چشم امام در خواب باشد. به سحرخیزی فراوان اهمیت می دهد در کتاب نهضت امام خمینی (ره) نوشته شده است که ایشان در نجف اشرف هیچ گاه عبادات و توسل و دعایش ترک نمی شد در زمستان و تابستان و در شبهای بارانی و سرد و ... مرتب دو 2 ساعت قبل از صبح در حرم مطهر حضرت امیرالمومنین (ع) بودن: در نشریه سابق الذکر: نوشته که فرزند امام خمینی (ره) می گوید شبی در عراق کودتا شد و عبور و مرور را قدغن کردند موقع زیارت امام خمینی نبودند من دلوپس شدم هر اتاقها را گشتم ایشان را نیافتم رفتم پشت بام دیدم امام رو به حرم حضرت امیرالمومنین (ع) مشغول زیارت و دعا هستند.

سه تا حاجت مهمش برآورده شد!

در خاطرات مرحوم ایت الله اقا نجفی قوچانی (ره) نوشته است از دوران طلبگی خود در اصفهان که چهار 4 سال طول کشیده از 1314 تا 1318 هـ ق چنین می نویسد... بعد از آمدن در شهر شبی خواب دیدم صورت مرگ را که روی دیوار ما در قوچان توقف کرده است بیدار شدم به پدرم نامه نوشتم و جویای احوال شدم بعد از مدتی جواب نامه از پدرم برای من رسید نوشته بود که عیالش مرحومه شد و نوشته بود که قرض دوازده تومان که برای خرچی و سفر عتبات قرض نموده بودم به واسطه نزول دربار رسیده به هشتاد تومان که تمام دارایی پدرم هشتاد تومان نمی شد البته قضیه مربوط به حدود 90 سال پیش است که در آن عصر 80 تومان مبلغ هنگفتی بوده است ایشان می فرماید من بنا گذاشتم که چهل 40 روز زیارت عاشورا روی بام مسجد شاه اصفهان بخوانم و سه 3 حاجت در نظر داشتم یکی قرض پدرم ادا شود یکی دیگر مغفرت سوم زیادی علم و رسیدن به درجه اجتهاد قبل از ظهر شروع می کردم تا ظهر تمام می شد و دو ساعت طول می کشید چهل 40 روز تمام شد و یک ماه نگذشت که پدرم نامه نوشته کردن که قرض را موسی بن جعفر ادا کرده من به او گفتم سیدالشهداء ادا کرده و کَلِّهْم نَوْرٌ وَاحِدٌ. ۱۵۳

دعا امام صادق (ع) در برابر منصور:

امام برای مصون ماندن از شر منصور دوانیقی که تصمیم بر قتل امام داشت این دعا را خواند: اللهم انک تکفی من کل شیء و لا یلفی منک شیء فاکفنی بما شئت و من حیث شئت و انی شئت!

امام صادق (ع) این دعا را خواند و نجات پیدا کردن بلاء دفع شد.^{۱۵۴}

خداوند به حضرت عیسی (ع) فرمود: به ستمگران بنی اسرائیل بگو لاتَدْعونی مرا نخوانید در حالی که بت‌ها در خانه‌های شما است!^{۱۵۵}

بنابراین کسانی که در خانه‌هایشان آلات فساد چون آلات موسیقی و رَق قمار شیشه شراب ماهواره زن‌های لابالی افراد بی‌نماز و بی‌روژه وجود دارد دعای‌شان به اجابت نمی‌رسد!

سه سال دعا کرد تا خداوند به او پسری دهد اما دعایش مستجاب نشد

امام صادق (ع) فرمودن: شخصی از بنی اسرائیل سه سال دعا کرد تا خداوند به او پسری دهد اما دعایش مستجاب نشد گفت خدایا آیا حرف مرا نمی‌شنوی؟ چرا با وجود این که به من نزدیکی دعایم را اجابت نمی‌کنی؟! در جواب به او گفتند: سه سال با زبان بذله‌گو و قلب ناپاک و نیت ناخالص، خدا را می‌خوانی خود را اصلاح کن، او چنین کرد، سپس دعا کرد، به اجابت رسید! گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟! کسی که به عهدش در برابر خداوند وفا نکند نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعده اجابت دعا باشد. علت دیگری عدم اجابت دعا ریاکاری است: رسول خدا می‌فرماید: به زودی بر امت من زمانی می‌آید که درون‌شان فاسد و ظاهرشان خوب باشد به عنوان دست‌یابی به دنیا و برای خدا کاری انجام نمی‌دهند. بلکه کارشان فقط به منظور ریا و خودنمایی است و هیچ باکی ندارند خداوند آنان را به

مجازات‌ی گرفتار می‌نماید آن‌گاه دعا می‌کنند مانند دعا شخصی که در حال غرق شدن است اما دعایشان مستجاب نمی‌گردد.^{۱۵۶}

امام باقر (ع) فرمود: بنده‌ای که دستش را به سوی خدا بلند کند و بگشاید، خدا را شرم آید که آن را خالی و نا‌امید برگرداند هرچه بخواهد از فضل و رحمتش در آن می‌گذارد پس هنگامی که دعا می‌کنید،^{۱۵۷} پیش از آن که دست را پایین آورید بر سر و روی خود بکشید!

دعا برای اموات

پیامبر اسلام می‌فرماید: لِيَدْخُلَ عَلَى قُبُورِ الْأَمْوَاتِ مِنْ دَعَاءِ الْأَحْيَاءِ مِنَ الْأَنْوَارِ مِثْلَ الْجِبَالِ،^{۱۵۸}

پیامبر (ص) می‌فرماید: دعای زندگان به صورت کوه‌های نور به قبرهای مردگان داخل می‌گردد!

هشام می‌گوید: از امام کاظم (ع) پرسیدم آیا دعا و صدقه و نماز و مانند آن به میت می‌رسد؟! حضرت فرمود: آری گفتم آیا میت می‌داند چه کسی این اعمال را انجام داده است؟ حضرت فرمود: آری چه بسا^{۱۵۹} میت از او ناراضی است ولی به واسطه این اعمال خشنود می‌شود!

پیامبر اکرم (ص): دعا و صدقه برای میت را هدیه به وی دانسته است!^{۱۶۰}

^{۱۵۶} کافی ج ۲ ص ۲۹۶

^{۱۵۷} ! الميزان ج ۲ ص ۳۸
المُحَجَّةُ الْبَيضاء ج ۳ ص ۳۴۱.

^{۱۵۸} بحار انوار ج ۸۵ ص ۳۱۰

^{۱۶۰} جامع الاخبار ص ۱۶۹

از نفرین مظلوم بترسیم

بارها ما را از آه و نفرین مظلوم ترسانده و گفته‌اند که آه مظلوم خانمانسوز است. پیامبر(ص) هشدار داده و می‌فرماید: اتقوا دعوة المظلوم فإنها تصعد الى السماء كأنها شرارة؛ از نفرین مظلوم بترسید که چون شعله آتش بر آسمان می‌رود.^{۱۶۱}

شعله‌های سرکش آه و نفرین مظلوم هر کسی را بگیرد نابود و خانه خراب می‌کند؛ زیرا خداوند خود مدافع مظلوم است.

مظلوم حتی اگر مومن و مسلمان نباشد تنها به صرف مظلوم بودن و به شرط اضطرار و خلوصی که به سبب ناتوانی به او دست می‌دهد دست به دعا بردارد و نفرین کند، نفرین او همانند شعله‌های سرکش به آسمان بالا می‌رود و بر سر ظالم فرود می‌آید و او را می‌سوزاند. پس از نفرین مظلوم باید ترسید.

درس پانزدهم: کنترل خشم

خداوند حکیم خشم و غضب را در انسان امانت گذاشته تا در مقابل دشمن و در مقابل کفار و ظالمین و متجاوزان از آن استفاده کند. اما در مقابل مومنین و برادران و خواهران و فامیل و دوستان باید آن را کنترل کند.

انسان باید در مقابل خودی ها خشم خود را کنترل نماید تا دچار مشکل نشود. آدمی که نتواند عصبانیت خود را کنترل کند گاه تصمیمات خطرناک می گیرد و گاهی کارهای خطرناکی می کند. که منجر به بدبختی او در دنیا و آخرت می شود.

مادری از فرط عصبانیت بچه خود را کشت...

در اخبار آمده بود که مادری بچه خود را بخاطر پاره کردن پارچه نو چادر او کتک زده بود و بعد دید پسر او حرکتی نمی کند و متوجه شد پسرش بر اثر ضربات کتک مرده است!

....

مرد عصبانی پسر خود را کشت و دختر خود را به کما فرستاد!

۱۳۹۶/۱۲/۱۹ 364135: کد خبر

حوادث رکنا: مرد عصبانی پس از اینکه متوجه شد پسرش ترقه خریده در یک سناریوی هولناک فرزندش را به قتل رساند و دختر خود را در شهریار به کما فرستاد!

در تحقیقات از مادر خانواده معلوم شد که شوهر خشمگین وی عامل مرگ پسرش و سوء قصد به جان او و دختر 17 ساله شان بوده است.

مادر خانواده در مقابل باز پرس پرونده قرار گرفت و گفت: نیمه شب شده بود اما پدرشان موضوع را رها نمی کرد. با شال و دستبند یکبار مصرف دست و پای پسر و دخترمان، هردو را بست. جفت شان را زیر کتک گرفت. او حالا دیگر با میله بارفیکس و تبر به جان بچه ها افتاده بود. کتک زدن هایش تمامی نداشت. ساعت ها بچه ها ناله می کردند و او می زدشان. پسرمان با بدنی خونین کنج اتاق زیر ضربات وحشیانه پدرش از درد پنجه به دیوار می کشید. هربار که به میان شان می دویدم تا مانع اش شوم با

مشت و لگد دورم می کرد. داشت سپیده می زد که به خانه مان در اسلامشهر زنگ زد. شاید پدری برادری بدادمان برسد.

وی ادامه داد: وقتی خانواده ام از اسلامشهر به خانه ما رسیدند، دیگر صدایی از بچه ها در نمی آمد. شوهرم فهمید که آنها آمده اند تبر و میله خونین را گوشه اتاق انداخت و از خانه گریخت!^{۱۶۲}

...

مادر خشمگین دخترش را خفه کرد

زن جوان بر اثر عصبانیت روی صورت دخترش بالشت گذاشت و روی آن نشست. او وقتی به خودش آمد که دخترک دیگر نفس نمی کشید.

به گزارش **جام جم**، ساعت ۱۹ سه شنبه، زن جوانی با مراجعه به ماموران پلیس در مشهد مدعی شد دختر شش ساله اش را کشته است. او عنوان کرد، امشب عصبانی بودم و دخترم را خفه کردم، حالا هم از کارم پشیمانم و آمدم به کلانتری تا دستگیرم کنید.

ماموران پس از ادعای این زن، راهی خانه او در خیابان جهان آرا شده و متوجه شدند که حرف های او صحت دارد و خواهر شوهرش پس از اطلاع از ماجرا، دختر شش ساله را به بیمارستان انتقال داده بود، اما تلاش پزشکان برای نجات جان او موثر واقع نشد.

با گزارش موضوع به قاضی علی اکبر احمدی نژاد، بازپرس جنایی مشهد، او همراه تیمی از ماموران پلیس آگاهی با حضور در محل قتل به تحقیق از زن ۲۶ ساله پرداختند.

زن جوان با اعتراف به قتل دختر شش ساله اش گفت: من فرزند طلاق هستم و این باعث شد در زندگی مشکلاتی داشته باشم. البته ارتباط خوبی با نامادری خود داشتم. بعد از ازدواج همراه همسرم به خانه پدر شوهرم آمدم و در طبقه پایین خانه آنها زندگی می کردیم. در این مدت سرکوفت هایی می شنیدم که باعث شد، از نظر روحی با مشکلاتی روبه رو شوم. شوهرم هم به من بی توجه بود و همین باعث شد به من بگویند، نمی توانی شوهرت را کنترل کنی. در وضعیت روحی بدی قرار داشتم.

¹⁶² <https://www.rokna.net>

وی ادامه داد: عصر امروز دخترم در حال بازی با پسرعمه‌اش بود. از او خواستم به خانه بیاید و دیگر بازی نکند. بهانه‌گیری کرد که عصبانی شدم و او را ابتدا کتک زده و بعد بالشت را روی صورتش گذاشته و روی آن نشستم. بعد از لحظاتی با صدای جیغ دختر دو ساله‌ام، به خودم آمدم و از روی صورت دخترم بلند شدم. او نفس نمی‌کشید. نمی‌دانستم چه کار کنم. به همین خاطر به کلانتری آمدم و خودم را معرفی کردم.^{۱۶۳}

قتل دوست صمیمی بخاطر عصبانیت

به من گفت تو هنوز بچه‌ای و فقط قد کشیده‌ای. من هم عصبانی شدم و با چاقو به او ضربه زدم.» این اظهارات پسر جوانی است که در جریان درگیری با یکی از صمیمی‌ترین دوستانش او را به قتل رساند.

او می‌گوید یک لحظه عصبانیت باعث شد که دست به این کار بزنم و حالا از کاری که کرده‌ام پشیمانم^{۱۶۴}

...

اولیاء خدا و کنترل خشم

اما اولیاء خدا خشم خود را کنترل می‌کردند و در هنگام عصبانیت کار خلاف عقل نمی‌کردند.

کاشف الغطا و کسی که به او تف کرد..

سید فقیری بین دو نماز خدمت مرحوم کاشف الغطاء آمد و ازو خواست که محل خمس به او کمکی بکند ولی کاشف الغطا گفت که متأسفانه چیزی الان در اختیار ندارد او هم به محاسن مرحوم کاشف

¹⁶³ <http://jamejamonline.ir/online/2769281706640284945>

¹⁶⁴ <http://www.hamshahrionline.ir/details/372117/Society/socialnews>

الغطا تف کرد. مرحوم کاشف الغطا بین دو نماز دامان لباس خود را گرفت و در جمعیت طلب کمک کرد و گفت: هر کس محاسن شیخ را دوست دارد به این سید کمک کند. پول زیادی برای سید جمع شد و به او داد.^{۱۶۵}

جوان به مالک اشتر اهانت کرد....

روزی مالک اشتر از بازار کوفه می گذشت. در حالیکه عمامه و پیراهنی از کرباس بر تن داشت. مردی، بازاری بر در دکانش نشسته بود و به عنوان اهانت، زباله ای (کلوخ) به طرف او پرتاب کرد. مالک اشتر بدون این که به کردار زشت بازاری توجهی بکند و از خود واکنش نشان دهد، راه خود را پیش گرفت و رفت.

: مالک مقداری دور شده بود. یکی از رفقای مرد بازاری که مالک را می شناخت به او گفت

آیا این مرد را که به او توهین کردی شناختی؟ -

مرد بازاری گفت: نه! نشناختم. مگر این شخص که بود؟

:دوست بازاری پاسخ داد

.او مالک اشتر از صحابه معروف امیرالمؤمنین بود -

همین که بازاری فهمید شخص اهانت شده فرمانده و وزیر جنگ سپاه علی علیه السلام است، از ترس و وحشت لرزه بر اندامش افتاد. با سرعت به دنبال مالک اشتر دوید تا از او عذرخواهی کند. مالک را دید که وارد مسجد شد و به نماز ایستاد. پس از آن که نماز تمام شد خود را به پای مالک انداخت و مرتب پای آن بزرگوار را می بوسید.

مالک اشتر گفت: چرا چنین می کنی؟

بازاری گفت: از کار زشتی که نسبت به تو انجام دادم، معذرت می خواهم و پوزش می طلبم. امیدوارم مرا مورد لطف و مرحمت خود قرار داده از تقصیرم بگذری.

مالک اشتر گفت: هرگز ترس و وحشت به خود راه مده! به خدا سوگند من وارد مسجد نشدم مگر این

که درباره رفتار زشت تو از خداوند طلب رحمت و آمرزش نموده و از خداوند بخواهم که تو را به راه¹⁶⁶ راست هدایت نماید

خیلی از زنها از دست شوهران عصبانی خود همیشه در زجر و ناراحتی هستند!

فشار قبر سعد بن معاذ...

آیت الله جاودان گفت: سعد بن معاذ مرد بسیار خوبی بود که در جنگ خیبر زخمی و سپس شهید شد و پیامبر (ص) شخصا او را دفن نمود و در مراسم تشیع به احترامش با پای پیاده آمد و احترام زیادی به وی نمود تا جایی که مادر سعد بن معاذ گفت: گوارا باد بر تو بهشت. که پیامبر (ص) در پاسخ وی گفت: چه حرفی بود که زدی همین الان قبر او را فشار داد چون در منزل با زن و بچه اش بد اخلاق بوده است.

وی ادامه داد: با اینکه سعد بن معاذ شهید بود و در تشیع جنازه اش فرشتگان هم آمده بودند و پیامبر (ص) هم چنین احترامی به وی نمود اما چون یک اخلاق ناپسند داشت و با زن و بچه اش بد اخلاق بود دچار فشار قبر شد. این یک قانون است که اگر کسی با زن و بچه اش بد اخلاق باشد، فشار قبر می کشد و اگر توبه کند و خوش اخلاق شود این قانون عوض می شود و فشار قبر نمی کشد.^{۱۶۷}

...

قرآن می فرماید:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا^{۱۶۸}

¹⁶⁶ بحارالانوار جلد 42 صفحه 157¹⁶⁶

¹⁶⁷ <http://iqna.ir/fa/news/3652005/>

¹⁶⁸ فرقان 63

بندگان خداوند رحمان کسانی هستند که با تواضع راه می روند و هر گاه افراد جاهل آنان را مخاطب قرار دهند، سلام کرده (و اعتنایی نمی نمایند).

این ایه شریفه بهترین راه برای کنترل خشم را بی اعتنایی به سخنان افراد جاهل می داند. وقتی افراد نادان انسان را عصبانی می کنند باید به آنها سلام گفته و از آنها دور شد. در این صورت است که دعوایی رخ نمی دهد و کسی آسیب نمی بیند.

از علی (ع) پرسیدند: قویترین و داناترین شخص کیست؟ فرمود: هر که حلیم تر است. پرسیدند: حلیم ترین مردم کیست؟ فرمود: آنکه هر گز به غضب نیاید.¹⁶⁹

حلم خواجه نصیر طوسی:

درباره خواجه نصیر طوسی می نویسند که یکنفر جاهل نامه ای به او نوشته و او را سگ خطاب کرده بود. شیخ طوسی در جواب نوشت شما مرا سگ دانسته اید ولی من هر چه فکر کردم که چه چیزم به سگ می برد نفهمیدم من دو پا دارم ولی سگ چهار پا دارد او دندانهای تیزی دارد که استخوان را خرد و نرم می کند اما دندانهای من از کار هم افتاده ایت سگ پشم دارد من ندارم. و با این جواب آن شخص¹⁷⁰ را شرمنده و پشیمان نمود.

¹⁶⁹ خوبیها و بدیها

¹⁷⁰ خوبیها و بدیها

درس شانزدهم: کنترل شهوت

جوانان باید از شهوت‌ها مخصوصاً شهوت جنسی دوری کنند و تن به گناه ندهند. زیرا اگر انسان گناه کند از چشم خدا می‌افتد و خدا به او دیگر لطف نمی‌کند. لذا باید اول جوانی با خداوند مهربان عهد ببندیم که تا آخر عمر گناه نکنیم در عوض خداوند به انسان جایزه‌های فراوان می‌دهد. اگر رجب علی خیاط صاحب کرامات شد چون بش پیشنهاد گناه داده شد ولی او قبول نکرد. اگر یوسف نبی به پادشاهی و درجات بالای معنوی و مادی رسید چون وقتی زلیخا بش گفت آماده‌ام، یوسف قبول نکرد و گناه نکرد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کسی که قدرت پیدا کند بر زنی اما از ترس خداوند سبحان او را ترک کند، خداوند سبحان آتش را بر او حرام می‌کند و او را از قیامت ایمن کرده وارد بهشت می‌نماید و اگر حرام مرتکب شود خداوند سبحان بهشت را برای او حرام کرده و او را وارد جهنم می‌نماید و در جای دیگر حضرت فرمود: بیشترین چیزی که باعث جهنمی شدن امت من می‌گردد دو چیز است شکم پرستی و شهوترانی.^{۱۷۱}

علی علیه‌السلام می‌فرماید: چه بسا ساعتی شهوت باعث غم و اندوه روزگاری طولانی

بشود.^{۱۷۲}

امام پنجم علیه‌السلام فرمود: هیچ نکبتی به انسان نمی‌رسد مگر بواسطه گناهی که مرتکب می‌شود علی علیه‌السلام درباره دوری از محرمات می‌فرماید: بهترین عبادت چشم پوشی از گناه است.^{۱۷۳}

¹⁷¹ الکافی 79/2

¹⁷² میزان الحکمه 4/3480

¹⁷³ غررالحکم 260/

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره زنا می فرماید: بعد از شرک به خداوند سبحان ، عظیم ترین گناه ریختن نطفه در رحم زن نامحرم است .^{۱۷۴}

ابن سیرین در جوانی شاگرد بزاز بود روزی زن جوانی به مغازه او آمد و چون ابن سیرین را دید دوست و عاشق او شد لذا مقداری پارچه خرید و از ابن سیرین خواش کرد کخ آنها را به منزل او بیاورد پس زمانی که ابن سیرین آنها را بدرب منزل او آورد آن زن خواش کرد کخ پارچه ها را در داهل منزل بگذارد و لی همینکه ابن سیرین وارد منزل شد آن زن درب منزل را بروی او بست و گفت باید مراد مرا حاصل نمایی ابن سیرین بسیار او را نصیحت نمود ولی فایده ای نبخشید پس به فکر راه نجاتی افتاد لذا به زن گفت من حاضر هستم تو را به مراد برسانم ولی اول باید به مستراح بروم پس وارد مستراح شد و مقداری از کثافات و نجاسات آنجا را به سر و روی خود مالید و بیرون نمود و خداوند بواسطه این مبارزه با نفس به او علم تعبیر خواب عطا فرمود.^{۱۷۵}

دیدند یه ادم خیلی ساده دارای کرامت است

از آخوند همدانی نقل شده که با چشمان خود دیدم که در کربلا صحن ابوالفضل (علیه السلام) بچه ای از بالای منار و یا بام پرت شد و پدرش با دست اشاره کرد و گفت بمان ، بچه در هوا معلق ماند پس نردبان گذاشت و او را از هوا گرفتند پس از این جریان فهمیدم که پدرش آدم فوق العاده ای است به سراغ او رفتم پرسیدم شما چه کاره اید گفت من حاملم و بار می برم از اول جوانی تصمیم گرفتم هیچ گناهی نکنم و نکردم. یک عمر خدا فرمود اطاعت کردم حالا یک دفعه من از خدا خواش کردم و او محبت کرد.^{۱۷۶}

عذاب ادم گناهکار

مستدرک الوسائل 335/14¹⁷⁴

¹⁷⁵ خویبها و بیهها

¹⁷⁶ خویبها و بیهها

آورده اند که حضرت عیسی (علیه السلام) به گورستانی بگذشت قبری دید که آتش از وی بر می آید
عصا بر آن قبر زده بشکافت شخصی را دید در میان آتش فرمود چه کرده ای که بدین عذاب معذب
شده ای گفت یا روح الله مردی بودم که از پی زنان مردم رفتمی و ناشایستها کردمی و بر زنان اقدام
نمودمی چون بمردم آوازی شنیده که وی را بسوزانید از آن روز مرا می سوزانند. عیسی (علیه السلام)
نگاه کرد ماری سیاه عظیم در گور او دید پرسید که ای مار با این مسکین چه می کنی گفت از آن زمان
که وی را دفن کرده اند یک دم از وی غایب نبوده ام با زهری که اگر یک قطره از آن را در رود نیل
ریزند همه آبهای او زهر قاتل گردد.^{۱۷۷}

انواع شهوات جنسی که حرام و گناه بوده و انسان را از انسانیت خارج کرده تبدیل به حیوان می کند:

دست دادن با نامحرم

بوسیدن نامحرم

لمس نامحرم

زنا با نامحرم

همجنس بازی مرد با مرد و زن با زن

استمناء و استنشاء

پیامهای جنسی به نامحرم دادن

عریان شدن

نگاه به فیلمهای جنسی

و...

¹⁷⁷ خویبها و بیدها

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«زنا دارای سه اثر بد دنیوی و سه اثر بد اخروی است. اثرات دنیوی زنا: رسواشدن، کوتاهی عمر و قطع

روزی (روزی حلال) و اثرات اخروی: سختی حساب، خشم خداوند و ابدی بودن در جهنم است»^{۱۷۸}

«امام صادق علیه السلام فرمود: روز قیامت، زن زیبائی را که با زیبائی خود فتنه می کرده است،

می آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه کردی؟ جواب می دهد که: خدایا! تو مرا زیبا آفریدی! به او

خطاب می شود که: حضرت مریم (س) از تو زیبا تر بود ولی او فتنه نکرد! سپس مرد زیبائی را که با زیبائی

خود فتنه می نموده است، رامی آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه کردی؟ جواب می دهد که: تو مرا

زیبا آفریدی! به او خطاب می شود که: حضرت یوسف از تو زیبا تر بود. ولی به فتنه نیافتاد. بعد

شخصی را که بخاطر بلاها و سختیها به فتنه افتاده بود را می آورند. به او خطاب می شود که: چرا تحمل

سختیها نمودی و به فتنه افتادی؟ جواب می دهد که: تو سختیها و بلاها را بر من نازل کردی و من به فتنه

افتادم! به او خطاب می شود که: بلاهای حضرت ایوب علیه السلام از تو بیشتر بود ولی او به فتنه نیافتاد

».^{۱۷۹}

احکام انواع زنا

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ»^(۲)»^(۳)

زن و مرد زناکار را صد ضربه شلاق بزنید و اگر ایمان به خدا و قیامت دارید، در مورد آنها دلرحمی ننمائید

و عدهای موقع اجرای حکم شاهد باشند.

1- زناي مرد مجرد با زن مجرد

¹⁷⁸ سفینه البحار ج 2 ص 44.

¹⁷⁹ بحار، ج 341/12

حد شرعی آن در صورت ثبوت در نزد حاکم شرع، صدضربه شلاق در دفعه اول تا سوم و در دفعه چهارم کشتن است .

2-زناى مرد زن دار «محصن» با زن شوهر دار «محصنه»

زن و مرد سنگسار می شوند .

3-زناى مرد زن دار «محصن» با زنى مجرد

مرد سنگسار و زن صدضربه شلاق می خورد .

4-زناى مرد مجرد با زن شوهر دار «محصنه»

مرد صدضربه شلاق می خورد و زن سنگسار می گردد .

5-موارد چهار گانه فوق با اجبار و تجاوز مرد

مرد در هر صورت کشته می شود . وزن در صورت ناراضی بودن حدی ندارد .

«حضرت رسول (ص) فرمود: هرگاه جنس مذکر با مذکر آمیزش نماید، عرش خداوند از این عمل به لرزه

می افتد.»^{۱۸۰}

«امام صادق (ع) فرمود: آنها که تن به لواط می دهند، بازماندگان سدوم (قوم لوط) می باشند. من نمی گویم

فرزندان آنها هستند ولی از طینت و سرشت آنها می باشند.

سؤال شد: همان شهر سدوم که زیر و رو شد؟ فرمود: آری چهار شهر بودند: سدوم، صریم، لدنا و غمیرا»^{۱۸۱}

«امام صادق علیه السلام : مردی را همراه پسر نوجوانی که با او لواط کرده بود، نزد امیرمؤمنان

علیه السلام آوردند و بینّه نیز علیه آنها به این عمل زشت شهادت داد . امام فرمودند: ای قنبر ! نطع

¹⁸⁰ تفسیر نمونه ج 9 ص 194

¹⁸¹ تفسیر نمونه ج 9 ص 194

و شمشیری بیاور! آن گاه مرد و نوجوان با صورت روی آن فرش پوستی قرار داده شدند. سپس امر فرمود آن دو را با شمشیر به دو نیم کردند.^{۱۸۲}

«رسول خدا صلی الله علیه و آله: کسی که با نوجوانی لواط کند، روز قیامت جُنُب محشور می شود و همه آبهای دنیا هم نمی تواند او را پاک کند!»^{۱۸۳}

اگر با پسری لواط شود...

مادر و خواهر و دختر مفعول در لواط، بر فاعل در لواط، حرام ابدی می شوند و فاعل نمی تواند با آنها ازدواج کند.

استمناء و استشهاء

استمناء عمل جنسی است که شخص بمنظور آمدن منی و به لذت رسیدن جنسی انجام می دهد.

برای این عمل در پسران اصطلاح استمناء و در دختران استشهاء بکار می رود.

«رسول خدا(ص): مساحقه کردن زنها باهم زنا محسوب می شود.»^{۱۸۴}

«علی(ع): مساحقه در بین زنان همانند لواط در بین مردان است.»^{۱۸۵}

«مجازات استمناء و استشهاء تعزیر است و مقدار آن بستگی به نظر قاضی دارد»

ضررهای جسمی و روحی استمناء و استشهاء

پزشکان و دانشمندان این آثار را برای کسانی که استمناء می نمایند، ذکر کرده اند:

1- زردرنگی و یا پریدگی رنگ

¹⁸² وسائل الشیعه 156/28

¹⁸³ اصول کافی ج 5/544

¹⁸⁴ مستدرک الوسائل ج 2 ص 570

¹⁸⁵ همان

2- اختلال جهاز هاضمه وابتلا به یبوست و بی اشتها

3- کم شدن قوه هوش و حافظه و قوای مغزی

4- کم خونی

5- لاغری و توقف رشد

6- رعشه وضعف اعصاب

7- ضعف و بی فروغی چشمها

8- سر گیجه

9- مرضهای سل، نقرس و روماتیسم

10- تنفر از ازدواج

«امام صادق(ع): سه دسته هستند که خدا در قیامت با آنان سخن نگوید و آنان را مورد رحمت قرار نمی دهد از جمله کسیکه با دست خود استمناء کند و کسیکه در عمل لواط، مفعول واقع شود.»^{۱۸۶}
«رسول خدا(ص): کسیکه با زنی نامحرم، از دبر نزدیکی نماید یا با مردی یا نوجوانی لواط کند، روز قیامت، بدبوتر از مردار، محشور می شود، و اهل محشر از بوی او ناراحتند و از او معذرتی قبول نمی گردد، سپس به جهنم می رود و همه اعمالش باطل می شود. در جهنم او را در تابوتی که میخ های آن از آهن است، گذاشته می شود و بر تابوت فرو می کنند، تا میخها در بدنش فرو می رود و اگر عرق او را بر چهارصد امت قرار دهند، همه می میرند و او از کسانی است که عذابش از همه بیشتر است!

کسیکه با زن نامحرمی دست بدهد، با غُل و زنجیر محشور شده و به جهنم برده می شود!

کسیکه با زن نامحرمی، شوخی کند، با هر کلمه ای که با او سخن

بگوید، هزار سال زندانی می شود و زن اگر راضی باشد و مرد را وادار به

بوسیدن یا مباشرت حرام یا شوخی با او کند، و مرد به این سبب، دچار فحشاء شود، همین عذاب برای زن

هم می باشد!

کسیکه چشمش را خیره بر زن نامحرم نماید، در قیامت در حالیکه میخهای آتشین بر چشمش فرو شده، محشور می شود و تا پایان حساب، به همین حالت است تا به دوزخ برده شود!^{۱۸۷}
«امام صادق(ع): در روز قیامت، زنانی را که باهم مساحقه کرده اند،

در حالیکه لباسهایی از آتش در بر و مقنعه ای از آتش بر سر و عمودی از آتش در فرج آنهاست، آورده و وارد دوزخ می کنند!»^{۱۸۸}

«علی(ع): هر که لواط کند، روز قیامت، جُنُب محشور شده و آبهای دنیا او را پاک نکند و خدا بر او غضب و لعنت کند و جهنم را برای او آماده کند!»^{۱۸۹}

درمان لواط

باید ازدواج کند و از راه حلال شهوت خود را ارضا نماید.

«رسول خدا(ص): در معراج از جهنم دیدار کردم و گروهی از زنان را دیدم که به پستانشان آویزان کرده بودند! جبرئیل گفت: اینها زناکار بوده اند. عده ای را دیدم که با نخ و سوزن آتشین، بدنهایشان را می دوختند! جبرئیل گفت: اینها نیز زناکار بوده اند... زنی را دیدم که بموی سرش آویزان کرده بودند! و مغز سرش را می جوید! جبرئیل گفت: این زن موی خود را از نامحرم نمی پوشانده است!... زنی را به پاهایش آویخته بودند! جبرئیل گفت: این زن بدون اجازه شوهر از خانه بیرون می رفته است. زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می خورد! جبرئیل گفت: این زن بدن خود را برای دیگران آرایش می کرده است! زنی را دیدم که پاهایش را بدستهایش بسته بودند و مار و عقرب بر او مسلط بودند! جبرئیل گفت: این زن غسلهای خود را نمی کرده است! زنی را دیدم که گوشت بدنش را مقراض می کردند! جبرئیل گفت: این

¹⁸⁷ بحار ج 7

¹⁸⁸ مجمع المعارف و مخزن العوارف

¹⁸⁹ همان

زن خود را به مردان عرضه می کرده است! شخصی را دیدم که صورت و بدنش را می سوزانیدند و روده های خود را می خورد! جبرئیل گفت: این شخص واسطه زنا بوده است!...»^{۱۹۰}

درس هفدهم: دوری از شراب و مواد مخدر

چرا عاقل کند کاری؟ که باز ارد پشیمانی؟

وقتی قران میگوید شراب پلید است از ان دوری کنید!

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (90 مائده)

چرا عده ای شراب می خورند هم گناه می کنند هم دچار مشکلات و گاهی از دست دادن جان یا بینایی و سلامتی خود می شوند؟

چند روز قبل مجلس ختم جوانی 39 ساله بود که بر اثر شراب خواری مرده بود!

در یکی از سالهایی که برای تبلیغ کرمان رفته بودم جوان خوش سیمایی دیدم که متوجه شدم نابینا است. علت را پرسیدم گفت بر اثر خوردن شراب نابینا شدم و برای درمان به هر دری زدم فایده نداشت حتی اسپانیا رفتم ولی گفتند دیگر بیناییم بر نمی گردد!

زندگانی پیامبر اسلام¹⁹⁰

تو خیابان صیاد می رفتم مردی میانسال از اونور خیابان دنبال من امد و گفت بعد از پنجاه سال دیشب در مهمانی به من یه استکان شراب دادند! حالا چکار کنم؟

اگر اخبار درباره افرادی که بر اثر شرابخواری مردند یا کلیه های خود را از دست دادند یا نابینا شدند و... خبرهای زیادی را می بینی!

بچه های ۱۲ ساله در بین مسمومان الکلی اخیر؛ ۷۶۸ نفر در یک ماه - مهر ۱۳۹۷ ۱۴
. !اخیر مسموم شدند

این بار اصفهان. از روز پنجشنبه گذشته «سونامی مرگبار مشروب مسموم» - اردیبهشت ۱۳۹۸ ۳۰
... ۲۶ اردیبهشت تاکنون دستکم ۵ تن در استان اصفهان به دلیل مصرف مشروبات

... مسموم شدن ۹۵۹ نفر بر اثر مصرف مشروبات تقلبی در ایران طی

تبریز- ایرنا- معاون درمان دانشگاه علوم پزشکی تبریز اعلام کرد: ۲۸ نفر به دلیل مصرف مشروبات

الکلی در شهرستان اهر دچار مسمومیت شدند!

حجت پورفتحی عصر یکشنبه در گفت و گو با خبرنگار ایرنا اظهار داشت: از این تعداد ۱۴ نفر به بیمارستان سینای تبریز منتقل شدند که یک نفر از آنان به کما رفته است.
رئیس بیمارستان باقرالعلوم اهر نیز در این خصوص گفت: متأسفانه بر اثر مصرف مشروبات الکلی دست ساز و تقلبی در این شهرستان تعدادی دچار مسمومیت شدند.
محمدجواد حیدری با اشاره به اینکه تعدادی به علت مسمومیت با الکل به بیمارستان باقرالعلوم اهر مراجعه کردند، افزود: مراجعه کنندگان دچار مسمومیت متیلیک شده بودند و حال مساعدی نداشتند.
وی با بیان اینکه علت مسمومیت ها استفاده از مشروبات الکلی دست ساز و تقلبی است، گفت: استفاده از این الکل ها عوارض بسیار خطرناکی مانند کوری چشم و از بین رفتن کلیه ها را به همراه دارد و میزان آسیب بستگی به مقدار مصرف و ورود سم به داخل بدن دارد.

رئیس بیمارستان باقرالعلوم اهر با ذکر اینکه استفاده از مشروبات الکلی قلبی حتی منجر به مرگ افراد نیز می‌شود، عنوان کرد: تعدادی از مراجعه کنندگان وضع مناسبی نداشتند و پس از انجام مراحل اولیه درمان، اکنون تحت مراقبت‌های ثانویه درمانی قرار دارند.

حیدری با بیان اینکه برای مشخص شدن نوع سم، نمونه‌ها به مرکز آذربایجان شرقی ارسال شده‌اند، افزود: اگر استفاده کنندگان از این مشروبات الکلی دست ساز و قلبی به هر دلیلی دچار عوارضی مانند تاری دید، سردرد، سرگیجه و کاهش سطح هوشیاری شدند، باید سریع به بیمارستان اهر مراجعه و تحت درمان قرار بگیرند.

یک منبع آگاه نیز گفت: مسموم شدگان بین 19 تا 50 سال سن دارند و بیشتر آنها از روستای ورگهان اهر بوده و تعدادی از آنها به علت وخامت وضع شان به بیمارستان سینای تبریز منتقل شدند.

شرابخواری

شراب مایعی است مست کننده که نه تنها دردین اسلام بلکه در همه‌آدیان و بلکه از دید همه‌ اطباء مضر و ضرر آور تشخیص داده

شده است.

بزرگترین ضرر شراب مختل کردن عقل آدمی است. عقلی که شرافت انسان و برتری او بر سایر موجودات وابسته به آن است.

یکی از دانشمندان گفته است که حتی مصرف کم الکل می‌تواند ضایعات مغزی بسیاری را سبب شود. و وقتی انسان از نوشیدن مقدار کمی الکل، احساس لذت و شادمانی می‌کند نمی‌داند که به نابودی سلولهای مغزی خود کمک کرده است.

اما در تاریخ می‌توان به مواردی اشاره کرد که شرابخواری باعث نابودی و جنایات وقتل شده است.

وقتی مغولها به ایران حمله کردند، پادشاه ایران جلال الدین خوارزمشاه بدلیل مستی نتوانست تصمیم درستی برای دفاع از کشورمان بگیرد.

در زمان امیرکبیر که می‌رفت کشور ما از تاریکی و گمراهی بدرآید و از عقب ماندگی نجات یابد، بدخواهان حکم قتل امیرکبیر را از ناصرالدین شاه در حال مستی گرفتند و اجرا نمودند. و باعث شدند که این شخصیت خدمتگزار به شهادت برسد. و کشورمان از خدمات این مرد بزرگ محروم گردد. در تاریخ ذکر شده که افرادی بوده اند که بر اثر مستی با محارم خود مثل خواهر خود زنا کرده‌اند. دانشمندان تنها آثار زیانبار شرابخواری را گریبانگیر شرابخوار نمی‌دانند بلکه به نسلهای بعدی هم این آثار سرایت می‌کند.

دبیرکل سازمان بین المللی مبارزه بالکل گفت که هشتاد درصد دیوانگان و چهل درصد بیماران آمیزشی در نتیجه اعتیاد به الکل

بوده‌است. و دکتري در آلمان گفته است که درب میکده هارا ببندید تا من درب نیمی از بیمارستانها و دیوانه خانه هارا ببندم.

۱۹۱

می‌چنانکند که بز ماده را پری خوانی

جایگاه شرابخوار در روایت:

رسول خدا (ص) ده کس را درباره شراب لعنت نمودند^{۱۹۲}

لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَ عَاصِرَها وَ غَارِسَها وَ شَارِبَها وَ سَاقِیَها وَ بَائِعَها وَ مُشْتَرِیَها وَ أَكَلَ ثَمَنَها وَ حَامِلَها وَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله¹⁹² الْمُحْمُولَةُ إِلَيْهِ

1. کسی که درختش را به نیت درست کردن شراب کاشته 2. آن که نگهبانش بوده 3. آن کس که انگورش را فشرده 4. آن که جعبه آن را حمل نموده 5. آنکس که پول آنرا دریافت کرده 6. آنکه از باربر تحویل گرفته 7. آنکه فروخته 8. آنکه خریده 9. آن کس که آنرا در جام ریخته 10. و آن که نوشیده است.^{۱۹۳}

برخورد خشن امام صادق(ع):

منصور دوانیقی هر چندی یکبار به بهانه های مختلف امام صادق را از مدینه به عراق می طلبید و تحت نظر قرار می داد و گاهی مدت زیادی امام را از بازگشت به حجاز مانع می شد. در یکی از اوقات که امام در عراق بود یکی از سران سپاه منصور پسر خود را ختنه کرده عده زیادی را دعوت نمود و ولیمه مفصلی داد اعیان و اشراف و رجال همه حاضر بودند از جمله کسانی که در آن ولیمه دعوت شده بودند امام صادق (علیه السلام) بود. سفره حاضر شد و مدعوین سر سفره نشستند و مشغول غذا خوردن شدند در این بین یکی از مدوین آب خواست به بهانه آب قدحی از شراب به دستش دادند قدح که به دست او داده شد فوراً امام صادق (علیه السلام) نیمه کاره از سر سفره حرکت کرد و بیرون رفت. خواستند امام را مجدداً برگردانند برنگشت فرمود: رسول خدا فرموده است هر کس بر سر سفره ای بنشیند که در آنجا شراب است لعنت خدا بر او است.^{۱۹۴}

رسول خدا (ص):

هنگامی که شرابخوار سخن گفت او را تصدیق نکنید و وقتی **خواستگاری کرد به او زن ندهید** و هنگامی که مریض شد از او عیادت نکنید و هنگامی که مرد به تشییع جنازه اش نروید و او را بر امانتی امین قرار ندهید پس کسی که او را امین حساب کرد بر امانتی و از بین برد بر خداوند نیست که آن امانت را حفظ کند و او را نباید برای کاری اجیری کرد زیرا خداوند در قرآن سوره (نساء آیه 5) میفرماید: اموال خود را به دست سفیهان ندهید. و چه کسی سفیہتر از شرابخوار است؟^{۱۹۵}

وسائل الشیعه¹⁹³

¹⁹⁴ خویبها و بدیها

¹⁹⁵ بحارالانوار جلد 79 صفحه 127

حضرت باقر (ع): از امام (ع) پرسیده شد بزرگترین گناه کبیره کدام است فرمود شرابخواری زیرا شراب مادر تمام گناهان است و کسی که شراب خورد باک ندارد که با مادر و خواهر و دختر خود زنا کند و نماز واجب خود را ترک می کند و در هر معصیتی بی باک است زیرا مست و لایعقل گشته¹⁹⁶ است.

امام صادق (ع): مردی از امام (ع) سوال نمود چرا خداوند گوشت خوک و شراب را حرام نموده است؟ امام (ع) در پاسخ فرمودند: خداوند تبارک و تعالی چیزی را حلال ننموده و چیزی را حرام نکرده مگر برای حفظ مصالح خود مردم. نه آنکه بنا بر میل خود نسبت به چیزی آن را حلال نموده و به خاطر بی میلی خود نسبت به امری آنرا حرام کند. زیرا خداوند که خالق بندگانش میباشد، می داند چه چیزهایی سبب قوام جسم و روح ایشان میشود. پس آنها را حلال نموده و میداند چه چیزهایی برای روح و جسم انسان ضرر دارد، آنها را حرام فرموده. برای مثال گوشت خوک را حرام نموده، زیرا سبب بی غیرتی و بی تعصبی و فساد اخلاق میشود. و شراب را حرام نمود، زیرا شرابخواری موجب ارتعاش و لرزش بدن است و مروت و جوانمردی را از شخص زائل می کند و شخص مشروبخوار را به تمام امور زشت و قبیح از قبیل زنا با محارم و آدم کشی و هر فتنه ای می کشاند.¹⁹⁷

حضرت صادق (ع): شخصی به امام صادق (ع) گفت مبتلا به مرضی هستم که هر وقت شدت می کند قدری شراب می نوشم دردم ساکن می شود؟ پس حضرت فرمودند: این کار را نکن و شراب نیشام زیرا در حرام خدا شفا نیست پس جز این نیست که این مرض و درد تو القائی از ناحیه شیطان است و می خواهد تو را به حرام بیندازد پس اگر شیطان از شراب خوردنت نا امید شود دردت بر طرف می شود.¹⁹⁸

وسائل الشیعه جلد 17 صفحه 250¹⁹⁶

تفسیر جامع جلد 2 صفحه 156¹⁹⁷

وسائل الشیعه جلد 17 صفحه 300¹⁹⁸

مردی از امام صادق (ع) پرسید آیا نوشیدن شراب بدتر است یا نماز نخواندن ؟ امام (ع) فرمود : شرابخواری از بی نمازی بدتر است می دانی چرا ؟ آن مرد گفت : نه فرمود : او حالتی پیدا می کند که نه خدای بزرگ و عزیز را می شناسد نه آفریننده خود را می شناسد.^{۱۹۹}

خداوند شراب را حرام کرده برای آنکه منشاء فساد اجتماعی است و عقل انسان را از : امام رضا (ع) درک حقایق باز می دارد حیاء را از روی شرابخوار برمی دارد و در مواجهه با مردم از هیچ عمل زشتی شرم نمی کند و علاوه بر این شرابخواری باعث بیماریهای نهانی در اعضای داخلی بدن می شود.^{۲۰۰}

حضرت محمد (ص):

با شرابخوار همنشینی نکنید و از بیماران آنان عیادت نکنید و جنازه هایشان را تشییع نکنید و بر اموات آنها نماز نخوانید زیرا آنها سگهای جهنمیان هستند چنانچه خداوند در قرآن فرمود : ای سگها به دوزخ روید و با من سخن مگوئید.^{۲۰۱}

امام صادق (ع) : با شرابخواران همنشین نشوید زیرا هنگامی که لعنت خدا فرود آید همه کسانی را که در مجلس هستند فرا می گیرد.^{۲۰۲}

شراب ریشه تمام زشتیها و بزرگترین گناهان است . : حضرت محمد (ص) در حدیثی میفرماید هرکس که بنوشد (ممکن است) به مادر و عمه و خاله اش هم تجاوز کند .^{۲۰۳}

مولا علی (ع):

۱۹۹ . بحارالانوار جلد 79 صفحه 133

۲۰۰ . الحدیث جلد 2 صفحه 159

۲۰۱ بحارالانوار جلد 79 صفحه 148

۲۰۲ الحکم الزاهره صفحه 301

۲۰۳ کنزالعمال جلد 5 حدیث 13181

به امیرالمومنین علی (ع) گفته شد که آیا شرابخواری از زنا و سرقت بدتر است ؟ امام (ع) فرمودند : بله زیرا شرابخوار هم زنا و دزدی می کند هم آدم می کشد و نماز را هم رها می کند.^{۲۰۴}

حضرت محمد (ص) : ای ابن مسعود قسم به کسی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت زمانی می رسد که مردم شراب را حلال می شمارند و آن را نیذ می نامند لعنت خدا و ملائکه و مردم بر آنان باد و من هم از آنان بیزارم و آنها هم از من دورند.^{۲۰۵}

حضرت محمد (ص) : کسی که شراب بخورد خداوند چهل شب نمازش را قبول نمی کند پس اگر توبه کند خداوند توبه اش را تا سه بار می پذیرد پس اگر برای چهارمین بار نوشید حق خداست که او را از نهر خبال سیراب کند گفته شد نهر خبال چیست ؟ فرمود : فاضلاب جهنمی هاست. (در صورتیکه که توبه نکرده باشد)^{۲۰۶}

حضرت محمد (ص) : **چهارچیز است چنانچه یکی از آنها وارد خانه ای شود** آن خانه را طوری خراب کند که حتی با برکت نیز آباد نگردد. آنها عبارتند از : خیانت ، دزدی ، شرابخواری و زنا.^{۲۰۷}

حضرت محمد (ص) : **کسی که در حال مستی بخوابد** آن شب عروس شیطان خواهد بود.^{۲۰۸}

امام باقر (ع) : کسی که شراب بخورد خداوند چهل روز نمازش را نمی پذیرد چنانچه در این چهل روز نماز را هم ترک کند عذاب او بخاطر ترک نماز دو چندان میشود^{۲۰۹}

حضرت محمد (ص):

خداوند شرابخوار را سیصد و شصت نوع عذاب میکند.^{۲۱۰}

²⁰⁴ کنزالعمال جلد 5

²⁰⁵ بحارالانوار جلد 79 صفحه 151

²⁰⁶ کنزالعمال جلد 5 حدیث 13704

²⁰⁷ بحارالانوار جلد 79 صفحه 125

²⁰⁸ بحارالانوار جلد 79 صفحه 148

²⁰⁹

بحارالانوار جلد 79 صفحه 134

بحارالانوار جلد 79 صفحه 152²¹⁰

زنی نزد پیامبر آمد در حالی که کودک فلجی همراه داشت. به پیامبر گفت اگر خدا عادل است پس چرا به من فرزند فلج داده است؟ پیامبر بعد از مدتی سکوت فرمود ایا شوهرت شراب می خورد؟ زن گفت اری. پیامبر فرمود پس خودتان را سرزنش کنید!

امام صادق (ع):

هر زنی به آمیختن با شوهر شرابخوار خود تن دهد به عدد ستارگان آسمان برایش گناه ثبت می شود و فرزندی که از آن آمیزش تولید شود پلید و ناپاک است.^{۲۱۱}

حضرت محمد (ص): با شرابخوار همنشینی نکنید و از بیماران آنان عیادت نکنید و جنازه هایشان را تشییع نکنید و بر اموات آنها نماز نخوانید زیرا آنها سگهای جهنمیان هستند چنانچه خداوند در قرآن^{۲۱۲} فرمود: ای سگها به دوزخ روید و با من سخن مگوئید.

حضرت محمد (ص): هنگامی که مرد شراب نوشید او را شلاق بزنید و اگر دوباره خورد باز هم او را شلاق بزنید اگر بار چهارم باز نوشید او را بکشید.^{۲۱۳}

حضرت محمد (ص): هرکس که به خدا و رستاخیز ایمان داشته باشد در کنار سفره ای که در آن شراب خورده میشود نمی نشیند.^{۲۱۴}

روزی جمعیتی با نام «مبارزه جهانی با مشروبات الکلی» به محضر مرحوم آیه الله بروجردی رسیدند و از علت حرمت شراب در اسلام پرسیدند. ایشان فرمودند: چون اسلام جای گاه رفیعی برای عقل انسان قرار داده، بنابراین هر چیزی را که به عقل او ضربه وارد کند حرام می داند و از آن جا که مشروبات، جسم و جان و عقل و هوش آدمی را تباه می کند، حرام شده است. سپس پرسیدند: پس چرا یک جرعه

. الحدیث جلد 2 صفحه 163^{۲۱۱}

بحارالانوار جلد 79 صفحه 148^{۲۱۲}

. کنز العمال جلد 5 حدیث 13707^{۲۱۳}

بحارالانوار جلد 79 صفحه 129^{۲۱۴}

از آن نیز حرام شده است؟ فرمودند: طبیعت بشر چنان حریص است که اگر مجوز یک قطره از شراب داده شود، جرعه جرعه خواهد نوشید تا به حد نصاب برساند^{۲۱۵}

درس هیجدهم: امین باشیم!

اگر بخواهیم رستگار شویم چاره ای نیست جز اینکه ما باید امین باشیم و هیچوقت در زندگی خیانت نکنیم چه خیانت در مال مردم چه خیانت در ناموس مردم و چه خیانت در اسرار و رازهای مردم. همه اولیاء خدا امین بودند. همه ادمای خوب امین بودند.

ادمی که امین است محبوب مردم است. روزیش فراوان می شود.^{۲۱۶}

²¹⁵ <https://hawzah.net/fa/Magazine/View/5387/5406/50625>

ادم امین در دنیا و آخرت در سلامت است و از فقر نجات می یابد.^{۲۱۷}

1- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. (مؤمنون - 8، معارج - 32)

2- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. (نساء - 58)

3- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (انفال - 27)

4-...فَإِنْ آمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ... (بقره - 283)

5- إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. (احزاب - 72)

ترجمه:

1- و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند.

2- خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزه‌های خوبی به شما می دهد خداوند شنوا و بیناست.

3- ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که می دانید.

می آورد، و خیانت و روزی داریم که: «امانت رزق از پیامبر (ص) روایت²¹⁶

وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۲۷» است مایه فقر

نقل شده فرمود: «پسرم! امانت را ادا کن حکیم از لقمان²¹⁷

(یشوی) میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۴۷ باش تا غنی باشد، و امین تو سالم و آخرت تا دنیا

4- ... و باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان چیزی از دیگری گرفته) امانت (و بدهی خود را به موقع) پردازد و از خدائی که پروردگار او است پرهیزد....

5- ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید او بسیار ظالم و جاهل بود (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد!).

1- در حدیثی از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خطاب به علی(علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

«يَا أَبَا حَسَنٍ أَدِّ الْأَمَانَةَ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ فِي مَا قَلَّ وَجَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ وَالْمَخِيطِ؛

ای ابوالحسن! امانت را چه مربوط به شخص نیکوکار باشد یا بدکار، چه کم باشد چه زیاد به صاحبش برسان، حتی در نخ و سوزن».²¹⁸

علی(علیه السلام) می گوید این سخن را پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) ساعتی پیش از وفاتش به من فرمود و سه بار آن را تکرار کرد.

خیانت در امانت عامل بدبختی!

در میان بنی اسرائیل عابدی بود بنام برصیصا که زمانی طولانی عبادت کرده بود، و به آن حد از مقام قرب رسیده بود که بیماران روانی را نزد او می آوردند و با دعای او سلامت خود را باز می یافتند، روزی زن جوانی را از یک خانواده با شخصیت به وسیله برادرانش نزد او آوردند، و بنا شد مدتی بماند تا شفا یابد، شیطان در اینجا به وسوسه گری مشغول شد، و آن قدر صحنه را در نظر او زینت داد تا آن مرد عابد به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردار شده (و از آنجا که گناه همیشه سرچشمه گناهان عظیمتر است) لذا برای رسوانشدن، زن را به قتل رسانید، و در گوشه ای از بیابان دفن کرد! برادرانش از این ماجرا با خبر شدند که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده، این خبر در

بحارالانوار، جلد 74، صفحه 273.²¹⁸

تمام شهر پیچید، و به گوش امیر رسید، او با گروهی از مردم حرکت کرد تا از ماجرا با خبر شود، هنگامی که جنایات عابد مسلم شد او را از عبادتگاهش فرو کشیدند، پس از اقرار به گناه دستور داد او را به دار بیاویزند، هنگامی که بر بالای چوبه دار قرار گرفت شیطان در نظرش مجسم شد، گفت: من بودم که تو را به این روز افکندم! و اگر آنچه را می گویم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهد کرد! عابد گفت چه کنم؟ گفت: تنها یک سجده برای من کن کافی است! عابد گفت: در این حالتی که می بینی توانایی ندارم، شیطان گفت: اشاره ای کفایت می کند، عابد با گوشه چشم، یا با دست خود، اشاره ای کرد و سجده به شیطان آورد و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت! آری چنین است سرانجام وسوسه های شیاطین، و منافقانی که در خط آنها هستند.^{۲۱۹}

خیانت به همسر!

از بزرگترین خیانت ها، خیانت زن به شوهرش هست که زن بخاطر لذات جنسی با مرد نامحرمی ارتباط نامشروع برقرار می کند. این راهی است که آخرش بی آبرویی و خشم الهی است. راهی بسوی عذابهای دردناک جهنم است.

محمد بن مسلم از امام صادق علیه السلام نقل میکند که آن حضرت فرمودند:

خداوند روز قیامت با سه دسته سخن نمیگوید و ایشان را پاک نمیکند و بر ایشان عذاب دردناکی است ... و آن زنی که فراش و رختخواب شوهرش را در اختیار مرد دیگری قرار میدهد.^{۲۲۰}

و از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - مروی است که فرمود: کسی که با زن شوهردار زنا کند پس در جهنم از عورت هر دو چرک خارج می شود به مقدار پانصد سال راه، و اهل جهنم از بوی گند آن^{۲۲۱} دو در اذیت خواهند بود و عذاب شان از همه شدیدتر است.

یه روز اقایی با گریه پیش من آمد و گفت چند روز است خورد و خوراک بر من حرام شده است! علت را پرسیدم گفت دوستم به من خیانت کرده و با زنم ارتباط نامشروع داشته است! حالا من با دوتا بچه که از زنم دارم چه کنم؟ آیا طلاقش بدهم؟ یا راه دیگری؟ گفتم الان وضعیت زنت چه جوریه؟ گفت از پشیمانی و ناراحتی دوباره خودکشی کرده است والان یک نفر را گذاشتیم تا مراقبش باشد تا خودش را نکشد!

^{۲۱۹}تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۵۴۵

^{۲۲۰}وسائل الشیعه، کتاب نکاح ۱۴، باب ۱۶، ص ۲۴۷

^{۲۲۱}همان

قتلی که بخاطر خیانت یک زن به همسرش صورت گرفت

بر طبق گزارش هایی که به کلانتری حصارک رسیده مردی که از رابطه پنهانی زن خود با دوست
خودش آگاه شده بود او را به قتل رساند.

آبان ۲۰، ۱۳۹۷

کمتر از یک دقیقه 01,214

هنگامیکه مأموران کلانتری حصارک از پرونده ای با عنوان خیانت زن به همسرش مطلع شدند به
آپارتمان آنها ورود کردند پیکر نیمه جان پسری به نام سیروس را دیدند و در جا آن را به بیمارستان
رجایی رساندند ولی پزشکان نتوانستند نجاتش دهند و در نهایت فوت کرد.

مأموران پلیس آگاهی طی تحقیقاتی که برای این پرونده انجام دادند دریافتند فرهاد از مدتی قبل روابط
پنهانی همسرش با دوست خود را فهمیده بود و روزی سراغ همسر دوستش رفت و موضوع خیانت
شوهر وی را برای او تعریف کرد و از زن جوان درخواست کرد تا برای اثبات این ادعا همراهش به
خانه اش برود. وقتی این دو به خانه فرهاد رفتند هانیه و سیروس را که با هم خلوت کرده بودند غافلگیر
کرده و طی نزاعی که بین آنها در گرفت فرهاد با حمله به دوستش سیروس، او را بشدت مجروح کرد و
باعث قتل او شد.

در طی این اختلافات فرهاد دستگیر شد و در بازجویی هایی که از او صورت گرفت به قتل که مرتکب
شده بود اعتراف کرد و گفت: چند ماهی بود که به ارتباط پنهانی همسرم با یک مرد غریبه ظنین شده
بودم، فهمیدم زنم با یکی از دوستان نزدیک ارتباط دارد.

**قتل و جنایت یکی از عواقب احتمالی خیانت زن به شوهرش می باشد. که اگر اخبار را در این مورد
جستجو کنید به اخبار زیادی درباره قتل های بر اثر خیانت دست پیدا می نمایید.**

خیانت در بیت المال

از جمله خیانت ها، خیانت در اموال بیت المال است که اخیرا فراوان دیده شده مخصوصا خیانت های
چندهزار میلیاردی افراد به اموال این ملت مظلوم.

اختلاس میلیاردي يك كارمند زن در شیراز - آفتاب نیوز

<https://aftabnews.ir/fa/news/555936/> اختلاس-میلیاردي-يك-كارمند-زن-در-شیراز

رئيس پلیس آگاهی استان فارس گفت: يك كارمند زن متخلف شاغل در يكي از - آبان ۱۳۹۷ ۲۰ ... اداره های شیراز که با سوء استفاده از موقعیت شغلی خود، 22 میلیارد ریال

اختلاس ۳ هزار میلیارد تومانی - ویکی‌پدیا، دانشنامهٔ آزاد

https://fa.wikipedia.org/wiki/اختلاس_۳_هزار_میلیارد_تومانی

بانک دخیل بوده‌اند و رقم اختلاس در سال ۸۸ کمتر از ۸۰ میلیارد تومان، معاون در این اختلاس ۷ هزار میلیاردي؟ اجرایی قوه قضاییه در دوره شاهرودی، وکیل مدافع متهم اختلاس ۳ ... نقش بانک ملی ایران در ۵ · واکنش‌ها ۴ · سیر قضایی ۳ · جزئیات اختلاس ۱

کشف اختلاس 6 میلیاردي و دستگیری 3 متهم در هرمزگان - ایسنا

https://www.isna.ir/news/... کشف-اختلاس-6-میلیاردي-و-دستگیری-3-متهم-در-هرمزگان

این مسئول انتظامی اظهار کرد: بررسی های کارآگاهان حکایت از انجام اختلاس - آذر ۱۳۹۷ ۲۵ ... میلیاردي در این اداره داشت که برای کسب نتیجه مطلق و محکم، تحقیقات دقیق

اختلاس میلیاردي | تی نیوز

<https://tnews.ir/tags/اختلاس-میلیاردي>

فصل تجارت - نماینده مجلس با اشاره به بدهی 30 هزار میلیاردي یک نفر به بانک ها ، قیمت واقعی ... دلار را بین 7 تا 9 هزار تومان اعلام کرد... عدد اختلاس این دو در مفاسد

خبر فوری | اخبار اختلاس میلیاردي

<https://www.khabarfoori.com/tags/30356>

اختلاس ۱۴ میلیاردي از بانکی در استان البرز. رئیس پلیس آگاهی استان البرز از کشف ... :میلیارد تومانی از بانکی در استان البرز خبر داد. 2 دی 1397 - 16 یک اختلاس ۱۴

... - دستگیری ۵ متهم در رابطه با اختلاس میلیاردي آموزش و پرورش

<https://www.mashregnews.ir/.../دستگیری-۵-متهم-در-رابطه-با-اختلاس-میلیاردي>
...آموز

دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان سیستان و بلوچستان گفت: تاکنون پنج - اردیبهشت ۱۳۹۸ ۷ ... متهم در ارتباط با اختلاس میلیاردي در آموزش و پرورش شهرستان سرباز

... متهم در رابطه با اختلاس میلیاردي آموزش و پرورش سرباز 5

استانها > سیستان و بلوچستان > <https://www.tasnimnews.com>

گروه استان‌ها دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان سیستان و بلوچستان گفت: - اردیبهشت ۱۳۹۸ ۷
... تاکنون پنج متهم در ارتباط با اختلاس میلیاردی در آموزش و پرورش

... متهم اختلاس ۱۰۰ میلیاردی 'سه ساعت بعد احضار از ایران فرار

www.bbc.com/persian/business-42766506

به گفته یکی از نمایندگان مجلس، یکی از مدیران بخش مالی وزارت نفت که متهم به - بهمن ۱۳۹۶ ۱
... ۱۰۰ میلیارد تومان اختلاس است "سه ساعت پس از احضار از ایران

... دستگیری ۵ متهم در رابطه با اختلاس میلیاردی آموزش و پرورش

حوادث > jamejamonline.ir

دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان سیستان و بلوچستان گفت: تاکنون پنج - اردیبهشت ۱۳۹۸ ۷
... متهم در ارتباط با اختلاس میلیاردی در آموزش و پرورش شهرستان سرباز

... روزنامه اعتماد ۱۳/۷/۹۰: اختلاس میلیاردی در خوزستان این بار

www.magiran.com/npview.asp?ID=2371501

اختلاس میلیاردی در خوزستان این بار بانک تجارت دادستان عمومی و انقلاب ماهشهر از وقوع یک
... میلیارد ریالی در یکی از شعب بانک تجارت در این شهرستان ۱۳ فقره اختلاس

... اختلاس میلیاردي مدیرعامل و معاون یک شرکت خدمات رسان در

اجتماعی > حوادث و انتظامی > <https://www.yjc.ir>

رئیس دادگستری شهرستان اسلام شهر از دستگیری مدیرعامل و معاون یک - اردیبهشت ۱۳۹۸ ۳
شرکت خدمات رسان در جنوب غرب استان تهران به اتهام اختلاس میلیاردي خبر داد

اختلاس میلیاردي در آموزش و پرورش شهرستان سرباز - آخرین خبر

akharinkhabar.ir/social/5208102

مهر / دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان سیستان و بلوچستان از اختلاس در - اردیبهشت ۱۳۹۸ ۶
... آموزش و پرورش شهرستان سرباز خبر داد. موحدي در حاشیه نشست رئیس

ترفند زنی که عامل اختلاس میلیاردي در شیراز بود! +عکس

جامعه > انتظامی > <https://www.fardanews.com>

ترفند زنی که عامل اختلاس میلیاردي در شیراز بود! +عکس. ۲۰ آبان ۱۳۹۷ - ۱۱:۰۷. رئیس پلیس
... آگاهی استان فارس از دستگیری کارمند زن متخلف یکی از ادارات در شیراز که

... - دستگیری ۵ متهم در رابطه با اختلاس میلیاردي آموزش و پرورش

دستگیری-متهم-در-رابطه-با-اختلاس--862934/.../www.afkarnews.com/

...میلیاردی

دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان سیستان و بلوچستان گفت: تاکنون پنج - اردیبهشت ۱۳۹۸ ۷ ... متهم در ارتباط با اختلاس میلیاردی در آموزش و پرورش شهرستان سرباز

اختلاس ۶ میلیاردی در پتروشیمی کذب است - ایران آنلاین

اختلاس-میلیاردی-در-پتروشیمی/455940/news/www.ion.ir

اختلاس ۶ میلیاردی در پتروشیمی کذب است : دادستان تهران خبر -ایران آنلاین - اسفند ۱۳۹۷ ۲۱ ... داد: : دادستان تهران گفت: اختلاسی در این پرونده در کار نیست و اینکه

... بازداشت 2 مسئول پیشین به اتهام اختلاس میلیاردی - ایران

بازداشت-2-مسئول-ساوه/436456/news/www.ion.ir

دهیار و عضو : ایران آنلاین-بازداشت 2 مسئول پیشین به اتهام اختلاس میلیاردی - دی ۱۳۹۷ ۷ ... شورای اسلامی دوره گذشته در دو روستای شهرستان ساوه به اتهام اختلاس

... اختلاس میلیاردی در یکی از شرکت های وزارت نفت - JamNews

www.jamnews.com/detail/News/950006

طی بازرسی انجام شده از یکی از شرکت های وابسته به وزارت نفت، مشخص شد - خرداد ۱۳۹۸ ۱۵ ... ۱۲ میلیارد تومان تخلف مالی صورت گرفته است و از یکی از متهمان ۶۳ هزار

۹.....

از جمله مهم ترین خیانت ها، خیانت به خدا و رسول است.

قران به

دو زن خائن اشاره کرده است:

خداوند برای کسانی که کافر شده اند به همسر نوح و همسر لوط مثل زده است، آن دو تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند ولی به آن دو خیانت کردند و ارتباط با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت و به آنها گفته شد: «وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند»^{۲۲۲}

خیانت به ملت ایران اسلامی

کسی که به مسلمانان خیانت می کند مانند افرادی که ایرانی هستند ولی علیه نظام اسلامی خیانت می کنند گناهشان بسیار عظیم است.

فتنه گران سال ۱۳۸۸ به نظام اسلامی و کشور خیانت کردند.

کسانی که به نفع دشمنان نظام اسلامی جاسوسی کردند خیانت بزرگی را مرتکب شدند.

مجاهدین خلق که همان منافقین هستند به اسلام و به کشورشان و ملت ایران بزرگترین خیانتها را روا داشتند.

درس نوزدهم: به دیگران ظلم نکنیم

اذیت کردن دیگران و ناراحت کردن دیگران مانع استجاب دعا و مانع موفقیت می شود.
در روایت است اگر مومنی را ناراحت کنی بعد همه دنیا رو بش بدی تا جبران کنی ولی جبران نخواهی کرد

ناراحت کردن نمازخوان ها و مسخره کردن آنها که خدا در سوره مطففین فرمود آنها در قیامت عذاب میشوند و همانطور که مومنین را مسخره کردند مسخره خواهند شد..

ناراحت کردن شوهر...

پیامبر فرمود: خانمی که شوهرش را آزار می دهد خدا نماز او را قبول نمی کند....

ناراحت کردن پدر و مادر که احتمال عذاب فوری می رود

ناراحت کردن سادات و ذریه پیامبر خدا که باعث میشود از شفاعت پیامبر خدا محروم شود

ناراحت کردن ایتام. و اما الیتیم فلا تقهر

ناراحت کردن فقیر و تحقیر او که خطرناک است....

مـرـنـج و مـرـنـجـان

آقای آخوند از آقای نخودکی خواست که او را موعظه کند. آقای نخودکی گفت:

مـرـنـج و مـرـنـجـان .

آقای آخوند گفت: مرنجان را فهمیدم؛ یعنی کسی را #اذیت نکنم. ولی مرنج یعنی چی؟ چطور می توانم ناراحت نشوم؟ مثلاً وقتی بفهمم کسی مرا غیبت کرده یا فحش داده چطور می توانم نرنجم؟! *آقای نخودکی گفت: *

علاج آن است که خودت را #کسی ندانی. اگر خودت را کسی ندانستی دیگر نمی رنجی!

داستان ابراهیم ساربان و علی بن یقطين...

اگر ما مومنی رو ناراحت کنییم امام علیه السلام از ما ناراحت میشود. همانطور که وقتی علی بن یقطين با تکبرش ابراهیم ساربان را ناراحت کرد امام علی بن یقطين را ره نداد و فرمود تا حلالیت از ابراهیم نطلبی راحت نمی دهم. و اوهم رفت و حلالیت گرفت انوقت امام او را پذیرفت.

- پیامبر اعظم فرمود: پیامبر قسم خورد که فقط افراد رحیم و مهربان وارد بهشت می شوند. وقتی اصحاب ادعا کردند همه ما مهربان هستیم! فرمود تا نسبت به عموم مردم مهربان نباشید، رحیم نیستید.

درس بیستم: تحصیل علوم اسلامی تا آخر عمر

خداوند حکیم انسان ها را برای معرفت افریده است. و این معرفت الهی بی نهایت است. و حد خاصی ندارد. لذا باید همیشه در حال کسب معرفت باشیم.

گویند بعضی از علما که از دنیا می رفتند تا لحظه قبل از مرگ در حال مطالعه یا تدریس بودند.

امیرمومنان می فرماید همه گرفتاری های بشر نتیجه جهل و نادانی است. اگر بشر علم و آگاهی و معرفت داشت دچار اینهمه آسیب ها نمی شد. اینکه دنیا را فساد و تباهی فرا گرفته است نتیجه جهل و نادانی بشریت است.

ما اگر معرفت الهی پیدا کنیم هیچگاه گناه نمی کنیم. هیچگاه ظلم نمی کنیم. هیچگاه به دیگران بدی نمی کنیم.

اهل بیت علیهم السلام و پیامبران که از بدی پاک بودند زیرا معرفت داشتند.

خداوند در سوره زمر از ما یک سوال کرده است:

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟^{۲۲۳}

آیا آنان که علم دارند با آنان که علم ندارند برابرند؟

و در سوره فاطر مطلب بسیار مهمی را اعلام می نماید:

می فرماید: **"إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ"**؛^{۲۲۴} "از بین بندگان خدا تنها آنها که عالم و دانایند خداترسند."

فقط علمای ربانی خداترسند. زیرا ترس از خدا نتیجه معرفت الهی است.

بهترین اقشار مردم چه کسانی هستند؟

قِيلَ لِمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ أُمَّةِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى؟! قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعُلَمَاءُ إِذَا صَلَحُوا^{۲۲۵}

^{۲۲۳} زمر و

^{۲۲۴} (فاطر / 28).

^{۲۲۵} احتجاج شیخ طوسی

به أميرالمؤمنين عليه السلام عرض شد: بهترین خلائق بعد از ائمه هدی و چراغهای تابان ظلمات و تاریکی چه کسانی هستند؟! حضرت فرمود: علماء هستند زمانی که صالح باشند.

آری علمای ربانی از همه اقشار بهترند زیرا معرفت الهی دارند در نتیجه خداترسند. با تقواترین مردم هستند. و خداوند در قرآن کریم گرامی ترین مردم نزد خود را با تقواترین مردم معرفی کرده است.

کدام علم ارزشمند است؟

با بررسی این موضوع در قرآن کریم و سخنان معصومین علیهم السلام درمی یابیم که اولویت اول علم که کسب آن واجب است، کسب علوم دینی می باشد . علمی که دارای ویژگیهای زیر باشد:

اعتقادات انسان را درست کند . خدا را به انسان تا حدودی معرفی نماید . هدف از خلقت و سیر در این دنیای فانی را برای انسان ترسیم کند . او را با وظایف مهمی که خداوند سبحان برای انسان قرار داده آشنا کند .

معاد و جهان آخرت را به بشناساند . و خلاصه راه درست زندگی کردن را به آدمی بیاموزد .

این خصوصیات را به اسم معرفت می شناسند . و می گویند باید معرفت پیدا کرد .
مفسرین عبادت را در آیه «من انس وجن را جز برای عبادت خلق نکردم»^{۲۲۶} را بمعنای معرفت تفسیر نموده اند . یعنی خدا، انسانها را برای رسیدن به معرفت، خلق نموده است.

پیامبر اسلام اعلام کرده است که **تحصیل علم بر هر مرد زن مسلمان واجب است.**^{۲۲۷}

«امام صادق علیه السلام : مراد از علمی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که طلب آن علم بر هر مرد و

^{۲۲۶} ذاریات، آیه ۵۶

^{۲۲۷} اعلام الدین ؛ ج ۱ ، ص ۸۱

زنی واجب است، علم تقوی و یقین است.»^{۲۲۸}

علامه مجلسی در توضیح علم تقوی و یقین می نویسد: مراد از علم تقوی، علم به واجبات و محرمات و تکالیف است و مراد از علم یقین، علم به اصول دین و اعتقادات می باشد.^(۲)

«امام علی (ع) خطاب به پسرش: علم را با تعلیم قرآن و تأویل آن و تعلیم شرایع اسلام و احکام قرآن و حلال و حرام آن شروع کن و سراغ علم دیگری نرو.»^{۲۲۹}

امام صادق علیه السلام: علم دین بیاموزید و جاهل به احکام دینتان نباشید! که هر که دین الهی را نیاموزد، روز قیامت، خداوند سبحان به او نظر نمی کند و عملش را تزکیه نمی نماید!

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اُف باد بر مسلمانی که در هفته روز جمعه را صرف آموختن مسائل دین خود نگرداند و برای این امر خود را از کارهای دیگر فارغ نسازد.^{۲۳۰}

قال المسيح ع: من علم وعمل و علم عُدَّ فی الملکوت الاعظم، عظیمًا^{۲۳۱}

حضرت عیسی علیه السلام فرمود کسی که بداند و عمل کند و بیاموزاند در ملکوت، عظیم شمرده می شود.

برای کسب دانش اگر لازم شد بهای سنگینی داده شود، باید داد. که پیامبر فرمود: اگر می دانستید در دانش چه فوایدی است بدنالش می رفتید اگرچه با ریختن خون خود و یا فرو رفتن در دریاها همراه بود.

۲۳۲

یکساعت تعلیم افضل از عبادت هزار شب

«یکروز ابوذر از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که تشییع جنازه عابد بهتر است یا نشستن در مجلس

²²⁸ بحار، ج 2، ص 32.

²²⁹ بحار ج 1 ص 219

²³⁰ مفاتیح الجنان

²³¹ معارف قرآن و اهل بیت

²³² همان

علم؟

آن حضرت فرمود: ای اباذر! یکساعت نشستن در مجلس علم در نزد خدا بهتر از تشییع هزار شهید است. وساعتی نشستن برای مذاکره علمی از عبادت هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز بخوانی، افضل است.^{۲۳۳}

فرق علم و دانش با پول و ثروت

امیرمومنان فرمود: علم هفت امتیاز بر ثروت دارد:

- 1 - علم میراث پیامبران و ثروت میراث فرعونهاست.
 - 2 - با استفاده از علم، علم کم نمی شود ولی با استفاده از ثروت، مال کم می گردد.
 - 3 - ثروت نیاز به نگهبان دارد ولی علم از صاحبش محافظت می کند
 - 4 - علم حتی بعد از مردن هم همراه انسان است ولی ثروت در هنگام مردن از صاحبش جدا می شود.
 - 5 - ثروت هم برای مؤمن وهم کافر حاصل می شود ولی علم (حقیقی و الهی) فقط برای مؤمن حاصل می شود.
 - 6 - همه مردم در امور دینشان به عالم نیازمندند ولی همه به ثروتمندان نیازمند نیستند.
 - 7 - علم کمک کار انسان در گذشتن از پل صراط است ولی ثروت مانع از گذشتن از پل صراط می شود. «علم پیاموزید که آموختن علم، ثواب و رحمت برای علم، تسبیح و بحث علمی جهاد و آموختن علم به جاهل صدقه است».^{۲۳۴}
- رسول خدا صلی الله علیه و آله: «از جبرئیل پرسیدم که کدام جهاد برای امتم بهتر است؟ گفت: رفتن به دنبال علم. گفتم: وبعد از آن؟ گفت: نگاه کردن به عالم! گفتم: بعد از آن؟ گفت: دیدار عالم.» «دو رکعت نماز عالم برتر از هزار رکعت نماز جاهل است» «روز قیامت به عابد گفته می شود: داخل بهشت شو. ولی به عالم گفته می شود: بایست و از هر که می خواهی شفاعت نما.» «قسم به خدایی که جان محمد

صلی الله علیه و آله در دست اوست ! وجود یکنفر عالم از هزار عابد برای شیطان سخت تراست . زیرا عابد خودش را نجات می دهد ولی عالم دیگران را هم نجات می دهد . «خواب عالم از عبادت جاهل برتر است»^{۲۳۵}

درس بیست و یکم: کار و تلاش

عمر انسان بزرگترین سرمایه انسان است که باید از آن بهترین استفاده بنماید و در قیامت از مهمترین سوالاتی که از هر انسانی می کنند این سوال است که عمرت و جوانیت را در چه کاری گذراندی؟. گفته اند انسانهای عادی فقط از بیست درصد استعدادهای خود استفاده می کنند و اگر از سی درصد آن استفاده نمایند نابغه خواهند شد!

باید کار و تلاش کرد تا به اهداف مادی و معنوی رسید. کسانی که بی کار و تنبل باشند به جایی نمی
رسند و پیامبر و اهل بیت از افراد بیکار و تنبل متنفر هستند.

کار و تلاش برای هر مسلمانی واجب و لازم است و در این رابطه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

طَلَبُ الْحَلَالِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ

236

کار کردن برای کسب مال حلال، بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.

چرا پیامبر سلام نکرد!

روزی رسول خدا از جایی عبور می کردند به جوانی برخورد کردند که بیکار نشسته بود. با اینکه رسول
خدا به همه حتی به ها سلام می کردند ولی به این جوان سلام نکردند.

پیامبر خدا بعد از اتمام کار خود بر می گشتند مجدداً با این جوان روبرو شدند ولی این بار پیامبر خدا به
او سلام کردند.

اصحاب علت اینکه اول سلام نکردند ولی حالا سلام کردند را پرسیدند. پیامبر خدا فرمود دفعه اول
دیدم که این جوان بیکار نشسته و خداوند ادم بیکار را دشمن دارد لذا به او سلام نکردم. اما دفعه دوم
دیدم که سنگی در دست گرفته و روی زمین خطوطی می نویسد پس به او سلام کردم.

پیامبر خدا دست کارگر زحمت کش را بوسید

انس بن مالک گفت : موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می کرد، سعد انصاری به استقبال
آمد حضرت با او مصافحه کرد و دست سعد را زبر و خشن دید.

فرمود: چه صدمه ای و آسیبی به دستت رسیده است ؟

عرض کرد: یا رسول الله ، من با طناب و بیل کار میکنم و درآمد را خرج معاش خانواده ام می نمایم رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند.^{۲۳۷}

از چشم من افتاد!

رسم پیغمبر اکرم این بود که وقتی با مردی برخورد می کرد که نیرو و قوتش مایه شگفتی آن حضرت می شد، سؤال می کرد آیا حرفه ای دارد و به کاری مشغول است اگر جواب منفی بود، می فرمود از چشم من افتاد.^{۲۳۸}

از تنبلی و بی حوصلگی پرهیز

امام محمد باقر(ع) می فرمایند

إِيَّاكَ وَ الْكَسَلَ وَ الضَّجَرَ فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ مِنْ حَظِّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، از تنبلی و بی حوصلگی پرهیز « زیرا که این دو خصلت تو را از بهره دنیا و آخرت باز می دارند.»^{۲۳۹}

از خودت کار بکش

نفس انسان میل به تنبلی و بی کاری و استراحت دارد و از کار و تلاش و فعالیت خوشش نمی آید. ولی انسان برای رسیدن به موفقیت باید از خودش کار بکشد و از همه ساعات و دقائق عمرش استفاده کند. که خداوند در قران کریم قسم خورده است که انسان در زیان است مگر آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام می دهند.

²³⁷ (باقر شریف القرشی ، العمل و حقوق العامل فی الاسلام ، ص 305)

²³⁸ (بحار الانوار، ج 103، ص 109)

²³⁹ کافی ج 5، ص 85، ح 2

امامان ما اینگونه بودند و حتی یک لحظه از عمرشان بی فایده نمی گذشت. به عنوان نمونه:

امام باقر علیه السلام زبانش به ذکر لا اله الا الله همیشه مشغول بود حتی موقع حرف زدن با دیگران یا حتی موقع غذا خوردن.

امام رضا علیه السلام هر سه روز یک قران ختم می کرد و شبها هزار رکعت نماز می خواند و...

اولیاء خدا هم این چنین بودند. ایه الله بهجت انچنان از عمرش استفاده می کرد حتی بلند می شد کتابی از قفسه کتاب بردارد مشغول گفتن ذکر بود.

درباره بعضی از علما گفته اند حتی دستشویی می رفتند در آن چند دقیقه شعر می گفتند و کتاب

طاقدیس نراقی به این صورت تهیه شده است! یک کتابی است همه‌ی طلبه‌ها می‌خوانند به نام «لمعه».

این کتاب در زندان نوشته شد. بوعلی سینا کتاب قانون را در زندان نوشت. حضرت امام یک دوره فقه را بنام تحریرالوسیله در زمان تبعید در ترکیه نوشتند.

ایه الله بروجردی گفته بودند حتی یک لحظه عمرم بدون فایده سپری نشده است.

حضرت امام گاهی در آن واحد چندکار انجام می دادند.

پیامبر می فرماید:

«یا اباذر کن علی عمرک اشحّ منک علی درهمک و دینارک»^{۲۴۰}

ای اباذر، بخل تو بر مصرف عمرت باید بیشتر باشد تا بخل بر درهم و دینار.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

«انّ العبد لا تزول قدماه حتّی یسئل عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه»^{۲۴۱}

²⁴⁰ . بحارالانوار، ج 74، ص 78.

²⁴¹ . تحف العقول، ج 6، ص 15.

در قیامت بنده حق قدم برداشتن ندارد، مگر این که از عمرش سوال شود که آن را در چه راهی نابود ساخته و از جوانی اش که آن را در چه زمینه ای به اتمام رسانده؟

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لِیسَ فِی الدُّنْیَا شَیْءٌ اَعَزُّ مِنْ قَلْبِکَ وَ وَقْتُکَ»^{۲۴۲}

در جهان هستی، چیزی با ارزش تر از قلب و وقت تو نیست.

نیز حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«بَقِیَّةُ عَمْرِ الْمَرْءِ لَا قِیمَةَ لَهُ یَذْکُرُ بِمَا فَاتَ وَ یَحِیُّ بِهَا مَا اَمَاتَ»^{۲۴۳}

نمی توان برای باقی مانده عمر انسان بهایی معین نمود، زیرا می توان با آن باقی مانده، گذشته را جبران کرد و کوتاهی ها را به ثمر رساند.

نیز می فرماید:

«الْمُؤْمِنُ مَشْغُولٌ وَقْتَهُ»^{۲۴۴}

مومن تمام اوقاتش مشغول است.

امام حسن فرمود: «فَالْمُؤْمِنُ یَتَزَوَّدُ وَ الْکَافِرُ یتَمَتَّعُ»^{۲۴۵}

مؤمن برای قیامتش ذخیره می کند. کافر فقط کام می گیرد.

²⁴² . بحار الانوار، ج 74، ص 78.

²⁴³ بحار، ج 6، ص 138.

²⁴⁴ غررالحکم، ص 91.

²⁴⁵ (بحار الانوار/ج63/ص333)

امیرالمؤمنین می فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ عِدَّةُ أَيَّامٍ فَكُلْ يَوْمَ يَمُضِي عَلَيْكَ يَمَضًى بَعْضُكَ»

(غررالحکم/ص159)

« انسان عدد ایام است. انسان یعنی روزها! هر یک روزی که می رود، یک تکه از عمرت می رود.

²⁴⁶ باز می فرماید: الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَأَجْعَلْهَا طَاعَةً»

دنیا ساعت است پس تو آن را در اطاعت الهی استفاده کن.

گفتاری از مؤسس حوزه علمیه قم

رضاشاه عمامه ها را برمی داشت، چادر را برمی داشت، مسجدها را تعطیل کرد، عزاداری را تعطیل کرد،

عاشورا. همان زمان حاج شیخ عبدالکریم مؤسس حوزه ی علمیه قم، استاد امام و آیت الله العظمی

گلپایگانی و آیت الله العظمی اراکی و همه ی مراجع تقریباً شاگرد ایشان بودند. همان زمان در همان

فرصت آمد حوزه ی علمیه ی قم را درست کرد. یکی گفت: آقا دین از دست رفت! عمامه رفت، حجاب

رفت، امام حسین و عاشورا رفت، مسجد رفت، چه می گویی؟ حوزه ی علمیه درست کردی؟ دلت خوش

است! خوابی! می دانید شیخ عبدالکریم چه گفت؟ گفت: امام حسین اگر یار نمی داشت چه زمانی کشته

می شد؟ گفتند: روز عاشورا! گفت: نه صبح کشته می شد. اگر امام حسین تنهایی بود همان ساعات اول

صبح کشته می شد. این یاران امام حسین دست و پا زدند، امام حسین را تا ظهر نگه داشتند. ما اگر

بتوانیم نصف روز، اگر بتوانیم نصف روز دین را نگه داریم وظیفه مان است.^{۲۴۷}

خدا دشمن ادم پر خواب و بیکار است!

²⁴⁶ (بحار الانوار/ج 67/ص 68)

از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: ان الله تعالى لي بغض العبد النوام ، ان الله لي بغض العبد الفارغ : (خداوند بنده پر خواب را مبعوض می شمرد، خداوند انسان بیکار را دشمن می دارد

إِنِّي لأبغضُ الرَّجُلَ أَنْ يَكُونَ كَسَلَانًا عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ، وَ مَنْ كَسَلَ عَنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ فَهُوَ عَنْ أَمْرِ آخِرَتِهِ أَكْسَلُ^{۲۴۸}
من مردی را که در کار دنیایش تنبل باشد، مبعوض می دارم و کسی که در کار دنیا تنبل باشد، در کار آخرتش تنبل تر است.^{۲۴۹}

عمل صالح

و در بسیاری از آیات ، بعد از ذکر ایمان ، روی عمل صالح تکیه می کند.الذین آمنوا و عملوا الصالحات...
تا همگان این خیال خام را از سر بدر کنند که بی سعی و تلاش به جایی نمی توان رسید و وقتی مواهب دنیای مادی را بی سعی و تلاش نمی توان بدست آورد، چگونه می توان انتظار داشت که سعادت جاودانی بدون آن بدست آید.

تنبلی اجتماعی!

یکی از بیماری های جامعه ما، بیماری تنبلی اجتماعی است. یعنی اکثر امیل دارند که شغل راحت و کم زحمت داشته باشند. اکثر فارغ التحصیل های کشور بدنبال استخدام دولتی هستند و بعضی از آنها حاضرند نگهبان یا سرایدار اداره باشند زیرا کارشان کم زحمت و درآمدشان تضمین شده است.
آیا در کشورهای پیشرفته هم این چنین است و افراد تحصیل کرده فقط جذب دولت می شوند؟ یا اینکه خودکار آفرین می شوند و با تاسیس شرکت ها و کارخانجات عده ای را سرکار می برند.

وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى (النجم - 39)

یکی از مسائل مهمی که قرآن در زمینه راهکار رسیدن به اهداف بیان کرده مساله سعی و تلاش و پشتکار است. قرآن اعلام کرده که بدون تلاش و پشتکار انسان به اهدافش نخواهد رسید. و اگر انسان تلاش نکند نمی تواند به مقصد برسد. از منظر آیات و روایات سستی و بی حوصلگی سبب بی بهره ماندن انسان از دنیا و آخرت عنوان شده است. از همین رو ضرورت و اهمیت تلاش و پشتکار انسان در تأمین سعادت دنیا و آخرت نمایان می شود!

:امام علی (ع) می فرمایند:

قَدَّرُ الرَّجُلُ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ، جایگاه هر شخصی به اندازه همت اوست. ^{۲۵۰}»

هر چقدر همت و اراده انسان بالاتر و قوی تر باشد ارزشش و جایگاهش بالاتر است و افراد بی همت ارزشی ندارند.

:همچنین امام محمد باقر (ع)، بلند همتی را شرافتی والا برمی شمارند:

لَا شَرَفَ كَبُعْدِ الْهَمَّةِ، هیچ شرافتی چون بلند همتی نیست. ^{۲۵۱}»

بلند همت بودن یعنی که به چیزهای کوچک قانع نباشد و اهداف بزرگ و والا در نظر داشته باشد .

کار کردن امیرالمومنین علیه السلام در مزرعه

پیامبر خدا و امامان معصوم همگی اهل جهاد و تلاش بودند. آنها پرکارترین و کم خواب ترین و کم

خوراک ترین و کم استراحت ترین افراد بودند.

به عنوان نمونه به یک مورد کارکردن امیرمومنان علیه السلام در مزرعه اشاره می نماییم:

۲۵۰. «تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص 93، ح 1627

تخف العقول ص 286

روزی ابونیزر که در اطراف مدینه مزرعه داشت، هنگام ظهر امیر مؤمنان(ع) را دید که به سوی مزرعه او می آید.

امام(ع) نزدیک آمد و به او سلام کرد. ابونیزر با خوشحالی به استقبال حضرت شتافت. امام(ع) از او پرسید: «آیا غذایی برای خوردن داری؟» ابونیزر به شدت شرمنده شد؛ چرا که غذایی در شأن امام(ع) نداشت. فقط مقداری از کدوی مزرعه خود را که پیش تر در پیه شتر سرخ کرده و مقداری از آن را خورده بود، باقیمانده آن را در ظرف گذاشت او با شرمساری گفت: «مولای من! چیزی که در خور شما باشد، ندارم!» امام(ع) لبخندی زد و فرمود: «هر چه هست بیاور!» ابونیزر برخاست و ته مانده غذای خود را که سرد هم شده بود، آورد و جلوی امام(ع) گذاشت. امام(ع) ابتدا دست های خود را در آب روان نهر شست و بر سر سفره نشست. امام و پیشوای قانعان(ع) سه لقمه بیشتر نخورد و حمد خدا را گفت و کنار رفت

سپس از جایش برخاست و کلنگ و بیل را برداشت و تصمیم گرفت به جهت غذایی که ابونیزر به ایشان داده، برای او کار کند.

ابونیزر چاهی در کنار مزرعه خود کنده بود و چون از جوشیدن آن ناامید شده بود، آن را نیمه کاره رها نموده بود. امام(ع) داخل چاه رفت و شروع به کندن آن کرد. پس از ساعتی با سر و روی خاک آلود بالا آمد و آبی نوشید و باز هم شروع به کندن چاه کرد. تا آن که پس از ساعتی دیگر، آب از چاه به پهنای ^{۲۵۲} گردن شتر فوران کرد.

بیهقی، ابی بکر، احمد بن حسین بن علی، السنن الکبری، لبنان، بیروت، دارالمعرفه، ج 6، ص 160. تاریخ المدینه، همان، ص 220. الشیبانی، کتاب احکام الاوقاف، ص 10²⁵²

ضررهای بیکاری و بیهاری و تنبلی!

- 1- میزان بالای تماشای تلویزیون به جای کتاب خوانی
- 2- تمایل زیاد به استخدام در دستگاه دولتی (پشت میز نشینی)،
- 3- عدم تمایل برای کسب تخصص و مهارت
- 4- تقدیر گرایی (هجوم به فالگیران ، رمالان و...)
- 5- تمایل به کارهای زودبازده و یک شبه،
- 6- استقبال نکردن از تحصیل به دلیل کسب درآمد بیشتر و الگو قرار دادن دلالتی به جای فعالیت مولد و کارآفرین
- 7- خطر گرفتار شدن در اعتیاد و دوستان ناباب و خودارضایی و...
- 8- گرفتار شدن در مشکلات روحی و روانی
- 9- با توجه به اهمیت ارتباط مرگ و میر با کم تحرکی، خطرات بیماری ها نیز ادم بیکار و تنبل رو تهدید می کند!
- 10- هم اکنون چاقی از سوی سازمان جهانی بهداشت در گروه بیماری ها قرار گرفته است و یک بیماری تلقی می شود، اما خود چاقی در واقع تا حدی نتیجه یک عامل ریشه ای تر است که آن انجام ندادن ورزش و تحرک بدنی کافی است.^{۲۵۳}

نوشته شده توسط نا شناس

سلام خدمت دوستان عزیز(از طف یک ناشناس)

من متأسفانه مدت 20 سال دچار این سوء رفتار(دیدن فیلم مستهجن) بودم یعنی دقیقاً و قتی که به سن بلوغ رسیدم خدا را گواه میگیرم این مطالب را فقط و فقط برای این دارم ابراز میکنم که دوستان جوانتر من ناآگاهانه خودشان را دچار این مرض نکنن و آگه وارد شدن زودتر رهایی پیداکنن در سنین بلوغ بدلیل دیدن این عکسها و نداشتن راهی برای ارضاء دچار خودارضایی شدم. به مرور قوه حافظه ام تحلیل رفت و الان بعضی وقتها فکر میکنم آلتزایمر گرفتم. بعد از ازدواج دچار انزال زودرس بودم و نمی توانستم لذت کافی از عمل زناشویی با همسرم ببرم. پاهام بسیار سست و ضعیف شده که کاملاً حس میکنم به این رفتار مربوطه. به مرور تعداد دفعات خودارضایی افزایش پیدا میکنه. در مجموع توصیه من اینه که با توکل به خدا و استغفار خودتون را از شر این کار راحت کنید ضمناً لازمه اش هم پر کار بودن شما و نداشتن وقت بیکاریه چون زود برمیگرده وقتتون را با ورزش پر کنید!

درس بیست و دوم: میانه روی در همه کارها

خدا در قرآن کریم میفرماید. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (بقره، 143)
ما شما را امت میانه قرار دادیم.

از پیامبر(ص) روایت شده است، بهترین هر چیز و هر کار، حدّ میانه آن است: «خیر الأمور
«أوساطها»^{۲۵۴}.

اسلام دین اعتدال و میانه روی است و با افراط و تفریط مخالف است زیرا افراط و تفریط آثار زیانباری
برای فرد و جامعه در بر دارد اما میانه روی بدون ضرر بوده و باعث پیشرفت و موفقیت می باشد.

حضرت علی (ع) در مورد انسان جاهل میفرماید: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرِطاً أَوْ مُفَرِّطاً؛ جاهل را نمیبینی،
مگر اینکه یا افراط میکند و یا تفریط. (نهج البلاغه، حکمت 70)

بنابراین اعتدال نشانه خردمندی است و افراط و تفریط نشاندهنده جهل و نادانی است و ریشه در
ناآگاهی و جهل انسانها دارد.

:به تعبیر زیبای شاعر

رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و اهل بیت گرامیش در زندگی میانه رو بودند و از هرگونه افراط و تفریط
به دور بودند. و مرتب مردم را به میانه روی توصیه می کردند که پیامبر خدا فرمودند ایها الناس علیکم
بالقصد و سه بار تکرار فرمودند. ای مردم بر شما باد به میانه روی.

دایره و محدوده میانه روی بسیار گسترده می باشد. و می توان گفت دایره میانه روی همه ابعاد زندگی
را فرا می گیرد.

مهمترین معیار برای اینکه بدانیم اسراف کرده ایم یا نه؟ این سخن امیرمومنان است که فرمود:

قال علی(ع) «کلّ مازاد علی الاقتصاد اسراف».^{۲۵۵}

صافی، محمود بن عبد الرحیم، الجدول فی اعراب القرآن، ج 15، ص 49، دمشق، بیروت، دار الرشید، مؤسسة
الإیمان، چاپ چهارم، 1418ق²⁵⁴

قال علی (ع) «ما فوق الکفاف اسراف».^{۲۵۶}

علی (ع) می‌فرماید: آنچه بیش از حد کفاف باشد اسراف است.

هرچه که بیشتر از نیاز باشد اسراف محسوب می‌شود.

میانه روی در خورد و خوراک

اسلام در زمینه خوردن، توصیه به کم خوری کرده و از پر خوری نهی نموده است. البته مراد از کم خوری یعنی باندازه ای که بدن نیاز به غذا دارد، انسان غذا بخورد ولی بیش از آن ممنوع می‌باشد چون هم باعث هزینه بیشتری می‌شود و هم باعث زحمت برای معده و اندامهای هضم کننده و جذب کننده غذا می‌گردد و هم باعث نیاز بیشتر جامعه به تولید و واردات و تهیه مواد غذایی می‌شود و هم به اقتصاد جامعه اسلامی ضرر وارد می‌گردد.

قرآن کریم در باره خوردن و آشامیدن، ضمن امر به آن، نهی از اسراف میکند که جمع بین خوردن و آشامیدن از یک سو و نهی از اسراف، همان اعتدال و میانه

خداوند می‌فرماید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (الأعراف، 31)

بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید، به تحقیق که او اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.

نه چندان بخور کز دهانت بر آید نه چندان که از ضعف جانت در آید

«امام صادق(ع): خوردن و آشامیدن و پوشیدن و ازدواج و سوار مرکب شدن اگر با میانه روی باشد، حلال و الاّ

حرام است چون خدادار سوره انعام آیه 141 فرموده است: اسراف نکنید که خدا مسرفین را

²⁵⁷دوست ندارد.»

23- غرر ج 2 ص 547.

24- مستدرک ج 2 ص 645.

معارف قرآن و اهل بیت²⁵⁷

بر درب سوم بهشت نوشته است: لا اله الا الله محمد رسول الله وعلى ولي الله. ان لكل شيء حيلة وحيلة
الصحة في الدنيا اربع خصال. **قله الكلام، قله المنام، قله المشي، قله الطعام.**

هر که در دنیا سلامتی می‌خواهد چهار مطلب را رعایت کند. کم حرفی. کم خوابی. کم راه رفتن. کم
خوری^{۲۵۸}

غذای عالمی که صد سال عمر کرد

غذای ایه الله محمدتقی بهلول فقط نان و ماست بود و مهمان هم که میشد و انواع غذاهای رنگین سر
سفره می‌آوردند ایشان فقط نان و ماست می‌خورد و خیلی اصرار می‌کردند یک دانه سیب هم می
خورد! و نزدیک به صد سال عمر کردند و چند مرتبه پیاده از مشهد به قم آمدند!

۰: در حدیث دیگری امام کاظم علیه السلام فرمودند

اگر مردم در خوراک خویش میانه روی و اقتصاد را رعایت می‌کردند، بدن‌های آنان سالم و معتدل می
گشت^{۲۵۹}

. مقایسه ناهار امام و ناهار پاپ

ناهار امام یک غذای ایرانی به اسم آبگوشت بود و این همان غذایی بود که در آن روز ظهر، دیگران هم
از آن استفاده می‌کردند. آیت الله خمینی بر سر سفره‌ای که به غیر از ایشان همسر، پسر، عروس و نوه
هایشان بودند، نشسته و بعد از به زبان آوردن نام خدا مقدار کمی غذا خوردند. مدت ناهار خوردن
ایشان دقیقاً هفت دقیقه و چهل ثانیه بود و بعد بلافاصله به اتاق کارشان رفتند. من دو سال پیش یک بار
موفق شدم ناهار خوردن «پاپ» را هم به چشم بینم. مجموعه غذاهایی که برای ایشان تدارک دیده
بودند، بر روی میزی به طول دوازده متر و به عرض دو و نیم متر چیده شده بود. هیچ نوع غذای
ایتالیایی نبود که بر روی این میز نباشد و آن وقت حضرت پاپ بر سر این میز به تنهایی ناهار خود

همان^{۲۵۸}

۰. وسائل الشیعه، ج ۱۶، باب ۱، از ابواب مائدة.

را میل کردند. مدت ناهار خوردن ایشان یک ساعت و پنجاه دقیقه بود و بعد باقی غذای ایشان، آن طور که من فهمیدم، به کلی معدوم می شد.^{۲۶۰}

میانه روی در خواب و استراحت

خداوند عمر ما را به عنوان مهمترین سرمایه در اختیار ما گذاشته است. هر فردی با مقداری خواب و استراحت می تواند نشاط خود را بازیابد. و خواب بیش از اندازه هم بیماری می آورد. هم عمر را هدر می دهد. هم ارزش کارایی را پایین می آورد هم باعث غضب خالق یکتا می گردد.

خطرات پر خوابی عبارتند از:

ابتلا به بیماری های قلبی: خواب بیش از ۹ ساعت در شبانه روزی شانس ابتلا به بیماری های قلبی و عروقی را تا ۳۴ درصد افزایش می دهد. در این میان شانس ابتلای زنان به بیماری های قلبی ناشی از خواب زیاد، نسبت به مردان بیشتر است.

افزایش وزن: کم خوابی شما را چاق می کند و آنهایی که بیش از ۹ ساعت در شبانه روز می خوابند، ۲۷ درصد بیشتر در معرض چاقی هستند. خواب زیاد متابولیسم شما را کند می کند و با کم تر شدن تحرکات بدن شما مستعد چاقی خواهد شد.

ابتلا به دیابت: اضافه وزن و کندی متابولیسم موجب افزایش مقاومت به انسولین شده و خطر ابتلا به دیابت نوع دو در شما بیشتر می شود.

افسردگی: خواب زیاد و افسردگی می توانند علت و معلول یکدیگر باشند؛ یعنی هم افسردگی منجر به خواب طولانی مدت می شود و هم خواب بیش از حد، خطر ابتلا به افسردگی را افزایش می دهد. افراد مبتلا به پر خوابی دو برابر بیش از سایرین در معرض خطر افسردگی هستند.

در تحقیقات اخیر خود دریافته اند افرادی که در شبانه روز **UCLA** پیری زودتر مغز: محققان دانشگاه بیش از ۱۰ ساعت می خوابند، در مقایسه با افرادی که هفت تا هشت ساعت خواب دارند، سلامت ذهنی

برداشت هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۹۸ - ۹۹؛ به نقل از: خبرنگار یک روزنامه 260

کمتری دارند. خوابیدن طولانی مدت، سن مغز را بیش از دو سال افزایش می دهد و انجام وظایف روزانه²⁶¹ را برای مغز دشوار می سازد

عواقب پر خوابی

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند مخالف پر خوابی و بیکاری زیاد است²⁶² و فرمود: خواب بسیار، دنیا و آخرت انسان را تباه می کند

شهید مطهری چهار ساعت خواب داشتند و بقیه به فعالیت های مفید پرداخته می شد.

اثر زیانبار خواب زیاد

خواب زیاد مانع خواندن نماز صبح، شرکت در نماز جماعت، شرکت در احیاء ماه رمضان، شرکت در دعای ندبه، شرکت در مجالس معنوی شده و انسان را از سحر خیزی که برکات زیادی دارد محروم می نماید.

اسلام توصیه کرده که انسان شبها زود بخوابد و سحر بیدار شود. که این کار هم باعث سلامتی جسم و روح می گردد هم باعث استفاده از جوایز الهی که در سحرها توزیع می شود می گردد.

علامه طباطبایی می گوید در ابتدای ورود به نجف با مروم سید علی قاضی برخورد کردم ایشان فرمود فرزندم! اگر دنیا می خواهی نماز شب بخوان. اگر آخرت می خواهی نماز شب بخوان

خیلی از مشکلات انسان ها با نماز شب حل می شود.

خانمی نزد امام صادق علیه السلام آمد و گفت شوهرم مرا دوست نمی دارد! امام فرمود نماز شب بخون. زن رفت و بعد مدتی آمد و گفت نماز شب می خوانم و شوهرم به من علاقه مند شده است.

ولی خواب نمی گذارد انسان نماز شب که اینهمه فایده دارد بخواند!

²⁶¹/ www.irna.ir/news/82233057

²⁶² مکارم الأخلاق، ص ۲۸۷

میانه روی در محبت به فرزندان

اگرچه اسلام به محبت به فرزندان توصیه کرده ولی از زیاده روی در محبت منع نموده است. زیرا زیاده روی در محبت آثار بدی دارد.

زیاده روی در محبت در دوران کودکی به صورت خودخواهی، کم طاقتی اتکای به غیر، بی ادبی و جسارت به دیگران و از همه مهم تر ضعف نفس و شکوفا نشدن استعداد های پنهان کودک نمایان می گردد!

امام باقر (ع) در این رابطه میفرماید: «شَرُّ الْآبَاءِ مَنْ دَعَا الْبُرُّ إِلَى الْإِفْرَاطِ؛ بدترین مردم کسی است که در محبت به فرزند خود، زیاده روی میکند.»^{۲۶۳}

عواقب ناگوار زیاده روی در محبت به فرزند

«این نامه ای است که یک پسر بزهکار از زندان برای مادرش نوشته است:

مادر! امروز هنگامی که با دونفر از دوستانم در یکی از خانه های نارمک تهران سرگرم دزدی اثاث خانه ای بودیم، توسط پلیس دستگیر شدیم و چون برای بار دوم می خواهند مرا به جرم دزدی به زندان ببرند، می خواهم امشب از این گوشه بازداشتگاه با تو درد دل کنم و بگویم:

تو گناهکاری! تو باعث تمام بدبختی های من هستی! تو خیلی مرا دوست داشتی و همین محبت کورکورانه مرا به روز سیاه نشانده. آن روز که پدرم به این خاطر که دست در جیبش کرده بودم، می خواست مرا تنبیه کند ولی تو جلو دوییدی و نگذاشتی که او مرا تنبیه کند و گفתי: این پسر کوچولو می است! و هر دفعه این صحنه تکرار شد!

مادر! من شبها دیر به خانه می آمدم، اما تو چیزی از من نمی پرسیدی، حتی این موضوع را از پدرم پنهان می کردی! تو مرا از معاشرت با جوانان هرزه منع نکردی و حتی وقتی فهمیدی که من دزدی می کنم، مانع من نشدی و فقط گفתי: کاری نکن که پدرت بفهمد!

مادر! من تو را می بخشم، اما آنچه در حق من کردی، در باره برادر کوچکم نکن!»

۲۶۳. تاریخ یعقوبی، ج ۷، ص ۵۳^{۲۶۳}

اعتدال در عزاداری

اهل بیت علیهم السلام به ما گفتند که در اندوه ما شما هم اندوهناک باشید و در خوشحالی ما شما هم خوشحال باشید...

همانطور که برای اهل بیت علیهم السلام عزاداری می کنیم باید در تولد آنها جشن بگیریم.

مردم ما را مردم همیشه گریان معرفی می کنند!

مساجد شده محل مجلس ختم و همین باعث مسجد گریزی جوانان شده است

ما سیزده شهادت و چهارده تولد معصوم داریم. باید بیشتر جشن بگیریم

اسلام دین نشاط و شادابی است.

پیامبر اسلام همیشه متبسم بودند و گاهی با افراد شوخی و مزاح می نمودند. امیر مومنان انجنان همیشه متبسم بودند که یکی از دلایل عدم انتخاب ایشان در شورای انتخاب خلیفه که به دستور عمر برپا شده بود این بود که خلیفه باید ادم جدی و خشکی باشد درحالی که علی بن ابیطالب علیه السلام همیشه متبسم هستند!

بعضی مداح ها روز میلاد اهل بیت هم روضه می خوانند

بعضی مداح ها اصلاً هرچی می خوانند حتی موالید هم صدایشان حزن اور هست!

بعضی افراد مرتب سی دی عزاداری گوش می دهند که گاهی باعث افسردگی آنها می گردد.

عزاداری امام حسین (ع) امری مستحب است و برای انجام آن واجباتی همچون نماز نباید مورد غفلت قرار گیرد

مراسمات عزاداری نباید تا نیمه شب ادامه داشته باشد و موجب اذیت و آزاد مردم شود و باید از هر گونه افراط و زیاده روی جداً خودداری شود.

مقام معظم رهبری در سال ۱۳۷۰ در دیدار برخی اعضای صدا و سیما چنین گفته است:

این را بدانید که روزه خواندن و گریه کردن - آن سنت سنیّه - مربوط به همه ی ائمه نیست؛ متعلق به « بعضی از ائمه است. حالا یک وقت در جمع و مجلسی کسی روزه ای می خواند، عده ای دلشان نرم می شود و گریه می کنند؛ این عیبی ندارد. اصلاً عزاداری کردن یک حرف است، روزه خوانی و سینه زنی راه انداختن یک حرف دیگر است. روزه خوانی و سینه زنی راه انداختن، مخصوص امام حسین است؛ حد اکثر مربوط به بعضی از ائمه است؛ آن هم نه به این وسعت. مثلاً در شب و روز تاسوعا و عاشورا بخصوص، در شب و روز بیست و یکم ماه رمضان، سینه زنی و عزاداری و برپایی جلسات خوب است؛ ولی مثلاً در مورد حضرت موسی بن جعفر (ع) باینکه وفات آن بزرگوار از وفات های دارای روزه خوانی است من لزومی نمی بینم که سینه زنی بشود؛ یا مثلاً در سالگرد شهادت حضرت زهرا (س) مناسبتی ندارد که ما بیاییم نوحه خوانی و سینه زنی کنیم؛ بهتر این است که در آن موارد، شرح مصایبشان گفته بشود. شرح مصایب، گریه آور است. مثلاً یک نفر با بیان خوب و لحن محزونی، وضع زندان رفتن حضرت موسی بن جعفر را بیان کند؛ ... حوادث تلخ زندان را بیان کند؛ بعد شهادت حضرت را بیان کند؛ بعد مراسم تشییع را بیان کند؛ در این صورت هر کس که آنجا نشسته باشد، دلش نرم می شود»²⁶⁴.

هشدار یک مرجع تقلید درباره عزاداری ها

آیت الله شبیری زنجانی مرجع تقلید شیعه در قم نسبت به ترویج دهه های پیاپی عزاداری هشدار داد و گفت: افراط در عزاداری ها به تفریط می انجامد. جامعه عرفا نمی تواند نسبت به این همه عزاداری پیاپی مراقبت داشته باشد و سرانجام به انکار مجموع عزاداری روی می آورد.

پایگاه اطلاع رسانی آیت الله شبیری زنجانی نوشت: این مرجع شیعیان در جمع تعدادی از روحانیون و طلبه های حوزه علمیه قم که در دفتر ایشان حضور داشتند، ترویج دهه های پیاپی عزاداری را زمینه ساز

²⁶⁴ نرم افزار «حدیث ولایت» (متن کامل بیانات، سخنرانی ها، خطبه ها، مصاحبه ها و دیدارهای مقام معظم رهبری از شهریار ۱۳۶۶ تا آذر ۱۳۹۰)

رویگردانی جامعه از عزای اهل بیت علیهم السلام دانست و گفت: همین طور پشت سر هم دهه درست کردن، توسط جامعه قابل پذیرش نیست و به مرور زمان زمینه انکار مجموعه عزاداری‌ها به وجود می‌آید. افراط در عزاداری‌ها به تفریط می‌انجامد.

آیت الله شبیری با غیر شرعی خواندن هتک حرمت عزاداری‌ها، خاطر نشان کرد: حدیث خاصی راجع به مدت زمان عزاداری‌ها نیست. اگر برپایی مجلسهای شادی در زمانی باشد که در عرف آن را هتک حرمت عزای اهل بیت - علیهم السلام - می‌دانند خلاف شرع است. البته این که چه کاری هتک حرمت²⁶⁵ است را خود افراد باید تشخیص بدهند.

این مرجع تقلید افزود: قول ما درباره اینکه آیا شادی در ایامی غیر از روز شهادت هتک حرمت هست یا نه، حجت نیست و جامعه مشخص می‌کند تا چه زمانی باید عزای ننگه داشته شود. اما متأسفانه عده‌ای امروزه با افراط در عزاداری‌ها زمینه هتک حرمت را فراهم می‌کنند و این افراد در این زمینه مسوولند. آیا واقعا کسی که مدعی محب اهل بیت - علیهم السلام - بودن است موظف به این کارهاست؟

آیت الله شبیری زنجانی ادامه داد: امروزه برخی از منبری‌ها و مداح‌های بی تقوا حرفهای بی سند و مجلسهای بی سندی را ترویج می‌کنند و پس از ترویج آن در جامعه، عرف هرگونه مجلس شادی را در این ایام هتک حرمت می‌نامند. افراد هم شرعا موظفند هتک حرمت نکنند اما حتما ما باید موضوع را درست کنیم و بعد آن را تبلیغ کنیم تا باعث هتک شود؟

میان‌ه روی در مسائل سیاسی

در دفاع از نظام اسلامی و در فعالیتهای سیاسی سالم باید میانه رو باشیم. پشت سر رهبری حرکت نماییم و از ایشان جلو نزنیم. آبرو و احترام شخصیت‌ها را رعایت کنیم. هم ادم بی تفاوتی نباشیم هم اگر اهل مبارزه هستیم بقول معروف حزب اللهی هستیم شان همه افراد خوب را رعایت کنیم. اگر به شخصیتی انتقاد داریم ان را درست مطرح کنیم.

در بعضی شهرها گروهها تندرو انقدر تندروی دارند که به علمای شهر بی احترامی می کنند و انها را متهم بی بی تفاوتی می نمایند درحالی که اگر خود جای ان عالم بودند این چنین تندروی نمی کردند.

افراد تندرو گاهی دچار گناهان بزرگ می شوند مانند حمله کردن به علمای بزرگ یا غیبت کردن و تهمت زدن به مسئولین خدمتگزار و

دراین رابطه داستانی واقعی است که نشان می دهد افراد افراطی چگونه به حاج شیخ حمله کردند، اهانتهای بدی کردند و...

داستان ایه الله عبدالکریم حائری و رضاخان قلدز

رضا شاه در شش دی 1307 ش. قانون متحدالشکل شدن لباس را از تصویب مجلس گذراند و در دستور کار قرار داد. به موجب این قانون در سراسر کشور مردم باید یک نوع لباس و کلاه استفاده می کردند و روحانیون برای ملبس شدن به لباس روحانیت باید از شهربانی اجازه نامه می گرفتند که آن هم منوط به قبولی در امتحان وزارت معارف بود که برای اجازه ندادن هرگونه فشار و بهانه گیری را انجام می دادند. مردم و علمای قم به آیت الله حائری اصرار می کردند که در قضیه مداخله کند و تلگرافی به تهران بفرستد، ولی حاج شیخ نمی پذیرفت. فشار و اصرار هر روز بیشتر می شد، تا جایی که آیت الله میرزا مهدی بروجردی گفت: اگر چیزی به شاه ننویسی، خودمان به اسم شما می نویسیم. آیت الله حائری عمامه اش را به زمین زد و فرمود: والله تکذیب می کنم؛ 59 آیت الله سیدمحمدتقی خوانساری گفت: می دانید که پهلوی می خواهد ایران را نصرانی کند؟! آیت الله مؤسس فرمود: می دانم، ولی شما می خواهید که من کاری کنم که او زودتر چنین بکند. 60

رضا شاه به قم آمد و به منزل آیت الله حائری رفت و گفت: رفتارتان را عوض کنید وگرنه حوزه قم را با خاک یکسان می کنم

با این همه مردم دست از اصرار و فشار بر نمی داشتند تا جایی که کار را به ضرب و شتم آیت الله مؤسس کشاندند. میرزا محمدتقی اشراقی می گوید: قبل از ظهر روز یازده تیر 1314 به منزل آقا شیخ

رفتم، دیدم که آقا شیخ روی زمین نشسته و تکیه بر دیوار داده، عمامه اش روی زمین افتاده و وضع بدی بود. از یکی پرسیدم چه شد؟ گفت: عده ای آمدند به حاج شیخ حمله کردند، اهانت‌های بدی کردند و... که چرا برای رضا شاه تلگراف نمی فرستد، رفتم کنار حاج شیخ نشستم، دلداریش دادم، کمی بهتر شد. از ایشان برای خلاصی از آن محیط و احتمال ایجاد مزاحمت عده دیگر و... دعوت به منزل نمودم. ایشان پذیرفت. با هم به منزل رفتیم. بعد از نماز و استراحت که حالش بهتر شد گفتم: آقا شما عالم هستید، آیت الله و مرجع تقلید مسلمین هستید، وضع طوری است که باید تلگراف کنید و الا حیثیت شما آلوده به تهمت می شود. آقا شیخ فرمود: تلگراف برای این کار مثل این است که کسی خود را در چاه بیندازد، می دانم که ضرر دارد؛ گفتم: با این حال تلگراف کنید، آقا شیخ چند دقیقه ای ساکت شد و تأملی نمود و بعد فرمود: خیلی خوب کاغذ و قلم بیاورید؛ آوردم، فرمود بنویسید: «حضور مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ملکه، بعد از تقدیم ادعیه خالصانه مشهود خاطر همایونی بود که احقر همیشه تعالی و ترقی دولت علیه را منظور داشته و اهم مقاصد می دانسته، فعلاً هم به همین نظر عرضه می دارد؛ اوضاع حاضره که برخلاف قوانین شرع مقدس اسلام و مذهب جعفری علیه السلام است موجب نگرانی داعی و عمومی مسلمین است؛ البته بر ذات ملوکانه که امروزه حامی و عهده دار نوامیس اسلامیة هستید حتم و لازم است که جلوگیری فرمایید، عموم اهالی ایران بلکه مسلمین دنیا را قرین تشکر فرموده امید است رفع اضطراب این ضعیف و عموم ملت شیعه بشود»؛ در آخر آقا شیخ مطلب را خواند و امضاء نمود و فرمود: تلگراف را به تهران بفرستید.

شهر قم متوجه ارسال تلگراف شد، مردم غروب در منزل آقا شیخ جمع شدند تا جواب را دریافت کنند، ولی جوابی نیامد؛ شاه جواب تلگراف را نداد. از نخست وزیری جواب تلگراف، عصر دوازده تیر 1314، که سراسر تهدید و تحقیر بود رسید.

به آقا شیخ عبدالکریم، به قم مخابره شود»

تلگراف حضرت مستطاب عالی به حضور مقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اروحنا فداه مشعر بر اینکه اوضاع حاضره خلاف قوانین شرع مطهر و مذهب جعفری است، با وجود سوابق معلومه فوق العاده باعث تعجب و تغییر خاطر مهر ظاهر گردید و کسانی که در این قسم افتراها می زنند، امر صادر فرمودند، قانوناً تعقیب در آورید، اگر نظر حضرت مستطاب عالی به اراجیف و اکاذیب شایعه است (کشف حجاب) عجب است که بدون تحقیق ترتیب اثر داده، عنواناتی که به هیچوجه شایسته مقام

مقدس ملوکانه نیست فرموده اید، و اگر راجع به لباس و کلاه است، باز از آراء صائبه که در وجود محترم سراغ داشتند، مایه تعجب است که این قبیل امور موافقت و مخالفت به احکام شرع مقدس را عنوان می فرمایید. بنده در عالم ارادت کیش خالصانه معتقدم که شیوه مرضیه را که موجب حسن عقیده بندگان اعلیحضرت همایونی نسبت به وجود محترم بوده از دست نداده، در مطالبی که عوام و مردمان بی اطلاع یا مغرض به عرض عالی می رسانند تحقیق و تأمل کرده قسمی نفرمایید که مساعی جمیله که ذات خسروانه برای ترقی و تعالی دولت و ملت که یگانه وسیله اعلای کلمه حق است و جلوه نموده، سبب آزردهی و تغییر خاطر مقدس شاهانه گردد، در خاتمه باز خاطر محترم را مستحضر می سازد، به این نکته که کسانی که این عنوانات را تعقیب و اذهان عامه را با مفتریات و جعلیات مشوب داشته و مشتبه می سازند دچار عقوبت خواهند شد.²⁶⁶

اعتدال در زهد و بی رغبتی به دنیا

در زمان پیامبر عده ای بر اثر معنویات فوق العاده رسول خدا و زهد و سادگی ایشان، تصمیم گرفتند دیگر سراغ همسرانشان نروند! عطر نزنند! گوشت نخورند! و خلاصه از مردم کناره گیری کرده به عبادت مشغول شوند! و همین کار راهم کردند!

مدتی گذشت تا چند نفر از همسرانشان نزد پیامبر رفتند و از این رفتار شوهرانشان شکایت کردند.

پیامبر(ص) از روی غضب رد اکشان بیرون رفت و بر منبر شد و حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس فرمود: «عده ای از یاران مرا چه شده است که گوشت نمی خورند و عطر نمی بویند و به زنان نزدیک نمی شوند؟ بدانید که من خود گوشت می خورم و عطر می بویم و پیش زنان می روم پس هر که از سنت من روی گرداند از من نیست»²⁶⁷

²⁶⁶ علما و رژیم رضا شاه، ص 259 و 258

²⁶⁷ وسائل الشیعه، پیشین، ج 2، ص 107

آری در زهد و پارسائی نیز اعتدال و میانه روی مدنظر دین مقدس اسلام است، همانگونه که عشق و علاقه شدید به امور مادی و لذتهای نفسانی ناپسند و زیانبار است زهد و پارسائی تفریطی به این معنی که انسان از تمام امور دنیا و لوازم زندگی، کار و کوشش دست کشیده، خود و خانواده و افراد تحت تکفل خویش را از نظر خوراک، پوشاک، مسکن، درمان و... محتاج دیگران نموده را نکوهش کرده و آن را رهبانیت و از عادات جاهلیت دانسته است

وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ (حدید، 27)»

رهبانیت (و ترک دنیا) را از پیش خود پدید آوردند ما بر آنها آن را ننوشته بودیم رسول خدا (ص) نیز اندیشه ترک دنیا و گوشه گیری مطلق را نمیپسندد و هر گاه در میان یارانش آثاری از گرایش به چنین رفتاری را ملاحظه میکرد هرچه زودتر اینگونه کج فکریها را اصلاح و به روشی صحیح و درست آنان را هدایت و راهنمائی مینمود و برای همیشه اعلام فرمودند: «**لا رهبانیه فی الإسلام**» رهبانیت در اسلام وجود ندارد.^{۲۶۸}

اعتدال در انفاق و صدقه دادن

قرآن کریم درباره انفاق که از جمله پسندیده ترین صفات و رفتارها و عبادات است، اسراف و زیاده روی را جایز نمیداند و راه میانه و اعتدال را پسندیده و آن را از صفات نیک بندگان خویش برشمرده است. خداوند در توصیف «عباد الرحمن» میفرماید

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا (الفرقان، 67)»

مؤمنین و بندگان صالح خدا کسانی هستند که در انفاق کردن، نه زیاده روی میکنند و نه سختگیری، بلکه راه اعتدال و میانهای را انتخاب میکنند

همچنین در آیه دیگری از سوره «اسراء» قاعده دیگری را برای میانه روی در انفاق بیان میدارد، آنجا که میفرماید

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا (الاسراء، 29)»

هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن، (و ترک انفاق و بخشش منما چنان که بسیار خست ورزی و چیزی به دیگران ندهی) و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای که هر چیز داری به دیگران ببخشی تا مورد سرزنش قرار گیری و خود درمانده شوی و از کار فرومان

اعتدال در عبادت

پیامبر (ص) چنین میفرماید

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَبْعَثْنِي مُعْتَبّاً وَلَا مُتَعَتِّباً وَلَكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّماً مُبَشِّراً. (مسلم، ج 2، ص 1104)»

یعنی: خداوند من را نفرستاده که بر خود سختگیری نمایم و یا دیگران را در تنگنا قرار دهم، بلکه من را به عنوان یک معلم (آسانگیر) فرستاده است.

همچنین از انس نقل شده است که گفت: پیامبر اکرم (ص) وارد مسجد شد و ناگهان دید که ریسمانی بین دو ستون مسجد بسته شده است و فرمود: این ریسمان چیست؟ عرض کردند: این ریسمان مال فلانی است، چون ناتوان میشود، خود را به آن آویزان میکند. آنگاه پیامبر اکرم (ص) فرمود: آن را باز کنید! هر یک از شما باید تا زمانی نماز گزارد که با نشاط است، چون خسته شد، باید بخوابد. هرگاه فشار و سختگیری از حالت احساس و سلیقه شخصی تجاوز میکرد و به صورت یک طرز تفکر، عدهای را به دور خود جمع و مشغول مینمود، پیامبر (ص) به شدت با آن مخالفت میورزید. ما این موضوع را در برخورد آن حضرت (ص) با سه گروهی که خط مشی غیر از خط مشی او در عبادت را در پیش گرفته بودند، به خوبی مشاهده میکنیم هر چند که این گروهها جز نیکی و خیرخواهی هدف دیگری نداشتند.

چند نفر از اصحاب رسولالله (ص) از اعمال پیامبر در نهانی سؤال کردند و بعد از اطلاع از آن مثل اینکه آن را ناچیز دانستند و گفتند که پیامبر (ص) گناهان اول و آخرش بخشیده شده است ولی ما برای اینکه مشمول بخشش خداوند قرار گیریم احتیاج به عمل بیشتری داریم. یکی از آنان گفت: من روزه میگیرم و هیچ وقت آن را ترک نمیکنم. دومی گفت: من شب زنده داری میکنم و خواب را بر خود حرام مینمایم؛ و سومی گفت: من ازدواج را بر خود حرام میکنم. سخنان آنان را به پیامبر رساندند. و پیامبر (ص) درباره خودش میفرماید:

أَمَّا أَنَا فَأُصَلِّي وَأَنَامُ وَأَصُومُ وَأُفْطِرُ وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^{۲۶۹}

اما من روزه میگیرم و افطار میکنم، پاسی از شب را عبادت میکنم و بقیه آن را میخوابم و ازدواج را ترک نکرده ام، هرکس از سنت من روی بگرداند از من نیست!

میان‌ه روی در کار کردن

همانطور که کار کردن فرد مسلمان در حکم جهاد بوده و خیلی مورد مدح و تعریف قرار گرفته است اما زیاده روی در کار کردن آثار زیانباری برای انسان دارد. چه از نظر مورد خطر قرار گرفتن سلامتی انسان. و چه از جهت اینکه از عبادت های واجب و مستحب جا می ماند

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثَ سَاعَاتٍ - فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ - وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ - وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَ بَيْنَ لَذَائِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ.

حضرت علی علیه السلام فرمود: مؤمن باید وقت خود را به سه قسمت کند؛ یک قسمت به مناجات خدا پردازد و قسمتی را به محاسبه خویش اشتغال ورزد و قسمتی را اختصاص به لذت های حلال و شایسته می دهد.

بحار الأنوار، ج 75، ص: 40

حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: اوقات شبانه روز خود را به چهار بخش تقسیم و از آن به خوبی استفاده کنید.

- 1) ساعتی از آن را برای مناجات با پروردگار؛
- 2) ساعتی دیگر از آن را برای امرار معاش و کسب حلال؛
- 3) ساعتی از آن را دیدار با برادران دینی؛
- 4) ساعتی از آن را برای استفاده از لذات مشروع²⁷⁰

بعضی افراد حتی روزهای تعطیل هم کار می کنند و در نتیجه بعد از مدتی بیمار می شوند و کلاً از کار کردن می افتند!

میان‌ه روی در مخارج زندگی

امامان ما ضمانت کرده اند که اگر شخصی در خرج کردن میان‌ه روی را رعایت نماید فقیر نشود.

²⁷⁰ مستدرک الوسائل، ج 13

امام صادق علیه السلام می فرماید: «**ضَمِنْتُ لِمَنْ اقْتَصَدَ أَنْ لَا يَقْتَرُ؛** تضمین می کنم که آن کس میانه روی کند، فقیر نگردد!»

یه بنده خدایی بود مرتب طلبکارها شکایتش رو می کردند. من از ایشان سوال کردم چرا اینقدر طلبکار داری. خب باندازه درآمدت خرج کن! می گفت من از در هر مغازه ای رد میشم و سوسه میشم قرضی بخرم . بعد تو پرداختش می مانم!

اگر انسان باندازه نیازش خرج کند دچار مشکلات طلبکارها و زندان و بی آبرویی و ورشکستگی نمی شود!

باید در خرید لوازم خانه و وسایلی مانند موبایل و کامپیوتر و ماشین و هزینه اینترنت و امثال ان زیاده روی نکنیم. اگر با یک گوش متوسط کار ما انجام می شود گوشی گرانتر نخریم. اگر با یک ماشین متوسط می توانیم سر کنیم دنبال ماشین گرانقیمت نباشیم

بنده خدایی ماشین گرانقیمت خریده بود که با ان میشد حداقل پنج تا پراید خرید. از او پرسیدم این ماشین چه ویژگی دارد که اینقدر گران است؟ گفت کف ماشین بخاری دارد! و....

دیدم ماشین ایشان با یک ماشین معمولی فرق ان چنانی ندارد! و این اسراف حساب می شود.

میانه روی در مخارج زندگی و در مصرف

خدا فرموده مومنین کسانی هستند وقتی خرج می کنند نه اسراف می کنند نه بخل می ورزند بلکه حد وسط را رعایت می نمایند ^{۲۷۱}.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا

امام صادق (ع): خوردن و آشامیدن و پوشیدن و ازدواج و سوار مرکب شدن اگر با میانه روی باشد، حلال «والّا حرام است چون خدادار سوره انعام آیه ۱۴۱ فرموده است: اسراف نکنید که خدا مسرفین را دوست ندارد

اگر بتوانیم با یک لیوان آب وضو بگیریم چنانچه دو لیوان مصرف کنیم اسراف کرده ایم.

یکی از مشکلات کشور ما این است که اکثر مردم در مصرف آب و برق و دارو و شکر و ... زیاده روی می کنند و کشور ما جزو رتبه های بالای زیاده روی در مصرف در دنیاست

روش امام خمینی در زندگی

مصرف به اندازه نیاز

یک بار که خدمت امام بودیم، از من خواستند پاکت دارویشان را به ایشان بدهم. داخل پاکت دارویی بود که باید به پایشان می مالیدند. شاید کسی باور نکند، بعد از مصرف دارو امام یک دستمال کاغذی را به چهار تکه تقسیم کردند و با یک قسمت از آن، چربی پایشان را پاک کردند و سه قسمت دیگر را داخل پاکت گذاشتند تا برای دفعات بعد بتوانند از آن استفاده کنند. به امام گفتم: اگر برنامه زندگی این گونه است، پس ما همه جهنمی هستیم! چون ما واقعاً این رعایت ها را به خصوص در مورد دستمال کاغذی نمی کنیم. آقا فرمودند: «شما این طور نباشید؛ ولی باید رعایت کنید».²⁷²

امام همیشه می فرمودند که تلفن برای کارهای ضروری است و از تلفن کردن برای کارهای غیر ضروری خودداری کنید. همیشه به حدّ احتیاج چراغ منزل را روشن نگه دارید. امام خودشان در تاریکی به نماز می ایستادند. اگر چراغی اضافی روشن بود، به شدت ناراحت می شدند؛ گویی عذاب گناهان را به چشم خویش می دیدند...»^{۲۷۳}

در پاریس من بارها ناظر وضو گرفتن امام بوده ام و دیده ام که ایشان در فاصله به جا آوردن اعمال وضو شیر آب را می بندند و در موقع لزوم دوباره باز می کنند تا مبادا آب اضافی از شیر خارج شود. گاهی می دیدم که اگر آقا آب می خوردند، باقیمانده آب لیوان را خالی نمی کردند؛ بلکه کاغذی روی آن می گذاشتند تا بعداً از آن استفاده کنند. برای امام ماندن و گرم شدن آب مسأله ای نبود^{۲۷۴}

روزی امام فرمودند: «عینک مرا بدهید؛ می خواهم مطالعه کنم». وقتی عینک ایشان را از روی میز برداشتم، دیدم مقداری گرد و غبار روی شیشه های آن نشسته است. یک دستمال از جعبه دستمال کاغذی روی میز برداشته و عینک را تمیز کردم و به امام دادم. ایشان عینک را به چشمشان زدند. من

برداشت هایی از سیره امام خمینی، ج 2، ص 27281

همان ص 83²⁷³

همان ص 96²⁷⁴

بی توجه قصد داشتم آن دستمال را مچاله کرده و دور بیندازم که امام متوجه شدند و فرمودند: «آقای انصاری اگر شما برای آن دستمال مورد مصرف ندارید، به من بدهید. این دستمال هنوز جای مصرف دارد و نباید دور انداخته شود». به نظر من ایشان دایم المراقبه بودند که مبدا مسئولیتی که داشتند سبب بسط و توسعه در زندگی شان شود و اقدامی انجام دهند که تشریفات تلقی شود^{۲۷۵}

امام همیشه مقید بودند که نمازها را به جماعت بخوانند و لذا، ظهرها و شب ها در جماعت فیضیه شرکت می کردند. یکی از روزها که برای نماز تشریف آورده بودند چون وقت نماز نرسیده بود، در یکی از حجره ها جلوس فرمودند. یکی از طلاب در حالی که چراغ اتاق را روشن گذاشته بود، از اتاق بیرون آمد که در خدمت امام باشد. امام به او فرمودند: «چرا چراغ برق را روشن گذاشتید؟» یکی از آقایان گفت: می گویند در روشنی اسراف نیست. امام پاسخ دادند: «بی خود می گویند»^{۲۷۶}

اگر بتوانیم با یک ماشین پژو نیاز خود را برطرف کنیم چنانچه ماشین گرانتی بخریم اسراف کرده ایم

اگر بتوانیم با یک خانه صدمتری نیاز خود را برطرف کنیم چنانچه منزل بزرگتری تهیه کنیم اسراف کرده ایم.

اگر بتوانیم با یک گوشی مثلا دو میلیونی نیاز خود را برطرف کنیم ولی گوشی گرانتی بخریم اسراف کرده ایم

و همچنین سایر هزینه ها مخصوصا هزینه های ازدواج.

اگر با نصف نان سیر می شویم ولی بیشتر بخوریم اسراف کرده ایم!!!

نصف نان اضافه

روزی جناب شیخ رجبعلی خیاط، جایی میهمان بودند که ضعفی به ایشان دست داد و از صاحب خانه مقداری نان خواست. صاحب خانه مقداری نان آورد و شیخ همه را میل کردند. بعد متوجه می شوند که

²⁷⁵ همان ص 114

²⁷⁶ همان ص 112

حجابی برای قلبشان ایجاد شده که وقتی به اهل بیت (علیهم السلام) سلام می دهند، فقط صدایشان را می شنود و خودشان را نمی بینند .

متوسل می شوند که دلیلش چه بود؟ در عالم شهود به ایشان گفتند: «برای آن نصف نان اضافه ای که خورده بودی . با نصف آن مقدار، ضعف از تو بر طرف شده بود، ولی تو آن نصف دیگر را هم²⁷⁷»! خوردی

عن ابی عبدالله (ع): «ادنی الاسراف هراقه فضل الاناء و ابتذال ثوب الصون والقاء النوى».²⁷⁸

امام صادق (ع) می فرماید: «کمترین اسراف ریختن اضافی آب، پوشیدن لباس آبرو در منزل و انداختن هسته خرما است.

قال الصادق (ع): «ان لله ملكاً يكتب سرف الوضوء كما يكتب عدوانه».²⁷⁹

امام صادق (ع) می فرماید: همانا خدا فرشته ای دارد که اسراف در وضو را می نویسد چنانکه اسم دشمنانش را می نویسد

عن عبدالله بن عمر مرّ رسول الله (ص) بسعد و هو يتوضأ فقال لا يسرف يا سعد قال افى الوضوء سرف قال نعم و ان كنت على نهر جار»²⁸⁰

رسول اکرم (ص) در مسیر با سعد برخورد کردند که داشت وضو می گرفت حضرت به او فرمودند: ای سعد اسراف نکن. سعد گفت: یا رسول الله آیا در وضوء هم اسراف است. حضرت فرمودند: آری اگر چه در کنار نهر جاری باشی.

- قال علی (ع) «ان السرف امر یبغضه الله.... حتی صب فضل شرابک».²⁸¹

²⁷⁷ منبع tavalaei.ir

18- بحار ج 75 ص 303.

19- وسایل ج 1 ص 340.

20- تفسیر صافی ج 3 ص 187.

علی (ع) در ضمن حدیثی می‌فرماید: «اسراف چیزی است که خدا مبعوض می‌دارد حتی دور ریختن اضافه آب».

درس بیست و سوم: امیدواری

انسان مومن همیشه با امیدواری زندگی می‌کند. زیرا او پشتوانه‌ای بی‌نظیر یعنی خداوند قادر را همیشه در کنار خویش احساس می‌کند. و همین باعث می‌شود که هیچگاه شکست نخورد و تا آخر عمر بانشاط باشد و به دیگران هم امیدواری می‌دهد و باعث تقویت روحیه دیگران می‌شود.

امیرالمومنین علی(ع)، ناامیدی را بزرگترین بلا و آسیب معرفی می‌نماید

«اعظم البلاء انقطاع الرجاء»

غررالحکم) و در حدیثی دیگر می فرمایند)

«نامیدی قاتل صاحب خویش است» :

زیرا ادمی که امید ندارد به فرد شکست خورده و سرخورده است و نمی تواند یک عنصر مفید برای خانواده و جامعه خود باشد بلکه گاهی همین ناامیدی باعث می شود که دست به کارهای زشت و خطرناک بزند. بنابراین اسلام با ادم ناامید مخالف است و پیروان خود را به داشتن امید تا آخرین لحظه حیات عمر خویش دعوت می نماید.

امام صادق فرمودند: «امیدواریت به آنچه امید نداری بیش از چیزی باشد که امید داری، موسی بن عمران به امید قبسی از آتش از پیش زن و فرزند خود رفت، به مقام کلیم الهی رسید و با منصب پیامبری بازگشت. ملکه سبا برای دیدن سلیمان و کشورش رفت ولی بدست سلیمان مسلمان شد، (ساحران فرعون برای عزت گرفتن از فرعون رفتند، اما مومنین واقعی بازگشتند.» (بحار ج 71: 134)

وقتی می خوانیم که هر کی شب یکبار ایه الکرسی بگه فرشته ها از او محافظت می کنند و اگر سه بار بگه خدا می فرماید فرشته ها کنار برند خودم از این بنده محافظت می کنم، امید ما خیلی بیشتر می شود.

اسلام دین مثبت نگری و خوش گمانی و دین امیدواری به آینده است. ادمهایی که مثبت اندیش هستند اثرات خوبی نصیبشان میشود ولی افراد ی که نگاهشان همیشه منفی است مانند اینکه : افکار منفی ؛ مواردی چون:

1 - خیلی تنبلم؛ 2 - کم شانس هستم؛ 3 - نمی توانم؛ 4 - می ترسم؛ 5 - در این آسمان به این بزرگی یک ستاره هم ندارم؛ 6 - بدبختم؛ 7 - .دچار شکستهای گوناگون میشوند.

در مورد اینکه باید نگاهمان مثبت باشد

مثلاً بگوییم: من می توانم. من چیزی از دیگران کم تر ندارم. من نسبت به خیلی ها خوشبخت ترم. من موفق میشوم. من همه موانع را با کمک خدا پشت سر می گذارم.

خدا به من لطف داره.....

در روایات اهل بیت علیهم السلام در مورد برکات خوش گمانی و نگاه مثبت اثری ذکر شده که در اینجا به چند مورد اشاره می نمایم.

1 - امنیت فکری: یکی از عوامل اضطراب و ناآرامی، بدبینی است، اما با خوش بینی و اعتمادورزی، ترس درونی زایل می گردد و آرامش جای گزین آن می شود. امام علی (ع) می فرماید: «حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةٌ الْقَلْبِ وَ سَلَامَةُ الدِّينِ»^(۲۸۲) خوش بینی، مایه آرامش قلب و سلامت دین است.

2 - غم زدایی: یکی از آثار سازنده مثبت اندیشی، زدودن غبار غم و اندوه از صفحه دل است. امام علی (ع) می فرماید: «حَسَنُ الظَّنِّ يَخَفِّفُ الْهَمَّ»^(۲۸۳) خوش بینی، اندوه را سبک می کند.

3 - جلب محبت دیگران: مثبت نگری، در ایجاد محبت نقش اساسی دارد. امام علی (ع) می فرماید: «مَنْ حَسَّنَ ظَنَّهُ بِالنَّاسِ حَازَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةَ»^(۲۸۴) کسی که به مردم خوش گمان باشد، محبت آنها را به سوی خود جلب خواهد کرد.

282282 غررالحکم و دررالکلم، ج 5، ص 442
283283 . همان، ج 3، ص 385
284284

4 - پیش گیری از گناه: بدبینی، هم خود گناه است و هم عامل بعضی از گناهان مانند: غیبت، تهمت، تجسس و... می باشد، اما خوش بینی مصونیت از گناه ایجاد می کند. امام علی (ع) می فرماید: «**حَسَنُ الظَّنِّ يَنْجِي مِنَ تَقَلُّدِ الْإِثْمِ**»^{۲۸۵}) خوش گمانی، از پیروی از گناه نجات می دهد.

5 - سلامت روان: اگر افراد در برخوردهای خود خوش بین باشند، گفتار و رفتار دیگران را خوب تفسیر می کنند و کمتر دچار سوء تفاهم هایی می گردند که زمینه را برای بروز درگیری و تنش فراهم می نمایند. ولی در فضای بدگمانی، رفتارها و گفتارها به گونه ای خاص تفسیر می شوند؛ مثلاً احترام گزاردن به دیگران به **چاپلوسی و تملق**، سکوت به **مخفی کاری**، حرف زدن ملایم به **بی اعتنائی و سردی**، قاطعیت به **استبداد**، صراحت به **پر رویی**، صداقت به **ساده لوحی** و صمیمیت به **خود شیرینی** تفسیر می شود.

6 - شادی و نشاط: اگر بپذیریم آن چه مایه خوش بختی و شادی انسان می شود درون اوست، نه عوامل بیرونی،^{۲۸۶}) ارتباط بین نگرش خوش بینانه و شادکامی، روشن می گردد. روان شناسان، شادی را احساس مثبتی می دانند که از حس ارضا و پیروزی به دست آمده است.^{۲۸۷})

7 - شکیبایی: به نظر روان شناسان، هر اندازه والانس های مثبت قوی باشد تحمل شدايد و ناکامی آسان تر می گردد. اشیا و امور یا موقعیت هایی که جنبه داعیه دارند، دارای والانس مثبت و اشیا و اموری که دفع کننده هستند، دارای والانس منفی هستند.^{۲۸۸})

²⁸⁵ همان، ج 3، ص 390

²⁸⁶ اندرو متیوس، آخرین راز شاد زیستن، ترجمه وحید افضلی راد، ص 96

²⁸⁷ ابوالفضل طریقه دار، شرع و شادی، ص 24

²⁸⁸ مان، اصول روان شناسی، ترجمه ساعتچی، ج 1، ص 459

افکار منفی ؛ مواردی چون:

1 - خیلی تنبلم؛ 2 - کم شانس هستم؛ 3 - نمی توانم؛ 4 - می ترسم؛ 5 - در این آسمان به این بزرگی یک ستاره هم ندارم؛ 6 - بدبختم؛ 7 - ... اگر چند دقیقه آرام بنشینید و ببینید کدام یک از موارد مذکور حقیقت دارند، خواهید فهمید که بسیاری از آنها وهم و خیالات شمايند. آن گاه عبارت های تأکیدی مثبت و سازنده را جانشين باورهای بسته و محدود کننده خود سازيد؛ با این عبارات: اکنون هرگونه اعتقاد منفی را درباره خود رد می کنم، همه را می بخشم، می توانم شاد باشم، دنیا بسیار زیبا و دوست داشتنی است، من خدا را به روشنی ستارگان در دل زیبای شبانه آسمان احساس می کنم، من با خدا هستم و خدا با من است.

می گویند: خوش بین کسی است که در چهارراه ها فقط رنگ سبز را می بیند و بدبین همیشه متوجه چراغ قرمز می شود، اما برای شخص عاقل، هر دو رنگ یک سان است. یک نویسنده فرانسوی می گوید: عده ای همواره غرغر می کنند که گل سرخ، خار دارد، ما باید شاد باشیم که خارها گل دارند.(41)

نکته دیگر، تفاوت قائل شدن میان حادثه و تفسیر حادثه است. انسان ها از یک حادثه مشابه، تعبیرها و تفسیرهای متفاوتی دارند؛ خوش بینان، برداشتی مثبت و بدبینان، تلقی ناگواری از آن واقعه ارائه می دهند.

نویسنده ای حالات دو نفر زندانی را این گونه شرح می دهد که هر دو در یک زندان به سر می بردند و مدت محکومیتشان نیز یک سان بود: یکی از پنجره زندان به بیرون و آسمان پر ستاره در دل شب می نگریست و امید و حرکت را با خود زمزمه می کرد و دیگری از پنجره به جوی آب و کوچه ای پر گل و لای می نگریست و به خویشتن یأس و ناامیدی تلقین می نمود.^(۲۸۹)

وقتی می خواهیم کسی را دوست داشته باشیم می توانیم بسیار صبور باشیم و وقتی تصمیم می گیریم که از آدم ها برنجیم بر اشتباهات آنان دقیق می شویم؛ به عبارت دیگر نوع احساسی که درباره دیگران داریم به رفتارهای آنها بستگی ندارد، بلکه به نگرش خود ما مربوط است.^(۲۹۰)

شانس ندارم — من بدبختم

یکی از افکار منفی ای است که جوانانی هستند همش وررد زبانشون ایین است که ما اصلا شانس نداریم. ما بدبخت هستیم.. ولی اسلام این را رد می کند. از نظر اسلام چیزی بنام شانس وجود ندارد بلکه اسلام می گوید:

لیس للانسان الا ماسعی. چیزی نصیب انسان نمیشود مگر آنچه که سعی و تلاش بکنی

به هر اندازه که انسان تلاش کند موفقیت کسب می نماید.

همچنین از نظر اسلام خوشبخت کسی است که ایمان دارد چه پولدار باشد چه فقیر. چه ازدواج کرده باشد چه مجرد باشد. و بدبخت کسی است که دین نداشته باشد حتی اگر ثروتمندترین فرد باشد.

. محمد رضا شرفی، جوان و نیروی چهارم زندگی، ص 80. محمد رضا شرفی، جوان و نیروی چهارم زندگی، ص 80²⁸⁹
. اندرو متیوس، آخرین راز شاد زیستن، ترجمه وحید افضلی راد، ص 96²⁹⁰

راه های از بین بردن افکار منفی

1 - تلقین: یکی از بهترین شیوه هایی که در مرحله پالایش فکر می تواند مفید باشد، تلقین است. دکتر «امیل گوئه» معروف ترین فردی است که کاربرد این تکنیک را مطرح کرده است. به کمک تلقین، افکار مثبت و سازنده به جای افکار منفی و مخرب می نشیند، اما تلقین منفی که مبتنی بر توهم و خیالات واهی و کوتاه نظری است، آثار ویران گری بر روح و روان آدمی دارد. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: کذب را تلقین نکنید، چرا که شما را گرفتار خود می کند و در ادامه فرمود: پسران یعقوب نمی دانستند که گرگ انسان را می خورد تا این که پدرشان فال بد زد و این مطلب را ناخواسته به آنان تلقین نمود و همین امر سبب شد که انگیزه های بد در آنها بیدار شود.

در مقابل تلقین منفی، تلقین مثبت است که می تواند کارایی مفیدی داشته باشد؛ مثلاً اگر کسی به خود بقبولاند که برای هر شکستی، فرصت جبرانی است و همه راه ها بسته و همه کوچه ها بن بست نیست و پایان شب سیه سپید است، با این تفکر مثبت، تولید انرژی می کند و امیدوارانه به زندگی ادامه می دهد و در هر سختی و تنگنایی زمزمه می کند: برای خوش بختی آفریده شده ام.

سوی نومییدی مرو، امیدهاست

سوی تاریکی مرو، خورشیدهاست

ناامیدی ها به پیش او نهید

تا زردرد بی دوا بیرون جهید

2 - توجه به نقاط مثبت: یکی دیگر از راه کارهای پالایش افکار، پافشاری بر نقاط قوت و خاطرات خوش گذشته و حال است. اگر کسی در وضعیت ناخوش آیندی قرار گرفت نباید گذشته روشن خود را نادیده بگیرد و احساس کند همیشه در سختی و گرفتاری به سر برده است، بلکه دیروزی داشته که با مرور خاطرات آن، می تواند از دام منفی نگری رهایی یابد.

ابراهیم بن مسعود می گوید: وضعیت یکی از تجار مدینه دگرگون شد، به همین دلیل خدمت امام صادق (ع) رسید و لب به شکایت گشود. حضرت با شیوه بیان خاطرات گذشته، او را امیدوار ساخت و فرمود: بی تابی مکن که اگر روزی دچار تنگ دستی شده ای، روزهای بسیاری را در خوشی گذرانده ای. ناامید مباش که کفر است. خداوند به زودی تو را غنی خواهد ساخت. (۲۹۱)

3 - برقراری مناسبات دوستانه: روابط سازنده، پاسخ گوی نیازهای روحی و روانی جوانان است و دریچه های مطمئنی را بر خوش بینی و مثبت نگری آنان خواهد گشود. بنابر این لازم است از دوستی با منفی گرایان اجتناب کنند و مصاحبت با دوستان خوش بین و مثبت نگر را در اولویت قرار دهند.

استاد مطهری (ره) می گوید: «این، یک حقیقتی است؛ انسان اگر همیشه با آدم های بد بنشیند همه انسان ها را بد می بیند؛ یعنی خوبی ها را هم نمی تواند تصور کند که خوب اند. کما این که عکسش هم

. بحارالانوار، ج 78، ص 203. بحارالانوار، ج 78، ص 203²⁹¹

صادق است؛ کسی که همیشه با خوبان نشسته باشد همه مردم را خوب می بیند و دیگر بدها را هم نمی تواند بد ببیند.»^(۲۹۲)

4 - توجیه عمل دیگران: یکی از راه های مثبت نگری، تصحیح رفتار مردم است. بنابر فرموده امام علی (ع) تا زمانی که می توانیم برای سخنان دیگران توجیه صحیحی بیابیم نباید به آنها گمان بد ببریم؛^(۲۹۳) مثلاً اگر به دوستان سلام کردیم و پاسخی نشنیدیم، نباید او را متکبر بخوانیم؛ بهتر است بگوییم شاید سلام ما را نشنیده است.

هیچ کافر را به خواری منگريد

که مسلمان مردنش باشد امید

5 - خردگرایی و علم مداری: بدینی و منفی نگری چه بسا حاصل تکیه بر حدس و گمان و پیش داوری باشد، در حالی که اگر ملاک قضاوت، علم و یقین باشد، نگرش انسان تغییر خواهد کرد. از این رو قرآن کریم مخاطبان خود را از پیروی حدس و گمان بر حذر داشته و فرموده است: «و لا تقف ما لیس لک به علم انّ السّمعَ و البصرَ و الفؤاد، کلّ اولئک کان عنه مسؤلاً؛^(۲۹۴) و چیزی را که بدان علم نداری، دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.»

²⁹² . فلسفه تاریخ، ج 1، ص 197

²⁹³ . نهج البلاغه، قصار 360

²⁹⁴ . اسراء (17) آیه 36

تا زمانی که انسان از کسی کردار و رفتار بدی ندیده نباید به او بدبین شود، زیرا شنیدن یا حدس و گمان، معیار خوبی و بدی اشخاص نیست. از امام علی (ع) سؤال شد: فاصله میان حق و باطل چه اندازه است؟ فرمود: چهار انگشت. آن گاه دست خود را بر گوش و دو چشم خویش گذاشت و فرمود: آن چه چشم هایت دیده، حق و آن چه گوش هایت شنیده، بیشترش نادرست است.^(۲۹۵)

6 - ورزش و تفریح: آن چه در تعادل روحی انسان مؤثر است، در تقویت روحیه مثبت نگری نیز تأثیر دارد. تنوع در زندگی، ورزش و تفریحات سالم، علاوه بر این که فشار روانی را کاهش می دهد، روحیه خوش بینی را در افراد قوّت می بخشد.

منفی نگری و نشانه های آن

در مقابل صفت پسندیده مثبت نگری، خصلت نکوهیده منفی نگری است که از آن به سوء ظن و بدبینی نیز یاد می شود.

بدبینی و منفی گرایی، همه چیز را تیره و تاریک جلوه می دهد و برای صاحبش دنیایی آکنده از غربت و انزوا فراهم می کند. به طور کلی مهم ترین شاخصه منفی گرایان عبارت اند از:

- 1 - بزرگ جلوه دادن کمبودها و کاستی ها؛ 2 - ناامیدی از آینده؛ 3 - عدم اعتماد به نفس و خود کم بینی؛ 4 - بی نظمی و پراکنده کاری؛ 5 - احساس نارضایتی از خود و اطرافیان؛ 6 - ریزسازی موقعیت های خوش آیند؛ 7 - شخصی سازی (فرد منفی گرا رویدادهای خارجی را به خودش مربوط می داند، در

. بحارالانوار، ج 72، ص 196. بحارالانوار، ج 72، ص 196²⁹⁵

حالی که هیچ مبنایی برای این ارتباط وجود ندارد؛ 8 - برچسب زدن به دیگران؛ 9 - تفکر به شیوه همه یا هیچ (مثلاً یا رشته پزشکی و یا هیچ رشته دیگر)؛ 10 - پیش داوری و قضاوت ناصحیح؛ 11 - احساس گناه زاییده تصور و تخیل؛ 12 - عدم تحرک و نشاط در زندگی؛ 13 - گوشه گیری؛ 14 - ناتوانی در دوست یابی؛ 15 - ایجاد محدودیت برای خود و دیگران.

با توجه به نشانه های مذکور می توان گفت: افراد منفی نگر همه حوادث را به ضرر خویش تفسیر می کنند، اهل مبارزه با مشکلات نیستند، به امید شانس زندگی می کنند، با دیگران ارتباط صمیمانه ندارند؛ بی تحرک و بی انگیزه اند، انرژی کافی برای شروع مجدد ندارند و از بودن خویش لذت نمی برند.

افراد منفی نگر، غالباً ناراحت اند، زیرا کلمات و کارهای دیگران را نیش و زخم زبان به حساب می آورند. هم چنین از درد دل کردن می ترسند، زیرا فکر می کنند ممکن است اسرارشان افشا گردد.

اگر این حالت منفی نگری در فرد تشدید شود از همه چیز و همه کس می ترسد، همه حوادث را به زیان خود می بیند و کارهای عادی افراد را نقشه هایی بد علیه خود می پندارد. از نظر قرآن، این نگرش منفی همراه با احساس ترس، ویژگی منافقان است؛ آن جا که می فرماید: «يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ»^{۲۹۶} هر فریادی را از هر جا که بلند شود بر ضد خود می پندارند.

عوامل منفی نگری

منفی گرایی می تواند از عوامل مختلفی ناشی شود؛ از جمله

²⁹⁶ منافقون (63) آیه 4

1-آلودگی باطنی: افرادی که آلوده اند، دیگران را نیز آلوده می بیند. امیر مؤمنان (ع) می فرماید: «آدم²⁹⁷ بد به هیچ کس گمان خوب نمی برد، زیرا دیگران را همچون خود می پندارد

2-کینه توزی: معمولاً افراد حسود و کینه توز از راه بدبینی نفرت خود را بروز می دهند

3-عقده حقارت: کسی که گرفتار عقده حقارت و خودکم بینی است، سعی می کند دیگران را در محیط فکر خود حقیر و پست به حساب آورد تا از عقده خود بکاهد

4-پیش داوری: گاهی عدم تحقیق و عجله در قضاوت، انسان را وادار به متهم کردن دیگران و صدور حکم ناصواب می کند؛ مثلاً شخصی می بیند دوستش بی تفاوت با او برخورد کرد، بدون این که احتمال دهد شاید توجه نداشته است، قضاوت می کند که دوستش با وی خوب نیست

5-خودخواهی: خوی خودبرتربینی باعث می شود انسان خود را برتر از دیگران بداند و چون نمی تواند برتری را نسبت به همه کس و در همه جا برای خود احراز کند، می کوشد از راه تحقیر دیگران، بزرگی خود را ثابت نماید و تمایل بی جای خویش را ارضا کند. از این رو همواره برای دیگران نقاط ضعف می تراشد و برای آنان حکم صادر می کند

6-محیط تربیتی: یکی از علل منفی نگری، برخوردهای خشن یا تبعیض آمیز و سخت گیری های والدین نسبت به فرزندان است. اگر مناسبات پیشین و کنونی پدر و مادر با فرزندان بر محور تخاصم و ناسازگاری باشد و یا مناسبات والدین با یک دیگر مبتنی بر روحیه رفاقت نباشد، منفی گرایی در نوجوانان و جوانان بروز می کند

7-هم نشینی با ناهلان: اگر افراد نادرست معاشران انسان باشند طبعاً به همه مردم بدبین خواهد شد، چون آدمی، خوپذیر است و به صفت هم نشین خود در می آید. امام علی (ع) می فرماید: «هم نشینی با²⁹⁸»بدان، بد گمانی به نیکان را در پی دارد

8-وراثت: بسیاری از صفات مثبت و منفی ممکن است از طریق وراثت منتقل شود. پدران و مادران بدبین غالباً فرزندان بدبین دارند

. غررالحکم و دررالکلم، ج 2، ص 76²⁹⁷
. بحارالانوار، ج 74، ص 197²⁹⁸

عدم شناخت نظام آفرینش: به حکم عبارت معروف «الناس اعداء ما جهلوا؛ مردم دشمن چیزی - 9 هستند که به آن نادانند» می توان گفت: به هر میزان که شناخت آدمی، کامل تر و عمیق تر شود، نگرش او به مسائل، واقع بینانه تر و شفاف تر می گردد. در مواردی، عدم اطلاع از علت وقوع حوادث و تحلیل ناصحیح از وقایع و جریان ها، باعث گرایش انسان به مقولاتی خرافی مانند: شانس، اقبال و... می شود. انتقاد از زمانه و اعتراض و دشنام به چرخ و فلک در قالب نثر و یا شعر اگر جنبه هزل نداشته باشد، حاکی از همین امر است.

بدینی فلسفی نیز بر این اساس قابل تبیین است. معمولاً افرادی که با خدا رابطه ندارند - مانند ماتریالیست ها - به این نوع منفی گرایی بسیار تمایل دارند، زیرا از نظام آفرینش، شناخت درستی ندارند و بر طبق بینش مادی خود، جهان را هدف دار نمی پندارند و به تبع آن برای انسان نیز هدفی ترسیم نمی کنند. از این رو احساس پوچی و خودکشی در بین این افراد، بسیار مشاهده می شود. شوپنهاور که از فلاسفه بدیین است، درباره نحوه تفکر و طرز زندگی می گوید: اصل در زندگی، رنج و گزند است و لذت و خوشی همان دفع الم (رنج) است. لذت، امری وجودی نیست بلکه امر عدمی است... زندگی، سراسر جان کندن است و بلکه مرگی است که دم به دم به تأخیر می افتد و سرانجام اجل می رسد، در صورتی که از حیات هیچ سودی برده نشده و نتیجه مفیدی به دست نیامده است⁽²⁹⁹⁾.

استاد مطهری می گوید: «لازمه مکتب های مادی که به جاودانگی معتقد نیستند و انسان را همچون⁽³⁰⁰⁾» حبابی می دانند که پس از ترکیدن، هیچ و فانی می گردد، پوچی گرایی و بدینی به هستی است ایشان در جایی دیگر می گوید: «وقتی که کسی در اطراف خود هر چه ببیند ظلم ببیند و علت اصلی را تشخیص ندهد یا تشخیص دهد و نتواند بگوید، عقده دلش را روی چرخ کج مدار و فلک کج رفتار خالی می کند. در نتیجه این اوضاع و احوال، یک نوع بدینی و سوء ظن نسبت به دستگاه خلقت پیدا می⁽³⁰¹⁾» شود.

میرزاده عشقی می نویسد

خلقت من در جهان یک وصله ناجور بود

²⁹⁹89 . شهید مطهری عدل الهی، ص

³⁰⁰300 . آشنایی با قرآن، ج 1 و 2، ص 140

³⁰¹301 . بیست گفتار، ص 101

من که خود راضی به این خلقت نبودم زور بود
خلق از من در عذاب و من خود از اخلاق خویش
از عذاب خلق و من، یا رب چه ات منظور بود
ای طبیعت، گر نبودم من جهانت نقص داشت
ای فلک، گر من نمی زادی اجاقت کور بود
آن که نتواند به نیکی پاس هر مخلوق داد
(³⁰²) از چه کرد این آفرینش را مگر مجبور بود

احساس غربت در دنیا، حاصلی جز بدینی به دیگران و نظام هستی ندارد. اما ارتباط با خدا، اتخاذ جهان
بینی الهی و اصلاح نگرش، موجب می شود انسان به مرحله یقین برسد و به همه آفرینش عشق بورزد.
به قول سعدی

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
به حلاوت نخورم زهر که شاهد ساقی است
به اردات بکشم درد که درمان هم از اوست

بر اساس جهان بینی اسلامی، جهان هستی بیهوده آفریده نشده است. هیچ چیزی نا به جا و خالی از
حکمت و فایده خلق نگردیده و نظام موجود، نظام احسن و اکمل است. «جان استوارت میل» می نویسد:
(³⁰³) یک انسان با ایمان، معادل 99 فرد علاقه مند است

آثار منفی نگر و بدینی

302302 . کلیات مصور میرزاده عشقی، ص 328. کلیات مصور میرزاده عشقی، ص 328
303303

- 1-عقوبت اخروی: بدینی به دیگران، از گناهان کبیره است. اگر این گناه با توبه همراه نباشد، عقوبت اخروی را در پی خواهد داشت. قرآن مجید به صراحت آن را گناه شمرده (۳۰۴) و پیامبر اسلام (ص) نیز (۳۰۵) «فرموده اند: «خداوند، تجاوز به جان، مال، آبروی مسلمان و بدگمانی به او را حرام فرموده است».
- 2-ناراحتی روحی: افراد منفی نگر بر اساس توهّمات و افکار منفی، همواره در رنج و غم به سر می برند و از همه کس و از همه چیز می ترسند. امام علی (ع) می فرماید: «من لم یحسن ظنه استوحش من کل» کسی که بدگمان باشد از همه وحشت دارد (۱) احد؛ ۳۰۶
- 3-عدم ارتباط صمیمانه: منفی نگری، بزرگ ترین مانع همکاری های اجتماعی و به هم پیوستگی دل هاست. بدینی، شعله محبت و دوستی را خاموش و به جای آن، بذر نفاق و جدایی را در دل ها می افشاند. امام علی (ع) می فرماید: «بر هر کس بدگمانی چیره شود، صلح و صفا بین او و دوستش به هم (۳۰۷) «می خورد».
- 4-فساد عبادت: بدینی، آفت بزرگ عبادت و تباه کننده آن است. امام علی (ع) می فرماید: «از بدگمانی (۳۰۸) «پرهیز که عبادت را فاسد و گناه را بزرگ می کند».
- 5-اعتماد زدایی: افراد منفی نگر در بین مردم قابل اعتماد نیستند و نزد آنان جای گاهی ندارند. امام علی (ع) می فرماید: «بدترین مردم کسی است که به دلیل بدینی به کسی اعتماد نمی نماید و به علت (۳۰۹) «اعمال بدش، کسی هم به او اعتماد نمی کند».
- 8-تجسس در کار دیگران: بدینی، منشأ جست و جو و دخالت بی جا در کار دیگران است. غالباً افراد بدین دیگران را در ذهن خود مجرم تلقی می کنند و از این رو به تجسس روی می آورند. البته تجسس نیز سرچشمه غیبت و بدگویی از دیگران خواهد بود؛ چنان که قرآن مجید، بدینی و تجسس و غیبت را (۳۱۰) «با هم در یک آیه مطرح کرده است».

³⁰⁴³⁰⁴ حجرات (49) آیه 12.

³⁰⁵ . محجة البیضاء، ج 3، ص 155

³⁰⁶ غررالحکم و درر الکلم، ج 2، ص 717

³⁰⁷³⁰⁷ . همان، ج 5، ص 406

³⁰⁸³⁰⁸ . همان، ج 2، ص 308

³⁰⁹ . غررالحکم و درر الکلم، ج 4، ص 132

³¹⁰³¹⁰³¹⁰ . حجرات (49) آیه 12.

7- جنگ و خون ریزی: بدگمانی و منفی گرایی، سرچشمه خشم ها، جنگ ها و نزاع های خونین است. چه بسیار خانواده هایی که بر اثر بدبینی از هم پاشیده و زن ها و شوهرها از یک دیگر جدا شده اند³¹¹

درس بیست و چهارم: عزت نفس

همه انسان ها دوست دارند عزیز باشند. احترام داشته باشند. کسی اونهارو تحقیر نکنه. ولی گاهی با کارهامون باعث تحقیر خودمون می شویم. ادم مومن کاری نمی کنه که ذلیل و خوار بشه و احترامشو از دست بده. خداوند اختیار هرکاری رو به ما داده. مثلاً نماز بخونیم یا نخونیم! ولی اختیار اینکه ذلیل بشیم به ما نداده است. باید تا آخر عمر با عزت زندگی کنیم.

حضرت امام حسین (علیه السلام) که الگوی عزت و شرافت در جهان است، در این باره می فرماید:

موت فی عزّ خیر من حیاء فی ذل³¹². مرگ با عزت و شرف از زندگی همراه با خواری، بهتر است.

هیئات منا الذلّه³¹³.: همچنین ایشان فرموده است

هرگز زیر بار ذلت نخواهم رفت.

عزت و کرامت انسان از مهم ترین مسائلی است که انسان در طول زندگی خود با آن همواره

³¹¹ معارف اسلامی فروردین، اردیبهشت و خرداد 1385، شماره 63 مجله

³¹² المناقب، محمدابن شهر آشوب، قم، انتشارات علامه، ج 4، ص 68

³¹³ لهوف، سیدبن طاووس، تهران، انتشارات جهان، ص 97

برخورد می کند و برای او بسیار اهمیت دارد بطوری که گاهی همه فعالیتها و تلاش های یک فرد در طول زندگیش برای رسیدن به عزت و کرامت و حفظ آبروی خود و خانواده اش بوده است. و بارها اتفاق افتاده که فردی بخاطر از دست رفتن عزت و آبروی خود، دست به خودکشی زده است. و یا جنگ بین دو کشور بخاطر اهانتی بوده که به مردم و دولت یک کشور صورت گرفته است.

گناه عامل ذلت. تقوا عامل عزت

گناه کردن

از عوامل ذلت انسان می توان به یکی آلوده بودن به اعمال خلاف شرف و فضیلت اشاره کرد که کسیکه بر هوی نفس خود مسلط نیست و گناه می نماید در خود احساس حقارت و زبونی می کند و بر عکس کسیکه از گناه دوری می کند از عزت نفس و آرامش روانی خاصی برخوردار است. علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

((من کرم علیہ نفسہ لم یهنہا بالمعصیہ))^{۳۱۴}

کسیکه نفسش در نظر گرامی است آن را با معصیت پست نمی نماید.

کسی که گناه می کند احتمال افشا شدن گناه او است اگر افشا شد آبروی او می رود. و نزد مردم ذلیل می گردد.

پس باید در خود تقوا ایجاد کرد تا عزتش حفظ گردد

: پیامبر خدا ص فرموده است

من اراد ان یکون ان اعز الناس فلیتق الله^{۳۱۵}

. هر که می خواهد که با عزت ترین مردمان باشد ، پس تقوای الهی پیشه کند

تقوای الهی در ارجمندی آدمی چنان نقش آفرین است که از امیر مومنان علیه السلام وارد شده است که

³¹⁴ مستدرک الوسائل، 11/339

³¹⁵ بحار الانوار، ج 70، ص 285

: فرمود

لا عز اعز من التقوى^{۳۱۶}

. هیچ عزتی عزت بخش تر از تقوا نیست

تقوا سرافرازی می آورد و پرده دری سرافکندگی ، تقوا راه می نماید و خودخواهی به گمراهی می کشاند تقوا ارجمند می کند و گناه خوار می سازد ، تقوا آزاد می کند و نافرمانی به اسارت در می آورد ، تقوا استوار می سازد و نفسانیت فرو می پاشد ، و چه نیکو فرموده است امام علی علیه السلام :

التقوى تعز ، الفجور تذل^{۳۱۷}

. تقوا عزت می بخشد و تبهکاری ذلیل می سازد

. تقوای الهی از چنان جایگاهی در عزت بخشی برخوردار است که پیشوای پرهیزگاران ، علی علیه

: السلام درباره اش فرمود

لاکرم اعز من التقوى^{۳۱۸}

هیچ کرامتی چون تقوا ، انسان را عزیزترین نمی سازد

قال الصادق علیه السلام : «من اراد عزا بلا عشیره، و غنی بلا مال و هبیه بلا سلطان فلینقل من ذل معصیه

الله الی عز طاعته؛^{۳۱۹}

بی نیاز باشد و بدون قدرتی هیبت و ثروت هر که می خواهد بدون ایل و تبار عزتمند باشد و بدون مال و

شکوه داشته باشد، باید از خودداری معصیت خدا به عزت طاعت او در آید.

گاهی فرد گنهکار را در مقابل دیگران عقوبت و مجازات می کنند و این نهایت ذلت است که او را

بخوابانند تا شلاق بزنند یا اینکه خدای نکرده او را اعدام کنند . پس انسان عاقل گناه نمی کند و جرمی

³¹⁶ نهج البلاغه ، حکمت 371

³¹⁷ شرح غرر الحکم ، ج 1، ص 39

³¹⁸ تحف العقول ، ص 59

³¹⁹ شیخ صدوق، الخصال، ج ۶، ص ۱۶۹

مرتکب نمی شود تا اینکه دچار مصیبت‌های مختلف بگردد و در نهایت بدبخت و ذلیل بشود.

خوش اخلاقی

کسانی که خوش اخلاق هستند بین مردم محبوبیت دارند و مردم مایل به همنشینی با آنها هستند ولی افراد بداخلاق تنها هستند و کسی نمی خواهد با آنها رفت و آمد داشته باشد حتی در میان خانواده خود غریب است.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

علیکم بمکارم الاخلاق فانها رفعه و ایاکم و الاخلاق الدنیه فانها تضع الشریف و تهدم المجد^{۳۲۰}
بر شما باد به اخلاق نیکو چرا که موجب رفعت و بلندی است و پرهیزید از اخلاق پست . زیرا شخصی بزرگ را پست می کند و مجد و عزت را نابود می سازد.

صف اهل سنت برای دست بوسی عالم شیعه

حکایت؛ یکی از بزرگان نقل می کند

مرحوم سید محسن امین عاملی را در تشییع جنازه یکی از بزرگان علماء سنی دیدم با سرعت به سویی شتافتم سلام کرده و دستش را بوسیدم و دنبال او حرکت کردم تا آنکه به مسجد اموی دمشق رسیدیم، مسجد مملو از جمعیت شد، سید بر آن جنازه نماز خواند. پس از نماز مردم می خواستند دست سید را ببوسند تا آنجائی که گاهی یک نفر دست سید را می بوسید و می رفت و جهت بوسیدن دست سید دوباره برمی گشت، از این مقام سید بسیار تعجب کردم و با خود گفتم، چرا این همه سنی به صف می شوند تا دست یک عالم شیعی را می بوسند؟!

از سید به خاطر این همه احترام که نسبت به او می شد سؤال کردم، فرمودند: این نتیجه ده سال خوش رفتاری و معاشرت و سلوک با مردم است بعداً فرمودند: من وقتی به شام آمدم، بعضی از نادان‌ها سخت ترین دشمنان را بر من شوراندند و هر وقت در خیابان راه می رفتم فرزندان خود را دستور می دادند که به من سنگ بزنند و بعضی اوقات عمامه‌ام را از عقب می کشیدند ولی من بر همه آزارها صبر

می‌کردم و طبق فرامین الهی با آن‌ها خوش‌رفتاری کرده و آن‌ها را احترام نمودم و در تشییع جنازه آن‌ها شرکت می‌کردم و به عیادت مریض‌های آنان می‌رفتم، جویای احوال آن‌ها می‌شدم و با آن‌ها با خوش‌رفتاری و مهربانی صحبت می‌کردم تا آنکه دشمنی آن‌ها مبدل به دوستی شد.^{۳۲۱}

2- عفو و گذشت

کسانی که دارای صفت عفو و گذشت هستند محبوب دل‌های مردم قرار می‌گیرند و عموماً مردم افراد بزرگوار و صاحب فضیلت مانند افراد دارای عفو و گذشت را دوست دارند لذا این افراد در بین مردم عزت و آبرو دارند ولی برعکس افرادی که اهل گذشت از خطاها نیستند و کینه‌ای می‌باشند. مورد احترام مردم نیستند.

³²² علیکم بالعفو، فان العفو لا یزید العبد الا عزا، فتعافوا یعزکم الله

بر شما باد به گذشت که گذشت کردن جز بر عزت بنده نمی‌افزاید، پس از یکدیگر در گذرید تا خدا شما را عزیز کند.

:همچنین شیخ طوسی (ره) به اسناد خود روایت کرده است که آن حضرت فرمود

من عفا عن مظلّمه ابدله الله بها عزا فی الدنيا و الاخره^{۳۲۳}

.آن که از ستمی گذشت کند، خداوند در عوض آن به او عزت دنیا و آخرت بخشد

³²¹ داستانهای از اخلاق اسلامی

³²² . لکافی ، ج 2، ص 108

³²³ . امالی الطوسی ، ج 11، ص 185-186

3- نماز شب

نماز شب از عوامل عزت است. زیرا کس که نیمه های شب بلند می شود و در مقابل خدا بندگی می نماید خدا به او عزت و آبرو می دهد.

در روایت آمده است که خدا به موسی خطاب کرد: یا موسی! «إِنِّي وَضَعْتُ الْعِزَّةَ فِي قِيَامِ اللَّيْلِ وَالنَّاسُ يَطْلُبُونَهُ فِي أَبْوَابِ السَّلَاطِينِ»

ای موسی! من عزت را در نماز شب قرار دادم. ولی مردم آن را در دربار سلاطین می جویند ..

4- علم و دانش

هر ملتی که علم بران ملت حاکم باشد و دانشمندان فراوان داشته باشد عزیز خواهد بود. نمونه آن کشورهای صنعتی هستند که در میان ملتها دارای ارزش و مقام می باشند و در روایت هم آمده است که: مولای متقیان علی(ع) فرمودند: «العلم سلطان من وجده صال و من لم يجده يصال»^{۳۲۴} یعنی علم اقتدار است، هر کس آن را به دست آورد، می تواند غلبه داشته باشد و هر که از آن بی بهره ماند، بر او غلبه می کنند.

مقام معظم رهبری فرمودند: غرب و آمریکا به برکت علم توانستند بر کشورهای دنیا مسلط شوند؛ یکی از ابزارهاشان علم بود؛ ثروت را هم با علم به دست آوردند. البته مقداری از ثروت را هم با فریبگری و خباثت و سیاست به دست آوردند، اما علم هم مؤثر بود. باید علم پیدا کرد....^{۳۲۵} اولویت دوم جهش علمی است. ما جهش علمی را نباید بگذاریم متوقف بشود. کشور اگر به علم پردازد و علم را پیش ببرد، آقا خواهد شد؛ به معنای واقعی کلمه: أَلْعِلْمُ سُلْطَانُ (۱). اگر قدرت می خواهیم، اگر عزت می خواهیم، اگر این را می خواهیم که ما مرجع مراجعات کشورها و دولتها باشیم، نه اینکه آنها مرجع مراجعات ما باشند، باید علم را تقویت کنیم؛ و این ممکن است و این عملی است.^{۳۲۶}

³²⁴ . شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۱۹

³²⁵ [بیانات در دیدار شرکت کنندگان در اجلاس جهانی اساتید دانشگاه های جهان اسلام و سداي اسلامی](#)

و علما در بین مردم محبوبیت و عزت دارند مخصوصا در ایران که مردم احترام خاصی برای روحانیت می گذارند. و بهترین جایگاه در بین مردم مخصوص روحانیت است. و این بخاطر علم و دانشی است که دارند اگرچه نقش تقوا و اخلاق هم در این احترام گذاشتن بی تاثیر نیست.

5- حلم و بردباری

هرمومنی که بتواند عصبانیت خود را کنترل کند عزیز است. چون خدا به او در دوسرا عزت می دهد.

لاشرف کالعلم و لا عز کالحلم ...³²⁷

هیچ شرف چون دانایی و هیچ عزت چون بردبار بودن نیست ...

آن که بر وجود خود قاهر است و خشم خود را فرو می خورد به عزت الهی نایل می شود. از امام صادق:
عليه السلام روایت شده است که فرمود

ما من عبد كظم غيظا الا زاده الله عزوجل عزا في الدنيا والاخره : و قد قال الله عزوجل : (و الكاظمين

³²⁸ الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين) و اثابه الله مكان غيظه ذلك

هیچ بنده ای خشمی را فرو نخورد، مگر آنکه خدای عزوجل عزت او را در دنیا و آخرت بیفزاید؛ و همانا

و آنان که فروخوردگان خشم و در گذرندگان از مردمند، و خدا : خدای عزوجل فرموده است

و خدا به جای فرو خوردن خشمش او را چنین پاداش می دهد . نیکوکاران را دوست دارد

6- صبر و استقامت

صبر و استقامت از مهمترین علل به وجود آورنده و پایدارنده عزت است . صبر در برابر گناه ، صبر در

طاعت خدا، صبر در مصیبتها و صبر در برابر مال و مقام و خود را حفظ کردن آدمی را محکم و استوار

می کند.

³²⁷ نهج البلاغه ، ترجمه شهیدی ، حکمت 113

³²⁸ الکافی ، ج 2، ص 110

: امام صادق علیه السلام فرموده است

³²⁹ من صبر علی مصیبه زاده الله عزوجل عزا علی عزه

. هر که به مصیبتی شکیبایی ورزد، خدای عزوجل عزت بر عزتش بیفزاید

7- شجاعت

شجاعت از کمالاتی است که آدمی را استوار می سازد و عزتش را نگه می دارد چنانکه در سخنان علی

: علیه السلام وارد شده است

³³⁰ الشجاعه احد العزین

. شجاعت یکی از دو عزت است

و نمی گذارد آدمی تن به شجاعت چنان عزت آفرین است که خود برابر با تمام عزت‌های دیگر است ؛

خواری و پستی دهد

8- قناعت

قناعت و طمع نداشتن و دنبال حرص و آز نبودن ، آدمی را عزت می بخشد زیرا زیاده خواهی و هوس

بی حاصل است که آدمی را در دامن حسرت و خواری فرو می برد و چون ریشه این درخت زده شود،

. سربلندی و عزت به بار آید. در سخنان نورانی امیرمومنان علیه السلام وارد شده است

³³¹ القناعه تودی الی العز

. قناعت به سوی عزت می کشاند

³³² ثمره القناعه العز

. میوه قناعت عزت است

³³³ اقنع تعز

³²⁹ میزان الحکمه، ج 8، ص 282

³³⁰ غررالحکم، ج 1، ص 82

³³¹ شرح غررالحکم، ج 1، ص 291

³³² همان، ج 3، ص 333

³³³ تحف العقول، ص 233

. قناعت کن ، عزیز باش

. خردمند هرگز از قناعت دست نمی کشد و تن به خواری نمی سپارد

عزت ز قناعت است و خواری ز طمع

با عزت خود بساز و خواری مطلب

9-دوری از بدی و شر

انسان به میزانی که از بدی و شر پاک می شود و از آن دوری و بیزاری می جوید به بزرگی و ارجمندی

می رسد؛ وارهیدن از آن ، پیوستن به این را می آورد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

من بری من الشر نال العز^{۳۳۴}

هر که از شر و بدی برائت جوید به عزت دست یابد.

10- صدق

مومنی که زبانش راست است و کردارش راست،عزیز می شود.ولی ادم دروغگو ذلیل و خوار می گردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«الصِّدْقُ عِزٌّ وَالْجَهْلُ ذُلٌّ»^{۳۳۵}

«آراستگی به راستی و درستی، عزّت و آزادگی است و جهالت و نادرستی، ذلّت و خفت است.»

الصادق علی شفا منجاه و کرامه ...^{۳۳۶}

راستگو بر کنگره های رستگاری و بزرگواری است ...

³³⁴ تحف العقول ، ص 233

³³⁵ میزان الحکمة، ج 6، 290

³³⁶ نهج البلاغه ، ترجمه شهیدی ، خطبه 86

11- وحدت و همبستگی

هر ملت مسلمانی که متحد بودند عزیز می شوند همانند ملت بزرگ ایران که با اتحاد و همبستگی به عزت بالایی دست پیدا کردند. همچنین در یک خانواده یا در یک محله و در یک روستا و شهر اگر مومنینش باهم باشند انجا جای عزت و احترام و بزرگی است. ولی هر کجا اختلاف و دودستگی بود انجا خواری و حقارت و نزاع و ناسزا و غیره حاکم خواهد بود.

علی (ع)، حالات مومنین عزتمند را در حالت حفظ وحدت و اتحاد و حالات ذلت و خواری آنان را در هنگام تفرقه و اختلاف این گونه توصیف و مقایسه می کند :

«بنگرید آنها چگونه بودند : هنگامی که جمعیت هاشان متحد ، خواسته ها متفق ، قلب ها و اندیشه ها معتدل ، دست ها پشتیبان هم ، شمشیرها یاری کننده ی یکدیگر ، دیده ها نافذ و عزم ها و مقصودشان همه یکی بود ، آیا آنها مالک و سرپرست اقطار زمین نگردیدند ؟ و آیا زمامدار و رئیس همه ی جهانیان نشدند ؟ از آن طرف ، پایان کار آنان را نیز نگاه کنید : آن هنگام که پراکندگی در میان آنها واقع شد ، الفتشان به تشتت گرایید ، اهداف و دل ها اختلاف پیدا کرد ، به گروه های متعددی تقسیم شدند و در عین پراکندگی با هم به نبرد پرداختند ، [در این هنگام بود که] خداوند لباس کرامت و عزت از تنشان بیرون کرد ، و وسعت نعمت را از آنان سلب نمود ، تنها آنچه از آنها باقی مانده سرگذشت آنان است که در بین شما به گونه ی درس عبرتی برای آنها که بخواهند عبرت گیرند ، دیده می شود »^{۳۳۷}

12- جهاد با دشمنان

جهاد در راه خدا باعث سرکوبی دشمنان انسانیت و موجب سرافرازی اسلام و عزت آیین است . تنها وسیله ای که پیروان حق برای نزدیکی به خداوند بدان دست می یازند ، ایمان به خداوند و فرستاده او و : جهاد در راه او ، که بالاترین مرتبه عزت در اسلام است

و الجهاد فی سبيله فانه ذروه الاسلام^{۳۳۸}

³³⁷ آشتیانی و امامی ، ترجمه ی نهج البلاغه ، صص 116 - 117

³³⁸ نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه 110

: و خداوند متعال جهاد را برای عزت^{۳۳۹} قرار داده است
و (افرض الله) (الجهاد عزا للاسلام^{۳۴۰})

: و در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است
ذروه الاسلام الجهاد فی سبیل الله لایناله الا افضلهم^{۳۴۱}

. رفیعترین چشم انداز اسلام، جهاد در راه خداست که جز بهترین مسلمانها به آن دست نیابند

: و در سخنی دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله

ان الله تبارک و تعالی اعز امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها^{۳۴۲} . . .

همانا خداوند تبارک و تعالی اتم را به سم ستوران و نوک نیزه ها و سنان ها عزیز و گرامی داشته
است

جهاد و پیکار در راه خدا نه تنها عزت برای کسانی است که در آن شرکت می کنند بلکه برای نسلهای
. آینده نیز موجب عزت و شرافت است

: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود

اغزوا تورثوا ابنائکم مجدا^{۳۴۳}

. پیکار کنید تا برای فرزندانتان مجد و بزرگواری میراث گذارید

: امیر مومنان و سرور مجاهدان در وصف جهاد می فرماید

بعد از اعتقاد به اسلام، اشرف اعمال جهاد است که موجب قوام و استواری دین است و اجر عظیم دارد و
در عین حال با عزت و مناعت همراه است . . .^{۳۴۴}

13- پیروی از قران و عترت

³³⁹ نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه 110

³⁴⁰ همان، حکمت 252

³⁴¹ آثار الصادقین، صادق احسانبخش، ج 2، ص 402

³⁴² همان، ص 396

³⁴³ آثار الصادقین، صادق احسانبخش، ج 2، ص 397

³⁴⁴ میزان الحکمه، ج 3، ص 125

هر کسی که از قرآن و عترت پیروی کند عزیز است و هر کسی با این دو مخالفت کند ذلیل است. زیرا
اولا پیروی از قرآن و عترت همانند پیروی از خداوند تبارک و تعالی است و همانطور که پیروی از خدا
عزت می آورد پیروی از قرآن و عترت هم این چنین است. و ثانيا عمل به دستورات قرآن و عترت
عزت می آورد. عمل به آیاتی مانند ایه نفی سییل و مانند ایه نهی از دوستی با کفار و امثال آن که در
فصل مربوط به عزت مندی سیاسی از آن بحث می شود، خود باعث حفظ عزت مسلمانان می گردد.
: امیر المؤمنین علیه السلام درباره قرآن می فرماید

ثم انزل علیه الكتاب نورا... و عزا لاتهزم انصاره و حقا لا تخذل اعوانه...^{۳۴۵}

پس قرآن را بر او فرستاد، نوری که چراغ آن فرو نمیرد... و عزتی است که یارانش را شکست و
ناپایداری نباشد و حقی که یاورانش را زیان و خواری نباشد

: امام صادق علیه السلام نیز در مورد اهل بیت و تبعیت از ایشان می فرماید

معنا رایه الحق، من تبعها لحق و من تاخر عنها غرق، الاوبنا یدرک تره کل مومن و بنا تخلع ربقة الذل
عن اعناقکم و...^{۳۴۶}

پرچم حق با ماست، هر کس از آن پیروی کند به او می رسد و هر کسی عقب بماند غرق می شود،
همانا به وسیله ما خونبهای هر مومنی (که به ناحق کشته شد) گرفته می شود و به وسیله ما، طوق ذلت از
گردنهای شما برداشته می شود

14- انصاف

پاس داشتن عدل و داد و رعایت حق مردمان و با آنان به راستی رفتار کردن،^{۳۴۷} از جمله اموری است
که عزت آدمی را پایدار می کند و افزون می سازد. از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که
گفت: امیر مومنان علیه السلام در ضمن سختی فرمود

³⁴⁵ نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، خطبه 198

³⁴⁶ میزان الحکمه، ج 1، ص 193

³⁴⁷ المفردات، ص 530

الا انه من ينصف الناس من نفسه لم يزد الله الا عزا^{۳۴۸}

بدانید هر که از خود به مردم انصاف دهد ، خداوند جز عزتش نیفزاید

15- قیام به حق و گرفتن حق

ادمی باید برای گرفتن حقش قیام نماید حال چه ان حق یک حق شخصی باشد و یا اینکه حق مربوط به همه مسلمانان در یک کشور اسلامی باشد.

همانطور که حضرت امام قیام کردند و با همراهی ملت به حق خود رسیدند و به عزت دست پیدا نمودند.

مادام که انسان برای حق برخیزد و در برپایی حق بکوشد در عزت خداست و خداوند از هر که اقامه حق و داد کند خواری ببرد و لباس ارجمندی و بزرگی بر تنش کند . از امام عسکری علیه السلام چنین نقل شده است :

ما ترک الحق عزیز الا ذل ، و لا اخذ به ذلیل الا عز^{۳۴۹}

هیچ عزیزی حق وانهاد مگر آنکه خوار شد ، و هیچ خواری اقامه حق نکرد مگر آنکه عزیز شد

16- کار و تلاش و دوری از سربار دیگران بودن

انسانی که برای رفع نیازهای خود و خانواده اش می کوشد، نزد خدای متعال بسیار با ارزش است و پاداش بزرگ دارد. پس نباید پنداشت که پوشیدن لباس کار، ذلت است. آدمی با کار کردن نه تنها مجبور نیست دست خود را به سوی دیگران دراز کند، بلکه دست افتادگان را نیز می تواند بگیرد.

الکافی ، ج 2، ص 144³⁴⁸

شرح غرر الحکم ، ج 6، ص 393³⁴⁹

اما کسانی که بخاطر تنبلی و راحت طلبی از کار و تلاش گریزانند عاقبت به دریوزگی و ذلت می رسند. و از چشم مردم می افتند و برای امر از معاش یا باید سربار دیگران باشند و سر سفره دیگران بنشینند که این خود ذلتی است که همه روزه تکرار می شود یا باید از این وان گدایی کنند و یا به دزدی و قاچاق و کلاهبرداری و امثال ان روی بیاورند. که همه اینها باعث از بین رفت عزت می گرد و دیگر قابل جبران نیست.

عوامل ذلت آفرین

در قران و روایات عواملی به عنوان عامل ذلت آدمی معرفی شده است که توضیح اجمالی درباره انها می اوریم ولی همه ان عوامل اینها نیستند و محققین می توانند عوامل دیگری را هم در این رابطه بدست بیاورند.

اما تعدادی از عوامل ذلت انسان بشرح زیر می باشد:

1- گناه کردن

2- درخواست کردن از دیگران

3- مطرح نمودن مشکلات خود نزد دیگران

4- تملق دیگران را گفتن

5- در کار دیگران دخالت کردن

6- جدال و بحث های بدون فایده

7- فقر و مسکنت

8- عذرخواهی

9- ترک جهاد

10- سستی در جهاد

11- اختلاف و تفرقه

12- زیر سلطه بودن

13- تجمل گرایی

14- بداخلاقی

15- دنیاطلبی

16- عدم کنترل زبان

17- مخالفت با حق

اما تبیین هر کدام از عوامل پنجگانه فوق:

1- گناه کردن

از عوامل ذلت انسان می توان به یکی آلوده بودن به اعمال خلاف شرف و فضیلت اشاره کرد که کسیکه بر هوی نفس خود مسلط نیست و گناه می نماید در خود احساس حقارت و زبونی می کند و بر عکس کسیکه از گناه دوری می کند از عزت نفس و آرامش روانی خاصی برخوردار است. علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

((من کرمتم علیه نفسه لم یهنها بالمعصیه))^{۳۵۰}

کسیکه نفسش در نظر گرامی است آن را با معصیت پست نمی نماید.

کسی که گناه می کند احتمال افشا شدن گناه او است اگر افشا شد آبروی او می رود. و نزد مردم ذلیل می گردد.

پس باید در خود تقوا ایجاد کرد تا عزت انسان حفظ گردد

: پیامبر خدا ص فرموده است

من اراد ان یکون ان اعز الناس فلیتق الله ^{۳۵۱}

. هر که می خواهد که با عزت ترین مردمان باشد ، پس تقوای الهی پیشه کند

تقوای الهی در ارجمندی آدمی چنان نقش آفرین است که از امیر مومنان علیه السلام وارد شده است که فرمود :

لا عز اعز من التقوی ^{۳۵۲}

. هیچ عزتی عزت بخش تر از تقوا نیست

تقوا سرافرازی می آورد و پرده دری سرافکندگی ، تقوا راه می نماید و خودخواهی به گمراهی می کشاند تقوا ارجمند می کند و گناه خوار می سازد ، تقوا آزاد می کند و نافرمانی به اسارت در می آورد ، تقوا استوار می سازد و نفسانیت فرو می پاشد ، و چه نیکو فرموده است امام علی علیه السلام

التقوی تعز ، الفجور تذل ^{۳۵۳}

. تقوا عزت می بخشد و تبهکاری ذلیل می سازد

. تقوای الهی از چنان جایگاهی در عزت بخشی برخوردار است که پیشوای پرهیزگاران ، علی علیه

: السلام درباره اش فرمود

³⁵¹ بحارالانوار، ج 70، ص 285

³⁵² نهج البلاغه ، حکمت 371

³⁵³ شرح غرر الحکم ، ج 1، ص 39

لاکرم اعز من التقوی^{۳۵۴}

هیچ کرامتی چون تقوا ، انسان را عزیزترین نمی سازد

قال الصادق علیه السلام : «من اراد عزا بلا عشیره، و غنی بلا مال و هیبه بلا سلطان فلینقل من ذل معصیه
الله الی عز طاعته؛^{۳۵۵}

بی نیاز باشد و بدون قدرتی هیبت و ثروت هر که می خواهد بدون ایل و تبار عزتمند باشد و بدون مال و شکوه داشته باشد، باید از خودداری معصیت خدا به عزت طاعت او در آید.

گاهی فرد گنهکار را در مقابل دیگران عقوبت و مجازات می کنند و این نهایت ذلت است که او را بخوابانند تا شلاق بزنند یا اینکه خدای نکرده او را اعدام کنند . پس انسان عاقل گناه نمی کند و جرمی مرتکب نمی شود تا اینکه دچار مصیبت های مختلف بگردد و در نهایت بدبخت و ذلیل بشود.

2- درخواست کردن از دیگران و طمع به مال دیگران داشتن و قانع نبودن به داشته های خود یکی از فضائل اخلاقی این است که انسان به هیچ وجه از دیگران چیزی نخواهد و به آنچه دارد قانع باشد و باصطلاح طمع در مال دیگران نداشته باشد. که معروف است : عزّ من قنع. ذلّ من طمع. هر که قناعت داشت عزیز بود و هر که طمع کرد ذلیل شد.

: جبرئیل امین خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و چنین گفت

یا محمد! عش ما شئت فانک میت و احب من شئت فانک مفارقه ، و اعمل ما شئت فانک مجزی به ، و³⁵⁶ اعلم ان شرک الرجل قیامه باللیل ، و عزه استغناوه عن الناس

ای محمد! هر چه می خواهی زندگی کن ، اما مردم است ، هر که را می خواهی دوست بدار، اما جدایی است ، هر چه می خواهی بکن ، اما جزای آن را خواهی دید، و بدان که شرافت انسان در شب زنده داری . است و عزت او در بی نیازی از مردم

³⁵⁴ تحف العقول ، ص 59

³⁵⁵ شیخ صدوق، الخصال، ج ۶، ص ۱۶۹

³⁵⁶ امالی الصدوق ، ص 194

فرزند خود را به انقطاع و قطع طمع می خواند و در این جهت تربیت می کند لقمان حکیم
 پسر من ... اگر خواهان آنی که همه عزت این جهانی را داشته باشی ، از آنچه در دست مردم است قطع
 طمع کن که پیامبران و راستکرداران به آنچه دست یافتند، منحصرأ به سبب قطع طمعشان بود
 :از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود
³⁵⁷ اطلب بقاء العز باماته الطمع
 ماندگاری عزت را با میراندن طمع بخواه
 : علی علیه السلام فرموده است
³⁵⁸ من اراد ان يعيش حرا ايام حياته فلا يسكن الطمع قلبه
 هر کس خواهان آن اس که در دوران زندگی خویش آزادانه زیست کند، هرگز طمع را در دل خویش
 جایگزین نسازد.

سخن پیامبر(ص) درباره عزت نفس:

عده ای از انصار خدمت رسول خدا(صلی الله علیه وآله) آمدند و عرض کردند یا رسول الله آیا بهشت را
 برای ما ضمانت می کنید حضرت فرمود:

شما قول می دهید که از کسی چیزی طلب نکنید.

گفتند: بله یا رسول الله. پس رسول خدا(صلی الله علیه وآله) بهشت را برای آنها تضمین کرد بعد از این
 جریان اگر مردی تازیانه اش می افتاد و او سواره بود پیاده می شد و آنرا برمی داشت و خوش نداشت
 که سؤال کند از کس.^{۳۵۹}

³⁵⁷ تحف العقول ، ص 207-208

³⁵⁸ ربیع الابرار، ج 3، ص 432

³⁵⁹ الکافی، 21/4

امام پنجم (علیه السلام) می فرماید: به خدا قسم هیچکس در سؤال را بر روی خود باز نمی کند مگر اینکه خداوند در فقر و فلاکت را بروی او باز کند.^{۳۶۰}

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: شیعیان ما مردمانی هستند که اگر از گرسنگی بمیرند دست نیاز به این و آن دراز نمی کنند.^{۳۶۱}

و از آن حضرت است که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصی وضع مالیش سخت شد و همسرش به او گفت ای کاش نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می رفتی و از او چیزی طلب می کردی آن مرد نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد وقتی که حضرت او را دیدند قبل از اینکه او صحبتی کند حضرت فرمود: هر کس از ما سؤال کند به او عطا می کنیم و هر کس از ما نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.

آن مرد با خود گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غیر مرا قصد نکرده پس بهانه برگشت و جریان را به زنش گفت. زنش گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم بشر است او از کجا خبر دارد ما گرسنه هستیم. برو و او را از وضع زندگی ما آگاه کن آن مرد پیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و پیامبر همان جمله را فرمودند و تا سه بار این رفت و برگشت پیش آمد تا اینکه آن مرد عزم خود را جزم کرد تا سخن پیامبر را بکار ببندد پس رفت و یک تبری عاریه کرد و بالای کوهی رفت و هیزم تهیه کرد و فروخت و به جای آن آرد گرفت و آن شب غذا تهیه کردند و فردا هیزم بیشتری تهیه کرد و فروخت و روز به روز وضعش بهتر شده پس تبری خرید و بعد دو شتر بارکش و سپس غلام خرید و توانگر شد آنگاه نزد پیامبر آمد و شرح حالش را گفت رسول خدا فرمود من که به تو گفتم هر کس از ما نخواهد می دهیم و هر کس نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.^{۳۶۲}

آیست آبرو که نباید بجوی باز

عده الداعی و نجاح الساعی، ۱/۹۹^{۳۶۰}

همان^{۳۶۱}

خوبیها و بدیها^{۳۶۲}

از تشنگی بمیر و نبر آبروی خویش

دست طمع که پیش کسان می کنی دراز

پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش

این حدیث نبوی معروف است که : من سئل ذلل. هر که درخواست کرد ذلیل شد. امام سجاد علیه السلام فرموده است : درخواست نیازها از مردمان مایه ی خوار زیستن و از بین بردن حیا و کاسته شدن وقار است ، و این همان فقر نقد است ، و کم درخواست کردن از مردمان همان بی نیازی (و توان گری) نقد است .^{۳۶۳}

امام صادق علیه السلام به یکی از خدمتگذاران خود که به محل کسب و کارش حاضر نشده بود و به سبب بیکاری آبرو و عزت او در خطر قرار گرفته بود فرمود : " ای بنده خدا عزت خود را نگهدار " آن خدمتگذار گفت : " فدایت شوم عزت من در چیست ؟ " فرمودند : " به بازار و محل کسب و کار خویش رفتن و کرامت خود را نگه داشتن "^{۳۶۴}

امام علی (علیه السلام) : آبروی تو یخی جامد است که درخواست آن را قطره قطره آب می کند ، پس بنگر که آن را نزد چه کسی فرو می ریزی ؟^{۳۶۵}

³⁶³ سیره نبوی "منطق عملی" ، ج 2 ، مصطفی دلشاد تهرانی ، ص 179

³⁶⁴ سیره نبوی "منطق عملی" ، ج 2 ، مصطفی دلشاد تهرانی ، ص 180

³⁶⁵ نهج البلاغه ، حکمت 346

3- مطرح نمودن مشکلات خود نزد دیگران

و از جمله عوامل ذلت و خوار شدن انسان مطرح کردن مشکلات و دشواریهای خود نزد دیگران است که عزت نفس را لکه دار می کند. به داستان زیر در این مورد توجه نمائید:

مفضل بن قیس در اثر گرفتاری مالی نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و از وضع زندگی خود لب به شکایت گشود و به امام عرض کرد مبلغی بدهکارم. نمی دانم چگونه بدهی خود را ادا کنم و برای هزینه زندگی در آمدی ندارم و ... امام دستور دادند کیسه حاوی چهارصد دینار طلا برای او آوردند و بعد فرمود: هرگز برای مردم گرفتاری خود را بازگو مکن زیرا نخستین اثرش این است که وانمود می شود تو در صحنه زندگی شکست خورده ای.^{۳۶۶}

علی (علیه السلام) می فرماید:

((رضی بالذل من كشف ضره لغيره))^{۳۶۷}

راضی شده به ذلت کسی که گرفتارش را برای غیر ظاهر کند.

شاعر گوید:

پیش همه گر کنی غم خویش بیان

ای بس که بجای سود بینی تو زیان

آنکس که کند فقیری خویش عیان

بیهوده برد عزت خود را ز میان

³⁶⁶ الکافی، 4/21

³⁶⁷ غررالحکم، 263

4-تملق دیگران را گفتن

و همچنین از عوامل ذلت انسان، چاپلوسی و تملق دیگران است زیرا این اعمال منافی با شرف و آزادی است و هیچ مسلمان نباید خویشتن را به آن آلود کند.

علی (علیه السلام) می فرماید:

تحسین های تملق آمیز دو نتیجه ضرر آور دارند از یک سو عزت نفس متملق بر باد می رود و از سوی دیگر طرف مقابل به غور مبتلا خواهد شد.

معصوم (علیه السلام) می فرماید: ((كثير الثناء ملق يحدث الزهو و يدنى من العزه))^{۳۶۸}

زیاد تملق گفتن باعث ایجاد نخوت شده و عزیز را پست می نماید.

در روایت است که خاک به دهان افراد متملق بپاشید!

اگر پادشاهان و وزیرانی داشتند که اهل تملق نبودند و حقایق را می گفتند شاید وضع مردمان آن کشورها بسیار بهتر می شد.

در زمان ما هم اگر مسئولین افراد متملق در کنار خود داشته باشند نمی توانند خدمت نمایند .

امام علی (ع) در نظام سیاسی خود، به شدت با این خصیصه مبارزه می کردند و همواره به استانداران و فرمانداران خود سفارش می فرمودند که: «اطرافیان خود را چنان پیروید که شما را نستایند و بی جهت خاطرتان را شاد نکنند»^{۳۶۹}

روزی امام (ع) در صفین سخنرانی می فرمودند، مردی از یاران او بلند شد و حضرت را ستود. از ادامه ی خطبه چنین برمی آید که حضرت برآشفتمند و به طور ضمنی آن مرد را نکوهش کردند. امام ضمن

³⁶⁸ غررالحکم، 466

نامه ی 53، ص ص 328 و 340³⁶⁹

یادآوری این نکته که از زشت ترین خوی حاکمان این است که بخواهند مردم آنان را دوستدار
بزرگمنشی شمارند، فرمود

و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم و خواهان ستایش شنودن. سپاس خدا را
که بر چنین صفت نزادم و اگر ستایش دوست بودم، آن را وا می نهادم... و بسا مردم که ستایش را
دوست دارند، از آن پس که در کاری کوششی آرند. لیکن مرا به نیکی مستایید تا از عهده ی حقوقی که
مانده است، بر آیم و واجب ها که بر گردنم باقی است، ادا نمایم. پس با من چنان که با سرکشان گویند،
سخن مگویند و چونان که با تیزخویان کنند، از من کناره مجویند و با ظاهر آرای آمیزش مدارید و
شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید؛ و نخواهم مرا بزرگ انگارید.

گذشته از تملق و ستایش که حضرت(ع) بارها آن را منع و نهی فرمودند، هر مسئله یی که به نحوی
موجب می شد عزت نفس انسانی خدشه دار شود، امام(ع) آن را بر نمی تافت و با آن مخالفت می نمود

حضرت علی(ع) هنگام عزیمت به صفین، در حال عبور از شهر «انبار» بودند. کشاورزان این شهر طبق
رسوم و تشریفات ایرانیان، به استقبال امام(ع) آمدند و ابتدا پیشاپیش آن حضرت
دویدند. حضرت(ع) دلیل این کار را پرسیدند، آنان پاسخ دادند: بدین کار، امیران خود را بزرگ می
(شماریم).^{۳۷۰}

حضرت ضمن نهی این عمل، خطاب به آنان فرمودند

به خدا که امیران شما از این کار سودی نبردند؛ و شما در دنیایتان خود را بدان به رنج می افکنید و در
آخرتتان بدبخت می شوید، و... 9³⁷¹

اگر یکی از هدف های مهم امام علی(ع) را تجلی و تحقق کرامت انسانی در جامعه و تلاش برای حفظ
عزت نفس انسانی بدانیم، این کار و کارهای مشابه، اقداماتی برخلاف جهت هدف اصلی به شمار می

ابن ابی الحدید 1387 ه ق: ج 3، ص ص 203-204³⁷⁰

و الله ما ینتفع بهذا امرؤ کم. و انکم لشقون به علی أنفسکم فی دنیاکم و تشقون به لفی آخرتکم. (همان. قصار 37، ص 366³⁷¹)

روند.

در بازگشت از صفین نیز امام(ع) به تیره یی از قبیله ی «همدان» برخورد کردند. «حرب بن شرحبیل شبامی» - که بزرگ قبیله بود - پیاده در رکاب حضرت(ع) به راه افتاد در حالی که امام(ع) سوار بود. حضرت(ع) خطاب به وی فرمود: برگرد که این گونه راه رفتن تو موجب می شود والی فریفته و مؤمن (خوار شود)^{۳۷۲}.

5- در کار دیگران دخالت کردن

در روایت است که چند دسته اگر تحقیر شدند خود را سرزنش کنند از جمله کسی که وارد صحبت دوفری می شود که دارند خصوصی صحبت می کنند. البته دخالت نکردن با امر بمعروف تفاوت دارد.

6- جدل و نزاع

کسانی که اهل مجادله و بحث های بی فایده و داد و فریاد در جدال هستند کوچک و خوار میشوند.

حُسْنُ خُلُقِ الْمُؤْمِنِ مِنَ التَّوَاضُعِ، وَ عِزَّةُ تَرْكِ الْقِيلِ وَالْقَالِ.^{۳۷۳}

«منش شایسته انسان با ایمان از تواضع و فروتنی اوست و عزّت و آزادگی او، در وانهادن جنجال و هیاهو و زبان و سیاست خشونت بار است.»

امام علی (علیه السلام) می فرماید: " مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ " هر کس از آبروی خود بیمناک است از جدال پرهیزد.^{۳۷۴}

نصربن مزاحم المنتصری 1403 ه ق:ص 532³⁷²

میزان الحکمة، ج 6، 290³⁷³

نهج البلاغه ، حکمت 362³⁷⁴

فقر، مهم ترین مانع تحقق کرامت انسانی

شاید در دنیا هیچ پدیده‌ی را سراغ نداشته باشیم که به اندازه‌ی فقر و نیاز، مناعت طبع و عزت نفس انسان‌ها را لگدمال کرده و از بین برده باشد. البته فقر برای بزرگان و اولیای خدا فخر است و موجب تکامل و تعالی آنها؛ اما در هر زمان، چند درصد مردم جامعه این گونه اند؟ بنا بر این، فقر موجب فساد اخلاق عامه‌ی مردم می‌شود.^{۳۷۵} «فقر بزرگ ترین مرگ است.»^{۳۷۶} و برای انسان نیازمند، «قبر بهتر از فقر است».^{۳۷۷} امام (ع) بر این نکته تصریح دارند که فقر، نفس انسان را ذلیل و عقل او را سرگردان می‌کند و موجب غم و غصه می‌شود.^{۳۷۸} بدیهی است که نفس ذلیل و عقل سرگردان، هیچ سازگاری و تناسبی با کرامت انسانی ندارند و انسان اندوهناک و غمگین به تنها چیزی که نمی‌اندیشد، کرامت انسانی است. امام (ع) در باره‌ی فقر، به فرزندش محمد حنفیه هشدار می‌دهد و به او سفارش می‌کند که: «از فقر به خدا پناه ببر! زیرا فقر موجب نقصان دین می‌شود، عقل را سرگردان می‌کند و دشمنی پدید می‌آورد».^{۳۷۹} حضرت (ع)، خود نیز با آن همت والا و عزت نفس بی‌مانند که نمونه‌ی انسان کامل است، به درگاه الهی دست دعا برمی‌دارد که:

خدایا! به توانگری آبرویم را نگه دار و به تنگدستی حرمتم را ضایع مگذار تا روزی خواهیم از بندگان روزی خوارت و مهربانی جویم از آفریدگان بدکرارت، و به ستودن کسی مبتلا شوم که به من عطایی ارزانی داشته است و به نکوهیدن آن کس فریفته شوم که بخشش خود را از من باز داشته است.

فرمایش حضرت علی (ع)، با صراحت بر این نکته دلالت دارد که فقر و تنگدستی، آبروی انسان را از بین می‌برد و باعث می‌شود حرمت او ضایع شود. انسان فقیر مجبور است گوهر عزت و مناعت خود را زیر پا نهد و به بندگان خدا چشم امید بدوزد

^{۳۷۵} العسر یفسد الاخلاق. (عبد الواحد الآمدی التمیمی ۱۴۰۷ هـ: ج ۱، ص ۴۱)

^{۳۷۶} الفقر الموت الاکبر، (نهج البلاغه، صبحی صالح. قصار ۱۶۳، ص ۵۰۰)

^{۳۷۷} و القبر خیر من الفقر. (ثقة الاسلام کلینی ۱۴۱۳ هـ: ج ۱، ص ۱۸)

^{۳۷۸} إن الفقر مذلةٌ للنفس مدهشةٌ للعقل جالبٌ للهوم. (عبد الواحد الآمدی التمیمی ۱۴۰۷ هـ: ج ۱، ص ۲۱۶)

^{۳۷۹} یا بنی، إني أخاف عليك الفقر، فاستعذ بالله منه، فَأَنَّ الفقر منقصةٌ للدين، مدهشةٌ للعقل، داعيةٌ للمقت. (نهج البلاغه. صبحی صالح. قصار ۳۱۹، ص ۵۳۱)

8-عذرخواهی از دیگران

ادمی باید مواظبت کند تا اشتباهی انجام ندهد تا مجبور به عذرخواهی شود. مخصوصاً با زبانش. این زبان اگر کنترل نشود باعث ایجاد مشکل برای انسان می شود لذا در روایت ها سفارش شده که اول فکر کنید بعد حرف بزنید.

امام حسین (ع):

حذر کن از مواردی که باید عذرخواهی کنی زیرا مؤمن نه کارزشتی انجام میدهد و نه به عذرخواهی میپردازد اما منافق همه روزه بدی میکند و به عذرخواهی میپردازد.³⁸⁰

9-ترک جهاد

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

للجنة باب يقال له باب المجاهدين ... قال : فمن ترك الجهاد البسه الله ذلاً و فقراً في معيشته و محقاً في دينه .³⁸¹

بهشت دری دارد که به آن باب مجاهدان گفته می شود... و فرمود: پس هر کس جهاد را ترک کند خداوند لباس مذلت را به او می پوشاند...

چنانکه جهاد تنها موجب عزت برای نسل جهادگر در هر عصر نیست ، بلکه موجب سرافرازی نسلهای آینده نیز می باشد، در مقابل ترک جهاد هم موجب ذلت و سرافکنندگی برای نسل حاضر و آینده می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

³⁸⁰ بحار الانوار، ج 78، ص 120

³⁸¹ آثار الصادقین ، ج 2، ص 396

فاعودوا الکر، و استحيوا من الفر، فانه عار فی الاعقاب ، و نار يوم الحساب^{۳۸۲}

پس پشت سر هم حمله آورید و از فرار شرم کنید که موجب سرافکندگی و عار در نسلهای بعد و نیز سبب آتش در روز حساب است .

10- سستی در جهاد و فرصت دادن به دشمن

باید به موقع و در اولین فرصت ممکن به جهاد اقدام کرد و فرصت را از دست دشمن خارج نمود و با ابتکار عمل و سرعت عمل و هوشیاری نظامی ، دشمن را سرکوب کرد. و گر نه اهمال در جهاد و فرصت دادن به دشمن ، موجب ذلت خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

... و قلت لكم اغزوهم قبل ان يغزوكم فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا ذلوا...^{۳۸۳}

... و گفتم با آنان بستیزید پیش از آنکه بر شما حمله برند و به خدا سوگند با مردمی در آستانه خانه شان نجنگیدند جز که جامه خواری بر آن مردم پوشاندند.

11- اختلاف و تشتت

اختلاف و تشتت هر ملتی موجب ذلت ، هلاکت و اسارت آنان در بند دشمنان خواهد بود.

قرآن کریم می فرماید:

و لاتنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم^{۳۸۴}

راه نزاع و اختلاف نپیمایید که سست شوید و شوکت و قدرت شما از بین برود.

در سخن معجزه آسای علی علیه السلام نیز درباره امتهای گذشته و موجبات ذلت ایشان چنین آمده است :

... پس بنگرید که پایان کارشان به کجا کشید. چون میانشان جدایی افتاد و الفت به پراکندگی انجامید و سخنها و دلهاشان گونه گون گردید. از هم جدا شدند و به حزبها گراییدند و خدا لباس کرامت خود را

³⁸² نهج البلاغه ، ترجمه شهیدی ، خطبه 66

³⁸³ نهج البلاغه ، ترجمه شهیدی ، خطبه 27

³⁸⁴ انفال ، آیه 46

از تنش برون آورد و نعمت فراخ خویش از دستشان به دور کرد و داستان آنان میان شما ماند و آن را برای پند گیرند، عبرت گردانند...

12- زیر سلطه بودن

انسانی که خداوند او را آزاد آفریده اگر به اختیار خود، طوق بندگی قلدان حاکم را به گردن افکند، شرافت انسانی خود را نابود کرده است .

امیر مومنان علیه السلام می فرماید

... و لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً^{۳۸۵}

... بنده دیگران مباش در حالی که خداوند ترا آزاد آفریده است .

و در بیانی دیگر می فرماید:

کل عزیز داخل تحت القدره فذلیل^{۳۸۶}

هر ارجمندی که تحت سیطره قدرتی باشد ذلیل است .

13- تجمل پرستی

تجمل پرستی و تشریفات گرایی موجب نیازمندی و وابستگی است ؛ زیرا زندگی تشریفاتی حد و مرزی ندارد تا با رسیدن به آن نیاز مرتفع شود و از جهت همین نیاز، وابستگی پیش می آید. وابستگی به افراد یا منابعی که این نیازمندی را بتوانند بر طرف کنند، موجب ذلت و خواری برای انسان می شود؛ زیرا تامین کنندگان این گونه نیازها به شرط تامین منافع خود و بهره بری از شخص وابسته ، اقدام به این کار می کنند.

اصولاً وابسته شدن به زندگی و تشریفات آن برای همه به ویژه نیروهای مسلح خطرناک است حتی اگر وابستگی به اشخاص زر اندوز و زورمند هم پیش نیاید، نفس دل بستن به جلوه های رنگارنگ زندگی مادی و پیوسته دنبال تجملات بودن انسان را از رسیدن به اهداف عالی باز می دارد و باعث تحقیر شخصیت انسان و در نتیجه ذلت خواهد و اگر فرهنگ اسراف و تجمل پرستی بر نیروهای مسلح حاکم

۳۸۵ . میزان الحکمه ، ج 3، ص 441

۳۸۶ میزان الحکمه، ج 66، ص 286

گردد و نظامیان به آنها خو کنند، دیگر انتظار شجاعت، استواری مقاومت و دشمن ستیزی از چنین نیرویی بیهوده خواهد بود. چنانکه تجربه نشان داده است.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

ای پیامبر بگو - امت را - اگر شما پدران، فرزندان، برادران، زنان، خویشاوندان و اموالی که جمع آورده اید و تجارتی که از کسادى آن بیمناکید و منزلى را که به آن دل خوش داشته اید، بیش از خدا و رسولش و جهاد در راه او دوست می دارید، پس منتظر باشید تا امر خدا برسد - و دنیا طلبان بدکار از کار خویش پشتیبان شوند - و خداوند بدکاران را - به راه بهشت و سعادت - هدایت نخواهد کرد.^{۳۸۷}

14- اخلاق ناپسند

رفتارهای ناپسند و مذموم، موجبات ذلت انسان را فراهم می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

... و ایاکم و الاخلاق الدنیه فانها تضع الشریف و تهدم المجد^{۳۸۸}

بر حذر باشید از اخلاق پست چرا که انسان بزرگوar را پست می کند و مجد و کرامت را نابود می سازد. و از جمله اخلاق های زشت که انسان را به خواری دچار می کند تکبر و دروغگویی است.

علی علیه السلام می فرماید:

من تکبر علی الناس ذل^{۳۸۹}

هر کس با مردم با تکبر برخورد کند ذلیل می شود.

و در روایت دیگری آمده که کسی که متکبر است در قیامت بصورت ذره محشور شده، زیر دست و پای مردم خواهند بود..

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

³⁸⁷ توبه، آیه 24

³⁸⁸ میزان الحکمه، ج 3، ص 146

³⁸⁹ میزان الحکمه، ج 8، ص 316

و ان الكاذب لمهان ذلیل^{۳۹۰}

همانا دروغگو پست و خوار است .

15- دنیا طلبی

کسانی که دنیا طلب هستند برای رسیدن به دنیا باید عزت خود را از دست بدهند و خود را خوار و خفیف نمایند تا به ریاست و قدرت و شوکت ظاهری و فریبنده دنیا برسند .

بارها دیده شده که برای رسیدن به قدرت دست افراد را بوسیده است. در مقابل آنها تا کمر خم شده است. ساعتها در گاه آنها معطل مانده است و ساعتها سرپا نگه داشته شده است بارها بازبانش التماس ها نموده است تا بتواند مدتی ریاست کند.

ملت ایران فراموش نکرده که وزرای طاغوت چونه در صف دست بوسی شاه خائن می ایستادند و وقتی مقابل شاه می رسیدند تا کمر خم می شدند و دست او را می بوسیدند. حتی شنیده شده بعضی برای رسیدن به ریاست پای افراد را بوسیده اند و به ذلیل ترین کارها دست زده اند.

در حالی که پیشوای ازادگان جهان امام علی ع فرموده اند:

الْحُرِّيَّةُ مُنْزَهَةٌ مِنَ الْغِلِّ وَالْمَكْرِ؛^{۳۹۱}

.آزادگی از کینه توزی و مکر منزّه است.

و فرموده اند:

لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛^{۳۹۲}

³⁹⁰ . همان ، ج 5، ص 287

³⁹¹ غررالحکم، ج 1، ص 385، ح 1485

³⁹² نهج البلاغه، نامه 31

بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفرید.

همچنین مردانی دیده شده اند که برای رسیدن به یک زن، خود را خیلی کوچک و خواری می کنند اینها هم در مسیر نادرستی حرکت می کنند زیرا خدا اجازه ذلت در این مورد را نداده است.

در سال 94 دوربین یکی از خیابان های انگلیس تصویر زنی را ضبط کرد که قلاده ای به گردن مردی انداخته بود و مرد مانند سگ چهار دست و پا دنبال او حرکت می کرد! و این نهایت خواری و ذلت است. و یا افرادی که برای رسیدن به غذای خوشمزه حاضرند ذلیل شوند که در این رابطه این حکایت ذکر شده است:

حکایتی در خصوص قناعت از قابوس نامه

شیخ الشیوخ شبلی رحمه الله به مسجدی رفت که دو رکت نماز کند و زمانی بیاساید. اندر آن مسجد کودکان تحت تعلیم بودند و وقت نان خوردن کودکان بود. نان همی خوردند.

به اتفاق دو کودک نزدیک شبلی رحمه الله نشسته بودند: یکی پسر منعمی و ثروتمندی بود و دیگری پسر درویشی و در زنبیل این پسر منعم پاره ای حلوا بود و در زنبیل این پسر درویش نان خشک بود.

پاره ای این پسر منعم حلوا همی خورد و این پسرک درویش از او همی خواست. آن کودک این را همی گفت: اگر خواهی پاره ای حلوا به تو دهم، تو سگ من باش. و او گفتی: من سگ توام. پسر منعم گفت: پس بانگ سگ کن. آن بی چاره بانگ سگ بکردی. وی پاره ای حلوا بدو دادی. باز دیگر ب

باز دیگر باره بانگ دیگر بکردی و پاره ای دیگر بستدی. هم چنین بانگ همی کرد و حلوا همی ستد.

شبلی در ایشان همی نگریست و می گریست. مریدان پرسیدند که : ای شیخ، چه رسیدت که گریان شدی ؟ گفت : نگه کنید که قانعی و طامعی به مردم چه رساند. اگر چنان بودی که آن کودک بدان نان تهی قناعت کردی و طمع از حلوای او برداشتی، وی را سگ همچون خویشتنی نبایستی بود .

16-عدم کنترل زبان

گاهی انسان بدون تفکر حرفی را می زند که باعث می شود سرزنش شود یا تحقیر گردد.مخصوصا در جلسات و در اجتماعات باید زبان خود را مواظبت کند.بوده است که شخصیتی حرفی را زده که عکس العمل بدی به همراه داشته و مردم به او ناسزا گفته اند و نسبت به او ابراز تنفر نموده اند و این باعث بی احترامی به ان فرد شده است.

لذا افرادی که می خواهند احترام داشته باشند باید بیشتر به سکوت بگذرانند و کمتر سخن بگویند.

17-مخالفت با حق

کسانی که با حق مخالفت می کنند باید انتظار توهین و تحقیر را داشته باشند. به عنوان نمونه در نظام اسلامی مردمی که معتقد به نظام هستند و ان را حق می دانند که این چنین است و نظام اسلامی مورد تایید امام زمان عج می باشد، وقتی می شنوند شخصی با نظام یا با ولی فقیه مخالفت کرده است تحمل نمی کنند و با انواع راهها به او اهانت می کنند .با کاریکاتور.با مقاله .با تجمع .با بحث های خانگی و غیره .واگر او را در جایی ببینند به او حمله می کنند یا علیه او شعار می دهند و...

من عمل صالحا من ذکر او انی و هم مومن فلنجینه حیاتا طیبه(نحل 97)

قناعت و تاثیر مطلوب این صفت بر آرامش خانواده

یکی از صفاتی که تضمین کننده آرامش و سازگاری در زندگی اجتماعی است و فقدان آن آرامش را از زندگی می‌رباید، قناعت در افراد خانواده است که در ایه 97سوره نحل مراد از حیات طیبه یکی زندگی با قناعت است.

.. قناعت از عوامل مهم برای همزیستی مسالمت آمیز و آرامش در زندگی، به حساب می‌آید

قناعت به معنای:

رضا دادن به سهم خویش [2](#)خشنودی به آن چه از روزی و معاش قسمت می‌شود،

در روایتی پیامبر(ص) اکرم، از جبرئیل سؤال کرد: تفسیر قناعت چیست؟ جبرئیل پاسخ داد: قناعت راضی بودن به همان مقداری است که از دنیا نصیب شخص می‌شود، به کم قانع است و از نعمت کم نیز سپاسگزاری می‌کند

آنچه از مجموعه تعاریف به دست می‌آید این است که فرد قانع در بعد شناختی، معتقد است هر چه از سوی خدا به او برسد، فضل اوست. در بُعد عاطفی به همه محدودیت‌ها و مقدرات رضایت می‌دهد و در بُعد رفتاری، بر وفق محدودیت‌ها عمل می‌کند و با آن کنار می‌آید. گستره قناعت وسیع است و شامل لباس، مسکن، خوردن، آشامیدن، خواب و... می‌شود.

اهمیت قناعت در زندگی به حدی است که امام زین العابدین(ع) در پاسخ به فردی که از ایشان جویای آنچه در دست او است، قانع باشد «...برترین اعمال شده بود، فرمودند: «هو ان یقنع بالقوت

در روایتی مراد از حیات طیبیه را قناعت گفته اند می‌باشد

در روایتی چنین آمده است:

یک روز صبح علی(ع) به فاطمه(س) فرمود: آیا غذایی نزد تو هست تا از آن تناول کنیم؟ حضرت فاطمه(س) گفت: قسم به آن کسی که پدرم را به نبوت و تو را به وصایت و خلافت گرامی داشت، چیزی نزد من نیست تا آن را در اختیار تو بگذارم. دو روز است که آنچه داشته‌ایم، به رغم نیاز خود و حسن و حسینم به دیگران داده‌ایم. پس علی(ع) فرمود: ای فاطمه، چرا مرا از این قضیه آگاه نکردی تا غذایی برایتان تهیه کنم؟ حضرت فاطمه(س) گفت: ای ابا الحسن، من از خدای خود حیا دارم که تو را بر کاری تکلیف کنم که بر آن قادر نیستی.

از این حدیث ارزشمند، به دست می‌آید که کتمان نیازها و بازگو نکردن آن در نزد همسر، به ویژه هنگامی که تأمین آن برای او ممکن نیست، از مصادیق بارز قناعت و موجب آرامش هر چه بیشتر زندگی مشترک خواهد بود.

علاوه بر این، گاهی مناسب است که فرد با درک شریک زندگی خویش، نه تنها از او درخواستی نکند، بلکه سعی کند او را در اوج مشکلات معیشتی به صبر سفارشی و به توجه به عنایات خداوند متعال و توکل بر او ترغیب کند.

مردی به حضور رسول خدا(ص) شرفیاب شد و عرض کرد: همسری دارم هر گاه وارد منزل می‌شوم به استقبال من می‌آید و چون خارج می‌شوم، بدرقه‌ام می‌کند. هر گاه مرا غمگین می‌بیند، می‌گوید: چرا

ناراحتی؟ اگر برای روزی خود نگرانی، دیگری (خداوند) عهده‌دار آن است و اگر برای آخرت خود . :بیمناکی، خداوند دل مشغولی تو را بیشتر سازد. پس رسول خدا(ص) فرمودند

به درستی که برای خدا کار گزارانی است و این زن از کار گزاران خدا است که برای او نیمی از پاداش شهید است ؛

این همسر قانع نه تنها خود با مشکلات کنار آمده است و توقعی از همسر خویش ندارد، بلکه زمینه بروز هر گونه ناراحتی در زمینه معیشت را نیز از همسر خود دور می‌کند

برخی افراد از خود تهی با دیدن وضع زندگی دیگران زود برانگیخته می‌شوند و به چشم و هم چشمی .رو می‌آورند

رسول اکرم(ص) در باره این پیامد فرموده‌اند: «من اتباع بصره ما فی ایدی الناس کثر همّه و لم یشف غیظہ؛ هر کس چشم به دنبال آنچه در دست مردم است بدوزد، اندوهش فراوان گردد و سوز دلش درمان نپذیرد

نقش زن در قناعت خانواده

زن با استفاده از جایگاه ویژه‌ای که از لحاظ احساسات و عواطف در خانواده دارد نیز می‌تواند بر روی .الگوی مصرف و نظام اقتصادی خانواده تأثیر مستقیم داشته باشد

اگر در خانواده‌ای مصرف و استفاده از کالاهای مصرفی توسط مادر خانواده مدیریت نشود اقتصاد .خانواده دچار مشکل می‌شود

یکی از آثار تهاجم فرهنگ غرب و سرمایه داری این است که خانواده ها را به مصرف بیشتر سوق دهند زیرا برخی نظام‌های سرمایه داری برای وابسته کردن اقتصاد کشورهای دیگر به خودشان با واردات بیشتر کالاهای مصرفی به کشورهای پرجمعیت به دنبال وابسته کردن این کشورها به خود هستند لذا از تبلیغات در این زمینه خیلی استفاده می کنند و روحیه قناعت را از خانواده ها می گیرند و انها را به خرید

بیشتر تشویق می نمایند لذا کسانی که کم درآمد هستند دچار مشکل می شوند و خرجشان به برجشان نمی رسد لذا دچار مشکلات روحی و اختلافات خانوادگی می شوند.

اسلام با فرهنگ مصرف گرایی مخالف است زیرا به اقتصاد کشور اسلامی و به اقتصاد خانواده اسلامی آسیب وارد می کند.

در این فرهنگ، با اینکه لوازم خانه سالم هستند ولی انسان را تشویق می کنند که آنها را کنار گذاشته و لوازم جدید بگیرند. و این فقط برای یکبار یا دوبار نیست بلکه هرگاه چیز جدیدی وارد بازار می شود انسان را وسوسه می کند که آن را تهیه کند درحالی که نیازی به آن ندارد.

شخصی می گفت من سالی یکبار همه لوازم خانه را عوض می کنم!

چقدر وسایل سالم مانند یخچال و مبل و امثال آن را با اینکه سالم هستند کنار می گذارند و جدید آنها را تهیه می کنند!

همچنین درمورد کامپیوتر و ماشین و خود ساختمان و موبایل و غیره این روند ادامه پیدا می کند.

در اینجا است که زنان مسلمان باید با پیروی از سفارشات اسلام مبنی بر قناعت و صرفه جویی این تهاجم فرهنگی را خنثی کنند.

در حالی که در روایت است: **امیرالمومنین علی علیه السلام: الْعَبْدُ حُرٌّ مَا قَنَعَ، الْحُرُّ عَبْدٌ مَا طَمَعَ**^{۳۹۳}

غلام اگر قناعت کند، «آزاد» است، و انسان آزاد اگر طمع داشته باشد «غلام زرخرید» است ❀

اگر عمر سعد قناعت داشت بخاطر بدست آوردن حکومت ری، امام حسین ع را شهید نمی کرد!

اگر افراد قاچاقچی به زندگی معمولی قناعت می کردند هرگز دنبال قاچاق نمی رفتند که بعد عاقبت به شر بشوند!

اگر رباخوارها قانع بودند به این گناه بزرگ الوده می شدند!

اگر زن‌ها قانع باشند شوهران خود را در تنگنا قرار نمی دهند.

اگر فرعون‌ها و قارون‌ها و سلاطین و خانها... قناعت داشتند در مقابل خدا طغیان نمی کردند.

اگر جد ما حضرت ادم ع به آنچه داشت قناعت می کرد از بهشت اخراج نمی شد و در راحتی و آسایش بود و..

اگر قناعت نباشد انسان مجبور به درخواست از دیگران می شود. وام و ضامن و...

آثار قناعت در زندگی

مهم‌ترین نتایج ارزشمند قناعت، که در زندگی اجتماعی سایه می‌گسترده، عبارت است از

1- آسایش، راحتی و رضایتمندی

هنگامی که فرد به آنچه در اختیار دارد، اکتفا می‌کند و در زندگی، خود را با در نظر داشتن امکانات موجود، اداره می‌کند، سختی بسیاری از امور همچون فعالیت‌های طاقت فرسا، نگرانی از کمبودها، اظهار نیاز به دیگران و... را از خود دور می‌سازد. از این‌رو، رسول خدا(ص) قناعت را عین راحتی دانسته و «فرموده‌اند: «القناعة راحة؛ قناعت راحتی است

کسانی که به آنچه دارند، راضی‌اند و خود را برای به دست آوردن آنچه ندارند، به زحمت نمی‌اندازند، یا در افسوس نداشتن آن به سر نمی‌برند، زندگی را با روحی آرام و به دور از دغدغه و نگرانی می‌گذرانند. «رضایت و قناعت اندوه را از بین می‌برد در حدیثی از امیر مؤمنان(ع) آمده است: «الرضا ينفي الحزن؛

در برخی از روایات، قناعت را گواراترین زندگی به شمار آورده است: «عن علي(ع): القناعة أهناً
«العیش؛ گواراترین زندگی قناعت است

فرد قانع، از همسر خود راضی، از امکاناتی که در اختیار دارد، راضی و از همه مهم‌تر از خدای خود راضی است. و بر اساس این رضایت، ضمن آنکه از باطنی آرام برخوردار است، اعضا و جوارح خود را نیز برای دسترسی به آنچه ندارد، به زحمت نمی‌اندازد. آیا حیات طیبه چیزی جز این است؟

2- عزت پیدا کردن

عزّت و نفوذ ناپذیری اثر ارزشمند قناعت است. فردی که به آنچه دارد، قانع نیست، همواره در صدد است که کمبودهای مادی خود را بر طرف سازد و چون تأمین این نیازها در موارد زیادی مستلزم درخواست از دیگران است و از سوی دیگر، این کمبودها بی‌انتهای می‌باشد، نیل به آنچه که فرد در اختیار ندارد، مستلزم ابراز نیاز مداوم به دیگران است. این همان چیزی است که عزّت و نفوذ ناپذیری فرد را به شدّت به خطر می‌اندازد. از این رو، در روایات بسیاری قناعت موجب عزّت دانسته شده است. «؛ هر کس لباس صبر و قناعت بر تن کند، عزیز و با فضیلت می‌شود

ثروتمندی که قانع نیست اون فقیر واقعی است.

چه بسیار افرادی که با همه سرمایه‌ای که دارند، روحیه‌گدایی بر آنها حاکم است حضرت فرمود:

«بی‌نیازی به فراوانی ثروت نیست، بلکه به روحیه بی‌نیازی است

وعلی ع می‌فرماید: حریص بنده هواهای نفسانی است

3- تزکیه نفس

این صفت از مهم‌ترین عوامل خود سازی قلمداد می‌شود. صفت ناپسند حرص، که سرچشمه بسیاری از رذایل اخلاقی است، با قناعت درمان می‌شود. ریشه کن کردن حرص نقطه آغازی برای آراسته شدن به مکارم اخلاق خواهد بود. بر این اساس، امیر المؤمنین (ع) قناعت را عامل مقابله با حرص شمرده و فرموده‌اند: «انتقم من حرصک بالقنوع کما تنقم من عدوِّک بالقصاص؛ از حرص خود با قناعت انتقام بگیر [44](#).» همان گونه که از دشمن خود با قصاص انتقام می‌گیری

در جایی دیگر، از قناعت به عنوان بیشترین یاری دهنده فرد در جهت اصلاح نفس یاد کرده‌اند: «اعون [45](#).» شیء علی صلاح النفس القناعة؛ کمک کارترین عامل بر اصلاح نفس قناعت است

مسلم است فردی که توفیق خودسازی پیدا کرده و از نفس صالحی برخوردار گشته است، از توانایی ایجاد آرامش در جامعه و به حداقل رساندن تنش‌ها و ناسازگاری‌ها برخوردار خواهد بود

راههای بدست آوردن قناعت

-نگاه کردن در مسائل مادی به پایین تر از خود

یکی از عواملی که موجب می‌شود تا انسان‌ها از موقعیت اقتصادی در زندگی خود احساس رضایت کنند و با کمبودهای احتمالی به گونه‌ای مطلوب کنار بیایند، مقایسه موقعیت اقتصادی خود با کسانی است که به لحاظ ویژگی‌های مالی با مشکلاتی به مراتب بیشتر دست و پنجه نرم می‌کنند. این مقایسه، زمینه رضایت از موقعیت اقتصادی فعلی و اجتناب از بلند پروازی‌ها را فراهم می‌کند. البته معنای این سخن، دست برداشتن از تلاش و کوشش برای تأمین نیازمندی‌ها در زندگی نیست، بلکه جلوگیری از زیاده طلبی و تجمل گرایی است

امام صادق ع فرمود: از نظر امکانات به کسی که پایین تر از تو است نگاه کن تا باعث شود به روزی مقدر از جانب خدا راضی باشی.

همچنین در روایات به رفت و آمد با فقرا سفارش شده است که باعث می‌شود خدا را بیشتر شکر کنی. ولی سفارش شده با ثروتمندان رفت و آمد نکنید

امام باقر(ع) فرمودند: «لاتجالس الاغنياء فان العبد يجالسهم و هو يرى ان الله عليه نعمه فمايقوم حتى يرى ان ليس لله عليه نعمه» با ثروت‌مندان همنشین مباش، چون هنگامی که بنده‌ای در کنار آنان می‌نشیند، خود را مشمول نعمت خداوند می‌داند. اما از کنار آنان بر نمی‌خیزد تا این که می‌پندارد خداوند «هیچ نعمتی به او نداده است»

سیره بزرگان

سیره بزرگان ما بر مبنای قناعت بوده است و ماهم برای رسیدن به قله‌های موفقیت باید همان راه را برویم و مخصوصاً خانمها در زندگی زنشویی حتما قناعت را شعار خود قرار دهند تا یاور خوبی برای همسر باشند و از آسیبهای حرص و طمع ورزی در امان بمانند.

امام علی ع فرموده‌اند: «ای انسان‌ها، اگر از دنیا به اندازه کفایت بخواهید کمترین اندازه شما را کفایت خواهد کرد و اگر بیش از آن بخواهید، همه آن چه در دنیا است نیز شما را کفایت نخواهد کرد».

پس از بازگشت پیامبر اکرم(ص) از جنگ خیبر، همسران آن حضرت در خواست کردند گنجینه‌های «آل ابی الحقیق»، که به عنوان غنیمت به تصرف مسلمانان در آمده بود، تقدیم آنان گردد. رسول خدا(ص) فرمود: بر اساس دستور خدای متعال، این اموال باید میان همه مسلمانان تقسیم گردد. همسران به خاطر این سخن، از آن بزرگوار به خشم آمدند و مطالب ناپسندی را به زبان راندند. در این هنگام خدای متعال آیات 28 و 29 سوره احزاب را نازل فرمود و آنان را مخیر ساخت که یا دنیا و تجمل آن را بر همسری پیامبر ترجیح دهند و از آن حضرت جدا شوند و یا خدا، رسول و زندگی جاوید را بر بهره اندک دنیا برتری دهند و با قناعت و پرهیز از رفاه زدگی، به زندگی ساده خود با رسول خدا(ص) ادامه دهند. «ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیایید شما را با هدیه‌ای بهره‌مند سازم و شما را به سبک نیکویی رها سازم و اگر شما خدا، پیامبر و سرای آخرت را (می‌خواهید خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده ساخته است)³⁹⁴».

احزاب، 28 و 29³⁹⁴

البته این برخورد موجب تنبه و آگاهی آنان شد و ابتدا امّ سلمه و به دنبال او سایر همسران عرضه داشتند: ما خدا و رسول را انتخاب می‌کنیم و با رسول خدا(ص) از در آشتی در آمدند

در توراه آمده: ای فرزند هر طور می‌خواهی بکن چون هر نوع عمل می‌کنی بهمان نحو هم پاداش می‌بینی هر کس به روزی کم خداوند راضی باشد خداوند هم عمل او را قبول می‌کند و هر کس به مال حلال کم قانع باشد خداوند رنج او را کم می‌کند و به کسب او برکت می‌دهد و آن شخص را از جزو بندگان فاجر خارج می‌کند.

رابطه معکوس بین اسراف با قناعت

اگر کسی قانع بود اسراف هم نمی‌کند ولی اگر قناعت نداشت به گناه اسراف الوده می‌شود

علی (ع) می‌فرماید: آنچه بیش از حد کفاف باشد اسراف است.

رهبر عزیزمان فرمودند: خطاب اول ما به کسانی است که متمکنند و امکاناتی دارند و می‌توانند خرج کنند . به آنها عرض می‌کنیم که کمتر خرج کنید ملاحظه کنید و اسراف نکنید

ساده زیستی چیز بسیار باارزشی است . ما اگر بخواهیم تجمل و اشرافیگری و اسراف و زیاده روی را - که واقعا بلای بزرگی است - از جامعه مان ریشه کن کنیم با حرف و گفتن نمی‌شود ... عمل ما بایستی موید و دلیل و شاهد بر حرفهای ما باشد.

ما ملت ایران باید این جامه ی ناساز بی اندام زشت را از تنمان بیرون بیاوریم ما خیلی مصرف زده هستیم باید این را حلش کنیم . همه باید دست به دست بدهند و این قضیه را حل کنند . البته صدا و سیما هم بلاشک نقش دارد .

ما باید به صرفه جویی عادت کنیم . صرفه جویی یعنی آن چیزی را که قابل استفاده است و می‌توانیم از آن استفاده کنیم دور نریزیم . نسبت به امکانات با هوس رفتار نکنیم . دائما چیزهای ماندگار را نو

کردن و چیزهای ضایع نشدنی را دور ریختن روش درستی نیست . به نظر من باید مسئولان کشور راه صرفه جویی و مقابله با اسراف را به مردم بیاموزند.

مصرف گرایی برای جامعه بلای بزرگی است . اسراف روزبه روز شکاف های طبقاتی و شکاف بین فقیر و غنی را بیشتر و عمیقتر می کند. یکی از چیزیهایی که لازم است مردم برای خود وظیفه بدانند اجتناب از اسراف است . دستگاه های مسئول بخش های مختلف دولتی بخصوص دستگاه های تبلیغاتی و فرهنگی - به ویژه صدا و سیما - باید وظیفه ی خود بدانند مردم را نه فقط به اسراف و مصرف گرایی و تجمل گرایی سوق ندهند بلکه در جهت عکس مردم را به سمت قناعت اکتفا و به اندازه ی لازم مصرف کردن و اجتناب از زیاده روی و اسراف دعوت کنند و سوق دهند. مصرف گرایی جامعه را از پای در میآورد. جامعه ای که مصرف آن از تولیدش بیشتر باشد در میدان های مختلف شکست خواهد خورد . ما باید عادت کنیم مصرف خود را تعدیل و کم کنیم و از زیادی ها بزنیم

صرفه جویی صحیح - همان که در اسلام به آن قناعت می گویند - به معنای نخوردن نیست . به معنای زیاده روی نکردن مال خدا را حرام نکردن و نعمت الهی را ضایع نکردن است .

موضوع قناعت را جدی بگیرید . منظورم از قناعت این نیست که دست به نعمت های الهی نزنید و از آنها بهره مند نشوید. مقصود این است که حد و اندازه نگه دارید زیاده روی و اسراف نکنید نعمت های الهی را ضایع ننمایید .) من آنها را به قناعت به صرفه جویی و به اسراف نکردن دعوت می کنم

یکی از ارزش های بسیار مهم انست که ادم در زندگیش نیکوکار باشد. کارهای خیر بکند. به نیازمندان کمک کند. به زلزله زده ها، سیل زده ها، جنگ زده ها و امثال اینها یاری برساند. ادم بی تفاوتی نباشد. ادم خسیسی نباشد. مخصوصا سیر کردن گرسنه ها و سیراب کردن تشنه ها.

وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^{۳۹۵}

نیکی بکنید حقیقتا خداوند نیکوکاران را دوست دارد

خداوند به جبرئیل فرمود اگر تو را بصورت انسانی به

میان انسان ها بفرستم چه کاری انجام می دهی؟

جبرئیل که هزاران سال عمر کرده و زمان همه

پیامبران را درک کرده، در جواب گفت: گرسنگان را سیر می کنم. تشنگان را سیراب می کنم. به نیازمندان لباس، لباس می پوشانم.

پیامبر خدا و اهل بیت علیهم السلام بخشی از وقت و مال آنها صرف کارهای خیر بود. انقدر کار خیر می کردند که نمی توان آنها را شمرد.

مثلا رسول خدا لباس خود را به نیازمندی بخشیدند. بطوری که نتوانستند برای نماز جماعت به مسجد بروند. هرکسی به پیامبر خدا برای درخواست پول مراجعه می کرد، دست خالی بر نمی گشت مگر اینکه پیامبر چیزی نداشتند به او بدهند.

پیامبر خدا مسجد مدینه را با کمک مردم درست کردند. به کسانی که جا و مکان نداشتند در مسجد جا دادند و غذای آنها را باندازه حداقلی تامین می کردند.

حضرت زهرا ی مرضیه نیز مرتب به نیازمندان کمک می کردند که داستان گردنبند حضرت معروف است. حتی شب عروسی لباس نو خود را به خانمی نیازمند بخشیدند.

داستان بخشیدن غذای افطاری خود توسط آل کسا ونزول سوره هل اتی در شان آنها معروف است.

امیرالمومنین هم که همه می دانید چه شبهای زیادی که کیسه غذا بر دوش به در خانه فقرا می رفتند و به آنها می دادند. در خانه یتام و زنان بی سرپرست می رفتند و به آنها کمک می کردند. چه قنات ها و چاهها و باغها که وقف نکردند. و...

امام حسن مجتبی (ع) هم مهمانخانه ای داشتند برای پذیرایی از افراد غریب. سه بار امام هرچه داشتند بخشیدند.

امام حسین ع هم در بخشش بی نظیر بودند. کنیز ان حضرت یک شاخه ریحان به حضرت هدیه داد امام در مقابل او را در راه خدا ازاد کردند و...

سایر امامان هم این چنین بودند

وقتی امام سجاد(ع) در کوچه حرکت می کرد، اگر سنگی را سر راه می دید آنرا برمی داشت و کنار راه قرار می داد. امام گاهی با کاروانهای ناشناس به سفر حج می رفتند و در طول راه، کارهای خدماتی مسافرین را انجام می دادند و مسافرین هم که امام را نمی شناختند، کارهای خود مثل تهیه غذا و شستن ظرف و ظروف را بعهده حضرت می گذاشتند. «

.درباره امام زمان عج هم هزاران داستان بخشیدن پول به افراد مختلف وجود دارد . در روایت است

وقتی امام تشکیل حکومت می دهد انقدر به مردم پول می دهد که سابقه نداشته است

برادرت را مسرور نما تا خدا تو را مسرور نماید.

محمد بن جمهور گوید: نجاشی حاکم اهواز بود یکی از کارمندانش به امام ششم(ع) عرض کرد در

دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مؤمن و مطیع شما است اگر صلاح بدانید برایم به او توصیه

ای بنویسید : امام ششم (ع) نوشت:

((بسم الله الرحمن الرحيم ير اخاك يسرک الله))

برادرت را مسرور نما تا خدا تو را مسرور نماید.

پس نامه را بینزد نجاشی آورد در زمانیکه در جلسه عمومی بودند و چون مجلس خلوت شد نامه را به او داد و گفت این نامه امام صادق(ع) است . نجاشی نامه را گرفته و بوسید و روی دیده گذاشت و گفت حاجت چیست. گفت در دفتر شما خراجی بر گردن من است نجاشی گفت چه مقدار ؟ گفت: ده هزار درهم . نجاشی دفتر دارش را خواست و دستور داد از حساب خود او پپردازد و سال آینده نیز همان مقدا برای سال آنده بنویسد.

پس گفت: آیا تو را شاد کردم گفت آری قربانت پس است و کنیز و نوکری به او داد و همچنین یکدست لباس پس گفت فرش این اطاق که روی آن نشیه تودند را نیز به او دادند . مرد فرش و هدایا را برداشته و به خدمت امام ششم مشرف شد و جریان را گفت حضرت از دفتار نجاشی مسرور شد آن مر گفت مثل اینکه برخورد نجاشی شما را خوشحال کرد فرمود: آری بخدا خدا و پیامبرش را هم شاد کرد^{۳۹۶}.

پیامبر (ص) فرمود:

((خيرالناس من ينفع الناس و شر الناس من يضر الناس))

بهترین مردم کسی است که به مردم نفع برساند و بدترین مردم کسی است که به مردم ضرر

برساند.^{۳۹۷}

^{۳۹۶} خوبیها و بدیها

^{۳۹۷} همان

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم

کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود، احدی از خلق خدا نمی داند چقدر در آخرت پاداش دارد، نه فرشتگان مقرب الهی، و نه پیامبران مرسل، جز خداوند که پروردگار عالمیان است.^{۳۹۸}

پیامبر اسلام فرمود:

یکی از برترین اعمال نزد خدا خنک کردن جگرهای داغ، و سیر کردن شکم های گرسنه است.^{۳۹۹}

داستان شخصی که با کمک به حیوانات ثروتمند شد!

. آورده اند که علامه سید محمد باقر شفتی بنیان گذار مسجد سید اصفهان در زمان تحصیل در نجف

بسیار فقیر بود. روزی مقداری پول بدستش آمده پس داخل بازار شد و با خود خیال کرد چیز یکه ارزاتر باشد گرفته تا خود و عیال سد جوع بنمایند لذا از قصاب جگر بند گوسفندی گرفت و روانه خانه شد در راه به خرابه ای رسید و نگاه کرد دید که سگی گرگین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او در دور او جمع و در نهایت ضعف و در پستان مادر شیر نمانده پس حجه الاسلام را بر آن حالت رحم آمد و گرسنگی آنها را بر گرسنگی خود و عیال مقدم داشته و آن جگر بند را در نزد آنها انداخته به یک باره آن حیوانات هجوم آوردند و آن جگر را خوردند پس از خوردن آن سگ گرگین روی به آسمان کرده گویا دعا می کرد پس بی فاصله دولت و دنیا به او اقبال نمود و بطوری شد که هفت پسر داشت پس هر کدام اندرونی و بیرونی مستقل داشته و مخارج ایشان جدا بوده و در اصطبل فرزند بزرگش 17 اسب خوب بسته بود و عیالات او به غیر از پسرانش صد نفر در شماره آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و در اصفهان گویا چهار صد کاروانسرا از مال خود داشته و این شاید نتیجه محبت به حیوانی باشد تا چه رسد به کمک به مؤمنین و مؤمنات^{۴۰۰}

خداوند مهربان انقدر غذا دادن به گرسنگان را دوست دارد که سوره هل اتی را برای سه روز غذا دادن به مساکین و فقرا و اسرا توسط اهل بیت علیهم السلام، نازل کرد و فرمود:

۳۹۸. اصول کافی، جلد 2، صفحه 201، باب اطعام المؤمن، حدیث 6 (چاپ دار الکتب الاسلامیه) 398

بحار الانوار، جلد 74، صفحه 369 399

و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ
لَا شُكْرًا⁴⁰¹

و به [پاس] دوستی [خدا] بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می دهند. "ما برای خشنودی خدا است که به شما
می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۲۲﴾

[سورة المطففين، ۲۲]

مسلمانان نیکان در انواع نعمت اند

امام باقر(ع) می فرماید: خود را به کار نیک عادت دهید و از اهل خیر باشید تا به همین نشانه و علامت
شناخته شوید. من فرزندان و شیعیانم را به این برنامه فرمان می دهم.^{۴۰۲}

قال الامام الكاظم - عليه السلام - : إِنَّ خَوَاتِيمَ أَعْمَالِكُمْ قَضَاءُ حَوَائِجِ إِخْوَانِكُمْ وَالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ مَا قَدَّرْتُمْ وَ
الَّا لَمْ يُقْبَلْ مِنْكُمْ عَمَلٌ^{۴۰۳}

امام کاظم - علیه السلام - فرمود: همانا مهر قبول اعمال شما، بر آوردن نیازهای برادرانتان و نیکی کردن
به آنان در حد توانتان است و الا (اگر چنین نکنید)، هیچ عملی از شما پذیرفته نمی شود

قال الامام الصادق - عليه السلام - : مَنْ كَانَ فِي حَاجَةٍ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ الْمُسْلِمِ كَانَ اللَّهُ فِي حَاجَتِهِ مَا كَانَ فِي
حَاجَةٍ أَخِيهِ^{۴۰۴}

۴۰۱ . انسان ، آیه ۹ - ۸

۴۰۲ بحارالانوار ج ۴۶ ص ۲۴۳ به نقل از خرائج راوندی

۴۰۳ «بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۹»

۴۰۴ «امالی شیخ طوسی، ص ۹۷، ج ۱۴۷»

امام صادق - علیه السلام - فرمود: کسی که در فکر برآوردن نیاز برادر مؤمن مسلمان خود باشد تا زمانی که در فکر نیاز او هست، خداوند نیز در (فکر) نیاز وی باشد (نیازش را بر طرف می کند).

قال الامام الصادق - علیه السلام - : أَلْمَاشِي فِي حَاجَةِ أَخِيهِ كَالسَّاعِي بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرُوءَةِ^{۴۰۵}

امام صادق - علیه السلام - فرمود: کسی که در راه برطرف ساختن نیاز برادر خود قدم بردارد، مانند کسی است که سعی میان صفا و مروه به جای آرَد

قال رسول الله - صلى الله عليه وآله - : مَنْ مَشَى فِي عَوْنِ أَخِيهِ وَ مَنْفَعَتِهِ فَلَهُ ثَوَابُ الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^{۴۰۶}

پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - فرمود: کسی که برای کمک به برادر خود و سود رساندن به او اقدام کند، پاداش مجاهدان در راه خدا به او داده خواهد شد

روزی شخصی نزد امام هادی علیه السلام رفت و اظهار نمود که بدهی زیادی دارم و درخواست کمک کرد .

امام علیه السلام به او فرمود : من کاری را می خواهم که تو انجام دهی ، و تو را قسم می دهم که امتناع نکنی !

گفت : امتناع نخواهم کرد .

امام علیه السلام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است . سپس به او گفتند : وقتی عده ای از مردم نزد من هستند ، این کاغذ را بیاور و طلب خودت را از من بخواه !

⁴⁰⁵ «تحف العقول، ص 303»

⁴⁰⁶ «ثواب الاعمال، ص 340»

او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه‌ای پول برای امام علیه‌السلام
فرستاد و امام

علیه‌السلام هم آن را به او داد^{۴۰۷}

و درسهای دیگری چون:

درس بیست و ششم: دوری از حرام خواری

درس بیست و هفتم: دوری از حسادت

درس بیست و هشتم: اخلاص در عمل

درس بیست و نهم: شجاعت

درس سیم: صبر و استقامت....

درسهای سرنوشت ساز از اهل بیت علیهم السلام

محمد تقی صرفی پور

مقدمہ

100 خصلت از پیامبر اعظم ص

- ۱- هنگام راه رفتن بـا آرامـي و وقـار راه مـي رفـت.
- ۲- در راه رفتن قـدم هـا را بـر زمـين نمـي کـشـيد.
- ۳- نگاهش پيوسـته بـه زيـر افتـاده و بـر زمـين دوختـه بـود.
- ۴- هرکـه را مـي ديد مبادرت بـه سلام مـي کـرد و کـسي در سلام بـر او سـبقت نـگرفت.
- ۵- وقتـي بـا کـسي دسـت مـي داد دسـت خـود را زودتر از دسـت او بيـرون نمـي کـشـيد.
- ۶- بـا مـردم چـنان مـعاشرت مـي کـرد کـه هرکـس گـمان مـي کـرد عزيزـترين فـرد نـزد آن حـضرت اسـت.
- ۷- هرگـاه بـه کـسي مـي نـگريـست بـه رـوش اربـاب دولـت بـا گوشـه چـشم نـظر نمـي کـرد.
- ۸- هرگـز بـه روي مـردم چـشم نمـي دوخت و خـيره نـگاه نمـي کـرد.

۹. چون اشاره مي کرد با دست اشاره مي کرد نه با چشم و ابرو-۹.

۱۰. سکوئي طولاني داشت و تا نياز نمي شد لب به سخن نمي گشود-۱۰.

۱۱. هرگاه با کسي، هم صحبت مي شد به سخنان او خوب گوش فرا مي داد-۱۱.

۱۲. چون با کسي سخن مي گفت كاملا برمي گشت و رو به او مي نشست-۱۲.

۱۳. با هرکس مي نشست تا او اراده برخاستن نمي کرد آن حضرت برنمي خاست-۱۳.

۱۴. در مجلسي نمي نشست و برنمي خاست مگر با ياد خدا-۱۴.

۱۵. هنگام ورود به مجلسي در آخر و نزديک درب مي نشست نه در صدر آن-۱۵.

۱۶. در مجلس جاي خاصي را به خود اختصاص نمي داد و از آن نهي مي کرد-۱۶.

۱۷. هرگز در حضور مردم تكيه نمي زد-۱۷.

۱۸. اکثر نشستن آن حضرت رو به قبله بود-۱۸.

۱۹. اگر در محضر او چيزي رخ مي داد که ناپسند وي بود نادیده مي گرفت-۱۹.

۲۰. اگر از کسي خطايي صادر مي گشت آن را نقل نمي کرد-۲۰.

۲۱. کسي را بر لغزش و خطايي در سخن مواخذه نمي کرد-۲۱.

۲۲. هرگز با کسي جلد و منازعه نمي کرد-۲۲.

۲۳. هرگز سخن کسي را قطع نمي کرد مگر آنکه حرف لغو و باطل بگويد-۲۳.

۲۴. پاسخ به سوالي را چند مرتبه تکرار مي کرد تا جوابش بر شنونده مشتبّه نشود-۲۴.

۲۵. چون سخن ناصواب از کسي مي شنيد. نمي فرمود- «چرا فلانی چنين گفت» بلکه مي فرمود «بعضی مردم را چه می شود-۲۵-
«که چنين مي گويند؟»

۲۶. با فقرا زياد نشست و برخاست مي کرد و با آنان هم غذا مي شد-۲۶.

۲۷. دعوت بنودگان و غلامان را مي پذيرفت-۲۷.

۲۸. هديه را قبول مي کرد اگرچه به اندازه يک جرعه شير بود-۲۸.

۲۹. بيش از همه صله رحم به جا مي آورد-۲۹.

۳۰. به خویشان و خود احسان مي کرد بي آنکه آنان را بر ديگران برتري دهد-۳۰.

۳۱. کار نيک را تحسين و تشويق مي فرمود و کار بد را تبخير مي نمود و از آن نهي مي کرد-۳۱.

آنچه موجب صلاح دين و دنياي مردم بود به آنان مي فرمود و مكرر مي گفت هر آنچه حاضران از من مي شنوند به غايبان - ۳۲-
برسانند

هر كس كه عذر مي آورد عذر او را قبول مي كرد - ۳۳-

هر كس كه زكوتي را حقيقتاً نپردازد - ۳۴-

هر كس كه زكوتي را دشنام نداد و يبا به لقب هاي بيد خواند - ۳۵-

هر كس كه زكوتي را اطرافيان و بستگان خود را نفرتين نكرد - ۳۶-

هر كس كه عيب مردم را جستجو نكرد - ۳۷-

از شر مردم بزرگوار بود ولي از آنان كناره نمي گرفت و با همه خوشخو بود - ۳۸-

هر كس كه مديونيت مردم را نمي كرد و بسيار مديونان نمي گفت - ۳۹-

بر جسارت ديگران صبر مي فرمود و بدني را به نيكي جزا مي داد - ۴۰-

از بيماران عيادت مي كرد اگر چه دور افتاده ترين نقطه مدينه بود - ۴۱-

سراغ اصحاب خود را مي گرفت و همواره جويائي حال آنان مي شد - ۴۲-

اصحاب را به بهترين نعام هايشان صدا مي زد - ۴۳-

با اصحابش در كارها بسيار مشورت مي كرد و بر آن تأكيد مي فرمود - ۴۴-

در جمع يارانش دايره وار مي نشست و اگر غريبه اي بر آنان وارد مي شد نمي توانست تشخيص دهد كه پيامبر کداميك از ايشان است - ۴۵-

ميان يارانش انس و الفات برقرار مي كرد - ۴۶-

وفادارترين مردم به عهد و پيمان بود - ۴۷-

هرگاه چيزي به فقير مي بخشيد به دست خودش مي داد و به كسي حواله نمي كرد - ۴۸-

اگر در حال نماز بود و كسي پيش او مي آمد نمازش را كوتاه مي كرد - ۴۹-

اگر در حال نماز بود و كودكي گريه مي كرد نمازش را كوتاه مي كرد - ۵۰-

عزیزترین افراد نزد او كسي بود كه خيالش بيشتر به ديگران مي رسيد - ۵۱-

«اچدي از محضر او نا اميد نبود و مي فرمود « برسانيد به من حاجت كسي را كه نمي تواند حاجتش را به من برساند - ۵۲-

هرگاه كسي از او حاجتي مي خواست اگر مقدور بود روا مي فرمود و گرنه با سخني خوش و با وعده اي نيكو او را - ۵۳-
راض مي كرد

هر كس كه جواب رد به درخواست كسي نداد مگر آنكه براي معصيت باشد - ۵۴-

۵۵. پیران را بسیار اکرام می کرد و با کودکان بسیار مهربان بود-
 ۵۶. غریبان را خیلی مراعیات می کرد-
 ۵۷. با نیکی به شروران، دل آنان را به دست می آورد و مجذوب خود می کرد-
 ۵۸. همواره متبسم بود و در عین حال خوف زیادی از خدا بردل داشت-
 ۵۹. چون شاد می شد چشم ها را بر هم می گذاشت و خیلی اظهار فرح نمی کرد-
 ۶۰. اکثر خندیدن آن حضرت تبسم بود و صدایش به خنده بلند نمی شد-
 ۶۱. مزاح می کرد اما به بهانه مزاح و خندانیدن، حرف لغو و باطل نمی زد-
 ۶۲. نام بد را تغییر می داد و به جای آن نام نیک می گذاشت-
 ۶۳. بردباری اش همواره بر خشم او سبقت می گرفت-
 ۶۴. از برای فوت دنیا ناراحت نمی شد و یا به خشم نمی آمد-
 ۶۵. از برای خدا آنچنان به خشم می آمد که دیگر کسی او را نمی شناخت-
 ۶۶. هرگز برای خودش انتقام نگرفت مگر آنکه حریم حق شکسته شود-
 ۶۷. هیچ خصائلی نزد آن حضرت منفورتر از دروغگوی نبود-
 ۶۸. در حال خشنودی و نا خشنودی جز یاد حق بر زبان نداشت-
 ۶۹. هرگز درهم و دیناری نزد خود پس انداز نکرد-
 ۷۰. در خوراک و پوشاک چیزی زیاده تر از خدمتکارانش نداشت-
 ۷۱. روی خاک می نشست و روی خاک غذا می خورد-
 ۷۲. روی زمین می خوابید-
 ۷۳. کفش و لباس را خودش وصله می کرد-
 ۷۴. با دست خودش شیر می دوشید و پای شترش را خودش می بست-
 ۷۵. هر مرکبی برایش مهیا بود سوار می شد و برایش فرقی نمی کرد-
 ۷۶. هر جا می رفت عبایی که داشت به عنوان زیر انداز خود استفاده می کرد-
 ۷۷. اکثر جامه های آن حضرت سفید بود-
 ۷۸. چون جامه نو می پوشید جامه قبلی خود را به فقیری می بخشید-

۷۹- جامه فـاخری کـه داشـت مـخصـوص رـوز جـمعه بـود-
 ۸۰- در هنگام کفش و لباس پوشیدن همیشه از سمت راست آغاز می کرد-
 ۸۱- ژولیه مـده مـو بـودن را کـراهـت مـی دانـست-
 ۸۲- همیشه خوشبو بود و بیشترین مخارج آن حضرت برای خریدن عطر بود-
 ۸۳- همیشه با وضو بود و هنگام وضو گرفتن مسواک می زد-
 ۸۴- نور چشم او در نماز بود و آسایش و آرامش خود را در نماز می یافت-
 ۸۵- ایام سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هرماه را روزه می داشت-
 ۸۶- هرگز نعمتی را مـذمت نکـرد-
 ۸۷- اندک نعمت خداوند را بزرگ می شمرد-
 ۸۸- هرگز از غذایی تعریف نکرد یا از غذایی بد نگفت-
 ۸۹- موقع غذا هرچه حاضر می کردند میل می فرمود-
 ۹۰- در سر سفره از جلوئی خود غذا تناول می فرمود-
 ۹۱- بر سر غذا از همه زودتر حاضر می شد و از همه دیرتر دست می کشید-
 ۹۲- تا گرسنه نمی شد غذا میل نمی کرد و قبل از سیر شدن منصرف می شد-
 ۹۳- معده اش هیچ گاه دو غذا را در خود جمع نکرد-
 ۹۴- در غذا هرگز از آروغ نزد-
 ۹۵- تا آنجا که امکان داشت تنها غذا نمی خورد-
 ۹۶- بعد از غذا دستها را می شست و روی خود می کشید-
 ۹۷- وقت آشامیدن سه جرعه آب می نوشید؛ اول آنها بسم الله و آخر آنها الحمد لله-
 ۹۸- از دوشیزگان پـرده نشـین بـا حـیـا تـاثر بـود-
 ۹۹- چون می خواست به منزل وارد شود سه بار اجازه می خواست-
 اوقات داخل منزل را به سه بخش تقسیم می کرد: بخشی برای خدا، بخشی برای خانواده و بخشی برای خودش بود و وقت ۱۰۰- خودش را نیز با مردم قسمت می کرد.

انس بن مالک می گوید: ده سال خدمتگزار پیامبر(ص) بودم هرگز بمن تندی نکرد و اگر کاری را کرده بودم نگفت چرا کردی و شبها بامقدار کمی شیر و نان آب زده افطار می کرد اتفاقا یکی از شبها پیامبر دیر به منزل آمده و من فکر کرده بودم پیامبر مهمان است پس شیر او را خوردم وقتی پیامبر آمد از همراه حضرت پرسیدم آیا پیامبر افطار کرده گفتند نه غمگین شدم و ترسیدم پیامبر غای خود را بطلبد ولی تا اذان صبح سخنی در این باره نگفت و روز هم روزه بگرفت. به پیامبر گفتند: فلانی روزها روزه و شبها نماز می خواند ولی اخلاق بدی دارد که همسایگانش را با زبان اذیت می کند حضرت فرمود: در او خیری نیست و او از اهل جهنم است.

پیرزن بینوایی در مسجد پیامبر جارو می کشید و همانجا می خوابید و خوراک او را مردم تهیه می کردند روزی پیامبر وارد مسجد شد چون آن زن را ندید فرمود: کجا رفته است مردم جواب دادند شب گذشته مرد و او را دفت کردند حضرت از شنیدن این مطلب ناراحت شده و آنها را بخاطر عدم اطلاع به پیامبر نوییخ کرده و سپس بهمرا جمعیت روی قبر زن آمده و برای آمرزش این زن نماز خواند.

نجات بت پرست خوش اخلاق:

چند تن از مشرکین که به قصد قتل پیامبر(صلی الله علیه و آله) به اطراف مدینه آمده بودند و دستگیر شدند چون حاضر بتوبه نشدند حضرت فرمود: یک نفر از آنها را آزاد و بقیه را بقتل برسانند شخص آزاد شده با شگفتی از پیانبر(صلی الله علیه و آله) سؤال کرد که چه دلیلی داشت که همکاران مرا کشتی و تنها مرا آزاد کردی فرمود: اینک جبرئیل از جانب خداوند بر من نازل شد و خبر داد تو دارای پنج خصلت هستی که خدا و رسول آنها را دوست دارند اول آنکه تو نسبت به ناموس و حریمت غیرت داری دوم آنکه مردی با سخاوتی سوم آنکه راستگویی چهارم آنکه شجاعت داری پنجم آنکه دارای حسن خلق هستی پس این مرد دسالت پیامبر(صلی الله علیه و آله) را اجرا کرد و مسلمان شد.

نمونه هائی از اخلاق پیامبر(ص):

از امام موسی کاظم (ع) منقولست که: یهودی از پیامبر(صلی الله علیه و آله) چند دینار می طلبد روزی آمد و مطالبه کرد حضرت فرمود ای یهودی ندارم که بدهم یهودی گفت از تو نمی شنوم تا بدهی فرمود: پس می نشینم با تو در اینجا. پس پیامبر(ص) با آن یهودی نشینت تا ظهر و عصر و مغرب و عشا و بامداد پس اصحاب حضرت یهودی را تهدید کردند حضرت فرمود که چکار دارید با او گفتند یا رسول الله یهودی ترا حبس کرده و نمی گذارد به جائی روی حضرت فرمود: که حقتعالی مرا مبعوث نکرده که ستم کنم بر کسی که در امانست. چون روز شد یهودی شهادتین گفته و نصف مال خود را در راه خدا داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله : بوی بهشت از مسیر پانصد سال راه بمشام می رسد ولی بمشام عاق والدین و دیوث نمی رسد . پرسیدند که دیوث کیست؟ فرمود: آنکه می بیند بازنش زنا می کنند ولی ناراحت نمی شود! (۴۰۸)

حلیمه که تا چهار سالگی یا کمی بیشتر تربیت پیامبر را بر عهده داشته درباره حالات خاص حضرت می گوید:

هرگز لباس او را نجس ندیدم گویا دیگری او را پاکیزه می کرد و هر وقت خواستم لباسش را در بیاورم فریاد واضطراب می کرد و نمی گذاشت به بدنش نگاه کنم . شبها می شنیدم ذکر می گفت: لا اله الا الله قدوسا قدوسا.

او با دست چپ کار نمی کرد و چیزی بدست چپ نمی گرفت و هر چیزی بر می داشت بسم الله می گفت و هر که از خوبان او را می دید از محبت حضرت بی تاب می شد.

رشد جسمی حضرت را اینگونه نوشته اند: در سه ماهگی می نشست. در نه ماهگی با کودکان راه می رفت و در ده ماهگی به چرانیدن گوسفندان می رفت و در پانزده ماهگی تیراندازی می نمود و در سی ماهگی با نوجوانان کشتی می گرفت. (زندگانی پیامبر اسلام ص 18)

بعضی ویژگیهای رسول الله ص

امام باقرع فرمود: در حضرت محمد ص سه ویژگی بود که در هیچ احدی نبود: 1- سایه ای نداشت. 2- از هر کجا عبور می کرد تا دوروز بوی عطر حضرت به مشام می رسید. 3- به هیچ سنگ و درختی عبور نمی فرمود مگر آنکه برایش سجده و تعظیم می نمود. (اثبات الهدی ج 1 ص 228)

نور چهره حضرت

امام صادق ع فرمود: اگر رسول الله ص در شبی که کاملاً تاریک بود از جائی عبور می کردنوری مانند پاره ماه از او ساطع بود. (اثبات الهدی ج 1 ص 226)

سوءالات یهودی درباره مقام پیامبر صلی الله علیه و آله

بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ، یک نفر یهودی خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسید و سوءالاتی از او کرد ، که بعد از پاسخ علی علیه السلام ، این یهودی مسلمان شد . از جمله : شما معتقد هستید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ، برتر از همه انبیاء است . حال من از شما می پرسم : حضرت آدم علیه السلام دارای این فضیلت بود که همه فرشتگان بر او سجده کردند . آیا پیامبر شما هم همچون فضیلتی داشته است ؟ علی علیه السلام فرمود : سجده فرشتگان در مقابل آدم علیه السلام ، یک بار بود . ولی خدا ، خود و ملائکه اش ، شبانه روز بر پیامبر ما صلوات فرستند . « إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا » (احزاب) 33 : 56 .

امام صادق (ع) فرمود: روزی رسول خدا (ص) نماز ظهر را با جماعت خواند، مردم بسیاری به او اقتدا کردند، ولی آن ها ناگاه دیدند آن حضرت بر خلاف معمول دو رکعت آخر نماز را با شتاب تمام کرد (مردم از خود می پرسیدند، به راستی چه حادثه مهمی رخ داده که پیامبر (ص) نمازش را با شتاب تمام کرد؟!) پس از نماز از پیامبر (ص) پرسیدند: «مگر چه شده؟ که شما این گونه نماز را (با حذف مستحبات) به پایان بردی؟» پیامبر (ص) در پاسخ فرمود: «اما سمعتم صراخ الصبی؛ آیا شما صدای گریه کودک را شنیدید؟» معلوم شد که کودکی در چند قدمی محل نمازگزاران گریه می کرده، و کسی نبود که او را آرام کند، صدای گریه او دل مهربان پیامبر (ص) را به درد آورد، از این رو نماز را با شتاب تمام کرد، تا کودک را از آن وضع بیرون آورده، و نوازش نماید.⁴⁰⁹

علت گریه کوه

وقتی پیامبر با بیست و پنج هزار نفر از یارانش به طرف تبوک می رفتند ، در راه به کوهی رسیدند که دیدند آب از بالای آن کوه به پایین می ریزد بدون اینکه سیلابی بوده باشد و یا به چشمه ای وصل باشد . عده ای تعجب کردند و گفتن : « این

⁴⁰⁹ <https://hawzah.net/fa/Article/View/93858>

جریان آب عجیب است . پیامبر فرمود : « برای این است که کوه گریه می کند ! »

آنها گفتند : « کوه هم گریه می کند ؟ » پیامبر فرمودند : « آیا می خواهید علت آنرا بدانید ؟ » گفتند : « بلی ! یا رسول الله » پیامبر فرمود : « ای کوه چرا گریه می کنی ؟ » کوه با زبان فصیح که همه شنیدند ، جواب داد : « ای رسول خدا ، حضرت عیسی از کنار من عبور کرد و در حالی که این آیه را قرائت می کرد . « النَّارُ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ » « هیزم آتش جهنم ، مردم و سنگها هستند . از آن روز من گریه می کنم ، از ترس اینکه مبادا من از آن سنگها باشم » . پیامبر فرمود : « راحت باش که تو از آن نیستی ، زیرا آن سنگ ، سنگ کبریت می باشد . در این موقع آب جاری کوه خشك شد ، به طوری که گویا هیچ آب و رطوبتی نبوده است »⁴¹⁰ .

اگر اخلاص نباشد روز قیامت روز ضرر هست!

از رسول خدا(ص) روایت است که روز قیامت سه نفر را به موقف حساب آورند و به اولی که عابدست خطاب می رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارخدا یا در روز و شب به نماز و بندگی اشتغال داشتم پس خداوند گوید که دروغ می گویی که مرادت طاعت من نبود بلکه مقصودت مصرف به آن گشته که خلاق بذکر حمیده ات متوجه گشته بگویند که این مرد عابدست پس این نوع عبادت بدرگاه ما موجب اجر نگردد به دومی که صاحب نعمت است خطاب رسد که به تو نعمتها ارزانی کردم در کدام راه صرف نمودی گوید که بار خدای صدقه در شب و روز می دادم خدا گوید که دروغ می گویی و ملائکه بدروغ او اعتراف نمایند که مقصد اصلیت آن بود که مردم بگویند که فلان کس آدمی کریم و بخشنده ایست به سومی که شربت شهادت نوشیده خطاب رسد که چه اعمالی انجام داده ای گوید بارالها جهاد در راهت کرده تا شهید شدم فرمان رسد که دروغ می گویی و فرشتگان گویند که دروغ می گویی بلکه منظور تو از این جهاد آن بود که مردم گویند که فلانی شجاع است.

اول بزرگتر!

بحار الانوار : ج 17 ، ص 364 .⁴¹⁰

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: دو نفر خدمت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) رسیدند. یکی پیر بود و دیگری جوان. آنکه جوان بود، زودتر از پیر سخن گفت. پیامبر دوباره فرمود: الکبیر، الکبیر⁴¹¹ یعنی بزرگ، بزرگ. این هشداری بود تا جوان، ادب را مراعات کند و قبل از پیر سبقت به سخن گفتن نجوید.

روزی قیس دید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یکی از دختران خود را روی زانوانش نشانده است، از او پرسید: «این گوسفند بچه چیست، که این چنین او را می‌بویی؟»

حضرت فرمود: «این دختر من است.»

قیس گفت: به خدا سوگند من دخترهای زیادی داشتم و همه را زنده به گور کردم و هیچ کدام را این گونه نبوئیدم!

حضرت محمد صلی الله علیه و آله فریاد زد: «وای بر تو! خدا رحم را از دل تو بیرون برده، و قدر بهترین نعمتهایی را که خداوند سبحان به انسان عنایت کرده شناختی.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله: اگر زنی باخود به خانه شوهر، طلا و نقره و جواهر ببرد. ولی روزی به شوهرش بگوید: تو کی هستی! همه این اموال مال من است! همه اعمالش باطل⁴¹² می‌شود اگرچه عابدترین مردم باشد. مگر اینکه توبه کند و از شوهرش عذرخواهد.)

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حواء که زیباترین زن بود، گفت: ای حواء! اگر زنی با عصبانیت رویش را از شویش برگرداند، با خاکستر جهنم که بر چشمانش سر مه کشند، عذاب می‌شود.

مشکاة الانوار، ص 168.
411

412 مکارم الاخلاق/202

ای حولاء! قسم به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد، اگر زنی لباس شوهرش را پاره کند و یا مویش را بکند، میخهای آتشین جهنم بر کفه دستهایش فروبرند.

ای حولاء! قسم به خدایی که مرا به حق مبعوث کرد، هرزنی که بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رود و در عروسی شرکت نماید، براو لعنت نازل شود و برای هر قدمش، چهل معصیت نویسند...

ای حولاء! قسم به خدایی که مرا به پیامبری مبعوث کرد، اگر زنی بدون اجازه شوهر خود در خارج از خانه نماز بخواند همان نماز را بر صورتش می زنند...

ای حولاء! هرزنی که غیر روزه رمضان بدون اجازه شوهر روزه بگیرد، از گناهکاران است.

ای حولاء! اگر زنی بدون اذن شوهر صدقه بدهد، برای زن گناه و برای شوهر ثواب می نویسند.

ای حولاء! خلیفه خدا بر زن، شوهرش (شوهر مؤمن) است. پس اگر شوهر از او راضی باشد، خداهم از او راضی است و اگر ناراحت باشد، خداهم از او خشمگین می شود.

ای حولاء! هرزنی که نمازش را بخواند و خانه دار باشد و از شویش اطاعت نماید، خداوند سبحان گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد.

ای حولاء! زن نباید از شوهر کاری فوق طاقتش بخواهد و نباید شکایت او را به بیگانه و خودی ببرد. (۴۱۳)

نماینده زنان در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب و یاران نشسته بودند که اسماء بنت

یزید انصاری، به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: من نماینده زنان هستم تا از شما سؤالی بپرسم، و این فقط سؤال زنان انصار و مدینه نیست بلکه هیچ زنی در شرق و غرب عالم

1. زنان مردآفرین، ص 22.

نیست مگر اینکه وقتی سؤال مرا بشنود، آن را می پذیرد. پس من در حقیقت نماینده همه زنان عالم هستم! پدر و مادرم و خودم فدای شما ای رسول خدا.

حقیقتاً خداوند سبحان شمارا به پیامبری بسوی زنان و مردان مبعوث نمود، ما هم به تو و خدایت، ایمان آوردیم، و بدرستی که ما زنان، خانه نشینین و در حجاب و محدود هستیم. غرائز جنسی شما مردها را برطرف می کنیم و فرزندان شما را بزرگ می نمائیم! آن وقت شما مردها چند امتیاز بر ما زنها دارید: شما در نماز جمعه و جماعت و عیادت مریضها و تشییع جنازه و حج پیایی و از همه بالاتر در جهاد شرکت می کنید! وقتی یکی از شما برای حج و عمره و جهاد، خارج می شوید، ما اموال شما را حفظ می کنیم، لباسهای شما را می بافیم، بچه های شما را بزرگ می کنیم در حالی که در اجر و ثواب کارهای شما شریک نیستیم!

در این موقع حضرت با تمام صورت به اصحابش متوجه شد و فرمود: آیا شما تاکنون زنی این چنین دیده اید که به این خوبی مسائل دینش را بپرسد؟
اصحاب گفتند: ما فکر نمی کردیم زنی به این مرتبه برسد!

سپس پیغمبر به طرف آن زن توجه کرد و فرمود: ای خانم! خوب بفهم و به همه زنان اعلام کن! بدرستی که خوب شوهرداری کردن زن و جلب رضایت شوهر و موافق او

عمل نمودن، مساوی و معادل همه این کارهای خیری است که مردان انجام می دهند! آن زن در حالی که زبان را به لا اله الا الله بلند کرده بود نزد زنان برگشت.^(۴۱۴)

چند نفری محضر پیغمبر اکرم (ص) بودند و سؤال کردند: «مَنْ نَجَالِسُ؟» با چه کسی نشست و برخاست کنیم؟ عمرمان را خرج چه کسی کنیم؟ پیغمبر اکرم (ص) فرمود: با کسی که این سه خصلت را داشته باشد حتماً معاشرت کنید؛

«رؤيته يذكركم الله» همین که او را ببینید، یاد خدا بیفتید.

«ويزيد في علمكم منطقه» وقتی حرف می زند حرف زدنش به دانش شما اضافه کند.

«ویرغبکم عملہ فی الآخرة» یا «یرغبکم فی الآخرة عملہ» شکل زندگی او شما را ترغیب به آخرت کند.

پیامبر اعظم ص: اگر مرد به زنش کمک کند پاداش پیامبرانی چون داود و یعقوب و عیسی را به او می دهند. و یکساعت کار در خانه مساوی عبادت فراوانی است.^(۴۱۵) خارج نشدن از خانه بدون اجازه شوهر:

«امام صادق علیه السلام فرمود: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله ، مردی از انصار قصد مسافرت داشت، هنگام خارج شدن از خانه به همسرش گفت: تا من برگشته ام از خانه بیرون نرو، چندی بعد، پدر زن بیمار شد. این زن شخصی را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله فرستاد که شوهرم گفته از خانه خارج نشو ولی اکنون پدرم بیمار شده است. می توانم به عیادت او بروم؟

میزان الحکمة 4/2869⁴¹⁴

بحار ج 101 ص 132⁴¹⁵

حضرت جواب فرمود که در خانه بمان و از شویت اطاعت کن ! چند روز بعد خبر رحلت پدرش را

1. اوحدی مراغه‌ای. 2. اوحدی مراغه‌ای . (660)

به او دادند . باز به پیامبر صلی الله علیه و آله پیغام داد که آیا می توانم بر جنازه پدرم حاضر شوم؟ حضرت جواب داد که در خانه بمان و از شویت اطاعت کن ! تا اینکه پدرش را بخاک سپردند . وقتی شوهر از سفر آمد با زنش نزد پیامبر رفت . پیامبر صلی الله علیه و آله به زن بشارت داد که در مقابل اطاعت تو از شوهرت، خداوند سبحان تو و پدرت را آمرزید (۴۱۶) «.

امّ سلمه از پیامبر درباره ثواب خدمت زن به شوهرش پرسید . حضرت فرمود:

«وقتی زن در خانه کار می کند و مثلاً وسیله ای را از جایی برمی دارد و در جای دیگر می گذارد، در این حال خداوند سبحان به او نظر می کند . و هر که خدا به او نظر کند، او را عذاب نمی کند.»⁽²⁾

و فرمود: «هر زنی که در خانه شوهر، طوری شوهرداری کند که صلاح شوهر او باشد، خداوند سبحان همه گناهان او را محو می کند و حسناتش را مضاعف می نماید . و چون از

شوهر حامله شود، آنقدر برایش ثواب بنویسند، و مانند کسی است در تمام عمر روزه دار و دائم الصلوة بوده باشد. و هر بار که کودکش را شیر می دهد، مثل این است که بنده ای در راه خدا آزاد کرده، و چون کودک را از شیر بگیرد، منادی از آسمان ندا کند: ای زن! تمام گناهان گذشته ات آمرزیده شد.»⁽³⁾

رسول خدا صلی الله علیه و آله: «برای زن اذان و اقامه گفتن نیست. از زن، شرکت در جمعه و جماعات

عیادت مریض و تشییع جنازه، لبیک گفتن با صدای بلند در حج، باتندی بین صفا و مروه راه رفتن، دست زدن به حجر الاسود، داخل کعبه رفتن، تراشیدن موی سر، قاضی شدن، حاکم شدن، مورد مشورت قرار گرفتن، ذبح کردن مگر در ضرورت، برداشته شده است.

او در وضو اول داخل دستها را وضوء دهد، ولی مرد از پشت دست شروع نماید.، زن در هنگام نماز پاهایش را بهم بچسباند. زن حق ندارد بدون اجازه شوهر از خانه بیرون برود. و بدون اجازه او روزه مستحبی بگیرد. او نباید با نامحرم دست دهد و یا با نامحرم بیعت کند مگر از پشت لباس. او حج مستحبی را باید با اجازه شوهر بجای آورد. نباید سوار اسب شود مگر در ضرورت. ارث و دیه زن نصف ارث و دیه مرد است، هنگام نماز بر بدن زن، امام مقابل سینه او بایستد ولی در مرد، مقابل سرش بایستد، رضایت شوهر از زن، از هر شفيعی در نزد خداوند سبحان برای او بهتر است»^(۴۱۷)

فشار قبر شهید به خاطر بد اخلاقی با همسرش:

در روایت است که وقتی سعد بن معاذ شهید شد پیامبر (ص) تشییع جنازه با شکوهی برای او انجام داد حضرت در حالیکه پاها را برهنه کرده بود و بدن رداء دنبال جنازه سعد حرکت کرده گاهی طرف راست و گاهی طرف چپ بدن سعد را می گرفت چون نزدیک قبر شدند حضرت داخل قبر شده و با دست مبارکش او را داخل قبر گذاشته و قبر او را آماده و خشت بر آن گذاشت در این هنگام مادر سعد کنار قبر او آمد و گفت گوارا باشد بر تو بهشت ای سعد. حضرت رسول (ص) فرمود: مادر سعد با چنین یقینی سخن مگو که الان قبر فشار سختی بر بدن سعد وارد نمود. پس مردم سؤال کردند چرا یا رسول الله با اینکه در تشییع جنازه سعد آنچنان اهمیت قائل شدی که نسبت به دیگری سابقه نداشت آنوقت می فرمایی که بعد دچار فشار قبر شد حضرت فرمود: آری سعد مقداری نسبت به خانواده اش بد اخلاق بود و این فشار قبر از آن بد اخلاقی بود.

امام باقر (ع) فرمود مردی از پیروان رسول خدا (ص) بنام سعد، بسیار مستمند بود و جزو اصحاب صفه محسوب می شد. - صفه جایی در مسجد برای مستمندان بود - تمام نمازهای شبانه روزی را پشت سر رسول خدا (ص) می خواند. حضرت از تنگدستی سعد ناراحت و متأثر بود. روزی حضرت به سعد وعده داد تا اگر پولی بدستم آمد تو را بی نیاز می کنم. مدتی گذشت و پولی نصیب حضرت نشد. لذا تأثر حضرت بیشتر شد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و دودرهم آورد و به رسول خدا (ص) داد و گفت خداوند می فرماید ما از اندوه تو بخاطر تنگدستی سعد آگاهیم. اگر می خواهی از این حال خارج شود دودرهم را به او بده و بگو خرید و فروش کند. رسول خدا (ص) دودرهم را گرفت. وقتی برای نماز ظهر از منزل خارج شد، سعد را مشاهده فرمود که در یکی از اطاقها منتظر ایستاده است. فرمود می توانی تجارت کنی؟ عرض کرد سوگند بخدا که سرمایه ندارم. حضرت دودرهم را به او داده فرمود با همین سرمایه خرید و فروش کن.

سعد پول را گرفت و برای انجام فریضه در خدمت حضرت به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر را با حضرت خواند. پس از نماز حضرت به او گفت که بدنبال روزی حرکت کن.

سعد بیرون شد و شروع به معامله نمود. خداوند برکتی به او داد که هرچه را به یک درهم می خرید، دو درهم می فروخت. معاملات او همیشه سودش برابر اصل سرمایه بود. کم کم وضع مالی او ترقی نمود بطوری که کنار مسجد مغازه ای باز کرد و اموال و کالاهای آنجا عرضه می نمود. رفته رفته اشتغالات تجاری او زیاد شد تا بجائی که وقتی بلال اذان می گفت و حضرت برای نماز بیرون می آمد، سعد را مشاهده می فرمود که هنوز خود را برای نماز آماده نکرده و وضو نگرفته با اینکه قبل از این جریان پیش از اذان مهیای نماز بود.

رسول خدا (ص) می فرمود ای سعد! دنیا تو را مشغول کرده و از نماز باز داشته است. سعد می گفت چه کنم؟ اموال خود را رها کنم تا ضایع شود؟ به این شخص جنس داده ام و منتظر کم پولش را بدهد و این شخص هم پول داده و از من جنس می خواهد.

رسول خدا (ص) از مشاهده مشغول شدن سعد به زیاد کردن ثروت و بازماندنش از عبادت، افسرده شد بیشتر از موقعی که در موقع تنگدستی اش متأثر بود. روزی جبرئیل نازل شد و عرض کرد خداوند می فرماید از افسردگی تو اطلاع یافتیم اینک کدام حال را برای سعد می پسندی؟ وضع قبلی را یا اشتغال فعلی او به دنیا و ثروت طلبی؟ فرمود همان تنگدستی سابقش را بهتر می خواهم زیرا دنیای فعلی او آخرتش را بر باد داده است. جبرئیل گفت آری علاقه به دنیا و ثروت انسان را از یاد آخرت غافل می کند. اگر بازگشت حال گذشته او را می خواهی دودرهمی که به او دادی پس بگیر. حضرت نزد سعد رفت و فرمود دور همی که بتو دادیم بر نمی گردانی؟ گفتا اگر

دویست درهم هم بخوای می‌دهم. فرمود نه همان دودرهم را بده. سعد پول را داد. چیزی نگذشت که دنیا بر او مخالف شد و وضعش مثل قبل گردید.

اهمیت طلب مردم

جنازه مردی را آوردند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن نماز گذارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: شما بر او نماز بخوانید اما من نمی‌خوانم .

اصحاب گفتند: رسول الله ! چرا بر او نماز نمی‌گذاری ؟

حضرت فرمود: زیرا بدهکار مردم است .

ابوقتاده گفت : من ضامن می‌شوم که قرض او را ادا کنم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بطور کامل ادا خواهی کرد؟

ابوقتاده : بله ، بطور کامل ادا خواهم کرد. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نماز گذارد.

ابوقتاده گوید: بدهکاری آن مرد هفده یا هجده درهم بود.⁴¹⁸

(

پیامبر اکرم(صلی الله و علیه و آله) فرمود: من آیه ای را در قرآن می‌شناسم که اگر تمام انسانها دست به دامن آن شوند برای حل مشکلات آنها کافی است و آن آیات سوّم و چهارم سوره طلاق است : «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا

رزق

{خاصیت آیه «من يتق الله...» {در برکت در مال و وسعت رزق و روزی

هر کس تقوای الهی پیشه کند و از گناه دوری کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد و هر کس بر خدا توکل نماید ، خدا او را کفایت می‌کند و خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند و خدا برای هر چیزی اندازه ای داده است

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند

هنگامی که مرا به آسمان چهارم بردند، نگاهم افتاد به قبه ای از دُرّ، که دارای چهار درب و چهار پایه بود همانند پارچه زربافت سبز: رنگ، گفتم

:جبرئیل، این چه چیزی است که بهتر از آن را در آسمان چهارم ندیدم؟ جبرئیل گفت

شکل شهری است که به آن «قم» گفته می شود که بندگان مؤمن خدا در آنجا اجتماع می کنند و در انتظار محمد و شفاعت او در قیامت و روز حساب بسر می برند، غم و اندوه و سختیها به آنها روی می آورد⁴¹⁹.

«⁴²⁰خانه ای که مجسمه یا سگ یا جنب در آن باشند فرشتگان داخل نمیشوند»

شاهد زنده دیگر:

فخر الاسلام مؤلف کتاب انیس الاعلام که خود یکی از کشیشان بنام مسیحی بوده، و تحصیلات خود را نزد کشیشان مسیحی به □! پایان رسانیده است و به مقام ارجمندی از نظر آنان نائل آمده در مقدمه این کتاب ماجرای عجیب اسلام آوردن خود را چنین شرح می دهد:

بعد از تجسس بسیار و زحمات فوق العاده و گردش در شهرها خدمت کشیش والا مقامی رسیدم، که از نظر زهد و تقوا ممتاز بود، □؟ فرقه کاتولیک از سلاطین و غیره سوالات دینی خود را به او مراجعه می کردند، من نزد او مدتی مذاهب مختلفه نصارا را فرا می گرفتم، او شاگردان فراوانی داشت، ولی در میان همه به من علاقه خاصی داشت

... کلیدهای منزل ... همه در دست من بود فقط کلید یکی از صندوقخانه ها را پیش خود نگاه داشته بود □!

در این بین روزی کشیش مزبور را عارضه ای رخ داد به من گفت به شاگردها بگو حال تدریس ندارم . وقتی نزد شاگردان آمدم □؟ دیدم مشغول بحثند، این بحث منجر به معنی لفظ فارقلیطا در سریانی و پریکلتوس به زبان یونانی ... جدال آنها به طول انجامید، هر ... کسی رایی داشت

پس از بازگشت، استاد پرسید: امروز چه مباحثه کردید؟ من اختلاف آنها را در لفظ «فارقلیطا» از برای او تقریر کردم ... گفت : □! تو کدامیک از اقوال را انتخاب کرده ای ؟

گفتم مختار فلان مفسر را اختیار کرده ام □؟

بحار الانوار، ج 60 ، ص 207⁴¹⁹

مستدرک الوسائل ج 3 ص 453⁴²⁰

کشیش گفت : تقصیر نکرده ای، و لکن حق و واقع خلاف همه این اقوال است، زیرا حقیقت این را نمی دانند مگر راسخان فی العلم،^۲ : از آنها هم تعداد کمی با آن حقیقت آشنا هستند، من اصرار کردم که معنی آن را برایم بگوئید، وی سخت گریست و گفت

هیچ چیز را از تو مضایقه نمی کنم ... در فرا گرفتن معنی اسم اثر بزرگی است، ولی به مجرد انتشار، من و تو را خواهند کشت .^۳ چنانچه عهد کنی به کسی نگوئی این معنی را اظهار می کنم ... من به تمام مقدسات قسم خوردم که نام او را فاش نکنم،

. پس گفت : این اسم از اسماء پیامبر مسلمین است و به معنی (احمد) و (محمد) است^۴

پس از آن کلید آن اطاق کوچک را به من داد و گفت : در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را بیآور، کتابها را نزد او □ ! آوردم، این دو کتاب به خط یونانی و سریانی پیش از ظهور پیامبر اسلام بر پوست نوشته شده بود

:در هر دو کتاب لفظ «فارقلیطا» را به معنی، احمد و محمد، ترجمه نموده بودند سپس استاد اضافه کرد^۵

علماء نصارا قبل از ظهور او اختلافی نداشتند که «فارقلیط» ابه معنی احمد و محمد است، ولی بعد از ظهور محمد برای بقای ریاست □ ! خود و استفاده مادی، آن را تاویل کردند و معنی دیگر برای آن اختراع نمودند و آن معنی قطعاً منظور صاحب انجیل نبوده است

: سؤال کردم درباره دین نصارا چه می گوئی ؟ گفت با آمدن دین اسلام منسوخ است، این لفظ را سه بار تکرار نمود پس گفتم^۶

در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم ... کدام است ؟ گفت : منحصر است در متابعت محمد □ !

اگر آخرت و نجات می خواهی البته باید دین حق را قبول نمائی ... و من همیشه تو را دعا می کنم، به شرط اینکه در روز قیامت □ ! شاهد باشی که در باطن مسلمان و از تابعان حضرت محمد هستم، ... هیچ شکی نیست که امروز بر روی زمین دین اسلام دین خداست ...

(اقتباس با کمی اختصار از (هدایت دوم) مقدمه کتاب (انیس الاعلام) ﷻ)

چنانکه ملاحظه می کنید طبق این سند علمای اهل کتاب پس از ظهور پیامبر اسلام به خاطر منافع شخصی خود، نام و نشانه های او [7] را طور دیگری تفسیر و توجیه کردند.⁴²¹

آمده است که سه نفر زن نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمدند . یکی از آنها گفت: شوهرم گوشت نمی خورد ! دیگری گفت: شوهرم بوی خوش استعمال نمی کند ! سومی گفت: شوهرم نزدیکی با من را ترک کرده است . رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون رفت و از روی غضب عباى خود را بر زمین می کشید . وقتی وارد مسجد شد، بر منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: چرا عده ای از اصحاب من گوشت نمی خورند و بوی خوش استعمال نمی کنند و نزدیک زنان نمی روند؟ من گوشت می خورم . بوی خوش استعمال می کنم و بنزد زنان می روم و هر که سنت مرا عمل نکند از من نیست .

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : بین مردان و زنان فاصله جدایی بیندازید (تا کمتر بایکدیگر برخورد داشته باشند) زیرا هنگامی که مردان و زنان باهم تماس داشته باشند و رودر روی یکدیگر قرار گیرند، جامعه به دردی مبتلا خواهد شد که درمان ندارد .»⁽²⁾

:پیامبر (ص) فرمود

قبل از نبوت، وقتی شتران و گوسفندان را می چرانید بعضی اوقات بدون دلیل، از جای خود بلند و دور هم جمع می شدند

:تعجب می کردم تا اینکه بعد از رسالت جبرئیل گفت

چرا حیوانات وحشت می کنند؟

وقتی کافر را داخل قبر می کنند،

ملانکه ضربه ای به او می زنند

به طوری که تمام مخلوقات از آن به وحشت می آیند مگر جن و انس

بعد از آن، از عذاب و فشار قبر به خدا پناه می برم.⁴²²

اجر ، پاداش و ثواب فراوان نماز جماعت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند : صلاه الرجل في جماعه ، خير من صلاته في بيته أربعين سنه . قيل يا رسول الله ! صلاه يوم ؟ فقال : صلاه واحده ؛

نمازی که شخص با جماعت می خواند بهتر است از این که در خانه اش چهل سال نماز بگذارد . گفته شد ای رسول خدا ! نماز یک روز بهتر از نماز چهل است؟ فرمود : یک نماز⁴²³

اخلاق نیک پیامبر(ص) نسبت به عرب:

عربی خدمت پیامبر(ص) آمده تقاضای کمک مالی کرد حضرت باندازه کفایت باو بخشیده فرمود احسان بتو کردم عرضکرد نه بلکه کار خوبی هم نکردید طرفیان پیغمبر با اشفتهگی از جای حکمت کردند تا او را کیفر دهند. حضرت اشارخ کرد خودداری کنید آنگاه وارد منزل شد مقدار دیگری بعطای خویش افزود و به اعرابی تسلیم کرد بعد فرمود: اینک احسان کردم . گفت آری خداوند پاداش نیگوئی بشما عنایت کند یه اعرابی فرمود تو در پیش اصحابم سخنی گفتمی که باعث کدورت آنها شد اکنون اگر صلاح بدانی همین حرف را پیش آنها بزن تا رنجیدگی برطرف شود فردا صبح اعرابی هنگامیکه اصحاب حضور داشتند خدمت پیامبر رسید. فرمودند دیروز این مرد حرفی زد پس از آنکه به اطایش اضاف کردم می گفت از من راضی شده رو به او کرده فرمود: همینطور است؟ عرضکرد آری خداوند در فامیل و خانواده به شما خیر عنایت کند. به اصحاب فرمود مثل این فرد مانند کسی است که شتری رم کرده و در حال فرار باشد مردم ازپس آن شتر بروند هر چه بیشتر ارحام کنند آن حیوان فرارش زیادتیر می شود. صاحب شتر فریاد می کند مرا با شترم واگذارید من بهتر او را رام می کنم و راه رام کردنش را خوبتر می دانم آنگاه خودش پیش می رود گرد و غبار از پیکر او می زداید تا آرام شود کم کم او را خوابانده جهاز بر او می

⁴²² بحار الانوار/ج6/ص226

⁴²³ مستدرک الوسائل ، ج 6 ، ص 446 .

گذارند و سوار می شود . من هم اگر شما را آزاد می گذاشتم وقتی این مرد آن حرف را زد او را می کشتید بیچاره
به آتش جهنم می سوخت

حیوانات مسخ شده

علي (عليه السلام) مي فرمايد: روزي از پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم پرسيدم: يا رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم حيوانات مسخ شده کدامند؟
حضرت فرمود: آنها سيزده حيوان هستند:

فيل، خرس، خوک، ميمون، مارماهي، سوسمار، شب پره (يا پرستو)، کرم سياه، آبي
عقرب، عنكبوت، خرگوش، سهيل و زهره (نام دو حيوان دريايي است).

آنگاه پرسيدم: علت مسخ اينها چه بوده؟ حضرت فرمود:

فيل: مردی لوطی (اهل لواط) بود؛ خرس: مرد مأبونی بود که مردها را به خود می خواند؛ خوک: عده ای نصرانی بودند که از خدا خواستند تا غذای آسمانی بر آنها بفرستد و با این که خواسته شان عملی شد بر کفر خود افزودند؛ ميمون: کسانی بودند که روز شنبه بر خلاف دستور دینشان ماهی گرفتند؛ مارماهی: مرد دیوثی بود که همسرش را در اختیار مردم می گذاشت؛ سوسمار: بادیه نشینی بود که سر راه حاجیان را می گرفت و اموالشان را می ربود؛ شب پره: دزدی بود که خرماهای مردم را از سر درختان سرقت می کرد؛ کرم سياه: سخن چینی بود که میان دوستان جدایی می انداخت؛ عقرب: مرد بد زبانی بود که هیچ کس از نیش زبانش آسوده نبود؛ عنكبوت: زنی بود که به شوهرش خیانت کرده بود؛ خرگوش: زنی بود که غسل حیض و غیره نمی کرد؛ سهيل: گمرک چي بود در یمن؛ و زهره: زنی نصرانی بود و این زن همان است که هاروت و ماروت را فریفت. [1].

صفحه 59.

هم صحبت علی تا لقای حق

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: مردی در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اجازه ورود خواست من به او گفتم نمی توانی نزد آن حضرت (که در حال کسالت بود و در روزهای آخر عمر بسر می برد) بروی هم خواسته ای داری با من بگو گفت: چاره ای نیست جز اینکه نزد او بروم. علی (علیه السلام) از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اجازه گرفت و آن شخص وارد شد بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و سلام کرد: پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جواب سلام او را داد و فرمود: چه خواسته و حاجتی داری؟ گفت: من از طرف خدا رسولی هستم به سوی تو. حضرت فرمودند: چه رسالتی بر عهده تو می باشد. گفت من عزرائیل هستم، خدا مرا به سوی تو فرستاده و سلام به تو رسانده و تو را بین لقاء با خود و بین بازگشت به دنیا مخیر کرده است. حضرت فرمود: صبر کن تا جبرئیل بیاید و با او مشورت کنم. عزرائیل خارج شد و به سوی آسمانها رفت در بین راه با جبرئیل برخورد نمود. جبرئیل پرسید آیا روح محمد صلی الله علیه و آله و سلم را قبض کردی؟ نه ای جبرئیل او از من خواست تا رفتن تو به نزدش صبر کنم ایا نمی بینی که درهای آسمان برای روح محمد صلی الله علیه و آله و سلم باز شده و همه جا آیین بنده شده است، جبرئیل نزد حضرت آمد و سلام کرد حضرت جواب سلام او را داد. جبرئیل گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پروردگارت مشتاق تو می باشد و عزرائیل تا به حال از کسی اجازه نگرفته و بعد از تو هم از هیچ کس اجازه نخواهد گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: او مرا مخیر بین لقاء پروردگار و بقا در دنیا کرد. جبرئیل گفت: لقاء پروردگار بر این دنیا بهتر است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من هم آن را بهتر می دانم. تو از نزد من خارج مشو تا ملک الموت بیاید مدتی بعد عزرائیل آمد و سلام کرد، حضرت سلام او را پاسخ داد و گفت عزرائیل چه اراده کرده ای گفت: گرفتن جان شما را

حضرت فرمود: آنچه به تو امر شد اجرا کن. جبرئیل بنا به خواسته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک او (در طرف راست) قرار گرفت و میکائیل در سمت چپ نشست و عزرائیل شروع به قبض روح کرد. جبرئیل گفت: ای عزرائیل عجله نکن تا نزد خدا رفته و بازگردم عزرائیل گفت: روح او به جایی رسیده که دیگر قدرت بر تأخیر و نگهداری آن ندارم جبرئیل گفت: سفارش خدا را در مورد آسان گرفتن جان او فراموش نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: نزدیک من بیا که امر خدا فرا رسیده است پس دهان خود را کنار گوش علی (علیه السلام) گذاشت و با او سخن گفت تا اینکه روح مبارکش از بدن خارج شد. علی (علیه السلام) دست خود را زیر چانه مبارکش گذاشت و چشمان شریف آن حضرت را بسته و برخاست و در حالی که گریه می کرد به حاضرین گفت: خدا اجر شما را زیاد کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت در این لحظه بود که صدای گریه و ضجه مردم بلند شد.⁴²⁴

سخن پیامبر (ص) درباره عزت نفس:

ضکردند یا رسول الله آیا بهشت را برای ما عده ای از انصار خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمدند و عر ضمانت می کنید حضرت فرمود:

شما قول می دهید که از کسی چیزی طلب نکنید.

گفتند: بله یا رسول الله. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بهشت را برای آنها تضمین کرد بعد از این جریان اگر مردی تازیانه اش می افتاد و او سواره بود پیاده می شد و آنرا برمی داشت و خوش نداشت که سؤال کند از کس.

از جابر انصاری روایت شده که گفت: من در نوزده جنگ با پیامبر بودم و می دیدم که پیامبر در پشت سر مرد حرکت می کرد تا ضعیفان را به قافله رساند و هنگامیکه ضعیفی را می دید او را سوار بر مرکوبش کرده و برای او دعا می کرد.

چه چیزی برای مرده از همه دنیا بهتر است!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کنار قبری که روز گذشته، شخصی را در آن دفن کرده بودند، عبور کرد و مشاهده فرمود که خانواده آن مرده، بر او گریه می کنند. حضرت فرمود: دو رکعت نماز مختصری که شما آنرا کم می پندارید، برای این مرده از همه دنیا بهتر است! (۴۲۵)

...

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روزهای آخر بیماری در حالی که سرش را با پارچه ای بسته بود، سه روز پیش از شهادت خود، * به مسجد آمد و شروع به سخن نمود و در طی سخنان خود فرمود: هر کسی حق بر گردن من دارد برخیزد و اظهار کند، زیرا اقصای در این جهان، آسان تر از قصاص در روز رستاخیز است

در این موقع سواده بن قیس برخاست و گفت: موقع بازگشت از نبرد "طائف" در حالی که بر شتری سوار بودید، تازیانه خود را □ * بلند کردید که بر مرکب خود بزنید.
اتفاقاً تازیانه بر شکم من اصابت کرد، من اکنون آماده گرفتن قصاصم ♡

درخواست پیامبر يك تعارف اخلاقی نبود؛ بلکه جداً مایل بود حتی يك چنین حقوقی را جبران نماید ❁.
گذشته از این، چون اصابت تازیانه بر شکم سواده عمدی نبود، از این نظر او حق قصاص نداشته است، بلکه با پرداخت دیه ای ❁... جبران می گردید. مع الوصف پیامبر، خواست، نظر وی را تأمین کند

پیامبر دستور داد، بروند همان تازیانه را از خانه بیاورند، سپس آماده قصاص شدند ♡.
یاران رسول خدا با دلی پر غم و دیدگانی اشکبار و ناله هایی جانگداز، منتظرند که جریان به کجا خاتمه می پذیرد؛ آیا سواده واقعا □ ♦ از در قصاص وارد می شود؟
ناگهان دیدند سواده بی اختیار، بجای قصاص، شکم و سینه پیامبر را می بوسد؛ ☹.
426.. در این لحظه پیامبر او را دعا کرده، فرمود: خدایا! از سواده بگذر، همانطور که او از پیامبر اسلام در گذشت ☹.

صلی الله علیک یا رسول الله ﷺ



معراج

از امام صادق علیه السلام نقل شده که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، یکصد و بیست بار به معراج رفتند (حارالانوار، ج 18، ص 387)

بعضی تاریخ این واقعه را شب هفدهم یا بیست و یکم ماه مبارک رمضان شش ماه پیش از هجرت، برخی ماه ربیع الاول دو سال پس از بعثت، و بعضی هم بیست و هفتم رجب سال دوم هجری را زمان معراج پیامبر دانسته اند؛

معروف آن است که رسول خدا (ص) در آن شب در خانه ام هانی دختر ابیطالب بود و از آنجا به معراج رفت و مجموع مدتی که آن حضرت به سرزمین بیت المقدس و مسجدالاقصی و آسمانها رفت و بازگشت از یک شب بیشتر طول نکشید، به طوری که صبح آن شب را در همان خانه بود و در تفسیر عیاشی است که امام صادق (ع) فرمود: رسول خدا (ص) نماز عشاء و نماز صبح را در مکه خواند، یعنی اسراء و معراج در این فاصله اتفاق افتاد و در روایات به اختلاف عبارت از رسول خدا (ص) و ائمه معصومین روایت شده که فرمودند

جبرئیل در آن شب بر آن حضرت نازل شد و مرکبی را که نامش «براق» (2) بود برای او آورد و رسول خدا (ص) بر آن سوار شده و به سوی بیت المقدس حرکت کرد و در راه در چند نقطه ایستاد و نماز گزارد، یکی در مدینه و هجرتگاهی که سالهای بعد رسول خدا (ص) بدانجا هجرت فرمود، یکی هم مسجد کوفه، دیگر در طور سینا و بیت اللحم - زادگاه حضرت عیسی (ع) - و سپس وارد مسجد اقصی شد و در آنجا نماز گزارده و از آنجا به آسمان رفت.

و بر طبق روایاتی که صدوق (ره) و دیگران نقل کرده اند از جمله جاهایی را که آن حضرت در هنگام سیر بر بالای زمین مشاهده فرمود سرزمین قم بود که به صورت بقعه ای می درخشید و چون از جبرئیل نام آن نقطه را پرسید پاسخ داد: اینجا سرزمین قم است که بندگان مؤمن و شیعیان اهل بیت تو در اینجا گرد می آیند و انتظار فرج دارند و سختیها و اندوهها بر آنها وارد خواهد شد.

و نیز در روایات آمده که در آن شب دنیا به صورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر آن حضرت عرضه کرد ولی رسول خدا (ص) بدو توجهی نکرد و از وی درگذشت.

سپس به آسمان دنیا صعود کرد و در آنجا آدم ابوالبشر را دید، آنگاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمده و با روی خندان بر آن حضرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند، و بر طبق روایاتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق (ع) روایت کرده رسول خدا (ص) فرمود: فرشته ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم و (بر خلاف دیگران) چهره ای در هم و خشناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت و خنده بر لب نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت: این مالک، خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده می شود. بر او سلام کردم و پس از اینکه جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را به من نشان دهد و چون سرپوش را برداشت لهیبی از آن برخاست که فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت، پس از وی خواستم آن را به حال خود برگرداند. (3)

و بر طبق همین روایت در آنجا ملک الموت را نیز مشاهده کرد که لوحی از نور در دست او بود و پس از گفتگویی که با آن حضرت داشت عرض کرد: همگی دنیا در دست من همچون درهم (و سکه ای) است که در دست مردی باشد و آن را پشت و رو کند، و هیچ خانه ای نیست جز آنکه من در هر روز پنج بار بدان سرکشی می کنم و چون بر مرده ای گریه می کنند بدانها می گویم: گریه نکنید که من باز هم پیش شما خواهم آمد و پس از آن نیز بارها می آیم تا آنکه یکی از شما باقی نماند، در اینجا بود که رسول خدا (ص) فرمود: برآستی که مرگ بالاترین مصیبت و سخت ترین حادثه است و جبرئیل در پاسخ گفت: حوادث پس از مرگ سخت تر از آن است.

و سپس فرمود: و از آنجا به گروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرفهایی از گوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می‌خوردند و پاک را می‌گذارند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: افرادی از امت تو هستند که مال حرام می‌خورند و مال حلال را وامی‌گذارند، و مردمی را دیدم که لبانی چون لبان شتران داشتند و گوشت‌های پهلوشان را چیده و در دهانشان می‌گذارند، پرسیدم: اینها کیان‌اند؟ گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیجوبی می‌کنند، مردمان دیگری را دیدم که سرشان را به سنگ می‌کوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخ داد: اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را نمی‌خوانند و می‌خفتند. مردمی را دیدم که آتش در دهانشان می‌ریختند و از نشیمنگاهشان بیرون می‌آمد و چون وضع آنها پرسیدم، گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، گروهی را دیدم که شکم‌های بزرگی داشتند و نمی‌توانستند از جا برخیزند گفتم: ای جبرئیل اینها کیان‌اند؟ گفت: کسانی هستند که ربا می‌خورند، زنانی را دیدم که بر پستان آویزانند، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را به شوهران خود منسوب می‌دارند و سپس به فرشتگانی برخوردیم که تمام اجزای بدنشان (تسبیح خدا می‌کرد). (4)

و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه به یکدیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیان‌اند؟ گفت: هر دو پسر خاله یکدیگر یحیی و عیسی (ع) هستند، بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت ورود به من گفتند و فرشتگان زیادی را که به تسبیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم.

و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبایی را دیدم که زیبایی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان بود و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم و پاسخ داده و تهنیت و تبریک گفت و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم.

از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم و چون از جبرئیل پرسیدم گفت: او ادریس است که خدا وی را به اینجا آورده، بر او سلام کردم پاسخ داد و برای من آمرزش خواست و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مژده خیر دادند.

سپس به آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را به سن کهولت دیدم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟ جبرئیل گفت: هارون بن عمران است، بر او سلام کرده و پاسخ داد و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای دیگر مشاهده کردم.

آن گاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل پندارند من گرامی‌ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم، ولی این مرد از من نزد خدا گرامی‌تر است و چون از جبرئیل پرسیدم: کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران است، بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

سپس به آسمان هفتم رفتیم و در آنجا به فرشته‌ای برخورد نکردم جز آنکه گفت: ای محمد حجامت کن و به امت خود نیز سفارش حجامت را بکن و در آنجا مردی را که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت، او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کرده جواب داد و تهنیت و تبریک گفت، و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم، و سپس دریا‌هایی از نور که از درخشندگی چشم را خیره می‌کرد و دریا‌هایی از ظلمت و تاریکی و دریا‌هایی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بیمناک شدم جبرئیل گفت: این قسمتی از مخلوقات خداست.

او در حدیثی است که فرمود: چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل از حرکت ایستاد و به من گفت: برو

در حدیث دیگری فرمود: از آنجا به «سدرۃ المنتهی» رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده گفت: برو! گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری و از من مفارقت می‌کنی؟ گفت: ای محمد اینجا آخرین نقطه‌ای است که صعود به آن را خدای عزوجل برای من مقرر فرموده و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم می‌سوزد، آن گاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا آنگاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می‌کرد تا جایی که خدای تعالی می‌خواست مرا متوقف کند و نگهدارد آن گاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت.

و در اینکه آن سخنانی که خدا به آن حضرت وحی کرده چه بوده است در روایات به طور مختلف نقل شده و قرآن کریم به طور (اجمال و سر بسته می‌گوید: «فاوحی الی عبده ما اوحی»)، (پس وحی کرد به بنده‌اش آنچه را وحی کرد

و از این رو برخی گفته‌اند: مصلحت نیست در این باره بحث شود، زیرا اگر مصلحت بود خدای تعالی خود می‌فرمود، و بعضی هم گفته‌اند: اگر روایت و دلیل معتبری از معصوم وارد شد و آن را نقل کرد، مانعی در اظهار و نقل آن نیست.

و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که آن وحی مربوط به مسئله جانشینی و خلافت علی بن ابیطالب (ع) و ذکر برخی از فضایل آن حضرت بوده، و در حدیث دیگر است که آن وحی سه چیز بود: 1. وجوب نماز 2. خواتیم سوره بقره 3. آمرزش گناهان از جانب خدای تعالی غیر از شرک. در حدیث کتاب بصائر است که خداوند نامهای بهشتیان و دوزخیان را به او وحی فرمود

و به هر صورت رسول خدا (ص) فرمود: پس از اتمام مناجات با خدای تعالی بازگشتیم و از همان دریاهای نور و ظلمت گذشته در «سدره المنتهی» به جبرئیل رسیدیم و به همراه او بازگشتیم

روایات دیگری در این باره *

درباره چیزهایی که رسول خدا (ص) آن شب در آسمانها و بهشت و دوزخ و بلکه روی زمین مشاهده کرد روایات زیاد دیگری نیز به طور پراکنده وارد شده که ما در زیر قسمتی از آنها را انتخاب کرده و برای شما نقل می‌کنیم

در احادیث زیادی که از طریق شیعه و اهل سنت از ابن عباس و دیگران نقل شده آمده است که رسول خدا (ص) صورت علی بن ابیطالب را در آسمانها مشاهده کرد و یا فرشته‌ای را به صورت آن حضرت دید و چون از جبرئیل پرسید در جواب گفت: چون فرشتگان آسمان اشتیاق دیدار علی (ع) را داشتند خدای تعالی این فرشته را به صورت آن حضرت خلق فرمود و هر زمان که ما فرشتگان مشتاق دیدار علی بن ابیطالب می‌شویم به دیدن این فرشته می‌آیم

و در حدیث نیز آمده که صورت ائمه معصومین پس از علی (ع) را تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سمت راست عرش مشاهده کرد و چون پرسید بدان حضرت گفته شد که اینان حجت‌های الهی پس از تو در روی زمین هستند و آخرین ایشان کسی است که از دشمنان خدا انتقام گیرد

و نیز روایت شده که رسول خدا (ص) فرمود: در آن شب خداوند مرا مامور کرد که علی بن ابیطالب را پس از خود به جانشینی و خلافت منصوب دارم و فاطمه را به همسری او درآورم

و در چند حدیث نیز آمده که خدای تعالی و پیمبرانی را که دیدیم از من سؤال می‌کردند وصی خود علی را چه کردی؟ پاسخ می‌دادم: او را در میان امت خود به جای نهادم و آنها می‌گفتند: خوب کسی را جانشین خویش در میان امت قرار دادی

و در حدیثی که صدوق (ره) در امالی نقل کرده چون رسول خدا (ص) به آسمان رفت پیرمردی را دید که در زیر درختی نشسته و بجه‌هایی اطراف او را گرفته‌اند، از جبرئیل پرسید: این مرد کیست؟ گفت: پدرت ابراهیم است، پرسید: این کودکان که اطراف او هستند کیستند؟ گفت: اینها فرزندان مردمان با ایمانی هستند که از دنیا رفته‌اند و اکنون ابراهیم به آنها غذا می‌دهد، سپس از آنجا گذشت و پیرمرد دیگری را دید که روی تختی نشسته و چون نظر به جانب راست خود می‌کند خوشحال و خندان می‌شود و هرگاه به سمت چپ خود می‌نگرد گریان می‌گردد، به جبرئیل فرمود: این پیرمرد کیست؟ پاسخ داد: این پدرت آدم است که هرگاه می‌بیند کسی داخل بهشت می‌شود خوشحال و خندان می‌گردد و چون کسی را مشاهده می‌کند که به دوزخ می‌رود گریان و اندوهناک می‌شود . . .

تا آنجا که می‌گویید

در آن شب خدای تعالی پنجاه نماز بر او و بر امت او واجب کرد و چون باز می‌گشت عبورش به حضرت موسی افتاد . . . پرسید: خدای تعالی چقدر نماز بر امت تو واجب کرد؟ رسول خدا (ص) فرمود: پنجاه نماز، موسی گفت: بازگرد و از خدا بخواه تخفیف دهد! رسول خدا (ص) بازگشت و تخفیف گرفت، ولی دوباره موسی گفت: بازگرد و تخفیف بگیر، زیرا امت تو (از این نظر) ضعیف‌ترین امت‌ها هستند و از این رو بازگرد و تخفیف دیگری بگیر چون من در میان بنی اسرائیل بوده‌ام و آنها طاقت این مقدار را نداشتند، و به همین ترتیب چند بار رسول خدا (ص) بازگشت و تخفیف گرفت تا آنکه خدای تعالی نمازها را روی پنج نماز مقرر فرمود: و چون باز موسی گفت: بازگرد، رسول خدا (ص) فرمود: دیگر از خدا شرم می‌کنم که به نزدش بازگردم (6) و چون به ابراهیم خلیل الرحمان برخورد از پشت‌سر صدا زد: ای محمد امت خود را از جانب من سلام برسان و به آنها بگو: بهشت آبش گوارا و خاکش پاک و پاکیزه و دشتهای بسیار خالی از درخت دارد و با ذکر جمله «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله» درختی در آن دشتهای غرس می‌گردد، امت خود را دستور ده تا درخت در آن زمینها زیاد (غرس کنند). (7)

شیخ طوسی (ره) در امالی از امام صادق (ع) از رسول خدا (ص) روایت کرده که فرمود: در شب معراج چون داخل بهشت شدم قصری از یاقوت سرخ دیدم که از شدت درخشندگی و نوری که داشت درون آن از بیرون دیده می‌شد و دو قبه از در و زبرجد داشت. از جبرئیل پرسیدم: این قصر از کیست؟ گفت: از آن کسی که سخن پاک و پاکیزه گوید، و روزه را ادامه دهد (و پیوسته گیرد) و اطعام طعم‌کند، و در شب هنگامی که مردم در خوابند تهجد - و نماز شب - انجام دهد، علی (ع) گوید: من به آن حضرت عرض کردم: آیا در میان امت شما کسی هست که طاقت این کار را داشته باشد؟ فرمود: هیچ می‌دانی سخن پاک گفتن

چیست؟ عرض کردم: خدا و پیغمبر داناترند، فرمود: کسی که بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» هیچ می‌دانی ادامه روزه چگونه است؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: ماه صبر - یعنی ماه رمضان - را روزه گیرد و هیچ روز آن را افطار نکند و هیچ دانی اطعام طعام چیست؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: کسی که برای عیال و نانخواران - خود (از راه مشروع) خوراکی تهیه کند که آبروی ایشان را از مردم حفظ کند، و هیچ می‌دانی تهجد در شب که مردم خوابند چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: کسی که بخوابد تا نماز عشا آخر خود را بخواند (8) - در آن وقتی که یهود و نصاری و مشرکین می‌خوابند - و در حدیثی که مجلسی (ره) در بحار الانوار از کتاب مختصر حسن بن سلیمان به سندش از سلمان فارسی روایت کرده رسول خدا (ص) در داستان معراج فرمود: چون به آسمان اول رفتم قصری از نقره سفید دیدم که دو فرشته بر در آن در بانی می‌کردند، به جبرئیل گفتم: بپرس این قصر از کیست؟ و چون پرسید آن دو فرشته پاسخ دادند: از جوانی از بنی هاشم، و چون به آسمان دوم رفتم قصری بهتر از قصر قبلی از طلای سرخ دیدم که به همانگونه دو فرشته بر در آن بودند و چون به جبرئیل گفتم و پرسید آن دو فرشته نیز در پاسخ گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و در آسمان سوم قصری از یاقوت سرخ به همان گونه دیدم و چون از دو فرشته نگهبان آن پرسیدیم گفتند: مال جوانی است از بنی هاشم و در آسمان چهارم قصری به همان گونه از در سفید بود و چون جبرئیل پرسید؟ باز هم دو فرشته نگهبان قصر گفتند: از جوانی از بنی هاشم است. و چون به آسمان پنجم رفتم چنان قصری از در زرد رنگ بود و چون جبرئیل به دستور من صاحب آن را پرسید گفتند: مال جوانی از بنی هاشم است و در آسمان ششم قصری از لؤلؤ و در آسمان هفتم از نور عرش خدا قصری بود و چون جبرئیل پرسید باز همان پاسخ را دادند. و چون بازگشتیم آن قصرها را در هر آسمانی به حال خود دیدیم به جبرئیل گفتم بپرس: این جوان بنی هاشمی کیست؟ و همه جا فرشتگان نگهبان گفتند: او علی بن ابیطالب (ع) است.⁴²⁷

یکی از القاب آن جناب امی است. از امام جواد درباره این لقب پیامبر پرسیدند. فرمود مخالفین چه می

گویند. گفته شد می گویند یعنی پیامبر نمی توانست چیزی بنویسد. امام ناراحت شدند و این مسئله را رد

کردند و فرمودند وقتی خدا فرموده پیامبر بر امتش قرآن تلاوت می کند و آنها را تزکیه می کند و کتاب

و حکمت را به آنها تعلیم می نماید. چگونه کسی که خود چیزی نمی داند می تواند تعلیم دهد. والله که

آن حضرت به 73 زبان می خواند و می نوشت. و برای این خدا او را امی نامیده زیرا از اهل مکه است

و یک نام مکه ام القری است. که فرمود لتذرا ام القری ومن حولها.

وقتی زندانی شدن یوسف نبی طول کشید جبرئیل نزدش آمد و گفت این دعا را هفت بار در حالی که

با دست راست محاسنت را گرفته ای و دست چپ را بطرف آسمان بالا برده ای بگو یارب محمد و آل

محمد صل علی محمد و آل محمد وعجل فرج آل محمد.

یوسف همین کار را کرد و نجات یافت.

عاقبت ندادن زکات

تفسیر شریف المیزان، ج 1، صص 57 به بعد مراجعه نماید⁴²⁷

«ثعلبه مردی فقیر بود . او از پیامبر خواست که دعا کند تا ثروتمند شود ! پیامبر به او هشدار داد که ثروت برای تو خطرناک است . اما ثعلبه اصرار کرد و پیامبر برایش دعا نمود . طولی نکشید که ثعلبه ثروتمند شد و جزء دامداران گردید . کم کم از نظر جاومکان چرا برای دامهای او در مدینه مشکل پیدا شد لذا از پیامبر اجازه گرفت تا به خارج از مدینه برود .

او در خارج از مدینه به زیاد کردن ثروت خود مشغول بود . وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله نماینده ای نزد او فرستاد تا زکات گوسفندان او را بگیرد، ثعلبه امتناع کرد و گفت: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله سراغ افراد دیگر نمی رود و سراغ من فرستاده است؟

نماینده پیامبر با دست خالی برگشت . ناگاه آیه ای درباره این امتناع ثعلبه و افرادی مانند او نازل شد . .

وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنُصَدِّقَ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ. فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ^(۴۲۸)

«افرادی هستند که با خداوند سبحان عهد کردند اگر وضع مالیشان خوب شد زکات بدهند و صالح شوند. اما وقتی خداوند سبحان دعایشان را مستجاب کرد، آنها بخل ورزیدند و از خدا برگشتند. اینها بخاطر این خلف وعده و تکذیب خداوند، دچار نفاق در دلهایشان شدند که تا مردن ادامه دارد.»

که تقریباً از ارتداد ثعلبه خبر می داد . وقتی این خبر به ثعلبه رسید،

1. توبه 75-77

برداشت و به مدینه آمد و خدمت پیامبر رفت و گفت: زکات آورده‌ام! پیامبر فرمود: من نمی‌توانم از تو زکات قبول کنم! ثعلبه با شنیدن این مطلب شروع به عجز و لابه کرد ولی حضرت زکات او را قبول ننمود. بعد از رحلت پیامبر، ثعلبه سراغ ابوبکر رفت و گفت: من زکات آورده‌ام. ابوبکر گفت: چون پیامبر زکات تو را قبول نکرد، من هم نمی‌توانم قبول نمایم. ثعلبه بعد از مدتی با حسرت اینکه زکاتش را قبول نکردند، از دنیا رفت! (۴۲۹)

از امام صادق علیه السلام نقل است که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شخصی وضع مالیش سخت شد و همسرش به او گفت ای کاش نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌رفتی و از او چیزی طلب می‌کردی آن مرد نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمد وقتی که حضرت او را دیدند قبل از اینکه او صحبتی کند حضرت فرمود: هر کس از ما سؤال کند به او عطا می‌کنیم و هر کس از ما نخواهد خدا او را بی‌نیاز می‌کند. آن مرد با خود گفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) غیر مرا قصد نکرده پس بهانه برگشت و جریان را به زنش گفت. زنش گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم بشر است او از کجا خبر دارد ما گرسنه هستیم. برو و او را از وضع زندگی ما آگاه کن آن مرد پیش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و پیامبر همان جمله را فرمودند و تا سه بار این رفت و برگشت پیش آمد تا اینکه آن مرد عزم خود را جزم کرد تا سخن پیامبر را بکار بیندد پس رفت و یک تبری عاریه کرد و بالای کوهی رفت و هیزم تهیه کرد و فروخت و به جای آن آرد گرفت و آن شب غذا تهیه

کردند و فردا هیزم بیشتری تهیه کرد و فروخت و روز به روز وضعش بهتر شده پس تبری خرید و بعد دو شتر بارکش و سپس غلام خرید و توانگر شد آنگاه نزد پیامبر آمد و شرح حالش را گفت رسول خدا فرمود من که به تو گفتم هر کس از ما بخواهد می دهیم و هر کس نخواهد خدا او را بی نیاز می کند.

آمده است که در سفری که عده ای از اصحاب با پیامبر اسلام به محلی می رفتند در منزلی که استراحت می کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند. یکی از اصحاب گفت: سربریدن گوسفند بامن، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی، ...

رسول اکرم(ص) فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من اصحاب عرض کردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست. حضرت فرمود: می دانم ولی خداوند دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد.

تحمل و صبر در برابر بلیات:

پیامبر اکرم(ص) دختری را خواستگاری کرد. پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد. از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گور خر بیمار نشود. مرض و بلا تحفه ایست از جانب خدا بسوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد.

آورده اند که در زمان پیامبر(ص) مردی از صحابه هیچوقت مهمان قبول نمی کرد لذا رسول خدا به او عتاب فرمود عرض کرد یا رسول الله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یکسال با من دعوا کند فرمود: برو و طعامی مهمیا گردانکه امشب من مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب رسول خدا مهمان ما است زن گفت چون طعامی کهلایق رسول خدا باشد نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید مرد گفت نمی توان زیرا خود حضرت فرموده امشب می آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذائی درست کرد پس چون شب شد رسول خدا تشریف آورده و طعام تناول فرمودند و رفتند زن گفت ای مرد به پیامبر شکایت مرا کردی گفت نه از کجا می گویی گفت از آنجا که رسول خدا از طعام ما هیچ نخورد مرد گفت طعام خورد زن گفت عجب دیدم که رسول خدا وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و گژدمان بدامنش آویخته بیرون برد مرد گفت من اینها را ندیدم پس برخاسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند حضرت فرمود راست می گوید آن نان را که همراه من بود روزی من بود که با من می آمد و آن ماران گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم.

کفاف در زندگی:

از نوفلی نقل شده که امام سجاد(ع) فرمود: رسول خدا(ص) به شترانی در بیابان رسید و مقداری شیر از او خواستند در پاسخ گفت آنچه در سینه شتران است اختصاص به صبحانه اهل قبیله دارد و آنچه در ظرف دوشیده ایم شامگاه از آن استفاده می کنیم.

آنجناب دعا کردند:

خداوندا مال و فرزندان این مرد را زیاد کن. از او گذشته در راه ساربان دیگری برخوردار شدی از او هم درخواست شیر کردند ساربان سیه شتران را دوشیده محتوی ظرفهای خود را در میان ظرفهای پیامبر(ص) ریخت و یک گوسفند نیز اضافه بر شیر تقدیم نموده عرضکرد فعلا همین مقدار پیش من بود چنانچه اجازه بدهید بیش از این تهیه و تقدیم کنم. پیامبر(ص) دستهای خود را بلند کرده گفتند خداوندا به اندازه کفایت به این ساربان عنایت کن. همراهان عرضکردند یا رسول الله آنکه درخواست شما را اجابت نکرد دعائی کردی که ما همه آن دعا را دوست داریم ولی برای این ساربان که حاجت شما را برآورد از خداوند چیزی خواستید که ما دوست نداریم. فرمود:

((ما قل و کفی خیر مما کثر و الهی اللهم ارزق محمد و آل محمد الکفاف))

چیزی کم ولی کافر باشد بهتر است از چیزی که زیاد ولی انسان را از خدا مشغول کند.

موعظه رسول خدا(ص):

روایت است که مردی بنزد رسول خدا (ص) آمده عرضکرد: یا رسول الله مرا تعلیم ده فرمود: برو غضب مکن. آنمرد گفت هیمن مرا بس است و بجانب قبیله خود رفت ناگاه در میان قومش جنگی بپاشد و اسلحه پوشیده و در برابر یکدیگر صف کشیدند آنمرد هم چون چنان دید اسلحه پوشیده و به صف ایستاد آنگاه سخن پیامبر (ص) را بیاد آورد که به او فرمود: غضب مکن پس اسلحه را کنار گذاشت و نزد مردمیکه دشمن قومش بودند آمد و گفت: ای مردم هر جراحت و قتل بی نشانه ای که در افراد شما باشد به عهده من است و من خویهای آن را بشما می پردازم. آن مردم گفتند هر چه اینطور باشد به نفع شما ولی ما به پرداخت این جریمه سزاوارتریم سپس با یکدیگر صلح کردند و کینه از میان برداشتند.

ثروتمند مغرور و فقیر باعزت:

در محضر رسول خدا یکی از ثروتمندان نشسته بود در این هنگام فقری از مسلمین وارد شد و به عادت اسلامی نزدیک برادر ثروتمندش یشت ناگاه شخص ثروتمند گوشه لباسش را جمع کرد. رسول خدا او را دیده و به او اعتراض کرد که ترسید از فقر او چیزی به تو سرایت کند آن شخص ثروتمند فوراً شرمنده شد عرضکرد با من

چیزیست که مرا به کارهای ناروا و ا می دارد . من از این خطایم توبه کرده و بای جانش نصف دارائیم را به او می دهم پیامبر به فقیر فرمود: می پذیری عرضکرد نه زیرا می ترسم بپذیرم و من هم مثل او به فقری کبر بورزم.

روزی ملکی نزد رسول خدا (ص) آمده و گفت که خدا تو را اختیار داده که بنده و رسول متواضعی باشی یا پادشاه و رسول باشی و از مرتبه تو نزد خدا کم نشود و کلید های خزائن زمین را برای آنحضرت آورده بود. حضرت فرمود: که می خواهم بنده و رسول متواضع و شکسته باشم و پادشاهی نمی خواهم.

در زمان پیامبر (ص) جنگی بین مسلمانان و مشرکین پیش آمد در حین جنگ یکی از مسلمانان ضعیف الایمان چشمش به پالان و الاغ یکی از مشرکین افتاد که باصطلاح با قیمت بود لذا به طرف آن مشرک حمله کرد که بتوان آن را مالک شود پس بدست آن مشرک کشته شد بعد از جنگ به پیامبر (ص) گفتند که فلانی هم شهید شد حضرت فرمود: او شهید نشد بلکه قتیل الحمار شد یعنی کشته راه الاغ.

کیفر دروغگو در عالم برزخ:

روزی رسول اکرم (ص) فرمود: دیشب در خواب دیدم که مردی نزد من آمد و گفت برخیز ، برخاستم دو مرد را دیدم که یکی ایستاده و در دست خود چیزی شبیه به عصای آهنین دارد و آنرا بر گوشه دهان مرد دیگری که نشسته است فرومی برد و باندازه ای فشار می دهد تا میان دو شانه اش می رسد آنگاه بیرون آورده و در طرف دیر دهان او داخل می کند طرف اول خوب می شود این قسمت دیگر را هم مانند قبل پاره می کند. به آن شخص که مرا حرکت داد گفتم این چه شخصی است و برای چه اینطور عذاب می کشد گفت این مرد دروغگو است که در قبر او را تا روز قیامت اینطور کیفر می دهند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله : اگر فرزند خواستار ازدواج باشد و پدر توانایی مخارج ازدواج

او را دارد ولی امتناع کند و فرزند مجردش به معصیت و گناه آلوده شود، معصیت او را در

نامه پدرش می نویسند . (۴۳۰)

«پیامبر صلی الله علیه و آله : چند دسته دعایشان مستجاب نمی شود: کسی که قرض می دهد و سندی نمی گیرد . سپس بدهکار انکار می کند . و کسی که علیه فامیل دعا می کند . و کسی که زنش او را اذیت می کند و از زنش نزد خدا شکایت می کند که خدا می فرماید من امر زنت را در اختیار قرار دادم و کسی که پولهایش را بی اندازه می بخشد و دوباره از خدا می خواهد و کسی که در خانه نشسته و از خدا رزق می خواهد.»

«وقتی خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدن حضرت آمد، پیامبر برای او احترام فوق العاده ای گذاشتند ولی وقتی برادر رضاعی پیامبر آمد حضرت مانند خواهرش به او احترام نکردند . اصحاب علت را پرسیدند . حضرت فرمود علت بیشتر احترام کردن من به خواهر رضاعیم این است که او به پدر و مادرش زیاده تر نیکی می کند.»^(۱) الکافی 161/2

«رسول خدا همیشه دعا می کرد از جمله در حال نگاه کردن به آئینه، هنگام سوار شدن بر مرکب، هنگام خوابیدن، وقتی که سفره پهن می کردند، هنگام دست بردن بسوی غذا، وقت جمع کردن سفره، هنگام نوشیدن شیر، هنگامی که میوه نوبر می خوردند، هنگام ورود به بیت الخلاء، هنگام افطار، موقع عبور از قبرستان، هنگامی که از چیزی خوشحال می شدند، در تعقیب نمازها، موقع دیدن ماه، وقت تحویل سال، موقع گرفتاری و غم، هنگام طلوع آفتاب، هنگام وضو»^(۲)

«رسول خدا روزی سیصد و شصت بار به عدد رگهای بدن تسبیح می فرمودند.»^(۴۳۱)

بدترین مرگها:

روزی پیامبر اسلام (ص) گرد خانه کعبه طواف می نمود. مردی را دید دست بر پرده آویخته می گوید: خدایا تو را به عظمت این خانه سوگند می دهم که گناه را بیامری آنجناب فرمود گناهت چیست و عرض کرد بزرگتر از آنست که شرح دهم پرسید گناه تو بزرگتر است یا زمینها جواب داد گناه من بزرگتر است. سؤال کرد گناه تو بزرگتر از کوه ها است پاسخ داد آری فرمود از دنیا ها بزرگتر است گفت بلی پرسید گناهت بزرگتر است یا آسمانها عرض کرد گناه من فرمود از عرش نیز بزرگتر است جواب داد آری پرسید گناه تو بزرگتر است یا خدا عرض کرد خدا، از تفصیل گناهش جويا شد گفت یا رسول الله من مردی ثروتمندم هر گاه مستمندی یه من مراجعه می کند به اندازه ای ناراحت می شوم مثل اینکه کسی با آتش گداخته به من روی آورده پس پیامبر (ص) فرمود دور شو از من که با آتش خود مرا نسوزانی به آن خدائیکه مرا برای خدایت برانگیخته اگر بین رکن و مقام دو هزار سال نماز بخوانی و آنقدر گریه کنی که از اشک چشمت جویها جاری شود و درختها آبیاری گردد در صورتیکه با بخل و لثامت بمیری خداوند تو را با سر در آتش خواهد انداخت. و ای بر تو مگر نمی دانی خدا در قرآن فرمود:

((و من یبخل فانما یبخل عن نفسه))

هر کس بخل ورزد از استفاده مالش نسبت به خود جلو گیری کرده است.

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که یکسال قبل از مردنش توبه کند، توبه اش قبول است.

سپس

فرمود: یکسال زیاد است. کسی که یکماه قبل از مردنش توبه کند، توبه اش قبول است.

سپس فرمود یکماه زیاد است! اگر یک هفته بلکه یک روز و بلکه یکساعت قبل از

مردنش توبه کند، توبه او پذیرفته می شود.»^(۴۳۲)

تواضع رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرتبه ای بود که در جنگ خیبر بر الاغی سوار شده بود که لجامش از لیف خرما بود و بر اطفال و زنان سلام می کرد. روزی شخصی با آن حضرت سخن می گفت و می لرزید حضرت فرمود: چرا از من می ترسی من که پادشاه نیستم. (۴۳۳)

پیامبر اعظم ص با شخصی در مکانی وعده گذاشتند. آن شخص این وعده را فراموش کرد. پیامبر سه روز در آن مکان ماند تا این که آن شخص آمد. حضرت فرمود اگر نمی آمدی همینجا می ماندم تا بمیرم و از همینجا محشور شوم. (۴۳۴)

آمده است که در سفری که عده ای از اصحاب با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به محلی می رفتند در منزلی که استراحت می کردند تصمیم جمعیت بر این شد که برای غذا گوسفندی را ذبح و آماده کنند. یکی از اصحاب گفت: سربریدن گوسفند بامن، دیگری گفت: کندن پوست آن بامن، سومی گفت: پختن گوشت آن بامن، چهارمی، ...

المیزان ج 4 ص 397⁴³²

مکارم الاخلاق/16⁴³³

الخرائج والجرائح 2/906⁴³⁴

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: جمع کردن هیزم از صحرا با من. اصحاب عرض کردند ما که هستیم نیازی به زحمت شما نیست. حضرت فرمود: می دانم ولی خداوند سبحان دوست ندارد کسی خودش را از دیگران امتیاز دهد.

رسیدگی به ظاهر صورت و سر

«مردی به دیدار پیامبر رفت. حضرت قبل از دیدار با آن مرد، ظاهر خود و محاسن را در آینه که ظرف آبی بود، مرتب کرد. بعد از برگشتن حضرت، عایشه گفت: ای رسول خدا! تو سرور فرزندان آدم علیه السلام هستی و رسول پروردگار عالمیانی! آن وقت برای دیدار با یک فرد عادی، می ایستی و محاسن خود را در ظرف آب مرتب می کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! خدا دوست دارد که وقتی مؤمن به دیدار مؤمن می رود، خود را زیبا و مرتب سازد.»

«یکی از مسلمانان پولدار با لباس ژولیده نزد پیامبر رفت. حضرت پرسید؟ پول داری؟ گفت: آری. خداوند سبحان همه گونه به من نعمت داده است. فرمود: خداوند سبحان وقتی به کسی نعمتی می دهد، دوست دارد آثار آن را ببیند.»

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با حذیفه یمانی در بیرون مدینه می خواستند غسل کنند حذیفه پارچه ای را به دو دست گرفت و حایل قرار داد تا آنحضرت غسل کرد سپس آنحضرت جامه را گرفت و برای حذیفه حایل کرد تا غسل نماید حذیفه گفت پدر و مادرم قربانت چنین مکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفت جز اینکه غسل کند و او را

حایل شود و فرمود دو نفری که همراه باشند هر کدام رفیق تر است نزد خداوند سبحان
محبوبتر است. (۴۳۵)

عمرو بن معدی کرب و فزع اکبر!

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک به مدینه برگشت، عمرو بن معدی
کرب (از پهلوانان عرب)، نزد او رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای عمرو!
اسلام بیاور تا خداوند سبحان تو را از فزع اکبر، ایمن گرداند! عمرو جواب داد: ای محمد
! من از چیزی نمی ترسم! فزع اکبر چیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ای عمرو!
اینطور نیست که تو خیال می کنی! وقتی روز قیامت شود، صیحه ای بگوش خلایق برسد
که هر مرده ای زنده شده و هر زنده ای بغیر از کسی که خداوند سبحان بخواهد، می میرد!
سپس صیحه ای دیگر

بگوش می رسد که همه مردگان، زنده شده و در صف می ایستند و آسمان شکاف
برمی دارد و زمین پهن می شود و کوهها از هم می پاشند و آتش مانند کوه زبانه می کشد و
دل هر صاحب روحی مگر کسی که خدا بخواهد، از افکار خالی شده و فقط بفکر خودش
می افتد. آنوقت تو ای عمرو! در آنروز چه می کنی؟ جواب داد: من امر بزرگی را از تو
شنیدم! سپس ایمان آورد و قومش نیز ایمان آوردند! (۴۳۶)

خوبی ها و بدی ها. ⁴³⁵

رسول خدا صلی الله علیه و آله : آیا می دانید که مفلس کیست؟ گفتند: مفلس کسی است که درهم و دینار ندارد! فرمود: مفلسِ اَمّت من، شخصی است که نماز و روزه دارد ولی روز قیامت در حالی محشور می شود که در دنیا به کسی دشنام داده و یا حقّ دیگری را ضایع نموده و یا به مال دیگری تجاوز نموده است! برای جبران از حسناتش بر می دارند و به این و آن می دهند و چنانچه حسناتش کم باشد، از گناهان صاحبان حق، به حساب او می گذارند، سپس او را در آتش می اندازند. (۴۳۷)

کلماتی که بر روی درهای بهشت نوشته شده

علامه اربلی «ره» در کشف الغمه از رسول خدا (ص) روایت می کند که وقتی به آسمان رفتم و خواستم بهشت و دوزخ را بینم، جبرئیل مرا بسوی بهشت برد و هشت در بهشت را دیدم که بر هر یک چهار کلمه نوشته شده بود که هر کلمه ای از دنیا و آنچه در دنیا هست، بهتر است (بشرط عمل)

1- بر درب اول نوشته بود: لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله. لكل شیء حيلة و حيلة العیش اربع خصال. القناعة و بذل الحق و ترک الحسد و مجالسة اهل الخیر. خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خدا و علی ولی خداست. برای هر چیزی راهی است و راه زندگی چهار چیز است. قناعت. سخن حق. ترک حسادت و هم نشینی با خوبان. 2- بر درب دوم نوشته بود: لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله. ان لكل شیء حيلة و حيلة السرور

یوم القيامة اربع خصال. مسح رؤوس الیتامی والتعطف علی الارملة والسعی فی حوائج المؤمنین والنفقة للفقراء والمساکین. برای هرکاری چاره‌ای است و چاره خوشحالی روز قیامت چهار خصلت است. کشیدن دست مهربانی بر یتیمان. مهربانی بر بیوه زنان. تلاش در رفع گرفتاری مؤمنان. چهارم دست‌گیری از بیچارگان. 3- بر درب سوم نوشته بود: لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی ولی الله. انّ لكل شیء حيلة وحيلة الصحة فی الدنيا اربع خصال. قلة الكلام وقلة المنام وقلة المشی وقلة الطعام. هر که در دنیا سلامتی می‌خواهد چهار مطلب رعایت کند. کم حرفی. کم خوابی. کم راه رفتن. کم خوری. 4- درب چهارم نوشته بود: لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی ولی الله. من کان يؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم والديه من کان يؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیراً او یسکت. هر که به خدا و قیامت ایمان دارد باید احترام والدین خود نگه دارد

(316)

وهر که بخدا و قیامت ایمان دارد باید آنچه می‌گوید خوب باشد یا اینکه سکوت نماید. 5- بر درب پنجم نوشته بود: لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی ولی الله. من اراد ان لا یظلم فلا یظلم ومن اراد ان لا یُشتم فلا یُشتم ومن اراد ان لا یُذل فلا یُذل ومن اراد ان یتمسک بالعروة الوثقی فلیقل لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله. هر که می‌خواهد به او ظلم نشود، ظلم نکند. هر که می‌خواهد دشنام نشنود، خود دشنام ندهد و هر که م‌خواهد ذلیل نشود، دیگران ذلیل نکند و هر که می‌خواهد به ریسمان الهی چنگ بزند باید بگوید: لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی ولی الله. 6- بر درب ششم نوشته بود: لا اله الا الله محمد رسول الله وعلی ولی الله. من اراد ان یكون قبره وسیعاً فلیبن المساجد. ومن اراد ان لا یأکله الدیدان تحت الارض فلیسکن المساجد ومن احب ان یكون طریاً نظراً لایلی جسدہ، فلیسکن

المساجد ومن احب ان يرى منزله في الجنة فليكن ليكسى المساجد بالبسط. هر که می خواهد قبر او گشاد باشد، مسجد بسازد و هر که می خواهد کرمهای قبر او را نخورند، اهل مسجد باشد و هر که می خواهد محل خود در بهشت را ببیند مساجد را فرش نماید و برای نماز آماده کند. 7- بر در ب هفتم نوشته بود: لا اله الا الله محمد رسول الله وعلى ولي الله. بياض القلب في اربع خصال عيادة المريض واتباع الجنائز و شراء الاكفان ورد القرض. هر که خواهد دلش بنور ایمان روشن شود، چهار خصلت پیشه کند. عیادت از مریض ها. تشییع جنازه. خریدن کفن و کفن کردن مردگان. ادای قرض و ادای قرض قرضداران. 8- بر در ب هشتم نوشته بود: لا اله الا الله محمد رسول الله وعلى ولي الله. من اراد ان يدخل في اى باب شاء فليتمسك ب اربع خصال السخاء وحسن الخلق والصدقة وكف الاذى عن الناس. هر که می خواهد از هر در بهشت که می خواهد داخل شود چهار خصلت رعایت نماید. بخشندگی. خوش اخلاقی. صدقه و اذیت نکردن دیگران.

بر در ب اول جهنم نوشته است: من رجا الله سعد ومن خاف الله امن والهالك المغرور من رجا غير الله يعني هر که بخدا امید داشته باشد، رستگار است و هر که از خدا بترسد ایمن است و آنکه بغیر خدا مغرور و فریفته شد، هلاک می گردد و از غیر خدا در ترس و لرز است. بر در ب دوم نوشته شده: هر که می خواهد در قیامت عریان محشور نشود، در دنیا بدنهای بی لباس را لباس پوشاند و هر که می خواهد در آخرت تشنه نباشد، تشنگان دنیا را سیراب نماید و هر که می خواهد در قیامت گرسنه نباشد، گرسنگان دنیا را سیر کند. بر در ب سوم نوشته بود. لعن الله الكاذبين. لعن الله الباطلين. خدا لعنت کند دروغگویان را و لعنت کند خدا اهل باطل را. بر در ب چهارم نوشته است. متابعت نکنید از نفستان که ایمان شما را ضعیف می کند. و زبان را در کاری که فایده ندارد، بکار مبرید. بر در ب پنجم نوشته است که

من حرام شده‌ام بر عبادت کنندگان. من حرام شده‌ام بر کسی که بر خدا شهادت می‌دهد. من حرام هستم بر روزه داران. بر درب هفتم نوشته است حاسبوا انفسکم قبل ان تُحاسِبُوا و توبخوا انفسکم قبل ان توبخوا و ادعوا لله عزو جل قبل ان تردوا علیه ولا تقدروا علیه. حساب خود را برسد قبل از اینکه حساب شما را برسند. خودتان را توبیخ کنید قبل از اینکه شما را توبیخ نمایند. در پیش خداوند سبحان تضرع کنید قبل از اینکه براو وارد شوید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله : در بهشت بازاری است که چیزی در آن خرید و فروش نمی‌شود بلکه عکس زنان و مردان بر در بازار است که هر شخصی از عکسی خوشش بیاید، وارد بازار می‌شود و در آنجا جمعی حورالعین را می‌بیند که با صدای زیبایی که احدی مانند آنرا نشنیده می‌خوانند: ما نعمتیم و هرگز تغییر نمی‌کنیم! ما پوشیده‌ایم که هیچگاه عریان نمی‌شویم! ما همیشه راضی هستیم و هرگز خشمگین نمی‌شویم! ما همیشه زنده‌ایم و هیچگاه نمی‌میریم! ما سیریم و هیچگاه گرسنه نمی‌شویم! ما زنان خوب و زیبائیم و شوهرانمان بهترین و کریم‌ترین افراد هستند! (۴۳۸)

رسول خدا صلی الله علیه و آله : ای علی علیه السلام! همانا جبرئیل بمن خبر داد که امت من بعد از من بتو خیانت می‌کنند! پس ویل بر آنها باد! پس ویل بر آنها باد! علی علیه السلام می‌گوید: عرض کردم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! ویل چیست؟

فرمود: نام وادی در جهنم است که بیشتر اهالی آن از دشمنان و قاتلین ذریه تو و بیعت شکنان تو هستند. (۴۳۹)

رسول خدا صلی الله علیه و آله: «از جبرئیل پرسیدم که کدام جهاد برای امتم بهتر است؟ گفت: رفتن به دنبال علم. گفتم: و بعد از آن؟ گفت: نگاه کردن به عالم! گفتم: بعد از آن؟ گفت: دیدار عالم.»

در قیامت، پیامبر را کجا می توان دید؟
فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: کیفیت روز قیامت را برایم بیان کن! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه! روز قیامت، آنقدر مردم حواسشان بخودشان است که احدی به دیگری نگاه نمی کند! پدر به فرزند و فرزند به مادرش توجهی ندارد! فاطمه علیها السلام سؤال کرد: آیا

وقتی که مردگان از قبرهایشان بیرون می آیند، کفن بر تن دارند؟ فرمود: ای فاطمه! کفنهای می پوشد ولی بدنهای باقی می ماند! در آنروز عورت مؤمن پوشیده می شود ولی عورت کافر ظاهر می گردد!

فاطمه علیها السلام سؤال کرد: ای پدر! مؤمنین با چه چیزی پوشیده هستند؟ فرمود: نوری از آنها تَلَّوْ می کند که بدنشان از آن نور دیده نمی شود. باز سؤال کرد: ای پدر در قیامت، تو را کجا ملاقات کنم؟ فرمود: در نزد میزان

منتظرم باش که ندا می‌کنم: خدایا! حساب مرا آسان بگیر! در مقام شفاعت و همچنین در کنار پل جهنم - پل صراط - منتظرم باش که آنجا همه افراد بفکر خودشان هستند ولی من به شفاعت امّتم مشغول می‌شوم و ندا می‌کنم: خدایا! امّت مرا سالم بدار! پیامبران هم اطراف مرا فرا گرفته و ندا می‌کنند:

خدایا! امّت محمد را سالم بدار! (۴۴۰)

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: روزی حضرت موسی نشسته بود در حالی که شیطان کلاهی را که دارای چندین رنگ بود بر سرش بود پیش او آمد همینکه به موسی علیه‌السلام نزدیک شد کلاه از سر برداشته در مقابلش ایستاد و سلام کرد حضرت موسی پرسید تو کیستی؟ جوابداد شیطان گفت تویی شیطان؟

خداوند سبحان تو را همسایه کسی نکند گفت من آدمم عرض سلامی بشما بکنم چون شما در نزد خداوند سبحان مقام و رتبه‌ای دارید موسی علیه‌السلام گفت: بگو بینم چه گناهی است که هر گاه از آدمی سر بزند تو قدرت بر او پیدا می‌کنی و تحت تسخیرت در می‌آید.

جواب داد عجب! زیرا زمانی که ایشان از خودش راضی می‌شود و کارهایش را بزرگ می‌شمارد و گنااهش در نظرش کوچک می‌آید. (۴۴۱)

⁴⁴⁰ بحار الانوار، ج 110/7

⁴⁴¹ بحار الانوار 350/13

اهل صبر در قیامت !

رسول خدا صلی الله علیه و آله : روز قیامت، زمانی که خداوند، همه خلایق را در صحرای محشر جمع می کند، از طرف خداوند سبحان ندا می شود: اهل صبر کجایند؟ عده ای می ایستند . گروهی از ملائکه به استقبال آنان رفته و به آنان می گویند: شما بر چه چیزی صبر می کردید؟ گویند: ما بر اطاعت الهی صبر می نمودیم و نمی گذاشتیم، نفسمان دچار معصیت شود ! از طرف خداوند سبحان ندا می شود: بند گانم راست می گویند ! راه را باز کنید تا بدون حساب به بهشت بروند ! سپس منادی ندا می کند: اهل فضل کجایند؟ عده ای بر می خیزند و ملائکه با استقبال آنان رفته و می پرسند: شما، چه فضایی داشته اید؟ گویند: ما کسانی بودیم که اگر شخصی بما ناروایی می کرد و یا به ما بدی می نمود، عفو می کردیم ! از طرف خداوند سبحان ندا می شود:

بند گانم راست می گویند: بگذارید بدون حساب به بهشت وارد شوند !
بار دیگر منادی می گوید: چه کسانی همسایگان خداوند سبحان بوده اند؟ عده ای بلند می شوند . ملائکه از آنان سؤال می کنند: شما، در دنیا چه اعمالی انجام می دادید؟ گویند: ما، در راه خداوند سبحان دوستی می کردیم ! در راه او، عطا می نمودیم ! در راه او، دشمنی می نمودیم ! از طرف خداوند سبحان ندا می شود:
بند گانم راست می گویند ! بگذارید تا بدون حساب و به همسایگی خداوند سبحان به بهشت بروند !^(۴۴۲)

پس از بازگشت پیامبر اکرم (ص) از جنگ خیبر، همسران آن حضرت در خواست کردند گنجینه های «آل ابی الحقیق»، که به عنوان غنیمت به تصرف مسلمانان در آمده بود، تقدیم آنان گردد. رسول خدا (ص) فرمود: بر اساس دستور خدای متعال،

این اموال باید میان همه مسلمانان تقسیم گردد. همسران به خاطر این سخن، از آن بزرگوار به خشم آمدند و مطالب ناپسندی را به زبان راندند. در این هنگام خدای متعال آیات 28 و 29 سوره احزاب را نازل فرمود و آنان را مخیر ساخت که یا دنیا و تجمل آن را بر همسری پیامبر ترجیح دهند و از آن حضرت جدا شوند و یا خدا، رسول و زندگی جاوید را بر بهره اندک دنیا برتری دهند و با قناعت و پرهیز از رفاه زدگی، به زندگی ساده خود با رسول خدا(ص) ادامه دهند. «ای پیامبر، به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیایید شما را با هدیه‌ای بهره‌مند سازم و شما را به سبک نیکویی رها سازم و اگر شما خدا، پیامبر و سرای آخرت را می خواهید خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی آماده ساخته (است)». (احزاب، 28 و 29)

البته این برخورد موجب تنبه و آگاهی آنان شد و ابتدا امّ سلمه و به دنبال او سایر همسران عرضه داشتند: ما خدا و رسول را انتخاب می کنیم و با رسول خدا(ص) از در آشتی در آمدند.

در روایت است پیامبر صلی الله علیه و آله در بعضی از کوچه‌های مدینه عبور می کرد در حالی که زن سیاه چهره‌ای، سرگین جمع آوری می کرد پس کسی از یاران آن حضرت به آن زن گفت راه را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله باز کن اما آن زن با کبر و غرور گفت راه وسیع است پس بعضی از اشخاص می خواستند آن زن را کنار بزنند اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود او را رها کنید که متکبر و ستمکار است .

رسول خدا صلی الله علیه و آله : هنگامی که مؤمن از قبر محشور می شود، هیکلی شبیه خودش، جلو او قدم می گذارد و هر کجا مؤمن دچار ترس و هراس‌های قیامت می شود، آن هیکل به او دلداری می دهد و می گوید: نترس ! و ناراحت نباش ! و بشارت باد بر تو به

خوشحالی و کرامت خدا! تا اینکه مؤمن حساب آسانی پس می‌دهد و امر به رفتن به بهشت می‌شود و در تمام این مراحل او با این شخص است. وقتی مؤمن می‌خواهد داخل بهشت شود، به آن هیكل می‌گوید: تو خوب شخصی هستی که همراهم از قبر خارج شدی و به من بشارت دادی تا اینکه براحتی به بهشت رسیدم. تو کیستی؟ می‌گوید: من همان شادی هستم که در دنیا، در دل برادر مؤمن وارد نمودی! خداوند سبحان مرا خلق کرد تا بتو آرامش و بشارت بدهم! (۴۴۳)

خواب عجیب پیامبر ص

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دیشب عجایی را در خواب دیدم! از جمله دیدم مردی از امت مرا خواستند، عذاب کنند ولی وضو آمد و مانع عذابش شد! دیدم شیاطین، مردی از امت مرا دچار وحشت کردند ولی ذکر خداوند سبحان آمد و او را نجات داد! دیدم مردی از امت را که مأمورین عذاب به سراغش آمدند ولی نماز آمد و مانع شد! دیدم مردی از امت دچار تشنگی و عطش بود و هرگاه می‌خواست آب بنوشد، مانع می‌شدند ولی روزه رمضان آمد و او را سیراب کرد! دیدم مردی از امت را که می‌خواست یه گروه پیامبران، که حلقه‌وار نشست بودند، پیوند، ولی نمی‌گذاشتند. اما غسل جنابت آمد و دست او را گرفت و در کنارم نشان داد! دیدم مردی از امت را که مقابل و پشت سر و سمت راست و چپ و پائینش، تاریک است و او در تاریکی واقع شده بود. ولی حج و عمره آمد و او را از تاریکی در آورد و وارد نور کرد! دیدم مردی از امت، با مؤمنین صحبت می‌کرد. ولی آنها با او حرف نمی‌زدند آنگاه صله رحم آمد و گفت:

ای مؤمنین! با او سخن بگویید که او صله رحم می نمود. آنها با او سخن گفتند و با او دست دادند! دیدم مردی از امتم را که دست و صورت خود را از آتش دور می کرد. تا اینکه صدقه آمد و سایه بر سرش و پرده بر صورتش شد! دیدم مردی از امتم را که زبانه آتش از هر طرف، او را گرفته بود. ولی امر بمعروف و نهی از منکر آمدند و او را خلاص کردند با ملائکه رحمت قرار دادند! دیدم مردی از امتم را که نشسته بود و بین او و رحمت الهی، مانع قرار داشت. ولی خوش اخلاقیش آمد و دست او را گرفت و وارد رحمت الهی نمود! دیدم مردی از امتم را که نامه عملش به دست چپ بود. ولی خوف او از خداوند سبحان آمد و نامه عملش را بدست راستش داد! دیدم مردی از امتم را که بر لبه جهنم ایستاده بود. ولی امیدش به خداوند سبحان آمد و او را نجات داد! دیدم مردی از امتم در آتش افتاد ولی اشکهایی که از ترس خداوند سبحان ریخته بود آمد و او را از آتش در آورد! دیدم مردی از امتم بر پل صراط می لرزید. ولی حسن ظنش به خداوند سبحان آمد و لرزشش بر طرف شد و از صراط عبور کرد! دیدم مردی از امتم بر صراط است و گاهی بر سینه اش و گاهی بر دست و پایش می رود و گاهی معلق می شود. ولی صلوات او بر من آمد و او را بر

(297)

پایش ایستاند و از صراط عبورش داد! دیدم مردی از امتم بر در بهشت است ولی در بهشت بسته بود. تا اینکه شهادت (لا اله الا الله) آمد و درها را باز کردند و او وارد بهشت شد! (۴۴۴)

«پیامبر صلی الله علیه و آله به امام حسن علیه السلام فرمود: آن کسی که توراً می کشد، فرزند زنا و فرزند پسر زنا کار است!»^(۴۴۵)

رسول خدا فرمود: مردم در هنگام عبور از صراط، چند دسته هستند و صراط از مو باریک تر و از شمشیر، تیز تر است. بعضی ها مثل برق عبور می کنند! دسته ای مثل اسب تیز پا عبور می نمایند! بعضی ها سینه خیز می روند! عده ای پیاده و آهسته می روند! و بعضی ها بصورت معلق که گاهی از آتش جهنم به آنها می رسد و مقداری می سوزند و گاهی سر پا می ایستند و از جهنم، چیزی به آنها نمی رسد، می روند!^(۴۴۶)

پیامبر خدا فرمود:

روز قیامت برای هر شبانه روز انسان، بیست و چهار خزانه به او نشان می دهند. وقتی نگاهش به خزانه ای که پر از نور است می افتد، آنقدر خوشحال می شود که اگر خوشحالی او را به اهل جهنم تقسیم کنند، همه آنان از درد آتش راحت می شوند! این خزانه مربوط به ساعاتی است که در آن ساعت به اطاعت خدا مشغول بوده است. سپس چشمش به خزانه ای می افتد که تاریک و بدبو و ترس آورنده است! با دیدن آن، آنقدر ناراحت می شود که اگر ناراحتی او را به اهل بهشت تقسیم کنند، همه دچار ناراحتی می شوند! و این متعلق به ساعاتی است که در آن، به گناه مشغول بوده است! سپس خزانه ای به او نشان می دهند که نه چیزی در او است که او را خوشحال کند و نه چیزی که او را ناراحت کند!

کتاب سلیم بن قیس ص 427⁴⁴⁵

بحار الانوار، ج 64/8⁴⁴⁶

و این مربوط به ساعاتی است که در آن به امورات مباح مشغول بوده است! او با دیدن این خزانه تأسف می خورد که چرا در این ساعت به اطاعت الهی مشغول نبوده است. همانطور که خداوند سبحان می فرماید: «ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ» یعنی: آن روز، روز تأسف است. (۴۴۷)

مسجد النبی صلی الله علیه و آله

شریف ترین مسجد پس از مسجد الحرام، مسجد النبی در مدینه منوره است. رسول خدا درباره نماز خواندن در این مسجد فرمود:
(صَلَوْهُ فِي مَسْجِدِي هَذَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ صَلَوةٍ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْمَسَاجِدِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ).
یک نماز در مسجد من بهتر از هزار نماز در دیگر مساجد است، مگر در مسجد الحرام.

آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد یثرب شد، همه طوایف و افراد سرشناس مایل بودند تا میزبان ایشان باشند، اما آن حضرت فرمود: در جایی توقف خواهد کرد که شترش زانو بزند. شتر در زمینی که اکنون مسجد است، زانو زد. آن حضرت در خانه ابو ایوب انصاری مسکن گزید. زمین مسجد را از صاحبان آن خرید و سنگ بنای مسجد را نهاد. همه

1. سوره حج، آیه 32.

(383)

اصحاب از زن و مرد با اشتیاق شروع به ساختن مسجد کردند . خود رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با تمام توان در ساختن مسجد شرکت کرد .

تحمل بلاها

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دختری را خواستگاری کرد . پدر دختر شروع به تعریف دختر خود نمود و امتیازات او را می شمرد . از آن جمله گفت این دختر از زمان تولدش بیمار نشده حضرت از مجلس برخاست و قطع کلام خود نمود سپس فرمود: خیری در چنین موجودی نیست که مانند گورخر بیمار نشود . مرض و بلا تحفه ایست از جانب خداوند سبحان به سوی بنده که اگر از یاد او غافل شده باشد آن پیش آمد او را متوجه سازد .⁽³⁾

دیوانه واقعی

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی دیدند عده ای دور شخصی جمع شده اند از آنها پرسیدند این کیست؟ گفتند دیوانه ای است ! حضرت فرمود این دیوانه نیست بلکه مریض است . دیوانه آن جوانی است که جوانی خود را در معصیت صرف می نماید !^(۴۴۸)

حیا از ناظر

مردی حبشی در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: یا رسول الله! گناه بسیار دارم، آیا می توانم توبه کنم و توبه من قبول می شود؟

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری خداوند می پذیرد.
 مرد حبشی گفت: در آن وقت که گناه می کردم، آیا خدا مرا می دید؟
 رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: آری او ناظر و شاهد بر تو بود.
 ناگهان مرد گناهکار، آه بلندی کشید، نعره ای زد و جان داد.^{۴۴۹}

گفت و گوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و شیطان



گویند روزی پیامبر اکرم (ص) از راهی می گذشت. شیطان را دید که خیلی ضعیف و لاغر شده، از او پرسید چرا این قدر لاغر گشته ای؟ گفت: یا رسول الله! از دست امت تو رنج می برم و در زحمت هستم. پیغمبر (ص) فرمود: مگر امت من با تو چه کار می کنند که رنج میبری؟ گفت: یا رسول الله! شش خصلت دارند که من نمی توانم این شش خصلت را در آنها بینم.

اول- هر کجا به هم می رسند سلام می کنند.

دوم- باهم مصافحه می کنند.

سوم- از برای هر کاری که می خواهند بکنند ان شاء الله می گویند.

چهارم- استغفار می کنند، و با گفتن این جمله سعی مرا باطل می کنند.

پنجم- هر وقت نام مبارک تو را می شنوند بر تو صلوات می فرستند.

ششم- در ابتدای هر کاری که می خواهند انجام دهند بسم الله الرحمن الرحیم می گویند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که یکسال قبل از مردنش توبه کند، توبه اش قبول است.

سپس

فرمود: یکسال زیاد است. کسی که یکماه قبل از مردنش توبه کند، توبه اش قبول است.

سپس فرمود یکماه زیاد است! اگر یک هفته بلکه یک روز و بلکه یکساعت قبل از

مردنش توبه کند، توبه او پذیرفته می شود. (۴۵۰)

اوج مهر خدا به بندگان

در یکی از جنگها که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در آن شرکت داشت ، تابستان بود و هوا بسیار گرم ، کودکی از خانه بیرون آمده بود و در بیابان در برابر تابش شدید آفتاب ، بر اثر گرمای بسیار، سخت می گریست ، مادرش (که گویا برای کمک به رزمندگان آمده بود) در میان آنها بود، ناگهان به یاد بچه اش افتاد و به اطراف نگاه کرد و او را دید، با شتاب به سوی او رفت ، او را در آغوش گرفت ، و بعد روی ریگهای سوزان جزیره العرب خوابید و بچه اش را روی سینه اش گرفت ، تا از رسیدن شدت گرما به فرزندش بکاهد، و مادر در این حال گریه می کرد و می گفت : «آخ کودکم ، آخ کودکم .»

منظره بقدری جانسوز بود که همه حاضران ، پی اختیار گریستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آنها آمد، آنها جریان را به آن حضرت ، عرض کردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله مهر و دلسوزی آنها را ستود، و از اینکه اظهار دلسوزی کردند، خوشحال شد، سپس به آنها فرمود: «آیا شما از محبت و مهر شدید این مادر نسبت به فرزندش ، تعجب می کنید؟ عرض کردند: آری .

فرمود: «حتما بدانید خداوند متعال به همه شما مهربانتر است از این زن ، نسبت به فرزندش .»

مسلمانان از این بشارت ، بسیار شاد شدند و سپس دنبال کار خود رفتند.^[451]

پیامبر گریه کرد

زن طفلی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر زنیکه آتش تنور روشن کرده بود و نان می پخت گذشتند. این داشت که پهلوی خود نشانیده بود.

یا رسول الله شنیده ام که شما فرموده اید: **ان الله ارحم بعبده من** :همینکه چشمش به آن حضرت افتاد عرض کرد **الوالده بولدها**

یعنی خداوند مهربان تر است به بنده خود از مادر نسبت به فرزند خود. آیا راست است؟ گفت: بلی.

زن عرض کرد: مادر طفل خود را در این تنور نمی اندازد خدا چگونه بنده خود را به جهنم می برد؟

فبکی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و قال:

ان الله لا يعذب بالنار الا من انف ان يقول لا اله الا الله

:بنا کرد گریه کردن و فرمود (پس رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم

لا اله الا الله پرهیز کند، یعنی تکبر کند خدا به آتش کسی را عذاب نمی کند مگر اینکه از گفتن

چرا مردم مدینه تا صبح گریه کردند؟

نقل است وقتی آیات اول سوره حج نازل شد، پیامبر لب بازگشود و این دو آیه را برای آنان تلاوت فرمود:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ

((ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، چر اکه زلزله [سخت] رستاخیز چیزی سهمگین است. روزی که آن [رویداد هراسانگیز] را می‌بینید، هر زن شیردهنده‌ای، آن [کودکی] را که شیر می‌دهد، [از شدت هراس] از یاد می‌برد، و هر زن بارداری بار خویشتن را فرو می‌نهد، و مردم را [بسان] مستانی [بیگانه از خرد و اندیشه] بنگری در حالی که آنان مست نیستند، اما عذاب [هول‌انگیز] خدا سخت [و وصفناپذیر] است)). آری، پیامبر این دو آیه تکان‌دهنده را بر مردم خواند و صدای گریه مجاهدان

بود که در آن دل شب و آن دشت خسته و سوزان طنین افکند. آن شب مردم آن‌قدر گریه کردند و باران اشک از آسمان دیدگان بر دامن خویش فرو بارانند و ضجه زدند که به یادمانندی و بی‌سابقه بود، و بامداد آن شب به گونه‌ای از دنیا و ارزش‌های مادی دل‌ها گسسته و به زندگی بی‌رغبت شده بودند که کسی نه دل داشت تا زین بر روی مرکب نهد و نه بردارد و نه کسی انگیزه‌ای برای برافراشتن خیمه و چادر داشت. بله گروهی در اندوه فرو رفته بودند و گروهی می‌نگریستند و دسته‌ای دیگر در اندیشه رستاخیز و آن روز هراسانگیز بودند⁴⁵²

پیامبر و ذوالنمره

از امام صادق علیه السلام روایت می‌کنند که فرمود: در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه

و آله و سلم مردی بود که (ذو النمره) نامیده می‌شد.

او از زشتترین مردم بود و به سبب همین زشتی او را (ذو النمره) می‌نامیدند.

یک روز او خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا! به من بگو

خدای عزّ و جلّ بر من چه واجب کرده است؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

خداوند بر تو واجب کرده است هفده رکعت نماز در شبانه روز، و روزه ماه مبارک را در صورتی که

زنده ماندی و آن را درک کردی، و حج را اگر استطاعت یافتی، و زکات را، و آن را برای

او شرح داد.

آن مرد گفت: سوگند بخدایی که تو را بحق به پیامبری برانگیخت، برای پروردگار خود افزون بر آنچه برای من

واجب گردانیده به جای نخواهم آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا ای ذو النمره؟ عرض کرد: زیرا که مرا چنین زشت

آفریده است.

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و عرض کرد: ای پیامبر

خدا! پروردگارت به تو دستور می‌دهد که از سوی او به ذو النمره سلام برسانی و به او بگویی: پروردگارت

می‌فرماید: آیا خشنود نیستی که در روز رستاخیز تو را به زیبایی جبرئیل محشور کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای ذو النمره! این جبرئیل است که به من

دستور داده به تو سلام رسانم و به تو بگویم که پروردگار متعال فرموده است: آیا خشنود نیستی که در

روز رستاخیز تو را به زیبایی جبرئیل محشور گردانم.

ذو النمره گفت: پروردگارا! من خشنود شدم و بعزّت سوگند من نیز [به اعمالم آن قدر] بیفزایم تا خشنود گردی.

از وقتی که مسجدالنبی ساخته شد، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در موقع ایراد خطبه و سخنرانی برای

مسلمانان (مخصوصاً روزهای جمعه)، بر تنه درخت خرمایی که در صحن مسجد باقی مانده بود تکیه می‌دادند؛ منتها

وقتی جمعیت زیاد شد، اصحاب پیشنهاد کردند که منبری برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ساخته شود تا

همگان به آسانی بتوانند ایشان را ببینند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز اجازه فرمودند. منبری از چوب با دو پله و یک عرشه ساخته شد. اولین جمعه ای که پیش آمد، رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) جمعیت را شکافتند و با پشت سر گذاشتن آن ستون نخل، به طرف منبر رهسپار شدند. همین که بر بالای منبر قرار گرفتند، یک باره صدای ناله درخت خشکیده همانند زنِ فرزندمرده بلند شد. با ناله ستون صدای جمعیت نیز به گریه و ناله برخاست. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از منبر به زیر آمدند؛ ستون را در بغل گرفتند و دست مبارک را بر آن کشیدند و فرمودند: آرام باش! سپس به طرف منبر برگشته خطاب به مردم فرمودند: ای مردم! این چوب خشک به رسول خدا اظهار علاقه و اشتیاق می کند و از دوری وی محزون می گردد؛ ولی برخی از مردمان باکشان نیست که به من نزدیک شوند یا از من دور گردند! اگر من او را در بغل نگرفته و بر آن دست نکشیده بودم، تا روز قیامت از ناله خاموش نمی شد.

«رسول خدا(ص) فرمود: روزی حضرت عیسی(ع) از قبری عبور کرد و مشاهده نمود که صاحب آنرا عذاب می کنند. سال بعد وقتی از آنجا عبور می کرد، متوجه شد که از عذاب خبری نیست! سؤال کرد: خدایا!

سال گذشته این شخص را عذاب می کردند ولی امسال از عذاب اثری نیست! خدا به او وحی کرد: ای روح الله! این مرد، فرزند صالحی دارد که امسال راهی را برای مردم ساخته است و یتیمی را پناه داده است! لذا این مرده را بخاطر فرزندش آمرزیدم.»

مردی بنام مجاشع نزد پیامبر آمد و پرسید: چه راهی برای خداشناسی است؟

فرمود: خودشناسی. پرسید: چه راهی برای موافقت با خدا است؟ فرمود: مخالفت با نفس. پرسید: چه راهی برای رضایت خدا است؟ فرمود: عصبانی کردن نفس. پرسید: چه راهی برای وصل به خدا است؟ فرمود: دور کردن نفس. پرسید: چه راهی برای اطاعت خدا است؟ فرمود: معصیت نفس. پرسید: چه راهی برای یاد خدا است؟ فرمود: فراموش کردن نفس. پرسید: چه راهی برای نزدیکی به خدا است؟ فرمود: دوری از نفس. پرسید: چه راهی برای مانوس شدن با خدا است؟ فرمود: وحشت از نفس. پرسید: چه راهی برای رسیدن به اینها است؟ فرمود: کمک گرفتن از خدا برای مخالفت با نفس.

453

نماز و کمر درد

رسول خدا به دیدار سلمان فارسی آمد و دید که سلمان کمر درد دارد و خیلی ناله می کند فرمود سلمان مثل این که درد به تو فشار آورده همینطور که نشسته ای یا خوابیده ای نماز بخوان. سلمان عرض کرد یا رسول الله مگر نماز برای کمر درد هم خوب است حضرت فرمودند مگر در قرآن نخوانده ای که خدا می فرماید واستعينوا بالصبر والصلاة از صبر نماز کمک بگیرد

بدترین مرگها

روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گرد خانه کعبه طواف می نمود . مردی را دید دست بر پرده آویخته می گوید: خدایا تو را به عظمت این خانه سوگند می دهم که گناه را پیامری .

آنجناب فرمود گناهت چیست؟

و عرض کرد بزرگتر از آن است که شرح دهم پرسید گناه تو بزرگتر است یا زمینها؟

جواب داد گناه من بزرگتر است .

سؤال کرد گناه تو بزرگتر از کوهها است؟

پاسخ داد آری ، فرمود از دنیا ها بزرگتر است؟

گفت بلی ، پرسید گناهت بزرگتر است یا آسمانها؟

عرض کرد گناه من ، فرمود از عرش نیز بزرگتر است؟ جواب داد آری ، پرسید گناه تو بزرگتر است یا خدا؟

عرض کرد خدا، از تفصیل گناهش جويا شد گفت : یا رسول الله من مردی ثروتمندم هر گاه مستمندی به من مراجعه می کند به اندازه ای ناراحت می شوم مثل اینکه کسی با آتش گداخته به من روی آورده .

پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود دور شو از من که با آتش خود مرا نسوزانی .

به آن خدایی که مرای برای هدایت بر انگيخته اگر بین رکن و مقام دو

هزار سال نماز بخوانی و آنقدر گریه کنی که از اشک چشمت جویها جاری شود و درختها آبیاری گردد در صورتی که با بخل بمیری خداوند سبحان تو را با سر در آتش خواهد انداخت. و ای بر تو مگر نمی‌دانی خداوند سبحان در قرآن کریم فرمود: «وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنْ نَفْسِهِ». هر کس بخل ورزد از استفاده مالش نسبت به خود جلوگیری کرده است (۴۵۴).

گفته شده که روزی جوانی در موقع نماز بلند شد و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم گفت: یا رسول الله من آلوده‌ام! مرا پاک کن. پیامبر رو از او برگردانیدند و مشغول نماز جماعت شدند. بعد از نماز، باز آن جوان بلند شد و گفت: یا رسول الله! من آلوده‌ام! مرا پاک فرما! حضرت فرمود: مگر شما بالباس پاک به این مسجد نیامدی و بامان نماز خواندی؟ گفت: چرا. فرمود: این نماز تو را از گناهان پاک نمود. ^(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در معراج بوی خوشی احساس کرد. وقتی علت آن را از جبرئیل پرسیدند، جبرئیل گفت: این بوی خوش از دختر حزییل، آرایشگر دختر فرعون است. زیرا او در پنهانی خداپرست بود ولی فرعون متوجه شد و از او خواست که دست از عقیده‌اش بردارد و یا اینکه او و فرزندانش کشته می‌شوند. او حاضر نشد دست از توحید بردارد لذا فرعون ابتدا کودکان او را در مقابل چشمان مادرشان به داخل تنور انداخت و سوزاند. سپس خود این زن را بشهادت رساند. "

:پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

العدل حسن و لكن في الامراء أحسن، السخاء حسن و لكن في الأغنياء أحسن، الورع حسن و لكن في العلماء أحسن، الصبر حسن و لكن في الفقراء أحسن، التوبة حسن و لكن في الشباب أحسن، الحياء حسن و لكن في

عدالت نیکو است اما از دولتمردان نیکوتر، سخاوت نیکو است اما از ثروتمندان نیکوتر؛ تقوا نیکو است اما از علما نیکوتر؛ صبر نیکو است اما از فقرا نیکوتر، توبه نیکو است اما از جوانان نیکوتر و حیا نیکو است اما از زنان نیکوتر.

گویند روزی پیامبر ما از کوچه ای رد می شد و بر خلاف روششان که به همه سلام می کردند به جوانی که بیکار نشسته بود سلام نکردند. اما حضرت در موقع بازگشت وقتی به این جوان رسیدند به او سلام کردند. اصحاب پرسیدند که شما موقع رفتن به ایشان سلام نکردید ولی موقع بازگشت به او سلام کردید؟ فرمود موقع رفتن دیدم بیکار نشسته است و خداوند سبحان آدم بیکار را دشمن دارد! ولی موقع برگشتن دیدم سنگی به دست گرفته و خطوطی بر زمین رسم می کند و این هم خود یک نوع کار است و از بیکاری گرفته و خستیده است لذا بر او سلام کردم! (۴۵۶)

كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ الْمَبْعُوثِ مَوْصُوفًا بِعَشْرِينَ خَصْلَةً مِنْ خَصَالِ الْأَنْبِيَاءِ لَوْ انْفَرَدَ وَاحِدٌ بِأَحَدِهَا لَدَلَّ عَلَى جَلَالِهِ فَكَيْفَ مَنْ اجْتَمَعَتْ فِيهِ كَانَ نَبِيًّا أَمِينًا صَادِقًا حَازِقًا أَصِيلًا نَبِيلًا مَكِينًا فَصِيحًا عَاقِلًا فَاضِلًا عَابِدًا زَاهِدًا سَخِيًّا كَمِيًّا قَانِعًا مُتَوَاضِعًا حَلِيمًا رَحِيمًا غَيُورًا صَبُورًا مُوَافِقًا مُرَافِقًا لَمْ يُخَالِطْ مُنْجِمًا وَلَا كَاهِنًا وَلَا عَيَّافًا⁴⁵⁷

رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیش از مبعوث شدن، بیست خصلت از خصلت‌های پیامبران را دارا بودند، که اگر کسی یکی از آنها را داشته باشد، دلیل عظمت اوست؛ چه رسد به کسی که همه آنها را دارا باشد، آن حضرت پیامبری امین، راستگو، ماهر، اصیل، شریف، استوار، سخنور، عاقل، با فضیلت، عابد، زاهد، سخاوتمند، دلیر و با

نهج الفصاحه ص 578 ، ح 2006⁴⁵⁵

میزان الحکمه⁴⁵⁶.

مناقب (ابن شهر آشوب) ج 1، ص 123⁴⁵⁷

شهامت، قانع، متواضع، بردبار، مهربان، غیرتمند، صبور، سازگار، و نرم‌خو بودند و با هیچ منجم (قائل به تأثیر ستارگان)، غیب‌گو و پیش‌گویی هم‌نشین نبودند.

ابوامامه نقل کرده است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله روزی به سوی بقیع می رفت و اصحاب هم به دنبال او راه افتادند. پس حضرت توقف فرمود و دستور داد آنها جلوتر از حضرت حرکت کنند. از راز این قضیه سؤال شد؟ فرمود: «إِنِّي سَمِعْتُ خَقَقَ نِعَالِيكُمُ فَاشْفَقْتُ أَنْ يَقَعَ شَيْءٌ مِنْ الْكِبَرِ؛ به راستی صدای کفشهای شما را شنیدم، ترسیدم که [در نفس و روح] چیزی از تکبر واقع شود [لذا گفتم جلوتر حرکت کنید.

عنه صلی الله علیه و آله - لَمَّا سَأَلَهُ أَبُو ذَرٍّ : الْخَائِفُونَ الْخَاشِعُونَ الْمُتَوَاضِعُونَ الذَّاكِرُونَ اللَّهَ كَثِيرًا يَسْقُتُونَ النَّاسَ إِلَى الْجَنَّةِ ؟ - : لا ، و لكن فُقَرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يَأْتُونَ فَيَتَخَطَّوْنَ رِقَابَ النَّاسِ .

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - در پاسخ به ابوذر که پرسید: آیا آنان که از خدا ترسان و در برابر او خاشع و فروتنند و بسیار یاد خدا می کنند، زودتر از دیگر مردمان به بهشت می روند؟ - فرمود: نه، بلکه مؤمنان فقیرند که می آیند و از روی شانه های مردم ردّ می شوند [و به بهشت می روند].

عنه صلی الله علیه و آله - و قد سَأَلَهُ الْفُقَرَاءُ : هَلْ لَنَا أَجْرٌ إِذْ نَرَى الْفَوَاقِيَةَ فِي السُّوقِ فَنَشْتَهِيهَا وَ لَيْسَ مَعَنَا نَاضٌ .
!نَشْتَرِي بِهِ - : وَ هَلِ الْأَجْرُ إِلَّا فِي ذَلِكَ ؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - در پاسخ به فقرا که پرسیدند: وقتی در بازار انواع میوه ها را می بینیم و دلمان هوس می کند اما پولی نداریم که بخریم، آیا اجری داریم؟ - فرمود: مگر اجر، در چیزی جز این است؟

«آمده است که جوان عربی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در کوچه مشاهده کرد که زن جوانی از روبرو می آید! این جوان شروع به چشم چرانی به زن نمود بطوری که حواسش پرت شد و متوجه استخوانی که در سوراخ دیوار فرو شده بود، نشد و استخوان به گونه اش اصابت کرد و خون جاری شد! جوان با همین حالت نزد پیامبر بعنوان طبیب الهی رفت

وماجرای این حادثه را گفت . حضرت فرمود: همانا نگاه به نامحرم تیری از تیرهای شیطان است». (۴۵۸)

و امام صادق (ع) در وصف پیامبر (ص) فرمود: «ما اكل رسول الله متكئا منذ بعثه الله عز و جل نبيا حتى قبضه الله اليه متواضعا لله عز و جل ؛ از آن هنگام که پیامبر اسلام (ص) از طرف خدا مبعوث به رسالت شد، تا هنگام رحلت برای رعایت تواضع در پیشگاه خدا هرگز در حال تکیه بر چیزی، غذا نخورد

روزی آن حضرت با گروهی از بردگان روی خاک نشسته بود، چون یکی از آنها با آنها گفتگو می کرد، بانویی که از آنجا عبور می کرد، به عنوان اعتراض گفت: «ای محمد! چرا روی خاک نشسته ای و با بندگان همنشین و هم غذا شده ای (تو پیغمبر هستی، باید با بزرگان بنشینی...) آن حضرت در پاسخ فرمود: «ویحک ای عبد ابد منی ؛ وای بر تو، کدام بنده ای، بنده تر از من است». ۴۵۹

رسول اکرم (ص) فرمود: «من اتی ذامیسره فتحشع له طلب ما فی یدیه ذهب ثلثا دینه ؛ کسی که نزد ثروتمندی بیاید و در برابر او به خاطر به دست آوردن آنچه در اختیار او است، فروتنی کند، دو سوم دینش از بین می رود». ۴۶۰

مرد نابینایی برای شفای بیمارش به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله متوسل شد .

(آمده است که مرد نابینایی نزد پیامبر آمد و درخواست کرد که حضرت برای شفای بیمارش دعا کند . حضرت فرمود: این گونه دعا کن ! خدایا من از تو می خواهم و توجه پیدا می کنم به تو به وسیله پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله که پیامبر رحمت است . ای محمد ! من به وسیله تو به خدا در حاجتم توجه پیدا کردم تا حاجتم روا شود . خدایا پیامبر را وسیله من قرار بده !

ای محمد! حضرت قائم از شماست

میزان الحکمة 4/3290⁴⁵⁸

محدث قمی، کحل البصر، ص 100 و 101⁴⁵⁹

بحار الانوار، ج 73، ص 169⁴⁶⁰

در «کافی» روایت شده است که: روزی رسول اکرم (ع) مسرور و شادمان از خانه بیرون رفت.

پس سبب آن را جویا شدند

حضرت فرمود: «هیچ روز و شبی نیست مگر اینکه تحفه ای از جانب خدا برای من می رسد. آگاه

باشید که خداوند امروز به من تحفه ای داده که هرگز به گذشتگان نداده است

جبرئیل نزد من آمد و طرف پروردگارم سلام رساند و گفت: ای محمد! حضرت قائم از شماست و

هر گاه خدای او را آشکار کند، حضرت عیسی پشت سر او نماز می خواند.^{۴۶۱}

مقام شیطان قبل از رجم

نقل است که در برگشت از معراج، شیطان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت به

معراج رفته بودید؟ فرمود آری. پرسید در آسمان چهارم به طرف بیت المعمور منبری

شکسته بود. آن را دیدی؟ آن منبر من بود که بر بالای آن می رفتم و مردم را موعظه

می نمودم. هر وقت تسبیح از دستم می افتاد، چندین هزار ملک سرازیر شده و در حالی که

بر تسبیح بوسه می زدند، به من می داند. آن موقع معتقد شدم که خداوند سبحان از من بهتر

خلق نکرده است! اما حال برعکس شده و کسی از من بدتر نیست. ای محمد! مبادا در

درگاه الهی دچار غرور شوی؟^(۴۶۲)

⁴⁶¹ اصول کافی

⁴⁶² اصول سه گانه، مرتضی زمانی.

او در زمان رسول خدا جزو اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود ولی به دلیل مخالفت با خدا و رسول عاقبت بدی پیدا کرد .

سمره درخت خرمایی در خانه یکی از مسلمانان داشت و به بهانه سرکشی به درخت بدون اجازه وارد خانه مرد انصاری می شد و به تذکرات او درباره اجازه گرفتن و اطلاع دادن اهمیت نمی داد . صاحبخانه شکایت او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کرد . حضرت سمره را خواست و فرمود هر وقت می خواهی وارد خانه این مرد شوی اجازه بگیر . سمره قبول نکرد ! حضرت فرمود پس درخت را بفروش . و قیمت زیادی را پیشنهاد دادند . سمره قبول نکرد . حضرت قیمت را بالا بردند تا اینکه فرمودند من در مقابل این درخت، درختی در بهشت را برایت ضامن می شوم . ولی سمره باز هم قبول نکرد و تقاضا و ضمانت شخصیتی مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را رد نمود . در اینجا حضرت آن جمله مهم را که زیربنای بسیاری از احکام فقهی است بیان فرمود: "لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام" یعنی ضرر زدن و ضرر خوردن در اسلام وجود ندارد

به مرد انصاری فرمود درختش را در بیاور و در کوچه بیانداز تا هر کجا می خواهد ببرد !

در زمان معاویه او جانشین زیاد در حکومت بصره بود. او در بصره بیش از هشت هزار نفر از بیگناهان را کشت. به طوری که معاویه به او گفت نمی ترسی شخص بیگناهی را کشته باشی؟ گفت اگر دو برابر آنچه کشته ام باز بکشم نمی ترسم. شخصی از قبیله عدو گفت سمره از قبیله او در یک صبحگاه چهل و هفت نفر را که همه قاری قرآن کریم بودند کشت. که البته جرم اکثر آنان شیعه بودن بودند.

معاویه به او چهار صد هزار درهم داد تا بگوید آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِى نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ» درباره ابن ملجم قاتل مولای متقیان نازلگشته است و خدا او را مدح نموده است !!

سلیمان بن مسلم گوید مردی نزد سمره رفت و زکاتش را داد سپس به مسجد رفت و نماز خواند. سمره جلاد را دنبال او فرستاد. جلاد در مسجد سر او را جدا نمود.

حق مادر

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «حق پدر این است که از او در طول زندگی اطاعت کنی و اما حق مادر را هرگز نمی توانی ادا کنی. حتی اگر به تعداد شن های بیابان و قطره های باران، روزها در خدمتش بایستی، تنها به جای زحمات طاقت فرسای دوران بارداری او نخواهد بود». شخصی به پیامبر از کج خلقی مادر شکایت کرد، حضرت فرمود: «او در آن نه ماه که بار تو را تحمل می کرد و آن دو سال که تو را شیر داد و شب هایی که بیداری کشید و روزهایی که برای تو تحمل تشنگی کرد، کج خلق نبود». مرد گفت: من جزای زحماتش را پرداخته ام و او را «دوبار بر دوش گرفته و به حج برده ام. حضرت فرمود: «حتی جزای یک ناله او را هنگام وضع حمل نپرداخته ای.⁴⁶³

ایثار و فداکاری قابل تحسین مادر سه شهید

«در جنگ احد بسیاری از مسلمانان بخاطر سرپیچی کمانداران کوه احد، از پشت سر مورد حمله مشرکین قرار گرفته و کشته و زخمی شدند. خود رسول خدا (ص) و علی مرتضی (ع) نیز زخمی شدند. دشمن شایع کرد که پیامبر کشته شده است. لذا عده ای از زنان مدینه از خانه هایرون آمدند و در جستجوی ماجرا بودند. یکی از زنان وقتی

دید جوانی از جنگ بر می گردد، جلو رفت و پرسید: از پیامبر چه خبر؟ آن جوان چون می دانست پیامبر زنده است، گفت: ای خواهر! پدرت در جنگ کشته شد. زن انصاری تکانی و خورد و باز پرسید: از پیامبر چه خبر؟ آن مرد گفت: خواهرم! برادرت هم کشته شد! زن تکانی خورد و باز پرسید: از پیامبر چه خبر؟ جوان جواب داد: ای خواهر! شوهرت هم کشته شد!

زن انصاری با ناراحتی گفت: نمی خواهم بدانم چه کسی از بستگانم کشته شده یا نشده است! از پیامبر برایم بگو! آن مرد جواب داد: پیامبر در کمال سلامتی است. ناگهان صورت زن برافروخته شد و گفت: پس قربانی ماهدر نرفته است. «زنان مرد آفرین ص 95»

پیامبر (ص) و مادر علی (ع)

روایت شده است که بعد از رحلت فاطمه بنت اسد-مادر علی (ع)- رسول خدا (ص)، پیراهن خود را به عنوان کفن او قرار داد و در

هنگام تشییع، پاهای خود را در حالیکه برهنه بود، آهسته بر می داشت و به آرامی بر زمین می گذاشت. در وقت نماز، هفتاد تکبیر بر او خواند! سپس

خود به داخل قبر رفت و در قبر او خوابید و با دست شریفش، او را وارد قبر کرد و شهادتین را به او تلقین نمود.

هنگامیکه خاک بر قبر او پاشیدند و مردم خواستند بر گردند، دیدند که رسول خدا (ص)، خطاب به قبر فاطمه بنت اسد، فرمود: پسرت! پسرت! نه جعفر! نه عقیل! پسرت علی بن ابی طالب!

اصحاب، سؤال کردند: یا رسول الله! امروز کارهایی انجام دادی که ما تاکنون ندیده بودیم! با پای برهنه او را تشییع کردی! هفتاد تکبیر

بر او گفتی! در قبرش خوابیدی! پیراهنت را کفن او قرار دادی! و در آخرین کلمات را فرمودی!

رسول خدا (ص) فرمود: اما اینکه با تائی و آرام قدم بر می داشتی بخاطر ازدحام زیاد ملائکه بود! و اما هفتاد تکبیر، برای این بود که هفتاد صف از فرشتگان، بر او نماز خواندند! و اما اینکه در قبر او خوابیدم، برای این بود که روزی او بیاد فشار قبر افتاد و گفت: وای ضعفاء! من در قبرش خوابیدم، تا فشار قبر از او بر طرف شود! و اما اینکه پیراهنم را کفن او قرار

دادم، برای این بود که او روزی بیاد قیامت و عریانی خلائق در آن روز افتاد و ناله کرد و گفت: وای سواتاه! آه از عریانی! من او را با پیراهنم، دفن کردم تا روز قیامت با پوشش محشور گردد! و اما اینکه گفتم: پسرت! پسرت! نه جعفر! نه عقیل! زیرا دو ملک بر او وارد شدند و از خدایش سؤال کردند، گفت: الله پروردگارم است. سؤال کردند: پیامبرت کیست؟

گفت: محمد! پیامبرم است! سؤال کردند: وئی و امامت کیست؟ خجالت کشید بگوید: پسر! من به او تلقین کردم و گفتم: بگو پسر! من علی بن ابی طالب، امام است! خداوند بخاطر این، چشمش را بوسیله علی (ع) روشن نمود.

«رسول خدا(ص): خداوند دوست دارد که آنچنان بین فرزندان با عدالت رفتار نمایند که حتی ' در بوسیدن آنها نیز مساوات باشد.»

«رسول خدا(ص): در هفت سالگی فرزند را به خواندن نماز تمرین دهید و در ده سالگی در صورت نماز نخواندن، بر آنان سخت گرفته شود و حتی ' آنان را با زدن هم شده به نماز وادار کنید.»

معیار نیکوکار بودن

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا أَثْنَىٰ عَلَيْكَ جِيرَانُكَ أَنْكَ مُحْسِنٌ فَأَنْتَ مُحْسِنٌ وَإِذَا أَثْنَىٰ عَلَيْكَ جِيرَانُكَ أَنْكَ مُسِيءٌ فَأَنْتَ مُسِيءٌ؛ هر گاه همسایگان هنگام ثنا و سخن گفتن درباره تو، تو را نیکوکار بدانند، پس تو نیکوکاری، و اگر همسایه گانت بدکارت شمارند، تو بدکاری.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره حقوق همسایه فرمود: «إِنْ اسْتَغَاثَكَ أَغَثُّهُ وَإِنْ اسْتَفْرَضَكَ أَفْرَضْتَهُ وَإِنْ افْتَقَرَ عُذَّتْ عَلَيْهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ غَزِيَّتُهُ وَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ هَنَأَتْهُ وَإِنْ مَرِضَ عُذَّتْهُ وَإِنْ مَاتَ اتَّبَعَتْ جَنَازَتَهُ؛ اگر کمک خواست، کمکش کنی و اگر قرض خواست، قرضش دهی و اگر ندار شد، تأمینش کنی و اگر مصیبت دید، تغریتش گویی، اگر خیری به او رسید، به او تبریک گویی و اگر بیمار شد، به عیادتش روی و اگر از دنیا رفت، به تشییع جنازه او روی

و در ادامه فرمود: «وَلَا تَسْتَطِلْ عَلَيْهِ بِالْبَنَاءِ فَتَحْجُبَ عَنْهُ الرِّيحُ إِلَّا بِأَذْنِهِ وَإِذَا اشْتَرَيْتَ فَاجْهَهُ فَاهْدِلْهُ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَادْخِلْهَا سِرًّا وَلَا تُخْرِجْ بِهَا وُلْدَكَ تَغِيْظُ بِهَا وُلْدَهُ وَلَا تُؤْذِهِ بِرِيحٍ قَدَرِكَ إِلَّا أَنْ تَعْرِفَ لَهُ

مِنْهَا؛ و نباید خانه و ساختمان [خود را] بلندتر از او بسازی که راه هوا را بر او ببندی، مگر خود اجازه دهد و هرگاه میوه خریدی، به او هدیه بده و اگر این کار را نکردی، [لااقل] مخفیانه به منزل ببر و مبادا فرزندان میوه به دست از خانه خارج شوند که باعث ناراحتی فرزندان او می شود و با بوی دیگ [غذا] او را اذیت نکن، مگر بدانی او نیز [چنان] غذایی دارد

راه_توبه#

مردی خدمت حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شرفیاب شد و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در زندگی، بسیار گناه کرده ام و اکنون پشیمانم و می خواهم توبه کنم، چه راهی دارم که خداوند، زود از گناهان من در گذرد؟

حضرت فرمود: از پدر و مادرت کدام یک زنده اند؟

مرد عرض کرد: فقط پدرم

حضرت فرمود: برو و به پدرت خدمت کن

وقتی که آن جوان حرکت کرد و رفت، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اگر این مرد، مادر داشت و به مادرش خدمت می کرد، زودتر گناهان او مورد عفو قرار می گرفت و گذشته اش جبران می گردید. کشکول ممتاز، ص 186

در محضر پدر و مادرت باش

جوانی به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! خیلی مایلم در راه خدا بجنگم

حضرت فرمود: در راه خدا جهاد کن؛ اگر کشته شوی زنده و جاوید خواهی بود و از نعمت های بهشتی بهره مند می شوی و اگر بمیری، اجر تو با خداست. چنانچه زنده برگردی، گناهانت بخشیده شده و مانند روزی که از مادر متولد شدی، از گناه پاک می گردی

جوان عرض کرد: ای رسول خدا! پدر و مادرم پیر شده اند و می گویند: ما به تو انس گرفته ایم و راضی نیستند من به جبهه بروم

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در محضر پدر و مادرت باش. سوگند به آفریدگارم! یک شبانه روز در خدمت پدر و مادر بودن، بهتر از یک سال جهاد در جبهه جنگ است. همان، ج 2، ص 19

«زنی در حالیکه کودک فلج و ناقص و کوری در آغوش داشت، نزد رسول خدا آمد، و گفت: ای پیامبر خدا! مگر نمی گویند که خدا عادل است و به کسی ظلم نمی کند؟

فرمود: آری.

زن گفت: اما خدا به من ظلم کرده و چنین کودکى به من داده است!

پیامبر لحظه‌ای درنگ نمود و سپس فرمود: آیا شوهرت هنگام آمیزش باتو، شراب خورده بود؟

زن پاسخ داد: آری!

حضرت فرمود: پس جز خودت، کسی دیگر را سرزنش نکن!»

رسول اکرم صلی الله علیه و آله

عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ أَوَّلُهَا أَنْ لَا يَكْسَلَ وَ الثَّانِيَةُ أَنْ لَا يَصْجَرَ وَ الثَّالِثَةُ أَنْ لَا يَشْكُوَ مِنْ رَبِّهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ إِذَا كَسَلَ فَقَدْ ضَيَّعَ الْحَقَّ وَ إِذَا صَجَرَ لَمْ يُؤَدِّ الشُّكْرَ وَ إِذَا شَكََا مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَصَاهُ.⁴⁶⁴

صبر سه نشانه دارد : اول آن که سستی نمی کند ، دوم آن که افسرده و دلتنگ نمی شود و سوم آن که از پروردگار خود شکوه نمی کند ؛ زیرا اگر سستی کند، حق را ضایع کرده، و اگر افسرده و دلتنگ باشد شکر نمی گذارد و اگر از پروردگارش شکوه کند او را معصیت کرده است .

آله

فَلِلصَّبْرِ أَرْبَعُ شُعَبٍ الشَّوْقُ وَ الشَّقَقَةُ وَ الزَّهَادَةُ وَ التَّرَقُّبُ فَمَنْ اشْتَاقَ إِلَى الْجَنَّةِ سَلَا عَنْ الشَّهَوَاتِ وَ مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ رَجَعَ عَنِ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا تَهَآوَنَ بِالْمُصِيبَاتِ وَ مَنْ تَرَقَّبَ الْمَوْتَ سَارَعَ إِلَى الْخَيْرَاتِ⁴⁶⁵

صبر چهار شعبه دارد : شوق، ترس، زهد و انتظار ، هر کس شوق بهشت داشته باشد ، از هوا و هوس دست می کشد و هر کس از آتش بترسد، از حرام ها خود را نگه می دارد و هر کس به دنیا بی اعتنا باشد ، گرفتاری ها را به چیزی نگیرد و هر کس منتظر مرگ باشد ، در کارهای خیر بکوشد .

«رسول خدا(ص): نخستین چیزی که در قیامت از زن می پرسند، نماز است و سپس درباره شوهرش (اگر ازدواج کرده بوده) که چگونه باشوهرش رفتار می نموده است.»

بوسیدن دست کارگر

انس بن مالک گفت : موقعی که رسول اکرم از جنگ تبوک مراجعت می کرد، سعد انصاری به استقبال آمد حضرت با او مصافحه کرد و دست سعد را زبر و خشن دید.

علل الشرایع، ج2، ص498، ح⁴⁶⁴1

معادن الجواهر ص⁴⁶⁵40

فرمود: چه صدمه ای و آسیبی به دست رسیده است ؟

عرض کرد: یا رسول الله ، من با طناب و بیل کار میکنم و درآمدم را خرج معاش خانواده ام می نمایم .رسول اکرم دست او را بوسید و فرمود: این دستی است که آتش با آن تماس پیدا نمی کند

داستان اصحاب رقیم

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا؛ در آیه کُهِف چنین آمده است

.آیا گمان کردی داستان اصحاب کُهِف و رقیم از نشانه‌های بزرگ ما است

در کتاب محاسن برقی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین نقل شده: سه نفر عابد از خانه خود بیرون آمده و به سیر و سیاحت در کوه ودشت پرداختند، تا به غاری که در بالای کوه بود رفته و در آن جا به عبادت مشغول شدند، ناگاه (بر اثر طوفان یا...) سنگ بسیار بزرگی از بالای غار، از کوه جدا شد غلتید و به درگاه غار افتاد به طوری که در غار را به طور کامل پوشانید، آن سه نفر در درون غار تاریک ماندند، آن سنگ به قدری در غار را پوشانید که حتی روزه‌ای از غار به بیرون به جا نگذاشت، از این رو آنها بر اثر تاریکی، همدیگر را نمی‌دیدند

هیچ راه :آنها وقتی که خود را در چنان بن بست هولناکی دیدند، برای نجات خود به گفتگو پرداختند، سرانجام یکی از آنها گفت نجاتی نیست جز این که اگر عمل خالصی داریم آن را در پیشگاه خداوند شفیع قرار دهیم، ما بر اثر گناه در این‌جا محبوس .این پیشنهاد مورد قبول همه واقع شد .شده‌ایم، باید با عمل خالص خود را نجات دهیم

خدا! می‌دانی که من روزی فریفته زن زیبایی شدم، او را دنبال کردم وقتی که بر او مسلط شدم و خواستم با او :اولی گفت عمل منافی عفت انجام دهم به یاد آتش دوزخ افتادم و از مقام تو ترسیدم و از آن کار دست برداشتم، خدا! به خاطر این عمل وقتی که دعای او تمام شد ناگاه آن سنگ تکانی خورد، و اندکی عقب رفت به طوری که روزه‌ای به .سنگ را از این جا بردار .داخل غار پیدا شد

خدا! تو می‌دانی که گروهی کارگر را برای امور کشاورزی اجیر کردم، تا هر روز نیم درهم به هرکدام از آنها بدهم، :دومی گفت پس از پایان کار، مزد آنها را دادم، یکی از آنها گفت: من به اندازه دو نفر کار کرده‌ام، سوگند به خدا کمتر از یک درهم نمی‌گیرم، نیم درهم را قبول نکرد و رفت. من با نیم درهم او کشاورزی نمودم، سود فراوانی نصیبم شد، تا روزی آن کارگر آمد و مطالبه نیم درهم خود را نمود، حساب کردم دیدم نیم درهم او برای من ده هزار درهم سود داشته، همه را به او دادم، و او را راضی کردم این

در این هنگام ناگاه آن . کار را از ترس مقام تو انجام دادم، اگر این کار را از من می‌دانی به خاطر آن، این سنگ را از این جا بردار سنگ تکان شدیدی خورد به قدری عقب رفت که درون غار روشن شد، به طوری که آن‌ها همدیگر را می‌دیدند، ولی نمی‌توانستند از غار خارج شوند.

خدایا! تو می‌دانی که روزی پدر و مادرم در خواب بودند، ظرفی پر از شیر برای آن‌ها بردم، ترسیدم که اگر آن ظرف را :سومی گفت در آن جا بگذارم، بروم، حشره‌ای داخل آن بیفتد، از طرفی دوست نداشتم آن‌ها را از خواب شیرین بیدار کنم و موجب ناراحتی آن‌ها شوم، از این رو همان جا صبر کردم تا آن‌ها بیدار شدند و از آن شیر نوشیدند، خدایا اگر می‌دانی که این کار من برای جلب .خشنودی تو بوده است، این سنگ را از این جا بردار

وقتی که دعای او به این جا رسید، آن سنگ تکان شدیدی خورد و به قدری عقب رفت که آن‌ها به راحتی از میان غار بیرون آمدند و نجات یافتند.

مَنْ صَدَقَ اللَّهَ نَجَاهُ؛ :سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود

کسی که به راستی و از روی خلوص با خدا رابطه برقرار کند و بر همین اساس، رفتار نماید رهایی و نجات می‌یابد

امام صادق (ع) فرمود: «از تواضع پیامبر (ص) این که دوست داشت بر الاغ برهنه سوار شود و روی خاک بنشیند . او با بردگان غذا می خورد و به سائلان با دست خود غذا می رساند . او بر الاغ سوار می شد و غلام خود یا شخص .»دیگر را بر پشت سر خود سوار می کرد

نیز از ویژگی های آن حضرت این که با فروتنی خاصی کنار سفره می نشست و هنگام غذا خوردن انگشتان خود را می لیسید، و خودش گوسفندانش را می دوشید و لباس و کفشش را خودش وصله می کرد، خانه را جارو می نمود و شترش را در اصطبل می بست، با خدمتکار خانه، گندم و جو آسیاب می کرد، آرد آن را خمیر می نمود، آذوقه منزل را از باز از تهیه و حمل می کرد و به خانه می آورد، با تهی دستان می نشست و با آنها غذا می خورد و با دست خود به آنها غذا می داد^{۴۶۶}

در جنگ احد، یکی از یاران رشید پیامبر (ص) به نام «ابودجانه انصاری» عمامه ای شکوهمند بر سر بست و قسمتی از پارچه عمامه اش را روی دوش خود افکند و با کمال غرور و شکوه در برابر چشم دشمنان گام برداشت و به گونه پرشکوه راه رفت . پیامبر (ص) او را در این حال دید (که در زمان عادی چنین راه رفتن، یک نوع تکبر بود) این گونه راه رفتن را خداوند دشمن دارد،^{۴۶۷} فرمود: «ان هذه لمشيئة يبغضها الله عزو جل، الا عند القتال في سبيل الله مگر در معرکه جنگ در راه خدا (برای نمایش قدرت و هیبت اسلامی و ترساندن دشمن) که پسندیده است

محدث قمی، کحل البصر، ص 177^{۴۶۶}

امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام

از حضرت علی (ع) پرسیدند

واجب و واجبت تر چیست؟

نزدیک و نزدیکتر کدامند؟

عجیب و عجیب تر چیست؟

سخت و سخت تر چیست؟

اگر شما بودید چه جوابی می دادید؟ حضرت علی چه جوابی داد؟

جواب

حضرت علی (ع) فرمود

واجب اطاعت از خدا و واجبت تر از آن ترک گناه است -

نزدیک قیامت و نزدیکتر از آن مرگ است -

عجیب دنیا و عجیب تر از آن محبت دنیا است -

سخت قبر است و از آن سخت تر، دست خالی به قبر رفتن است -

شعری است منسوب به امام علی(ع) که عبارت کامل آن چنین است

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ
وَ دَاؤُكَ مِنْكَ وَ مَا تَنْظُرُ
وَ تَحْسَبُ [تزعج] أَنَّكَ جَرَمٌ صَغِيرٌ
وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي
بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ⁴⁶⁸

ای انسان، داروی تو در درونت وجود دارد در حالی که تو نمی دانی و دردت هم از خودت می باشد اما نمی بینی

!آیا گمان می کنی که تو موجود کوچکی هستی در حالی که دنیای بزرگی در تو نهفته است؟

ای انسان، تو کتاب روشنی هستی که با حروفش هر پنهانی آشکار می شود

روزی سه تن از علمای یهود با سوالاتی چند به نزد امیرالمومنین علی (علیه السلام) آمدند و پرسش هایی را مطرح ساختند و حضرت تنها به این شرط راضی به پاسخ دادن به آن ها گردیدند که اگر آن پاسخ ها را موافق با تورات یافتند هر سه تن یهودی به دین اسلام درآیند و آن ها پذیرفتند و مجدد سوال های خود را این گونه مطرح نمودند:

ای مرد: قفل آسمان ها چیست؟

حضرت فرمودند: همانا قفل آسمان ها شرک به خداوند است و مرد یا زنی که مشرک باشد عمل او به سوی آسمان بالا نمی رود.

پرسیدند: کلید آن ها چیست؟

حضرت فرمودند: گواهی «لا اله الا الله و محمد رسول الله» است.

پرسیدند: کدام قبر با صاحبش راه رفت؟

حضرت فرمودند: آن قبر ماهی ای بود که یونس (علیه السلام) را بلعید و او را در دریاها هفت گانه گردانید

میبدی، حسین بن معین الدین، دیوان امیر المؤمنین (ع)، محقق، مصحح، زمانی، مصطفی، ص 175، قم، دار نداء⁴⁶⁸
الإسلام للنشر، چاپ اول، 1411ق.

پرسیدند: آن کیست که قوم خود را بیم داد و ترسانید، در حالی که نه از جنیان بود و نه از آدمیان؟

حضرت فرمودند: آن مورچه ی سلیمان (عَلِیْهِ السَّلَام) بود که به مأموران گفت: ای گروه مأموران؛ داخل خانه های خود گردید تا توسط سلیمان و لشکریان او پایمال نگردید.

پرسیدند: پنج چیز بر روی زمین راه رفتند در حالی که در رحم خلق نشدند، آنان کدامند؟

حضرت فرمودند: آدم، حوا، ناقه ی صالح (عَلِیْهِ السَّلَام)، گوسفند ابراهیم (عَلِیْهِ السَّلَام) و عصای موسی (عَلِیْهِ السَّلَام).

پرسیدند: صدای حیوانات چه چیزی را بیان می دارد؟

حضرت فرمودند: خروس می گوید: اذْكُرْ الله يا غافلین؛ خدا را یاد کنید ای غافلین؛ اسب می گوید: اللّهُم انصُر عِبَادَكَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَي عِبَادِكَ الْكَافِرِينَ؛ خداوندا یاری ده بندگان مومن خود را بر بندگان کافرت؛ وزغ می گوید: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْمَعْبُودِ الْمُتَّسِّبِ فِي لُجَجِ الْبَحَارِ؛ پاک است پروردگارم و مستحق پرستیدن است و تنزیه می کنند او را در میان دریاها.

پس آن علما که سه نفر بودند، دو نفرشان بلند شدند و شهادتین را بر زبان جاری ساختند و مسلمان گردیدند و عالم سوم آنان ایستاد و گفت: یا علی؛ آنچه از نور اسلام در دل رفیقان من افتاد در دل من نیز افتاده است ولیکن یک مسئله ی دیگر مانده است که چون از آن پرسش نیز جوابم را بگویی بی شک مسلمان می گردم.

حضرت فرمودند: بپرس.

پس آن مرد سوالاتی در باب جزئیات ماجرای اصحاب کهف بدین نحو پرسید؛

تاج پادشاهی که در زمان اصحاب کهف، حکومت می نمود از چه چیزی ساخته شده بود؟

حضرت فرمودند: نام او دقیانوس بود و تاج او از طلای مشبک بود و هفت رکن داشت و بر هر رکنی مروارید سفیدی نصب کرده بودند که در شب های تار مانند چراغ روشنایی می داد.

یهودی پرسید: نام غلامان این پادشاه چه بود؟

حضرت فرمودند: آن سه غلام که در سمت راست می ایستادند «تملیخا»، «مکسلمینا» و «منشلیا» نام داشتند و آنان که در جانب چپ بودند «مرنوس»، «دیرنوس» و «شاذریوس» نامیده شده بودند.

یهودی پرسید: نام سگ اصحاب کهف چه بود و چه نام داشت؟

حضرت فرمودند: رنگش سیاه و سفید بود و نامش «قطمیر» بود.

پس حضرت امیرالمومنین علی (عَلِیْهِ السَّلَام) فرمودند: ای یهودی؛ آیا این پاسخ ها موافق و برابر بود با آنچه در تورات شما آمده است؟

یهودی عرض کرد: به راستی که یک حرف زیاد و کم ننمودی و من شهادت می دهم به وحدانیت خدا و رسالت محمد (ص).

منابع:

1- قصص الانبیاء راوندی: 255-1

2- عرائس المجالس: 413-2

:از حضرت علی (علیه السلام) پرسیدند

پیش از آدم ابوالبشر چه کسی بود ؟ حضرت علی فرمودند : ” آدمی دیگر ! خداوند 1000 عالم و 1000000 آدم آفریده است و تو در آخرین عالم و سلسه ی آخرین آدمیان هستی ! ” (کتاب روح و ریحان ، ص 133

سوالات پادشاه روم

ابن مسیب نقل کرد که ، عمر بن خطاب می گفت : (پناه می برم به خدا از مشکلاتی که ابوالحسن ، برای حل آنها نباشد). این سخن خلیفه جهاتی داشت ؛ از جمله آنها، این بود که روزی پادشاه روم به عمر نامه نوشت و از مسائلی پرسش نمود؛ عمر آن سؤالات را بر اصحاب عرضه داشت ، اما کسی نتوانست جواب بدهد، پس به امیرالمؤمنین عرضه داشت و حضرت فوراً جواب سؤالات را دادند.

نامه پادشاه روم به عمر این چنین بود: (این نامه ای است از پادشاه بنی الاصفهر به عمر، خلیفه مسلمانان ، پس از ستایش پروردگار پرسش می کنم از شما مسائلی را که پاسخ آن را مرقوم نمایید:

- 1- چه چیز است که خدا آن را نیافریده است ؟ 2- خدا نمی داند، 3- نزد خدا نیست ، 4- همه اش دهان است ، 5- همه اش پاست ، 6- همه اش چشم است ، 7- همه اش بال است ، 8- کدام مردی است که فامیل ندارد، 9 - چهار جنبه که در شکم مادر نبودند کدام است ، 10 - چه چیزی است که نفس می کشد، روح ندارد، 11 - ناقوس چه می گوید، 12- آن رونده کدام است که یک بار راه رفت ، 13- کدام درخت است که سواره ، صد سال در سایه اش راه می رود و به پایانش نمی رسد و مانندش در دنیا چیست ،

14- کدام مکان است که خورشید جز یک بار در آن نتابید، 15- کدام درخت است که بی آب روید، 16- اهل بهشت می خورند و می آشامند و چیزی دفع نمی کنند؛ مانندش در دنیا چیست، 17- در سفره های بهشت کاسه هایی که در هر یک از آنها غذاهای گوناگون است و آمیخته نمی شوند؛ مانندش در دنیا چیست؟ 18- از سببی در بهشت، دخترکی بیرون می آید در حالی که از آن سیب، چیزی کاسته نمی شود، 19- کنیزکی در دنیا مال دو مرد است و در آخرت، مال یکی از آنان؛ آن چگونه است؟ 20- کلیدهای بهشت چیست؟

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نامه پادشاه روم را خواندند و در پشت نامه، جواب را این طور مرقوم کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم - پس از سپاس و ستایش پروردگار؛ ای پادشاه روم! بر مطال شما واقف شدم و من به یاری خدا و قدرتش و برکت خدا و پیامبران، خصوصاً محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین فرستاده خدا، پاسخ تو را می دهم:

1- آن چیزی که خدا نیافریده قرآن است، زیرا آن کلام وصف خداست و همچنین کتابهایی که از جانب خدا نازل شده است، حق - سبحانه - قدیم است و صفاتش هم قدیم است.

2- آن چیزی که خدا نمیداند آن است که شما نصرانیان می گوید: خدا را زن و فرند و شریک است؛ خدا فرزندی نگرفته و با او خدایی نیست، نه والد است و نه مولود.

3- آن چیزی که نزد خدا نیست ظلم است، پروردگار به بندگان، ستمکار نیست.

4- چیزی که همه اش دهان است، آتش است؛ در هر چیزی افتد، می خورد.

5- چیزی که همه اش پاست، آب است.

6- چیزی که همه اش چشم است، خورشید است.

7- چیزی که همه اش بال است ، باد است .

8- آن کس که فامیل ندارد، آدم است .

9- آن چهار جنبنده که در شکم مادر نبودند عصای موسی ، قوچ ابراهیم ، آدم و حوا می باشند.

10- آنکه بی روح است و نفس می کشد، صبح است ، خدای تعالی فرمود: (والصبح اذا تنفس) (28): (سوگند به صبح آنگاه که نفس می کشد).

11- ناقوس می گوید: (تق ، تق ؛ حق ، حق ، آهسته ، آهسته ؛ عدالت ، عدالت ؛ راستی ، راستی ؛ دنیا ما را فریب داد و در هوس انداخت ؛ دنیا دوره به دوره سپری می شود؛ نمی گذرد روزی مگر که سست می کند از ما پایه ای ، مردگان ما را خبر دادند که از این سرا کوچ می نمایم ، پس چرا ما اینجا را برای خود وطن گرفته ایم ؟)

12- آن رونده که یک بار راه رفت کوه سیناست ، میان آن کوه و زمین مقدس (مسجد اقصی) چند روزی راه بود، بنی اسرائیل که به فرمان موسی (علیه السلام) آهنگ آن سرزمین داشتند نافرمانی کردند، خدا از آن کوه پاره ای برکند و دو بال از نور برایش قرار داد و بر بنی اسرائیل که در بیابان راهپیمایی می کردند سایبان شد و برابر سر آنان سیر می نمود، چنانکه خدا در قرآن فرموده است : (و چون کوه را از جا برکنیم و مانند سایبان بر سرشان قرار دادیم و آنان گمان کردند بر سرشان می افتد.) (29) و موسی بنی اسرائیل را گفت : چرا نافرمانی می کنید، دست از نافرمانی بردارید و گرنه کوه را بر سرتان می افکنم ، چون توبه کردند کوه به جایش برگشت .

13- درختی که سواره ، صد سال در سایه اش راه می رود و به پایانش نمی رسد، درخت طوبی است و آن سدره المنتهی است که در آسمان هفتم است ، به سوی آن درخت ، اعمال بنی آدم بالا می رود و آن از درختهای بهشت است ، هیچ کاخی و خانه ای در

بهشت نیست مگر شاخه ای از شاخه هایش

در آن آویخته و ماندش در دنیا خورشید است ، خودش یکی ست و پرتوش در همه جاست .

14- مکانی که خورشید جز یک بار در آن نتابید، زمین دریایی است که بنی اسرائیل

از آن عبور کردند و فرعونیان در آن غرق شدند، در آن هنگام که خدا برای موسی

(علیه السلام) آن دریا را شکافت و آب ، مانند کوهها روی هم ایستاد و زمین

دریا به تابیدن خورشید، خشک شد سپس آب دریا به جایش برگشت .

15- درختی که بی آب روید، درخت یونس پیغمبر است و آن معجزه ای بود که خدای

تعالی فرمود: (و اءنبئا علیه شجرة من یقطين) : (بر سرش درختی از کدو

رویاندیم .)(30)

16- غذا خوردن اهل بهشت که می خورند و چیزی دفع نمی کنند، ماندش در دنیا، بچه

است در شکم مادر، از نافش می خورد و دفع نمی کند.

17- غذاهای گوناگون بهشتی که در یک کاسه است و آمیخته نمی شود، ماندش در دنیا

تخم مرغ است که سفیده و زرده آن آمیخته نمی شوند.

18- دخترکی که از سیب بهشتی بیرون می آید ماندش در دنیا، کرمکی است که از سیب

بیرون می آید و سیب تغییری نمی کند.

19- کنیزکی که در دنیا مال دو مرد و در آخرت مال یکی است ، مانند درخت خرمايي

است که در دنیا به شرکت مال مؤمنی مانند من و کافری مانند توست و آن در آخرت

برای من است نه برای تو؛ زیرا در آخرت ، آن درخت در بهشت است و تو داخل بهشت

نمی شوی .

20- کلیدهای بهشت ، (لااله الا الله) و محمد رسول الله) است .

ابن مسیب گفت : چون قیصر روم ، جواب سؤالات را خواند گفت : این سخن بروون

نیامده جز از خاندان نبوت ، سپس پرسید: پاسخ این سؤالات را چه کسی داده است ؟
گفتند: از پس عموی محمد صلی الله علیه و آله و سلم است .

قیصر روم برای امیرالمؤمنین نامه ای نوشت : (سلام علیک ؛ پس از سپاس پروردگار،
بر پاسخهای شما واقف شدم و دانستم که شما از خاندان نبوت هستید و به شجاعت و
علم ، متصف می باشید، من خواهانم که دینتان را برای من شرح دهید و حقیقت روحی
را که خدا در کتابتان گفته است برای من بیان نمایید (یساءلونک عن الروح قل
الروح من امر ربی) ؛ (از روح پرسش می کنند بگو روح از امر پروردگار من است
(31).)

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب قیصر، نوشت : (پس از سپاس و ستایش
پروردگار، روح نقطه ای است با لطافت و پرتویی است با شرافت که از ساختهای
آفریننده اش و قدرت پدید آورنده اش می باشد، از گنجینه های مملکتش او را بیرون
آورده و در نهاد بندگانش نهاده ، پس روح تو پیوندی است با او، و نزد تو
امانتی است از او، هرگاه گرفتی آنچه نزد او داری ، می گیرد آنچه نزد تو
دارد). (32)

حکایت مهمانان علی علیه السلام

روزی مردی با پسرش به عنوان مهمان بر حضرت علی علیه السلام وارد شدند . حضرت با اکرام و احترام بسیار آنها
را در صدر مجلس نشاند و خود رو به روی آنها نشست

بعد از خوردن غذا ، قنبر – غلام حضرت – حوله و تشت و ابریقی برای شستن دست آنها آورد

!حضرت علی علیه السلام آنها را از دست قنبر گرفت و جلو رفت تا دست مرد را بشوید

!مرد خود را عقب کشید و گفت : مگر چنین چیزی ممکن است

امام علیه السلام فرمود : برادر تو ، از تو است و از تو جدا نیست . می خواهد عهده دار خدمت تو بشود . در عوض

!خداوند به او پاداش خواهد داد . چرامی خواهی مانع کار ثواب بشوی

باز آن مرد امتناع کرد . علی علیه السلام فرمود : من می خواهم به شرف خدمت برادر مؤمن نایل گردم . مانع کار . من مشو

مهمان با شرمندگی حاضر شد . پس علی علیه السلام فرمود : خواهش می کنم دست خود را درست و کامل بشوی ، همان طور که اگر قنبر می خواست دستت را بشوید ، می شستی . خجالت و تعارف را کنار بگذار

وقتی امام از شستن دست مهمان فارغ شد ، به پسر خود « محمد بن حنیفه » فرمود : دست پسر را تو بشوی . من که پدر تو هستم ، دست پدر را شستم و تو دست پسر را بشوی ، اگر پدر این جا نبود و تنها این پسر مهمان ما بود ، من خودم دستش را می شستم ، اما خداوند دوست دارد وقتی که پدر و پسری حاضرند ، در احترام بین آنها فرق گذاشته شود

محمد به امر پدر برخاست و دست پسر را شست . امام حسن عسکری علیه السلام وقتی این داستان را نقل کرد ، فرمود : شیعه حقیقی باید این طور باشد.^{۴۶۹}

امام علی (علیه السلام) تأکید دارد «هر که دانست برادرش در دین استوار و ره پوی راه راست است، دیگر نباید به سخنان مردم درباره ی او گوش دهد. بدانید که گاه تیرانداز تیر می اندازد و⁴⁷⁰ تیرش به خطا می رود»

در روایت است که خاک به دهان افراد متملق بپاشید!

اگر پادشاهان و وزیرانی داشتند که اهل تملق نبودند و حقایق را می گفتند شاید وضع مردمان آن کشورها بسیار بهتر می شد.

در زمان ما هم اگر مسئولین افراد متملق در کنار خود داشته باشند نمی توانند خدمت نمایند .

امام علی (ع) در نظام سیاسی خود، به شدت با این خصیصه مبارزه می کردند و همواره به استانداران و فرمانداران خود سفارش می فرمودند که: «اطرافیان خود را چنان پیروید که شما را نستانند و بی جهت خاطرتان را شاد

⁴⁶⁹بحار الانوار ، ج 9 ، ص 598

روزی امام(ع) در صفین سخنرانی می فرمودند، مردی از یاران او بلند شد و حضرت را ستود. از ادامه ی خطبه چنین برمی آید که حضرت برآشفتمند و به طور ضمنی آن مرد را نکوهش کردند. امام ضمن یادآوری این نکته که از زشت ترین خوی حاکمان این است که بخواهند مردم آنان را دوستدار بزرگمنشی شمارند، فرمود

و خوش ندارم که در خاطر شما بگذرد که من دوستدار ستودنم و خواهان ستایش شنودن. سپاس خدا را که بر چنین صفت نزادم و اگر ستایش دوست بودم، آن را و او می نهادم... و بسا مردم که ستایش را دوست دارند، از آن پس که در کاری کوششی آرند. لیکن مرا به نیکی مستایید تا از عهده ی حقوقی که مانده است، برآیم و واجب ها که بر گردنم باقی است، ادا نمایم. پس با من چنان که با سرکشان گویند، سخن مگویید و چونان که با تیزخویان کنند، از من کناره مجوید و با ظاهرآرایی آمیزش مدارید و شنیدن حق را بر من سنگین مپندارید؛ و نخواهم مرا بزرگ انگارید.

زشتی تملق و چاپلوسی و تحقیر خود در مقابل رئیس روستا

گذشته از تملق و ستایش که حضرت(ع) بارها آن را منع و نهی فرمودند، هر مسئله یی که به نحوی موجب می شد عزت نفس انسانی خدشه دار شود، امام(ع) آن را برنمی تافت و با آن مخالفت می نمود

حضرت علی(ع) هنگام عزیمت به صفین، در حال عبور از شهر «انبار» بودند. کشاورزان این شهر طبق رسوم و تشریفات ایرانیان، به استقبال امام(ع) آمدند و ابتدا پیشاپیش آن حضرت دویدند. حضرت(ع) دلیل این کار را (پرسیدند، آنان پاسخ دادند: بدین کار، امیران خود را بزرگ می شماریم)^{۴۷۲}

:حضرت ضمن نهی این عمل، خطاب به آنان فرمودند

به خدا که امیران شما از این کار سودی نبردند؛ و شما در دنیایتان خود را بدان به رنج می افکنید و در آخرتتان بدبخت می شوید، و... 9^{۴۷۳}

نامه ی 53، ص ص 328 و 340^{۴۷۱}

ابن ابی الحدید 1387 ه ق: ج 3، ص ص 203-204^{۴۷۲}

و الله ما ينتفع بهذا أمراؤكم. و إنكم لتشقون به على أنفسكم في دنياكم و تشقون به لفي آخرتكم. (همان. قصار 37، ص 366^{۴۷۳})

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «روزی حضرت علی (ع) سوار بر مرکب شده و عبور می کرد . چند نفر از اصحابش پشت سر او حرکت کردند . علی (ع) به آنها رو کرد و فرمود: «آیا حاجتی دارید؟» آنها عرض کردند: «نه، ولی دوست داریم همراه شما باشیم.» فرمود: «انصرفوا و ارجعوا، النعال خلف اعقاب الرجال مفسدة للقلوب»⁴⁷⁴ بروید و بازگردید . راه رفتن به پشت سر مردان، موجب تباهی قلب ها می شود .» یعنی ممکن است این کار موجب خودخواهی سواره شود و خصلت تواضع را از او برباید و در نتیجه، روح و جان او را از نظر معنوی تباه و بیمار کند

پیشوای ازادگان جهان امام علی ع فرموده اند:

الْحُرِّيَّةُ مُنْزَهَةٌ مِنَ الْغِلِّ وَالْمَكْرِ؛⁴⁷⁵

.آزادگی از کینه توزی و مکر منزّه است

و فرموده اند:

لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا؛⁴⁷⁶

دنیا در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بازار بصره شد، مشاهده نمود مردم عجیب سرگرم تجارت و داد و ستد هستند، گریه سختی کرد و فرمود

يَا عَبْدَ الدُّنْيَا وَ عُمَّالَ أَهْلِهَا، إِذَا كُنْتُمْ بِالنَّهَارِ تَخْلِفُونَ، وَ بِاللَّيْلِ فِي فُرُشِكُمْ تَنَامُونَ، وَ فِي خِلَالِ ذَلِكَ عَنِ الْآخِرَةِ
«7» .تَعْفَلُونَ، فَمَتَى تَحْرُزُونَ الزَّادَ وَ تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَادِ⁴⁷⁷

ای بندگان دنیا و کارگران مادیگران، شما که روزها سرگرم سوگند خوردنید و به شب در رختخواب به خواب اندرید و در بین روز و شب از آخرت غافلید، پس چه وقت زاد و توشه برای آینده تهیه می کنید و چه زمان به فکر قیامت می افتید؟

⁴⁷⁴ مناقب ابن شهر آشوب، ج 2، ص 104

غررالحکم، ج 1، ص 385، ح 1485⁴⁷⁵

نهج البلاغه، نامه 31⁴⁷⁶

مستدرک الوسائل: 13 / 274، باب 21، حدیث 15335؛ الأمالی، شیخ مفید: 118، حدیث 3⁴⁷⁷

شبی تاریک پیامبرص علی را خواست و فرمود شمشیرت را بردار و سر کوه ابوقییس برو و هر که را دیدی بکش. من هم از کوه بالا رفتم و مردی سیاه با چشمانی پرا ز خون دیدم او را با شمشیر دونیم کردم و برگشت و به حضرت خبر دادم فرمود این شخص در حقیقت لات و عزی بود که دیگر این دوت عبادت نخواهند شد. شب دیگر فرمود دنبال من بیا. من با حضرت رفت تا به کعبه رسید. داخل شدیم. حضرت خم شد و فرمود از دوش من بالا برو و بتها را از بالا بباندا. من این کار را کردم در پایان حضرت فرمود اولین بت شکن ابراهیم ع جدم بود و آخرین بت شکن تو هستی یا علی.^{۴۷۸}

ابن ابی الحدید می نویسد: پادشاهان فرنگ و روم صورت علی (ع) را در عبادتخانه های خود کشیده و شمشیر خود را بنام او اسم می گذاشتند. پادشاهان دیلم صورت حضرت را بر شمشیرهای خود می کشیدند و بر شمشیرهای آلب ارسلان و ملک شاه سلجوقی، صورت آن حضرت منقش بود.

علی (ع) در مسجد معتکف بود که عربی که امام را نمی شناخت، وارد مسجد شد. در هنگام افطار خدمت حضرت آمد. امام از کیسه غذای خود مقداری نان جو به او داد. او نانها را نخورد بلکه آنها را به گوشه عمامه بست و برای صرف غذا از مسجد خارج شد. در کوچه ها به خانه حسین (ع) رسید و مهمان آنان گردید. او بعد از خوردن غذا، به حسین (ع) گفت: در مسجد کسی را دیدم که غذای نامناسبی داشت. اجازه بدهید از این غذا مقداری برای او ببرم؟ حسین (ع) به گریه افتادند و فرمودند: او پدر ما امیر مؤمنان است که بادنیا و نفس مبارزه می کند.^{۴۷۹}

بنده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفرید

احترام به سالمندان منحصر به خویشان نیست بلکه باید به هر پیری احترام گذاشت .

روایت شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه چشمش به پیرمردی یهودی افتاد که مشغول گدایی بود . حضرت از او پرسید چرا گدایی می کند؟ گفت تا جوان بودم کار کردم ولی اکنون قادر به کار

بحارج 39 ص 186⁴⁷⁸

علی از کعبه تا محراب ص 72⁴⁷⁹

نیستیم . امام دستور داد تا از بیت المال مسلمین برای او حقوق مقرر فرمودند
(1).

علی ع فرمود : ای بشر! تو خیال می کنی ادم کوچکی هستی در حالی که خدا در تو
جهان بزرگی قرار داده است.

علی ع برای دفاع از ولایت خود به انس بن مالک که دهسال خادم منزل پیامبر ص بود و در غدیر
شاهد خطبه پیامبر درباره علی ع بود ، فرمود شما شهادت بده که پیامبر درباره من چی گفتند. انس
گفت یادم نمی آید! پیامبر فرمود خدایا اگر دروغ می گوید عیبی در او ظاهر کن که قابل پوشیدن
نباشد! و هنوز هفته نگذشته بود انس دچار پیشی شد و هرچقدر تلاش می کرد آن را پپوشاند بازهم
قسمتی از آن در سرش ظاهر و مشخص بود!

او خود فرمود: اگر دنیا را با آنچه در آنست بمن دهند تا دانه ای از دهان مورچه ای به ظلم بستانم، قبول نخواهم
کرد. و فرمود: بخدا! اگر شب تا به صبح بر روی خارهای تیز و بُرندهٔ سعدان بیدار باشم و در حالیکه دست و پایم در غل
و زنجیر است، مرا از این سو به آن سو بکشند، برایم بهتر است تا اینکه در روز قیامت، خدا و رسول را در حالی ملاقات کنم که به
عده ای ستم کرده و مال کسی را غصب کرده باشم! ^{۴۸۰}

نجاشی شاعر علی (ع) در ماه رمضان در وقت روزه، شراب خورد. حضرت تصمیم داشت که حدّ الهی را براو جاری کند. قبیلۀ
او جمع شدند و از امام درخواست کردند برای حفظ آبروی آنان، نجاشی را ببخشند. و چون امام نپذیرفتند، او را تهدید به ترک
حمایت کردند. اما امیر مؤمنان (ع) حدّ الهی را براو جاری فرمودند. نجاشی هم عزم سفر کرد و به بارگاه معاویه پناهنده شد. وقتی
معاویه در حضور نجاشی از امام مذمت نمود. نجاشی صدا زد: اگر من از علی فرار کردم و بتو پناهنده شدم نه بخاطر ظلم علی
است! بلکه من از عدالت علی فرار کردم!

دختر علی (ع) به عروسی دعوت شده بود. او از خزانه دار، گردنبندی را به رسم عاریه ضمانتدار، گرفت و زینت خود کرد. امام
چون چشمش به گردنبند افتاد و ماجرا را فهمید، خزانه دار را خواست و او را توبیخ کرد و فرمود: اگر عاریه ضمانتدار
نبود، دستهایت را به جرم خیانت قطع می نمودم!

زنی بنام سوده که امام او را می شناخت، خدمت امام آمد و از مظلالم فرماندار شهرشان مطالبی را گفت. ناگاه امام به گریه افتاد و فرمود: خدا یا! تو خود می دانی که این فرمانداران را نفرستاده ام که به مردم ظلم نمایند! سپس بر روی کاغذی از پوست، حکم عزل آن شخص را نوشت و به دست سوده داد تا به او بدهد!

علی (ع) در هنگام ورود به شهری فرمود: من با همین لباسهای کهنه و با همین اسب سواری وارد شهر شما شدم. اگر با چیزی بیش از این، از شهر شما بیرون رفتم، بدانید که در اموال خیانت کرده ام! (همان)

عمرو عاص درباره علی ع می گوید: علی الدر و الذهب المصفی. و باقی الناس کانهم اتراب علی ع در است علی ع طلای تصفیه شده است و مردم در مقابل علی ع خاک هستند. (الغدیر)

عایشه درباره علی ع می گوید: دیدم در مجلسی پدرم ابوبکر به علی ع خیره شده و چشم از او بر نمی دارد. بعد از مجلس، به پدرم گفتم: چرا به علی ع خیره شده بودی؟ گفت: چون از رسول خدا ص شنیدم نگاه به صورت علی ع عبادت است. (الغدیر)

امام صادق علیه السلام فرموده اند:

«کان امیرالمومنین علیه السلام یحتطب و یسقی و یکنس و کانت فاطمة تطحن و

تعجن و تخبز»

امیرالمومنین علیه السلام در خانه به کارهای مشکل می پرداخت هیزم جمع آوری می کرد، آب به منزل می آورد و جارو و نظافت منزل را بعهده داشت و فاطمه زهرا سلام الله علیها گندم را با آسیاب دستی آرد می کرد و خمیر می کرد و نان می

پخت⁴⁸¹.

خنده و ترس

صعصعة بن صوحان در وصف علی علیه السلام می گوید:

علی علیه السلام در میان ما که بود، یکی از ما بود. به هر طرف که او را دعوت می کردیم، می آمد و هر چه می گفتیم،

بحار ج 43 ص 151 / به نقل از رساله امام سجاد علیه السلام، شرح نراقی⁴⁸¹

می‌شنید و هرجا که می‌گفتیم، می‌نشست. با این حال چنان هیبت امام در دل ما بود که مثل اسیری بودیم در دست کسیکه با شمشیر بالای سر او ایستاده و می‌خواهد گردنش را بزند.⁽¹⁾

دوستان و دشمنان امام علی ع

غلام سیاهی نزد حضرت آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان علیه‌السلام! دزدی کرده‌ام، حد خدا را بر من جاری نما و مرا پاک کن!» حضرت فرمود: «برو شاید مضطر بوده‌ای؟» برای بار دوم آمد و گفت: «ای امیرمؤمنان علیه‌السلام! دزدی کرده‌ام مرا پاک کن!» حضرت فرمود: «برو شاید از دیوار دزدی نکرده‌ای؟» برای بار سوم آمد

و تقاضای جاری شدن حد نمود. حضرت فرمود: «برو شاید به اندازه نصاب شرعی نبوده است؟» برای بار چهارم آمد و علی علیه‌السلام دستور داد، دست راست او را قطع کنند. او پس از اجرای حد دست قطع شده خود را برداشت و رفت. در راه به ابن ابی الکواء رسید و او از غلام سؤال کرد: چه کسی دستت را قطع نموده است؟ غلام مدح علی علیه‌السلام را گفته و جواب داد که: «امیرمؤمنان و پیشوای متقین و آقای اوصیاء دست مرا قطع کرد.» ابن ابی الکواء نزد علی علیه‌السلام آمد و گفت: «چیز عجیبی است که شما دست غلام را قطع کرده‌اید ولی او مدح شما را می‌گوید.» علی علیه‌السلام فرمود: «دوستان من کسانی هستند که اگر آنها را قطعه قطعه کنم، دست از دوستی من برندارند و دشمنان من کسانی هستند که اگر عسل در حلقوم آنان بریزم دست از دشمنی من بر ندارند»

482

جوان گناهکار و علی ع

در روایت است که شخص جوانی نزد امیر المؤمنین آمد و عرض کرد که من لواط انجام داده‌ام مرا پاک کن امام فرمود برو شاید در حال طبیعی نباشی رفت و فردا آمد گفت ای امیر مؤمنان من فلان کار زشت را انجام داده‌ام مرا پاک کن امام فرمود برو شاید در حال طبیعی نیستی رفت و روز سوم آمد و عرض کرد ای امیر مؤمنان من فلان کار زشت بزرگ را انجام داده‌ام مرا پاک کن امام باز فرمود برو شاید در حال طبیعی نباشی روز چهارم آمد و اقرار کرد که من این گناه بزرگ را انجام داده‌ام امام فرمودند شما گناه بزرگی که انجام داده‌ای یکی از سه مجازات را قبول کن یکی این که با شمشیر کشته بشوی یا این که از کوه پرت بشوی یا این که به وسیله آتش سوزانده

بشوی جوان سوال کرد که کدام سخت تر است امام فرمود سوزاندن با آتش گفت من هم این را انتخاب می‌کنم امام فرمود پس خودت را برای اجرای حکم آماده کن جوان اجازه خواست که دو رکعت نماز بخواند مشغول نماز شد و بعد از نماز عرض کرد خدایا من این گناه بزرگ را انجام دادم بعد پشیمان شدم ترسان شدم و به سوی جانشین پیامبر آمدم و من این حکمی که سخت تر

است انتخاب کردم خدایا این مجازات را کفاره ی گناهان من قرار بده و در آخرت مرا با آتش نسوزان بعد در حالی که گریه می‌کرد وارد گودال آتشی که برایش آماده کرده بودند شد، علی(ع) و اصحاب از این صحنه به گریه افتادند بعد حضرت فرمود بیرون بیا که ملائکه را به گریه انداختی خداوند توبه ی تو را پذیرفت بیرون بیا و دیگر این کار را نکن

معجزه پیدا شدن قبر منور علی ع

((عبدالله بن حازم)) می گوید: روزی با هارون الرشید (پنجمین خلیفه بنی عباس) از کوفه برای شکار، خارج شدیم ، به جانب غرین و ثَوَّیه رسیدیم ، در آنجا چند آهو دیدیم ، بازها و سگهای شکاری را به سوی آنها روانه کردیم ، آنها ساعتی (برای صید کردن) جست و خیز کردند (و نتوانستند آنها را شکار کنند) دیدیم آهوها به تپه ای در آنجا، پناه برده اند و بر بالای آن ایستاده اند، ولی بازها و سگها (که می خواستند از آن تپه بالا روند) سقوط کردند و بازگشتند، وقتی که هارون این منظره را دید، تعجب کرد و حیرت زده شد، سپس آهوها از آن ت -په به زیر آمدند، بازها و سگها به سوی آنها شتافتند، آنها به آن تپه رو آوردند و سگها و بازها نیز پس از دست و پا زدن ، خسته شده و بازگشتند و این موضوع سه بار تکرار شد.

هارون گفت : بروید شخصی را پیدا کنید و به اینجا بیاورید (در اینجا رازی نهفته است شاید با پرس و جو به ایمن راز پی بریم).
ما رفتیم و پیرمردی از بنی اسد را یافتیم و او را نزد هارون آوردیم ، هارون به او گفت :((به ما خبر بده که در این تپه و بلندی ، چه چیزی وجود دارد؟)).
پیرمرد گفت :((اگر به من امان بدهید، به آن خبر می دهم)).
هارون گفت : عهد و پیمان با خدا کردم که به تو آسیب نرسانم و تو را از محل سکونتت ، بیرون نکنم

پیرمرد گفت :((پدرم از پدران خود نقل کرده که قبر علی بن ابی طالب (علیه السلام) در اینجا است ، خداوند اینجا را حرم امن قرار داده که هرکس به آن پناهنده شود، در امن و امان خواهد بود)). هارون از مرکب خود پیاده شد و آب خواست و با آن وضو گرفت و در کنار آن بلندی ، نماز خواند و خود را به آن خاک مالید و گریه کرد و سپس بازگشتیم .

محمد بن عیسی (یکی از محدثین) می گوید: من این جریان را شنیدم ، ولی قلبا باور نمی کردم تا اینکه پس از مدتی ، رهسپار مکه برای انجام حج شدم ، در آنجا یاسر (نگهبان زینهای اسبهای هارون) را دیدم ، برنامه او این بود که پس از طواف خانه خدا، نزد ما می آمد و می نشست و از هر دری سخن می گفت تا اینکه روزی گفت : شبی من با هارون الرشید هنگام بازگشت از مکه و ورود به کوفه بودم ، به من گفت ای یاسر! به عیسی بن جعفر (یکی از خویشان) بگو سوار شود و آماده گردد، همه سوار بر اسب شدیم

و من همراه آنان بودم تا به سرزمین غریین رسیدیم ، عیسی پیاده شد و خوابید. اما هارون کنار آن بلندی آمد و نماز خواند و بعد از هر نماز دو رکعتی ، دعا می کرد و می گریست و روی آن تپه می غلتید (و خود را به خاک مقدّس آن ، خاک آلود می کرد) سپس خطاب به علی (علیه السلام) می گفت : ((ای پسرعمو! سوگند به خدا من فضل و برتری و سبقت تو را در اسلام می دانم و به خدا به یمن وجود تو من به این مقام رسیده ام و به تخت خلافت نشسته ام و تو همان هستی که گفتم ، ولی فرزندان تو (نوادگان تو) مرا آزار دهند (72) و بر ضدّ حکومت من خروج می کنند)) سپس هارون برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز و دعا، این سخنان را تکرار می کرد، باز برمی خاست و نماز می خواند و بعد از نماز دعا، می کرد و می گریست و این سخنان را تکرار می نمود، تا سحر آن شب ، این شیوه ادامه یافت .((

آنگاه به من گفت : ای یاسر! عیسی را از خواب بیدار کن ، عیسی را بیدار کردم ، به او گفت :((ای عیسی ! برخیز و در کنار قبر پسر عموییت نماز بخوان)) . عیسی گفـت : ((اـم پـسـر عـمـیـم ؟)) . هارون گفت :((اینجا قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) است عیسی وضو گرفت و نماز خواند و آنان هردو مشغول به نماز و دعا بودند تا اینکه هوا روشن شد، من خطاب به هارون گفتم :((ای امیرمؤ منان ! صبح فرا رسید)) آنگاه سوار شدیم و به کوفه بازگشتیم .

آنان را که پناه داده اید از خانه بیرون کنید!

در فتح مکه یکی از کسانی که علی (علیه السلام) او را کشت ((حویرث بن نفیل بن کعب)) بود، او از کسانی بود که در مکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلّم) را آزار می داد و به علی (علیه السلام) خبر رسید که خواهرش ((أمّ هانی)) به جمعی از قبیله بنی مخزوم پناه داده که یکی از آنان ((حارث بن هشام)) و ((قیس بن سائب)) است . علی (علیه السلام) در حالی که سر و صورتش را با کلاه خود پوشیده بود و شناخته نمی شد، به در خانه ((أمّ هانی)) رفت و فریاد زد:((آنان را که پناه داده اید از خانه بیرون کنید)). روایت کننده گوید:((سوگند به خدا! پناهندگان وقتی این صدا را شنیدند، از خوف و وحشت مانند پرنده

حباری فضله انداختند)).

اُمّ هانی از خانه بیرون آمد، ولی علی (علیه السلام) را که سرو صورتش پوشیده بود، شناخت و گفت: ((ای بنده خدا! من اُمّ هانی دختر عموی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و خواهر علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستم، از خانه من دور شو)).

امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: ((آن پناهندگان را از خانه بیرون کنید)). اُمّ هانی گفت: ((سوگند به خدا درباره تو از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شکایت می کنم)). علی (علیه السلام) کلاهخود را از سر برداشت، اُمّ هانی علی (علیه السلام) را شناخت جلو آمد و علی (علیه السلام) را با شور و شوق در آغوش گرفت و گفت: ((فدایت کردم! سوگند یاد کرده ام که شکایت از تو را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) ببرم (چه کنم؟)).

علی (علیه السلام) به او فرمود: ((رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اکنون در بالای این درّه است، نزد او برو و شکایت از مرا به او بگو تا مطابق سوگند، رفتار کرده باشی)). ام هانی می گوید: ((به حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتم، آن حضرت در خیمه ای به شستشوی بدنش اشتغال داشت و فاطمه - سلام الله علیها - پوششی فراهم کرده بود و مراقبت می کرد که کسی بدن آن حضرت را نبیند، وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) سخن مرا شنید فرمود: مَرْحَبًا بِأُمِّ هَانِي وَ أَهْلًا؛ ای اُمّ هانی! خوش آمدی!)).

عرض کردم: ((پدر و مادرم به فدایت! امروز شکایت چگونگی برخورد علی (علیه السلام) را به حضور شما آورده ام)).

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((قَدْ أَجَزْتُ مِنْ أَجْرَتِ؛ هرکه را تو پناه دادی من هم پناه دادم)).

فاطمه - سلام الله علیها - به من فرمود: ((ای اُمّ هانی! آمده ای از علی (علیه السلام) شکایت کنی که دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را ترسانده است؟)). رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

((قَدْ شَكَرَ اللَّهُ لِعَلِيٍّ سَعْيَهُ وَ أَجَزْتُ مِنْ أَجَارَتِ أُمِّ هَانِي لِمَكَانِهَا مِنْ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ)).

((خداوند رفتار علی (علیه السلام) را به خوبی پذیرفت و من پناه دادم کسانی را که اُمّ هانی به آنان پناه داده است به خاطر خویشاوندی او با علی (علیه السلام)). (زندگی دوازده امام (ع))

تعریف امام صادق از امیرالمومنین

((سعید بن کثوم)) می گوید: در محضر امام صادق (علیه السلام) بودم از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) سخن به میان آمد، آن حضرت او را بسیار ستود و آنگونه که شایسته اوست مدح کرد، سپس فرمود:

((سوگند به خدا! علی بن ابیطالب (علیه السلام) در دنیا تا آخر عمر، هرگز لقمه حرام نخورد و هرگز به او پیشنهاد انجام یکی از دو کار خداپسندانه نشد مگر اینکه آن کاری را که دشوارتر بود به عهده می گرفت و برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ حادثه سختی پیش نیامد، مگر اینکه علی (علیه السلام) را (به کمک) می طلبید به خاطر اعتماد و اطمینانی که به او داشت . و در میان اُمت هیچ فردی جز علی (علیه السلام) قدرت انجام کار رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نداشت و کار علی (علیه السلام) همانند کار مردی بود که خود را بین بهشت و دوزخ ببیند و امید پاداش این و ترس عقاب آن داشته باشد. او از مال شخصی خود، هزار برده را برای خدا و نجات از آتش (خرید و) آزاد کرد، از مالی که از دسترنج خود و از عرق جبین به دست آورده بود، او غذای زن و بچه اش را از زیتون و سرکه و خرما قرار داده بود و لباسش از کرباس بود که اگر از آن چیزی از آستینش زیاد می آمد، آن را قیچی می کرد (آری او اینگونه ساده زندگی می کرد) و در میان افراد خانواده و فرزنداناش، هیچ کس در لباس و علم، مانند علی بن الحسین (علیهماالسلام) شباهت به او نداشت . (زندگی دوازده امام (ع))

بدرقه دیگران

امام علی علیه السلام به سمت کوفه حرکت می کرد که با يك كافر ذمی همراه شد. آن مرد به امام علی علیه السلام عرض کرد به کجا می روی ؟

حضرت علیه السلام فرمود: به کوفه می روم .

وقتی بر سر دو راهی رسیدند و خواستند از یکدیگر جدا شوند امام علیه السلام از مسیر خود خارج شد و در مسیر او حرکت کرد.

مرد ذمی گفت : مگر به کوفه نمی روی ؟

امام علیه السلام : بله به کوفه می روم .

مرد ذمی : چرا راه کوفه را رها کردی ؟

امام علیه السلام : این کمال حسن همراهی است که مرد رفیق راهش را در هنگام جدائی چند قدمی بدرقه کند و این دستوری است که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما داده است .

مرد ذمی : پیامبر شما چنین دستوری داده است ؟

امام علیه السلام : آری .

مرد ذمی : پس هر کس از او پیروی کرده است بخاطر همین رفتارهای بزرگوارانه بوده است و من تو را گواه می گیرم که پیرو دین تو باشم . آنگاه همراه امام علیه السلام به کوفه رفت و چون او را شناخت اسلام آورد.

483

انصاف علی ع نسبت به قاتل خویش

وقتی حضرت بر اثر ضربت شمشیر مرادی در بستر افتادند سفارش او را به امام حسن ع می کردند و می فرمودند هرچه خود می خوری به اوهم بخوران...و...

امام علی ع می فرماید:هرگاه سختی چیزی باعث هراست شد در مقابل ان،مقاومت کن تا با تن دادن به سختی ها،مشکل برتو اسان شود.(غررالحکم، ج ۳، ص ۱۶۴

بخش _____ ش مش _____ روط

امام علی علیه السلام از بازار خرما فروشان می گذشت که دید کنیزی گریه می کند. از او پرسید چرا گریه

می کنی _____ می کنی ؟

عرض کرد: مولای من يك در هم به من داد و مرا فرستاد تا از این فروشنده خرما بخرم . وقتی خرما را

خریدم و به نزد او بردم آنها را نپسندید و گفت : خرماها را برگردان و پول را از فروشنده بازگیرد، حال که آمده ام خرماها را پس دهم فروشنده نمی پذیرد از این رو نگرانم .
 امام علی علیه السلام به فروشنده فرمود: ای بنده خدا این خریدار يك كنيز است و اختیار ندارد درهم او را برگردان و خرماها را از او بازگیرد .
 خرما فروش مه امام علیه السلام را نمی شناخت برخاست و با اعتراض به او مثنی به آن حضرت زد .
 مردم گفتند: ای امیرالمومنین اسمت .
 فروشنده شد متاثر و رنگ از چهره اش پرید و خرماها را گرفت و در هم را به كنيز برگرداند .
 آنگاه گفت : یا امیرالمومنین از من راضی شوی .
 حضرت فرمود: راضی نمی شوم مگر اینکه خود را اصلاح کنی و حقوق مردم را بپردازی .^{۴۸۴}

هدف از ریاست

وقتی امیر المومنین علیه السلام عازم بصره گردید تا بیعت شکنان جنگ جمل را سرکوب کند در بین راه در ربه فرود آمد در این هنگام آخرین گروه حج در ربه اجتماع کردند تا سخنان امام علیه السلام را استماع کنند .

ابن عباس گوید: من به خدمت امام علیه السلام رسیدم و دیدم کفش خود را وصله می کند .
 عرض کردم : رد دلال حاضر ما به اصلاح خود نیازمندتر از اصلاح این کفش هستیم .
 اما حضرت جوابی نداد تا از وصله کردن خود فارغ گردید . سپس هر دو لنگه کفش را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود: اینها را قیمت کن عرض کردم : اینها ارزشی ندارد .
 فرمود: هر چه می ارزند .

عرض کردم : کمتر از يك درهم ارزش دارند .

فرمود: والله لهما احب الی من امرکم هذا الا ان اقيم حقا او ادفع باطلا به خدا سوگند این دو لنگه کفش را زیارت بر شما بیشتر دوست دارم مگر اینکه حق را به پا دارم یا طلبی را دور سازم .⁴⁸⁵

⁴⁸⁴(بحار الانوار، ج 32، ص 113 و 114)

⁴⁸⁵بحار الانوار، ج 41، ص 113، 114.

الگوی کارگزاران

روزی عقیل به محضر برادرش امیر المومنین علیه السلام حاضر شد و به امام حسن علیه السلام عرض کردم : عمویت را بپوشان .

امام حسن علیه السلام پیراهن و عبائی را که داشت به او داد. وقتی شب شد و شام شام آوردند، غذای حاضر در سفره نان و نمک بود.

عقیل گفت : غیر از آنچه می بینم نیست ؟

امام علیه السلام فرمود: مگر اینها نعمتهای الهی نیست و شکر فراوان برای خداست .

عقیل که برای دریافت کمکهای مالی به خدمت برادر رسیده بود عرض کردم : پولی به من ده تا قرضم را ادا کنم و زود مرخص و آزاد کن تا از نزد تو بروم .

امام علیه السلام فرمود: قرض تو چه اندازه است ؟

عقیل : صد هزار درهم .

امام علیه السلام : نه والله من این اندازه ندارم که قرض تو را ادا کنم اما صبر کن تا حقوق (ماهیارانه ام) پرداخت پرداخت شد بیشتر آن را به تو خواهم داد و اگر مخارج خانواده به عهده ام نبود همه را به تو می دادم .

عقیل گفت : بیت المال در دست توسست و به من وعده می دهی که در آینده حقوق خود را به من خواهی داد؟ و مگر حقوق تو چه اندازه است ؟ اگر همه آن را هم به من دهی چیزی نخواهد بود.

امام علیه السلام : من و تو جز به عنوان يك مسلمان نخواهیم بود حضرت و برادرش عقیل بر بالای قصر حکومتی که مشرف بر گاو صندوقهای بازاریان بود صحبت می کردند که امام علیه السلام به او فرمود: اگر حرف مرا نمی پذیری و بر موضع خود را داری برو و قفل بعضی از این گاو صندوقها را بشکن و آنچه می خواهی بردار.

عقیل : چه چیزی در این گاو صندوقهاست ؟

امام علیه السلام : اموال تجار.

عقیل : بروم قفل صندوقهای کسانی که را اموال خود را در آن گذارند و توکل بر خدا کرده اند را بشکنم ؟

امام علیه السلام : تو به دستور می دهی مه بیت المال مسلمین را باز کنم و اموال آنها را به تو بدهم ؟
 مسلمانانی که تو با توکل بر خدا اموال خود را در آن گذارند و بر آن قفل زدند؟
 اگر می خواهی شمشیرهایمان را برداریم و به حیره برویم در آنجا تجار پولداری هستند به سراغ آنها برویم و
 مالشان را بگیری ؟
 عقیل : دزدی کن ؟

امام علیه السلام : از يك نفر بدزدی بهتر از این است که از همه مسلمانان بدزدی !⁴⁸⁶

چرا سرش شکست؟

(عبدالله بن یحیی) که از دوستان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود به خدمت امام
 آمد و بدون گفتن بسم الله بر تختی که در آنجا بود نشست ، ناگهان بدنش منحرف
 شد و بر زمین افتاد و سرش شکست ، علی (علیه السلام) دست بر سر او کشید و زخم
 او التیام یافت بعد فرمود: آیا نمی دانی که پیامبر از سوی خدا برای من حدیث کرد
 که هر کار بدون نام خدا شروع شود بی سرانجام خواهد بود، گفتم پدر و مادرم به
 فدایت باد می دانم و بعد از این ترک نمی گویم ، فرمود: در این حال بهره مند و
 سعادتمند خواهی شد.

امام صادق (علیه السلام) هنگام نقل این حدیث فرمود: بسیار می شود که بعضی از شیعیان ما بسم
 الله را در آغاز کارشان ترک می گویند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می سازد تا بیدار شوند و
 ضمناً این خطا از نامه اعمالشان شسته شود.(نمونه)

تلاش بی نتیجه ابلیس

امیرالمؤمنین علیه السلام : اگر کسی قبل از طلوع خورشید سوره توحید و
 قدر را بخواند، در آن روز گناه نخواهد کرد اگر چه ابلیس تلاش زیادی

اصول کافی ، باب صله رحم .⁴⁸⁶

بکند که او را به گناه بیاندازد. (۴۸۷)

سعد بن قیس همدانی گوید: در زمان خلافت امیر المؤمنین علیه السلام روزی او را در کنار دیواری دیدم . عرض کردم : ای امیر مومنان چرا در این هنگام (که هوا گرم و زمان استراحت است 9 بیرون آمدی ؟ حضرت فرمود: بیرون نیامدم مگر اینکه مظلومی را یاری دهم یا به فریاد داد خواهی رسیدگی کنم در این هنگام بود که زنی به سوی او آمد که ترس و وحشت او را گرفته بود و نمی دانست به کجا مراجعه کند. نزد امام علیه السلام ایستاد و گفت : ای امیر مؤمنان ! همسر من ستم و تعدی کرده و قسم یاد کرده است که مرا کتک زند. شما با من بیا و ما را صلح ده .

حضرت سرش را پائین انداخت و پس از لحظه ای سر بلند کرد و فرمود: نه و الله می روم تا اینکه مظلوم حقش را با صراحت و قاطعیت بگیرد. منزلت کجاست ؟ آن زن گفت : فلان جاست .

امام علیه السلام با او حرکت کرد تا به منزلش رسیدند. زن گفت : اینجا خانه ماست . حضرت کنار درب منزل ایستاد و بر اهل خانه سلام کرد. در این هنگام جوانی که پیراهن بلند و رنگارنگ پوشیده بود از خانه بیرون آمد.

امام علیه السلام به او فرمود: از خدا بترس و تقوا پیشه کن ، تو همسر خودت را ترسانده ای ؟ جوان گفت : مسائل خانوادگی ما چه ربطی به شما دارد؟ به خدا سوگند او را بخاطر سخن تو به آتش می کشم .

امام علیه السلام همواره شمشیر خود را به همراه داشت . در این هنگام که جوان گستاخی کرد ضربه شمشیر حضرت را احساس کرد. آنگاه به او فرمود: من به تو امر به معروف نهی از منکر می کنم و تو رد می کنی ؟ همین آلا توبه کن و گرنه تو را خواهم کشت .

مردم به خدمت حضرت رسیدند و اطراف او جمع شدند.

جوان جسور که طرف خود را شناخته و وحشت زده شده بود عرض کرد: یا امیر المؤمنین ! مرا ببخش خداوند تو را مورد بخشش خود قرار دهد. به خدا سوگند فرش زمین خواهم شد تا همسرم پا بر روی من گذارد.

در اینجا بود که امام علیه السلام به همسرش فرمود: به منزل وارد شود و شوهر داری کند و با خود این آیه را تلاوت می کرد:

لا خیر فی کثیر من نجویم الا من امر بصدقه او معروف او اصلاح بین الناس .
خیر در سخنان آنان نیست مگر کسی که امر به صدقه یا کار خیری کند یا بین مردم را اصلاح نماید.
حمد خدائی را که بوسیله من بین زن و مردی را اصلاح کرد.⁴⁸⁸

شکوه و جلال علی (ع) از زبان عمر

ابووائله می گوید: روزی همراه عمر بن خطاب بودم و از جایی عبور می کردیم ناگاه صدایی نامعلوم از عمر شنیدیم ، گفتم : (ای عمر چه شده که زیر لب سخن نامعلوم می گویی ؟)

گفت : (وای بر تو، آیا نمی بینی شیر مرد پنجه افکن ، پسر شیر مرد را آن کس که کوبنده متجاوزان و ستمگران با دو شمشیر است) .

ناگاه به اطراف کردم ، ناگاه دیدم حضرت علی (ع) در چند قدمی ما عبور می کرد، منظور عمر از شیر مرد پنجه افکن ، علی (ع) است به عمر گفتم : (منظور تو از این شخص شجاع که می گویی ، علی (ع) است ؟)

گفت : نزدیک بیا تا از شجاعت و قهرمانی علی (ع) با تو سخن بگویم ، نزدیک رفتم ، گفت :

(در جنگ احد ما با پیامبر (ص) چنین بیعت کردیم که : فرار نکنیم ، و هر کدام از ما فرار کرد، گمراه است و هر کدام از ما کشته شده شهید است و پیامبر (ص) سرپرست اوست) در جنگ احد ناگهان دیدیم صد فرمانده دلاور که هر کدام دارای صد نفر جنگجو بودند، گروه گروه به ما حمله نمودند، ما درمانده شدیم و با کمال آشفتگی از میدان در رفتیم ، ناگهان علی (ع) را دیدیم مانند شیرپنجه افکن کفی از ریگ زمین را برداشت و به صورت ما ریخت و گفت : (زشت و بریده و پوشیده باد روی شما، به کجا فرار می کنید، آیا به

سوی دوزخ فرار می کنید؟) ما به میدان باز نگشتم ، بار دیگر بر ما حمله کرد، و در دستش شمشیر پهنی بود که آن خون مرگ می چکید، فریاد زد: (شما بیعت کردید و سپس بیعت شکنی نمودید، سوگند به خدا شما سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید) به چشمهایش نگاه کردم گویی مانند دو مشعل روغن زیتون بودند که آتش از آن شعله می کشید، یا مانند دو ظرف پر از خون بودند، اطمینان یافتم که اکنون به سوی ما می آید و همه ما را سر به نیست می کند، من در میان اصحاب به سوی او شتافتم و گفتم : (ای ابوالحسن !خدا را!خدا را! عریها در جنگ گاهی فرار می کنند، گاهی حمله می کنند و حمله جدید، خسارت فرار را جبران می کند) گویا خود را کنترل کرد، و چهره اش را از من برگردانید، از آن وقت تاکنون همواره آن وحشتی را که از صولت علی (ع) بر دلم وارد شد به خاطر دارم .

فوالله ما خرج ذلك الرعب من قلبي حتى الساعة

(سوگند به خدا آن وحشت و ترسی که بر قلبم رسید تا این ساعت از قلبم بیرون نرفته است)⁴⁸⁹

احترام شایان پیامبر (ص) به علی (ع)

جابر (ره) می گوید: من و عباس عموی پیامبر(ص) در حضور پیامبر (ص) بودیم ، ناگهان علی (ع) نزد ما آمد و سلام کرد، پیامبر (ص) به احترام او برخاست و جواب سلام او را داد و بین دو چشم او را بوسید و سپس با احترام خاصی آن حضرت را در جانب راست خود نشاند.

عباس عرض کرد: ای رسول خدا آیا علی (ع) را دوست داری ؟

پیامبر (ص) فرمود:

یا عم و الله ، ان الله اشد حبا له مني

(ای عمو! سوگند به خدا، خداوند بیشتر از من علی (ع) را دوست دارد).

سپس فرمود: خداوند، فرزندان هر پیامبری را در نسل خود آن پیامبر قرار داد ولی فرزندان مرا در نسل علی

(ع) قرار داده است .⁴⁹⁰

قَالَ أَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ:

إِغْتَمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ خَمْسَةِ مَوَاطِنَ: عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ عِنْدَ الْأَذَانِ، وَ عِنْدَ نُزُولِ الْغَيْثِ، وَ عِنْدَ التَّقَاةِ الصَّغِيرِ لِلشَّهَادَةِ، وَ

عِنْدَ دَعْوَةِ الْمَظْلُومِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَهَا حِجَابٌ دُونَ الْعَرْشِ.(74)

⁴⁸⁹ بحارالانوار، ج 20 ص 53

⁴⁹⁰ ذخائر العقبی طبری ، ص 67

ترجمه :

فرمود: پنج موقع را برای دعا و حاجت خواستن غنیمت شمارید:

موقع تلاوت قرآن ، موقع اذان ، موقع بارش باران ، موقع جنگ و جهاد - فی سبیل الله - موقع ناراحتی و آه کشیدن مظلوم

.

در چنین موقعیت ها مانعی برای استجاب دعا نیست .⁴⁹¹

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كُلُّوْا مَا يَسْقُطُ مِنَ الْخَوَانِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْتَشْفِيَ بِهِ.⁴⁹²

ترجمه :

فرمود: آنچه اطراف ظرف غذا و سفره می ریزد جمع کنید و بخورید، که همانا هرکس آن ها را به قصد شفا میل نماید، به

اذن حق تعالی شفای تمام دردهای او خواهد شد.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُلُوسُ سَاعَةٍ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ، وَالنَّظَرُ إِلَيَّ الْعَالِمِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْ إِ

عْتِكَافِ سَنَةٍ فِي بَيْتِ اللَّهِ، وَ زِيَارَةُ الْعُلَمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهِ تَعَالَى مِنْ سَبْعِينَ طَوَافًا حَوْلَ الْبَيْتِ، وَ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ حَجَّةٍ وَ

عُمْرَةٍ مَبْرُورَةٍ مَقْبُولَةٍ، وَ رَفَعَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ سَبْعِينَ دَرَجَةً، وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ الرَّحْمَةَ، وَ شَهِدَتْ لَهُ الْمَلَائِكَةُ: أَعَنَّ الْجَنَّةَ وَ جَبَّتْ

لَهُ.⁴⁹³

ترجمه :

فرمود: يك ساعت در محضر علماء نشستن - که انسان را به مبدا و معاد آشنا سازند - از هزار سال عبادت نزد خداوند

محبوب تر خواهد بود.

تَوَجَّهَ وَ نَگاه به عالم از إ عتكاف و يك سال عبادت - مستحبی - در خانه خدا بهتر است .

زیارت و دیدار علماء، نزد خداوند از هفتاد مرتبه طواف اطراف کعبه محبوب تر خواهد بود، و نیز افضل از هفتاد حج و

عمره قبول شده می باشد.

همچنین خداوند او را هفتاد مرحله ترفیع درجه می دهد و رحمت و برکت خود را بر او نازل می گرداند، و ملائکه شهادت

⁴⁹¹ اعمالی صدوق : ص 97، بحارالانوار: ج 90، ص 343، ح 1.

⁴⁹² مستدرک الوسائل : ج 16، ص 291، ح 19920.

⁴⁹³ عدة الداعی : ص 75، س 8، بحارالانوار: ج 1، ص 205، ح 33.

می دهند به این که او اهل بهشت است .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : السُّكْرُ اَرْبَعُ السُّكْرَاتِ: سُكْرُ الشَّرَابِ، وَسُكْرُ الْمَالِ، وَسُكْرُ النَّوْمِ، وَسُكْرُ الْمُلْكِ.(104)

فرمود: مستی در چهار چیز است : مستی از شراب (و خمر)، مستی مال و ثروت ، مستی خواب ، مستی ریاست و مقام .

امّکلثوم میگوید : شب نوزدهم رمضان سال چهل هجری ، پدرم افطار منزل ما بود . چون به خانه آمد ، مشغول نماز شد . من برای افطار دو عدد نان جو و یک کاسه شیر و مقداری نمک سائیده شده ، تهیه کرده بودم . آن ها را در یک سینی ، خدمت امام علیه السلام بردم . وقتی حضرت نماز را تمام کرد و چشمش به سفره افتاد ، گریه کرد و فرمود : ای دختر ! برای من در یک سینی دو نان خورش قرار داده ای ؟ مگر نمی دانی که من از برادر و پسر عمویم ، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تبعیت می کنم ؟

ای دختر ! هرکه خوراک و پوشاک او در دنیا ، بهتر باشد ، ایستادنش در قیامت ، در مقابل خداوند ، طولانی تر باشد . ای دختر ! در حلال دنیا حساب و در حرام دنیا عقاب است و . . .

سپس امام علیه السلام فرمود : یکی از دو ظرف شیر یا نمک را بردار ! خواستم نمک را بردارم . فرمود : ظرف شیر را بردار که می خواهم با شکم خالی خدا را ملاقات نمایم .

بعد از صرف افطار ، حضرت بلند شد و به نماز مشغول شد و پیوسته در رکوع و سجود بود و به درگاه الهی بسیار تضرع و ابتهال (دعا باحالتی خاص) می نمود . در آن شب بسیار از اطاق خود بیرون می رفت و بر می گشت و به اطراف آسمان نگاه می کرد و سوره یس تلاوت می نمود و می فرمود : « اَللّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ ! » « خدایا مرگم را مبارك قرار بده ! »

و بسیار می فرمود : « اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ ! » و زیاد صلوات می فرستاد و استغفار می نمود .

امام علیه السلام در تمام آن شب بیدار بود و بر خلاف شب های قبل ، برای نماز شب بیرون نرفت .

امّکلثوم عرض کرد : ای پدر ! این بیداری و حالات خاص شما در این شب ، برای چیست ؟ امام علیه السلام فرمود : در صبح این شب ، من شهید خواهم شد ! امّکلثوم عرض کرد : بفرمائید شخص دیگری به جای شما به مسجد برود و با مردم نماز بخواند ! امام مظلومان فرمود :

از قضای الهی نمی توان فرار کرد ! سپس آماده رفتن به مسجد شد⁽¹⁾ .

وقتی فجر صادق طلوع کرد ، ابن نبّاح موعذن ، اذان گفت . امام علیه السلام برای رفتن به مسجد ، به حیاط منزل رفت . در این موقع ، مرغابی ها بر خلاف روزهای قبل ،

(1) منتهی الامال .

مقابل امام علیه السلام آمدند و پر می زدند و فریاد و سر و صدا می کردند ! يك نفر از اهل منزل خواست آن ها را دور کند ، اما امام علیه السلام فرمود : این ها را رها کنید ! این ها الان سر و صدا می کنند و بعد از این نوحه کنندگانی خواهند بود .

آنگاه امام سفارش مرغابی ها را به امّ کلثوم نمود و فرمود : ای دخترم ! به حقّی که بر تو دارم ، این ها را رها کن بروند ! زیرا پرندۀ ای را نگاه داشتی که هرگاه گرسنه و تشنه می شود ، قادر بر سخن گفتن نیست . یا آن ها را غذا بده و سیراب کن و یا آن ها را رها نما تا بروند و از گیاهان زمین بخورند !

چون به درب منزل رسید ، قلاب در به کمر بند امام علیه السلام گیر کرد . امام علیه السلام کمر بند خود را محکم بست و فرمود :

« أَشَدُّ حِيَاظِيكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا فَيْكَ وَلَا تَجْزَعُ عَنِ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِتَدْيِكَ »

یعنی ای علی ! « کمرت را برای مرگ محکم نما که مرگ با تو ملاقات خواهد کرد و هنگام مرگ بی تابی ننما ! »

« وَلَا تَغْتَرَّ بِالذَّهْرِ وَإِنْ كَانَ يُؤَافِيكَ كَمَا اضْحَكَكَ الذَّهْرُ كَذَاكَ الذَّهْرُ يَبْكِيكَ »

« روزگار تو را مغرور نکند ، اگرچه به تو وفا نماید . زیرا روزگار همان طور که تو را می خنداند ، تو را خواهد گریاند ! »

بعد فرمود : خدایا ! مرگ را بر من مبارک گردان و دیدار خود را بر من خجسته نما !

امّ کلثوم با شنیدن این کلمات ، فریاد زد : وا ابتاه ! وا غوثاه !

امام حسن علیه السلام خود را به امام علیه السلام رساند و فرمود : من می خواهم همراه شما باشم . امام علیه السلام فرمود : تو را به حقّی که بر تو دارم قسم می دهم که برگردی !

امام حسن علیه السلام به خانه برگشت و با امّ کلثوم بر حالات و سخنانی که از پدر بزرگوارشان شنیده بودند ، می گریستند . امام علیه السلام به داخل مسجد رفت و در تاریکی چند رکعت نماز خواند . آنگاه به پشت بام مسجد رفت و انگشتان مبارک بر گوش گذاشت و اذان گفت . سپس در حالی که ذکر خدا بر لب داشت ، پایین آمد و این چند بیت را بر زبان جاری فرمود :

خَلُّوا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ فِي اللَّهِ لَا يَعْجُذُ غَيْرُ الْوَاحِدِ

وَيُوقِظُ النَّاسَ إِلَى الْمَسَاجِدِ

« راه موعنی را که در راه خدای واحد جهاد نموده و مردم را برای رفتن به مسجد بیدار می کند ، باز کنید ! »

ابن ملجم در آن شب بیدار بود و به دمر خوابیده بود و شمشیرش را در زیر لباسش پنهان نموده بود . وقتی امام که خفتگان را بیدار می کرد ، بالای سر او رسید ، به او فرمود : برای نماز بلند شو و این طور نخواب که خواب شیاطین است و بر راست بخواب که خواب موعنان

است . یا به چپ بخواب که خواب حکیمان است . یا بر پشت بخواب که خواب پیغمبران است .

سپس فرمود : کاری می‌خواهی انجام دهی که نزدیک است از آن آسمان‌ها فرو ریزد و زمین چاک شود و کوهسارها سرنگون گردد و اگر

بخوایم می‌توانم خبر بدهم که در زیر لباس چه داری !

آن وقت امام علیه‌السلام به طرف محراب رفت و به نماز نافله ایستاد . وقتی به سجده اول رفت و سر از سجده برداشت ، ابن‌ملجم ضربت

شمشیرش را بر فرق علی علیه‌السلام وارد کرد و چون بر محلی که در جنگ خندق ، شکاف برداشته بود ، فرود آمد تا محل پیشانی و

سجده‌گاه را شکافت . امام علیه‌السلام صدا زد : « بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ! فَرَزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ ! » بعد فرمود : فرزند یهودیه ، ابن‌ملجم ،

مرا کشت . او را بگیرید !

اهل مسجد ، چون صدای حضرت را شنیدند ، عده‌ای به دنبال ابن‌ملجم دویدند و عده‌ای هم به طرف محراب رفتند . ناگهان مشاهده کردند ،

آن حضرت در محراب افتاده و فرق مبارکش شکافته شده است ! امام علیه‌السلام از خاک‌های محراب بر می‌دارد و بر محل ضربت شمشیر

می‌گذارد و می‌فرماید : « مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى »^(۱) .

قَالَ امير المؤمنين (ع) إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَمَّا ازْدَوَجَتْ، ازْدَوَجَ الْكَسَلُ وَالْعَجْزُ - فَتَنَجَ مِنْهُمَا الْفَقْرُ
حضرت علی علیه‌السلام فرمودند : وقتی که اشیاء با یکدیگر پیوستند، تنبلی و ناتوانی نیز با هم پیوند
خوردند و از پیوند آنها فقر و تنگدستی بوجود آمد.⁴⁹⁴

شخصی به نزد عالمی آمد و پرسید: با کدام استدلال، باور کنم وقتی در نماز، تیر از پای علی(ع) بیرون کشیدند، متوجه نشد؟ آن عالم به آیه 31 سوره یوسف اشاره کرد و گفت: چگونه زنان مصری با دیدن یوسف، دست خویش را بریدند و از خود غافل ماندند، در حالی که یوسف را - که بشری بیش نبود - می‌دیدند. علی(ع) در نماز، محو تماشای خدای یوسف آفرین است. چگونه از خویشتن باخبر باشد؟ دانایان راز به شکوه نقاش می‌نگرند، نه زیبایی نقش!

امیر المؤمنین علیه‌السلام از همه امامان برتر است

یونس بن ابی وهب می‌گوید: در مدینه خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدم و عرض کردم: قیر امیر المؤمنین علیه‌السلام را زیارت نکردم. فرمود: کار بدی کردی، اگر از شیعیان ما نبودی، دیگر به تو نگاه نمی‌کردم.

__--__--__※□※__--__--__

:سپس فرمود

«إِلَّا تَزُورُهُ مَنْ يَزُورُهُ اللَّهُ مَعَ مَلَائِكَتِهِ وَيَزُورُهُ الْأَنْبِيَاءُ وَيَزُورُهُ الْمُؤْمِنُونَ؟»

آیا زیارت نمی‌کنی کسی را که خدا به همراه فرشتگان به زیارت او می‌رود، پیامبران و مؤمنان به زیارت او می‌روند؟

گفتم: فدایتان شوم! من این را نمی‌دانستم.

☆ _ _ _ ❄ ❄ ❄ _ _ _ ☆

:حضرت فرمود:

⁴⁹⁵«فَاعْلَمْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْأَيِّمَةِ كُلِّهِمْ وَلَهُ ثَوَابُ أَعْمَالِهِمْ وَعَلَى قَدْرِ أَعْمَالِهِمْ فَضْلُهَا»

پس بدان که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد خداوند از همه امامان علیهم السلام برتر است و ثواب تمام آنان را دارد و ایشان به اندازه اعمال خود برتری داده شدند

خانه بزرگ صحابی امیرالمؤمنین

علاء بن زیاد حارثی از یاران امام علی علیه السلام بود که در جنگ بصره زخمی شد، امام برای عیادت او به خانه‌اش رفت، و از دیدن وسعت خانه‌اش در شگفت شد.

فرمود: این خانه به این وسعت را در دنیا برای چه می‌خواهی؟ تو که در آخرت به آن بیشتر نیاز داری؟

(. وسائل الشیعه، ج 14، ص 375؛ کافی، ج 4، ص 579؛ تهذیب، ج 6، ص 20؛ موسوعه امام علی، ج 8، ص 279⁴⁹⁵)

بعد فرمود

آری، می‌توانی این خانه را پلی قرار بدهی برای رسیدن به آخرت، بدینسان که

در آن از میهمانان پذیرایی کنی. در آن صله ارحام به جای آوری. حقوق واجب و مستحب را به وسیله این خانه وسیع به صاحبانشان برسانی.

در آن صورت با این خانه به آخرت رسیده‌ای

زهد علی ع

عصر خلافت علی(ع) بود، امام علی(ع) در کوفه به بازار پیراهن فروشها آمد، به یکی از پیراهن
«فروشها فرمود: «ای جوان! آیا در نزد تو دو پیراهن به قیمت پنج درهم هست؟»

جوان گفت: آری دو پیراهن دارم که مجموعاً قیمت آن پنج درهم است، ولی یکی از آنها بهتر است،
قیمت یکی سه درهم است و دیگری دو درهم می باشد، علی(ع) فرمود: آنها را بیاور

او پیراهنها را آورد، علی(ع) پنج درهم را داد و آن دو پیراهن را خرید، پیراهن بهتر را به قنبر داد، قنبر
عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! تو سزاوارتر به پیراهن بهتر هستی، زیرا به منبر می روی و برای مردم
»خطبه می خوانی

علی(ع) فرمود: «ای قنبر! تو جوان هستی، و احساسات و تمایلات جوانی داری، (و دوست داری
لباست شیکتر باشد) و من از پروردگارم شرم می کنم که لباسی برتر از لباس تو بپوشم و بر تو برتری
جویم زیرا از رسول خدا(ص) شنیدم که فرمود: البسوهم مما تلبسون و اطعموهم مما تاکلون
به غلامان خود همان لباس را بپوشانید که خود می پوشید، و همان غذا را بخورانید که خود می »:

»خوريد

سپس آنحضرت پیراهن دو درهمی را پوشید، آستین آن پیراهن دراز بود و از سر انگشتان می
گذشت

آن بزرگوار، آن قسمت اضافی را پاره کرد، قنبر گفت: پیراهن را بده تا آن قسمت پاره شده را سجاف
و حاشیه دوزی کنم

امام در پاسخ او فرمود: دعه فان الامر اسرع من ذلك: «از این بگذر، چرا که دنیا سریعتر از این امور
می گذرد»

ابواسحاق سبیعی می گوید: روز جمعه بود و من کودک بودم و بر دوش پدرم بودم، و در نماز جمعه
به امامت علی (ع) شرکت نمودم، دیدم امام علی (ع) خطبه می خواند و با آستین خود (مثل باد بزن) باد
می زند، به پدرم گفتم: آیا علی (ع) احساس گرمی می کند؟ پدرم گفت: نه، بلکه پیراهنش را شسته،
و حرکت می دهد تا خشک شود، و او غیر از این پیراهن ندارد⁴⁹⁶

در جریان جنگ صفین، دو نفر از یاران شجاع و پاکباز امام علی (ع) بنام حجر بن
عدی و عمرو بن حمق، نسبت به مردم شام اظهار برائت می کردند و به آنها
ناسزا می گفتند، این خبر به علی (ع) رسید، آنحضرت آنها را به حضور طلبید و
«به آنها فرمود: «زبان خود را کنترل کنید، و از ناسزاگوئی خودداری نمائید
آنها عرض کردند: آیا ما بر حق نیستیم، و مردم شام پیرو معاویه بر باطل
نیستند؟

امام فرمود: آری چنین است

آنها عرض کردند: پس چرا ما را از ناسزاگوئی به آنها منع می کنی؟

امام فرمود: من نمی پسندم که شما به عنوان فحش دهنده و ناسزاگو معرفی
گردید و اظهار برائت کنید، بلکه بجای آن مناسب است که کارهای زشت آنها را
فاش کنید و بگوئید: روش آنها چنین و چنان است، و کردارشان، این گونه و آن
گونه است و بجای لعن و فحش بگوئید: «خدایا خونهای آنها و خونهای ما را حفظ
کن، و بین ما و آنها صلح و توافق بر فرما، و آنها را از گمراهی هدایت فرما تا
«ناآگاهان آنها حق را بشناسند، و از انحراف و تجاوز دست بکشند
اَنّخاذ چنین روشی را من بیشتر دوست دارم، و برای شما نیز بهتر است

حجر و عمرو گفتند: ای امیرمؤمنان! سفارش شما را از جان و دل می پذیریم، و
497 «شیوه تو را روش خود می سازیم».

برخورد علی ع با کارگزاران متخلف

یکی از موارد قابل تامل در سیره حکومتی امیر مومنان علی (ع) برخورد ایشان با کارگزاران متخلف است. زیرا همان گونه که رسول خدا(ص) در باره اش فرموده اند: او در اجرای حکم خدا سخت گیر است و اهل مسامحه و سازش نیست⁴⁹⁸ در اینجا به چند نمونه از برخورد قاطع امام (ع) می پردازیم

در عهدنامه مالک اشتر نسبت به کارگزاران خائن چنین دستور می دهند: «...اگر یکی از آنان دست به خیانت زد و گزارش بازرسان تو هم آن خیانت را تأیید کردند، به همین مقدار گواهی قناعت کرده، او را با تازیانه کیفر کن، و آنچه را که از اموال در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار و خیانت کار بشمار و قلاده [بدنامی به گردنش بیفکن⁴⁹⁹]

هنگامی که امیر مومنان علی علیه السلام از خیانت ابن هرّمه (مأمور بازار اهواز) اطلاع پیدا کرد، به رفاعه (حاکم اهواز) نوشت: وقتی که نامه ام به دستت رسید، فوراً ابن هرّمه را از مسئولیت بازار عزل کن، به خاطر حقوق مردم، او را زندانی کن و همه را از این کار با خبر نما تا اگر شکایتی دارند، بگویند. این حکم را به همه کارمندان زیر دستت، گزارش کن تا نظر مرا بدانند. در این کار، نسبت به ابن هرّمه نباید غفلت و کوتاهی شود و الاّ نزد خدا هلاک خواهی شد و من هم به بدترین وجه تو را از کار برکنار می کنم، و تو را به خدا پناه می دهم از این که در این کار، کوتاهی کنی

ای رفاعه! روزهای جمعه، او را از زندان خارج کن و سی و پنج تازیانه بر او بزن و او را در بازار بگردان، پس اگر کسی از او شکایتی با شاهد آورد، او و شاهدش را قسم بده، آن وقت، حق او را از مال ابن هرّمه بپرداز، سپس دست بسته و با خواری او را به زندان برگردان و برپایش زنجیر بزن، فقط هنگام نماز زنجیر را از پایش در آور و اگر برای او خوردنی و نوشیدنی و یا پوشیدنی آوردند، مانع نشو و به کسی هم اجازه که بر او داخل شود و راه مخاصمه و طریق نجات را به او بیاموزد و اگر به تو گزارش رسید که کسی در زندان چیزی به او یاد داده که مسلمانانی از آن ضرر می بیند آن کس را می زنی و زندانی می کنی تا توبه کند و از عمل خود پشیمان شود

ای رفاعه! همه زندانیان را برای تفریح به حیاط زندان بیاور غیر از ابن هرّمه را، مگر آن که برای جانش، بیمناک باشی که در این صورت او را با زندانیان دیگر به صحن زندان می آوری، اگر قدرت بدنی دارد هر سی روز، سی و پنج شلاق بر بدنش می زنی و قضیه را برای من بنویس و نام جانشین او را هم گزارش کن و حقوقش را قطع کن⁵⁰⁰

همان طور که ملاحظه می شود، علی علیه السلام، بر خلاف زندانیان دیگر که افرادی عادی بوده اند، بر کارگزار متخلف خود محدودیت هایی جدی حتی در زندان اعمال می کند زیرا وقتی مسئولان نظام به حقوق مردم تعدی می کنند، تنها یک مجرم معمولی نیستند بلکه علیه کلیت جامعه مرتکب جنایت شده اند و باید به گونه ای مجازات شوند که دیگر مسئولان جرأت خیانت و اختلاس و سوء استفاده نداشته باشند

⁴⁹⁷ داستان دوستان، محمدی اشتهاردی، ج 4

⁴⁹⁸ علامه مجلسی، بحار الانوار، تهران، اسلامیه، ج 21، ص 385

⁴⁹⁹ نهج البلاغه، مترجم: مجد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)، نامه 53

قاضی نعمان، دعائم الإسلام، تحقیق: آصف بن علی أصغر فیضی، قاهره، دار المعارف، چاپ دوم، صص 532-533

⁵⁰⁰

در موردی دیگر یکی از فرمانداران اموالی از بیت المال را نزد خود گرفته بود، خبر که به امام رسید، حضرت فوراً نامه ای تهدید آمیز به وی نوشتند: از خدا بترس، و اموال این مردم را به سوییشتان بازگردان، که اگر چنین نکنی و خداوند مرا بر تو چیره سازد، با تو کاری خواهم کرد که نزد خداوند عذر خواهم داشت، و با شمشیرم که هر کس را با آن زدم در آتش شد، گردنت را بزنم. به خدا سوگند، اگر کاری را که تو کردی حسن و حسین کرده بودند، از من نرمشی نمی دیدند، و به مرادی نمی رسیدند، تا آن که حق را از آنان بازگیرم، و باطلی را که از [ستم آن دو پدید آمده، نابود سازم]⁵⁰¹

حضرت علی، نه تنها به سوء استفاده مالی مسوولان نظام بسیار حساس بودند، حواسشان به کاهلی آنان در خدمت به مردم هم بود. به عنوان مثال منذر بن جارود فرماندار اصطخر به جای انجام وظیفه به تفریح خوشگذرانی می پرداخت. امام(ع) پس از اطلاع از تخلف وی این گونه نوشت: ... به من خبر رسیده که تو بیشتر اوقات، کار خود را رها کرده، به شکار و سگ بازی می پردازی و برای تفریح و گردش بیرون می روی. سوگند می خورم که اگر این گزارش حقیقت داشته باشد تو را به سبب این خلافها سخت مجازات می کنم، و ابله ترین فرد قومت بر تو برتری دارد؛ پس به محض اینکه نامه امر را خواندی، به سوی من شتاب کن [والسلام]⁵⁰²

امام بر آن بود که کارگزار نظام اسلامی باید در همه شوون، الگو باشد و اگر کسی در نظام اسلامی خواهان پست حکومتی است، حتی در زندگی شخصی اش نیز باید ارزش ها را رعایت کند. قعقاع بن شور فرماندار شهر کسکر از سوی دولت علوی(ع) بود. او علاوه بر تخلفاتی که داشت، با زنی ازدواج کرد که مهریه اش را بر خلاف سنت نبوی (ص) صدهزار درهم قرار داد - که چنین مبلغی گزاف از سوی کارگزار دولتی بسیار شگفت آور بود و حیرت و ناراحتی مردمان را به دنبال داشت - قعقاع پس از آنکه فهمید که [حضرت(ع) از کارهای خلافت آگاه شده و مورد بازخواست قرار خواهد گرفت، به سوی شام گریخت]⁵⁰³

تجملگرایی مقامات نظام نیز از مسائلی بود حضرت علی بدان حساس بودند. پس از آنکه عثمان بن حنیف فرماندار بصره از ارزشها فاصله گرفته و به اشراف و سفره رنگینشان روی آورده بود و از طبقات محروم دور ماند امام(ع) نامه توبیخ آمیز به وی می نویسد تا عبرت همه قرارگیرد: ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره، تو را به مهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوش شتافتی، خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو می نهادند، گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان باستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، اندیشه [کن در کجایی؟ و بر سر کدام سفره می خوری؟]⁵⁰⁴

این تذکر حضرت علی(ع) ناظر به این نکته بود که صاحبان ثروت و موقعیت، با نزدیک شدن به مقامات دولتی و مهمانی دادن و دوستی با آنان، عمدتاً به فکر ایجاد کانال هایی برای بهره مندی های خاص هستند و مسوولان باید حواس شان به این امر باشد.

حضرت همچنین بعد از این که گزارش هایی مبنی بر سوء استفاده یکی از کارگزاران نظام را دریافت کرد، فوراً از او خواست صورت حساب کارهایش را دقیقاً گزارش کند تا رسیدگی شود: "از تو به من خبر رسیده است که اگر چنان کرده باشی، پرور دگار خود را به خشم آورده و امام خود را نافرمانی و در امانت خود خیانت کرده ای. به من خبر رسیده که کشت زمین ها را برداشته و آنچه را می توانستی گرفته و آن چه در اختیار داشتی به

⁵⁰¹ نهج البلاغه، مترجم: مجد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین(ع)، نامه 41

⁵⁰² یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا، ج 2، صص 203-204

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: مجد أبو الفضل إبراهیم، دار إحياء الكتب العربية 1378 - 1959 م، چاپ اول، ج 4، ص 87⁵⁰³

⁵⁰⁴ نهج البلاغه، مترجم: مجد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین(ع)، نامه 45

خیانت خورده ای . پس هر چه زودتر حساب اموال را برای من بفرست و بدان که حسابرسی خداوند [از حسابرسی مردم سخت تر است].⁵⁰⁵

امیر مومنان (ع) طی نامه ای به یکی از کار گزاران خود به نام مصقلة بن هبیره شیبانی که بیت المال را بین بستگان خود تقسیم کرده بود، وی را به شدت مورد نکوهش قرار داد؛ گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی ، خدای خود را به خشم آوردی ، و امام خویش را نافرمانی کردی ، خبر رسید که تو غنیمت مسلمانان را که نیزه ها و اسبهایشان گرد آورده ، و با ریخته شدن خونهایشان به دست آمده ، به اعرابی که خویشاوندان تو، و تو را برگزیدند، می بخشی! به خدایی که دانه را شکافت ، و پدیده ها را آفرید، اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده ، و منزلت تو سبک گردیده است ، پس حق پروردگارت را سبک بشمار، و دنیای خود را با نابودی دین آباد نکن ، که زیانکارترین انسانی ، آگاه باش ، حق مسلمانانی که نزد من یا پیش تو هستند در تقسیم بیت المال مساوی است ، همه باید به نزد من آیند و سهم خود را از من بگیرند.⁵⁰⁶

همچنین امیر مومنان علی(ع) از تخلفات قضات هم نمی گذشتند. پس از اینکه شریح قاضی قضاوتی کرده بود و حضرت(ع) آن را درست نمی دانست، فرمود: به خدا سوگند تو را دو ماه به شهر بانقیا تبعید می کنم تا میان [یهودیان قضاوت کنی]⁵⁰⁷

در این میان ، افراد سرشناس متخلفی هم بودند که آوازه نامشان باعث نمی شد علی علیه السلام آنان را مصون از تعقیب بدانند. به عنوان مثال نجاشی شاعر، که دارای موقعیت اجتماعی و فرهنگی رفیعی بود و اشعار و قصایدش در تقویت روحیه سپاه امیرمؤمنان(ع) در نبرد صفین بسیار موثر بود. او در ماه مبارک رمضان مرتکب شرب خمر شده بود و حضرت بر او اجرای حکم کرد و از سرزنش دیگران باکی نداشت.⁵⁰⁸ سرانجام وی [به سبب قتل عمد]⁵⁰⁹

. از ترس عدالت علی(ع) به معاویه پیوست

شراب_در_رمضان#

نجاشی شاعر، یکی از اطرافیان و ارادتمندان علی (علیه السلام) بود و با اشعارش سپاه علی (علیه السلام) را بر ضد معاویه [?] تحریک می کرد، بارها در سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) با دشمن جنگید، ولی همین شخص یک بار پایش لغزید و در ماه رمضان شراب خورد. وی را پیش امیرالمؤمنین آوردند و شرابخواریش را ثابت کردند

حضرت علی خودش هشتاد تازیانه به او زد و یک شب نیز او را زندانی کرد. روز بعد دستور داد نجاشی را آورند، حضرت [?] بیست تازیانه دیگر بر او زد. نجاشی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این بیست تازیانه برای چیست؟

⁵⁰⁵ نهج البلاغه، مترجم: مجد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین(ع)، نامه 40

⁵⁰⁶ نهج البلاغه، مترجم: مجد دشتی، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین(ع)، نامه 43

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: مجد أبو الفضل إبراهیم، دار إحياء الكتب العربية 1378 - 1959 م، چاپ اول،⁵⁰⁷ ج 4، ص 99

⁵⁰⁸ إبراهیم بن مجد الثقفي، الغارات، تحقیق: السيد جلال الدين الحسيني الأرموي المحدث، ج 2، صص 901-902

ابن سعد، الطبقات الكبرى، تحقیق: مجد عبد القادر عطا، بیروت، دار الكتب العلمية، 1410-1990، چاپ اول،⁵⁰⁹ صص 11-12

علی (علیه السلام) فرمود: این بیست تازیانه به خاطر جسارت و جرأت تو به شرابخواری در ماه رمضان است.⁵¹⁰ [?]

چرا عقرب صحابی امیرالمومنین رو گزید؟

آیت الله بهجت(ره) می فرمودند: مرگ، ترسی ندارد. از نظر ظاهر، همان خواب است و در خصوص مشکلات پس از مرگ هم، به اندازه یک مو، محبت اهل بیت(ع) برای نجات کافی است و آن مقدار محبت را هم که ما داریم. باید توجه داشت که انسان در صورتی می تواند محبت اهل بیت(ع) را همراه خود به عالم برزخ و قیامت ببرد که آفت گناه، موجب سلب این نعمت از او نگردد. روزی عقربی یکی از دوستان امیرالمومنین علیه السلام را نیش زد، او سریعاً نزد امیرالمومنین علیه السلام آمد... حضرت به او فرمود: بر اثر این نیش نمی میری برو. او رفت و پس از مدتی آمد و گفت: یا امیرالمومنین بر اثر آن نیش عقرب دوماه زجر کشیدم. حضرت به او فرمود: میدانی آن عقرب چرا تو را نیش زد؟ گفت: نه، حضرت فرمود: چون یکبار در حضور تو سلمان را به خاطر دوستی ما مسخره کردند و تو هیچ نگفتی و از سلمان دفاع نکردی این بخاطر آن است.⁵¹¹ نیش و کنایه زدن به محبین و موالیان حضرات معصومین(ع) اینقدر مهم و حساس است. دفاع نکردن از سلمان این عقوبت را داشت دفاع نکردن از امیرالمومنین(ع) چه دوستی! عقوبتی برای ما در پی خواهد داشت؟

زاذان نقل می کند: در عصر خلافت امام علی (ع) که اموال بسیار به عنوان بیت المال به کوفه می آمد، قنبر غلام علی (ع) چند ظرف طلا و نقره از بیت المال را به حضور علی (ع) آورد و عرض کرد: تو آنچه بود همه را تقسیم کردی و برای خود چیزی نگه نداشتی من این ظرفها را برای تو ذخیره کرده ام

امام علی (ع) شمشیر خود را کشید و به قنبر فرمود: وای بر تو، دوست داری که به خانه ام آتش بیاوری سپس آن ظرفها را قطعه قطعه کرد، و سرپرستهای امور شهری را طلبید آنها را به آنان داد، تا عادلانه بین مردم تقسیم کنند.⁵¹²

ده قدم از مدینه تا مداین

جابر بن عبدالله انصاری گفت: امیرالمؤمنین(ع) پس از این که نماز صبح را با ما خواند، به طرف ما رو کرد و فرمود: مردم، خداوند اجر شما را در مورد برادران سلمان، عظیم گرداند. هر کس در این باره سخنی می گفت تا آن که حضرت عمامه رسول خدا(ص) را بر سر نهاده، و جامه آن حضرت را پوشید و عصا و شمشیر آن جناب را برداشت و بر عضباء (ناقه رسول خدا) سوار شد و به قنبر فرموده: ده (قدم) بشمار. قنبر گفت: چنین کردم. ناگاه به در خانه سلمان (در مداین) رسیدیم. زاذان گفت: هنگامی که زمان فوت سلمان رسید، به او گفتم: چه کسی تو را غسل می دهد؟ سلمان) گفت: کسی که رسول خدا(ص) را غسل داد

. بحار: ج 40، ص 279؛ داستانهای بحار الانوار، ج 4، ص 43⁵¹⁰

مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۳۳۶⁵¹¹

بحار، ج 41، ص 113⁵¹²

گفتم: تو در مداین هستی و حال آنکه علی(ع) در مدینه است. گفت: ای زاذان، هنگامی که چانه مرا بستی، صدای افتادن چیزی را خواهی شنید

زاذان گفت: هنگامی که چانه او را بستم، صدای افتادن چیزی را شنیدم. به طرف در رفتم که با

امیرالمؤمنین(ع) مواجه شدم

فرمود: ای زاذان، ابو عبدالله سلمان در گذشت؟

گفتم: آری ای آقای من

سپس حضرت داخل شد و ردا را از روی صورت سلمان کنار زد. سلمان به امیرالمؤمنین(ع) تبسم کرد. حضرت فرمود: آفرین بر تو، ای ابا عبدالله، وقتی که خدمت رسول خدا(ص) رسیدی، برای آن حضرت آن چه را که از امتش به برادرش رسید، بازگو کن. سپس علی(ع) تغسیل و کفن سلمان را شروع کرد و وقتی که بر او نماز می گزارد، از امیرالمؤمنین(ع) تکبیر بلندی می شنیدیم. من نیز همراه با آن جناب، دو مرد را دیدم که (بعداً) حضرت فرمود: یکی از آنها جعفر، برادرم بود و دیگر خضر؛ در حالی که با هر کدام از آن (ها، هفتاد صف از ملایکه و در هر صف نیز، هزار هزار ملک همراه بود^{۵۱۳}

در حالات امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده که حضرت روزی به باغبانش فرمود: غذایی داری؟ عرض کرد: غذای ساده ای دارم [۷] که شایسته شما نیست، از کدوی بیروغن غذایی تهیه کرده ام فرمود: حاضر کن! حضرت دستها را شست و آن غذا را میل فرمود^{۵۱۴}. سپس به شکم خود اشاره کرد و گفت: شکمی که با این غذای ساده سیر می شود! بدا به حال کسی که شکم او وی را به آتش ببرد

قم#

امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب سوال کسی که پرسید

؟در زمان فتنه،سالم ترین و بهترین شهرها کدام است

فرمود:سالم ترین جاها در آن روز[زمین جیل]است،پس چون مضطرب شد خراسان و وقتی در میان اهل گرگان وطبرستان جنگ واقع شودوسیستان خراب شود،پس سالم ترین مواضع در آن هنگام شهر [قم]است

آن شهر است که بیرون می آید از آن یاران کسی که بهترین مردم است از جهت پدر و مادر و جد و جد و عمو و عمه

و آن شهر است،که [ز هرا]نامیده،

و در آنجاست جای پای جبریل و آنجاست جایی که میجوشد از آن، آبی که هرکس بنوشد، از آن ایمن میشود از هر دردی و از آن آب سرشته گلی که، از آن ساخته شده هیات و شکل مرغ، و از آن غسل کند علی بن موسی الرضا علیه السلام،

⁵¹⁵ و از آنجا بیرون می آید، قوچ ابراهیم، و عصای موسی و انگشتر سلیمان علیهم السلام

شاهکار پاسخ امیرالمؤمنین به سؤال علم بهتر است یا ثروت؟
جمعیت زیادی دور حضرت علی(ع) حلقه زده بودند. مردی وارد مسجد شد و در فرصتی مناسب پرسید:

یا علی! سؤالی دارم. علم بهتر است یا ثروت؟ -

علی(ع) در پاسخ گفت: «علم بهتر است؛ زیرا علم میراث انبیاست و مال و ثروت میراث قارون،
«فرعون، هامان و شداد»

مرد که پاسخ سؤال خود را گرفته بود، سکوت کرد. در همین هنگام مرد دیگری وارد مسجد شد و
همان طور که ایستاده بود، بلافاصله پرسید:

- اباالحسن! سؤالی دارم، می توانم بپرسم؟ امام در پاسخ آن مرد گفت: «پرس!» مرد که آخر جمعیت
ایستاده بود، پرسید: علم بهتر است یا ثروت؟

علی(ع) فرمود: «علم بهتر است؛ زیرا علم تو را حفظ می کند؛ ولی مال و ثروت را تو مجبوری حفظ
کنی.»

نفر دوم که از پاسخ سؤالش قانع شده بود، همان جا که ایستاده بود نشست.

در همین حال سومین نفر وارد شد، او نیز همان سؤال را تکرار کرد و امام در پاسخش فرمود: «علم

الملاحم والفتن ص ۱۲۱⁵¹⁵

«!بهرتر است؛ زیرا برای شخص عالم دوستان بسیاری است؛ ولی برای ثروتمند دشمنان بسیار

هنوز سخن امام به پایان نرسیده بود که چهارمین نفر وارد مسجد شد. او در حالی که کنار دوستانش می‌نشست، عصای خود را جلو گذاشت و پرسید:

یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟ -

حضرت علی(ع) در پاسخ به آن مرد فرمودند: «علم بهتر است؛ زیرا اگر از مال انفاق کنی کم

»می‌شود؛ ولی اگر از علم انفاق کنی و آن را به دیگران بیاموزی بر آن افزوده می‌شود

نوبت پنجمین نفر بود. او که مدتی قبل وارد مسجد شده بود و کنار ستون مسجد منتظر ایستاده بود، با

تمام شدن سخن امام همان سؤال را تکرار کرد. حضرت علی(ع) در پاسخ به او فرمودند: «علم بهتر

است؛ زیرا مردم شخص پولدار و ثروتمند را بخیل می‌دانند؛ ولی از عالم و دانشمند به بزرگی و

»عظمت یاد می‌کنند

با ورود ششمین نفر سرها به عقب برگشت، مردم با تعجب او را نگاه کردند. یکی از میان جمعیت

گفت: حتماً این هم می‌خواهد بداند که علم بهتر است یا ثروت! کسانی که صدایش را شنیده بودند،

:پوزخندی زدند. مرد، آخر جمعیت کنار دوستانش نشست و با صدای بلندی شروع به سخن کرد

یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

امام نگاهی به جمعیت کرد و گفت: «علم بهتر است؛ زیرا ممکن است مال را دزد ببرد، اما ترس و

وحشتی از دستبرد به علم وجود ندارد.» مرد ساکت شد

همهمه‌ای در میان مردم افتاد، چه خبر است امروز! چرا همه یک سؤال را می‌پرسند؟ نگاه متعجب

مردم گاهی به حضرت علی(ع) و گاهی به تازه واردها دوخته می‌شد

در همین هنگام هفتمین نفر که کمی پیش از تمام شدن سخنان حضرت علی(ع) وارد مسجد شده بود

:و در میان جمعیت نشسته بود، پرسید

یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ -

امام(ع) فرمودند: «علم بهتر است؛ زیرا مال به مرور زمان کهنه می شود؛ اما علم هر چه زمان بر آن بگذرد، پوسیده نخواهد شد».

در همین هنگام هشتمین نفر وارد شد و سؤال دوستانش را پرسید که امام(ع) در پاسخش فرمود: «علم بهتر است؛ برای اینکه مال و ثروت فقط هنگام مرگ با صاحبش می ماند؛ ولی علم، هم در این دنیا و هم پس از مرگ همراه انسان است».

سکوت، مجلس را فرا گرفته بود، کسی چیزی نمی گفت. همه از پاسخ های امام شگفت زده شده بودند که ... نهمین نفر هم وارد مسجد شد و در میان بهت و حیرت مردم پرسید:

- یا علی! علم بهتر است یا ثروت؟

امام در حالی که تبسمی بر لب داشت، فرمود: «علم بهتر است؛ زیرا مال و ثروت انسان را سنگدل می کند؛ اما علم موجب نورانی شدن قلب انسان می شود».

نگاه های متعجب و سرگردان مردم به در دوخته شده بود، انگار که انتظار دهمین نفر را می کشیدند. در همین حال مردی که دست کودکی در دستش بود، وارد مسجد شد. او در آخر مجلس نشست و مشتی خرما در دامن کودک ریخت و به روبه رو چشم دوخت. مردم که فکر نمی کردند دیگر کسی چیزی پرسد، سرهایشان را برگرداندند، که در این هنگام مرد پرسید:

یا اباالحسن! علم بهتر است یا ثروت؟ -

:نگاه های متعجب مردم به عقب برگشت. با شنیدن صدای علی(ع) مردم به خود آمدند

علم بهتر است؛ زیرا ثروتمندان تکبر دارند، تا آنجا که گاه ادعای خدایی می کنند؛ اما صاحبان علم همواره فروتن و متواضعند.» فریاد هیاهو و شادی و تحسین مردم مجلس را پر کرده بود

سؤال کنندگان، آرام و بی صدا از میان جمعیت برخاستند. هنگامی که آنان مسجد را ترک می کردند،

صدای امام(ع) را شنیدند که می گفت: «اگر تمام مردم دنیا همین یک سؤال را از من می پرسیدند، به
516» هر کدام پاسخ متفاوتی می دادم

__--__--_※□※__--__--_

«

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند:

مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي قُبُولِهِمْ وَلَاءَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي يَوْمٍ غَدِيرٍ خَيْرٌ مِمَّا لَمَلَ الْمَلَائِكَةُ فِي سُجُودِهِمْ لِأَدَمَ وَ مَثَلُ مَنْ أَبَى وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي يَوْمٍ
517.....الْغَدِيرِ مَثَلُ إِبْلِيسَ

پذیرش ولایت امیرالمومنین علیه السلام از سوی مؤمنان در روز غدیر خمر، مثل سجده ملائکه بر آدم است؛ و مثل آنان که در روز
غدیر از پذیرش ولایت امیرالمومنین علیه السلام اعراض کردند، مثل ابلیس است.

?

عاقبت ظلم و جنایت بُسر بن ارطاه

او تازه مسلمانی بود که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ، استقامت در دین
نداشت!

کشکول بحرانی، ج 1، ص 27. به نقل از امام علی بن ابی طالب(ع)، ص 142⁵¹⁶

اقبال الاعمال، ابن طاووس، ج ۱ ، ص ۴۶۴⁵¹⁷

گویند بُسر به دستور معاویه مدینه حمله کرد و وارد مدینه شد و یک ماه آن جا بود و هرگاه می شنید کسی پیرو امیر مؤمنان علیه السلام است او را می کشت سپس به یمن رفت و در آنجا هم دویست نفر از شیعیان را کشت سپس وارد صنعا شد و آنجا هم عده ای را کشتار کرد که جمعا سی هزار نفر را کشت و عده ای را با آتش سوزانید . سپس دو کودک عید الله بن عباس را کشت و ...

امیر مؤمنان علیه السلام درباره او و معاویه و بسر خونخوار چنین فرمود: خدایا ! بسر دینش را به دنیا فروخت و هتک نوامیس اسلام نمود . پیروی از حاکمی بد کردار برای او بهتر از اطاعت از توست . خدایا او را در حالی بمیران که عقلش را از دست داده باشد و از رحمت خویش محروم گردان و یک ساعت مهلتش مده . خدایا ! بسر و معاویه و عمرو را لعنت فرما !

چیزی نگذشت که نفرین امام اثر کرد و بسر دیوانه شد . او پیوسته داد می زد که به من شمشیری بدهید تا بکشم ! برای او شمشیر چوبی و متکایی هم به دستش دادند او آن قدر با شمشیر چوبی بر متکا می زد تا غش می کرد و به همین وضع بود تا از دنیا رفت.

امیرالمؤمنین (ع) بر روی سینه ابلیس !

روزی ابلیس به صورت پیرمردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت برایم از خدا طلب

آمرزش کن ! حضرت فرمود تلاشت بیهوده و عملت باطل است . ابلیس رفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود که این ابلیس بود . امیرالمؤمنین

علیه السلام به دنبالش رفت و او را گرفت و بر زمین زد و روی سینه اش نشست . ابلیس گفت ای ابالحسن ! خدا به من تا قیامت مهلت داده است . حضرت هم او را رها کرد .^{۵۱۸}

نهی از منکر امام علی علیه السلام

1 - علامه محب الدین طبری نقل روایت نموده که عمر در حال طواف بود و حضرت علی علیه السلام هم در جلو او مشغول طواف بود که مردی به عمر گفت: ای امیر ! حق مرا از حضرت علی علیه السلام بگیر !
عمر گفت: تو چه حقی داری ؟
گفت: به من سیلی زد !

عمر به حضرت علی علیه السلام گفت: آیا شما به گوش این مرد سیلی زده ای ؟
حضرت علی علیه السلام فرمود: آری .
عمر گفت: چرا ؟

حضرت علی علیه السلام فرمود: دیدم در حال طواف به ناموس مؤمنین چشم چرانی می کند .

عمر گفت: کار خوبی کردی ای ابالحسن !
آنگاه به آن مرد سیلی خورده گفت: چشم خدا تو را دید - و دست خدا بر تو سیلی زد - پس حقی به گردن حضرت علی علیه السلام نداری .^(۱)

1. ریاض النضره، محب الدین طبریج، 2 ص 145.

2 - مردم مشغول وضو بودند که شخص قلدری آمد و مردم را تنه زد و خود وضو گرفت .

وقتی برخورد او را به حضرت گفتند او را سه ضربه شلاق زد .⁽¹⁾

3 - در زمان حضرت علی ع خرمافروشی در مسیر راه سایبان زده بود و مانع راه مردم شده

بود . چند بار به او تذکر دادند و چون گوش نکرد، حضرت سایبانش را آتش زد⁽²⁾

4 - شخصی تصمیم گرفت گوشت خوک بخورد . وقتی امام علیه السلام با خبر شد فرمود :

اگر می خوردی بر تو حد جاری می کردم ولی حالا یک شلاق بتو می زنم .⁽³⁾

1. امر بمعروف و نهی از منکر، محسن قرائتی.

2. همان مدرک.

3. همان مدرک.

عمر دستور داد که غلامی که ارباب خود را کشته بود، را بکشند .

علی علیه السلام خبردار شد . غلام را خواست و به او فرمود: چرا او را کشتی؟ گفت: بزور

با من لواط کرد ! علی علیه السلام از اولیاء مقتول پرسید: او را دفن کردید؟

گفتند: آری ! الان او را دفن کردیم . امام فرمود: بروید و سه روز دیگر نزد من

بیایید ! و به عمر فرمود: غلام را زندانی کن !

بعد از سه روز، علی علیه السلام باتفاق عمر بر سر قبر مقتول رفتند و قبر او را شکافتند . ناگاه کفنش را بدون جسد یافتند ! علی علیه السلام تکبیر گفت و فرمود: واللّٰه دروغ نگفته‌ام ! بخدا سوگند ! از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر شخصی از امت من لواط کند و بدون توبه بمیرد، او را سه روز بعد از دفن مهلت می‌دهند و سپس زمین او را فرو می‌برد تا به قوم لوط رساند و با آنان محشور شود !^(۵۱۹)

علی علیه السلام می‌فرماید: بنی آدم چقدر بدبخت است شکم او به او می‌گوید مرا پر نما والا آبرویت را می‌برم وقتی که شکمش را پر نمود شکمش به او می‌گوید مرا خالی نما والا آبرویت را می‌برم !^(۵۲۰)

داستانی از امام علی (ع):

در کتاب پند تاریخ آمده که روزی علی (ع) داخل مسجد شد به شخصی فرمود استر مار بگیر و نگه دار تا من برگردم همینکه آن جناب وارد مسجد شد مرد دلجام استر را برداشت و رفت. علی (ع) پس از پایان کار خود بیرون آمد دو درهم در دست داشت می‌خواست به آن مرد بدهد دید استر ایستاده و لجام بر سر او نیست. دو درهم را به غلام خود داد تا از بازار لجامی خریداری کند غلام در بازار همان شخص را دید که لجام را بدو درهم فروخته بود آنرا خرید و خدمت حضرت آورد علی (ع) فرمود: بنده بواسطه عجله و ترک صبر روزی خود را حرام یم کند و بیشتر از آنچه مقدر شده به او نخواهد رسید

میزان الحکمه 2807/4⁵¹⁹

تحریر المواعظ العددیه 211/⁵²⁰

عدی بن حاتم حضرت علی (ع) را دید که در برابرش کاسه ای آب و پاره ای نان جو و نمک نهاده اند گفت ای امیر مؤمنان این روا نیست که روز را گرسنه و مشغول کار و کوشش به سربری و شب را بیدار و درگیر با رنجها به روز آری و سپس افطارت این باشد . علی (ع)

گفت : نفس خود را به قناعت عادت ده و گر نه بیش از آنچه برای او بسنده باشد از تو طلب خواهد کرد.
روایت شده که علی (ع) در جنگ با عمرو بن عبدود موفق شده که عمرو را بر زمین انداخته و روی سینه او بنشیند که عمرو آب به صورت مبارک علی (ع) انداخت حضرت او را در آن وقت نکشت بلکه بلند شد و مقداری راه رفت و بعد آمده سر او را جدا کرد. وقتی از حضرت سؤال کردند که علت چه بود فرمود ترسیدم اگر همان وقت سرش را جدا کنم از روی هشم نفسانی باشد که باطل است.

نتیجه ترک دروغ:

یکی از مسلمانان نزد حضرت علی (ع) آمده و گفت یا امیر المؤمنین در اسلام از همه کارهای زشت نهی شده و مرا اجتناب از همه آنها میسر نیست. یکی از زشتیها را بگو تا از آن دوری کنم. حضرت فرمود که دروغ مگو آن شخص قبول نموده و بیرون آمده در کوچه ها که می رفت نظرش به مستی افتاد و میل به شراب خوردن پیدا کرد ولی با خود اندیشید که اگر علی (ع) به من بگوید آیا شراب خوردی اگر بگویم نه دروغ گفته ام و اگر بگویم آری بر من حد شرعی جاری می کند پس از آنجا عبور کرده به قمار بازی رسیده و میل به قمار پیدا کرد ولی باز همین فکر به ذهنش آمده پس از آنجا هم عبور کرد و به همین صورت به هر منکری می رسید این فکر او را از گناه باز می داشت پس بنزد علی (ع) مراجعت نموده گفت یا علی راه همه گناهان دروغ است و باعث همه حسنات و کارهای خوب راستی است.

دانشمند یهودی و سؤال اعتقادی

یکی از دانشمندان یهود، نزد یکی از خلفاء (ابوبکر یا عمر) آمد و گفت: تو جانشین پیامبری؟ گفت: آری! پرسید: سؤالی دارم بگو بینم خداوند کجاست؟ در آسمان است یا در زمین؟ خلیفه گفت: در آسمان بر عرش قرار دارد! یهودی گفت: پس زمین از او خالی است؟! خلیفه گفت: از من دور شو والا تو را به قتل می رسانم!

یهودی تعجب گرد و برگشت در حالی که اسلام را مسخره می کرد . خبر به علی

علیه السلام رسید . یهودی را پیدا کرد و گفت: من از سؤال تو و جواب خلیفه با خبر شدم . ما عقیده داریم که خداوند متعال مکان را آفرید بنابراین ممکن نیست خودش مکانی داشته باشد ! و برتر از آن است که مکانی او را در خود جای دهد آیا در فلان کتاب خودتان نخوانده‌ای که روزی فرشته‌ای از شرق نزد موسی علیه السلام آمد . حضرت فرمود: از کجا آمده‌ای؟

گفت: از نزد پروردگار ! سپس فرشته‌ای از غرب آمد . موسی علیه السلام گفت: از کجا آمده‌ای؟

گفت: از نزد پروردگار ! باز فرشته دیگری آمد . موسی علیه السلام گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از آسمان هفتم از نزد پروردگار ! باز فرشته دیگری آمد . موسی علیه السلام فرمود: تو از کجا آمده‌ای؟ گفت: از زمین هفتم از نزد پروردگار ! موسی علیه السلام فرمود: منزّه است خدایی که هیچ مکانی از او خالی نیست و هیچ مکانی به او نزدیکتر از مکان دیگر نمی‌باشد !

یهودی گفت: شهادت می‌دهم که حقّ مبین همین است و تو از همه شایسته تر به مقام پیامبرت هستی !⁽¹⁾

1 . پیام قرآن، جلد 4، ص 274.

«امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام :

اگر می‌خواهی که سالم بمانی و از پزشک بی‌نیاز شوی، چهار امر را رعایت کن !

اول: اگر به غذا میل نداری نخور! دوم: هنوز سیر نشده‌ای، از غذا دست بکش! سوم: غذا را کاملاً در دهان جویده نما! چهارم: قبل از خواب، غذای حاجت کن!⁽³⁾

«روزی امیرالمؤمنین(ع) به بازار رفت و وقتی دید که مردم مشغول کسب و کاسبی هستند به گریه افتاد. وقتی علت گریه را از حضرت پرسیدند، فرمود: روز که بدنبال دنیا هستید و شب هم به استراحت می‌پردازید. پس کی بیاد خدا هستید؟»

فاطمه زهراء سلام الله عليها

ابونعیم در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که روزی رو به یارانش کرد و فرمود: «مَا خَيْرُ لِلنِّسَاءِ؟»؛ (چه چیزی برای زنان از همه بهتر است؟)

یاران ندانستند در جواب چه بگویند.

علی (علیه السلام) به سوی فاطمه (علیها السلام) آمد و این مطلب را به اطلاع او رسانید.

بانوی اسلام گفت: چرا نگفتی: «خَيْرُ لَّهُنَّ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرِّجَالَ وَلَا يَرَوْنَ نَهْنَهْنَ»؛ (از همه بهتر برای آنها این است که نه آنها مردان بیگانه را ببینند و نه مردان بیگانه آنها را (با آنها جلسات خصوصی نداشته باشند)).

علی (علیه السلام) بازگشت و این پاسخ را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض کرد.

پیامبر فرمود: «مَنْ عَلَّمَكَ هَذَا؟»؛ (چه کسی این پاسخ را به تو آموخت؟).

عرض کرد: فاطمه (علیها السلام).

فرمود: «إِنَّهَا بَضْعَةٌ مِنِّي»^(۵۲۱)؛ (او پاره وجود من است).

این حدیثشان می دهد که امیرمومنان (علیه السلام) با آن مقام عظیمی که در علوم و دانش داشت که دوست و دشمن همه به آن معترفند و بامدینه علم پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود گاهی از محضر همسرش فاطمه (علیها السلام) استفاده علمی می کرد.

در روایتی چنین آمده است:

یک روز صبح علی (ع) به فاطمه (س) فرمود: آیا غذایی نزد تو هست تا از آن تناول کنیم؟ حضرت فاطمه (س) گفت: قسم به آن کسی که پدرم را به نبوت و تو را به وصایت و خلافت گرامی داشت، چیزی نزد من نیست تا آن را در اختیار تو بگذارم. دو روز است که آنچه داشته ایم، به رغم نیاز خود و حسن و حسینم به دیگران داده ایم. پس علی (ع) فرمود: ای فاطمه، چرا مرا از این قضیه آگاه نکردی تا غذایی برایتان تهیه کنم؟ حضرت فاطمه (س) گفت: ای ابا الحسن، من از خدای خود حیا دارم که تو را بر کاری تکلیف کنم که بر آن قادر نیستی

تا به صبح در رکوع

امام حسن مجتبی (ع) فرمود: مادرم را دیدم که شب جمعه در محراب عبادت ایستاده و پیوسته تا هنگامی که خورشید، پهنه افق را فرا گرفت، مشغول رکوع و سجود بود. و شنیدم که برای مردان و زنان مؤمن دعا می کرد و اسمی یک یک آنان را می برد ولی برای خود چیزی از خداوند سبحان نخواست. عرض کردم: مادر! چرا همانگونه که برای دیگران دعا می کنی برای خود دعا نمی کنی؟ فرمود: فرزندم! اول همسایه. بعد خانه خود.⁽²⁾

نماز در شب زفاف

5- علی (ع) در شب زفاف، همسرش را نگران دید. علت را پرسید، فاطمه فرمود: درباره حال و وضع خود فکر کردم و پایان عمر و قبر را بیاد آوردم و انتقال از خانه پدر به منزل خودم، مرا بیاد ورود به قبر (خانه آخرت) انداخت. تو را بخدا قسم! بیا در آغاز زندگی مشترکمان

برخیزیم وامشب را به عبادت خدا بپردازیم.⁽⁴⁾

رنجهای فراوان

2- علل الشرایع ج 1 ص 173

4. فاطمه سرور زنان عالم

روزی پیغمبر (ص) پیش فاطمه (س) رفت و دید که بچه را شیر می دهد و با دستش آسیاب را می چرخاند و لباس تن او از جل شتر است. پیغمبر فرمود: ای دختر گرامی! امروز تلخیهای دنیا را برای شیرینیهای آخرت بجش! فاطمه فرمود: من خدا را بخاطر نعمتهایش حمد می کنم و بر کرامتهایش شکر می گذارم. در این موقع آیه

«ولسوف يعطيك ربك فترضى»⁽²⁾ «بزودی خدا آنقدر بتو بدهد تا راضی شوی.»

نازل شد.⁽³⁾

فرشته ای با 24 صورت

8- روزی فرشته ای نزد پیغمبر (ص) آمد که دارای 24 صورت بود. رسول خدا (ص) فرمود: ای دوست من جبرئیل! تاکنون تورا به این صورت ندیده بودم؟ فرشته گفت: من جبرئیل نیستم. بلکه من محمود هستم که خداوند سبحان مرا فرستاده است تا نور را به ازدواج نور دریاورم. پیغمبر (ص) فرمود: چه کسی را به چه کسی؟ محمود گفت: فاطمه را به ازدواج علی! در این هنگام چشم پیغمبر به کتف محمود افتاد که بر آن نوشته بود: محمد رسول الله. علی وصیه. حضرت پرسید: از چه زمانی این عبارت بر

کتف تو نوشته شده است؟ گفت: بیست و چهار هزار سال قبل از خلقت آدم(ع).⁽⁴⁾

تکبیر در عروسی

1. بحار 43

2. ضحی 5

3. همان

4. فاطمه سرور زنان عالم

(82)

9- رسول خدا(ص) شب زفاف فاطمه(س)، شترش بنام شهباء را آورد و فاطمه را بر آن سوار کرد و به سلمان فرمود که دهنه شتر را بگیر و خود، شتر را حرکت دادند. در راه صدای مهممه ای را شنیدند و مشاهده کردند که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته و میکائیل با هفتاد هزار فرشته نازل شدند. پیغمبر(ص) سؤال کرد: چه شده که به زمین نازل شده اید؟ گفتند: ما آمده ایم در عروسی فاطمه(س) و علی(ع) شرکت کنیم. در این موقع جبرئیل تکبیر گفت و ملائکه هم تکبیر گفتند و رسول خدا(ص) هم تکبیر گفت. و از این تاریخ بود که تکبیر گفتن در عروسی مسلمین رسم شد.⁽¹⁾

بخشش لباس عروس

10- گفته اند که پیغمبر(ص) برای عروسی دخترش فاطمه(س)، لباسی به اوداد. اما روز بعد وقتی او را دید، مشاهده کرد که لباس کهنه به تن

دارد. سبب را پرسید. فاطمه (س) گفت: دیشب در خانه را زدند. وقتی در را باز کردم، زنی را دیدم که از من لباس می خواست. خواستم لباس کهنه را به او بدهم، اما بیاد این آیه افتادم:

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ.»⁽²⁾

«بدرجه نیکوکاری نمی رسید مگر زمانی که آنچه را خود دوست دارید، انفاق کنید.»

لذا پیراهن عروسی را به آن فقیر دادم.⁽³⁾

رسول خدا بفدایش

11- فردای شب زفاف فاطمه (س)، صبح هنگام رسول خدا (ص) با ظرفی شیر به حجله رفت و ظرف شیر را به فاطمه (س) داد و فرمود: بخور! پدرت به فدایت. سپس ظرف شیر را به دست علی (ع) داد و فرمود: بخور! پسر عمویت بفدایت.⁽⁴⁾

چادر وصله دار!

1. فاطمه سرور زنان عالم

2. آل عمران 92

3. بحار 43

4. بحار 43/140

(83)

12- سلمان می گوید: روزی فاطمه را با چادری وصله دار و ساده

دیدم. تعجب کرده و گفتم: عجب! دختران پادشاه ایران و روم بر صندلی های طلا نشسته و پارچه های زربفت بر تن می کنند. اما این دختر رسول خداست که نه چادرهای گرانقیمت بتن دارد و نه لباسهای زیبا!

فاطمه فرمود: ای سلمان! خدای بزرگ، لباسهای زینتی و تخته های طلا را برای ما در روز قیامت ذخیره کرده است.⁽¹⁾

از دواج حضرت فاطمه (س)

اولین خواستگار حضرت فاطمه (س)، ابوبکر بود. رسول خدا (ص) به او فرمود که این امر به دستور خداوند سبحان انجام می شود. بعد عمر به خواستگاری آمد. رسول خدا (ص) آنچه به ابوبکر گفته بود، به عمر گفت. سپس امیر المؤمنین (ع) به خواستگاری حضرت فاطمه (س) آمد. رسول خدا (ص) به او فرمود خداوند سبحان در آسمان حضرت فاطمه (س) را به عقد تو در آورده است، پیش از اینکه من او را در زمین به عقد تو در آورم. ناگاه جبرئیل برای حضرت فاطمه (س) لباس بهشتی آورد. ولوحی را نشان داد که در آن از طرف خداوند نوشته شده بود: سلام بر تو ای محمد بن عبدالله. من در آسمان فاطمه را به ازدواج علی در آوردم. شما نیز در زمین این عقد را انجام دهید. رسول خدا (ص)، امیر المؤمنین (ع) را به مسجد فرستاد و به حضرت فاطمه (س) فرمود من تو را به عقد امیر المؤمنین (ع) در می آورم. حضرت فاطمه (س) سکوت کرد و این نشانه رضایت بود. بعد رسول خدا (ص) به مسجد رفتند و بر منبر بالا رفته بعد از حمد خدا فرمودند: ای بزرگان قریش که به خواستگاری حضرت فاطمه (س) آمدید. بدانید که من شمارا رد نکردم مگر بامر الهی. و خداوند سبحان عقد حضرت فاطمه (س) را با علی (ع) در آسمان بسته است. در این موقع جبرئیل نازل شد و گفت ای رسول خدا (ص)! خداوند سبحان فرمود: لو لم اخلق علیاً لما کان لفاطمه كفوا علی

وجه الارض من آدم ونوح و من دونه..اگر علی را خلق نکرده بودم، برای فاطمه هم شأنی پیدا نمی شد حتی

(93)

آدم ونوح و دیگران هم شأن او نبودند. و خداوند سبحان فرموده است که من مهریه حضرت فاطمه (س) را خمس دنیا و ثلث بهشت و نهرهای فرات و رود نیل و آب نهروان و آب بلخ قرار می دهم. و شما هم ای محمد! مهریه او را پانصد درهم قرار دهید. بعد از این همسران رسول خدا (ص) مجلس زفاف حضرت فاطمه (س) و امیرالمؤمنین (ع) را تشکیل دادند.⁽¹⁾

حرکت آسیاب بدون چرخاننده

روزی ام ایمن به خانه حضرت فاطمه (س) رفت و دید که حضرت خوابش برده و آسیاب بدون گرداننده می گردد و گهواره حرکت می کند و تسبیح می چرخد و صدای ذکر خدای آید و جاروب در حیاط جارو می کند! با تعجب نزد رسول خدا (ص) آمد و جریان را عرض کرد. حضرت فرمود ای ام ایمن! بدان که دخترم هم روزه و هم خسته و هم گرسنه بود. جبرئیل آمد که آسیاب را بگرداند و میکائیل آمد که گهواره حسین را بچرخاند و اسرافیل آمد که ذکر گفته و حیاط را جاروب نماید. و جبرئیل این شعر را می خواند:

لَعَلِّي وَحُسَيْنٍ وَحَسَنٍ
يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ غَيْرِ حَزَنٍ

إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرٌ مِنْ لَبَنٍ
كُلُّ مَنْ كَانَ مُحِبًّا لَهُمْ

ایثار در سه روز

«فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و فضه سه روز روزه نذری داشتند .

روز اول فاطمه علیها السلام تعدادی نان تهیه کرد . اما موقع افطار ناگاه مسکینی در خانه را بصدا درآورد و تقاضای غذا نمود . اهل خانه همه افطاری خود را به او دادند و خود با آب افطار

کردند و برای روز بعد روزه گرفتند .

روز دوم باز فاطمه علیها السلام مقداری نان تهیه کرد اما موقع افطار یتیمی در خانه را بصدا درآورد تقاضای غذا نمود . اهل خانه مجدداً نانهای خود را به او دادند و با آب افطار نمودند .

روز سوم نیز فاطمه علیها السلام مقداری نان تهیه کرد . ولی موقع افطار اسیری در خانه اهل بیت علیهم السلام را بصدا درآورد و تقاضای غذا نمود . اهل خانه غذای خود را به او دادند و خود با آب افطار نمودند .

روز چهارم وقتی پیامبر بدیدار آنها آمد و مشاهده کرد که رنگ بر صورت حسن و حسین نمانده و اهل خانه دچار ضعف شدند، دستها را بدها برداشت . ناگاه آیات سوره هل اتی نازل شد و خداوند سبحان از ایثار آنان تعریف نمود:

«ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا»

«و در راه محبت الهی به مسکین و یتیم و اسیر غذا می دهند.»⁽¹⁾

1- انسان (هل اتی) 8

امام حسن مجتبی علیه السلام

آمده است که: روزی پیامبر اسلام ص با اصحاب نشسته بودند ناگاه مرد عربی چماق به دست وارد شد و فریاد برآورد: «کدام یک از شما محمد هستید؟» یاران رسول خدا، با ناراحتی جلو رفته و گفتند: «چه می خواهی؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «آرام بگیرید.» مرد عرب خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: «تو را دشمن داشتم، و اکنون دشمنی من نسبت به تو بیشتر شد. تو ادعای رسالت و پیامبری کرده ای، دلیل و برهانت چیست؟» حضرت فرمود: «چنانچه مایل باشی، عضوی از اعضای من به تو خبر دهد که برهان و دلیل روشن تر خواهد بود.» مرد عرب گفت: «مگر عضو انسان هم سخن می گوید؟!» پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «آری. حسن جان! برخیز.» مرد عرب که گمان می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را مسخره می کند، گفت: «خود از عهده پاسخگویی بر نمی آیی،» «خردسالی را از جای بلند می کنی تا با من صحبت کند؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «به زودی او را آگاه به خواسته های خویش خواهی یافت.» طبق پیش بینی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امام حسن علیه السلام از جای برخاسته و از وضعیت آن مرد عرب و چگونگی گرفتاری وی در بین راه سخن گفت؛ به گونه ای که باعث تعجب و حیرت او شده و گفت: «ای پسر! تو این مطالب را از کجا می دانی؟! تو اسرار دل مرا برملا ساختی؟ گویی همراه من بوده ای! مگر تو غیب می دانی؟» آن گاه مسلمان شد. 4

در روایت است که شخصی نامه حاجت به امام مجتبی (ع) نوشت حضرت نامه را نگرفته فرمود: حاجت رواست آنشخص گفت آیا به نامه نگاه نمی کنید فرمود اگر نامه را بخوانم اثر خواری و کوچکی در صاحب نامه ظاهر می شود و خدا از من سؤال خواهد نمود.

عربی نزد امام حسن علیه السلام رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید، امام دستور داد هرچه پول در خانه بود، آوردند . مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند ! او گفت: مولایم ! چرا نگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شما را بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم؟ فرمود: ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود، به او کمک می کنیم.⁽¹⁾

داستان عفت و گریه امام حسین (ع) در برابر زن کامجو:
ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد که در ابواء زنی بادیه نشین خدمت حضرت مجتبی (ع) رسید در آنحال امام حسن (ع) مشغول نماز بود . نماز را کوتاه نمود و فرمود کاری داشتی جوابداد آری پرسید حاجت تو چیست گفت من زنی بیشوهرم به این مکان وارد شده ام و مایلم از شما کام بگیرم.

حضرت فرمود: دور شو از من می خواهی مرا با خودت در آتش جهنم بسوزانی . آن زن پیوسته در صدد دل بردن از آنجناب بود.

حضرت شروع به گریه کرد و در این بین می فرمود: دور شو وای بر تو. کم کم گریه آنجناب شدید شد. زن که حال امام مجتبی (ع) را مشاهده کرد او هم شروع بگریه نمود امام حسین (ع) وارد شد دید بادرش با این زن هر دو گریه می کنند. سیلاب اشک امام حسن (ع) چنان برادر را تحت تأثیر قرار داد که او هم شروع بگریه کرد. عده ای از اصحاب حضرت آمدند هر کدام آن حال را مشاهده می کرد گریه آنها را می گرفت تا اینکه صدای گریه ایشان بلند شد. زن بادیه نشین خارج گردید. اصحاب نی متفرق شدند. مدتی از ن پیش آمد و گذشت. حسین بن علی (ع) از نظر عظمت و جلالت برادر خویش سبب گریه را نپرسید. نیمه شبی که امام حسن خوابیده بود ناگاه

بیدار شده و گریه آغاز نمود. حسین(ع) پرسید چه شده برادر جان فرمود: خوابی دیدم از آن جهت گریه می کنم
تفصیل خواب را جويا شد. فرمود تا زنده ام بکسی مگو یوسف صدیق را در خواب دیدم. مردم برا تماشای او جمع
شده بودند من هم جلو رفته او را تماشا می کردم همینکه حسن و زیبا ئی اش را دیدم گریه ام گرفت یوسف بسوی
من توجه نموده گفت برادرم چرا گریه می کنی پدر و مادرم فدایت باد. گفتم بیاد آوردم جریان تو را با زن عزیز
مصر که چه رنج و مشقتی کشیدی بزندان افتادی پیر کهنسال یعقوب د فراق تو چه دید برای آن گریه می کنم و در
شگفتم از نیروی تو که چه اندازه خود داری یوسف گفت چرا تعجب نمی کنی از خودت راجع به آن زن بادیه
نشین که او رد ابواء با تو مصادف شد. چه حالی پیدا کردی دیدی چگونه اشک ریختی؟

:امام صادق (ع) فرمود

كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْبُعْثَ وَ الشُّوْرَ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَ عَلَى
الصَّرَاطِ بَكَى وَ إِذَا ذَكَرَ الْعَرْضَ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ شَهَقَ شَهَقَةً يَغْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا وَ كَانَ إِذَا قَامَ فِي
صَلَاتِهِ تَرْتَعِدُ فَرَائِضُهُ بَيْنَ يَدَي رَّبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ كَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ اضْطَرَبَ اضْطِرَابَ السَّلِيمِ وَ
سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ؛

وقتی (امام حسن (ع)) به یاد مرگ می افتاد می گریست. هرگاه به یاد قبر می افتاد، گریه می [5]
کرد. وقتی به یاد قیامت می افتاد، ناله می کرد، هرگاه به یاد گذشتن از [پل] صراط می افتاد، می
گریست. هرگاه به یاد عرضه اعمال بر خداوند می افتاد، ناله ای می کرد و از هوش می رفت. وقتی به
نماز می ایستاد، بدنش در مقابل پروردگارش می لرزید. هرگاه بهشت و دوزخ را به یاد می آورد،
» مانند مار گزیده، مضطرب می شد و از خدا بهشت را می خواست و از آتش جهنم به او پناه می برد

هنگامی که آثار مرگ در چهره اش آشکار شد، او را دیدند که می‌گرید. پرسیدند: «چرا می‌گریی؟» در حالی که مقام والایی نزد خدا و رسولش دارید و پیامبر (ص) آن سخنان والا گهر را درباره شما فرموده است؛ شما که بیست مرتبه پیاده، حج به جای آورده و سه بار همه داراییهای خود را در راه خدا تقسیم کرده اید؟» در پاسخ می‌فرمود

إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ: لِهَوْلِ الْمَطْلَعِ وَفِرَاقِ الْأَحِبَّةِ؛»

^{۵۲۲}» به دو دلیل می‌گیریم: از ترس روز قیامت و از دوری دوستانم

در همسایگی ایشان، خانواده ای یهودی می‌زیستند. دیوار خانه یهودی، شکافی پیدا کرده بود و نجاست از منزل او به خانه امام نفوذ کرده بود. فرد یهودی نیز از این جریان آگاهی نداشت تا اینکه روزی زن یهودی برای درخواست نیازی به خانه آن حضرت آمد و دید که شکاف دیوار سبب شده است که دیوار خانه امام نجس شود. بی‌درنگ، نزد شوهرش رفت و او را آگاه ساخت. مرد یهودی نزد حضرت آمد و از سهل انگاری خود پوزش خواست و از اینکه امام، در این مدت سکوت کرده و چیزی نگفته بود، شرمند شد.

امام برای اینکه او بیش تر شرمنده نشود، فرمود: «از جدم رسول خدا (ص) شنیدم که به همسایه مهربانی کنید.» یهودی با دیدن گذشت، چشم پوشی و برخورد پسندیده ایشان به خانه اش برگشت، دست زن و بچه اش را گرفت و نزد امام آمد و از ایشان خواست تا آنان را به دین اسلام درآورد.^{۵۲۳}

حالات معنوی امام حسن مجتبی ع

امام حسن (ع) بیست و پنج بار حج کرد، پیاده، در حالی که اسبهای نجیب را با او یدک می کشیدند. هرگاه از مرگ یاد می کرد می گریست و هرگاه از قبر یاد می کرد می گریست، هرگاه به یاد ایستادن به پای حساب می افتاد آن چنان نعره می زد که بیهوش می شد و چون به یاد بهشت و دوزخ می افتاد؛ همچون مار گزیده به خود می پیچید. از خدا طلب بهشت می کرد و به او از آتش جهنم پناه می برد. چون وضو می ساخت و به نماز می ایستاد بدنش به لرزه می افتاد و رنگش زرد می شد. سه نوبت دارائیش را با خدا تقسیم کرد و دو نوبت از تمام مال خود برای خدا گذشت. گفته اند: (امام حسن ع) در زمان خودش عابدترین و بی اعتناترین مردم به زیور دنیا بود).

در سرشت و طینت امام حسن (ع) برترین نشانه های انسانیت وجود داشت. هر که او را می دید به دیده اش بزرگ می آمد و هر که با او آمیزش داشت، بدو محبت می ورزید و هر دوست یا دشمنی که سخن

یا خطبه او را می شنید، به آسانی درنگ می کرد تا او سخن خود را تمام کند و خطبه اش را به پایان برد. محمد بن اسحاق گفت : (پس از رسول خدا (ص) هیچکس از حیث آبرو و بلندی قدر به حسن بن علی نرسید. بر در خانه اش فرش می گسترده و چون از خانه بیرون می آمد و آنجا می نشست راه بسته می شد و به احترام او کسی از برابری عبور نمی کرد و او چون می فهمید؛ بر می خاست و به خانه می رفت و آن گاه مردم رفت و آمد می کردند). در راه مکه از مرکبش فرود آمد و پیاده به راه رفتن ادامه داد. در کاروان همه از او پیروی کردند حتی سعد بن ابی وقاص پیاده شد و در کنار آن حضرت راه افتاد. ابن عباس که از امام حسن (ع) مسن تر بود، رکاب اسبشان را می گرفت و بدین کار افتخار می کرد و می گفت : اینها پسران رسول خدایند.

با این شاعن و منزلت ، تواضعش چنان بود که : روزی بر عده ای مستمند می گذشت ، آنها پاره های نان را بر زمین نهاده و خود روی زمین نشسته بودند و می خوردند، چون حسن بن علی را دیدند گفتند: (ای پسر رسول خدا بیا با ما هم غذا شو). امام حسن (ع) فوراً از مرکب فرود آمد و گفت : (خدا متکبران را دوست نمی دارد) و با آنان به غذا خوردن مشغول شد. آنگاه آنها را به میهمانی خود دعوت کرد، هم غذا به آنان داد و هم پوشاک .

پاسخ سوال یهودی

روزی امام حسن علیه السلام با لباسی فاخر و وضعی آراسته و قیافه ای جذاب سوار بر مرکب خود شد و از منزل بیرون آمد، در بین راه يك يهودی فقیر با لباسهای کهنه و اندامی ضعیف و لاغر به او برخورد کرد، از امام علیه السلام خواست توقف کند آنگاه ، در برابر او ایستاد و گفت : یا بن رسول الله ! جد تو (رسول خدا صلی الله علیه و آله) می فرمود:

الدنيا سجن المومن و جنة الکافر.

دنیا زندان مومن و بهشت کافر است .

و تو مومن هستی و من کافر و لی دنیا را نمی بینم مگر اینکه بهشت توست ، از آن برخورداری و لذت میبری و زندان من است که سختی و فقرش مرا هلاک کرده است .

امام علیه السلام سخن او را شنید فرمود: ای پیرمرد! اگر به آنچه خداوند تعالی برای من و مومنین در بهشت آماده کرده است بنگری که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی آن را نشنیده است خواهی فهمید که من قبل از ورودم به آنجا در این دنیا در زندانی تنگ بسر می برم و اگر به آنچه خداوند از آتش و بدبختی و عذاب آخرت برای تو و هر کافر دیگر آماده کرده است بنگری خواهی فهمید که تو قبل از رفتن به عالم آخرت در این دنیا در بهشتی وسیع و نعمتی کامل بسر میبری.⁵²⁴

رابطه با دشمنان

معاویه که مروان بن حکم را فرماندار مدینه قرار داده بود روزی برای او نامه نوشت که دختر عبدالله بن جعفر (برادر زاده امیر المؤمنین علیه السلام) را برای پسرش یزید خواستگاری کند و اضافه کرده بود که هر مقدار پدرش مهریه تعیین کند می پذیرم و هر اندازه بدهی داشته باشد می پردازم ضمن اینکه این وصلت سبب صلح بین بنی هاشم و بنی امیه خواهد شد. مروان را بدنبال عبدالله بن جعفر فرستاد تا دختر او را به عقد یزید در آورد اما عبدالله گفت: اختیار دختران

محجة البیضاء، ج 4، ص 218 و 219.⁵²⁴

ما با حسن بن علی علیهما السلام است و باید با او صحبت کنی . مروان نزد امام علیه السلام رفت تا برای یزید دخواست تا گاری کند.

امام علیه السلام فرمود: هر کس را می خواهی جمع کن تا نظر خود را در آن جمع بیان کنم . بزرگان طایفه بنی هاشم و بنی امیه جمع شدند آنگاه مروان برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند گفت : معاویه به من دستور داده است تا زینب دختر عبدالله بن جعفر را برای یزد بن معاویه خواستگاری کنم و گفته است : هر اندازه پدرش مهریه تعیین کند می پذیرم و هر مقدار پدرش قرض داشته باشد ادا می کنم و این وصلت سبب صلح دو طایفه بنی امیه و بنی هاشم می گردد. یزید بن معاویه همسر بی نظیری است و به جان خودم سوگند افتخار شما به یزید بیش از افتخار یزید به شماست ، یزید کسی است که به برکت چهره او از ابر طلب باران می شود! سپس سکوت کرد و در جائی نشست.

امام حسن علیه السلام پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: اما در مورد مهریه که گفתי هر مقدار پدرش تعیین کند، ما بیش از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که برای دختران و خویشاوندان تعیین می کرد نمی خواهیم.

اما درباره ادای قرض پدرش ، چه وقت زنان ما قرضهای پدرانشان را ادا کرده اند که زینب چنین کند؟ اما درباره صلح طایفه بنی هاشم و بنی امیه دشمنی ما با شما برای خدا و در راه خداست ، بنابراین بخاطر دنیا با شما صلح نخواهیم کرد.

و اما اینکه افتخار ما به یزید بیش از افتخار یزید به ما است اگر ارزش حکومت بر مردم بیش از ارزش نبوت از سوی خداوند است ما به یزید افتخار می کنیم اما اگر نبوت ارزش بیشتری از حکومت دارد او باید به وجود ما افتخار کند.

اما این که گفתי به برکت چهره یزید از ابر طلب باران می شود این حرف جز برای اهل بیت رسول الله صحیح نمی باشد و تنها به برکت چهره آنها طلب باران می شود.

نظر ما بر این است که دختر عبدالله را به عقد پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر در آوریم و من هم اکنون او را به عقد قاسم در آوردم و مهریه او را يك زمین مزروعی در مدینه قرار دادم که ده هزار دینار آن

را می خزند و این زمین برای آنها کافی است .

مروان گفت : آیا این گونه با ما صحبت می کنید؟

امام حسن علیه السلام فرمود: هر يك از این پاسخها در برابر هر يك از سخنان شماست .

مروان که در انجام ماموریت خود شکست خورد مسائلی که گذشته بود را طی نامه ای به معاویه اطلاع داد.

(وسائل الشیعه ، ابواب لباس المصلی ، ج 2، ص 331.

(

نهی از قهقهه

روزی امام حسن علیه السلام از محلی می گذشت چشمش به مردی افتاد که قهقهه می زند نزد او رفت و

فرمود: آیا می دانی که در روز قیامت وارد آتش جهنم می شوی ؟

او پاسخ داد: آری .

امام علیه السلام فرمود: آیا می دانی که از افرادی هستی که از آن خارج می شوی ؟

جواب داد: خیر مطمئن نیستم .

امام علیه السلام تو که نمی دانی که حتما از جهنم خارج خواهی شد چگونه قهقهه می زنی ؟ (بحار النوار،

ج 44، ص 119 و 120.

(

توجه به خدا

امام حسن علیه السلام وقتی وضو می گرفت اعضای بدنش می لرزید و رنگش زرد می شد.

گفته شد چرا به هنگام وضو اعضای بدن شما می لرزد و رنگ چهره شما زرد می شود؟

حضرت فرمود: حق است بر هر کسی که در برابر پروردگار می ایستد رنگش زرد شود و اعضایش به لرزه

در آید.

و هر گاه به درب مسجد می رسید سر خود را بالا می کرد و می گفت :

الهی ضیفک ببابک یا محسن قاداتاک المسیئی ، فتجاوز عن قبیح ماعدی بجمیل ما عندک یا کریم .

خدایا مهمان تو به درب خانه توست ، ای نیکوکار! گنهکار بسوی تو آمد پس به خوبیهای خود از بدیهای من

در گذر. (سوره مریم ، آیه 71.

(

عصر خلافت امام علی (ع) بود، قصابی را که چاقوی خون آلود در دست داشت، در خرابه ای دیدند و در کنار او جنازه خون آلود شخصی افتاده بود، قرائن نشان می داد که کشته او همین قصاب است، او را دستگیر کرده و به حضور امام علی (ع) آوردند.

«امام علی (ع) به قصاب گفت: «در مورد کشته شدن آن مرد، چه نظر داری؟

» قصاب گفت: «من او را کشته ام

.امام بر اساس ظاهر جریان، و اقرار قصاب، دستور داد تا قصاب را ببرند و به عنوان قصاص، اعدام کنند در این حال که مأمورین، او را به قتلگاه می بردند، قاتل حقیقی با شتاب به دنبال مأمورین دوید و به آنها گفت: عجله نکنید و این قصاب را به حضور امام علی (ع) بازگردانید

مأمورین او را به حضور علی (ع) باز گردانند، قاتل حقیقی به حضور علی (ع) آمد و گفت: «ای امیر

» مؤمنان! سوگند به خدا، قاتل آن شخص این قصاب نیست، بلکه او را من کشته ام

امام به قصاب فرمود: چه موجب شد که تو اعتراف نمودی من او را کشته ام؟

قصاب گفت: «من در یک بن بستی قرار گرفتم که غیر از این چاره ای نداشتم، زیرا افرادی مانند این مأمورین، مرا کنار جنازه بخون آغشته با چاقوی خون آلود بدست دیدند، همه چیز بیانگر آن بود که من او را کشته ام، از کتک خوردن ترسیدم و اقرار نمودم که من کشته ام، ولی حقیقت این است که من گوسفندی را نزدیک آن خرابه کشتم، سپس ادرار بر من فشار آورد، در همان حال که چاقوی خون آلود در دستم بود، به آن خرابه برای تخلی رفتم، جنازه بخون آغشته آن مقتول را در آنجا دیدم، در حالی که دهشت زده شده بودم، برخاستم، در همین هنگام این گروه به سر رسیدند و مرا به عنوان قاتل دستگیر نمودند.

امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: این قصاب و این شخص که خود را قاتل معرفی می کند را به حضور امام

حسن (ع) ببرید تا او قضاوت نماید

.مأمورین آنها را نزد امام حسن (ع) آوردند و جریان را به عرض رساندند

امام حسن (ع) فرمود: به امیر مؤمنان علی (ع) عرض کنید، اگر این مرد قاتل، آن شخص را کشته است، در عوض جان قصاب را حفظ نموده است، و خداوند در قرآن می فرماید

و من احياء فكاثما احياء الناس جميعاً

و هر کس انسانی را از مرگ نجات دهد، چنان است که گوئی همه مردم را نجات بخشیده است» « ((مأده 32

.آنگاه هم قاتل و هم آن قصاب را آزاد نمود، و دیه مقتول را از بیت المال به ورثه او عطا فرمود

به این ترتیب، ارفاق و تشویق اسلام شامل حال آن قاتل شد که مردانگی کرد و موجب نجات یک نفر بی گناه گردید، و با این کار جوانمردانه اش، تا حدود زیادی گناه خود را جبران نمود⁵²⁵

امام حسین علیه السلام

ملا محسن فیض کاشانی و مسلمان کردن مرد رومی

گویند: در زمان شاه عباس یکی از سران کشور خارجی، پیکری را به همراه شخصی نزد شاه ایران فرستاد و درخواست کرده بود که دستور دهید علمای شما با فرستاده ما در امر دین و مذهب مناظره کنند که اگر مغلوب شدند، به دین ما بگروید!!

فرستاده خارجی این قدرت را داشت که هر که چیزی در دست می گرفت، او از آن خبر می داد.

شاه علما را جمع کرد و قرار شد که ملا محسن فیض با او مناظره کند. ملا محسن فیض به او گفت شاه شما دانشمندی نداشت که بفرستد و شما را که بی دلش هستید برای مناظره با علمای ایران فرستاده است؟ او گفت که شما از عهده شکست داند من بر نمی آید! اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم چه چیزی است!

ملا محسن فیض تسبیح مام حسین را در مشت خود پنهان کرد. آن شخص در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر می کرد. ملا محسن فیض گفت چرا جواب نمی دهی؟ گفت طبق تخص خود می بینم که در دست تو قطعه ای خاک بهش است. تفکر من در این است که خاک بهشت چگونه به دست تو رسیده است؟ ملا محسن فیض گفت: راست گفتم، در دست من قطعه ای از خاک بهشت است و آن تسبیحی از قبر مطهر دخترزاده پیامبرمان که امام بوده می باشد. و از این مطلب بطلان دین شما و حقانیت دین ما روشن شد. در این موقع آن شخص مسلمان شد.^{۵۲۶}

دامنه کوه الوند

یکی از علما با عده‌ای از همراهان شب به دامنه کوه الوند می‌رسند و تصمیم می‌گیرند که شب را در آنجا اطرأ کنند. سپس متوجه پیرمردی می‌شوند که در دامنه کوه زندگی می‌کند. نزد او می‌روند و از او علت کوه‌نشین شدنش را می‌پرسند. او می‌گوید که مدتی است میل به عبادت در بیابان و کوه را پیدا کرده لذا چند سال است که در اینجا به عبادت مشغول است. از خاطرات او در این مدت می‌پرسند او جواب می‌دهد که شبی مشغول نماز بودم که ناگاه صدای حیوانات درنده و وحشی را شنیدم. وقتی نگاه کردم دیدم عده‌ای از حیوانات وحشی و اهلی بطرف من می‌آیند. من نماز را تمام کردم و دچار وحشت شدم. ناگاه دیدم که آنها دور مرا گرفتند و سرهای خود را به زمین می‌کوبیدند و ناله می‌کردند. من از عمل اینها تعجب کردم ولی بیادم آمد که امشب شب عاشورا است و طبق روایات حیوانات هم برای امام حسین (ع) عزاداری می‌نمایند. من عمامه‌ام را برداشتم و شروع کردم به سر و سینه زدن و حسین حسین کردن. ناگاه آنها هم با من هم آواز شدند و چند ساعتی به این حالت بود تا کم‌کم پراکنده شدند.^{۵۲۷}

مستشرق آلمانی از عزاداری بر حسین (ع) تعجب می‌کند

مستشرق آلمانی می‌نویسد: در اقیانوس کبیر در کشتی نشسته بودم عبورم به اتاقی افتاد دیدم یک مرد به تنهایی روی صندلی نشسته و چیزی با خود می‌خواند و اشک می‌ریزد حس انسان دوستی مرا واداشت که از او علت گریه اش را سؤال کنم مبادا بر او ظلمی شده باشد که در این حین دیدم حلوائی پخته را در ظروف متعدد به مسافری کشتی هدیه می‌نماید. گفتم: تو کیستی و این حالات چیست؟ گفت: من از شیعیان آل محمد (ص) هستم و چون امام ما در این روز به شمشیر ستم به خون آغشته و یاران و اولاد و اصحاب او را هم کشتند من به یاد آن روز اشک می‌ریزم و این غذا را به نذر به پاس قیام خدا پسندانه او هدیه می‌کنم. پرسیدم نام او کیست و کجا بود؟ گفت: حسین بن علی (ع) در کربلا شهید شده است.

آنگاه آن مستشرق تحقیقاتی کرده و رساله‌ای در نهضت و قیام حسین (ع) نوشته است.^{۵۲۸}

ایه الله العظمی سید احمد خوانساری وقتی می‌خواستند نماز یومیه بخوانند بعد از اذان و اقامه و قبل از تکبیره الاحرام می‌فرمودند:

^{۵۲۷} داستانهای شگفت

^{۵۲۸} <http://sarallah.valiasr-aj.com/include/VIEW.php?bankname=LIBLIST&RADIF=0000003546>

السلام علیک یا ابا عبدالله

سپس تکبیره الاحرام می فرمودند. از ایشان علت این عمل سوال شد فرمود: زیرا ما این نماز را از امام حسین ع داریم. این منبر و مسجد را از امام حسین ع داریم.^{۵۲۹}

امام حسین (ع) فرمود:

حذرکن از مواردی که باید عذرخواهی کنی زیرا مؤمن نه کارزشتی انجام میدهد و نه به عذرخواهی میپردازد اما منافق همه روزه بدی میکند و به عذرخواهی میپردازد.^{۵۳۰}

رباب مادر علی اصغر

درباره علی اصغر

مادرش حضرت رباب دختر امراء القیس بود.

روزی امیر مومنان علی بن ابی طالب (ع) با امراء القیس گفت و گو می کردند که وی به امام فرمود: یا اباالحسن، من سه دختر دارم. محیاء را به شما تزویج می کنم، و سلمی را به حسن، و رباب را به حسین

این رباب مادر حضرت سکینه و علی اصغر می باشد.^{۵۳۱}

هشام کلبی گوید: «رباب از بهترین و فاضل ترین زنان بود.

و پدر رباب از اشراف و از خانواده بزرگ عرب بود، که نزد امام منزلتی بسزا و مکانتی لایق داشت.^{۵۳۲}

ابن اثیر نقل می کند؛ بعد از شهادت امام (ع)، رباب را همراه اسرا به شام بردند چون به مدینه برگشت، عده ای از

«اشراف قریش از او خواستگاری کردند، او قبول نکرد و فرمود: «بعد از رسول خدا (ص) پدر شوهری نگیرم

سبط ابن جوزی گوید: رباب بعد از امام حسین (ع) یکسال زنده بود، زیر سقف نمی رفت و در آفتاب می ماند، سپس

از غصه فوت نمود.^{۵۳۳}

^{۵۲۹} <http://maarefedini.persianblog.ir/post/65/>

^{۵۳۰} بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۲۰

^{۵۳۱} قمقام زخار: ۶۵۳/۲، نفس المهموم/۵۲۷

^{۵۳۲} قمقام زخار: ۶۵۴/۲

^{۵۳۳} فرسان الهیجاء/۲۷۰؛ نفس المهموم/۵۲۸

احتجاج های امام حسین علیه السلام در برابر سپاه عمر سعد ملعون

الأمالی صدوق - به نقل از عبد الله بن منصور از امام صادق از پدرش امام باقر از جدش امام زین العابدین علیهم

: - السلام در یاد کردِ حوادث روز عاشورا

حسین علیه السلام با تکیه دادن بر شمشیرش برخاست و با بلندترین صدایش ندا داد و گفت: «شما را به خدا سوگند

». «می دهم، آیا مرا می شناسید؟

. گفتند: آری، تو فرزند پیامبر خدا و نوه او هستی

». «فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا جدّ من، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست؟

. گفتند: چرا به یقین هست

». «فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مادر من، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله نیست؟

. گفتند: چرا به یقین هست

». «فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا پدر من، علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؟

. گفتند: چرا به یقین هست

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مادر بزرگم، خدیجه، دختر خُوَیله، نخستین زن مسلمان این امّت

». «!نیست؟

. گفتند: آری به یقین هست

». «فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا سیّد الشهداء حمزه عموی پدرم نیست؟

. گفتند: چرا به یقین هست

». «فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا جعفر پرواز کننده [با دو بال] در بهشت، عموی من نیست؟

. گفتند: چرا به یقین هست

فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا این شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که بر خود آویخته

». «!ام؟

. گفتند: چرا به یقین هست

«افرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این عمامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که من پوشیده‌ام؟

گفتند: چرا به یقین هست

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا علی علیه السلام نخستین آنان (مسلمانان) در اسلام آوردن و داناترین و

«!بردارترین آنها و ولی هر مرد و زن مسلمان نیست؟

گفتند: چرا به یقین هست

فرمود: «پس به سبب چه چیزی خونم را حلال می‌شمیرید، در حالی که پدرم فردای قیامت کسانی را از حوض [

«!کوثر] می‌راند؛ همان گونه که شتر تشنه را از آب می‌رانند و پرچم ستایش روز قیامت در دستان جدم است؟

گفتند: ما همه اینها را می‌دانیم؛ اما تو را آسوده نمی‌گذاریم تا تشنه بمیری

حسین علیه السلام - که در آن وقت، ۵۷ ساله بود - محاسنش را در دست گرفت و آن گاه فرمود: «خشم خدا بر

یهود بالا گرفت، هنگامی که گفتند: عَزِیر، فرزند خداست. خشم خدا بر مسیحیان بالا گرفت، هنگامی که گفتند:

مسیح، فرزند خداست. خشم خدا بر معجوس بالا گرفت، هنگامی که آتش را به جای خدا پرستیدند. خشم خدا بر

قومی که پیامبرشان را کُشتند، بالا گرفت. نیز خشم خدا بر این دسته که اراده کُشتن فرزند پیامبرشان را دارند، بالا

گرفته است.^{۵۳۴}

انسان می‌تواند خودش به تنهایی بنشیند گریه کند

:استاد سید محمد مهدی میرباقری

بُکا بر سیدالشهدا(ع) مجلس عظیمی نمی‌خواهد! انسان می‌تواند خودش به تنهایی بنشیند گریه کند

بزرگی شنیده بود که مرحوم ملا آقا در بندی نماز شب‌های عجیبی می‌خواند. یک شب ایشان را دعوت کرد و تا دیروقت نگه داشت. دیروقت که

شد، گفتند: آقا همین جا استراحت کنید! ایشان استراحت کرد. هنگام نماز شب مشاهده کردند که چند ساعت به اذان برخاست و در بسترش نشست

و گفت: "السلام علیک یا ابا عبدالله، حسین جان تو را کشتند..." این را گفت و شروع کرد به گریه کردن و متصل گریه کرد. رفت وضو گرفت؛

گریه کرد. آمد و نشست؛ گریه کرد. همینطور گریه کرد تا اینکه اذان گفتند و بعد برخاست و نماز صبحش را خواند

الأمالی صدوق: ص ۲۲۲ ح ۲۳۹ الملهوف: ص ۱۴۵ - ۱۵۸^{۵۳۴}

نه اینکه ما همیشه باید همین کار را بکنیم؛ بلکه هم باید نماز شب خواند و هم برای سیدالشهدا(ع) گریه کرد

اما اینگونه گریه کردن احتیاجی به مجلس روضه ندارد

اگر بتوانیم در منزلمان مجالس روضه برگزار کنیم، بهتر است؛ چرا که این روضه‌های هفتگی منزل و خانواده

انسان را بیمه کرده و دست شیطان را از منزل ما قطع می‌کند؛ اما اگر نشد، خودمان بنشینیم و برای امام

حسین(ع) گریه کنیم

اولین کسی که بعد از ظهور رجعت می‌کند، کیست؟

: امام صادق علیه السلام می‌فرماید

«اولین کسی که قبر او شکافته می‌شود و به سوی دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی علیه السلام است»

: و در جای دیگر می‌فرماید

نخستین فردی که به دنیا باز می‌گردد، حسین بن علی علیه السلام است پس حکومت می‌کند تا وقتی که در اثر پیری ابروان او بر چشمانش می‌افتد. که اشاره به طولانی بودن حکومت امام حسین در عصر رجعت است

جابر نیز از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، پیش از شهادتش، به تفصیل در مورد رجعت خود و یاران خود سخن گفت:

بشارت باد شما را، به خدا قسم اگر این قوم ما را بکشند، ما نخستین کسانی هستیم که نزد پیامبران باز می‌گردیم و تا مدتی که خدا بخواهد «توقف خواهیم کرد، آن گاه من اولین کسی هستم که قبرش شکافته می‌شود و ناگهان از قبر خارج می‌شوم در حالی که امیرالمؤمنین نیز از قبرش خارج شده و مهدی ما نیز قیام نموده است»

در این روایت، رجعت امام حسین و امیرالمؤمنین علیهما السلام همزمان با قیام حضرت مهدی (عج) بیان شده است

:در روایت دیگر امام صادق علیه السلام می‌فرماید

امام حسین علیه السلام همراه با شهدای کربلا و هفتاد پیامبر، بازگشت می‌نماید»

رو می‌آورد به سوی دنیا امام حسین همراه با کسانی که با وی به قتل رسیده بودند و همراهی می‌کنند او را هفتاد

⁵³⁵ «پیامبری که با موسی بن عمران مبعوث شدند. آن وقت حضرت قائم انگشترش را به او می سپارد

:امام باقر (علیه السلام) فرمودند

مَنْ لَمْ يَعْرِفْ سُوءَ مَا أَتَى إِلَيْنَا مِنْ ظُلْمِنَا، وَذَهَابِ حَقِّنَا وَمَا رَكِبْنَا بِهِ، فَهُوَ شَرِيكٌ مَنِ اتَى إِلَيْنَا فِيمَا وَلَّيْنَا بِهِ
کسی که؛ بر آن ستم‌هایی که به ما آل_الله (علیهم السلام) تحمیل شده،

از آن حقوقی که از ما غصب و غارت شده،

و مصائبی که بر ما وارد آمده است،

آگاه و مطلع نبوده و بابی تفاوتی از کنار اینگونه فجایع درگذرد،

⁵³⁶ با کسی که این جنایات را در حق ما روا داشته است، شریک خواهد بود

...تمام سپاه مقابل اباعبدالله علیه السلام از زنازادگان بودند

: امام زمان علیه السلام فرمود

السلام علی قتیل الادعیاء

⁵³⁷ . سلام بر آن کسی که به دست زنازادگان شهید گردید

.... ساریان، انگشت و انگشتری امام حسین علیه السلام

روزی در مراسم حج و طواف کعبه الهی، زنی چون دیگر مسلمان‌ها مشغول #طواف کردن بود،

در حالتی که دستش از آستین لباسش بیرون و نمایان بود، که ناگاه مرد بوالهوسی — که او نیز مشغول طواف کعبه

الهی بود — چشمش به آن زن افتاد و دید که دستش نمایان است، نزدیک او آمد و دست خود را بر روی مُچ دست

زن کشید...

. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۵۸، ش ۶۹۳۲، محمدی ری شهری، چاپ مکتب الاعلام، ۱۳۶۲ هـ. ش⁵³⁵

بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۵۵⁵³⁶

زیارت ناحیه مقدسه، فراز⁵³⁷ ۴۳

در این لحظه به قدرت خداوند متعال دست مرد - هوس باز - به دست آن زن - بی مبالا - چسبیده شد؛ و هر چه تلاش کردند نتوانستند دست خود را از یکدیگر جدا سازند.

افرادی که در حال طواف بودند،

اطراف این زن و مرد جمع شدند و هر کس به نوعی فعالیت کرد تا شاید دست های این دو نفر را از یکدیگر جدا کنند،

ولی سودی نبخشید؛

و در اثر ازدحام جمعیت، طواف قطع گردید.

و بعد از آنکه ناامید گشتند، فقهاء و قضات آمدند و هر یک به شکلی نظریه ای صادر کرد:

بعضی گفتند:

باید دست زن قطع شود؛ چون دستش را ظاهر گردانیده و سبب فساد و گناه شده است و

برخی گفتند:

بلکه مرد مقصر است؛ و باید دست او قطع گردد.

چون بین آن ها اختلاف نظر پیدا شد و نتوانستند این مشکل را حل نمایند،

به ناچار در جستجوی اهل بیت و فرزندان رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین بر آمدند؛

و سؤال کردند که کدام یک از ایشان در مراسم حج مشارکت کرده است؟

گفته شد:

حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام شب گذشته وارد مکه شده است؛

و تنها او می تواند مشکل گشا باشد،

پس شخصی را فرستادند تا امام حسین علیه السلام را در آن جمع بیاورد.

وقتی حضرت ابا عبد الله علیه السلام در آن جمع حضور یافت،

امیر مکه خطاب به حضرت کرد و گفت:

ایابن رسول الله!

نظر شما درباره این مرد و زن چیست؟

حضرت رو به جانب کعبه الهی نمود و دست های خود را به سمت آسمان بلند کرد و دعائی را زمزمه نمود؛
و چون دعای حضرت خاتمه یافت دست مرد از زن جدا شد

:- امیر مگه پرسید

اکنون آن ها را چگونه مجازات کنیم؟

:امام حسین (علیه السلام) فرمودند

دیگر مجازاتی بر آن ها نیست،

زیرا خداوند توانا آن ها را مجازات نمود

آنچه که جانشوز است اینست که آن شخص سلیم بن کلب کوفی نام داشت و پس از این واقعه به پای حضرت
... افتاد و گفت از خدا می خواهم عمری به من دهد که بتوانم جبران کنم

سال ها بعد در غروب واقعه عاشورا زمانی که جسم عریان اباعبدالله علیه السلام در گودال قتلگاه رها شده بود سلیم
ساربان بود که از آنجا عبورش افتاد و انگشتر حضرت چشمانش را گرفت و چون هرچه سعی کرد موفق به
...⁵³⁸ درآوردن آن نشد دست به خنجر برد و انگشت را با انگشتر ربود

:پس از ارسال سر بریده عمر سعد و ابن زیاد نزد امام سجاد علیه السلام، ایشان در حق مختار فرمودند

حمد و ستایش، خدایی را که انتقام ما را از دشمنانم گرفت و خداوند به مختار، پاداش و جزای خیر عطا فرماید.⁵³⁹

:ابوالحکم فرزند مختار به امام عرض کرد

مردم درباره پدرم حرف های زیادی می زنند و چیزهایی می گویند؛ اما حق همان است که شما بفرمائید؛ امام پرسید:

:چه می گویند؟ گفت: می گویند کذاب؛ امام با شگفتی فرمود

سبحان الله؛ مگر او نبود که خانه های خراب ما را از نو ساخت؟ مگر او قاتل قاتلین ما نیست؟ مگر او خون خواه ما

تهذیب الاحکام: ج ۵، ص ۴۷۰، ح ۲۹۳- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۵۱⁵³⁸

جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۲- مجمع الرجال، ج ۶، ص ۷⁵³⁹

نبود، خدا رحمتش کند.

:آنگاه امام علیه السلام رو به فرزند مختار کرده فرمودند

خدا پدرت را رحمت کند، خدا پدرت را رحمت کند او حق ما را گرفت و قاتلین ما را کشت و به خون خواهی ما
قیام کرد⁵⁴⁰.

بهترین دارو و درمان

:محمّد بن مسلم در ضمن حدیثی حکایت کند

روزی در مدینه بیمار بودم ، امام محمد باقر علیه السلام توسط غلامش ظرفی که در آن شربتی مخصوص قرار داشت و در پارچه ای پیچیده

بود، برایم فرستاد

. وقتی غلام آن شربت را به من داد، گفتم : مولا و سرورم فرموده است : باید برای درمان و علاج بیماری خود، آن را بنوشی

. هنگامی که خواستم آن را بنوشم ، متوجه شدم که آن شربت بسیار خوشبو و خنک است

.و چون شربت را نوشیدم ، غلام گفت : مولایم فرموده است : پس از آن که شربت را نوشیدی ، حرکت کن و نزد ما بیا

!من در فکر فرو رفتم که چگونه به این سرعت خوب شدم ؟

. و این شربت چه دارویی بود؟ چون تا قبل از نوشیدن شربت قادر به حرکت و ایستادن نبودم

به هر حال حرکت کردم و به حضور امام علیه السلام شرفیاب شدم ؛ و دست و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسیدم ؛ و چون گریه می کردم

حضرت فرمود: چرا گریه می کنی ؟

عرض کردم : ای مولایم ! بر غریبی و دوری مسافت خانه ام از شما و همچنین بر ناتوانی خویش گریه می کنم از این که نمی توانم مرتّب به

. خدمت شما برسم و کسب فیض نمایم

حضرت فرمود: و اما در رابطه با ناتوانی و ضعف جسمانیت ، متوجه باش که اولیاء و دوستان ما در این دنیا به انواع بلا و مصائب گرفتار می

شوند، و مؤمن در این دنیا هر کجا و در هر وضعیتی که باشد غریب خواهد بود تا آن که به سرای باقی رحلت کند

اما این که گفتمی در مسافت دوری هستی ، پس به جای دیدار با ما، به زیارت قبر امام حسین علیه السلام برو؛ و بدان آنچه را که در قلب خود

داری و معتقد به آن باشی با همان محشور خواهی شد

محمد بن عمر، رجال کشی، ص 125- رجال ابن داود، پیشین، ص 513⁵⁴⁰

سپس حضرت فرمود: آن شربت را چگونه یافتی؟

عرض کردم: شهادت می دهم بر این که شما اهل بیت رحمت هستید، من قدرت و توان حرکت نداشتم؛ ولیکن به محض این که آن شربت

را نوشیدم، ناراحتیم برطرف شد و خوب شدم.

حضرت فرمود: آن شربت دارویی بر گرفته شده از تربت قبر مطهر امام حسین علیه السلام است، که اگر با اعتقاد و معرفت استفاده شود شفاء

و درمان هر دردی خواهد بود^{۵۴۱}

چرا مصیبت امام حسین ع بزرگترین مصیبت است؟

مادر موارد مختلفی از زیارات و کلمات ائمه معصومین (ع) برمی خوریم به اینکه از حادثه کربلا، بعنوان بزرگترین مصیبت در عالم هستی

از بدو خلقت تا روز قیامت، نام برده اند.

باتوجه باینکه حوادث فاجعه باری، بارها و بارها برای مسلمین و شیعیان پیش آمده است که در ظاهر بعضی از آنها از حادثه کربلا، مصیبت

بارتر بوده است، سؤال اینست که چرا مصیبت سالار شهیدان رابه این عنوان ذکر کرده اند؟

شاید جواب سؤال این باشد که اگر ما در ماهیت و کیفیت این حادثه دقت کنیم، جواب سؤال را پیدا نمائیم.

خصوصیات حادثه کربلا وقتی همه در کنار هم جمع می شوند، واقعاً در نوع خود از جهت مظلومیت و مصیبت بار بودن، بی نظیر است.

ما می توانیم چند تا از این خصوصیات را ذکر کنیم:

1- در کربلا حجت خدا و پسر پیامبر (ص) را شهید کردند. 2- شهادت او بدست کسانی بود که او را دعوت نمودند تا او را یاری نمایند! 3-

پسران و برادران و دیگر اقوام و یارانش را قبل از او بشهادت رساندند! 4- کسانی او را شهید کردند که در ظاهر مسلمان بودند و نماز می

خواندند و خود را پیرو جدّ حسین (ع) می دانستند! 5- مردمی او را شهید کردند که کاملاً او را می شناختند و از مقام و منزلت او آگاهی

داشتند! 6- با اینکه در کنار آب فرات بود ولی او را تشنه شهید نمودند و آب را بر کودکانش و اهل حرّمش، بستند! 7- بعد از کشتنش، اموال

او را حقی' و سایل شخصی او از قبیل انگشتر و نعلین و عمامه اش را غارت نمودند! 8- خیمه ها را آتش زدند و اهل بیتش را ترسانند و آزار

رساندند! 9- اهل بیت او را که منسوب به پیامبرشان بود، به اسیری بردند! 10- سر مقلّسش را بر بالای نیزه در شهرها گرداندند! 11- بر بدن

نازنینش، اسب راندند! 12- سه روز بدنش بر روی خاک افتاده بود و کسی نبود تا او را دفن کند تا عاقبت اهل روستاها آمدند و او را دفن

نمودند! 13- کسی دستور کشتن او را داد (یزید) که جدّ و پدرش آزاد کرده جدّ حسین (ع) بودند! 14- او را بدون جرم و گناهی کشتند! 15-

کسانی او را تشنه شهید کردند که گروهی از آنها چند روز قبل بوسیله همین حسین (ع) از تشنگی نجات یافتند! (لشگر حرّ) 16- بخاطر تبلیغات سوء، مردم شام شهادت او را جشن گرفتند 17- همه موجودات حتّی 'ماهیان دریا و درختان برای او اشک ریختند 18- تا سه روز هر سنگی که بر می داشتند زیر آن خون جاری بود. 19- آسمان تا چهل روز در عزای او گریست. 20- سر بریده او در چند جا تکلم نمود. 21- خون او و خون علی اصغر و خون علی اکبر که به آسمان پخش شد برنگشت 22- بدترین فرد {شمر} بر روی سینه بهترین فرد {امام حسین ع} نشسته بود و...

ملاً آقا دربندی

درباره ملاً آقا دربندی آمده است که در اقامه مصیبت ابا عبدالله (ع) بسیار مواظب و راسخ بود، بطوریکه در بالای منبر از شدت گریه، غش می کرد و در روز عاشوراء، لباس خود را درآورده و لنگ می بست و خاک بر سر می ریخت و گِل به بدن می مالید و به همان صورت بر بالای منبر می رفت

بیهوش شدن سید میرحامد حسین صاحب «عقبات الانوار»

سید حسین یزدی گفته است: من شنیده بودم که میرحامد حسین، توان و طاقت شنیدن مصیبت های دردناک جدّش امام حسین (ع) و اهل بیت او را ندارد. از این رو، مصیبت در حضورش خوانده نمی شد. از قضا، روزی در «لکهنو» درحالی که بر فراز منبر بودم، داخل حسینیه شد، ولی من متوجّه حضورش نشدم و طبق معمول مصیبتی را خواندم. ناگهان دیدم صدای مردم بلند شد که می گفتند: بس است! بس است! دیگر نخوان! تعجّب کردم و پس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر مصیبت من، سید از هوش رفته است و مدّهوش گشته است. ۵۴۲

فطرس فرشته

در روایت است که موقعی که امام حسین (ع) متولد شد خدای رئوف به جبرئیل امر کرد که با هزار ملک به زمین

داستانهایی از زندگی علماء⁵⁴²

نازل شده و از جانب خدا و خود به پیامبر (ص) تبریک گوید: موقعی که جبرئیل در حال نزول بود از جزیره ای گذشت که در او ملکی بنام فطرس یکی از حاملین سابق عرش که به خاطر کندی در امر خدا بین عذاب دنیا و آخرت مخیر شده و او عذاب دنیا را اختیار کرده بود ، معذب زندگی می کرد. وقتی فطرس ، جبرئیل را با آن همراهان دید از مقصدش پرسید؟ جبرئیل فرمود: خداوند به پیامبر (ص) فرزندی عطا کرده و مرا دستور داده که به حضرت تبریک بگویم.

فطرس گفت: مرا با خود ببر شاید آن حضرت در حق من دعا کند تا خدا از من بگذرد. پس جبرئیل او را با خود به حضور پیامبر برد و او پس از تبریک قضیه فطرس را برای رسول خدا (ص) بازگو نمود پیامبر فرمود: به فطرس بگو خود را به این نوزاد مبارک بمالد و به مکان و جایگاه خود بازگردد. چون فطرس دستور پیامبر را انجام داد حالش نیکو شد و خدا از او درگذشت.

چون فطرس خواست برگردد به رسول خدا (ص) فرمود: زود باشد که امت تو این نوزاد را شهید کنند . به خاطر حقی که این کودک بر من دارد، هر کس که او را زیارت کند من زیارت او را به حسین می رسانم و کسی که بر آن حضرت سلام کند من سلام او را می رسانم و هر کس بر حسین صلوات بفرستد من صلوات او را به آن حضرت می رسانم. سپس فطرس به آسمان بالا رفت و در حال صعود فخر می کرد که : چه کسی مثل من است در حالی که من آزاد شده حسین بن علی و فاطمه و جد حسین رسول خدا (ص) هستم. (زندگانی امام حسین ع ص 9)

معلم اطفال امام حسین (ع) پاداش می گیرد

عبدالرحمن سلمی معلم کودکان امام حسین (ع) بود سوره حمد را به یکی از کودکان حضرت تعلیم کرد. آن طفل نزد امام آمده و سوره حمد را تلاوت کرد. امام هزار دینار و هزار حله به آن معلم عطا کرده و دهان او را پرا از مروارید نمود. به آن حضرت اعتراض کردند که پاداش او را زیاد دادی .

حضرت فرمود: این پاداشی که به او دادم در مقابل عطای او که از بین نخواهد رفت اندکی است.⁵⁴³

1-زندگانی امام حسین ع⁵⁴³

راز کشته نشدن بعضی از دشمنان امام حسین (ع) توسط امام حسین (ع)

امام سجاد (ع) می گوید: در روز عاشورا پدرم را دیدم که به دشمن حمله می کرد و آنها را می کشت ولی در آن درگیری بعضی از افراد دشمن را با اینکه زیر شمشیر او قرار می گرفتند، پدرم رد می کرد و آن ها را نمی کشت با اینکه می توانست آنها را بکشد. راز این موضوع را نمی دانستم هنگامی که به مقام امامت رسیدم فهمیدم آن کسانی را که پدرم نمی کشت در نسل آنها شخصی که ما اهل بیت را دوست بدارد وجود داشت، پدرم برای حفظ آن دوست ما در صلب پدرش، پدر را نمی کشت.⁵⁴⁴

خنده غلام ترك

امام حسین (ع) غلامی داشت که ترك بود او را با نام اسلم صدا می زدند از ویژگیهای او اینکه قاری قرآن بود و آیات قرآن را با صدای دلنشین می خواند.

اسلم آماده جنگ شد و پس از اجازه گرفتن از امام (ع) به سوی میدان رفت و آنچنان با دشمن جنگید که به نقل بعضی هفتاد نفر از دشمن را کشت تا آنکه بر اثر ضربات دشمن از پای درآمد و به زمین افتاد. امام حسین (ع) به بالین او آمد و صورت خود را روی صورت خون آلود غلامش نهاد و گریه کرد، در این هنگام اسلم چشم خود را گشود و يك لحظه سیمای نورانی امام حسین (ع) را دید و از خوشحالی خندید و هماندم به شهادت رسید، زبان حالش این بود.

گردست دهد هزار جانم

در پای مبارکت فشانم.⁵⁴⁵

شب بیست و یکم و شب بیست و سوم چکار می کردی؟

فردی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام خدمت امام رسیدند و حضرت فرمودند: شب بیست و یکم و شب بیست و سوم چکار می کردی؟ عرض کرد خواب بودم. مگر خبری بود؟ حضرت فرمودند: خوب این شب ها، شب #بیداری_و_عبادت است. عرض کرد من خواب بودم. حضرت فرمودند نه تو یک کاری کردی که از همه برتر بود. گفت یادم نیست. فرمودند: تشنه بودی و از خواب

⁵⁴⁴ معالی السبطين، ج 2، ص 31

⁵⁴⁵ داستانهای شنیدنی از چهارده معصوم علیهم السلام

بیدار شدى. ظرف آب را كه برداشتی یاد تشنگی امام حسین علیه السلام افتادی. يك قطره اشك از چشمت چكید. آن يك قطره اشكى كه از سر اخلاص تمام و بی‌هیچ چشم‌داشتی از چشمانت چكید از تمام اعمالی كه آن شب دیگران انجام دادند، برتر بود.

عیادت از بیمار

امام صادق علیه‌السلام از پدراناش روایت کرده است كه : شخصی مریض شده و تب او بسیار بالا رفته بود . امام حسین علیه‌السلام به عنوان عیادت به خانه او رفت . وقتی حضرت وارد خانه او شد . تب او قطع گردید . مریض گفت : به آنچه شما آوردید (ولایت و امامت) راضی شدم ، و شما كسی هستيد كه تب از شما فرار می‌كند !

امام علیه‌السلام فرمود : قسم به خدا كه هیچ چیزی را خدا خلق نكرده مگر اینکه به او امر به اطاعت از ما نموده است «⁵⁴⁶ چرا مومنین را به طرف بهشت می‌كشانند؟

حضرت آیت الله شیخ بشیر نجفی از مراجع تقلید نجف اشرف در جمع طلاب حوزه علمیه نجف با ذكر نکته ای زیبا از اثرات محبت اهل بیت(ع) گفت: چند سالی بود كه معنی و تفسیر آیه 73 سوره زمر، «وَسَبِّحْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» یعنی مومنان را به سمت بهشت می‌كشند، مرا به خود مشغول کرده بود وی افزود: از خود پرسیدم در این آیه چرا گفته شده به سمت بهشت می‌كشند. تمام كتب و تفاسیر مختلف را دیدم و نتیجه ای حاصل نشد تا اینکه به روایتی از امام صادق(ع) در بحار الانوار برخورد كردم كه می‌فرمایند «مومنان و دوستان سید الشهداء(ع) در روز حساب از خدا ،می‌خواهند قبل از ورود به بهشت مولایشان حسین را ملاقات كنند این مرجع تقلید تصریح كرد: در ادامه این روایت آمده است كه «امام به دیدار محبان می‌آید، این ملاقات بسیار طولانی می‌شود». امام صادق می‌فرمایند كه هر دو طرف غرق تماشا هستند و هیچكدام چشم برنمی‌دارند نه امام، محبان خود را رها می‌كند نه دوستان، سیدالشهدا(ع) از مولای خود دل می‌برند حضرت آیت الله نجفی گفت: در این روایت بود كه تفسیر آیه 73 سوره زمر را متوجه شدم. ملاقات میان امام حسین(ع) و محبانش آنقدر طولانی می‌شود كه خداوند به ماموران بهشت می‌فرماید این مومنان و دوستان حسینیم(ع) را به طرف بهشت بكشید تا ملاقات پایان یابد. و این نشان از زیبایی محبت امام حسین(ع) در قلوب محبان آن حضرت است⁵⁴⁷

زیارت امام حسین از دور

:سُدير صيرفي می‌گوید

امام صادق علیه‌السلام به من فرمود: «ای سُدير! برای تو چه زحمتی دارد كه مرقد مطهر حسینی را در هفته پنج بار و یا روزی يك بار زیارت كنی؟» من گفتم: «فدايت كردم میان محل سكونت ما و مرقد آن حضرت فرسنگ‌های بسیارى فاصله است»

⁵⁴⁶ بحار الانوار : ج 46 ، ص 183

⁵⁴⁷ <http://vista.ir/news/22386496>

امام صادق فرمود: «بالای بام خانه ات برو و نخست بر راست و چپ خود بنگر سپس سر خود را به سوی آسمان بلند کن، آنگاه به مرقد مطهر حسین علیه السلام توجه کن و چنین بگو:

«السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیک و رحمۃ الله و برکاته»

«ای ابا عبد الله سلام بر تو باد، درود و رحمت و برکت های خدا بر تو باد»

با این کار برای تو یک زیارت نوشته می شود و زیارت معادل یک حج و یک عمره است.» سُدیر می گوید: پس از

آن چه بسا اتفاق می افتاد که هر روز بیش از بیست بار این گونه زیارت می کردم^{۵۴۸}
: امام صادق علیه السلام فرمودند

چهار هزار فرشته زولیده و غبار آلود نزد قبر امام حسین علیه السلام تا روز قیامت بر آن حضرت میگیرند، که رئیس آن ها فرشته ای است که به او منصور میگویند

و هیچ زائری آن بزرگوار را زیارت نمیکند جز این که آن فرشتگان به استقبالش می آیند

و هیچ زائری با آن حضرت وداع نمیکند، جز این که آن فرشتگان او را بدرقه مینمایند

^{۵۴۹} و هیچ زائری نمی میرد، جز این که آن ملائکه بر جنازه اش نماز میخوانند و برای او بعد از مرگش آمرزش میطلبند

سر امام حسین ع قرآن تلاوت می کرد

: از علمای شیعه نیز شیخ مفید چنین نقل می کند

زید بن ارقم می گوید آن روز من در حجره خود نشسته بودم که سر بریده امام حسین که بر فراز نیزه بود را که «

در مقابلم بود عبور دادند و شنیدم ایه ای از سوره کهف را قرائت نمود (کهف ۹) به خدا سوگند به محض شنیدن

این ایه از سر بریده مو بر تنم راست شد و گفتم به خدا سوگند سر بریده ی شما ای فرزند رسول خدا شگفت آور تر

^{۵۵۰} «از واقعه اصحاب کهف است

جامع الاخبار، ص ۸۳- کامل الزیارات، ص ۲۸۷^{۵۴۸}

کامل الزیارات^{۵۴۹}

باب ۴۱، ص ۲۶۷، ح ۱
الارشاد ج ۲ ص ۱۱۷^{۵۵۰}

امام سجاده عليه السلام

عبادت امام سجاده عليه السلام

امام باقر عليه السلام می گوید :

پیش پدرم رفتم و هنگامی که دیدم که از کثرت عبادت و بیداری ، رنگ مبارکش

زرد و چشمهایش از گریه زیاد مجروح و پیشانی‌اش از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن زیاد در نماز ورم کرده بود، من به گریه افتادم. امام علیه‌السلام به من نگاهی کرد و گفت: آن کتابی که عبادت علی علیه‌السلام در آن ذکر شده است را بیاور! وقتی آوردم، مقداری خواند و فرمود: چه کسی می‌تواند مانند علی علیه‌السلام، عبادت کند؟^{۵۵۱}

روایت شده وقتی به امام سجّاد علیه‌السلام بشارت ولادتی رامی‌دادند، از پسر و یا دختر بودنش سؤال نمی‌کرد، بلکه می‌پرسید: آیا سالم است؟ و هنگامی که می‌گفتند: آری! می‌فرمود: (الحمد لله الذی لم یخلق منی شیئاً مشوها)^(۵۵۲)

شکر خدایی را که فرزند مرا معیوب متولد نفرمود.

نمونه ای از تواضع امام سجّاد(ع):

همچنین در حالات امام سجّاد(ع) آمده است که حضرت هر زمان به سفر می‌رفت با کاروانهایی مسافرت می‌نمودند که افراد آن کاروان حضرت را نمی‌شناختند. سپس حضرت در بین راه کارهای خدماتی کاروان را مثل تهیه هیزم و شستن ظروف و تهیه غذا و غیره را انجام می‌دادند.

در یکی از این مسافرت‌ها وقتی حضرت مشغول انجام این کارها بودند شخصی حضرت را شناخته و به افراد کاروان گفت: می‌دانید این شخص که کارهای شما را انجام می‌دهد چه شخص است؟ عرض کردند نمی‌دانیم او

^{۵۵۱} ستارگان درخشان

کیست ولی عرد عابد و زاهدی است که به ما خدمت می نماید. آن مرد عرضکرد وای به حال شما این حضرت علی بن الحسین امام چهارم است.

پس اهل کاروان مضطرب شده به خدمت حضرت آمده زبان به معذرت گشودند ولی حضرت فرمودند: من عمدا در کاروانهای مسافرت می کنم تا مرا شناخته و من به فیض این ثواب بزرگ نائل گردم.

شخصی از اهل بیت حضرت زین العابدین (ع) بحضور آنحضرت آمد و به آن بزرگوار ناسزا گفت ولی آنحضرت در جوابش چیزی نفرمود.

موقعی که آن شخص رفت امام سجاد(ع) متوجه اهل مجلس شد و فرمود شنیدید که این مرد بمن چه گفت اکنون من دوست دارم که همه با هم نزد او رویم و من جواب ناسزاهای او را بگویم حضار مجلس گفتند: مانعی ندارد ما هم مایل بودیم که شما جواب او را می دادی حضرت زین العابدین نعلین های خود را پوشید و حرکت کرد . پس حرکت این آیه شریفه را تلاوت می فرمود:

((والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين))

یعنی مردمان با تقوا آن افرادی هستند که خشم خود را فرو می برند و نسبت به خطای مردم عفو و بخشش می کنند و خدا نیکو کارانرا دوست دارد.

راوی می گوید: وقتی آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود: ما فهمیدیم که آن بزرگوار به آن شخص بدگوئی نخواهد کرد. همینکه نزدیک منزل آن مرد رسیدیم امام علیه السلام وی را صدا زد و فرمود: بگوئید علی بن الحسین آمده. وقتی آن شخص دریافت که حضرت زین العابدین آمده گمان کرد آن بزرگوار در صدد انتقام است لذا خود را برای دفاع آماده نمود . موقعی که چشم امام(ع) به وی افتاد فرمود: ای برادر تو نزد من آمدی و چنین و چنان گفתי اگر آن سخنانی را که بمن گفתי درباره من صدق کند از خدا می خواهم که مرا بیامرزد. راوی می گوید: همینکه آن شخص این سخنان را از امام سجاد(ع) شنید دیدگان آن بزرگوار را بوسید و گفت: آنچه که من در باره شما گفتم در وجود تو نیست بلکه من خودم به گفته هایم سزاوارترم.

و همچنین آمده است که یکی از کنیزان امام سجاد(ع) آب بر سر آن بزرگوار می ریخت در آن حین که آب می ریخت ابریق از دستش افتاد و سر آن حضرت را شکست زین العابدین (ع) سر خود را بلند نمود و به آن کنیز یک نگاهی کرد کنیز گفت خدا می فرماید:

((والكاظمين الغيظ))

امام فرمود: خدا تو را عفو فرماید. کنیز گفت:

((والله يحب المحسنين))

امام(ع) فرمود: برو من تو را برای رضای خدا آزاد کردم.

در روایت است که روزی امام سجاد(ع) به دسته ای جذامی ها گذشت که مشغول خوردن نهار بودند و امام را به خوردن نهار بودند و امام را به خوردن غذا دعوت کردند. حضرت فرمود: اگر روزه نبودم هر آینه با شما غذا می خوردم پس از آن به منزل رفته دستور داد غذای بسیار مطبوعی و لذیذی تهیه کنند و آنگاه ایشانرا دعوت نموده و با آنها غذا میل فرمود.

تبلیغات سوء بر ضد اهل بیت علیهم السلام

بعد از شهادت امام حسین ع و یارانش و اسارت خاندانش، مردم شام که نزدیک چهل سال معاویه در آنجا حکومت کرده بود و همه را ضد اهل بیت علیهم السلام تربیت کرده بود، از کشته شدن اهل بیت علیهم السلام خوشحال بودند و شهر را آذین بسته و مردم جشن گرفته بودند.

کاروان اسراء وارد شام شد و داشتند از مسیری عبور می کردند که پیر مردی آمد و به امام سجاد علیه السلام گفت: شکر می کنم خداوند را که شما را کشت و شهرها را از شما راحت کرد و یزید را بر شما مسلط کرد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: ای شیخ آیا قرآن کریم خوانده ای؟ گفت: آری فرمود: آیا این آیه را خوانده ای «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ».⁽¹⁾

ای پیامبر به مردم بگو در مقابل این همه زحمات پیامبری فقط از شما یک چیز می خواهیم و آن دوست داشتن اهل بیت من است.

گفت: آری. فرمود: آنان ما میم.

ای پیر مرد آیا این آیه را خوانده ای: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ».⁽²⁾

گفت: آری . فرمود: ماییم قربی و نزدیکیان رسول الله .

ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده‌ای: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»⁽³⁾.

بدرستی که خدا اراده کرده پلیدی را از شما برداشته و شما را پاکیزه و معصوم نماید .

گفت: آری . فرمود: ماییم اهل بیتی که قرآن ما را به این آیه مخصوص گردانیده . پیرمرد ساکت شده و از سخنان خود پشیمان شد و گفت: شما را به خدا شما آنهاید؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند بدون شک ماییم و رسول الله جد ما است .

پیرمرد شروع به گریه کرد و عمامه‌اش را انداخت و سر به آسمان برداشت و گفت: خدایا من از دشمنی اهل بیت به تو پناه می‌برم .

آنگاه پرسید: آیا برای من توبه است؟ فرمود: آری اگر توبه کنی خدا توبه‌ات را قبول می‌کند و تو جزء ما حساب می‌شوی . پس سه بار گفت: «اللهم انی اتوب الیک»⁽⁴⁾ .

باران ناگهانی !

ثابت بنانی می‌گوید:

یکسال با عده‌ای از عبادت کنندگان بصره از قبیل ایوب سجستانی، صالح مرّی، عتبّه الغلام و حبیب بن دینار به مکه رفتیم . در مکه به علت نیامدن باران، آب کمیاب بود . ما تصمیم گرفتیم از خداوند سبحان بخواهیم که باران بفرستد ! لذا کنار کعبه رفتیم و از خدای رئوف درخواست باران کردیم . ولی اثری از اجابت ندیدیم !

در این موقع جوانی بطرف ما آمد و فرمود:

ای مالک بن دینار! ای ثابت بنانی! ای ایوب سجستانی! ای صالح مری! ای...! ما گفتیم: لیک!

فرمود: آیا در میان شما کسی نیست که خداوند سبحان او را دوست بدارد؟ گفتیم: از ما دعا کردن و از خداوند سبحان اجابت نمودن!

فرمود: از کعبه دور شوید! اگر در میان شما یکنفر بود که خداوند سبحان او را دوست داشت، دعای او را مستجاب می نمود.

آنگاه حضرت وارد کعبه شد و سر به سجده نهاد و فرمود: ای خدای من! بحق آن محبتی که بمن داری، این مردم را بوسیله باران سیراب کن!

هنوز دعای امام تمام نشده بود که ابری نمایان شد و باران زیادی آمد.

ثابت می گوید: من از مردم مکه پرسیدم این جوان کیست؟ گفتند که او علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است.⁽¹⁾

حج عارفانه

«وقتی امام سجاد علیه السلام از حج برگشت، شبلی به دیدار او رفت. حضرت فرمود: آیا تاکنون به حج رفته‌ای؟ گفت: آری! فرمود: آیا در میقات لباس دوخته از تن در آوردی و غسل کردی؟ گفت: آری. فرمود: آیا در آن هنگام نیت کردی که لباس گناه کننده و لباس اطاعت بپوشی؟ گفت: نه!

فرمود: آیا هنگام کندن لباس دوخته توجه کردی که از ریاء و کارهای شبهه ناک دور شوی؟ گفت: نه! فرمود: آیا موقع غسل، نیت کردی خود را

از گناهان شستشو دهی؟ گفت: نه! فرمود: پس نه در میقات فرود آمدی و نه لباس دوخته شده کنیدی و نه غسل

1. اصول سه گانه.

(378)

نمودی! سپس فرمود: آیا خود را نظافت نمودی و لباس احرام پوشیدی و پیمان حج بستی؟

گفت: آری! فرمود: آیا همراه نظافت نیت کردی که با داروی توبه خالص، کثافت گناه از دل بزدائی؟

گفت: نه! فرمود: آیا موقع مُحرم شده متوجه این معنا بودی که تمام آنچه را که خداوند سبحان حرام کرده بر خود حرام کنی و هرگز پیرامون آن نگردی؟ گفت: نه! فرمود: آیا هنگام بستن پیمان حج نیت کردی که هرگونه عهد (بندگی) با غیر خداوند سبحان را بشکنی؟ گفت: نه! فرمود: با نداشتن چنین قصدی نه نظافت کردی نه مُحرم شدی و نه پیمان حج بستی! سپس فرمود: آیا وارد میقات که شدی دو رکعت نماز خواندی و لبیک گفتی؟ گفت: آری! فرمود: موقع ورود به میقات آیا نیت این بود که به قصد زیارت داخل میقات می شوی؟ گفت: نه! فرمود: آیا دو رکعت نماز که خواندی نیت کردی که به سبب بزرگترین عمل که نماز است به خداوند سبحان نزدیک شوی؟ گفت: نه! فرمود: آیا هنگام گفتن لبیک این

نیت تو بود که بر اساس اطاعت در همه موارد به اطاعت از خداوند سبحان سخن بگوئی و پیمان عبودیت همه جانبه با خداوند سبحان ببندی؟

گفت: نه! فرمود: پس در این صورت نه داخل میقات شدی و نه در حقیقت نماز خواندی و نه لبیک واقعی گفتی! سپس فرمود: آیا به حرم داخل شدی و کعبه را دیدی و نماز خواندی؟ گفت: آری! فرمود: آیا نیت کردی که هرگونه غیبت و نسبت ناروا که به مسلمانان روا می‌داشتی را بر خود حرام کنی و با ورودت به حرم امن الهی تمام اهل ملت اسلام را مأمون از شر فکر و زبانت گردانی؟ گفت: نه! فرمود: آیا وقتی به مکه رسیدی در دل گذرانیدی که از این سفر جز خداوند سبحان مقصد و منظوری ندارم و چیزی نمی‌خواهم؟ گفت: نه! فرمود: پس در واقع نه داخل حرم خدا شدی و نه کعبه را دیدی و نه نماز خواندی! سپس فرمود: آیا طواف و لمس ارکان کعبه و سعی بین صفا و مروه نمودی؟

گفت: آری! فرمود: آیا در سعی نیت کردی که از شیطان گریخته و به خداوند سبحان پناه ببری و خداوند سبحان این را از تو ببیند؟ گفت: نه! فرمود: پس نه طواف و نه سعی و نه لمس ارکان کردی! سپس فرمود: آیا به حجرالاسود دست زدی و در مقام ابراهیم

(379)

ایستادی و دو رکعت نماز خواندی؟ گفت: آری! در این موقع امام ناله‌ای کرد و نزدیک بود که از دنیا مفارقت کند. سپس فرمود: آه! آه! کسی که با حجرالاسود مصافحه کند در حقیقت با خداوند سبحان دست داده است. سپس فرمود: آیا در هنگام وقوف در مقام

ابراهیم این نیت بود که این توقف در مقام، نشان دهنده تصمیم قاطع به طاعت و فرمانبرداری در پیشگاه اقدس حق و پرهیز از تمام صحنه‌های عصیان است؟ گفت: نه! فرمود: آیا هنگام ادای نماز در مقام، این نیت را داشتی که با همین نمازت، نماز حضرت ابراهیم بجا آورده و بینی شیطان به خاک بمالی؟ گفت: نه! فرمود: پس در واقع نه با حجرالاسود مصافحه کردی و نه در مقام ابراهیم ایستاده‌ای و نه نماز در مقام بجا آوردی! سپس فرمود: آیا بر سر چاه زمزم رفتی و آب نوشیدی؟

گفت: آری! فرمود: در آن هنگام نیت کردی که باید در قلبت اخلاص پیدا شود و از صحنه‌های گناه دوری کنی؟ گفت: نه! فرمود: پس در حقیقت نه بر سر چاه زمزم رفتی و نه از آن نوشیدی. سپس فرمود: سعی بین صفا و مروه نمودی؟ گفت: آری! فرمود: آیا نیت کردی بین خوف و رجاء قرار گرفته‌ای؟ گفت: نه! فرمود: پس سعی بین صفا و مروه تو خالی از حقیقت بود و تو کاری انجام نداده‌ای. فرمود: آیا از مکه به قصد مینا بیرون رفتی؟ گفت: آری! فرمود: از رفتن به مینا در این نیت بودی که مردم را از شرّ دست و فکر و زبانت در امان قرار دادی و احدی را بعد از این با دست و زبانت نیازاری و قلبا بدخواه کسی نشوی؟ گفت: نه! فرمود: پس به مینا رفتی! سپس فرمود: آیا وقوف در عرفات انجام دادی؟ بالای جبل الرحمه رفتی و وادی نمره را شناختی و خداوند سبحان را خواندی؟

گفت: آری! فرمود: آیا با وقوف در عرفات نیت کردی که به خداوند سبحان معرفت پیدا کنی و دانستی که به تمام وجودت در قبضه قدرت خدا هستی و او از نهان کار و قضایای قلب تو مطلع است؟ گفت: نه! فرمود: آیا بالای کوه رحمت که رفتی در خاطرت گذراندی که خداوند سبحان بر هر

زن و مرد مؤمنی رحمت می فرستد و آنها را یاری می کند؟ گفت: نه !
فرمود: بر کوه نمره که ایستادی نیت کردی که تا خود تن به او امر و نواهی
الهی ندهی، امر و نهیت نسبت به دیگران بی ثمر است؟
گفت: نه ! فرمود: آیا متذکر شدی که همینها شاهد طاعات تو هستند و
همراه فرشتگان

(380)

نگهبان به امر خداوند سبحان حافظ تو هستند؟ گفت: نه ! فرمود: پس تو در واقع در
عرفات نبودی و بالای کوه رحمت نرفتی و کوه نمره را نشناختی و نه در نمره ایستادی و
نه خداوند سبحان را آنچنان که باید خوانده ای ! فرمود: هنگام رفتن به مزدلفه و برداشتن
سنگریزه ها به این نیت بودی که هر گونه عامل گناه را از زمین قلبت بر چینی و در زمین
علم و عمل پایدار باشی؟ گفت: نه ! فرمود: آن دم که عبورت به مشعر الحرام افتاد آیا
حالت ترس از خداوند سبحان را که شعار اهل تقوی است در دل نشاندی و همچون جامه
زرین بر قامت جان خود پوشاندی؟

گفت: نه ! فرمود: پس نه در مزدلفه راه رفتی و نه سنگ جمع کردی و نه از
مشعر عبور کردی ! سپس فرمود: آیا به مِنا رسیدی و رمی جمرات کردی و
سر تراشیدی و قربانی کشتی و در مسجد خیف نماز خواندی و بعد به مکه
برگشتی و طواف بجا آوردی؟ گفت: نه ! فرمود: هنگام رسیدن به مِنا و رمی
جمرات، این توجه را داشتی که باید به نتیجه کار و اعمال رسیدی باشی و

خداوند سبحان تمام حوائج را بر آورده و خواسته‌هایت را اعطا کرده باشد؟

گفت: نه! فرمود: آیا موقع رمی جمرات نیت کردی که با این رمیت، شیطان را می‌کوبی و با پایان دادن به اعمال حجت، خلاف شیطان عمل کردی؟ گفت: نه! فرمود: موقعی که سر می‌تراشیدی به این نیت بودی که از تمام پلیدی‌ها و کثافات روحی پاک گشته و همچون روز ولادت از گناهان عاری گردی؟

گفت: نه! فرمود: از نمازی که در مسجد خیف خواندی به این حقیقت رسیدی که از کسی نترسی و جز رحمت خدا به چیزی امیدوار نباشی؟ گفت: نه! فرمود: آیا موقع قربانی نیت این بود که با تمسک به تقوا، حنجره طمع را ببری و از سنت ابراهیم پیروی کنی که با ذبح فرزند و میوه دل خود، سنت بندگی و اخلاص را برای بعد از خودش پایه گذاری کرد؟ گفت: نه! فرمود: وقتی از منابر گشتی متذکر شدی که اکنون با بهره کافی از رحمت خدا به اطاعت الهی وارد شده‌ای و دست بر دامن حبّ خدا زده‌ای و وظایف بندگی را انجام داده و در مقام قرب خدا منزل گرفته‌ای؟ گفت: نه! فرمود: پس نه به منابر رفتی و نه رمی جمرات کردی. و نه سر تراشیدی و نه قربانی کشتی و نه در مسجد خیف نماز خواندی و نه طواف بیت کردی و نه حج نموده‌ای! شبلی گریست و دوباره به تعلیم مناسک حج پرداخت و سال بعد با معرفت به حج رفت. (۵۵۳)

«یکروز امام سجاد علیه‌السلام در کوچه به تکه خرمائی برخوردند. به

غلامشان فرمودند که تکه خرما را به منزل ببرد تا امام آنرا استفاده کنند .
وقتی بخانه رفتند . امام تکه خرما را خواستند .
غلام گفت که من خود آنرا خوردم . امام خوشحال شدند و او را آزاد کردند .
وقتی اصحاب گفتند بخاطر این کار کوچک او را آزاد کردید؟
فرمود: او بخاطر این عملش به بهشت خواهد رفت و من نخواستم کسی را که بهشتی است، بعنوان غلام نگه دارم .⁽¹⁾

مردی که توانگر شد

از زُهری منقولست که در خدمت امام سجاد علیه السلام بودیم ، شخصی از شیعیان آمد و از حضرت تقاضای مساعدت مالی نمود ، و گفت : چهارصد درهم قرض کرده ام امام علیه السلام ناراحت شدند ، به طوری که اشک در چشمانشان ظاهر شد . علت را سؤال کردند . فرمود : چه محنتی از این بالاتر که برادر مؤمنی قرض دار باشد و انسان نتواند کمکی به او نماید . چون اهل مجلس متفرق شدند ، شخصی از منافقان گفت : از اینها تعجب می کنم که یکبار می گویند آسمان و زمین مطیع ماست و یکبار می گویند از اصلاح کار برادر مؤمنی عاجزیم . شخص مقروض وقتی این سخن را شنید ناراحت شد و خدمت امام علیه السلام عرض کرد : این منافق حرفی زد که از شدت ناراحتی ، گرفتاری خود را فراموش کرده ام . امام علیه السلام فرمود : خدا از تو رفع گرفتاری کرد . سپس کنیز خود را صدا زد و فرمود : آنچه برای افطار من مهیا کرده ای بیاور . کنیز دو قرص نان جوین خشک آورد . حضرت فرمود : این نان ها را بگیر که در خانه ما به غیر این نیست ، ولی خدا به برکت این نان ها مال و نعمت بسیار به تو می دهد . آن مرد نان ها را گرفت و از خانه حضرت بیرون آمد ، او هنگامی که به نان ها نگاه کرد ، دید که نه دندان فرزندان به اینها کارگر است و نه با اینها می توان قرض خود را ادا کند .

در راه به ماهی فروشی رسید که تنها يك ماهی نامرغوب داشت و کسی آن را نمی خرید . آن مرد به ماهی فروش گفت : بیا يك قرص نان بگیر و این ماهی را به من بده . او قبول کرد و به فروشنده ای رسید و يك قرص دیگر را داد و مقداری نمک گرفت و به خانه رفت در منزل ماهی را برای پاك کردن آماده کرد که دید در خانه را می زنند . هنگامی که در باز کرد ماهی فروش و نمکی را دید که نانها را پس آورده است و می گویند : « دندان بچه های ما به اینها کارگر نیست ، نان خود

را بستان ، ماهی و نمك را به تو حلال كردیم و رفتند .

موقع تمیز کردن ماهی ، بچه‌هایش به دور ماهی جمع شدند و چون شکم ماهی را باز کردند در شکم او دو دانه مروارید درخشان دیدند . خدا را شکر کردند و آن مرد در فکر بود که اینها را به چه شخصی بفروشد که کسی از طرف امام سجاد علیه‌السلام آمد و گفت امام می‌فرماید که خدا کار تو را درست کرد و از پریشانی خلاص شدی ! اکنون غذای ما را به ما برگردان که آنرا غیر از ما کسی نمی‌خورد . آن نان‌ها را خادم حضرت برد و امام علیه‌السلام با آنها افطار کردند . آن مرد وضعش خوب شد و از توانگران گردید . منافقان چون این خبر را شنیدند می‌گفتند : اختلاف حال اینان (امامان) چه قدر زیاد است . در اول کار قادر بر رفع پریشانی نبود ولی در آخر او را توانگر کرد . چون این سخنان به امام علیه‌السلام رسید ، حضرت فرمود : این سخنان را نسبت به پیامبر اسلام هم می‌گفتند . از جمله وقتی که پیامبر خبر رفتن به بیت المقدس را در يك شب برای مردم می‌فرمود ، منافقین می‌گفتند : چگونه می‌شود که يك شب شخصی به بیت المقدس برود و برگردد در حالی که دوازده فاصله بین مکه و بیت المقدس می‌باشد⁵⁵⁴ .

ماجرایی شگفت

مردی مؤمن از بزرگان بلخ به مکه می‌رفت و در اکثر سالها به مکه و مدینه مشرف می‌شد . سالی به خدمت امام سجاد علیه‌السلام آمد و حضرت را زیارت نمود و به حضرت هدایایی داده و سوالات دینی خود را از امام علیه‌السلام نمود و به بلخ برگشت . وقتی مراجعت کرد ، همسرش وقایع سفر را پرسید و هنگامی که شوهرش گفت من هدایای زیادی برای امام سجاد علیه‌السلام بردم . زن پرسید که امام علیه‌السلام در مقابل به تو چه چیزی داد ؟ شوهرش گفت : امام علیه‌السلام ، که ما برای او هدایایی بردیم ، پادشاه دنیا و آخرت است و اختیاردار همه آن چیزی است که در دست مردم می‌باشد . زیرا او جانشین خدا در زمین و حجت خدا بر بندگان و فرزند رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام

(1) بحار الانوار : ج 48 .

می‌باشد . زن وقتی اینها را شنید چیزی نگفت . سال بعد مرد بلخی به مکه رفت و سپس به منزل امام علیه‌السلام وارد شد و سلام کرد و دست امام علیه‌السلام را بوسید . در این حال درمقابل امام علیه‌السلام غذا بود . امام علیه‌السلام او را نزدیک خود نشاند و فرمود که

⁵⁵⁴ . حذیقة الشیعة : ص 521 .

از غذا بخورد و بعد از غذا امام علیه السلام دستور داد که آفتابه و لگن آورند و آن مرد بلند شد و آفتابه را گرفت و بر دست امام علیه السلام آب می ریخت . امام علیه السلام فرمود : ای مرد ! تو مهمان ما هستی سزاوار نیست که تو بر دست من آب بریزی . گفت : من این کار را دوست دارم . امام علیه السلام فرمود : حال که تو دوست داری ، به خدا سوگند چیزی به تو نشان دهم که آرزومند هستی و چشمت به آن روشن می شود . بعد مرد آب بر دست امام علیه السلام ریخت ، تا اینکه يك سوم طشت پر شد . امام علیه السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه یاقوت قرمز است . مرد بلخی نگاه کرد و دید بله یاقوت قرمز است . امام علیه السلام فرمود : آب بریز و او هم آب ریخت تا اینکه دو سوم طشت پر شد و امام علیه السلام فرمود : در طشت چیست ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه زمرد سبز است . مرد نگاه کرد و دید آب تبدیل به زمرد سبز شده است . امام علیه السلام فرمود : آب بریز وقتی که طشت پر شد ، امام علیه السلام فرمود : در طشت چه می بینی ؟ گفت : « آب » امام علیه السلام فرمود : بلکه جواهر سفید است وقتی که آن مرد نگاه کرد ، دید همان طور است که امام علیه السلام فرمود و طشت از سه جواهر در و یاقوت و زمرد پر شده است . خیلی تعجب کرد و از حیرت دستش را بر پشت دست دیگر می زد . امام علیه السلام فرمود : ای مرد ما چیزی نداشتیم که در مقابل هدیه هایت به تو بدهیم ، حال این جواهرات را عوض از آنها بگیر ، تا نزد همسرت معذور باشی ، زیرا او از دست ما عصبانی شده بود . مرد سرش را بلند کرد و گفت : ای سرورم چه کسی شما را بر سخن همسرم آگاه کرد ؟ شك ندارم که شما از اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستید . سپس با امام علیه السلام خداحافظی کرد و جواهرات را برداشت و نزد همسرش برگشت و داستان جواهرات را برای او گفت . زن به سجده شکر رفت و شوهرش را قسم داد که سفر بعد او را با خودش ببرد . سال بعد مرد بلخی با همسرش عازم حجاز شد و قبل از رسیدن به مدینه زن مریض شد و مرد . شوهرش گریان نزد امام علیه السلام آمده و خبر مردن همسرش را به او داد . امام علیه السلام بعد از شنیدن این خبر بلند شد و دو رکعت نماز خواند و چند دعا کرد . سپس به مرد گفت : به سوی زوجهات برگرد که خداوند با قدرت و حکمتش او را زنده نموده است ، که خداوند است که استخوان مردگان را در حالی که پوسیده و خاکستر شده زنده می نماید .

مرد بلخی با شنیدن این مطلب با شتاب برگشت و وارد خیمه اش شد و دید که همسرش با کمال سلامت نشسته است . مرد گفت : چگونه خدا تو را زنده کرد ؟ گفت : به خدا سوگند عزرائیل نزد من آمد و مرا قبض روح کرد و خواست که روحم را بالا ببرد ، که ناگاه مردی با این اوصاف آمد ، که وقتی اوصاف آن مرد را گفت شوهرش گفت راست می گویی این اوصاف امام سجاد علیه السلام است . وقتی چشم ملك الموت به آن مرد افتاد بر دو قدمش افتاد و گفت : « السلام عليك يا حجة الله في ارضه السلام عليك يا زين العابدين » و امام علیه السلام هم جواب سلام او را داد و فرمود : ای ملك الموت ! روح این زن را برگردان که این زن قصد کرده بود که به سوی من بیاید و من از خدا خواسته ام که خداوند سی سال دیگر او را باقی گذارد و به خاطر اینکه به دیدار ما آمده است ، خداوند به او زندگانی پاکي عنایت کند . ملك الموت گفت : سمعاً و طاعتاً ای ولی خدا . سپس روح مرا به جسمم برگردانید و من نگاه به ملك الموت می کردم که دست امام علیه السلام را بوسید و رفت . مرد بلخی دست زنش را گرفت و در حالی که اصحاب امام علیه السلام دور حضرت جمع بودند ، او را خدمت آقا آورد . زن وقتی خدمت امام علیه السلام رسید بر دو زانوی امام علیه السلام افتاد و در حالی که آنها را می بوسید گفت : به خدا سوگند این همان سرور و مولای من است و این همان شخصی است که خداوند به برکت دعای او مرا زنده کرد . سپس زن و مرد در خدمت امام علیه السلام ماندگار شدند تا اینکه از دنیا رفتند»⁵⁵⁵

با دیدن آب گریه می کردند

امام هر وقت می خواست آب بیاشامد، تا چشمش به آب می افتاد، اشك از چشمانش سرزیر می شد. وقتی علت این کار را می پرسیدند، می فرمود: چگونه گریه نکنم در حالی که (یزیدیان) آب را برای وحوش و درندگان بیابان آزادگان گذاشتند، ولی به روی پدرم بستند (و او را تشنه کشتند) // امام می فرمود: هر وقت کشته شدن فرزندان فاطمه (س) را به یاد می آورم، گریه گلویم را می گیرد. روزی خدمتگزار حضرت عرض کرد: آیا عم و اندوه شما تمامی ندارد؟!

حضرت فرمود: وای بر تو، یعقوب پیامبر که تنها یکی از دوازده پسرش ناپدید شده بود، در فراق فرزند خویش آنقدر گریست که چشمانش نابینا شد و از شدت اندوه کمرش خم شد، در حالی که پسرش زنده بود) و کاملاً از یافتن او نا امید نگشته بود) ولی من ناظر کشته شدن پدرم، برادرم، عمویم و هفده نفر از بستگانم بودم که پیکرهایشان در اطراف نقش زمین شده بود، پس چگونه ممکن است غم و اندوه من پایان یابد؟!

«سهل بن شعیب»، یکی از بزرگان مصر، می گوید: روزی به حضور علی بن الحسین رسیدم و گفتم: حال شما چگونه است؟ فرمود: فکر نمی کردم شخصیت بزرگی از مصر مثل شما نداند که حال ما چگونه است؟ اینك اگر وضع ما را نمی دانی، برایب توضیح می دهم: «وضع ما، در میان قوم خود، مثل وضع بنی اسرائیل در میان فرعونیان است که پسرانشان را می کشتند و دخترانشان را زنده نگه می داشتند. امروز وضع بر ما به قدری تنگ و دشوار است که مردم، با سب و ناسزاگویی به بزرگ و سالار ما بر فراز منبرها، به دشمنان ما تقرب می جویند». (سیره پیشوایان)

امام در حج

عبدالملك در دوران خلافت خویش، يك سال در مراسم حج طواف می کرد و امام علی بن الحسین (ع) نیز پیشاپیش او سرگرم طواف بود و اعتنایی به او نداشت، عبدالملك که حضرت را از نزدیک ندیده بود و او را به قیافه نمی شناخت، گفت: این کیست که جلوتر از ما طواف می کند و به ما اعتنایی نمی کند؟! گفتند: او علی بن الحسین است/

عبدالملك در كناری نشست و گفت: او را نزد من بیاورید! وقتی كه حضرت نزد او حاضر شد، گفت: این علی بن الحسین، من قاتل پدر تو نیستم! چرا نزد من نمی آیی؟ امام فرمود: قاتل پدرم من دنیای او را فنا کرد، ولی پدرم آخرت او را تباه ساخت، اینك اگر تو هم می خواهی مثل قاتل پدرم باشی، بیا! عبدالملك گفت: نه، مقصودم این است كه نزد ما بیایی تا از امكانات دنیوی ما برخوردار شوی/ در این هنگام امام روی زمین نشست و دامن لباس خود را پهن کرد و گفت: خدایا قدر و ارزش اولیای خود را به وی نشان بده. ناگهان دیدند دامن حضرت پر از گهرهای درخشانیست كه چشمها را خیره می كند. آنگاه گفت: خدایا اینها را بگیر كه مرا نیازی به اینها نیست. (سیره پیشوایان)

عبدالملك اطلاع پیدا کرده بود كه شمشیر پیامبر اسلام در اختیار علی بن الحسین ع است (و این، چیز جالبی بود، زیرا یادگار پیامبر بود و مایه تفاخر. از این گذشته نوعی مظهر حكومت به شمار می رفت. وانگهی، بودن آن شمشیر نزد علی بن الحسین (ع) مایه نگرانی عبدالملك بود زیرا مردم را به سوی خود جلب می كرد). لذا پیکی نزد آن حضرت فرستاد و درخواست كرد كه حضرت شمشیر را برای وی بفرستد و در ذیل نامه نیز نوشت كه اگر كاری داشته باشید من حاضرم آن را انجام دهم! امام پاسخ رد داد. عبدالملك نامه تهدیدآمیزی نوشت كه اگر شمشیر را نفرستی، سهمیه تو از بیت المال قطع خواهم كرد (در آن زمان همه مردم از بیت المال سهمیه می گرفتند امام نیز سهمیه ای داشت). امام در پاسخ نوشت: اما بعد، خداوند عهده دار شده است كه بندگان متقی را از آنچه ناخوشایندشان است، نجات بخشد، و از آن جا كه گمان ندارند، روزی دهد و در قرآن می فرماید: «خداوند هیچ خیانتگر ناسپاسی را دوست نمی دارد». (سیره پیشوایان)

سرنوشت بیهوده گویان

در مدینه مرد دلقك و مسخره ای بود كه مردم را می خندانید. او بسیار تلاش می كرد تا امام سجاد علیه السلام را بخنداند اما موفق نمی شد تا اینکه يك بار گفت: این مرا خسته کرده است كه بتوانم او را بخندانم.

روزی امام علیه السلام با غلامان خود حرکت می كرد، مرد دلقك كه چشمش به او افتاد تصمیم گرفت با يك

حرکت ، امام را بخنداند. جلو آمد و عبای آن حضرت را از دوش او برداشت و رفت اما امام علیه السلام به او التفاتی نکرد و غلامان حضرت بدنبال مرد دلقك رفته و عبا را از او پس گرفتند و بر دوش امام علیه السلام انداختند.

حضرت سوال کرد: این مرد چه کسی است ؟

همراهان گفتند: او مردی مسخره و دلقك است که اهل مدینه را می خنداند.

امام سجاد علیه السلام فرمود: به او بگوئید ان لله یوما یخسر فیہ المبطلون

برای خداوند روزی است که در آن بیهوده کاران خسارت می بینند. (بحار الانوار، ج 46، ص 68.

(

امام علیه السلام در شبی تاریک و سرد

زهري گوید: امام سجاد علیه السلام را در شبی تاریک و سرد دیدم که مقداری آرد بر دوش خود گذارده و حرکت می کند.

عرض کردم : یا بن رسول الله اینها چیست ؟

فرمود: سفری در پیش دارم و برای آن توشه ای را به جای امنی می برم .

زهري : این غلام من است و آن را برای شما حمل می کند، اما امام علیه السلام نپذیرفت .

زهري : خودم آن را حمل می کنم زیرا من شان شما را بالاتر از این می دانم که آن را حمل کنید.

امام علیه السلام : اما من شان خود را بالاتر از این نمی دانم که آنچه مرا در سفر نجات می دهد و ورودم

را بر کسی که می خواهم به محضر او باریابم نیکو می گرداند حمل نمایم ، تو را به خدا بگذار کار خود را

انجام دهم .

زهري از خدمت امام جدا شد به راه خود رفت اما پس از چند روز که به محضر امام علیه السلام رسید

عرض کرد: یا بن رسول الله ! اثری از سفری که فرمودی نمی بینم .

امام علیه السلام فرمود: بله ای زهري ، آنطور که گمان کرده ای نیست بلکه آن سفر، سفر مرگ است و

من برای آن آماده می شوم . براستی که آمادگی برای مرگ پرهیز از حرام و بخشش در راه خیر است .

(بحار الانوار، ج 46، ص 66.

ترس از قصاص قیامت

امام (ع) بیست بار با يك شتری که داشت ، از مدینه به مکه برای انجام مناسك حج رفت و در تمام این بیست بار مسافرت (که هر سفر آن حدود هشتاد فرسخ بود) حتی يك بار تازیانه اش را بر آن شتر نزد، هرگاه شتر، در راه رفتن کندی می کرد، امام سجاد (ع) تازیانه اش را بلند کرده و اشاره می کرد تا شتر راه برود و می فرمود:

لولا خوف القصاص لفعلت

(اگر ترس قصاص نبود، با تازیانه ام می زدم ، ولی ترس دارم که در قیامت مرا قصاص کنند) (اعیان الشیعه ، ج 1 ص 634).

روایت شده : هنگامی که امام سجاد از دنیا رفت همان شتر نزد قبر آن حضرت آمد و گردن و گلوی خود را روی قبر بر زمین زد و بر خاک غلطید و صیحه کشید، و اشک از چشمانش سرازیر شد، جریان را به امام باقر (ع) خبر دادند، آن حضرت به بالین آن شتر آمد و فرمود: (بس است اکنون برخیز و برو خدا تو را مبارك گرداند)

شتر برخاست و رفت ، و بار دیگر بازگشت و کنار قبر در غلطید و اشک ریخت ، باز امام باقر، (ع) آمد و به او فرمود: بس است برخیز و برو، او برخاست و رفت ، پس از دقایقی باز شتر بازگشت ، و در کنار قبر در غلطید، این بار امام باقر (ع) به بالین او آمد و فرمود: برخیز برو ولی برخواست ، حضرت فرمود: رهایش کنید او در حال وداع است سه روز به همان حال بود تا مرد (انوار البهیة ، ص 128).

يك نمونه از انفاق امام سجاد (ع)

امام سجاد (ع) عازم حج بود از مدینه بیرون آمد و به طرف مکه حرکت کرد خواهرش حضرت سکینه (س) هزار درهم برای برادرش امام سجاد فرستاد تا در سفر حج مصرف کند. وقتی که امام سجاد (ع) به پشت سرزمین حره (دو کیلومتری مدینه) رسید آن مبلغ را به آن حضرت رساندند. امام سجاد (ع) آن هزار درهم را پذیرفت . هنگامی که از آن جا گذشت هنوز چندان دور نشده بود که عده ای از فقراء را در آنجا دید همه آن هزار درهم را بین آنها تقسیم نمود و برای خود چیزی از آن نگه نداشت (فصول المهمه ، ط نجف ، ص 189).

شخصی به امام سجاد علیه السلام گفت نمی توانم گناه نکنم. امام فرمود پنج چیز را انجام بده بعد هر گناهی خواستی بکن. از روزی خدا نخور هر گناهی خواستی بکن. جایی گناه کن که خدا تو را نبیند و هر گناهی خواستی بکن. در ملک خدا گناه نکن و هر گناهی خواستی بکن. موقع مردن نذار روحت را بگیرد و هر گناهی خواستی بکن. روز قیامت خواستند تو را جهنم ببرند نرو! و هر گناهی خواستی بکن

اما راهزن گفت همه را می برم و تورا می کشم!

امام سجاد علیه السلام عازم مکه بود که راهزنی راه بر حضرت بست و گفت هرچه داری می برم و تورا می کشم! امام فرمود من با میل خود نصف توشه سفر را بتو می دهم. اما راهزن گفت همه را می برم و تورا می کشم! امام فرمود همه توشه را ببر فقط کمی غذا و آب برای من که تا مکه مرا برساند بگذار. اما راهزن گفت همه را می برم و تورا می کشم! امام فرمود: خدا کجاست؟ راهزن گفت خدا در خواب است! در این موقع دو تا شیر پیدا شدند و او را خوردند بطوری که حتی یک قطره خونس نماند و رفتند! امام فرمود خیال کردی خدا در خواب است!

امام محمد باقر علیه السلام

امام پنجم علیه السلام: بنده‌ای را بمدت هفتاد خریف که هر خریفی معادل هفتاد سال است، در جهنم عذاب می‌کنند. سپس آن شخص دعا می‌کند که:

خدایا! بحق محمد و اهل بیتش علیهم السلام، بمن رحم کن! خداوند سبحان به جبرئیل وحی می‌کند که: نزد بنده‌ام فرود آی و او را از جهنم بیرون بیاور! جبرئیل می‌گوید: خدایا! چگونه داخل آتش جهنم کردم؟ خداوند سبحان می‌فرماید: امر کرده‌ام که آتش برای تو

سرد باشد. جبرئیل می‌پرسد: خدایا! نمی‌دانم در کجای جهنم واقع است؟ خداوند سبحان می‌فرماید: او در چاهی در سجین است.

جبرئیل فرود می‌آید و آن شخص را در حالی که بر صورت افتاده است، بیرون می‌آورد. خداوند سبحان به او می‌فرماید: چند مدت در آتش بودی؟ می‌گوید: نمی‌توانم مدت آنرا حساب کنم. خداوند سبحان می‌فرماید: بعزت و جلالم سوگند! اگر دعا نمی‌کردی، بودن تو را در آتش طولانی می‌کردم. ولی من بر خود حتم کرده‌ام که هر شخصی مرا بحق محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام، سوگند دهد، او را بیامرزم. و امروز تو را آمرزیدم. (۵۵۶)

همچنین در روایات به رفت و آمد با فقرا سفارش شده است که باعث می‌شود خدا را بیشتر شکر کنی. ولی سفارش شده با ثروتمندان رفت و آمد نکنید

امام باقر (ع) فرمودند: «لاتجالس الاغنیاء فان العبد یجالسهم و هو یری ان الله علیه نعمة فما یقوم حتی یری ان لیس لله علیه نعمة» با ثروتمندان همنشین مباش، چون

هنگامی که بنده‌ای در کنار آنان می‌نشیند، خود را مشمول نعمت خداوند می‌داند. اما از کنار آنان بر نمی‌خیزد تا این که می‌پندارد خداوند هیچ نعمتی به او نداده است.

درباره رجعت

امام پنجم علیه‌السلام فرمود: گویا عبدالله بن شریک را می‌بینم که عمامه سیاهی بر سر دارد و علامتی در کتفش قرار داشته و پیش روی قائم ما، با چهار هزار نفر که در رجعت، زنده شده‌اند، صدا به تکبیر بلند کرده و از دامن کوه بالا می‌روند. (۵۵۷)

جبرئیل از ترس خود را به پیامبر چسباند!

علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که در زمانی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود و جبرئیل نزد آن حضرت بود که ناگاه نظر جبرئیل به جانب آسمان افتاد و ترسی بر وجودش مستولی شد؛ پس خود را به رسول خدا چسبانید و به حضرت پناه برد. پس حضرت رسول به آنجا که جبرئیل نظرش افتاده بود، نظر افکند، فرشته‌ای را دید که مشرق و مغرب را پر کرده بود. پس آن فرشته رو به پیغمبر کرد و گفت یا محمد! من فرستاده خدایم تا تو را خبر دهم که یا پادشاهی را اختیار کنی یا پیامبری را؟ پس حضرت به سوی جبرئیل توجه

کرد، دید که آثار نگرانی از چهره جبرائیل رخت
 بر بسته. جبرئیل عرض کرد: بهتر است که پیام آور و
 بنده او باشید. پس پیغمبر گفت: می خواهم بنده و
 رسول خدا باشم. پس آن فرشته با گامهای خود
 آسمانهای هفتگانه را درنوردید
 هر آسمان را یک گام خود کرد و هر چه بالا رفت کوچک
 تر شد تا آنکه به اندازه مرغ کوچکی شد. پس حضرت به
 جبرائیل فرمود: دیدم طوری ترسیده بودی که رنگت
 تغییر کرده بود؟ جبرائیل گفت: یا رسول الله مرا ملامت
 مفرما. آیا دانستید که این فرشته که بود؟ این
 اسرافیل "حاجب الرب" بود و از زمانیکه حق تعالی
 آسمانها و زمین را خلق فرموده از مکان خود پائین
 نیامده

من او را دیدم که به سوی زمین می آید، گمان کردم
 که برای بر پا کردن قیامت آمده است پس از ترس
 قیامت، رنگم چنان تغییر کرد که مشاهده فرمودید.
 پس چون دیدم که برای امر قیامت نیامده بلکه حق
 تعالی چون شما را برگزیده و به خاطر عظمت شما او
 را به نزد شما فرستاده، رنگم به حال اول برگشت و
 نفسم به سوی من برگشت⁵⁵⁸

نهی از ارتکاب گناه

یکی از اصحاب امام پنجم علیه السلام می گوید: «من به زنی در کوفه قرآن تعلیم می دادم، در یکی از دفعات درس با او
 شوخی کوچکی نمودم. چون خدمت امام پنجم علیه السلام مشرف شدم به من خطاب کرد و فرمود: «هر که در خلوت
 مرتکب گناهی شود، حق تعالی به او اعتنائی نخواهد کرد. به آن زن چه گفتی؟» من از شرم صورت خود را پوشانیدم و

توبه کردم . امام علیه السلام فرمود : « دیگر این عمل شنیع را انجام مده »⁽²⁾ .

. از امام باقر (ع) نقل شده که فرمودند: به گدا چیزی بدهید حتی اگر بر اسب سوار بود.^[3]^{۵۵۹} سوار بر اسب بودن در این روایت کنایه از عدم فقر ظاهری اوست به طوری که توانایی خرید اسب که وسیله نسبتاً مناسب آن زمان بوده را داشته است

قوم لوط !

امام باقر علیه السلام : قوم لوط بهترین قوم بودند . اما ابلیس سراغ آنها رفت . خصلت آنها این بود که همه مردها برای کارهایشان از محل خارج می شدند و زن ها در محل باقی می ماندند . ابلیس خود را به صورت نوجوانی درآورد و کشت و کشاورزی آنان را خراب می کرد تا اینکه او را دستگیر کردند و قرار شد که فردا او را مجازات نمایند . شب او را نزد یکی از خودشان گذاشتند . موقع خواب نوجوان -ابلیس- شروع به گریه کرد . میزبان علت گریه اش را پرسید . او گفت من شب ها وقتی می خوابیدم روی سینه پدرم می خوابیدم ! میزبان هم او را روی سینه خود خواباند و ابلیس آن شب کاری کرد که میزبان با او لواط نمود . فردا میزبان قضیه را برای مردها تعریف کرد و آنها هم به لواط راغب شدند و این چنین بود که هم جنس بازی میان مردها رسم شد . ابلیس سپس سراغ زن ها رفت و این عمل ننگین و خلاف فطرت را بین آنها رسم نمود . تا این که عذاب الهی آنان را فرا گرفت .^(۵۶۰)

⁵⁵⁹ . حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج 9 ص 417، موسسه آل البيت، 1409 ق

⁵⁶⁰ 376. تفسیر نور الثقلین، ج 2، ص 560

غروب و طلوع خورشید

کار کردن امام باقر ع

(محمد بن منکدر) یکی از صوفیان مدینه گوید: در یکی از ساعات بسیار گرم به یکی از نواحی مدینه رفتم ، محمد بن علی را دیدم که با بدن فربه بر دوش دو نفر از غلامان خود تکیه کرده است . نزد خود گفتم : بزرگی از بزرگان قریش است که در این هوای گرم در طلب دنیا حرکت می کند. می روم و او را نصیحت می کنم نزدیک رفتم و سلام کردم ، او هم در حالی که غرق کرده بود و نفس می زد جواب سلام مرا داد.

عرض کردم : بزرگی از بزرگان قریش در این ساعت و با این حال در طلب دنیا حرکت می کند؟

اگر در این حال مرگ تو فرا رسد چه خواهی کرد؟

حضرت خود تکیه به دیوار داد و گفت : به خدا سوگند اگر مرگم در این حال فرا رسد در حالی فردا رسیده است که در اطاعت از خداوند تعالی بسر می برم که می خواهم با سعی و تلاش خود را از نیازمندی به تو و دیگران حفظ کنم و این ترسی ندارد، ترس من باید از آن جهت باشد که مرگم در حال معصیت فرا رسد. عرض کردم : خداوند تو را مورد رحمت خود قرار دهد، خواستم تو را موعظه کنم اما تو مرا موعظه کردی . (بحارالانوار، ج 46، ص 286).

خبر داشتن از کار پنهانی !

ابو الصباح کنانی گوید:

امام باقر علیه السلام : ابلیس لشکرش را هنگام غروب و طلوع خورشید گسیل می کند پس در این دو ساعت زیاد به یاد خدا باشید و از شر ابلیس به خدا پناه ببرید و کودکان تان را در این دو ساعت تعویذ نمائید که این دو ساعت غفلت است .^(۱)

روزی به در خانه امام باقر علیه السلام رفتم . وقتی در زدم، کنیز امام در را باز کرد . من دست خود را بر پستانهای او زدم و گفتم: به مولای خود بگو که فلانی اجازه شرفیابی می خواهد !

ناگاه صدای امام از اطاقش بلند شد که: «أدخل ! لا أمّ لك» ! من داخل اطاق شدم . و به امام علیه السلام عرض کردم که: این حرکت من از روی شهوت نبود بلکه می خواستم شما را آزمایش نمایم !

امام فرمود: راست گفתי ! اگر گمان می کنید که این دیوارها مانع دیدن ما می شوند، همانطور که مانع دیدن شما می شوند، پس چه فرقی بین ما و شما است . پرهیز از اینکه دوباره اینکار را انجام دهی !^(۵۶۱)

حسین بشار می گوید: به امام باقر علیه السلام نوشتم که مردی دختری از فامیلم را خواستگاری کرده است . آیا شما صلاح می دانید، قبول کنیم؟

حضرت نوشت: اگر از دین وامانت داری او راضی هستی، قبول کنید .

در روایتی ابن صبیح نقل می کند که پیش امام صادق (ع) بودم . گدایی آمد و حضرت به او چیزی دادند سپس گدای دیگری آمد و حضرت به او نیز چیزی دادند بار دیگر نیز این اتفاق افتاد و حضرت به شخص سوم نیز کمک کردند [بعد از او باز گدای دیگری آمد، حضرت به او فرمودند خدا به تو وسعت دهد [و به او چیزی ندادند]...^{۵۶۲} .

»:

اگر من زمان حضرت مهدی «عج» رادرک می کردم خود را برای خدمت به او نگاه می داشتم و آماده می نمودم.^{۵۶۳}

معاویه در زنجیر

امام صادق علیه السلام می فرماید : « با پدرم به مکه می رفتیم و هر کدام بر شتری سوار بودیم . وقتی به منطقه ضجنان رسیدیم ، مردی به ما رسید که در گردنش زنجیر بود و به پدرم گفت : « یا بن رسول الله ! به من آب بده تا خدا هم تو را سیراب کند » ؛
و پشت سر او مرد دیگری بود که سر زنجیر را به دست گرفته بود و می کشید و می گفت : « یا بن رسول الله ! او را سیراب نکن که خدا او را سیراب نمی کند » .

پدرم به من نگاهی کرد و فرمود : « جعفر شناختی این مرد که بود ؟ معاویه لعنة الله بود »^{۵۶۴}.

دوست دارم نابینا باشم

ابوبصیر می گوید : « خدمت امام باقر علیه السلام رفتم و گفتم : آیا شما وارثان رسول خدائید ؟ » فرمود : « آری » . گفتم : « رسول خدا صلی الله علیه و آله وارث انبیا بود ؟ » فرمود : « آری » گفتم : شما قادرید که مرده را زنده کنید و نابینا را بینا گردانید ؟ فرمود : « آری ! به نزدیک من بیا » ، چون به آن حضرت نزدیک شدم دست مبارک بر چشم من مالید و من بعد از آنکه مدت ها بود که نابینا بودم ، آفتاب و آسمان و زمین و خانه و هر که در آن خانه بود دیدم و ساعتی چنان بودم که گویی هرگز نابینا نبوده ام . حضرت فرمود « ای ابامحمد ! دوست می داری که بینا باشی ، ولی در قیامت هر چه دیگران از حساب و کتاب دارند ، تو هم داشته باشی ، یا اینکه مثل گذشته نابینا باشی و بی حساب به بهشت روی ؟ » گفتم : « یا بن رسول الله طاقت حساب و کتاب ندارم و به این حالت (نابینائی) راضی ترم » امام علیه السلام دست بر چشم من مالید و مثل سابق نابینا شدم^{۵۶۵} .

بحار الانوار : ج ۴۶ ، ص ۲۸۰^{۵۶۴}

بحار الانوار : ج ۲ ، ص ۱۰۱^{۵۶۵} .

- میوه بهشتی

جابر بن یزید جعفی می‌گوید : « در خدمت امام باقر علیه‌السلام به طرف حیره می‌رفتیم . چون سر راه به کربلا مشرف شدیم به من فرمود : « ای جابر ! اینجا باغی از باغ‌های بهشت برای ما و شیعیانمان هست و چاهی از چاه‌های جهنم برای دشمنانمان می‌باشد » .

آنگاه امام علیه‌السلام به من فرمود : « ای جابر » گفتم : « لبیک سیدی ! » فرمود : « آیا چیزی می‌خوری ؟ » عرض کردم : « آری ! سیدی » دست مبارکش را در میان سنگ‌ها داخل کرد و سیبی که هرگز به آن خوشبونی ندیده بودم ، برایم بیرون آورد و این سیب به میوه‌های دنیا شباهت نداشت و فهمیدم که از میوه‌های بهشت است .
از آن خوردم و از برکت آن تا چهارده روز محتاج غذا نشدم و نیاز به دفع هم پیدا نکردم »⁵⁶⁶.

قبل از اینکه سخنی بگویم امام علیه‌السلام پاسخ داد

فیض مطرود می‌گوید : « خدمت امام پنجم علیه‌السلام رفتم و قصد داشتم سؤال کنم که اگر در محلی بر روی شتر سوار باشم ، می‌توانم در آن حال نماز شب بخوانم ؟

هنگامی که خدمت امام علیه‌السلام مشرف شدم قبل از اینکه سخنی بگویم فرمود : « رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگامی که سوار شتر بود نماز می‌خواند و هر کس که در این حالت باشد به هر طرفی که باشد ، می‌تواند نماز بخواند »⁵⁶⁷.

ح ق آل محمد علی ه الس لام

منتهی الامال : ج 2 ، ص 102⁵⁶⁶

حديقة الشيعة⁵⁶⁷

مردی در خدمت حضرت باقر علیه السلام عطسه زد گفت : (الحمد لله) امام باقر علیه السلام جواب عطسه او را نداد و فرمود: از حق ما کاست . آنگاه فرمود: چون یکی از شما عطسه کرد بگوید: الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیه . وقتی آن مرد چنین گفت : امام علیه السلام هم جواب عطسه او را داد.⁵⁶⁸

امام صدق ع: پدرم همواره صبح ما را جمع می کرد و دستور می داد ذکر خدا می گوئیم تا خورشید طلوع کند هر يك از ما می توانست قرائت قرآن کند می فرمود: قرائت قرآن کنیم و هر کس نمی توانست قرآن بخواند می فرمود: ذکر خ خدا گوئیم .⁵⁶⁹

– قال علیه السلام : مَنْ حَمَلَ اِخَاهُ عَلَى رَحْلِهِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الْمَوْقِفِ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ يُبَاهِي بِهِ الْمَلَائِكَةُ.⁵⁷⁰
ترجمه :

فرمود: کسی که برادرش را (و هر کس که در مسیر راه بدون وسیله است) سوار وسیله نقلیه خود کند – و حتی الا مکان او را به مقصد برساند – خداوند متعال او را در قیامت سوار شتری از شترهای بهشتی می گرداند – که سریع او را به مقصد برساند و از شدائد و سختی های محشر در امان گردد –، و به بر ملائکه مباحات و افتخار می کنند.

23 – قال علیه السلام : إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى إِخْوِهِ فِي بَيْتِهِ، فَلْيَقْعُدْ حَيْثُ يَأْمُرُهُ صَاحِبُ الرَّحْلِ، فَإِنَّ صَاحِبَ الْبَيْتِ أَعْرِفُ بِعَوْرَةِ بَيْتِهِ مِنَ الدَّخْلِ عَلَيْهِ.⁵⁷¹
ترجمه :

اصول کافی ، باب العطاس و التسميت ، ح 9.⁵⁶⁸

بحارالانوار، ج 46، ص 298⁵⁶⁹

⁵⁷⁰ بحارالانوار: ج 7، ص 303، ح 61.

⁵⁷¹ وسائل الشیعة: ج 5، ص 322.

فرمود: هنگامی به منزل یکی از برادران و دوستانتان وارد شدید، هر کجا به شما گفت بنشینید، بپذیرید و همانجا بنشینید، چون که صاحب منزل بیش از دیگران به اعسار منزل خود آشنا و آگاه است .

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ نَأَى مُرُصِبَانَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنَى خَمْسِ سِنِينَ ، فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَنَى سَبْعِ سِنِينَ ^{۵۷۲} ترجمه :

فرمود: ما - اهل بیت عصمت و طهارت - کودکان خود را از دوران پنج سالگی به انجام نماز دستور می دهیم ، ولی شما - دوستان و پیروان ما - فرزندان خود را از سنین هفت سالگی وادار به نماز نمائید.

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ حَمَلَ جَنَازَةً مِنْ أَرْبَعِ جَوَانِبِهَا، غَفَرَ اللَّهُ لَهُ أَرْبَعِينَ كَبِيرَةً. ^{۵۷۳}
ترجمه :

فرمود: هر کس جنازه ای را تشییع نماید و چهار جانب تابوت را بر شانه خود حمل کند، خداوند چهل گناه از گناهانش درآمی آمرزد.

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فِي الْمِلْحِ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً، ثُمَّ قَالَ : لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْمِلْحِ مَا تَدَاوَوْا إِلَّا بِهِ. ^{۵۷۴}

ترجمه :

فرمود: نمک شفابخش و درمان کننده هفتاد نوع مرض و درد خواهد بود و افزود چنانچه مردم خواص نمک می شناختند به چیزی غیر از نمک مداوا و درمان نمی کردند.

⁵⁷² وسائل الشَّيْعَة : ج 4، ص 31، ح 4434.

⁵⁷³ وسائل الشَّيْعَة : ج 3، ص 3، ح 153.

⁵⁷⁴ تنبيه الخواطر، معروف به مجموعه ورام : ص 468.

– قال عليه السلام : إِنَّ الْمَوْءَ مِنْ إِذَا صَافَحَ الْمَوْءَ مِنْ تَفَرَّقَا مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ.⁵⁷⁵

ترجمه :

فرمود: همانا موء منی که با برادر موء منش دیدار و مصافحه نماید، گناهانشان ریخته می شود و بدون گناه از یکدیگر جدا خواهند شد

در روایتی آمده است که جابر از امام باقر سوال کرد به چه علت زمین محتاج به حضور امام است. فرمود

برای آنکه عالم بر صلاح و امنیت خود باقی بماند چرا که خداوند زمینیان را عذاب نمی کند در صورتی که بینشان امامی باشد چرا «⁵⁷⁶» که پیامبر فرمود اهل بیت من مایه امان برای زمینیان هستند و وقتی آنان نباشند زمینیان را آنچه مکروه می دارند خواهد رسید

إِنَّ هَذَا اللِّسَانَ مِفْتَاحُ كُلِّ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَيَنْبَغِي لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَخْنِمَ عَلَى لِسَانِهِ كَمَا يَخْتِمُ عَلَى ذَهَبِهِ وَ فضَّئِهِ؛

براستی که این زبان کلید همه خوبیها و بدیهاست پس سزاوار است که مؤمن بر زبان خود مهر زند، همان گونه که بر (کیسه) طلا و ⁵⁷⁷نقره خود مهر می زند

جابر نزد امام از اینکه دنیا نصیب دشمنان اهل بیت شده و شیعیان فقیرند گلایه کرد امام فرمود خیال می کنی ما دنیا می خواهیم و خدا به ما نمی دهد؟ ریشه لذات دنیا هفت چیز است. بهترین غذا غسل مصفی است که آن مدفوع زنبور است. بهترین اب، اب معدنی است که از لابلاى فاضلاب و حشرات دل زمین بیرون می آید. بهترین لباس، ابریشم است که اب دهان کرم است. بهترین بو، مشک است که از لای نجاسات داخل شکم اهو خارج می شود. بهترین

⁵⁷⁵ خصال صدوق : ج 1، ص 13.

⁵⁷⁶ علل الشرايع ج 1 ص 123

⁵⁷⁷ تحف العقول، ص 298

شنیدنی غناست که حرام و صوت شیطان است. بهترین سواری اسب است که قاتل صاحب خویش می شود بهترین لذت زن و مرد، جنسی است که انهم مبال اندر مبال است!

حدیث روح الله

امام محمد باقر ع فرمود: روزی پیامبر ص در حضور عده ای از اصحاب خود فرمود در روز قیامت از طرف راست عرش الهی عده ای بر منبر هستند که صورتشان از نور و لباسشان از نور است بطوری که نور آنها چشم مشاهده کنندگان را خیره می کند.

ابوبکر گفت اینها کیستند. پیامبر حرفی نزد. زبیر گفت اینها کیستند؟ باز حرفی نزد. عبدالرحمن گفت اینها کیستند؟ باز حضرت ساکت ماند. علی ع عرض کرد اینها کیستند؟ پیامبر خدا فرمود اینها مردمی هستند که دوستدار روح الله هستند. بدون اینکه با او فامیل باشند. یا او به آنها اموالی بدهد. آنها شیعیان تو هستند و تو امام آنها هستی ای علی. {بحار الانوار ج 61}

امام جعفر صادق علیه السلام

- آقای من! [حضرت مهدی علیه السلام] از کجا و چطور ظهور می فرماید؟

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آقای من! [حضرت مهدی علیه السلام] از کجا و چطور ظهور می فرماید؟ امام علیه السلام فرمود: ای مفضل! تنها ظاهر می شود و تنها به خانه خدا می آید و تنها وارد کعبه می شود و آن روز را به تنهایی به شب می رساند؛ چون شب فرا آمد و مردم همه به خواب رفتند، جبریل و میکائیل و صفوف ملائکه از آسمان نزد او فرود می آیند؛ جبریل به او می گوید: آقای من! سخت روا و امرت جاری است. آن حضرت دست مبارک بر صورت خود می کشد و می گوید: «ستایش خدای را که وعده خویش استوار فرمود و زمین را در قبضه ما گذاشت. در هر کجای بهشت که بخواهیم منزل می گیریم، چه قدر خوب است اجر و جزای عمل کنندگان»؛ در بین رکن و مقام، می ایستد

و به آواز بلند می گوید: «ای جماعت نقبا و ای خاصان و آنانکه شما را [خداوند] پیش از ظهور برای نصرت من ذخیره کرده، از صمیم دل و اطاعت کامل، نزد من آیید». صدای مبارک آن حضرت در شرق و غرب عالم به آنها می رسد، بعضی از آنها در محراب به عبادت مشغول، و بعضی در رختخواب خود می باشند، به همین یک صدا، همه آواز او را می شنوند، دعوتش را اجابت کرده، رو به مکه می آورند. زمانی بس اندک به قدر به هم زدن چشم، همه آنان پیش او در بین رکن و مقام، حاضر می شوند. خداوند امر فرماید نوری از آسمان تا زمین، ستون وار کشیده شود و به آن نور، همه مؤمنین که در روی زمین هستند، روشنایی گیرند و نوری از آن به اندرون خانه های مؤمنان تابش نماید و دل های آنان به تابش آن نور، خرم و خرسند می شود.^{۵۷۸}

حضرت آدم (ع) در عرفات

مطابق روایتی از امام صادق(ع)، وقتی جد اعلای ما حضرت آدم (ع) از باغ بهشتی به زمین فرود آمد، چهل روز هر بامداد بر فراز کوه صفا با چشم گریان در حال سجده بود. جبرئیل (ع)، فرود آمد و پرسید:

- چرا می گریی، ای آدم؟

- چرا نگریم در حالیکه از جوار خداوند به این دنیا فرود آمده ام؟

- به درگاه خدا توبه کن و بسوی او بازگرد.

- چگونه ؟

جبرئیل در روز هشتم ذیحجه آدم را به منی برد، آدم شب را در آنجا ماند و صبحگاهان عازم صحرای عرفات شد. جبرئیل هنگام خروج از مکه، احرام بستن و لبیک گفتن را به او آموخت و چون عصر روز عرفه فرا رسید، آدم را به غسل فرا خواند و پس از نماز عصر، او را

⁵⁷⁸ الزام الناصب، ص 215؛ بحار الانوار، ج 53، ص 7

به وقوف در عرفات دعوت کرد و کلماتی را که از پروردگار دریافت کرده بود به وی تعلیم داد، این کلمات عبارت بودند از:

سبحانک اللهم و بحمدک

لا اله الا انت

علمت و ظلمت نفسی

واعترفت بذنبی

اغفر لی انک انت الغفور الرحیم

یعنی:

جز تو خدایی نیست

کار بدی کردم و بر خود ظلم نمودم

اینها به گناه خود اعتراف می کنم

مرا بحق محمد و ال محمد ببخش که تو بخشنده و مهربانی.

یا حامد بحق محمد. یا عالی بحق علی. یا فاطر بحق فاطمه. یا محسن بحق الحسن. یا قدیم الاحسان بحق الحسین.

آدم (ع) تا غروب آفتاب همچنان دعا میکرد و با تضرع اشک می ریخت. وقتی که آفتاب غروب کرد همراه جبرئیل روانه مشعر شد و شب را آنجا گذراند. صبحگاهان در مشعر بپاخواست و به دعا پرداخت... تا اینکه سرانجام بخشیده شد...

راوی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم ❖

چرا روز ترویه را روز ترویه نامیده‌اند؟

حضرت فرمودند: زیرا در عرفات آب نبود و حاجی‌ها روز هشتم ذی حجه از مکه آب بر می‌داشتند و به عرفات می‌بردند و برخی ❖ از ایشان به بعضی دیگر می‌گفتند: ترویتم، ترویتم (سیراب شدید، سیراب شدید) لذا به خاطر همین، روز هشتم را روز ترویه نامیدند.

علل الشرایع، ج 2، باب 171 ❖

فلسفه نام‌گذاری عرفات

از امام صادق (علیه السلام) درباره چرایی نام "عرفات" سوال شد. حضرت فرمودند: «جبرئیل، حضرت ابراهیم را روز عرفه به □ این مکان آورد، چون ظهر فرا رسید، جبرئیل گفت: «ای ابراهیم! به گناه خود اعتراف کن و مناسکت را بیاموز. چون جبرئیل گفت اعتراف کن. این سرزمین عرفات نامیده شد»⁵⁷⁹

امام صادق علیه السلام:

الْجَلْمُ سِرَاجُ اللَّهِ ... الْجَلْمُ يَدُورُ عَلَى خَمْسَةِ أَوْجِهٍ أَنْ يَكُونَ عَزِيزًا فَيَذَلَّ أَوْ يَكُونَ صَادِقًا فَيَتَّهِمَ أَوْ يَدْعُوَ إِلَى الْحَقِّ فَيُسْتَحَفَّ بِهِ أَوْ أَنْ يُؤَذَى بِلَا جُرْمٍ أَوْ أَنْ يَطْلُبَ بِالْحَقِّ فَيَخَالِفُوهُ فِيهِ فَإِذَا آتَيْتَ كُلًّا مِنْهَا حَقَّهُ فَقَدْ أَصَبْتَ⁵⁸⁰

بردباری چراغ خداست... پنج چیز است که بردباری می‌طلبد: شخص عزیز باشد و خوار شود، راستگو باشد و نسبت ناروا داده شود، به حق دعوت کند و سبکش بشمارند، بی گناه باشد و اذیت شود، حق طلبی کند و با او مخالفت کنند. اگر در هر پنج مورد، به حق رفتار کنی، بردبار هستی... .

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که نظرش این است که بر دیگری برتری دارد، جزء مستکبرین است.» حفص بن غیاث عرض کرد: همانا خود را برتر می‌دانم به این جهت که مبتلا به گناه نشدم، زمانی که می‌بینم دیگری مرتکب معصیت شده است. حضرت فرمود: «هیئات! خیلی دور است که خود را در این حال [نیز] برتر بدانی؛ چرا

کافی، ج 4، ص 316⁵⁷⁹

مصباح الشریعه ص 154 - بحار الأنوار (ط-بیروت) ج 68، ص 422، ح 61⁵⁸⁰

که ممکن است شخص عاصی مورد غفران قرار گیرد، ولی تو را خداوند برای حساب رسی نگه دارد. آیا قصه ساحران فرعون [که خداوند آنها را بخشید] را نخوانده ای؟...

ششمین آفتاب فروزان سپهر ولایت و امامت چنین فرموده اند

به درستی که اگر من آن روز را درک می کردم؛⁵⁸¹ انی لو ادرکت ذلک لاستبقت نفسی لصاحب هذا الامر «جانم را برای صاحب این امر (امام زمان علیه السلام) نگه می داشتم

داستان ایمان آوردن شخص مرتاض در حضور امام صادق(ع)

نقل شده در زمان امام صادق(علیه السلام) شخصی مدعی بود که قادر است از اشایی که دیگران پنهان کرده اند خبر دهد. مردم به عنوان سرگرمی و تفریح از راههای مختلف وی را امتحان کردند. آن فرد برخلاف انتظار حاضرین به خوبی از پس امتحانات برآمد، تا اینکه امام صادق(علیه السلام) سر رسید، اوضاع را جويا شد، جریان را شرح دادند. حضرت دست خود را مشت کردند و از او پرسید؛ در دست من چه چیزی است؟ او بعد از لحظاتی تأمل و فکر، با حالت تحیر و تعجب به امام خیره شد. امام(علیه السلام) پرسید چرا جواب نمی دهی؟ گفت جواب را می دانم ولی در تعجبم شما از کجا آن را آورده اید. آن شخص ادامه داد: در تمام کره زمین همه چیز مسیر طبیعی خود را می گذراند فقط در یک جزیره مرغی دو تا تخم گذاشته که یکی از آنها مفقود شده و آنچه در دست توست باید همان تخم باشد. حضرت تصدیق کردند. امام(علیه السلام) از او پرسید چگونه به اینجا رسیدی؟ جواب داد: «با مخالفت با هوای نفس»، هرچه دلم خواست خلافت را انجام دادم. حضرت از او خواست مسلمان شود. جواب داد، دوست ندارم. امام(علیه السلام) فرمود؛ مگر قرار نبود با هوای نفس مخالفت کنی؟ طبق عهد خود الان باید مسلمان شوی، چون دوست نداری مسلمان شوی. زمینه فراهم بود؛ هم به قدرت معنوی امام پی برد و هم در مقابل استدلال امام پاسخی نداشت. بعد از مسلمان شدن، قدرت غیبی خود را از دست داد. سراغ امام آمد و زبان به شکوه گشود «قبلاً که مسلمان نبودم این

⁵⁸¹ نعمانی، کتاب الغیبه، ص 145

قدرت را داشتم الان که خدا را پذیرفتم قدرتم را از دست داده‌ام! این چه دینی است؟»
امام (علیه السلام) فرمود: «تاکنون متحمل زحمتی شده بودی و خداوند در همین عالم مزد زحمت تو را می‌داد و بعد از دریافت مزد، طلبی از خدا نداشتی چون با خدا بیگانه بودی و از الان آنچه عمل می‌کنی خداوند برای آن جایی که به آن نیازمندی ذخیره می‌کند و آنچه که قبلاً داشتی برای نیل به «سعادت ابدی، سودی به تو نمی‌رساند».

امام جعفر صادق (ع) فرمودند

به وقت ظهور، نشاط و شادی به برزخ نیز سرایت می‌کند و مؤمنین از فشارهای آن دیار راحت می‌شوند^{۵۸۲}

امام صادق علیه السلام در وقایع بعد از ظهور فرمودند: «لشکری را به منظور فتح قسطنطنیه (رومیان) اعزام می‌فرماید، همین که آن لشکر به دریا رسیدند، بر کف پای خود چیزی می‌نویسند و بر روی آب راه می‌روند. وقتی که رومیان آنها را ببینند می‌گویند: اگر اینها اصحاب او هستند، خود او کیست؟ آن وقت دروازه های شهر را بر روی آنها باز کرده و آنها وارد شده و هر چه که خواستند، حکم می‌کنند».^{۵۸۳}

سُرْأَخَاك يَسْرُكُ الله

محمد بن جمهور گوید: نجاشی حاکم اهواز بود یکی از کارمندانش به امام ششم (ع)

عرضکرد در دفتر نجاشی خراجی به عهده من است و او مؤمن و مطیع شما است اگر صلاح بدانید برایم به او توصیه ای بنویسید: امام ششم (ع) نوشت:

((بسم الله الرحمن الرحيم ير اخاك يسرك الله))

برادرت را مسرور نما تا خدا تو را مسرور نماید.

پس نامه را بنزد نجاشی آورد در زمانیکه در جلسه عمومی بودند و چون مجلس خلوت شد نامه را به او داد و گفت این نامه امام صادق(ع) است. نجاشی نامه را گرفته و بوسید و روی دیده گذاشت و گفت حاجت چیست. گفت در دفتر شما خراجی بر گردن من است نجاشی گفت چه مقدار؟ گفت: ده هزار درهم. نجاشی دفترش را خواست و دستور داد از حساب خود او پیردازد و سال آینده نیز همان مقدار برای سال آینده بنویسد.

پس گفت: آیا تو را شاد کردم گفت آری قربانت پس است و کنیز و نوکری به او داد و همچنین یکدست لباس پس گفت فرش این اطاق که روی آن نشیبه بودند را نیز به او دادند. مرد فرش و هدایا را برداشته و به خدمت امام ششم مشرف شد و جریان را گفت حضرت از دفتار نجاشی مسرور شد آن مر گفت مثل اینکه برخورد نجاشی شما را خوشحال کرد فرمود: آری بخدا خدا و پیامبرش را هم شاد کرد.

محبوبتر از آنست که یک هفته بیت الله الحرام را طواف کنی.

صفوان جمال می گوید: در مجلس امام صادق(ع) نشیبه بودم پس مردی از اهل مکه وارد شد و به عرض رساند که پولش تمام شده و کرایه بازگشتن به وطن را ندارد. امام(ع) بمن دستور داد که برخیز و در اصلاح کار برادر دینی خود اقدام کن پس فوراً برخاستم و پول کرایه آنمرد را تهیه و به او تسلیم کردم و به مجلس حضرت برگشتم حضرت پرسید در کار برادرت چه اقدامی کردی؟ به عرض رساندم که خداوند اصلاح کرد و کارش روبراه شد. امام فرمود: آگاه باش که اگر برادر مسلمانان را یاری نمائی در نزد من محبوبتر از آنست که یک هفته بیت الله الحرام را طواف کنی.

در جای دیگری آمده است که امام صادق(ع) می فرمودند به بچه ها، زنان، زمین گیرها، ضعیف ها و پیرها کمک

کنید و حضرت نهی می کردند از کمک به دیوانگان^{۵۸۴}

در روایتی از حضرت صادق (ع) سؤال می شود گدایی می آید و در خواست کمک می کند وقتی واقع را نمی دانیم چه کنیم؟ حضرت در جواب می فرمایند: به کسانی که نسبت به آنها دلسوزی پیدا کردید کمک کنید سپس حضرت می فرمایند: کمتر از یک درهم^{۵۸۵} به آنها بدهید راوی می پرسد حد اکثر مقداری که به آنها بدهم چقدر باشد و [حضرت می فرماید چهار دانگ^{۵۸۶}].

از امام صادق (ع) روایت شده که از نجوایی که خدای متعال با حضرت موسی کرد این بود که ای موسی سائل را با دادن چیز اندکی یا با برخورد خوب احترام کن چون گاهی کسانی پیش تو می آیند که نه انسان هستند و نه جن، بلکه ملکی از ملائکه رحمن هستند که تو را با موقعیتی که من برایت ایجاد کرده ام آزمایش می کنند و از تو در خواست آن چیزی را می کنند که من به تو دادم پس در آن هنگام زیر نظر هستی که تو ای موسی چه می کنی^{۵۸۷}

بزودی کوفه از مؤمن خالی شده

امام صادق ع فرمود: بزودی کوفه از مؤمن خالی شده و علم از کوفه می گریزد و پنهان می شود مانند پنهان شدن مار در لانه اش. سپس علم در شهری بنام قم ظاهر می گردد و شهر قم مرکز علم می گردد و از این شهر علم به همه جای زمین اشاعه گشته بطوری که مستضعفی (در دین) باقی نماند حتی زنان در حجله. و این زمان نزدیک ظهور مهدی عج است. پس خداوند قم و اهل او را قائم مقام حجت خود قرار می دهد که اگر چنین نشود زمین براهلش خراب می شود. آنگاه علم از قم به تمام دنیا رسیده و شرق و غرب عالم را فرا می گیرد پس حجت خدا بر خلق تمام می گردد. زیرا در تمام روی زمین کسی باقی نمی ماند که دین و علم به او ابلاغ نشده باشد آنگاه امام مهدی عج ظاهر می شود.^(۵۸۸)

آیا مؤمن از مرگ ناراحت می شود؟

قیمت هر درهم در سال 1377 حدود 200 تومان بوده است. استفاده شده از "فاضل لنکرانی، مجد جواد، جامع المسائل، ج 2 ص 374،⁵⁸⁵ <http://lankarani.ir/far> سایت حضرت آیت الله فاضل لنکرانی

عروسی حویزی، عبد علی، تفسیر نور الثقلین، ج 5 ص 597، چاپ چهارم، انتشارات اسماعیلیان، 1415 ق⁵⁸⁶

حر عاملی، مجد بن حسن، وسائل الشیعة، ج 9، ص 419⁵⁸⁷

ابابصیر می گوید: از امام صادق (ع) سؤال کردم: آیا مرگ ناراحت می شود؟ امام فرمود: نه بخدا! گفتم: چرا ناراحت نمی شود؟ فرمود هرگاه مرگ مؤمنی فرا برسد، رسول خدا (ص) و اهل بیتش (ع) بر بالین او حاضر می شوند! جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، نیز بیایند! علی (ع) می فرماید: یا رسول الله! این شخص از دوستان ما است! پس او را دوست بدار! همه فرشتگان نیز توصیه او را به عزرائیل، می کنند! و می گویند: این شخص از دوستان محمد و آل محمد است. با او مدارا کن! عزرائیل گوید: قسم به خدائی که شمارا برگزید، و محمد را به نبوت انتخاب کرد، من نسبت به او از پدر مهربانتر و از برادر رفیق ترم! سپس عزرائیل به آن شخص می گوید: ای بنده خدا! آیا از آتش، خودت را رها ندی؟ آیا از گرو امانت الهی، بیرون آمدی؟ او جواب می دهد: آری! عزرائیل می پرسد: چگونه؟ می گوید: به محبت محمد و آلش و به ولایت علی بن ابی طالب و فرزندان او! عزرائیل می گوید: خدا تو را از هر چه خوف داشتی، ایمن نمود و آنچه امید داشتی، بتو داد! چشمانت را باز کن و نگاه کن! او وقتی چشمش را باز می کند، افرادی را که در اطراف او هستند - پیامبر (ص) و اهل بیتش و ملائکه را - می بیند. سپس چشمش به دری از باغی از باغهای بهشت، می افتد. عزرائیل می گوید: این را خدا برایت مهیا ساخته و اینها هم رفقای هستند! آیا دوست داری به اینها ملحق شوی و یا به دنیا برگردی؟ او دستش را بالای چشمانش گذاشته و می گوید: نمی خواهم به دنیا برگردم! در این هنگام از دل عرش، ندا می شود:

يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ وَصِيِّهِ وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ ! ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَا ضِيَّةً بِالْوَلَايَةِ، مَرْضِيَّةً بِالْثَوَابِ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي مَعَ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ ادْخُلِي جَنَّتِي غَيْرَ مَشْوَبَةٍ !
یعنی: ای بنده ای که در کنار محمد (ص) و وصیش و امامان بعد از او آرامش یافتی! به سوی خدایت، برگرد! در حالی که به ولایت اهل بیت، راضی شونده و به ثواب راضی شده ای! پس با محمد آلش، داخل بندگانم شو و در حالیکه دچار اضطرابی نیستی، به بهشت وارد شو.

بحار الأنوار : محمد بن عبد الحسين بن كثير الخزاز عن الإمام الصادق عليه السلام : قَالَ لِي : أَمَا تَدْخُلُ السُّوقَ ؟ أَمَا تَرَى الْفَاكِهَةَ تُبَاعُ وَ الشَّيْءُ مِمَّا تَشْتَهِيهِ ؟ فَقُلْتُ : بَلَى ، فَقَالَ : أَمَا إِنَّ لَكَ بِكُلِّ مَا تَرَاهُ فَلَا تَقْدِرُ عَلَى شِرَاؤِهِ حَسَنَةً

بحار الأنوار - به نقل از محمد خزّاز - : امام صادق علیه السلام به من فرمود : آیا به بازار نمی روی؟ آیا میوه هایی که به فروش می رسد و چیزهای دیگری که دلت هوس آنها را می کند نمی بینی؟ عرض کردم: چرا. فرمود: بدان که در برابر هر چیزی که می بینی اما از عهده خرید آن بر نمی آیی، برایت حسنه ای است.

چرا جبرئیل از ترس بیهوش شد؟

قطب راوندی از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده که حضرت عیسی (علیه السلام) از جبرئیل پرسید: کی قیامت بر پا خواهد شد؟ جبرئیل چون اسم قیامت شنید به لرزه افتاد و از هوش رفت؛ پس چون به حال آمد گفت ای روح خدا، مسئول بساط قیامت، عالمتر از پرسشگر نیست، سپس آیه شریفه ای (589) را که ذکر شد خواند.⁵⁹⁰

روزی جبرئیل به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: می خواهید کیفیت قیامت را ببینید؟ فرمود بلی. حضرت را به قبرستان بقیع آورد. پا را به قبری زد و گفت: برخیز به اذن پروردگار. شخصی نورانی، خوش و خرم سر از قبر به در آورد و گفت: الحمد لله الذی صدقنا وعده. بعد پا به قبر دیگری زد و گفت: قم باذن الله. شخص بد هیکلی با منظره موحشی بیرون جست و گفت: واحسرتا!

جبرئیل عرض کرد: این طور، مؤمنین و کفار سر از قبر

خداوند در وصف قیامت در سوره اعراف آیه 187 می فرماید: هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَعْنِي فرارسیدن قیامت در (بر اهل) آسمانها و زمین، سنگین و دشوار و گران است، فرا نرسد شما را مگر به یکباره و ناگاه و بدون آنکه شما را خبر دهد.⁵⁸⁹

(⁵⁹¹) بیرون می آورند

بشارتی بزرگ برای شیعیان اهل بیت (علیه السلام)

(⁵⁹²) و ایاب الخلق الیکم و حسابهم علیکم
در جلد دوم بحار الأنوار از امالی مفید به سند متصل
:از حضرت صادق روایت کرده، قال (علیه السلام)
إذا کان یوم القیمة وکلنا الله بحساب شیعتنا فما کان
لله سئلنا الله ان یهبه لنا فهو لهم و ما کان لنا فهو
لهم ثم قرء ابو عبدالله (علیه السلام) ان الینا ایابهم
(⁵⁹³) ثم ان علینا حسابهم

چون قیامت شود، خدا حساب شیعیان ما را به ما
واگذار می کند، پس هر حقی راجع به خداوند است، ما
از خداوند می خواهیم که به ما بخشد، پس آن حق به
آنها بخشیده می شود و هر حقی راجع به خود ماست، آن
را هم به آنها می بخشیم. پس این آیه شریفه را
:قراءت فرمود
جز این نیست که به سوی ماست رجوع ایشان پس بر ماست
حساب ایشان

چه عقلی دارد که فرمانبری شیطان میکند؟

عبدالله بن سنان از مردی یاد کرد که در وضو و نمازش گرفتار وسواس است و ادعا کرد
که او مردی عاقل است. حضرت فرمودند: چه عقلی دارد که فرمانبری شیطان میکند؟
(راوی میگوید) عرض کردم: چگونه فرمانبری شیطان میکند؟ حضرت فرمودند: از او
پرس و سوسهای که به وی دست میدهد از چیست؟ قطعاً به تو خواهد گفت: کار شیطان
است.

⁵⁹¹ بحار الأنوار: 39/7

⁵⁹² مفاتیح الجنان / زیارت جامه کبیره

⁵⁹³ بحار الأنوار: 19/264/7 ح

- امام صادق (ع) فرمود مردم قم یاور قائم و خواهان حق ما هستند. آنگاه حضرت سر مبارک را بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد خدایا این مردم را از هر فتنه ای حفظ کن و از هر هلاکتی نجات بده.

و فرمود پیش از ظهور مهدی (عج) قم مرکز علم و دانش می گردد و از آنجا به تمام شهرها از شرق و غرب علم منتشر می شود.^{۵۹۴}

مقام فاطمه معصومه

50 سال قبل از ولادت فاطمه معصومه سلام الله علیها، عده ای از مردم ری محضر امام جعفر صادق علیه السلام رسیدند. امام به آنها فرمود مرحبا به مردم قم! گفتند ما از ری آمده ایم! فرمود مرحبا به مردم قم! آگاه باشید خداوند حرمی دارد و آن مکه است. آگاه باشید رسول خدا حرمی دارد و آن مدینه است. آگاه باشید امیر مؤمنان حرمی دارد و آن کوفه است و آگاه باشید حرم من و فرزندانم قم است. دختری بنام فاطمه از پسر موسی بدینا می آید که در قم دفن می شود. به شفاعت او همه شیعیان به بهشت می روند.^{۵۹۵}

عغان می گوید: امام صادق - علیه السلام - به من فرمود: آیا می دانی علت ناامیده شدن این شهر به قم چیست؟ گفتم: خدا و رسولش و شما داناترید. امام فرمود: این شهر قم نامگذاری شد چون مردمش با قائم آل مجد - علیه السلام - اجتماع و با او قیام و برای او استقامت می کنند و یاریش می نمایند.

ورود با حالت جنابت ممنوع

ابوبصیر می گوید: با رفقایم به مدینه رفتیم و من جنب شده بودم و چون دیدم که رفقایم می خواهند به خدمت امام

. مکال المکارم⁵⁹⁴

مجالس المؤمنین، جلد 1، صفحه 83⁵⁹⁵ بحار الأنوار، جلد 75، صفحه 228

صادق علیه السلام مشرف شوند ، بر من سخت بود که آنها حضرت را قبل از من زیارت کنند . لذا من هم به خدمت حضرت رفتم . وقتی خدمت حضرت وارد شدم ، به من فرمود : « ای ابابصیر ! آیا نمی دانی که به خانه انبیاء و اولیاء نباید با حالت جنابت رفت ؟ » من شرمنده شدم و گفتم : « ترسیدم که یارانم قبل از من خدمت شما مشرف شوند و توبه می کنم که دیگر این عمل را انجام ندهم » ⁽²⁾ .

دعای امام علیه السلام

حماد بن عیسی از امام صادق علیه السلام درخواست نمود که از خدا بخواهد که به او خانه ای خوب و زنی نیکو و فرزندی صالح و توفیق رفتن به حج در هر سال و مال بسیار عنایت فرماید . امام علیه السلام دست به دعا برداشته و فرمود : « خدایا هر چه حماد آرزو دارد ، به وی عطا فرما » . مردی که در آن مجلس حاضر بود گفت : « بعدها در بصره خدمت حماد رسیدم ، به من گفت : آن دعای امام صادق علیه السلام را به خاطر داری ؟ گفتم : « آری » گفت : « بیا و خانه مرا ببین که خانه ای از این بهتر در این شهر نیست و زنی نصیب من شده که از نظر حسب و نسب ، نیکوترین زن این شهر است و فرزندی صالح نصیب شده که همه به آنها احترام می گذارند و تاکنون چهل و هشت مرتبه حج کرده ام » حماد دو حج دیگر نصیبش شد و در آخرین حج در جحفه (محل بستن احرام) در حین غسل در آب غرق شد و به رحمت خدا پیوست ⁽¹⁾ .

برخاستن امام صادق (ع) از کنار سفره و اعتراض او

در یکی از سفرها ، امام صادق (ع) به حیره (شهری بین کوفه و بصره) آمد، در آنجا منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) پسرش را ختنه کرده بود، و جمعی را به مهمانی دعوت نموده بود، امام صادق (ع) نیز ناگزیر در آن مجلس حاضر بود.

وقتی که سفره غذا را پهن کردند، هنگام غذا خوردن ، یکی از حاضران آب خواست ، بجای آب برای او شراب آوردند، وقتی ظرف شراب او را به او دادند، امام صادق (ع) هماندم برخاست و به عنوان اعتراض مجلس را ترک کرد و فرمود: رسول خدا(ص) فرمود:

ملعون من جلس علی مائدة یشرب علیها الخمر

(ملعون است کسی که در کناره سفره ای بنشیند که در آن سفره ، شراب نوشیده می شود) (فروع کافی ، ج 6، ص

اهمیت متعه!

:امام صادق فرمود

هیچ مردی نیست که متعه کند سپس غسل کند مگر آنکه خداوند به ازای هر قطره غسل او هفتاد ملک خلق میکند " ^{۵۹۶} که تا روز قیامت برایش استغفار می کند و کسانی که متعه را انکار می کنند را لعنت می کنند

علم غیب امام از کجاست؟

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع سَأَلْتُهُ عَنْ عِلْمِ الْإِمَامِ بِمَا فِي أَفْطَارِ الْأَرْضِ وَ هُوَ فِي بَيْتِهِ مُرْجَى عَلَيْهِ سِتْرُهُ فَقَالَ يَا مُفَضَّلُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِلنَّبِيِّ ص خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ رُوحَ الْحَيَاةِ فِيهِ دَبٌّ وَ دَرَجٌ وَ رُوحُ الْقُوَّةِ فِيهِ تَهَضُّ وَ جَاهِدٌ وَ رُوحُ الشَّهْوَةِ فِيهِ أَكْلٌ وَ شَرِبٌ وَ أَتَى النَّبِيَّ مِنَ الْحَلَالِ وَ رُوحُ الْإِيمَانِ فِيهِ أَمْرٌ وَ عَدَلٌ وَ رُوحُ الْقُدُسِ فِيهِ حَمَلُ الثُّبُوتِ فَإِذَا قُبِضَ النَّبِيُّ ص انْتَقَلَ رُوحُ الْقُدُسِ فَصَارَ فِي الْإِمَامِ وَ رُوحُ الْقُدُسِ لَا يَنَامُ وَ لَا يَغْفُلُ وَ لَا يَلْهُو وَ لَا يَسْهُو وَ الْأَرْبَعَةُ الْأَرْوَاحُ تَنَامُ وَ تَلْهُو وَ تَغْفُلُ وَ تَسْهُو وَ رُوحُ الْقُدُسِ ثَابِتٌ يَرَى بِهَ مَا فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَتَنَاولُ الْإِمَامُ مَا يَبْغِدَادُ بِيَدِهِ قَالَ نَعَمْ وَ مَا دُونَ الْعَرْشِ.

مفضل بن عمر گفت: به حضرت صادق (ع) عرض کردم: از کجا امام اطلاع دارد از اطراف جهان با اینکه در خانه نشسته و پرده آویخته است؟! فرمود ای مفضل! خداوند برای پیامبر پنج [مرتبه] روح قرار داده: روح الحیات که با آن حرکت می کند ، می رود و می آید. و روح القوة که با آن حرکت می کند و جهاد می نماید. و روح الشهوة که با آن می خورد و می آشامد و با زنان از راه حلال همبستر می شود. و روح ایمان که به وسیله آن دستور می دهد و عدالت می ورزد. و روح القدس که به وسیله آن بار نبوت را بر می دارد. وقتی پیامبر از دنیا رفت روح القدس به امام منتقل می شود روح القدس نمی خوابد و دچار غفلت نمی شود و اهل لهو و بیهوده کاری نیست و سهو و اشتباه نمی کند ؛ ولی چهار روح دیگر می خوابند و دارای لهو و غفلت و سهو هستند روح القدس ثابت است. نبی یا امام به وسیله او آنچه را در شرق و غرب و خشکی و دریا است می بیند. عرض کردم آیا امام می تواند چیزی را که در بغداد است با دست خود بر دارد فرمود: آری و هر آنچه را که پائین تر از عرش است. ⁵⁹⁷

عابد واقعی و نجات زن بدکار!

وسایل الشیعه، ج 21 ص 16 ⁵⁹⁶

بحار الأنوار ، ج 25 ، ص 58 ⁵⁹⁷

امام صادق علیه السلام : در بنی اسرائیل عابدی بود که هیچ میلی به دنیا نداشت لذا ابلیس ناله ای کرد تا شیاطین بدورش جمع شدند . ابلیس گفت برای فریب این ابد چه روشی را پیشنهاد می کنید؟ یکی گفت از راه زنان ! ابلیس گفت میلی به زن ندارد ! دیگری گفت از راه شراب ! ابلیس گفت میلی به شراب ندارد . سومی گفت از راه اعمال خوب ! ابلیس گفت تو برو و از این راه گمراهش کن !

شیطانک به کنار محل زندگی عابد رفت و در آنجا مشغول عبادت شد . عابد متوجه این عابد جدید شده و او را زیر نظر گرفت . بعد از چند روز عابد، سراغ شیطان عابدنما رفت و گفت چقدر تو خوب عبادت می کنی؟ از کجا به این مقام رسیده ای؟ گفت من یک گناهی کرده ام . هر وقت بیدار آن گناه می افتم به عبادت راغب تر می شوم . تو هم اگر می خواهی که مثل من بشوی باید بروی گناه کنی ! عابد گفت چه گناهی؟ گفت برو زنا کن ! عابد گفت من که این کار را بلد نیستم . شیطان گفت من به تو یاد می دهم . داخل شهر می شوی و در فلان کوچه و فلان خانه، زن فاسدی است، سراغ او می روی ! عابد هم به سخن شیطان گوش کرد و به در خانه زن مذکور رفت . زن مذکور او را به خانه برد ولی از سر و وضع و چهره عابد فهمید که او اهل گناه نیست . لذا علت تصمیم بر گناه را از او پرسید . عابد داستان عابدنمارا برای او تعریف کرد . زن دلش به حال عابد سوخت و گفت او عابد نیست بلکه شیطانی است که برای اغوای تو آمده است و عابد را منصرف نمود . عابد از خانه زن بیرون رفت و زن همان شب بیمار شده و مرد . خدا به پیامبر آن زمان وحی کرد و به خاطر این که این زن، بنده ما را از گناه کردن نجات داد برو و او را غسل و کفن نما و نماز بخوان و دفن کن که او آمرزیده شد . (۵۹۸)

امام صادق (ع) فرمود: دو نفر عابد و فاسق وارد مسجد شدند چون بیرون رفتند فاسق عابد و عابد فاسق گردید زیرا وقتی وارد مسجد شدند عابد از عبادت خود دچار غرور و کبر گردید پس اعمالش باطل شد و فاسق احساس پشیمانی و ذلت در مقابل خدا کرده پس خدا او را بخشیده و هدایتش کرد.

«(امام جعفر صادق علیه السلام

السُّرَّاقُ ثَلَاثَةٌ: مَانِعُ الزَّكَاةِ وَ مُسْتَحِلُّ مَهْوَرِ النِّسَاءِ! وَ كَذَلِكَ مَنْ اسْتَدَانَ دِيناً وَ لَمْ يَنْوَ قَضَاءَهُ

دزدان سه نفرند: کسی که زکات و وجوهات خود را نمی‌پردازد و کسی که (خوردن) مهریه زنان را برای خود حلال می‌داند! و آن کس که قرض می‌گیرد و قصد پرداختن آن را نداشته باشد.^{۵۹۹}

با دعا و تضرع، فرج زودتر انجام می شود

مفضل گوید از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که می فرماید

روزی خداوند به ابراهیم (ع) وحی کرد که به زودی صاحب فرزندی خواهی شد. ابراهیم (ع) بسیار خوشحال شد به سرعت به نزد ساره، همسر خود، شتافت تا این مژده مسرت بخش را به او برساند.

وقتی ساره از بشارت الهی مطلع شد، به ابراهیم (ع) گفت: چه می گویی؟ من پیر شده ام. چه طور ممکن است که صاحب فرزندی شوم.

ابراهیم (ع) سخت به فکر فرو رفت

حق تعالی دوباره به او وحی کرد و فرمود: ای ابراهیم! همسرت به زودی فرزندی به دنیا خواهد آورد
!که اولاد او به خاطر این که مادرشان وعده مرا انکار کرد، چهارصد سال گرفتار عذاب خواهند شد

فرزندان ساره یعنی) بنی اسرائیل، سال ها (به همین جهت) گرفتار عذاب (وستم فرعونیان) بودند. تا
این که روزی از طولانی شدن مدّت عذاب به تنگ آمده و چهل شبانه روز تمام به درگاه الهی گریه
.وزاری نمودند

در این هنگام، خداوند متعال موسی و هارون (علیهما السلام) را مبعوث نمود تا آن ها را از دست
.فرعونیان نجات دهند، و صد و هفتاد سال زودتر از موعد مقرر گرفتاری آنها را بردارند

آنگاه امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: شما نیز اگر برای تعجیل در فرج قائم ما (علیه السلام) گریه
وزاری کنید، خداوند فرج ما را نزدیک خواهد نمود. والا باید تا آخرین روز موعد ظهور او در انتظار به سر برید.

عدالت در علاقه و محبت زنان

روزی ابن ابی العوجاء از هشام بن حکم - که هر دو از شاگردان امام جعفر صادق علیه السلام هستند، پرسید: آیا
خداوند متعال حکیم و به همه امور و مسائل دانا است ؟
پاسخ داد: آری ، او حکیم ترین و داناترین حکیمان و عالمان است .

پرسید: آیه قرآن فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فإن خفتم ... (8) که می فرماید: آنچه از زنان
مورد علاقه شما قرار گیرد می توانید تا چهار زن ازدواج نمائید و اگر نتوانستید بین آن ها عدالت نمائید، به یک نفر
اکتفا کنید، آیا ضروری و حتمی است ؟

هشام گفت : بلی ، سپس پرسید: پس این آیه قرآن ولن تستطيعوا ان تعدلوا بین النساء... (9) که می فرماید: هرگز
نخواهید توانست بین زنان به عدالت رفتار نمائید، آیا با آیه قبل منافات ندارد؟

اگر خداوند، حکیم است ؛ پس چرا دو سخن مخالف و ضدّ یکدیگر در یک موضوع ایراد می نماید؟

هشام از دادن پاسخ صحیح ساکت ماند؛ و سریع به سمت منزل امام صادق علیه السلام حرکت نمود و چون به مدینه رسید و بر آن حضرت وارد گردید، امام علیه السلام فرمود: چه عجب ، الان که موقع حجّ نیست ، چطور این جا آمده ای ؟!

هشام گفت : به جهت یک مشکل علمی که ابن ابی العوجاء از من سؤال نمود و نتوانستم جواب آن را بگویم ، به حضور شما آمدم ؛ و سپس داستان را به طور مشروح برای حضرت تعریف کرد.

حضرت فرمود: در رابطه با آیه اوّل ، مقصود مصارف و مخارج زن می باشد یعنی اگر امکانات مالی برایتان فراهم بود و مایل بودید، می توانید تا چهار زن را ازدواج نمائید؛ و گرنه بیش از یکی حقّ ندارید.

و اما نسبت به دوّمین آیه قرآن ، مقصود علاقه و محبّت است ، که امکان ندارد مردی نسبت به تمام همسران خود یک نوع ابراز علاقه و محبّت داشته باشد.

بنابراین در این جهت ، رعایت عدالت امکان ندارد، برخلاف آیه اوّل که امکان عدالت هست و می توان برای هر کدام یک نوع لباس ، منزل ، خوراک و... تهیّه و در اختیار آن ها قرار داد.

بعد از آن هشام از حضرت صادق علیه السلام خداحافظی کرد و چون نزد ابن ابی العوجاء آمد و جواب حضرت را بازگو نمود، ابن ابی العوجاء گفت : به خدا قسم ! این جواب از خودت نمی باشد. (10)

چرا عابد جهنمی شد؟

امام صادق (ع): «عابدی از بنی اسرائیل نماز می خواند، بچه ها مقابلش مرغی را پر می کنند و شکنجه می کردند.

اعتناء و اقدامی نکرد و نمازش را ادامه داد. زمین به فرمان الهی دهان باز کرد و او را در عذاب ابدی فرو برد.» (۱)

حالا خدا چگونه با نمازخوان هایی که نه فریاد یک مرغ مظلوم، بلکه فریاد اینهمه مظلومان عالم دلشان را تکان

⁶⁰⁰! نمی دهد، برخورد خواهد کرد

توصیه برای کاسب ها و تاجرها

آمده است که یکی از دوستان امام صادق(ع) به وی گفت: من می خواهم مشغول تجارت و کاسبی بشوم خواهش می کنم در حق من دعا کنید. امام فرمود: تو را به راستگوئی سفارش می کنم و هرگز دروغ مگو و عیب کالای خود را از مشتری پنهان مدار و مردم را مغیون نکن و راضی مباش بر مردم مگر به آن چیزی که برای خودت می خواهی .

حق بده و حق بگیر زیرا تاجر راستگو در قیامت در صف سفیران می باشد و هرگاه می خواهی سفر کنی استخاره کن و دعا زیاد بخوان ، خداوند به کار تو برکت دهد.

معاشرت با مردم

«روزی امام جعفر صادق علیه السلام به قصد تسلیت گوئی به یکی از خویشاوندان نزدیکش از خانه بیرون آمد و عده ای از اصحاب نیز همراه وی بودند. از قضا در وسط راه بند کفش امام پاره شد. آن حضرت کفش به دست گرفت و پا برهنه به راه خود ادامه داد. ابن یعفور یکی از یاران نزدیک امام تا حضرت را در این وضع دید فوراً کفش از پای خویش در آورد و بند آن را باز کرد و به امام تقدیم داشت، اما امام نه تنها آن بند را نگرفت بلکه با ناراحتی از او روی برگردانید و فرمود: شایسته ترین فرد برای تحمل مصیبت و ناراحتی خود صاحب مصیبت است. امام همینطور با پای برهنه راه رفت تا به منزل مردی که برای تسلیت به او بیرون آمده بود، رسید.» [3]

اهمیت روز جمعه

امام صادق -علیه السلام- فرمودند:

در روز قیامت خداوند متعال، روزها را بر می انگیزد، و در پیشاپیش آن ها روز جمعه را قرار می دهد که مانند "

عروسی صاحب کمال و زیبایی است.

روز جمعه در حالی که دیگر روزها پشت سرش قرار گرفته اند بر در بهشت می ایستد و برای تمام کسانی که در

"این روز بر محمد و آل محمد -علیهم السلام- بسیار صلوات فرستاده اند شفاعت می کند

پرسیدند: منظور از بسیار چند تاست؟

و در کدام ساعت از ساعت های روز جمعه صلوات فرستادن فضیلت بیشتری دارد؟

حضرت فرمودند:

"صد مرتبه؛ و باید بعد از عصر باشد"

پرسیدند: چگونه صلوات بفرستیم؟

فرمودند:

می گویی: ﴿اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجه﴾؛ و صد مرتبه تکرار می کنی⁶⁰¹

چرا امام با این صحابه اش قطع رابطه کرد؟

آورده اند که امام صادق(ع) دوستی داشت که با غلامش همیشه در خدمت حضرت بود روزی با غلامش بدنبال حضرت (ع) در بازار حرکت می کردند در راه احتیاجی به غلامش پیدا کرد برگشت او را ندید چند بار او را صدا کرد تا اینکه او را دید پس فحش به او و مادرش داد و به او گفت: ای فرزند زن زناکار حضرت وقتی این جمله را از او شنید فرمود: سبحان الله من تو را آدم متقی می دانستم این چه سخن بود که به او گفתי عرضکرد مادرش کنیز و کافر است حضرت فرمود: کافر باشد هر دینی برای ازدواج خودشان قانونی دارند و طبق آن قانون حلال زاده هستند و من دیگر با تو رفاقت نمی نمایم و بین او و حضرت جدایی افتاد تا زمانیکه مرگ سراغ آن شخص آمد.

عبدالله بن سنان می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: پسر عمویی دارم که هرچه با او می پیوندم، او از من می بُرد! لذا من تصمیم گرفته ام که اگر از من بُرید من هم از او بُرم. به من اجازه می فرمائید که من هم با او قطع رابطه

(1) ستارگان درخشان

کنم؟ فرمود: اگر با او ارتباط داشته باشی، و او از تو بُبرد، خدای عزوجل شما را با هم می پیوندد. و اگر تو از او بُبری، و او هم از تو بُبرد، خدا از هر دوی شما بُرد⁽²⁾.

شخصی به امام صادق علیه السلام گفت: همسایه ای دارم که اهل غنا است. وقتی من برای قضاء حاجت به دستشویی می روم، برای شنیدن از صداها ی غنای همسایه، بیشتر می مانم! آیا این اشکال دارد؟

امام علیه السلام فرمود: نباید بیشتر بمانی، که خدا فرموده است: ان السمع والبصر والفؤاد اولئك كان عنه مسئولا، همانا گوش و چشم و دل مورد سوءال واقع می شوند⁽³⁾.

او گفت: گویا تاکنون این آیه را نشنیده بودم و انشاء الله توبه می کنم!

امام علیه السلام فرمود: حال بلند شو و نماز بخوان، که گناهت بزرگ است و اگر در چنین حالی اجلت رسیده بود، خیلی برایت بد بود.⁽⁴⁾

(3) اسراء (17): 36.

(4) ستارگان درخشان

معلی بن خنیس می گوید:

دیدم که امام صادق علیه السلام با کیسه ای بر دوش به جائی می رود. اجازه گرفتم که ایشان را همراهی کنم. با حضرت به محله فقراء رفتیم و امام علیه السلام بر بالای سر آنان که همگی در خواب بودند، مقداری غذا می گذاشت. من پرسیدم که اینها شیعه هستند؟ امام علیه السلام فرمود: اگر شیعه بودند که ما هرچه داشتیم حتی نمکمان را با آنها نصف می نمودیم⁽¹⁾.

راوی می گوید که منصور دوانقی در وقتی عصبانی شد و تصمیم به قتل امام صادق علیه السلام گرفت. لذا امام را احضار نمود. هنگامی که امام به در قصر او رسیدند، امام به من (راوی) فرمود: صبر کن تا دو رکعت نماز بخوانم. وقتی امام نماز خواندند و نزد منصور رفتند. منصور اول عصبانی بود ولی بعد بصورت یک آدم متملق در آمد و امام را با احترام به منزلش برگرداند.^(۶۰۲)

«عده‌ای مهمانِ امام صادق علیه‌السلام شدند. حضرت از آنها خوب پذیرائی نمود و موقعی که می‌خواستند بروند، امام برای آنها توشه سفر تهیه دید. ولی وقت خارج شدن آنها، به غلامانش فرمود: موقع رفتن در بردن بارهایشان کمک نکنید! آنها در هنگام خداحافظی به امام گفتند: یابن رسول الله! تو خوب از مایذیرائی نمودی و اموالی به ما بخشیدی! ولی چرا به غلامانت دستور دادی که در بردن بارها مارا کمک نکنند؟ امام فرمود: ما خاندانی هستیم که به رفتن مهمان کمک نمی‌کنیم.»⁶⁰³

«امام صادق علیه‌السلام: زن و شوهری را نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آوردند که شوهر با پسر آن زن -از شوهر دیگرش- لواط کرده بود و به شهادت شهود، دخول کرده بود. امام دستور داد مرد با ضربات شمشیر به قتل برسد و آن نوجوان نیز کمتر از میزان حد، تازیانه بخورد.» (۶۰۴)

«امام صادق علیه‌السلام: مردی را همراه پسر نوجوانی که با او لواط کرده بود، نزد امیرمؤمنان علیه‌السلام آوردند و بینۀ نیز علیه آنها به این عمل زشت شهادت داد. امام فرمودند: ای قنبر! نطع و شمشیری بیاور! آن گاه مرد و نوجوان با صورت روی آن فرش پوستی قرار داده شدند. سپس امر فرمود آن دو را با شمشیر به دونیم کردند.» (۶۰۵)

هنگام آمیزش!

⁶⁰³ بحارج 79

⁶⁰⁴ وسائل الشیعة 156/28

⁶⁰⁵ وسائل الشیعة 156/28

امام صادق علیه السلام فرمود که در هنگام آمیزش با همسران نام خدا را ببرید والا شیطان در آمیزش شریک می شود و شیطان در تولد آن فرزند شریک می گردد لذا این مسئله را می توانید با این آزمایش کنید که این کودک دوست ماست - پس نام خدا برده شده - یا دشمن ماست ! - که نام خدا برده نشده (۶۰۶)

امام ششم علیه السلام : عقیقه نوزاد بر ثروتمند و فقیر واجب است و فقیراگر نتوانست، چنانچه بعدها برایش مقدور شد، عقیقه کند. (۶۰۷)

امام ششم علیه السلام : عقیقه نوزاد مثل قربانی نیست . لذا هر گوسفندی باشد، خوب است . البته هر چه فربه تر باشد، بهتر است . (۶۰۸)

امام ششم علیه السلام : یکچهارم گوشت عقیقه را به قابله دهند و اگر قابله نبود، به مادر طفل دهند تا به هر که می خواهد، بدهد . و حداقل ده نفر از گوشت عقیقه استفاده نمایند . و اگر بیشتر از ده نفر باشند، بهتر است . (۶۰۹)

روز قیامت، زن زیبایی را که با زیبایی خود فتنه می کرده است، می آورند

⁶⁰⁶ بحار 201/63

⁶⁰⁷ مکارم الاخلاق 226

⁶⁰⁸ مکارم الاخلاق 227

⁶⁰⁹ مکارم الاخلاق 227

«امام صادق علیه السلام: روز قیامت، زن زیبایی را که با زیبایی خود فتنه می کرده است، می آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه کردی؟ جواب می دهد که: خدایا! تو مرا زیبا آفریدی! به او خطاب می شود که: حضرت مریم (س) از تو زیبا تر بود ولی او فتنه نکرد! سپس مرد زیبایی را که با زیبایی خود فتنه می نموده است، رامی آورند و به او خطاب می شود که چرا فتنه کردی؟ جواب می دهد که: تو مرا زیبا آفریدی! به او خطاب می شود که: حضرت یوسف از تو زیبا تر بود. ولی به فتنه نیافتاد. بعد شخصی را که بخاطر بلاها و سختیها به فتنه افتاده بود را می آورند. به او خطاب می شود که: چرا تحمل سختیها نمودی و به فتنه افتادی؟ جواب می دهد که: تو سختیها و بلاها را بر من نازل کردی و من به فتنه افتادم! به او خطاب می شود که: بلاهای حضرت ایوب علیه السلام از تو بیشتر بود ولی او به فتنه نیافتاد.» (۶۱۰)

شش صورت به همراه او وارد قبرش می شود

امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه بنده مؤمنی می میرد، شش صورت به همراه او وارد قبرش می شود که دارای نورانیت و بوی خوش و پاکیزگی هستند! صورتی در سمت راست مرده و دیگری در سمت چپ و سومی در مقابل و چهارمی در پشت سر و پنجمی در کنار پایش و آنکه از همه زیبا تر است در بالای سر او می ایستند! آنکه از همه زیبا تر است، از دیگران، می پرسد: شما کیستید؟ صورت سمت راستی، می گوید: من نمازم! سمت چپی می گوید: من زکاتم! روبرویی می گوید: من روزه ام! پشت سری می گوید: من حج و عمره ام! آنکه نزد پایش ایستاده است، می گوید: من

کارهای خیر توام!

سپس آنها از او که دارای زیباترین صورت است، می پرسند: تو کیستی که از همه زیباتری؟

او جواب می دهد: من ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله هستم. (۶۱۱)

این را به فلان سید بده ، ولی نگو چه کسی آن را داده است

ابوجعفر خثعمی گوید :

امام صادق علیه السلام کیسه ای پول به من داد و فرمود :

این را به فلان سید بده ، ولی نگو چه کسی آن را داده است .

من هم آن را به شخصی که امام علیه السلام معرفی کرده بود دادم . او گفت : خدا جزای خیر به این کسی که همیشه به من کمک کند ، بدهد ؛ ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم هم به من کمک نمی کند! (۲)

ما عازم مسافرت به شام هستیم . به ما سخنی بیاموز !

امام ششم علیه السلام : عده ای به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند : ما عازم مسافرت به شام هستیم . به ما سخنی بیاموز ! حضرت فرمود : شب هنگام ، هر کجا برای استراحت توقف نمودید ، وقتی به بستر رفتید ، قبل از خواب ، تسبیح فاطمه علیها السلام و آیه الكرسي را بخوانید که شما را از هر چیزی حفظ می کند .

(۱) منتهی الامال : ج ۲ ، ص ۲۴۴ .

(۲) منتهی الامال : ج ۲ ، ص ۲۴۴ .

آنها رفتند و هنگام خواب دستور حضرت را به کار بستند . در آن حوالی راهزنانی بودند که این عده را زیر نظر گرفته و منتظر بودند که شب بشود و به اینها دستبرد بزنند . وقتی شب شد یکی از راهزنان برای آگاهی از موقعیت مسافرین ، به محل استراحت آنان آمد ، ولی غیر از دیوار بلندی که دور تا دور آن محل را فرا گرفته بود ،

چیزی ندید! برگشت و این قضیه را به راهزنان خبر داد. راهزنان سخن او را قبول نکرده و گفتند: تو آدم ضعیفی هستی، و از ترس این حرف را می‌زنی! اما وقتی خود به محل آمدند و آن دیوار بلند را دیدند، به ناچار برگشتند.

فردا صبح باز به آن محل رفتند و از دیوار خبری نبود و مسافری آنجا بودند. راهزنان از مسافری پرسیدند: شما دیشب کجا بودید؟ گفتند: همین جا! راهزنان گفتند: دیشب ما آمدیم، ولی جز دیوار بلندی چیزی ندیدیم! قصه شما چیست؟ آنان گفتند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما سفارش کرده است که شب قبل از خواب، تسبیح فاطمه علیهاالسلام و آیه الكرسي را بخوانیم، و ما هم همین کار را کردیم. راهزنان گفتند: شما آزادید! و به هر کجا که می‌خواهید بروید که به خدا سوگند! ما هرگز شما را تعقیب نمی‌کنیم، و بدانید که تا زمانی که به دستور پیامبرتان عمل می‌کنید، هیچ راهزنی نمی‌تواند به شما آسیب برساند!^(۱)

گفتند: می‌خواهیم صد تازیانه بر تو بزنیم!

امام صادق علیه‌السلام: مردی از خوبان، از دنیا رفت. شب اول دفن او، مأمورین نزدش آمدند و گفتند: می‌خواهیم صد تازیانه بر تو بزنیم! گفت: طاقت ندارم! آنها از او دست برداشتند و او هم می‌گفت: تحمل تازیانه شما را ندارم! تا اینکه گفتند: حداقل باید به تو یک تازیانه بزنیم! گفت: برای چه؟ گفتند: روزی بی‌وضوء نماز خواندی و به ضعیفی رسیدی و او را یاری ننمودی! سپس یک تازیانه بر او زدند که از آن، قبرش پر از آتش شد.^(۶۱۲)

(۱) مکارم الاخلاق

صبحانه و شام

راهکار درمان زخم معده

«شخصی خدمت امام ششم علیه السلام آمد و از درد و زخم معده شکوه کرد . امام فرمود: صبحانه و شام بخور! ولی در بین این دو چیزی نخور! که خدا در توصیف غذا خوردن اهل بهشت می فرماید: «وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا»

یعنی: صبح و شب به رزق الهی مشغولند.»^(۶۱۳)

جسارت یکی از اصحاب به مادرش

ابامهزم گوید:

شبى از خدمت امام صادق علیه السلام مرخص شدم و به همراه مادرم به خانه ام در مدینه مى رفتیم . در بین راه با مادرم مشاجره کردم و من به او تندی نمودم!
روز بعد وقتى خدمت امام علیه السلام رفتم ، امام علیه السلام فرمود : ای ابا مهزم ! بین تو و مادرت چه پیش آمد ؟ آیا شب گذشته به او تندی نمودی ؟ آیا نمى دانی که شکمش محل سکونت تو و دامنش محل استراحت تو و سینه اش ظرف نوشیدنى تو بوده است ؟
گفتم : آری !

فرمود: هیچگاه بر او تندی نکن!^(۱)

پسر عمویم با همسرش مرا اذیت کرده بودند

«داود رقی می گوید: پسر عمویم با همسرش مرا اذیت کرده بودند. ولی من قبل از سفر مکه به آنان کمک مالی نمودم. بعد از سفر مکه به مدینه رفتم. وقتی خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم.

امام فرمود: ای داود! اعمال روز پنج شنبه تورا بمن نشان دادند. دیدم تو نسبت به پسر عمویت صله رحم کردی. من خوشحال شدم و فهمیدم که صله رحم تو باعث طولانی شدن عمر تو و زود مردن پسر عمویت می شود.»^(۶۱۴)

امام صادق علیه السلام می فرماید: شیعیان ما مردمانی هستند که اگر از گرسنگی بمیرند دست نیاز به این و آن دراز نمی کنند.^(۶۱۵)

گاهی بایک شکر کردن بهشت برانسان واجب می شود.

«امام صادق علیه السلام: فردی مقداری آب می خورد و با آن بهشت برایش واجب می شود. زیرا موقع نوشیدن آب وقتی ظرف آب را نزدیک دهانش می برد، بسم الله می گوید. سپس مقداری می خورد و حمد می کند. دوباره

بحار، ج ۷۴، ۶۱۴

عدة الداعي ونجاح الساعي / ۹۹، ۶۱۵

می نوشد و حمد می کند . برای بار سوم مقداری می نوشد و حمد الهی می کند . بوسیله این یک بسم الله و سه بار حمد، بهشت برایش واجب می شود .» (۶۱۶)

امام صادق علیه السلام در سفر حج در نزدیکی کعبه، دستهای مبارک خود را بر چشمان ابابصیر گذاشت . ناگاه ابابصیر مشاهده کرد که اکثر طواف کنندگان بصورت های حیوانات هستند . و افرادی که انسان هستند کم می باشند . (۶۱۷)

امام ششم علیه السلام فرمود: زمانی که حضرت نوح از کشتی پیاده شد ابلیس بنزد او آمده و گفت : تو از همه بیشتر بر من منت داری زیرا بر این فاسقین نفرین کردی و کار مرا راحت نمودی آیا نمیخواهی دو چیز بتو بیاموزم؟ پرهیز از حسد زیرا با من آنچه باید بکند کرد و پرهیز از حرص پس آنچه باید با آدم بکند کرد . (۶۱۸)

بیش از سه روز زنده نخواهی ماند

حسین بن العلاء می گوید : « نزد امام صادق علیه السلام بودم که مردی با یکی از غلامان خود خدمت حضرت آمد و از بد خلقی همسرش شکایت کرد . امام علیه السلام فرمود : « او را نزد من بیاور » چون آن زن آمد ، امام علیه السلام به او فرمود : « عیب شوهرت چیست ؟ » زن شروع به بد گفتن شوهر و نفرین کردن به او نمود . امام علیه السلام فرمود : « اگر بر این حال باشی بیش از سه روز زنده نخواهی ماند » زن گفت : « ترسی ندارم ، چون نمی خواهم او را هرگز بینم » امام علیه السلام به شوهر زن فرمود : « دست زنت را بگیر

الکافی 96/2⁶¹⁶

بصائر الدرجات/270⁶¹⁷

که بین تو و او سه روز بیشتر فاصله نیست ». چون روز سوم شد ، مرد خدمت حضرت آمد و خبر مردن همسرش را داد !

راوی می گوید : « از امام علیه السلام سؤال کردم این زن چه عیبی داشت ؟ » فرمود : « زنی بود که از حق خود تجاوز کرده بود و خداوند عمر او را قطع کرد و شوهرش را از دست او راحت نمود » ⁽¹⁾.

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 140 .

(2) حدیقه الشیعه .

خریداری خانه‌ای در بهشت

شخصی از مردم جبل خدمت امام صادق علیه السلام آمد و مبلغ ده هزار درهم نزد امام علیه السلام گذاشت و گفت : « من به حج می روم و توقع دارم که تا آمدن من با این مبلغ خانه‌ای برای من تهیه کنید » و به حج رفت . وقتی مراجعت کرد و از امام علیه السلام درباره خریدن خانه سؤال کرد ، امام علیه السلام فرمود : « برای تو خانه‌ای خریده‌ام که یک طرف آن به خانه رسول الله صلی الله علیه و آله و طرف دیگر به خانه مرتضی علی علیه السلام و طرف سوم به خانه امام حسن علیه السلام و چهارم به خانه امام حسین علیه السلام راه دارد و در این سند حدود آن خانه را نوشته ، مهر کرده‌ام . اگر راضی هستی این سند را بگیر و الا هر خانه‌ای که در این شهر پسندیدی برایت خریداری می کنم » . آن مرد خوشحال شده و گفت :

« من به این معامله راضیم » . امام علیه السلام آن مبلغ را به فقرای اولاد امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام تقسیم نمود . مدتی بعد آن مرد بیمار شد و اهل خانه خود را جمع کرد و آنها را قسم داد که سندی که امام علیه السلام به او داده را به همراهش در قبر بگذارند . فامیل او به وصیت عمل کردند و او را با آن کاغذ دفن کردند . صبح روز بعد دیدند که همان کاغذ بر روی قبر اوست و بر پشت آن نوشته است که به خدا قسم که امام جعفر صادق علیه السلام هر چه فرموده بود به آن وفا نمود و آن خانه را به من دادند و مرا از دوزخ ایمن ساختند ⁽¹⁾

(1) حدیقه الشیعه .

ضمانت بهشت توسط امام صادق علیه السلام

ابوبصیر می گوید : « من همسایه‌ای داشتم که از مأمورین حکومتی بود و کنیزان خواننده‌ای داشت و دائماً جمعی از

افراد شرور و فاسد در خانه او جمع شده و شرب خمر و خوانندگی می کردند . من چند بار به او شکایت کردم ، ولی او توجهی نکرد و در آخرین دفعه به من گفت : « من اسیر هوی و هوس هستم . اگر تو شرح حال مرا به امام صادق علیه السلام بگوئی شاید خدا به وسیله حضرت مرا از شر نفس اماره نجات دهد » .

ابوبصیر می گوید : « من هم وقتی به مدینه رفتم و به حضور امام علیه السلام مشرف شدم ، جریان همسایه ام را برای حضرت شرح دادم » . امام علیه السلام فرمود : « وقتی به کوفه بازگشتی ، آن مرد به دیدن تو خواهد آمد . به او بگو جعفر بن محمد علیه السلام گفت : اگر تو دست از لهو و لعب برداری من هم بهشت خدا را برای تو ضامن می شوم » . ابوبصیر می گوید : وقتی به کوفه برگشتم و مردم به دیدن من آمدند ، او هم آمد و هنگامی که مجلس خلوت شد ، به او گفتم که امام علیه السلام چنان شرطی کرده است . او از شنیدن این سخن گریان شد و گفت : « تو را به خدا قسم آیا جعفر بن محمد علیه السلام این موضوع را گفت ؟ » من قسم یاد کردم که آری ، حضرت این موضوع را فرمود . او گفت : « همین ضمانت برای من کافی است » . این را گفت و رفت . بعد از چند روز او مرا خواست . موقعی که به در خانه او رفتم دیدم که با بدن برهنه پشت در ایستاده است و به من گفت : « ای ابوبصیر من آنچه از اموال در منزل داشتم همه را خارج نموده و فعلاً عریانم » . من هم نزد همسایگان رفتم و برای او لباس تهیه کردم . مجدداً بعد از چند روز مرا خواست . وقتی نزد او رفتم او را مریض حال و در حال احتضار دیدم . من از او پرستاری کردم تا اینکه هنگام مرگ او رسید ، در آن موقع حالت غش به او دست داد وقتی به هوش آمد ، گفت : « ای ابوبصیر ! امام

صادق علیه السلام نسبت به عهد خود وفا کرد » . این را گفت و از دنیا رفت⁽¹⁾

(1) خاندان وحی : ص 490 .

زمان امام صادق علیه السلام که در زمانی نرخ گندم و نان روز به روز در مدینه بالا می رفت

حکایتی از زمان امام صادق علیه السلام که در زمانی نرخ گندم و نان روز به روز در مدینه بالا می رفت نگرانی و وحشت بر همه مردم مستولی شده بود آن کس که آذوقه سال را تهیه نکرده بود در تلاش بود که تهیه کند و آن کس که تهیه کرده بود موظف بود آن را حفظ کند و در این میان مردمی هم بودند که بواسطه تنگدستی مجبور بودند

روز به روز آذوقه خود را از بازار بخرند . امام صادق علیه السلام از معتب و کیل خرج خانه خود پرسید ما امسال در خانه گندم داریم و کیل حضرت جواب داد بلی یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و قدری که چندین ماه را کفایت کند گندم ذخیره داریم .

حضرت فرمود: آنها را به بازار ببر و در اختیار مردم بگذار و بفروش . آن مرد عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله گندم در مدینه نایاب است اگر اینها را بفروشم دیگر خریدن گندم برای ما میسر نخواهد شد . حضرت فرمود: همین است که گفتم همه را در اختیار مردم بگذار و بفروش . معتب دستور امام علیه السلام را اطاعت کرد گندمها را فروخت و نتیجه را گزارش داد . امام به او دستور داد: بعد از این نان خانه مرا روز به روز از بازار بخران خانه من نباید با نانی که در حال حاضر مردم مصرف می کنند تفاوت داشته باشد نان خانه من باید بعد از این نیمی از گندم و نیمی از جو باشد من توانایی دارم که تا آخر سال خانه خود را با نان گندم به بهترین وجهی اداره کنم ولی این کار را نمی کنم تا در پیشگاه الهی مسئله اندازه گیری معیشت را (1 . خوبی ها و بدی ها .) رعایت کرده باشم

چرا به ما ظلم می کنید؟

نقل شده که عده ای به دیدار امام صادق علیه السلام رفتند . امام به آنها گفت چرا بما ظلم می کنید؟ آنها گفتند که ما چه ظلمی بشما کرده ایم؟ فرمود در راه آمدن به مدینه پیر کردی که همراهتان است از خستگی پیاده آمدن به جوانی که سوار اسب بود گفت اگر می شود مرا هم سوار کن که خیلی خسته شده ام . ولی او جواب نداد و اعتنایی به آن پیرمرد ننمود . و این ظلم به ما حساب می شود .⁽²⁾

2 . خوبی ها و بدی ها .

عابد دزد

در زمان امام صادق علیه السلام مردی به مدینه آمد که بعنوان عابد و انسان خیری معروف شد . روزی امام او را در بازار دیدند و تصمیم گرفتند او را زیر نظر بگیرند . امام متوجه شدند که او انار و نان دزدید سپس آنها را صدقه داد

. امام او را ملاقات کرده و به این کارش اعتراض نمودند . او در جواب گفت که من آدم زرنگی هستم ! چون خدا در قرآن گفته اگر یک کار خوب انجام دهی ده برابر پاداش می گیری ولی اگر یک کار بد انجام دهی فقط یک مجازات دارد . من دوتا کار خوب کردم که می شود بیست ثواب ! و دوتا کار بد کردم که می شود دوتا مجازات ! که این دوتا کار بد را از بیست تا پاداش کم کنیم، هیجده پاداش می ماند !

امام فرمود پس در قرآن نخوانده ای که خدا فقط از افراد با تقوا قبول می کند و از افراد دزد و رباخوار و حرامخوار و .. قبول نمی کند؟ آن شخص مات و متحیر ماند !^(۶۱۹)

«امام صادق علیه السلام : کسی که امام حسین علیه السلام را کشت، ولد الزنا بود و کسی که حضرت یحیی علیه السلام را کشت نیز ولد الزنا بود .»^(۶۲۰)

محمد، محمد، محمد

ابو هارون گوید: من در مدینه همنشین امام صادق علیه السلام بودم ، چند روز نزد حضرت رفتم ، وقتی خدمتش رسیدم حضرت فرمود: ای ابا هارون چند روز تو را ندیدم ؟ عرض کردم : پسری برایم متولد شده ، فرمود: خداوند مبارک گرداند نامش را چه گذاری ؟ عرض کردم او را محمد نامیدم ، حضرت همین که نام محمد را شنید در حالی که می فرمود: محمد، محمد، محمد، آنقدر خم شد تا صورتش نزدیک زمین قرار گرفت ، سپس فرمود: جانم و فرزندانم و خانواده و پدر و مادرم تمام اهل زمین همگی فدای رسول الله باد، به فرزندت بد نگو و او را مزین و اذیتش مکن ، و بدان در زمین خانه ای نیست که در آن نام محمد باشد مگر اینکه هر روز تقدیس می شود، سپس

وسائل الشیعه 466/9⁶¹⁹

حضرت به من فرمود: آیا او را عقیقه کرده ای؟ جوابی ندادم، حضرت از سکوت من پی برد که من انجام نداده ام. شخصی را صدا زد و به گونه ای که من متوجه نشوم به او چیزی فرمود: به گمان کردم که به آن شخص دستوری خصوصی داده است، خواستم بلند شوم فرمود: سرجایت باش، آن مرد سه دینار آورد و به من داد، حضرت فرمود: برو دو گوسفند فربه تهیه کن و آنها را ذبح کن خودت بخور و به دیگران هم بخوران.^{۶۲۱}

محبت باعث مسلمان شدن مادرش شد

«زکریا که مسیحی بود، مسلمان و شیعه شد. امام صادق علیه السلام به او سفارش کرد که اگرچه پدر و مادرت مسیحی هستند ولی احترام به آنها را ترک نکن! وقتی زکریا بیشتر از قبل به پدر و مادرش نیکی می کرد، مادرش از این برخورد او خوشحال شد و تمایل پیدا کرد که او هم مسلمان شود. او از پسرش خواست که شهادتین را به او یاد دهد تا او هم اسلام بیاورد. و این چنین بود که با برخورد اسلامی، مادر زکریا اسلام آورد.

هرگز برای مردم گرفتاری خود را بازگو مکن

مفضل بن قیس در اثر گرفتاری مالی نزد امام صادق علیه السلام آمد و از وضع زندگی خود لب به شکایت گشود و به امام عرض کرد مبلغی بدهکارم. نمی دانم چگونه بدهی خود را ادا کنم؟ و برای هزینه زندگی درآمدی ندارم و.

..

امام علیه السلام دستور دادند کیسه حاوی چهارصد دینار طلا برای او آوردند و بعد فرمود: زیرا نخستین اثرش این است که وانمود می شود تو در صحنه زندگی شکست خورده ای^{۶۲۲}

غم دخترانم را می خورم

^{۶۲۱} کافی ج ۵ ص ۳۴ و ۴۹
^{۶۲۲} خوبی ها و بدی ها

مردی در زمان امام صادق علیه السلام چند دختر داشت و در بستر بیماری افتاد در حال احتضار بود پس حضرت بر بالین او حاضر شده و پرسید چه حاجتی داری؟ آن مرد گفت: غم دخترانم را می خورم که چگونه بعد از من زندگی می کنند حضرت فرمود: آن کس که این فرزندان را به تو داد و تاکنون آنها را روزی داده بعد از تو هم آنها را روزی می دهد. (2)

چگونه در این هوای گرم خود را به زحمت انداخته‌اید

عبد الاعلی می گوید: روز گرمی از تابستان، امام صادق علیه السلام را در راهی از راههای مدینه دیدم که برای کاری می رفت، عرض کردم: فدایت شوم با قربی که نزد خدا و قرابتی که با پیامبر دارید چگونه در این هوای گرم خود را به زحمت انداخته‌اید؟ فرمود: برای کسب روزی بیرون آمده‌ام تا از امثال تو بی نیاز باشم (معارف قران و اهل بیت).

2- «ابی عمرو شیبانی» می گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم که لباس خشنی بر تن داشت و با بیل در باغ کار می کرد، و عرق از او می ریخت.

گفتم: فدایت شوم بیل را به من دهید، بگذارید من بجای شما کار کنم.

فرمود: دوست دارم برای معیشت رنج گرمای آفتاب را تحمل کنم (معارف قران و اهل بیت)

تجارت با سود عادلانه:

3- امام صادق علیه السلام، «مصادف» یکی از یاران خود را برای تجارت به مصر فرستاد و هزار دینار به او داد. مصادف با آن پول کالایی خرید و با بازرگانان دیگر به سوی مصر رفت، نزدیک مقصد با کاروانی که از مصر باز می گشت روبرو شدند، و از آنان وضعیت کالای خود را که از نیازمندیهای عمومی بود، از نظر بازار مصر پرسیدند، کاروانیان گفتند: کالای شما در مصر نایاب است.

(مصادف و دیگر بازرگانانی که به مصر می رفتند چون از نیاز مردم مصر آگاه شدند)، هم پیمان گشتند که کالای خود را با سودی کمتر از صد در صد نفروشدند، و همین کار را هم کردند، و نتیجه آن شد که «مصادف» هزار دینار سود برد.

به مدینه بازگشتند و مصادف دو کیسه که هر یک حاوی هزار دینار بود به امام صادق تسلیم کرد و گفت یکی از این دو اصل پول شما و دیگری سود تجارت است.

امام فرمود: این سود سرشاری است، چگونه آن را بدست آوردی؟

مصادف جریان نایابی کالا و هم پیمان شدن بازرگانان را شرح داد.

امام فرمود: سبحان الله، به زیان گروهی از مسلمانان هم پیمان می شوید که کالایتان را با سودی کمتر از صد در صد نفروشید؟!

آنگاه یکی از دو کیسه را به عنوان اصل سرمایه که پرداخته بود برداشت و دیگری را پذیرفت، و فرمود: «من به این سود - که با بی انصافی بدست آمده - نیاز ندارم، ای مصادف بدست آوردن مال از راه حلال بسیار دشوار است». (معارف قران و اهل بیت)

بودجه برای حل اختلاف:

- مردی با یکی از بستگان خود بر سر میراثی اختلاف داشت، کارشان به دعوا و جدال کشید، مفضل - یکی از یاران امام صادق (ع) - از آنجا می گذشت، متوجه درگیری شد و آندو را به خانه ی خود برد و با چهار صد درهم میان آندو مصالحه برقرار کرد، و درهمها را هم خودش پرداخت و اختلاف حل شد، آنگاه مفضل به آنان گفت: بدانید پولی که برای حل اختلافتان پرداختم از آن خودم نبود و از اموال امام صادق علیه السلام بود، آن حضرت به من فرمان داده است هر جا دو تن از شیعیان اختلاف و نزاعی داشتند از مال آن بزرگوار آنان را صلح دهم (معارف قران و اهل بیت)

در برابر فقیر خدا شناس و شاکر

- «مسمع بن عبد الملک» می گوید: در «منی» نزد امام صادق علیه السلام مشغول خوردن انگور بودیم، سائلی آمد و از امام درخواست کمک کرد، امام خوشه ی انگوری به او داد، او پذیرفت و گفت: اگر پول هست بدهید. امام فرمود: خدا برای ت برساند.

سائل رفت و برگشت، همان خوشه‌ی انگور را خواست، امام فرمود: خدا برایت برساند. و چیزی به او نداد. سائل دیگری آمد، امام سه حبه انگور به او داد، او گرفت و گفت: سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و مرا روزی عطا کرد.

امام هر دو دست را پر از انگور کرد و به او داد، سائل گرفت و گفت: سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است.

امام فرمود: بایست، و از غلام خود سؤال کرد چقدر پول همراه داری؟ گویا بیست درهم داشت، آنها را نیز به سائل داد، سائل گفت: سپاس خدای را، خداوندا این نعمت از توسست، تو یکتائی و شریکی برای تو نیست.

امام فرمود: بمان. و پیراهنی که در بر داشت در آورد و به او داد و فرمود بپوش.

سائل پوشید و گفت: سپاس خدای را که به من لباس داد و مرا پوشانید، و به امام رو کرد و گفت: خدا به تو جزای خیر دهد.

«مسمع» می‌گوید: بنظر می‌آمد که اگر این بار هم امام را دعا نمی‌کرد و فقط به شکر و سپاس خدا می‌پرداخت امام باز به او چیزی می‌داد و همچنان ادامه پیدا می‌کرد. (معارف قرآن و اهل بیت)

آن جناب را متغیرانه دیدار کرد

از سفیان ثوری روایت شده که روزی به خدمت آن حضرت رسید آن جناب را متغیرانه دیدار کرد، سبب تغییر رنگ را پرسید آن حضرت فرمود که من نهی کرده بودم که در خانه کسی بالای بام برود، این وقت داخل خانه شدم یکی از کنیزان را که تربیت یکی از اولادهای مرا می‌نمود یافتم که طفل مرا در بردارد و بالای نردبان است چون نگاهش به من افتاد متحیر شد و لرزید و طفل از دست او افتاد بر زمین و بمرد و تغییر رنگ من از جهت غصه مردن طفل نیست بلکه به سبب آن ترسی است که آن کنیزک از من پیدا کرد و با این حال آن حضرت کنیزک را فرموده بود تو را به جهت خدا آزاد کردم باکی بر تو نیست، باکی نباشد تو را. (منتهی الامال)

چند بار اجلت رسید ولی ..

شیخ طوسی از داود بن کثیر رقی روایت کرده که گفت: نشسته بودم خدمت حضرت صادق علیه السلام که ناگاه

ابتدا از پیش خود به من فرمود: ای داود! به تحقیق که عرضه شد بر من عملهای شما روز پنجشنبه، پس دیدم در بین اعمال تو صله و احسان تو را به پسر عمت فلان پس این مطلب مرا خشنود گردانید همانا صله تو مرا او را سبب شود که عمر او زود فانی و اجل او منقطع شود، داود گفت: مرا پسر عمی بود معاند و دشمن اهل بیت و مردی خبیث، خبر به من رسید که او و عیالاتش بد می گذرانند، پس برای نفقه او براتی نوشتم و نزد او فرستادم پیش از آنکه به سوی مکه توجه کنم چون به مدینه رسیدم خبر داد مرا به این مطلب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام).
منتهی الامال ج 2

| تجارت بی سود

مردی تصمیم داشت به سفر تجارت برود خدمت امام صادق(ع) که رسید درخواست استخاره ای کرد، استخاره بد آمد، آن مرد نادیده گرفت و به سفر رفت اتفاقاً به او خوش گذشت و سود فراوانی هم برد امام از آن استخاره در تعجب بود پس از مسافرت خدمت امام رسید و عرض کرد

یا بن رسول الله! یادتان هست چندی قبل از خدمت شمارسیدم برایم استخاره کردید و بد آمد، استخاره ام برای سفر تجارت بود به سفر رفتم و سود فراوانی کردم به من خوش گذشت

امام صادق(ع) تبسمی کرد و به او فرمود: (در سفری که رفتی یادت هست در فلان منزل خسته بودی نماز مغرب و عشايت را خواندی شام خوردی و خوابیدی و زمانی بیدارشدی که آفتاب طلوع کرد و نماز صبح تو قضا شده بود؟

عرض کرد آری. حضرت فرمود: اگر خداوند دنیا و آنچه را که در دنیاست به تو داده بود جبران آن خسارت (قضا شدن نماز صبح) نمی شد^{۶۲۳}

جهاد با نفس / ج ۱ / ص ۶۶^{۶۲۳}

فضیلت میهمان بر میزبان
محمد بن قیس حکایت کند:

روزی در محضر مبارک امام جعفر صادق علیه السلام نام گروهی از مسلمانان به میان آمد و من گفتم: سوگند به خدا، من شب ها شام نمی خورم، مگر آن که دو یا سه نفر از این افراد با من باشند؛ و من آن ها را دعوت می کنم و می آیند در منزل ما غذا می خورند.

امام صادق علیه السلام به من خطاب کرد و فرمود: فضیلت آن ها بر تو بیشتر از فضیلتی است، که تو بر آن ها داری.

اظهار داشتم: فدایت شوم، چنین چیزی چطور ممکن است؟!!

در حالی که من و خانواده ام خدمتگذار و میزبان آن ها هستیم؛ و من از مال خودم به آن ها غذا می دهم؛ و پذیرائی و انفاق می نمایم!!

حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون هنگامی که آن ها بر تو وارد می شوند، از جانب خداوند همراه با رزق و روزی فراوان میهمان تو می گردند و زمانی که خواستند بیرون بروند، برای تو رحمت و آمرزش به جا خواهند گذاشت. (12)

انفاق بی منت

وقتی که فصل میوه می شد و خرماها می رسید دستور می داد که بخشی از دیوار باغ را خراب کنند و شکافی ایجاد نمایند تا مردم بتوانند از آنجا وارد شوند و از میوه باغ بخورند... و نیز دستور می داد برای همسایگان باغ، پیر مردان [کودکان و بیماران و زنان که نمی توانستند به باغ بیایند، برای هر نفرشان به اندازه یک مشت پر خرما ببرند. 6]

❖❖❖

درمان وسوسه نفس

شخصی گوید: به امام صادق (ع) گفتم: گاهی تصورات کفرآمیزی در دلم ظهور می

کند، برای رهایی از آن چه کنم؟

حضرت امام جعفر صادق (ع) فرمود: هرگاه این حالت برایت پیش آمد بگو:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

راوی گوید : از آن پس هرگاه وسوسه ای در دلم ایجاد می شد، این ذکر را می گفتم و آن

وسوسه برطرف می شد.^{۶۲۴}

اسماعیل فرزند امام جعفر صادق ع در رجعت بر می گردد

امام صادق علیه السلام : من از خداوند سبحان خواستم که فرزندم اسماعیل را بعد از من
باقی گذارد ولی خداوند سبحان ابا کرد ولکن خداوند سبحان درباره او منزلت دیگری
بمن عطا کرد که در رجعت، او با ده نفر از اصحاب خود، زنده می شود و علمدارش
عبدالله بن شریک عامری است .^(۶۲۵)

ذکرهای شگفت عارفان، ص ۳۹^{۶۲۴}

بحار الانوار 76/53^{۶۲۵}

امام موسی کاظم علیه السلام

انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا. آنان ظهور را دور می دانند و ما ان را نزدیک می دانیم

امام کاظم نیز فرموده اند: اگر به ما گفته میشد این امر (ظهور) تا دویست و یا سیصد سال دیگر واقع نمیشود، دلها سخت میشد و بیشتر مردم از اسلام برمیگشتند، اما گفته اند این امر چه با شتاب پیش می آید و چه نزدیک است تا دلهای مردم آرام گیرد و فرج نزدیک احساس شود.^{۶۲۶}

به امام کاظم علیه السلام گفته شد: مردی به زنش می گوید که اختیار تو باخودت است! آیا این حرف صحیح است؟ امام فرمود: خیر این حرف باطل است. زیرا خداوند سبحان این حق را برای مرد قرار داده است و کسی نمی تواند این حق را از مرد بگیرد.
سپس امام آیه (الرجال قوامون علی النساء...) را تلاوت فرمودند. (۶۲۷)

هشدار امام کاظم (ع) به گنهکاران:

روزی امام موسی کاظم (علیه السلام) از کوچه ای عبور می کرد و متوجه شد که از خانه ای صدای ساز و آواز بلند است و معلوم است که بساط عیش و عشرت و میگساری برپاست لذا امام درب خانه را زدند کنیز کی بیرون آمد حضرت از آن کنیز پرسید صاحب این خانه بنده است یا آزاد کنیز جواب داد آزاد است حضرت فرمود: معلوم است که آزاد است اگر بنده می بود پروای صاحب و مالک و خداوند خویش را می داشت و این بساط را پهن نمی کرد.

و حضرت رفتند صاحبخانه که متوجه شد کسی درب منزل او را زده وقتی از کنیز سؤال کرد کی بود کنیز جواب داد پیرمردی بود که آثار عبادت و زهد داشت و سؤال کرد صاحب این خانه آزاد است یا بنده و وقتی که من گفتم آزاد است فرمود: اگر بنده بود معصیت خدا را نمی نمود. صاحبخانه بالا فاصله ملتفت شد که آن شخص امام هفتم بوده لذا پای برهنه از خانه خارج و بدنبال حضرت دوید پس خود را بحضرت رساند و بدست ایشان توبه نمود

^{۶۲۶} کافی ج ۱ ص ۳۶۹

التهدیب الحکام ۸/۸۸^{۶۲۷}

و دیگر به افتخار آن روز که با پای برهنه به شرف توبه نائل آمده بود کفش به پا نکرد لذا به او می گفتند(بشر الحافی) یعنی(بشر پا برهنه).

ملاقات امام هفتم علیه السلام

امام هفتم، به عیادت جوانی که در حال مردن بود، رفت و مشاهده کرد، که هر شخصی، با او سخن می گوید، جواب او را نمی دهد و سخنی بر زبان جاری نمی کند! افرادی که آنجا بودند، گفتند: ای پسر رسول خدا! دوست داریم که مرگ را برایمان، شرح دهی و بگویی که حال دوست ما چگونه است؟

امام فرمود: مرگ وسیله تصفیه ای است که مؤمنین را از گناهانشان، پاک می کند و مردن، آخرین سختی است که کفار گناهانی که به گردن، داشته اند، می شود! ولی برای کفار، مردن وسیله تصفیه ای است که آنها را از کارهای نیکی که احیاناً، انجام داده اند، پاک می نماید! و مرگ، آخرین راحتی است که به آنها می رسد! ولی این جوان، از گناهانش مانند لباسی که از چرک پاک می شود، پاک شده است و در آخرت، با ما اهل بیت، خواهد بود! (۶۲۸)

روایت است روزی امام هفتم(علیه السلام) بیمار شد طیب جهودی را آوردند تا معالجه کند حضرت فرمود: کمی صبر کن من دوستی دارم می خواهم با او مشورت کنم آنگاه روز از طیب برگردانیده بجانب قبله توجه نمود و این جملات را فرمود: خدایا تو مرا بیمار کرده ای و تو نیز طیب منی بفضل خویش نظری به این بنده بیفکن و از شراب دوستی و عشق خود مرا جا می بده و شیرینی مقام قربت را بر آن اضافه نما.

هنوز حضرت این جملات را تمام نکرده بود که اثر بهبودی در صورت مبارکش ظاهر شد و همان آن بکلی مرض زائل گشت. طیب با تحیری عجیب می نگریست. بعد از مشاهده آن پیش آمد گفت ای سرور من اول گمان

کردم تو بیماری و من طیب اکنون آشکار شد که من بیمارم و تو طیب از تو خواهش می کنم مرا معالجه نمائی .
حضرت اسلام را بر او عرضه داشت و او مسلمان شد.

ملاقات گرم امام کاظم(ع) با فردی مستضعف:

امام هفتم(ع) به مردی بادیه نشین که زشت رو بود گذشت به او سلام کرده مدتی پهلویش نشست و با او صحبت نمود . هنگامیکه خواست حرکت کند فرمود: چنانچه کاری داشته باشی در انجامش حاضرم به انجناب عرض کردند یابن رسول الله پهلوی چنین کسی می نشینی؟ آنگاه خود را نیز آماده برای انجام خدماتش قرار می دهی . حضرت فرمود: او هم بنده ای از بندگان خداست و قرآن مار اباهم برادر قرار داده و نسبت ما و او به یک پدر یعنی حضرت آدم منتهی می شود و هر دو دارای یک دین به نام اسلامیم.
از اینها گذشته شاید روزگاری کاری کند که روزی به او محتاج شویم . اگر امروز تکبر کنیم در آنروز خواهیم دید چگونه بواسطه احتیاج در مقابلش کوچک و متواضع شده ایم.

ملاقات امام دهم علیه السلام با شخصی در حال احتضار!

امام هادی علیه السلام به دیدار یکی از اصحابش که در حال مرگ بود، رفت و مشاهده کرد که از مرگ ، سخت در هراس است ! امام به فرمود: ای بنده خدا ! برای این هراسانی که مرگ را نمی شناسی ! آیا هنگامی که دچار چرک و کثافت می شوی و یا بدنت دچار زخم و عفونت می شود و می دانی که با شستن در آب ، همه اینها از بین می رود، از شستن می ترسی و وارد حمام نمی شوی؟ آن شخص گفت: ای پسر رسول خدا ! نه از شستن نمی ترسم ! امام علیه السلام فرمود: مرگ هم برای مؤمن، مثل رفتن به حمام است و با مردن، آخرین گناهان پاک شده و از هر غم و اندوهی، خلاص می شود و به سرور و خوشحالی می رسد !

آن فرد با شنیدن این مطالب، آرام گرفت و تسلیم مرگ شد و چشمانش را بست و از دار دنیا، به سرای باقی شتافت . (۶۲۹)

تواضع علی بن یقطين نسبت به ساربان:

درباره علی بن یقطين آمده است که وی وزیر هارون الرشید بوده اما باطنا مرید و شیعه امام هفتم بود. روزی یکی از مؤمنین بنام ابراهیم جمال خواست خدمت علی بن یقطين برسد چون شعل ابراهیم ساربانی بود علی بن یقطين وزیر او را راه نداد و اتفاقاً در همانسال علی بن یقطين به حج مشرف شد. در مدینه خواست خدمت موسی بن جعفر(ع) شرفیاب شود حضرت او را راه نداد روز دوم در بیرونی خانه علی با آنحضرت ملاقات نمود و عرضه داشت که ای سید من تقصیر من چه بود که مرا راه ندادید فرمود: به جهت آنکه راه ندادی برادرت ابراهیم جمال را و حقتعالی فرمود از آنکه حج تو را قبول فرماید مگر بعد از آنکه ابراهیم تو را عفو نماید.

علی گفت ای سید و مولای من ابراهیم را من در اینوقت کجا ملاقات کنم من در مدینه ام و او در کوفه است حضرت فرمود: هر گاه شب داخل شود تنها برو به قبرستان بقیع بدون آنکه کسی از اصحاب و غلامان تو بفهمد. در آنجا شتری زین کرده خواهی دید آن شتر را سوار می شوی و بکوفه می روی. علی بن یقطين شب به بقیع رفت و همان شتر را سوار شد به اندک زمانی در خانه ابراهیم جمال رسید شتر را خوابانید و در را کوبید ابراهیم گفت کیست؟ گفت علی بن یقطين . ابراهیم گفت علی بن یقطين در خانه من چه می کند . فرمود: بیرون بیا که امر من عظیم است و قسم داد او را که اذن دخول دهد چون داخل شد گفت ای ابراهیم آقا و مولی ابا فرمود که عمل مرا قبول فرماید مگر آنکه تو از من بگذری گفت خدا تو را بیامرزد علی بن یقطين صورت خود را بر خاک گذاشت و ابراهیم را قسم داد که پا روی صورت من گذار و صورت مرا زیر پای خود بمال . ابراهیم امتناع نمود علی او را قسم داد که چنین کند. پس ابراهیم پا بر صورت عل یگذاشت و رخ او را زیر پای خود بمالید و علی می گفت خدایا تو شاهد باش پس بیرون آمد و سوار شد و همانشب بمدینه برگشت و شتر را بر در خانه حضرت موسی بن جعفر(ع) خوابانید. آنوقت حضرت او را اذن داد و بر آنجناب وارد شده حضرت از او قبول فرمود.

عبداللہ افطح از فرزندان امام جعفر صادق علیہ السلام بود کہ ادعای امامت می کرد و می گفت بعد از امام صادق (ع) او امام است. روزی امام کاظم (ع) او را دعوت کرد و دستور داد تنور را روشن کردند. آنگاه وارد تنور شد. و از همانجا با مردم حرف می زد. سپس بیرون آمد و بہ عبداللہ فرمود: اگر گمان می کنی تو امام هستی، وارد تنور شو! اما عبداللہ با عصبانیت از خانہ حضرت خارج شد و امام فرمود: عبداللہ اراد ان لا یعبداللہ! عبداللہ می خواهد خدا عبادت نشود!

ہدایت با برخورد خوب

شخصی در زمان امام ہفتم علیہ السلام سر راہ حضرت را می گرفت و بہ اہلبیت : اہانتها می نمود و ہر گاہ اصحاب امام می خواستند بہ او آسیبی برسانند، امام مانع می شد و اذیت کردن او را ممنوع کردہ بود .

روزی امام آدرس آن شخص را پرسیدند و سوارہ بہ مزرعہ او رفتند . او وقتی دید کہ امام بطرف او می آید صدا زد کہ من راضی نیستم در زمینہایم راہ بروید ولی امام اعتنائی نکرده و نزد او رفتند و با او احوالپرسی نمودہ و پرسیدند کہ چہ کاشتہ ای و چقدر می خواہی برداشت کنی و از این سؤالات از او پرسیدند .

سپس برای او دعا کردند و مبلغی پول بہ او دادند . او با این برخورد امام، منقلب شد و گفت: اگر قبلاً بمن می گفتند کہ بدترین آدم کیست؟ شما را معرفی می کردم . ولی اکنون اگر از من پرسند کہ بہترین شخص کیست؟ شما را معرفی می نمایم .⁽²⁾

امام کاظم ع فرمود: اگر نامی غیر از نام پیامبران و امامان و مادران آنها روی

فرزند شماست آن را برای رضای خدا تغییر دهید مبادا در قیامت فرزندان شما بخاطر

نامهای زشتی که دارند از شما شکایت نمایند.

بسوی کدام فرقه برویم؟

((هشام بن سالم)) می گوید: بعد از وفات امام صادق (علیه السلام) من با محمد بن نعمان (مؤمن الطاق) در مدینه بودیم، دیدیم مردم در مورد امامت ((عبدالله بن جعفر)) اجتماع کرده بودند و می گفتند: امام بعد از پدرش، اوست. ما به حضور ((عبدالله بن جعفر)) رفتیم، دیدیم جمعیت بسیاری در حضور او هستند، ما از او زکات اموال پرسیدیم که به چه مقدار باید برسد تا زکات آن واجب شود؟ گفت: در دویست درهم، پنج درهم زکات واجب است، پرسیدم از صد درهم چطور؟ گفت: ((دو درهم و نیم زکات دارد)). گفتیم: به خدا سوگند! حتی ((مرجئه)) این را نمی گویند. گفت: ((سوگند به خدا! نمی دانم آنان چه می گویند)). از منزل عبدالله گمراه و حیران بیرون آمدیم و من با ابوجعفر احول (مؤمن الطاق، یکی از شاگردان امام صادق) در یکی از کوچه های مدینه نشستیم و بر اثر ناراحتی گریه کردیم، حیران و سرگردان بودیم و نمی دانستیم به کجا برویم و سراغ چه کسی را بگیریم؟ باخود می گفتیم به سوی ((مرجئه)) بگرویم یا زیدیه، یا معتزله، یا قدریه؟!.

در همین فکر و تردید بودیم، ناگهان پیرمردی را دیدم که او را نمی شناختم، به من اشاره کرد، ترسیدم که مبادا از جاسوسهای منصور دوانیقی (دومین خلیفه عباسی) باشد؛ زیرا منصور در مدینه جاسوسهایی گمارده بود تا از اجتماعات مردم بعد از امام صادق (علیه السلام) گزارش دهند تا آن فردی را که به دورش جمع شده اند، دستگیر کرده و گردنش را بزنند لذا ترسیدم که این پیرمرد یکی از آن جاسوسها باشد، به دوستم مؤمن الطاق گفتم: ((از من کناره بگیر که در مورد جان خودم و تو نگران هستم، آن پیرمرد مرا خواسته نه تو را، از من دور شو تا به هلاکت نرسی و خودت بر هلاکت خودت کمک نکن)). مؤمن الطاق

از من ، فاصله بسیار گرفتار و رفت .
و من به دنبال پیرمرد به راه افتادم ، در حالی که گمان می کردم به دست او گرفتار شده ام و دیگر راه نجاتی نیست ، همچنان به دنبال او می رفتم به گونه ای که تسلیم مرگ شده بودم ، تا اینکه پیرمرد مرا به خانه امام کاظم (علیه السلام) برد ، به من گفت : ((خدا تو را مشمول رحمتش سازد، وارد خانه شو!)).
وارد خانه شدم ، تا امام کاظم (علیه السلام) مرا دید ، بدون سابقه ، آغاز به سخن کرد و فرمود :
((إِلَى إِلَهٍ، لَا إِلَهَ إِلَّا الْمُرْجَةُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا الْقَدَرِيَّةُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا الزَّيْدِيَّةُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا الْمُعْتَزَلَةُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا الْخَوَارِجُ)).
((به سوی من بیا، به سوی من بیا، نه به سوی مرجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه به سوی خوارج)).
پرسیدم : ((فدایت شوم ! پندرت از دنیای رفت ؟)).
فرمود : ((آری)).
گفتم : مقام امامت بعد از او به چه کسی محول شده است ؟
فرمود : ((اگر خدا بخواهد تو را به راه درست هدایت می کند)).
گفتم : فدایت شوم ! برادرت عبدالله ، گمان می کند که امام بعد از پدرش می باشد.
فرمود : ((عبدالله می خواهد خدا را عبادت نکند)).
گفتم : فدایت شوم ! امامت بعد از امام صادق (علیه السلام) از آن کیست ؟
فرمود : ((اگر خدا بخواهد، تو را به راه درست هدایت می کند)).
گفتم : فدایت شوم ! تو همان امام هستی ؟
فرمود : ((من آن را نمی گویم)).
با خود گفتم : من در سؤال کردن ، راه صحیحی را انتخاب نکرده ام .
سپس به او عرض کردم : فدایت شوم ! آیا تو امام داری ؟
فرمود : ((نه)) در این هنگام دگرگون شدم و شکوه و عظمتی از امام کاظم (علیه السلام) مرا فراگرفت که جز خدا آن را نمی داند.
سپس عرض کردم : فدایت شوم ! از تو سؤال می کنم ، همانگونه که از پدرت سؤال می کردم

فرمود: ((سؤال کن تا آگاه گردی ، ولی آن را شایع نکن ، چرا که اگر شایع کنی سر بریدن در کار است و) دژخیمان طاعوت به تو دست یابند و گردنست را بزنند)).

سؤال الهایی کردم ، او را دریای بی کران یافتم ، گفتم : فدایت شوم ! شیعیان پدیرت گمراه و سرگردانند، آیا این موضوع را با آنان در میان بگذارم و آنان را به سوی امامت شما دعوت کنم ؟ با اینکه شما از من خواستی که موضوع را کتم _____وع را کتم_____ان کتم_____نم ؟

فرمود: آن افرادی را که در آنان رشد و عقل دیدی ، به آنان جریان را بگو، ولی از آنان پیمان بگیر که آن را فاش نسازند و گرنه سر بریدن در کار است (و با دست اشاره به گلویش کرد)

((هشام)) می گوید: پس از آن ، از حضور امام کاظم (علیه السلام) بیرون آمدم و مؤمن الطاق را دیدم ، گفتم _____ت چه خبر_____ر؟

گفتم : هدایت است و داستان را برای او تعریف کردم .

سپس زُراه و ابابصیر را دیدیم که به محضر امام کاظم (علیه السلام) رفته اند و کلامش را شنیده اند و سؤال کرده اند و به امامت امام کاظم (علیه السلام) باور نموده اند، سپس گروههایی از مردم را دیدم که به حضور آن حضرت رسیده اند و هرکسی به خدمت او رفته ، به امامت او معتقد شده است مگر گروه و دسته عمار ساباطی (که معتقد به امامت عبدالله شدند و بعد هسته مرکزی فرقه فَطَحِيَّه تشکیل شد) ولی در آن هنگام در اطراف عبدالله بن جعفر، جز اندکی از مردم ، کسی نمانده بودند. (زندگی نوازده امام (ع))

سخن گفتن کودک در گهواره

شیخ مفید روایت کرده از یعقوب سراج که گفت : داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دیدم ایستاده نزدیک سر پسرش ابوالحسن موسی علیه السلام و او را در گهواره است پس با او را ز گفت : زمان طولانی ، من نشستم تا فارغ شد پس برخاستم به سوی آن حضرت ، حضرت فرمود: برونزدیک مولای خود و سلام کن بر او، من نزدیک ابوالحسن موسی علیه السلام شدم و بر او سلام کردم ، آن حضرت به زبان فصیح سلام مرا جواب داد و آنگاه فرمود: بروتغییر بده اسم دختری را که دیروز نام او نهاده ای زیرا او اسمی است که حق تعالی مبعوض دارد آن را، یعقوب گفت که حق تعالی به من دختری کرامت فرموده بود و من او را (حمیراء) نام گذاشته بودم ، حضرت صادق علیه السلام فرمود: إِنَّهُ إِلَى أَمْرِ تَرْشَدُ؛ یعنی اطاعت کن امر

مولای خود را تا رشد، یعنی راه راست نصیب توشود. پس من تغییر دادم اسم دخترم را. (منتهی الامال ج 2

(

صفوان بن یحیی

وی از بزرگان اصحاب امام کاظم علیه السلام بود. شیخ طوسی می نویسد: صفوان نزد اهل حدیث موثق ترین مردم زمان و پارساترین آنان به شمار می رفت⁽³⁾.

صفوان، امام هشتم علیه السلام را نیز درک کرد و نزد آن حضرت مقام و منزلتی عالی داشت، امام جواد علیه السلام نیز صفوان را به نیکی یاد می کرد و می فرمود: خدا از او - به رضایتی که من از او دارم - راضی باشد، هیچ گاه با من و پدرم مخالفت نورزید⁽⁴⁾.

(1) اختصاص شیخ مفید چاپ تهران ص 86. (2) رجال کشی ص 441-4. (3)

فهرست شیخ طوسی. ص 910 چاپ نجف 1380. (4) رجال کشی ص 502.
امام کاظم علیه السلام می فرمود: ضرر دو گرگ درنده که با هم به جان گله گوسفند بی چوپانی بیفتند، بیش از زیان حب ریاست نسبت به دین شخص مسلمان نیست، و فرمود اما این صفوان ریاست طلب نیست⁽¹⁾.

علی بن یقطين

وی در سال 241 هجری قمری در کوفه به دنیا آمد. پدرش شیعه بود، و برای امام صادق علیه السلام از اموال خود می فرستاد، مروان او را تعقیب کرد، وی فراری شد و همسر و دو پسرش علی و عبدالله به مدینه رفتند. هنگامی که دولت اموی از هم پاشید و حکومت عباسی تشکیل شد، یقطين ظاهر شد و با همسر و دو فرزندش به کوفه برگشت⁽²⁾.

علی بن یقطين با عباسی ها کاملاً ارتباط برقرار کرد، و برخی از پست های مهم دولتی نصیبش شد، و در آن موقع پناهگاه شیعیان و کمک کار آنان بود، و ناراحتی های آنان را برطرف می کرد.

هارون الرشید ، علی بن یقطين را به وزارت خویش برگزید ، علی بن یقطين به امام کاظم علیه السلام عرض کرد : نظر شما درباره شرکت در کارهای اینان چیست ؟ فرمود : اگر ناگزیری ، از گرفتن اموال شیعه پرهیز کن .

راوی این حدیث می گوید : علی بن یقطين به من گفت که اموال را از شیعه در ظاهر جمع آوری می کنم ، ولی در پنهان به آنان باز می گردانم⁽³⁾ .

یک بار به امام کاظم علیه السلام نوشت : حوصله ام از کارهای سلطان تنگ شده است ، خدا مرا فدایت گرداند ، اگر اجازه دهی از این کار کناره می گیرم .

امام علیه السلام در پاسخ او نوشت : اجازه نمی دهم از کارت کناره گیری کنی ، از خدا پرهیز⁽⁴⁾ !

(1) رجال کشی ص 503 . (2) فهرست شیخ طوسی ص 117 . (3) کافی : ج 5 ص 101 .

(4) قرب الاسناد ص 126 چاپ سنگی .

امام به علی گفتند که امری را متعهد شو تا اینکه قتل با شمشیر و فقر و زندان به تو نرسد . علی بن یقطين گفت :

کاری که من باید متعهد شوم چیست ؟

فرمود : اینکه هرگاه یکی از دوستان ما نزد تو بیاید ، او را اکرام کنی⁽¹⁾ .

عبدالله بن یحیی کاهلی می گوید : خدمت امام کاظم علیه السلام بودم که علی بن یقطين به سوی آن حضرت می آمد ، امام علیه السلام رو به یارانش کرد و فرمود :

هر کس دوست دارد شخصی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله ببیند به این که به سوی ما می آید نگاه کند . یکی از حاضران گفت پس او اهل بهشت است ؟ امام علیه السلام فرمود :

گواهی می‌دهم که او از اهل بهشت است⁽²⁾.

علی بن یقطين در انجام فرمان امام عليه السلام به هيچ وجه سهل انگاری نداشت ، هر چه آن گرامی دستور می‌داد انجام می‌داد ، گر چه راز آن دستور را نداند :

يك بار ، هارون الرشيد لباس‌هایی به رسم هدیه به علی بن یقطين داد که در میان آنها جبه‌یی شاهانه بود ، آن لباس‌ها و آن جبه را به اضافه اموال دیگر برای امام کاظم عليه السلام فرستاد . امام عليه السلام همه اموال ، جز آن جبه را پذیرفت ، و به علی بن یقطين نوشت این لباس را نگهدار و از دست مده که به زودی به این لباس احتیاج خواهی داشت .

علی بن یقطين متوجه نشد که چرا حضرت آن لباس را پس داده‌اند ، ولی آن را نگهداشت ، چند روزی گذشت ، علی بن یقطين از غلامی که محرم او بود بر آشفته شد و او را بیرون کرد ، غلام که از علاقه علی بن یقطين به امام کاظم عليه السلام ، و فرستادن اموال برای او اطلاع داشت پیش هارون رفت و آنچه می‌دانست گفت . هارون خشمگین شد و گفت رسیدگی می‌کنم ، اگر این طور که تو می‌گویی ، همانگونه باشد ، او را خواهم کشت . و همان لحظه علی بن یقطين را احضار کرد و پرسید آن جبه را که به تو دادم چه کردی ؟

(1) رجال کشی ص 433 .

(2) رجال کشی ص 433 .

گفت : آن را معطر کرده در جای مخصوصی حفظ کرده‌ام ...

- هم اکنون آن را بیاور !

علی بن یقطين یکی از خدمتکارهای خود را فرستاد ، لباس را آورد و جلو هارون گذاشت ، هارون که لباس را دید آرام یافت ، و به علی بن یقطين گفت : لباس را به جای خود برگردان و خودت هم به سلامت باز گرد ، پس از این سعایت هیچ کس را در مورد تو نمی پذیرم ، و دستور داد آن غلام را هزار ضربه شلاق بزنند . و او هنوز پانصد ضربه شلاق بیشتر نخورده بود که جان سپرد⁽¹⁾ .

علی بن یقطين به سال 182 هجری قمری ، زمانی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بود ، در گذشت . وی کتاب هایی داشته است که نام برخی از آنها را شیخ مفید و شیخ صدوق یاد کرده اند⁽²⁾ .

موعن طاق

محمد بن علی بن نعمان ، کنیه اش ابو جعفر و لقب او موعن طاق ، از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السلام بود ، و نزد امام صادق علیه السلام منزلتی عظیم داشت ، و آن گرامی او را در ردیف بزرگان اصحاب خویش یاد نموده است⁽³⁾ .

(1) ارشاد مفید ص 275 .

(2) فهرست شیخ طوسی ، 117 .

(3) رجال کشی ، ص 135 و 239 و 240 .

موعن طاق این قدرت را داشت که با هر مخالفی بحث کند و بر او غالب گردد .

امام صادق علیه السلام برخی از یاران خود را به خاطر عدم توانایی و استعدادشان از بحث های کلامی باز داشت ، ولی به موعن طاق ورود به این مباحث را توصیه می فرمود .

امام صادق علیه السلام در شأن او به خالد فرمود : صاحب طاق با مردم به بحث می پردازد و همچون باز شکاری بر شکار فرود می آید و تو اگر بالت را بچینند هرگز

نمی‌کنی⁽¹⁾.

وقتی امام صادق علیه‌السلام رحلت نمود، ابوحنیفه به موءمن طاق به طعنه گفت امام تو در گذشت، موءمن طاق بی‌درنگ گفت: ولی به امام تو تا «روز وقت معلوم» مهلت داده شده است⁽²⁾. یعنی امام تو شیطان است که خدا در قرآن درباره او فرموده: «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»⁽³⁾.

هشام بن حکم

وی در بحث و مناظره و علم کلام نبوغ، و در این فن بر دیگران برتری داشت. ابن ندیم می‌نویسد هشام از متکلمین شیعه و از کسانی بود که بحث درباره امامت را می‌شکافت، او در علم کلام ماهر و حاضر جواب بود⁽⁴⁾.

هشام کتاب‌های بسیار نوشت، و با علمای ادیان و مذاهب مباحثه‌های جالبی انجام داد:

یحیی بن خالد برمکی در حضور هارون الرشید به هشام گفت: آیا ممکن است حق در دو جهت مخالف قرار بگیرد؟

هشام گفت نه. یحیی گفت مگر چنین نیست که وقتی دو نفر با هم اختلاف دارند و بحث می‌کنند یا هر دو بر حقند، یا هر دو باطل و یا یکی بر حق دیگری باطل است؟ هشام گفت، آری، خالی از این سه صورت نیست، ولی صورت

(1) رجال کشی، ص 186. (2) رجال کشی، ص 187. (3) حجر (15): 37 - 38.

(4) فهرست ابن ندیم، ص 263 چاپ مصر.

اول امکان ندارد ، ممکن نیست هر دو بر حق باشند .

یحیی گفت اگر قبول داری چنانچه دو نفر در حکمی از احکام دین با هم نزاع و

اختلاف داشته باشند ممکن نیست هر دو بر حق باشند ، پس علی و عباس که نزد ابوبکر رفتند و درباره میراث رسول اکرم صلی الله علیه و آله با هم نزاع کردند . کدام بر حق بودند ؟

گفت : هیچ کدام بر خطا نرفتند و داستان آنها نظیر هم دارد : در قرآن مجید ، در

قصه داود علیه السلام آمده است که دو فرشته با هم نزاع داشتند و نزد داود

علیه السلام آمدند که نزاع آنها را حل کند ، از آن دو فرشته کدام بر حق بودند ؟

یحیی گفت : هر دو بر حق بودند و با هم اختلاف نداشتند ، و نزاع آنان صوری بود ،

و می خواستند با این صحنه داود علیه السلام را متوجه کار وی سازند .

هشام گفت نزاع علی علیه السلام و عباس هم همین طور بود و آنها با هم اختلاف و

نزاعی نداشتند . و تنها برای آگاه کردن ابوبکر از اشتباهی که کرده بود ، این کار را

کردند و خواستند به ابوبکر بفهمانند اینکه می گویی کسی از پیامبر ارث نمی برد

دروغ می گویی و ما وارث اویم .

یحیی متحیر شد و قدرت پاسخ نداشت ، و هارون الرشید هم هشام را مورد تحسین

قرار داد⁽¹⁾ .

(1) الفصول المختارة سید مرتضی ، ص 26 چاپ نجف ، با اختصار .

هدایت کنیز در زندان

هارون الرشید ، کنیز زیبایی را به زندان فرستاد تا در ظاهر خدمتکار امام علیه السلام باشد ، ولی در حقیقت منظورش

متهم کردن آن حضرت بود . امام علیه السلام فرمود : « من به او و امثال او حاجتی ندارم » . وقتی خبر به هارون رسید

به مأمورش گفت : « به موسی بن جعفر علیه السلام بگو ما تو را با رضایت خودت زندانی نکرده ایم ! این را بگو و کنیز

را نزد او بگذار و برگرد » . مأمور چنین کرد و هارون الرشید بعداً کسی را به زندان فرستاد تا ببیند کنیز نزد حضرت چه

می‌کند ، و او وقتی که به اتاق موسی بن جعفر علیه‌السلام وارد شد ، دید که کنیز سر به سجده گذاشته و می‌گوید : «

قدوس قدوس ! سبحانك سبحانك » و سر بر نمی‌دارد . برگشت و به هارون اطلاع داد . هارون گفت : « موسی بن جعفر او

را جادو کرده است . او را پیش من بیاورید » . کنیز را پیش خلیفه

بردند ، در حالی که می‌لرزید و چشم به آسمان دوخته بود . هارون گفت : « چه شده است » . گفت : « من نزد موسی بن جعفر رفتم و دیدم که شب و روز ، او مشغول نماز است و بعد از نماز هم تسبیح و تقدیس الهی می‌کند . به او گفتم : « مولای من ! اگر حاجتی دارید من در خدمتم » . فرمود : « چه حاجتی به تو دارم ؟ » گفتم : « مرا برای خدمت به شما اینجا فرستاده‌اند » . فرمود : « پس اینجا چه کاره‌اند ؟ » ناگاه باغی به نظرم آمد که اول و آخر آن دیده نمی‌شد ، با بالش و حریر مفروش بود . در آن غلامان و کنیزانی بودند که در زیبایی مانند آنها ندیده بودم و مانند لباس آنها مشاهده نکرده بودم . لباسشان از حریر سبز بود و تاج‌های مرصع با در و یاقوت در سر داشتند ، و آفتابه‌ها و دستمال‌ها در دست گرفته بودند ، و همه جور غذا مهیا بود . با دیدن آنها به سجده افتادم ، تا اینکه مأمور شما مرا از سجده بلند کرد » . هارون گفت : « ای خبیثه ! شاید در سجده خوابت برده و آن منظره را در خواب دیده‌ای ؟ » گفت : « نه والله مولای من ! اول باغ را دیدم بعد به سجده افتادم » .

هارون به مأمور گفت : « این خبیثه را ببر و نگذار کسی این سخن را از او بشنود » . کنیز وقتی به جای خود رفت ،

مشغول نماز شد . هر وقت از او سؤال می‌کردند . می‌گفت : آن بنده صالح را در چنین حالی دیدم و کنیزانی که در آن باغ

بودند به من گفتند : « ای فلان ! از عبد صالح دور شو که ما برای او هستیم نه تو . آن کنیز چندی به همین حال بود تا از

دنیا رفت⁶³⁰ .

تسلط امام بر زبان‌های مختلف

ابوبصیر می‌گوید : « به امام موسی کاظم علیه‌السلام گفتم : امام را به چه چیزی می‌توان شناخت ؟ فرمود : به چندین

خصلت ! یکی از آنها آن است که به هر زبانی که وجود داشته باشد ، می‌تواند سخن بگوید . در این موقع مردی از اهالی

خراسان وارد شد و شروع کرد با امام علیه‌السلام به عربی صحبت کردن و امام علیه‌السلام جواب او را به خراسانی

می‌فرمود . آن مرد گفت : « به خدا سوگند من به زبان خراسانی با شما صحبت نکردم ، به خاطر اینکه مبادا شما این زبان

را بلد نباشید ، در حالی که شما از ما بهتر به این زبان مسلط هستید » . امام علیه‌السلام فرمود : « سبحان الله ! هرگاه من

زبان شما را بلد نباشم ، چه فضیلت و برتری بر تو می‌توانم داشته باشم و به چه عنوان استحقاق امامت را دارم ؟ » سپس

رو به من کرد و فرمود : « ای ابا محمد زبان هیچ قوم و ملتی بر امام پوشیده و مخفی نیست »⁽¹⁾ .

همان طوری که امام علیه‌السلام خبر داده بود

⁶³⁰ . خاندان وحی : ص 560 .

اسحاق بن عمار می‌گوید : « شنیدم که امام موسی کاظم علیه‌السلام از مرگ یکی از شیعیانش خبر می‌دهد و من با خودم گفتم : آیا او می‌داند چه موقع مردی از شیعیانش می‌میرد ؟ » در این موقع امام علیه‌السلام با عصبانیت به من نگاهی کردند و فرمودند : « ای اسحاق ! رشید هجری علم منایا و بلایا را می‌دانست و امام در درجه اولی می‌داند » . سپس فرمود : « ای اسحاق ! هر کاری می‌خواهی انجام بده که کمتر از دو سال آینده از دنیا می‌روی و برادرت يك ماه بعد از تو می‌میرد و بزرگان و اهل و عیالت نیز رحلت می‌کنند . راوی می‌گوید بعد از این مجلس چیزی نگذشت که اسحاق مُرد و همان طوری که امام علیه‌السلام خبر داده بود خانواده او از هم متفرق شدند و دچار فقر و فاقه گردیدند »⁶³¹ .

وضعیت دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام

داود رقی می‌گوید : « به امام ششم علیه‌السلام عرض کردم که مطالبی راجع به دشمنان اهل‌بیت و دشمنان علی علیه‌السلام برایم بفرمائید . حضرت فرمود : از آنها سخن بگویم بهتر است یا اینکه آنها را با چشم ببینی ؟ گفتم : با چشم ببینم . حضرت به فرزندش موسی بن جعفر علیهما‌السلام فرمود : « عصای مرا بیاور » . وقتی آورد ، حضرت صادق علیه‌السلام به او فرمود : « ای موسی با این عصا به زمین بزن و دشمنان علی علیه‌السلام و دشمنان ما را به آنها نشان بده » . موسی بن جعفر علیهما‌السلام با عصا به زمین زد . ناگاه زمین شکافته شد و دریای سیاهی ظاهر گشت و با عصا بر او زد که صخره سیاهی پیدا شد و با عصا بر صخره زد که دری در میان آن باز شد . عده‌ای ظاهر شدند که بسیار زیاد بودند و صورت‌هایشان سیاه و چشم‌هایشان کبود بود و هر يك را به صف به صخره بسته بودند و آنها صدا می‌زدند : « ای محمد ! » و آتش به صورتشان فرو ریخته می‌شد

و جواب داده می‌شدند که شما دروغ می‌گوئید . محمد برای شما نیست و شما هم برای محمد نیستید . من به موسی بن جعفر علیهما‌السلام عرض کردم : « جانم فدایت ! اینها کیستند ؟ » فرمود : « جبت و طاغوت و رجس ، لعین فرزند لعین » ، و همین طور حضرت نام می‌برد تا رسید به اصحاب سقیفه و اصحاب فتنه و بنی ازرق و بنی اوزاع و بنی امیه . .

در آخر امام علیه‌السلام به صخره دستور داد که بسته شو و تا وقت معلوم به جای اول خود برگرد⁶³² .

⁶³¹ بحار الأنوار : ج 48 ، ص 48 .

⁶³² بحار الأنوار : ج 48 ، ص 82 .

می‌آید تا از او در مورد مسئله سؤال کند که با پسرش کاظم که در آن موقع پنج سال داشت مواجه می‌شود. ابوحنیفه سؤالی را که برای صادق آماده کرده بود از کاظم می‌پرسد: "پسر! گناه از کجا صادر می‌شود؟ از طرف خداست یا از طرف بنده خدا؟" کاظم پاسخ می‌دهد: "یا از طرف خداست و بنده هیچ نقشی در آن ندارد که در آنصورت خداوند بنده را به خاطر چیزی که در آن نقشی نداشته تنبیه نمی‌کند. یا از طرف خداوند و هم از طرف بنده است که در آنصورت خداوند شریک قوی تر است و شریک قوی تر حق ندارد ضعیف تر را به خاطر گناهی که هر دو در آن نقش داشته‌اند تنبیه کند. یا از طرف بنده است و خدا در آن نقشی ندارد که در آنصورت اگر خدا بخواهد بنده را می‌بخشد و اگر نخواهد تنبیه می‌کند، و خدا کسی است که کمکش در همه حال طلب می‌شود." نقل است که ابوحنیفه با شنیدن این پاسخ، خانه صادق را ترک کرده اظهار داشت که این پاسخ [۴][۵]. برایش کافی بوده‌است

در موقعیتی دیگر، ابوحنیفه از کاظم، نزد پدرش صادق، ایراد گرفته می‌گوید: "پسرت موسی را دیدم که نماز می‌خواند در حالی که مردم از جلویش رد می‌شدند، و موسی مردم را از این کار باز نمی‌داشت." صادق دستور می‌دهد موسی را نزدش بیاورند و از او می‌پرسد آیا این حرف درست است. کاظم پاسخ می‌دهد: "بله پدر! کسی که من برایش نماز می‌خوانم به من نزدیکتر از کسانی است که از جلویم رد می‌شوند. خداوند بلند قرآن (۵۰:۱۶). با شنیدن این پاسخ صادق برخاسته کاظم را در (ما) از رگ گردن به / او نزدیکتریم: مرتبه می‌فرماید [۷]. "آغوش گرفته می‌گوید: "پدر و مادرم فدایت! فدای تو که رازها بر تو آشکار می‌شود

هارون الرشید

گفته می‌شود که وقتی هارون الرشید و موسی کاظم با هم در مدینه مقابل مقبره پیامبر ایستاده بودند، هارون برای نشان دادن نسبت خانوادگی اش با پیغمبر ایراد کرد: "سلام بر تو ای رسول خدا! بر تو که پسر عمم می‌باشی!" (خلفای عباسی از نسل عباس عموی پیامبر می‌باشند و خود را پسر عموهای پیغمبر می‌دانند) در مقابل کاظم گفت: "سلام بر تو! ای پدر عزیز!" هارون از شنیدن این حرف برآشفته شد و رو به کاظم کرده گفت که نسبت دادن چنین افتخاری به خویش، خودستایی است. [۴] بعدها هارون در بغداد فرصت پیدا کرد تا کاظم را بیشتر به چالش کشیده بپرسد چرا به مردم اجازه می‌دهد او را به پیامبر نسبت داده "یا این رسول الله" (ای پس رسول خدا) خطاب کنند در حالی که او در واقع فرزند علی است؛ و هر چند مادرش، فاطمه، دختر پیغمبر می‌باشد؛ و اینکه شخص به پدرش نسبت داده می‌شود و پیغمبر از طریق دخترش، فاطمه، جد کاظم می‌باشد. کاظم پاسخ داد: "آیا اگر پیغمبر زنده می‌شد و دخترت را از تو خواستگاری می‌کرد، قبول می‌کردی؟" هارون پاسخ می‌دهد که البته افتخار می‌کرد و به عرب و غیر عرب و قریش فخر می‌فروخت. کاظم پاسخ می‌دهد: "اما پیغمبر چنین درخواستی از من نمی‌کرد و من دخترم را به ازدواج او در نمی‌آوردم، چون ما از سلاله او هستیم و تو از سلاله او نیستی! (دخترم به او محرم است و دخترت به او محرم نیست). هارون که از این پاسخ قانع نشده بود اصرار داشت که سلاله مربوط به مرد است نه زن و اینکه ائمه از نسل دختر محمد می‌باشند نه محمد. [۱۶] کاظم از قرآن دلیل آورده اظهار می‌دارد که خداوند می‌گوید: "... و فرزندانش داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هدایت نمودیم، و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم (۶:۸۴) و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس همگی از نیکوکارانند. (۶:۸۵) سپس می‌پرسد: "پدر عیسی کیست ای امیر المومنین؟" هارون پاسخ داد که عیسی پدر نداشت. کاظم استدلال می‌کند که خداوند عیسی را از طریق مادرش، مریم، به اولاد پیامبران نسبت می‌دهد. به همین طریق ما هم از طریق مادرمان فاطمه به پیامبر نسبت پیدا می‌کنیم. [۱۶] با این حال، هارون از کاظم خواست تا دلایل بیشتری ارائه کند. کاظم آیه مباحله را پیش کشیده اظهار می‌دارد که هیچ‌کس ادعا ندارد که در این آیه (قرآن: ۳:۶۱) پیامبر اشخاص دیگری جز علی، فاطمه، حسن و حسین را زیر عیایش قرار داد. پس منظور از "پسرانمان" در این آیه حسن و حسین هستند (که از طریق فاطمه به پیامبر نسبت داده شده‌اند). [۱۶]

کمک در حال نماز

روایت شده از زکریای اعور که گفت: دیدم حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام را که ایستاده بود به نماز

ونماز می خواند و در پهلوی آن حضرت پیرمردی سالخورده بود قصد کرد از جای برخیزد، عصایی داشت می خواست عصای خود را به دست آورد حضرت با آنکه در نماز ایستاده بود خم شد عصای پیر را برداشته به دستش داد سپس برگشت به موضع نماز خود.

تشیع مامون!

شیخ صدوق در (عیون) روایت کرده از سفیان بن نزار که گفت : روزی بالای سر مامون ایستاده بودم گفت : می دانید که تعلیم کرد به من تشیع را؟ همه گفتند: نه ! به خدا نمی دانیم ، گفت : رشید مرا آموخت . گفتند: این چگونه بود و حال آنکه رشید اهل بیت را می کشت ؟ گفت : برای ملك می کشت ؛ زیرا که ملك عقیم است (عقیم کسی را گویند که او را فرزند نشود، یعنی در ملك و سلطنت نسب فایده نمی کند؛ زیرا که شخص در طلب آن ، پدر و برادر و عموم و فرزند خود را می کشد) آنگاه مامون گفتم من با پدرم رشید سالی به حج رفتیم وقتی که به مدینه رسید به دربان خود گفت : باید کسی بر من داخل نشود از اهل مکه یا مدینه از پسران مهاجر و انصار و بنی هاشم و سایر قریش مگر آنکه نسب خود باز گوید، پس کسی که داخل می شد می گفت من فلان بن فلانم تا به جد بالای خود هاشم یا قریش یا مهاجر و یا انصار بر می شمرد، پس او را عطایی می داد و پنج هزار زر سرخ و کمتر تا دویست زر سرخ به قدر شرف و مهاجرت پدران.

پس من روزی ایستاده بودم که فضل بن ربیع درآمد و گفت : یا امیرالمؤمنین ! بر در، کسی ایستاده است و اظهار می دارد که اوموسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است ، پدرم روبه ما کرد و من و امین و مؤتمن و سایر سرهنگان بالای سرش ایستاده بودیم و گفت : خود را محافظت کنید، یعنی حرکت نالایق نکنید. پس گفتن اذن دهید او را فرمود نیاید مگر بر بساط من ، و ما در این حال بودیم که داخل شد پیرمردی که از کثرت بیداری شب و عبادت زرد رنگ ، گران جسم و آماسیده روی بود و عبادت او را گداخته بود، همچو مشک کهنه شده و سجود، روی و بینی او را خراش و زخم کرده بود و چون رشید را بدید خود را از حماری که بر آن سوار بود فرود افکند، رشید بانگ زد. لا والله ! فرمود: میا مگر بر بساط من پس

دربانان اورا پیاده شدن مانع گشتند، ما همه به نظر اجلال واعظام در اونظر می کردیم واهمچنان بر حمار سواره بیامد تا نزد بساط و سرهنگان همه گرد اودرآمده بودند پس فرود آمد، ورشید برخاست و تا آخر بساط، اورا استقبال نمود ورویش ودوچشمش ببوسید ودستش بگرفت واورا به صدر مجلس درآورد و پهلوی خود، اورا تا نشانید وبا اوسخن می کرد وروی به اوداشت از اواحوال می پرسید، پس گفت : یا اباالحسن ! عیال توچند می شود؟ فرمود: از پانصد در می گذرند، گفت : همه فرزندان تواند؟ فرمود: نه ، اکثرشان موالی وخادمانند اما فرزندان من سی وچند است ، این قدر پسر واین قدر دختر، گفت : چرا دختران را با بنی اعمام واکفاء ایشان تزویج نمی کنی ؟ فرمود: دسترسی آن قدر نیست ، گفت : ملك ومزرعه توچون است ؟ فرمود: گاه حاصل می دهد وگاه نمی دهد، گفت : هیچ قرض داری ؟ فرمود: آری ، گفت : چندی می شود؟ فرمود: ده هزار دینار تخمینا می شود. گفت : یابن عم ! من می دهم تورا آن قدر مال که پسران را کدخدا [داماد] کنی ودختران را عروس کنی ومزرعه را تعمیر کنی ،حضرت دعا کرد اورا وترغیب فرمود اورا بر این کار.

آنگاه فرمود: ای امیر! خدای - عز وجل - واجب کرده است بر والیان عهد خود، یعنی ملوک وسلاطین که فقیران امت را از خاک بردارند واز جانب ارباب ویان وامهای ایشان را بگذارند وصاحب عیالان را دستگیری کنند وبرهنه را بپوشانند، و به اعانی یعنی اسیران محنت وتنگدستی ، محبت ونیکی کنند وتواولی از آنان که این کار کنند، گفت : می کنم یا اباالحسن ، بعد از آن برخاست ورشید با اوبرخاست و دوچشمش ورویش ببوسید، پس روی به من وامین ومؤمن کرد وگفت : یا عبدالله ویا محمد ویا ابراهیم ! بروید همراه عموی خود وسید خود وركاب اورا بگیرید و اورا سوار کنید وجامه هایش را درست کنید و تا منیز اورا مشایعت نمایید. پس ما چنان کردیم که پدر گفته بود، ودر راه که در مشایعت اوبودیم ، حضرت ابوالحسن علیه السلام پنهان روی به من کرد ومرا به خلافت بشارت داد وگفت : چون مالك این امر شوی با والد من نیکویی كن ، پس بازگشتیم ومن از فرزندان یگر بر پدر جرات بیشتر داشتم چون مجلس خالی شد با اوگفتم : یا امیرالمؤمنین ! این مردکی بود که توارا تعظیم وتکریم نمودی وبرای اواز مجلس خود برخاستی واستقبال نمودی وبر صدر مجلس نشاندی واز اوفروتر نشستی ، بعد از آن ما را فرمودی تا ركاب اوگرفتیم ؟ گفت : این امام مردمان وحجت خدا است بر خلق وخلیفه او است میان بندگان . گفتم : یا امیرالمؤمنین ! نه آن

است این صفتها که گفتی همه از آن تست در تو است ، گفت : من امام جماعتم در ظاهر به قهر و غلبه و موسی بن جعفر علیه السلام امام حق است والله ! ای پسرک من که اوسزوارتر است به مقام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از من واز همه خلق و به خدا که اگر تودر این امر، یعنی دولت و خلافت با من منازعت کنی سرت که دوچشمتم در اوست بردارم ؛ زیرا که ملك عقیم است ، و چون خواست از مدینه به جانب مکه رحلت کند فرمود تا کیسه

سیاهی در آن دویست دینار کردند و روی به (فضل) کرد و گفت : این را نزد موسی بن جعفر علیه السلام ببر و بگو امیرالمؤمنین می گوید ما در این وقت دست تنگ بودیم و خواهد آمد عطای ما به توبعد از این ، من برخاستم و پیش رفتم گفتم : یا امیرالمؤمنین ! توپسرهای مهاجران و انصار و سایر قریش و بنی هاشم را و آنانکه نمی دانی حسب و نسبشان را پنج هزار دینار و مادون آن را می دهی و موسی بن جعفر علیه السلام را دویست دینار می دهی که کمر و خسیس تر عطای تو است که که با مردمان می کنی و حال آنکه او را آن اکرام واجلال واعظام نمودی ؟ گفت :: اسکت لآم لك ! خاموش باش مادر مبادا تو را که اگر من مال بسیار عطا کنم او را ایمن نباشم از او که فردا بزند بر روی من صد هزار شمشیر از شیعیان و تابعان خود؛ و آنکه تنگدست و پریشان باشند و ااهلیبتش بهتر است برای من و برای شما از اینکه فراخ باشد دستشان و چشمشان

633 .

(

تلاوت صافات برای محتضر

و نیز شیخ کلینی روایت کرده که یکی از فرزندان امام موسی علیه السلام را حالت موت روی داد و آن حضرت به قاسم فرمود که ای پسر جان من ! برخیز و در بالین برادرت سوره والصفافات بخوان ، قاسم شروع کرد به خواندن آن سوره مبارکه تا رسید به آیه مبارکه (ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنِ خَلَقْنَا) () که برادرش از سكرات موت راحت شد و جان تسلیم کرد.⁶³⁴

منتهی الامال ج 2⁶³³

منتهی الامال ج 2⁶³⁴

عبدالله کاهلی یکی از اصحاب خوب حضرت

عبدالله بن یحیی الکاهلی الکوفی برادر اسحاق

هر دواز روات حضرت صادق وکاظم علیهما السلام می باشند عبدالله وجاهت داشت نزد حضرت کاظم علیه السلام وآن حضرت سفارش او را به علی بن یقطین کرده بود وبه او فرموده بود که ضمانت کن برای من کفالت کاهلی وعیال او را تا ضامن شوم برای توبهشت را، علی قبول کرد وپیوسته طعام وپول وسایر نفقات شهریه برای ایشان می داد وچندان بر کاهلی نعمت عطا می کرد که عیالات و قرابات او را فرومی گرفت وایشان مستغنی بودند تا کاهلی وفات کرد. وکاهلی قبل از وفات خود به حج رفت وخدمت حضرت امام موسی علیه السلام وارد شد، حضرت به او فرمود عمل خیر به جا آور در این سال ، یعنی اهتمامت در عمل خیر زیادتیر باشد همانا اجل تونزدیک شده ، کاهلی گریست ، حضرت فرمود: برای چه می گویی ؟ گفت : برای آنکه خبر مرگ به من دادی ، فرمود: بشارت باد تورا! تواز شیعیان مایی وامر توبه خیر است ، راوی گفت که بعد از این زنده نماند عبدالله مگر زمان کمی ، پس وفات کرد.⁶³⁵

سلام ای پدرم

در یکی از سالها مهدی عباسی خلیفه وقت، وارد مدینه شد و پس از زیارت قبر پیامبر 6 با امام کاظم علیه السلام - ملاقات کرد و برای آنکه به گمان خود از نظر علمی آن حضرت را آزمایش کند! بحث حرمت «خمر»(شراب) در قرآن را پیش کشید و پرسید:

منتهی الامال ج2⁶³⁵

- آیا شراب در قرآن مجید تحریم شده است؟ آنگاه اضافه کرد: مردم اغلب می دانند که در قرآن از خوردن شراب نهی شده، ولی نمی دانند که معنای این نهی، حرام بودن آن است! امام فرمود:

- بلی حرمت شراب در قرآن مجید صریحاً بیان شده است/

- در کجای قرآن؟

- آنجا که خداوند (خطاب به پیامبر) می فرماید: «بگو پروردگار من، تنها کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهان و نیز «اِثم» (گناه) و ستم بناحق را حرام نموده است...» (10)

آنگاه امام پس از بیان چند موضوع دیگر که در این آیه تحریم شده، فرمود: مقصود از کلمه «اِثم» در این آیه که خداوند آن را تحریم نموده، همان شراب است، زیرا خدا در آیه دیگری می فرماید:

«از تو از شراب و قمار می پرسند، بگو در آن «اِثم کبیر» (گناهی بزرگ) و سودهایی برای مردم هست و گناهِش از سودش بزرگتر است».

و اِثم که در سوره اعراف صریحاً حرام معرفی شده، در سوره بقره در مورد شراب و قمار به کار رفته است، بنابراین شراب صریحاً در قرآن مجید حرام معرفی شده است/

مهدی سخت تحت تأثیر استدلال امام قرار گرفت و بی اختیار رو به «علی بن یقطین» (که حضور داشت) کرد و گفت: به خدا این فتوا، فتوای هاشمی است! علی بن یقطین گفت: «شکر خدا را که این علم را در شما خاندان پیامبر ص قرار داده است».

مهدی از این پاسخ ناراحت شد و در حالی که خشم خود را بسختی فرو می خورد، گفت: «راست می گویی ای رافضی»!!⁶³⁶

شهید فحّ کیست؟

در زمان امام موسی کاظم، ضعیان علیه هادی عباسی قیام کردند. رهبری این نهضت را «حسین بن علی» مشهور به شهید فحّ، نواده حضرت مجتبی، به عهده داشت. او یکی از رجال برجسته، بافضیلت و شهامت، و عالیقدر هاشمی بود. او مردی وراسته و بخشنده و بزرگوار بود و از نظر صفات عالی انسانی، يك چهره معروف و ممتاز به شمار می رفت.

او از پدر و مادر با فضیلت و پاکدامنی که در پرتو صفات عالی انسانی خود به «زوج صالح» مشهور بودند، به دنیا آمده و در خانواده فضیلت و تقوی و شهامت پرورش یافته بود/ پدر و دایی و جد و عموی مادری و عده ای دیگر از خویشان و نزدیکان او، به وسیله «منصور دوانیقی» به شهادت رسیده بودند و این خانواده بزرگ که چندین نفر از مردان خود را در راه مبارزه با دشمنان اسلام قربانی داده بود، پیوسته در غم و اندوه عمیقی فرو رفته بود.

حسین که در چنین خانواده ای پرورش یافته بود، هرگز خاطره شهادت پدر و بستگان خود را به دست درخیمان «منصور» فراموش نمی کرد و یادآوری شهادت آنان روح پرشور و دلیر او را که لبریز از احساسات ضد عباسی بود، سخت آزرده می ساخت، ولی به علت نامساعد بودن اوضاع و شرائط، ناگزیر از سکوت درد آلودی بود/

او که قبلاً احساساتش جریحه دار شده بود، بیدادگریهای هادی عباسی و مخصوصاً حاکم مدینه، کاسه صبرش را لبریز نموده او را به سوی قیام بر ضدّ حکومت هادی پیش برد/

شکست نهضت

به محض آنکه حسین قیام کرد، عده زیادی از هاشیمان و مردم مدینه با او بیعت کرده با نیروهای هادی به نبرد پرداختند و پس از آنکه طرفداران هادی را مجبور به عقب نشینی کردند، به فاصله چند روز، تجهیز قوانموده به سوی مکه حرکت کردند تا با استفاده از اجتماع مسلمانان در ایام حج، شهر مکه را پایگاه قرار داده دامنه نهضت را توسعه بدهند. گزارش جنگ مدینه و حرکت این عده به سوی مکه، به اطلاع هادی رسید. هادی سپاهی را به جنگ آنان فرستاد. در سرزمین «فحّ» دو سپاه به هم رسیدند و جنگ سختی در گرفت. در جریان جنگ، حسین وعده ای دیگر از رجال و بزرگان هاشمی به شهادت رسیدند و بقیه سپاه او

پراکنده شدند وعده ای نیز اسیر شده پس از انتقال به بغداد، به قتل رسیدند/
مزدوران حکومت هادی به کشتن آنان اکتفا نکرده از دفن اجساد آنان خودداری نمودند و سرهایشان را از تن جدا کرده ناجوانمردانه برای هادی عباسی به بغداد فرستادند که به گفته بعضی از مورخان تعداد آنها متجاوز از صد بود.

شکست نهضت شهید فخر فاجعه بسیار تلخ و دردآلودی بود که دل همه شیعیان و مخصوصاً خاندان پیامبر 6 را سخت به دردآورد و خاطره فاجعه جانگداز کربلا را در خاطرها زنده کرد/
این فاجعه به قدری دلخراش و فجیع بود که سالها بعد، امام جواد می فرمود: پس از فاجعه کربلا هیچ فاجعه ای برای ما بزرگتر از فاجعه فخر نبوده است.^{۶۳۷}

من بر دلها حکومت می کنم

روزی هارون، وقتی که پیشوای هفتم را کنار «کعبه» دید به او گفت:
«تو هستی که مردم پنهانی با تو بیعت کرده تو را به پیشوایی بر می گزینند؟»
امام فرمود: من بر «دل»ها و قلوب مردم حکومت می کنم و تو بر «تن»ها و بدن ها! (سیره پیشوایان)

این خانه فاسقان است!

روزی پیشوای هفتم وارد یکی از کاخهای بسیار عظیم و باشکوه هارون در بغداد شد. هارون که مست قدرت و حکومت بود، به قصر خود اشاره کرده با نخوت و تکبر پرسید:
- این قصر از آن کیست؟

نظر وی از این جمله آن بود که شکوه و قدرت خود را به رخ امام بکشد! حضرت بدون آنکه کوچکترین اهمیتی به کاخ پر زرق و برق او بدهد، با کمال صراحت فرمود:

- این خانه، خانه فاسقان است؛ همان کسانی که خداوند درباره آنان می فرماید:

«بزودی کسانی را که در زمین بناحق کبر می ورزند، و هرگاه آیات الهی را ببینند ایمان نمی آورند، و اگر

⁶³⁷ سیره پیشوایان

راه رشد و کمال را ببینند آن را در پیش نمی گیرند، ولی هرگاه راه گمراهی را ببینند آن را طی می کنند، از (مطالعه و درك) آیات خود منصرف خواهم کرد، زیرا آنان آیات ما را تکذیب نموده از آن غفلت ورزیده اند» هارون از این پاسخ، سخت ناراحت شد و در حالی که خشم خود را بسختی پنهان می کرد، با التهاب پرسید:

- پس این خانه از آن کیست؟

امام بی درنگ فرمود:

- (اگر حقیقت را می خواهی) این خانه از آن شیعیان و پیروان ما است، ولی دیگران بازور و قدرت، آن را تصاحب نموده اند/

- اگر این قصر از آن شیعیان است، پس چرا صاحب خانه، آن را باز نمی ستاند؟

- این خانه در حال عمران و آبادی از صاحب اصلیش گرفته شده است و هر وقت بتواند آن را آباد سازد، پس خواهد گرفت(سیره پیشوایان)

فدک همه کره زمین!

روزی هارون (شاید به منظور آزمایش و کسب آگاهی از آرمان پیشوای هفتم) به آن حضرت اعلام کرد که حاضر است «فدک» را به او برگرداند. امام فرمود:

در صورتی حاضر فدک را تحویل بگیرم که آن را با تمام حدود و مرزهایش پس بدهی!

هارون پرسید: حدود و مرزهای آن کدام است؟

امام فرمود: اگر حدود آن را بگویم هرگز پس نخواهی داد/

هارون اصرار کرد و سوگند یاد نمود که این کار را انجام خواهد داد: امام

حدود آن را چنین تعیین فرمود:

حد اولش، عدن؛

حد دومش، سمرقند؛

حد سومش، آفریقا؛

و حد چهارم آن نیز مناطق ارمنیه و بحر خزر است/

هارون که با شنیدن هر يك از این حدود، تغییر رنگ می داد و بشدت ناراحت می شد، با شنیدن حدود

چهارگانه، نتوانست خود را کنترل کند و با خشم و ناراحتی گفت: با این ترتیب چیزی برای ما باقی نمی ماند! امام فرمود: می دانستم که نخواستی پذیرفت و به همین دلیل از گفتن آن امتناع داشتم! (سیره پیشوایان)

عفو

(متعب) گوید: موسی بن جعفر علیه السلام در باغ خرماي خود بود و شاخه درختان را می برید. یکی از غلامان او را دیدم که دسته ای از خوشه های خرما را برداشت و به دیوار انداخت (برای خودش برداشت) من رفتم او را گرفته و به نزد حضرت بردم و گفتم : فدایت شوم من این غلام را دیدم که این خوشه ها را برداشته بود.

حضرت فرمود: آیا گرسنه ای ؟

غلام : نه آقای من .

امام علیه السلام : برهنه ای ؟

غلام : نه مولای من .

امام علیه السلام پس چرا این خوشه خرما را برداشتی ؟

غلام : دلم خواست .

امام علیه السلام : برو و این خوشه خرما هم از آن تو باشد و فرمود: او را رها کنید.⁶³⁸

هم نشینی با مردم ضعیف

امام کاظم علیه السلام بر مرد سیاه پوست و زشت رویی گذر کرد، بر او سلام کرد و نزد او فرمود آمد و مدتی طولانی با او گفتگو کرد. آنگاه فرمود: اگر حاجتی برای او پیش آمد آن را بر آورده می کند. در این هنگام شخصی گفت : یا بن رسول الله شما با آن منزلتی که دارید نزد این مرد فرود می آید آنگاه از نیازهایش سوال می کنید در حالی که او به شما محتاج تر است .

علیه السلام فرمود: بنده ای از بندگان خداست که به حکم قرآن برادر ماست و در زمین خدا حرکت می کند

⁶³⁸ اصول کافی ، باب العفو.

و با او از يك پدریم و او آدم است و يك دين داريم كه اسلام است و شايد روزگار ما را نيازمند او كند و پس از اينكه بر او باليديم ما را در برابر خود متواضع بيند. ⁶³⁹

ارزش كار

علی بن ابی حمزه گوید: امام كاظم عليه السلام را دیدم كه مشغول كار و فعالیت در زمین خودش بود به گونه ای كه عرق بر بدنش جاری بود به او عرض كردم فدایت شوم ديگران كجا هستند كه شما اينگونه به زحمت افتاديد؟

حضرت فرمودند: ای علی ! کسی كه بهتر از من و پدرم بود با دست خود در زمین كار می كرد. عرض كردم : او چه کسی بود؟

امام عليه السلام فرمود: رسول خدا اميرالمومنين عليه السلام و پدران من همه بادت خود كار می كردند و البته كار كردن عمل پیامبران و جانشینان آنها و بندگان شایسته خداوند است . (بحارالانوار، ج 48، ص

115

پرهیز از حرام

امام كاظم عليه السلام غلامش را فرستاد تا برای او تخم مرغ بخرد، غلام يك يا دو عدد تخم مرغ خريد و با آنها قمار كرد آنگاه نزد امام عليه السلام رفت . حضرت تخم مرغ را از او گرفت و پخت و ميل فرمود: پس از آن یکی از غلامان حضرت به او عرض كرد: او با این تخم مرغ قمار كرد.

امام عليه السلام بسيار ناراحت شد. فوراً طشتی طلب می كرد و غذاهای حرام را برگرداند. (بحار الانوار، ج 48، ص 117).

مخالفت با ظالم

صفوان جمال گوید: بر امام كاظم عليه السلام وارد شدم ، حضرت فرمود: ای صفوان ! همه كارهای تو خوب

تحف العقول⁶³⁹

است جز يك كار.

عرض كردم : فدایت شوم چه کاری ؟

حضرت فرمود: اینکه شترهایت را به این مرد (هارون الرشید) کرایه می دهی .

عرض كردم : به خدا سوگند برای کار بیهوده و سفر حرامی کرایه نداده ام بلکه برای سفر حج کرایه داده ام ، علاوه خودم در این سفر شرکت ندارم بلکه غلامان خود را می فرستم تا سر پرستی کنند.

حضرت فرمود: ای صفوان ! تو شترهای خود را کرایه داده ای ؟

عرض كردم : بله .

فرمود: آیا می خواهی هارون و دستگاه او باقی بماند تا اینکه کرایه تو را بدهد؟

عرض كردم : بله .

امام علیه السلام فرمود: هر کسی که بخواهد آنها باقی بمانند از آنهاست و هر کس که از آنها باشد در

آتش جهنم است .

صفوان گوید: رفتم و همه شترهایم را فروختم ، خبر فروش شترها به هارون رسید، مرا خواست و گفت : ای

صفوان ! به من خبر رسیده است که شترهایت را فروختی .

گفتم : بله .

گفت : چه را فروختی ؟

گفتم : پیر و از کار افتادم شدم و غلامان هم درست به کارها رسیدگی نمی کنند.

هارون : نه این طور نیست ، من می دانم چه کسی تو را به فروش شترها راهنمایی کرد. موسی بن جعفر

تو را به فروش آنها فرستاد .

گفتم : مرا با موسی بن جعفر چه کار؟

هارون گفت : این حرفها را رها کن ، اگر سوابق همکاری گذشته ات نبود تو را می کشتم . (اصول کافی ،

باب الثانی فی بیان فضائل علی بن ابی طالب .)

کم ك مشروط

مرد فقیر و مومنی به محضر امام کاظم علیه السلام رسید و از او خواست تا گرفتاریش را برطرف سازد.

امام در چهره او خندید و فرمود: سوالی از تو می کنم اگر جواب آن را دادی دو برابر آنچه را طلب کردی به تو خواهم داد اما اگر جواب سوال مرا ندادی همان اندازه که در خواست کردی را به تو می دهم و البته او صد در هم در خواست کرده بود که با آن کار کند تا زندگی خود را اداره نماید.

مرد فقیر عرض کرد: بپرس .

امام علیه السلام سوال کرد: اگر آرزوی چیزی در دنیا به تو واگذار شود چه چیزی را آرزو می کنی ؟

او در پاسخ عرض کرد: آرزو می کنم که تقیه در دینم نصیبم گردد و بتوانم حقوق برادران دینی ام را که بر عهده دارم انجام دهم .

امام علیه السلام فرمود: چرا ولایت ما اهل بیت را در خواست نمی کنی ؟

او گفت : این را که دارم ، آن را که ندارم خواستم . و من خدا را بر آنچه دارم شکر می گویم و از آنچه ندارم در خواست می نمایم .

امام علیه السلام فرمود: احسنت ، دو هزار در هم به او بدهید . (اصول کافی ، باب الطاعة والتقوى .)

شیوه واقعی

عده ای به امام کاظم علیه السلام عرض کردند، ما به مردی گذر کردیم که فریاد می زد من از شیعیان خالص محمد و آل محمد هستم و می خواست لباسی را که در دست داشت بفروشد و می گفت : چه کسی این لباس را از من با قیمت بیشتر می خرد؟

امام کاظم علیه السلام فرمود: مردی که قدر خود را بداند چهل می ورزد و خود را ضایع نمی کند. آیا می دانید این مرد خود را مثل چه کسی می داند؟

او کسی است که می گوید: من مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار هستم در حالی که طلب زیادی و فروش کالای خود را دارد و عیبهای کالا را بر مشتری می پوشاند و چیزی را می خرد و با سود بسیار می فروشد. آیا این مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است ؟

بسیار دور است که او مثل او آنها باشد. اما چه چیز مانع است که بگوید: من از دوستان محمد و آل محمد و از کسانی هستم که دوستان آل محمد را دوست دارد و دشمنان آنها را دشمن می دارد. (روضه کافی ، چاپ

عظمت مقام امام کاظم (ع) در قلب رئیس مذهب حنفی

ابوحنیفه رئیس مذهب حنفی می گوید: به خانه امام صادق (ع) رفتم ، پسرش موسی (ع) را در دالان حیاط دیدم که آن وقت کودک خردسال بود، پرسیدم : اگر شخص غریب خواسته باشد قضاء حاجت کند (به دستشویی برود) کجا برود؟

به من نگاه کرد و سپس فرمود: (پشت دیوار برود، در جایی که همسایه ها او را نبینند، و از کنار نهرها، و محل افتادن میوه ها از درخت دور شود، و از حریم خانه ها و جاده ها و مسجدها، کنار برود، رو به قبله و پشت به قبله ننشیند، آنگاه تخلی کند).

از بیانات جامع و شیوای او، يك جهان شکوه و عظمت از او بر قلبم جای گرفت ، او را فوق العاده فرزانه یافتم ، پرسیدم : (فدایت کردم بشر که گناه می کند، گناه او را چه کسی انجام می دهد؟) فرمود: آنکس که گناه می کند، از سه حال خارج نیست :

1 - یا خود بنده گناه می کند

2 - یا خدا گناه می کند.

3 - یا هم بنده و هم خدا، اگر بگوئیم ، خدا گناه می کند او با انصافتر و عادلتر از آن است که خود گناه کند و سپس بنده اش را به خاطر گناه ، مجازات نماید، زیرا خلاف عدل و انصاف است که خدا به بنده اش ، به خاطر کاری که او انجام نداده ظلم کند.

و اگر گناه را هر دو (هم بنده و هم خدا) انجام دهند، در این صورت خدا در گناه کردن با بنده اش شریک است ، شریکی که نسبت به بنده قوی است ، مجازات کردن قوی به خاطر گناه مقدمتر از مجازات ضعیف است ، (در صورتی که خدا، مجازات را به بنده گنهگار وعده داده) و اگر بنده گناه می کند، بنابراین رواست که امر و نهی الهی ، متوجه بنده گردد، و پاداش و کیفر نیز مربوط به او باشد، و بهشت یا دوزخ عاید او گردد

ابوحنیفه آنچنان مرعوب برهان و سخنان منطقی و محکم آن کود موسی بن جعفر (ع) قرار گرفت که گفت :

ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم

(آنها فرزندانی بودند که (از نظر پاکی و کمال) بعضی از بعض دیگر گرفته شده اند و خداوند شنوا و دانا

است) (ال عمران - 34).

یعنی این گل از درخت نبوت و رسالت است ، که این گونه ، سخن می گوید.

نطف امام کاظم (ع) به کشاورز صیفی کار

محمد بن مغیث از کشاورزان سالخورده مدینه بود می گوید: يك سال خربزه و خیار و کدو در زمین مزروعی خود در کنار چاه (عظام) کاشتم ، زراعت خوب شد، ولی وقت فرارسیدن محصول نزدیک گردید، ملخ های بسیار آمدند، و همه زراعت مرا خوردند، دو شترم نیز از بین رفت و در مجموع 120 دینار خسارت دیدم . در همین بحران در جایی نشسته بودم ، ناگهان امام کاظم (ع) را دیدم به پیش آمد و سلام کرد و فرمود: (حالت چطور است ؟ از زراعت چه خبر؟)

گفتم : صبح کردم مانند کسی که همه زراعتش درو شده ، و چیزی باقی نمانده است ملخ ها، ریختند و همه را نابود کردند) .

فرمود: چقدر خسارت دیده ای ؟

عرض کردم : 120 دینار خسارت دیده ام .

به غلامش (عرفه) فرمود: برای ابن مغیث 150 دینار به اضافه دو شتر جدا کن و به او تحویل بده آنگاه به من فرمود: (30 دینار با دو شتر اضافه بر خسارت تو دادم) .

عرض کردم : مبارك باشد به اینجا تشریف بیاورید و برای من دعا کنید وارد شد و برای من دعا کرد... آن دو شتر بر اثر زاد و ولد بسیار شدند و آنها را به ده هزار دینار فروختم و زندگیم پربرکت گردید.⁶⁴⁰

قالَ عليه السلام : اَلْمَغْبُوءُ مَنْ غَبِنَ عُمَرَهُ سَاعَةً.⁶⁴¹

فرمود: خسارت دیده و ورشکسته کسی است که عُمر خود را هر چند به مقدار یک ساعت هم که باشد بیهوده تلف کرده باشد.

⁶⁴⁰ اعیان الشیعه ، ج 2 ص 7

⁶⁴¹ نزهة الناظر و تنبيه خاطر حلوانی : ص 123، ح 6.

قالَ عليه السلام : مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ، مَسَّهَا لَيِّنٌ وَفِي جَوْفِهَا السَّمُّ الْقَاتِلُ، يَحْذَرُهَا الرَّجَالُ ذَوِي الْعُقُولِ وَ يَهْوَى إِلَيْهَا الصَّبِيَانُ بِأَعْيُنِهِمْ.^{٦٤٢}

فرمود: مَثَلِ دنیا همانند مار است که پوست ظاهر آن نرم و لطیف و خوش رنگ ، ولی در درون آن سم کشنده ای است که مردان عاقل و هشیار از آن گریزانند و بچه صفتان و بولهوسان به آن عشق می ورزند.

24 قالَ عليه السلام : مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ إِزْدَادَ عَطْشًا حَتَّى يَقْتُلَهُ.^{٦٤٣}

فرمود: مَثَلِ دنیا (و اموال و زیورآلات و تجمّلات آن) همانند آب دریا است که انسان تشنه ، هر چه از آن بیاشامد بیشتر تشنه می شود و آنقدر میل می کند تا هلاک شود

قالَ عليه السلام : إِنْ اللَّهَ لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ النَّوَامَ، إِنْ اللَّهَ لَيُبْغِضُ الْعَبْدَ الْفَارِغَ.^{٦٤٤}
فرمود: همانا خداوند دشمن دارد آن بنده ای را که زیاد بخوابد، و دشمن دارد آن بنده ای را که بیکار باشد.

قالَ عليه السلام : يُسْتَحَبُّ غَرَامَةُ الْغُلَامِ فِي صِغَرِهِ لِيَكُونَ حَلِيمًا فِي كِبَرِهِ وَ يَنْبَغِي لِلرَّجُلِ أَنْ يُوَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ لئَلَّا يَتَمَنَّوْا مَوْتَهُ.^{٦٤٥}

فرمود: بهتر است پسر را در دوران کودکی به کارهای مختلف و سخت ، وادار نمائی

⁶⁴² تحف العقول : ص 292، بحارالانوار: ج 1، ص 152، ضمن ح 30.

⁶⁴³ تحف العقول : ص 292، بحارالانوار: ج 1، ص 152، ضمن ح 30.

⁶⁴⁴ وسائل ج 17 ص 58 ح 4.

⁶⁴⁵ وسائل الشیعة : ج 21، ص 479، ح 27805.

تا در بزرگی حلیم و بردبار باشد؛ و بهتر است مرد نسبت به اهل منزل خود دست و دل باز باشد و در حدّ توان رفع نیاز کند تا آرزوی مرگش را ننماید.⁶⁴⁶

امام رضا علیه السلام

اخلاق امام(ع) در بیان روایات

او بسیار به مستمندان رسیدگی می کرد. به دادن صدقه به ویژه در شبهای تار و به صورت پنهانی بسیار مبادرت می کرد. با خدمتگزارانش کنار یک سفره می نشست و غذا می خورد. هیچ فرقی میان غلامان و اشراف و اقوام و بیگانگان نمی گذاشت، مگر براساس تقوا. همواره متبسم و خوشرو بود. بهترین بخش غذای خود را قبل از تناول، برای گرسنگان جدا می ساخت. با فقرا می نشست. در تشییع جنازه شرکت می جست. خدمتکاری را که مشغول خوردن غذا بود، به خدمت فرا نمی خواند. با صدای بلند و با قهقهه، هرگز نمی خندید.

رفع نیاز مؤمنان و گره گشایی از ایشان را بر دیگر کارها مقدّم می داشت. روی حصیر می نشست. قرآن زیاد تلاوت می کرد. با گفتارش دل کسی را نرنجانید. سخن هیچ کس را ناتمام نمی گذاشت و نمی شکست. هیچ نیازمندی را تا حد امکان رد نکرد. پای خود را هنگام نشستن در حضور دیگران دراز نمی کرد. در حضور دیگران همواره از دیوار فاصله داشت و هیچ گاه تکیه نزد

همواره یاد خدا بر زبان جاری داشت. از اسراف و تبذیر سخت پرهیز داشت. به مسافری که پول خود را تمام و یا گم کرده بود، بدون چشم داشت، هزینه سفر می داد. در دادن افطاری به روزه داران کوشا بود. به عیادت بیماران می رفت.

در معابر عمومی، آب دهان خود را نمی انداخت. از میهمان شخصا پذیرایی می کرد. هنگامی که بر جمعی کنار سفره وارد می شد، اجازه نمی داد تا برای احترام وی از جای برخیزند. به سخن دیگران که وی را مورد خطاب قرار داده، از او پرسشی داشتند، با دقت کامل گوش می داد.

خویش را به بوی خوش معطر می کرد، به خصوص برای نماز. به نظافت جسم و لباس به ویژه موی سر توجه داشت. قبل از غذا دست‌ها را می شست و با چیزی خشك نمی کرد، بعد از غذا نیز آنها را می شست و با حوله‌ای خشك می کرد.

اگر غذایی از حد نیاز زیاد می آمد، آن را هرگز دور نمی ریخت. در حضور دیگران به تنهایی چیزی نمی خورد. بسیار بردبار و شکّیا بود. کارگری را که به مبلغ معین اجیر می کرد، در پایان افزون بر مزدش به او عطا می کرد. با همگان با رافت و خوشرویی روبرو می شد. بسیار فروتن بود. به فقرا و بیچارگان بسیار می بخشید و آن را برای خود پس انداز می دانست

حضرت مهدی عج در برابر خداوند از همه متواضع تر است

امام رضا علیه السلام فرمودند:

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای مردم از خودشان سزاوارتر، از پدر و مادرشان مهربان تر، و در «
برابر خداوند از همه متواضع تر است

آنچه به مردم فرمان می دهد، خود بیش از دیگران به آن عمل می کند، و آنچه مردم را از آن نهی کند، خود بیش از
همگان از آن پرهیز می کند.^{۶۴۷}

شیدایی امام هشتم علیه السلام

پدر و مادرم فدای او ؛^{۶۴۸} امام رضا علیه السلام فرمود: «بابی انت و امی سمی جدی و شبیهی و شبیه موسی بن عمران
» که همنام جدم و شبیه من و شبیه موسی بن عمران است باد

و در روایتی آمده است که وقتی دعبل خزاعی، قصیده ای بر امام رضا علیه السلام خواند که در فرازهایی از آن
اشاره به حضرت مهدی علیه السلام شده بود؛ حضرتش به احترام ذکر مقدس نام آن حضرت، متواضعانه برخاسته
دست بر سر نهاد و برای فرج قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دعا فرمود: «وضع الرضا علیه السلام یده علی راسه
»^{۶۴۹} و تواضع قائما و دعی له بالفرج

■ امام رضا علیه السلام می فرماید:

اوقات خود را به چهار بخش تقسیم کنید: بخشی را برای عبادت، بخشی را برای کار و فعالیت و برای
تأمین زندگی، بخشی را برای معاشرت و هم صحبتی با برادران مورد اعتماد و کسانی که شما را به
عیب هایتان آگاه سازند و بخشی را به تفریحات و لذایذ خود اختصاص دهید و از مسرت و نشاط
ساعت تفریح و شادی، نیرو و توان انجام وظیفه های خود را تأمین کنید

^{۶۴۷} من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۹؛ به نقل از ماهنامه ی امان، شماره ی ۱۸ و ۱۹

شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶؛ با اندک تفاوتی دلائل الامامه، ص ۲۴۵؛ غیبت نعمانی،

^{۶۴۸} ص ۱۸۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۰

^{۶۴۹} لطف الله صافی، منتخب الاثر، مؤسسه السیده المعصومه، ص ۶۴۰، ح ۳

شخصی از اهل بلخ روایت می کند که «با امام رضا(ع) در سفر خراسان همراه بودم روزی سفره حاضر کردند، پس حضرت همه ملازمان خود از خادمان و غلامان سیاه را بر سفره جمع کردند، من عرض کردم: فدای تو شوم اگر سفره جدائی از برای ایشان قرار دهی بهتر است. فرمود: ساکت باش، به درستی که خدای همه یکی و دین همه یکی و پدر و مادر همه یکی است و جزای هر کس را به قدر عمل او می دهند.^{۶۵۰}

از امام هشتم علیه السلام نقل شده که فرمود: بلعم بن باعورا در پیشگاه ایزدی

عزیز و محترم بود و خداوند سبحان اسم اعظم را به او ارزانی داشته بود. از اینجهت

دعایش مستجاب می شد ولی گرفتار وسوسه های شیطان گشت. شیطان او را به هوا

پرستی دعوت کرد و لذات جهان مادی را در نظرش آراست و سر انجام او را در صف

مخالفان حضرت موسی علیه السلام قرار داد.

هنگامی که فرعون به تعقیب موسی علیه السلام و پیروانش مصمم شد به بلعم باعورا

گفت: بر موسی و پیروانش نفرین کن و از خداوند سبحان بخواه که آنانرا برای ما حبس کند و نگاه دارد.

بلعم باعورا سخن فرعون را پذیرفت و برای اجرای دستور او سوار الاغش شد که به

تعقیب موسی علیه السلام و یاران او پردازد و در محلی ویژه علیه آنان دعا کند

ولیکن الاغش حرکت نکرد و از راه رفتن خود داری نمود .
بلعم باعورا الاغ را کتک زیادی زد تا اینکه خداوند سبحان قادر آن حیوان را بزبان

آورد و به بلعم باعورا اینچنین گفت: وای بر تو برای چه مرا می زنی آیا می خواهی همراه تو بیایم تا اینکه بر موسی(ع) و گروه موعمنان نفرین کنی.

بلعم باعورا از عمل ناروا و ناشایست خود صرف نظر نکرد و دست برنداشت و آنقدر

آن حیوان را زد تا اینکه آن حیوان بی گناه را کشت و خداوند سبحان هم اسم اعظم را از او گرفت .⁽¹⁾

«احمد بن هارون می گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم . حضرت سفره طلبید . وقتی سفره آوردند، سبزی در آن نبود . امام به غلام فرمود:

مگر نمی دانی من بر سر سفره ای که سبزی نباشد، غذای خورم؟ سبزی بیاور!

غلام سبزی آورد و امام شروع به خوردن نمود.»^(۶۵۱)

مکارم الاخلاق/176 651651651651651

«یونس بن بکر می گوید: امام رضا علیه السلام به من فرمود: چرا رنگت زرد شده است؟

گفتم: کسالتی عارضم گشته است . فرمود: گوشت بخور! منم گوشت خوردم . پس از یک هفته، حضرت مرا به همان حال سابق دید . فرمود: مگر نگفتم گوشت بخور؟ عرضه داشتم . من از آن روزی که شما امر فرمودید، چیزی جز گوشت نخوردم! فرمود: چگونه خوردی؟ گفتم: به صورت پخته! فرمود: کباب کن و بخور!

آراستن ظاهر و پوشیدن لباسهای زیبا و شیک

«عده‌ای به امام رضا علیه السلام گفتند که: مردم از اینکه می‌بینند شما لباس‌های خوب و گرانبه بر تن می‌کنید، ناراحتند!»

امام فرمود: یوسف پیامبر از نسل پیامبران بود در حالی که لباس دیرینه بر تن می‌کرد و از پوشش زربفت استفاده می‌نمود و در مجالس آل فرعون می‌نشست و این‌ها به مقام او خدشه‌ای وارد نکرد. لباس گرانبه در صورتی مذموم است که خرج ضروری‌تری در پیش باشد و آنچه بر امام لازم است، عدالت در حکم و راستگویی در سخن می‌باشد.

خداوند سبحان چیزهایی را حلال نموده که کم و زیاد نمی‌شوند و چیزهایی را حرام نموده که آنها هم کم و زیاد نمی‌شوند! (۶۵۲)

«امام رضا علیه السلام: شخصی علی علیه السلام را دعوت نمود. حضرت فرمود: به سه شرط می‌پذیرم! گفت: آنها کدامند؟ فرمود: از خارج از خانه چیزی تهیه نکنی! هر چه در خانه داشتی - از مواد غذایی - بیاوری! همسرت را به زحمت نیاندازی! آن شخص قبول کرد و علی علیه السلام نیز دعوت او را اجابت فرمود.» 391

- منهم چنین کردم. - بعد از یک هفته امام به دنبال من فرستاد. من خدمت آقا رفتم، در حالی که خون به صورتم دویده بود! حضرت وقتی مرا دید، فرمود:
خوب شدی.» مکارم الاخلاق/164

(

معیار برادری

وقتی امام رضا علیه السلام در مجلس مأمون حضور داشت زید بن موسی بن جعفر بر مأمون وارد شد و مأمون او را مورد احترام و اکرام قرار داد، آنگاه زید بر امام علیه السلام سلام کرد اما حضرت جواب او را نداد. زید گفت: من پسر پدر شما هستم و شما جواب سلام مرا نمی دهی؟ امام علیه السلام فرمود: تو برادر من هستی مادامی که اطاعت از خدا کنی پس وقتی خداوند را معصیت کنی برادری بین من و تو نخواهد بود. بحارالانوار، ج 49، ص 100.

«امام رضا(ع): اگر مؤمنی به خواستگاری دختری برود و پانصد درهم جهت مهر پیشنهاد کند ولی آنان بیشتر بخواهند و این مقدار را نپذیرفته به او دختر ندهند، بر او ستم کرده و خداوند پدر آن خانواده را از حورالعین محروم می کند»

«امام رضا(ع): اگر دختر به شرابخوار بدهد، گویا او را به زنا واداشته اید!»

امام رضاع: حق مادر لازم ترین و واجب ترین حق است زیرا مادر توراً حمل کرد طوری که هیچکس این چنین نکرد. و با با همه وجود از این باری که در دل او بود نگه داری کرد درحالی که سختی زیادی کشید که کسی نمی تواند اینگونه تحمل کند. و راضی بود که توراً سیر کند و خود گرسنه باشد. توراً سیراب کند و خود تشنه باشد خود بی لباس و تو پوشیده باشی. پس باید تشکر و نیکی به مادر از اینها به همان اندازه باشد. اگر چه نمی توانید کمترین جبران را بکنی مگر به عون الهی.

هرگاه برای امام رضا علیه السلام سفره می انداختند ، امام علیه السلام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می فرستادند و می فرمودند : « فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ » « یعنی : » کسانی از

قیامت نجات می‌یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند»⁽²⁾.

شخصی از خراسان، خدمت امام رضا علیه‌السلام عرض کرد که من در شهرم وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده‌ام. شما به من قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم، از طرف شما آن را صدقه بدهم؟

امام علیه‌السلام داخل اطاق خصوصی‌شان رفتند و سپس در حالی که در دستشان کیسه بود و آن را از لای در اطاق بیرون آورده بودند، فرمودند: آن مرد خراسانی کجاست؟ او گفت: اینجا هستم. امام علیه‌السلام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی.

گفت: اینجا هستم. امام علیه‌السلام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی.

وقتی خراسانی رفت، امام علیه‌السلام آمدند و نشستند. یک نفر سوال کرد که چرا پول را از لای در به او دادید و صورت خود را از او پوشانید؟ فرمود: به خاطر اینکه مبادا حالت خواری و کوچکی را در او ببینم^{۶۵۳}.

یاسر خادم امام رضا علیه‌السلام می‌گوید که:

هر وقت امام رضا علیه‌السلام سر سفره می‌نشست، همه خدمتکاران را بر سر سفره جمع می‌کرد. خواه کوچک و خواه بزرگ، حتی آن کسی که سرپرستی حیوانات را به عهده داشت یا آن کسی که حجامت می‌نمود نیز سر سفره حضرت بود.

امام علیه‌السلام به ما فرموده بود که:

اگر مشغول غذا خوردن بودید، بلند نشوید، حتی اگر من بالای سر شما ایستاده باشم

لذا اگر امام علیه السلام کسی را صدا می زد و می گفتند دارد غذا می خورد ، امام علیه السلام فرمود : پس بگذارید غذایش تمام شود^{۶۵۴} .

روایت شده که شخصی مهمان امام رضا علیه السلام شد . در این حال شعله چراغ کم شد . مهمان دست دراز کرد تا شعله را درست کند ، اما حضرت مانع شد و فرمود : ما اهل بیتی هستیم که نمی گذاریم مهمان کار کند .

عده ای به امام رضا علیه السلام گفتند که : مردم از اینکه می بینند شما لباس های خوب و گران قیمت بر تن می کنید ، ناراحتند !

امام علیه السلام فرمود : یوسف پیامبر از نسل پیامبران بود در حالی که لباس دیبا به تن می کرد و از پوشش زربفت استفاده می نمود و در مجالس آل فرعون می نشست و این ها به مقام او خدشهای وارد نکرد . لباس گران قیمت در صورتی مذموم است که خرج ضروری تری در پیش باشد ، و آنچه بر امام علیه السلام لازم است ، عدالت در حکم و راست گویی در سخن می باشد .

خداوند چیزهایی را حلال نموده که کم و زیاد نمی شوند ، و چیزهایی را حرام نموده که آنها هم کم و زیاد نمی شوند !

آیا حضرت ابراهیم علیه السلام که گفت : « وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي » در دل خود تردیدی داشت ؟

امام : نه ابراهیم علیه السلام یقین داشت ، و منظورش این بود که خدا بر یقین او بیافزاید .

- چرا مردم از امیرمؤمنان علی علیه السلام دوری کردند ، و به غیر او روی آوردند با آنکه سابقه فضائل آن حضرت و مقام و منزلت او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برای مردم معلوم و آشکار بود ؟

امام : چون امیر مؤمنان علیه السلام از پدران و برادران و عموها و دایی ها و بستگان آنان که با خدا و رسول صلی الله علیه و آله او در جنگ و ستیز بودند ، تعداد بسیاری کشته بود ، و این باعث دشمنی و کینه آنان شد ، و دوست نداشتند امیرمؤمنان علیه السلام ولی و رهبر آنان گردد و نسبت به غیر آن حضرت این احساس و دشمنی را نداشتند ، زیرا غیر او در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و جهاد با دشمن مقام امیرمؤمنان علیه السلام را دارا نبود به همین جهت مردم از امیرمؤمنان دور شدند و به غیر او رو آوردند .

من متبتله هستم

امام رضا علیه السلام فرمود: زنی به امام باقر علیه السلام گفت: من متبتله هستم ! حضرت فرمود: در نزد تو تبتل به چه معنی است؟ گفت: یعنی تصمیم دارم که هیچگاه ازدواج نکنم . امام فرمود: چرا؟ گفت: می خواهم به این وسیله دارای فضیلت بشوم . امام فرمود: از این تصمیم برگرد ! زیرا اگر در ازدواج نکردن فضیلتی بود، حضرت فاطمه علیها السلام هم قبل از تو این کار را می کرد ! زیرا هیچکس نمی تواند در فضیلتی از فاطمه علیها السلام پیشی بگیرد.

خضاب امام رضاع

حسن بن جهم می گوید: امام رضا علیه السلام را دیدم که محاسن خود را خضاب (رنگ) کرده بود.

پرسیدم : فدایت شوم ، رنگ کرده اید؟! امام پاسخ داد: آری ، رسیدگی به خود (تغییر شکل و هیئت دادن) از عوامل افزایش عفت زنان است ، و یکی از علل بی عفتی زنان این است که همسرانشان این امر را رها کرده اند، آنگاه امام

فرمود: آیا دوست داری همسرت را به گونه ای ببینی که وضعیتش همانند تو باشد، در حالتی که به سر و وضع خود نرسیده ای؟! ⁶⁵⁵

او جواب داد: خیر، حضرت فرمود: همسر تو هم دوست ندارد که تو را بدان گونه ببیند ⁶⁵⁶.

تعیین اجرت

سلیمان بن جعفر گوید: برای انجام بعضی از کارها همراه امام رضا علیه السلام بودم تا این که خواستم به خانه ام باز گردم .

حضرت فرمود: برگرد و با من بیا و امشب را نزد من بمان . من هم برگشتم و به همراه او حرکت کردیم تا اینکه وارد منزل شدیم . حضرت نگاهی به غلامان خود کرد که مشغول گل کاری و ساختن اصطبل بودند و بعضی از آنها کارهای دیگر انجام می دادند. در بین آنها غلام سیاهی که غریب بود کار می کرد.

امام علیه السلام به غلامان خود گفت : این مرد اینجا چه می کند؟ آنها در جواب گفتند: او به ما کمک می کند و ما هم چیزی در برابر به او خواهیم داد. امام علیه السلام فرمود: اجـرت او را تعیـین کردیـد؟ گفتند: نه ما هر چه به او بدهیم راضی است . حضرت به سراغ ایشان رفت تا با تازیانه آنها را کتک بزند و بسـیـار ناراحت شد کـه چـرا اجـرت او را معیـن نکردیـد؟ سلمان بن جعفر می گوید: من به امام علیه السلام عرض کردم : چرا شما خود را ناراحت کرده اید؟ فرمود: من بارها آنها را از این کار نهی کرده ام که باید اجرت هر کس را که می خواهند به کار گیرند با او تعیین کنند و ای سلیمان این را بدان کسی بدون تعیین مزد برای تو کار نمی کند مگر اینکه اگر سه برابر مزد او هم به وی پردازی باز هم گمان دارد به او کم داده ای ، اما وقتی مزد او را معین کردی و به او پرداختی از تو تشکر می کند که به آنچه معین شده عمل کرده ای ، حال اگر کمی بر آن بیفزایی از تو

⁶⁵⁵ وسائل الشیعة ، ج 14، ص 183، ح 1
⁶⁵⁶ وسائل الشیعة ، ج 14، ص 183، ح 1

قدردانی می کند و می بیند که تو بر مزد او افزوده ای .⁶⁵⁷

ادعای تشیع

هنگامی که امام علیه السلام در خراسان بود گروهی از راه دور برای زیارت او به درب منزل حضرت آمدند و اجازه خواستند به حضور او شرفیاب گردند. دربان حضرت به حضور او رسید و عرض کرد: گروهی آمده اند و می خواهند به محضر شما برسند و می گویند ما شیعه علی علیه السلام هستیم .

امام رضا علیه السلام فرمود: من مشغولم ، به آنها بگو برگردند.

دربان کنار در آمد و به آنها گفت : حضرت مشغول است و کسی را نمی پذیرد.

ا رفتند و روز دوم آمدند و همان سخن خود را تکرار کردند و امام علیه السلام آنها را نپذیرفت تا دو ماه هر روز می آمدند و می گفتند: ما شیعه علی علیه السلام هستیم و می خواهیم به حضور امام علیه السلام برسیم و حضرت آنها را نمی پذیرفت تا اینکه از ملاقات امام مایوس شدند و به دربان گفتند: به مولای ما بگو ما شیعیان پدیرت علی بن ابیطالب علیه السلام هستیم و با این نپذیرفتن شما دشمنانمان ما را مورد شماتت قرار می دهند، ما این بار بر می گردیم و بخاطر شرمندگی و خجالت و عجز از تحمل شماتت دشمنان از دیار خود هم می گریزیم .

آنها را به حضرت رسانید. آنگاه امام علیه السلام به دربان فرمود: اجازه بده وارد شوند، آنها به حضور آن حضرت رسیدند و سلام کردند اما امام علیه السلام جواب آنها را که نداد اجازه نشستن نیز به آنها نداد و همین طور ایستاده بودند تا اینکه گفتند: یا بن رسول الله ! این چه ستم بزرگ و خفتی است که بعد از دو ماه نپذیرفتن و در بدری به ما می رسد و چه آبرویی بعد از این ما می ماند؟

امام علیه السلام فرمود: این آیه را بخوانید: و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یغفو عن کثیر (یعنی : آنچه از سختی به شما رسید از خود شما بود و خداوند بسیاری از گناهان را می آمرزد.) سوره بقره ، آیه 264.

بحار الانوار، ج 68، 157⁶⁵⁷

من جز به پروردگارم و به رسول خدا و امیر المؤمنین و پدران پاک و معصوم علیهم السلام اقتدا نکردم ، شما خود را سرزنش کنید، من از آنها پیروی کردم .

گفتند: چرا ای پسر رسول خدا؟

فرمود: بخاطر اینکه ادعا کردید شیعه علی بن ابیطالب هستید.

و ای بر شما، شیعه علی همانا حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابی بکرند که هیچک با امر و نهی او مخالفت نکردند اما شما ادعای پیروی از او را دارید در حالی که در اکثر اعمال خود مخالف او هستید و در بسیاری از واجبات مقصرید، در بسیاری از حقوق برادران دینی خودی سستی می کنید و آنجا که نباید تقیه کنید تقیه می کنید و آنجا که باید تقیه کنید نمی کنید.

اگر می گفتید دوستدار علی علیه السلام هستید و دوستدار دوستان او می باشید و دشمن دشمنان او هستید مخالف سخن شما نبودم ، اما شما ادعای مرتبه بزرگی (شیعه علی علیه السلام) را نمودید که اگر قول و عمل شما یکی نباشد هلاک می شوید مگر اینکه رحمت خدا شما را حفظ کند.

گفتند: یابن رسول الله ! ما از سخن خود را خداوند استغفار کرده و بسوی او توبه می کنیم و همان گونه که به ما آموختید می گوئیم ما دوستدار شما و دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستیم .

امام علیه السلام فرمود: مرحبا ای برادران و دوستان من ، بیایید، بیایید، همه را يك به يك در

آغوش گرفت و به دربان فرمود: چند مرتبه مانع ورود آنها شدی ؟

دربان عرض کرد: شصت بار.

حضرت فرمود: شصت بار متوالی نزد آنها برو و به آنها سلام کن و سلام مرا به آنها برسان که با استغفار و توبه ای که کردند گناهان آنها بخشیده شد و بخاطر محبتی که به ما دارند مستحق کرامت شدند، به امور آنها و خانواده شان رسیدگی کن و مشکلاتشان را بر طرف نما و از پول و بخششهای دیگر بهره مندشان

گردان .⁶⁵⁸

تواضع و خدمت

امام علیه السلام وارد حمام عمومی شد، شخصی در حمام بود که امام علیه السلام را نمی شناخت به او گفت : بدن مرا کیسه بکش . امام علیه السلام شروع کرد بدن وی را کیسه می زد که مردم او را شناختند و آن مرد از کاری که کرده بود شرمنده گردید و از آن حضرت معذرت خواهی می کرد. اما امام علیه السلام او را دلداری می داور به کار خود ادامه می داد.⁶⁵⁹

برخورد با نگرانیهای مادی

احمد بن عمر و حسین بن یزید گوید: خدمت امام رضا علیه السلام رسیدیم و گفتیم ما روزی فراوان و زندگی خوشی داشتیم اما اوضاع تغییر پیدا کرد و وضع ما قدری بد شده است از خدا بخواه وضع اول را به ما برگرداند.

امام علیه السلام فرمود: چه می خواهید؟ می خواهید شاه باشید، دوست دارید مثل طاهر و هرثمه (افسران عالیرتبه مامون) باشید اما به این مذهبی که هستید نباشید؟
گفتم : نه به خدا خوشحال نخواهم بود که همه دنیا با آنچه از طلا و نقره دارد از من باشد ولی مخالف عقیده ای (تشیع) که دارم باشم . (تخت العقول)

جلوگیری از اسراف

روزی عده ای از خدمتکاران میوه می خوردند، ولی هنوز بقیه میوه را تمام نکرده ، آن را به دور می انداختند.

امام رضا (ع) وقتی که این اسراف را از آنها دید، از روی ناراحتی فرمود: (سبحان الله ! اگر شما احتیاج ندارید، افرادی هستند که نیاز دارند آن ها را به نیازمندان بخورانید)⁶⁶⁰

جلوگیری از شرك در عبادت

بحارالانوار، ح 49، ص 99⁶⁵⁹

فروع کافی ، ج 6 ص 297⁶⁶⁰

یکی از شاگردان حضرت رضا (ع) بنام (حسن و شاء) می گوید: به حضور حضرت رضا (ع) رفتم ، دیدم آفتابه ای را کنار خود نهاده می خواهد با آب آن وضو بگیرد، نزدیک رفتم ، تا آفتابه را بردارم و آب بریزم و در وضو گرفتن ، آن حضرت را کمک کنم .

امام رضا (ع) از من جلوگیری کرد و فرمود: (ای حسن ! چنین نکن) عرض کردم (چرا مرا از ریختن آب بر دستت ، نهی می کنی ؟ آیا نمی خواهی من پاداشی ببرم ؟)

حضرت فرمود: (تو پاداش ببری ولی من گناه کنم ؟)

عرض کردم : (توضیح بدهید، چگونه شما گناهکار می شوید؟)

فرمود: آیا سخن خداوند را نشنیده ای که می فرماید: ولا تشرك بعبادۃ ربہ احدا : (کسی که امید لقای

پروردگارش را دارد نباید کسی را در عبادت پروردگار، شریک سازد) (کھف - 110

).

من اکنون برای نماز، وضو می گیرم که عبادت است و (طبق دستور خدا) نمی خواهم کسی را در عبادت

خدا، شریک خود قرار دهم⁶⁶¹

امام رضا علیه السلام دختر بچه را از خود دور کرد

آیة الله صافی گلپایگانی: والدین موظفند دختر را از کودکی به رعایت حجاب و گریز از نامحرم عادت دهند و اگر در این امر مسامحه کنند و دختر را نسبت به نامحرم بی تفاوت نمایند، شریک در معاصی دختر هستند در حدیث وارد شده که در مجلسی که حضرت رضا(ع) تشریف داشتند وعده ای نیز حضور داشتند. دختر بچه ای وارد شد. حضار در مجلس یکی یکی دختر را مورد نوازش قرار دادند تا به حضرت رضا(ع) رسید. آن حضرت از سن دختر سؤال کردند گفته شد: پنج سال. حضرت دختر را از خود دور کرد و رفتاری که دیگران کرده بودند ننمودند.

اعمال آن بزرگوار باید برای زن مسلمان سرمشق باشد.»

قالَ عليه السلام : رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَى أَمْرَنَا، قِيلَ: كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قالَ عليه السلام : يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَيُعَلِّمُهَا النَّاسَ.^{٦٦٢}

ترجمه :

فرمود: رحمت خدا بر کسی باد که امر ما را زنده نماید، سوء ال شد: چگونه؟ حضرت پاسخ داد: علوم ما را فرا گیرد و به دیگران بیاموزد.

قالَ عليه السلام : مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى مَا يُكْفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ، فَلْيَكْثُرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، فَإِنَّهَا تَهْدِمُ الذُّنُوبَ هَدْمًا.^{٦٦٣}

ترجمه :

فرمود: کسی که توان جبران گناهانش را ندارد، زیاد بر حضرت محمد و اهل بیتش علیهم السلام صلوات و درود فرستد، که همانا گناهانش اگر حق الناس نباشد محو و نابود گردد.

قالَ عليه السلام : إِذَا اكْتَهَلَ الرَّجُلُ فَلَا يَدَعُ عَنْ يَأْ كُلَّ بِاللَّيْلِ شَيْئًا، فَإِنَّهُ أَعْدَاءُ لِنَوْمِهِ، وَأَعْطِيبُ لِلنَّكْهَةِ.^{٦٦٤}

ترجمه :

فرمود: وقتی که مرد به مرحله پیری و کهولت سن برسد، حتما هنگام شب قبل از خوابیدن مقداری غذا تناول کند که برای آسودگی خواب مفید است، همچنین

⁶⁶² بحارالانوار: ج 2، ص 30، ح 13.

⁶⁶³ جامع الاخبار ص 59، بحارالانوار: ج 91، ص 47، ح 2.

⁶⁶⁴ محاسن برقی : ص 422، ح 208.

برای هم خوابی و زناشوئی سودمند خواهد بود.

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَصَّرُوا فِي الطَّعَامِ، لَأَسْتَقَامَتْ أَعْبَادُهُمْ.^{٦٦٥}

ترجمه :

فرمود: چنانچه مردم خوراک خویش را کم کنند و پر خوری ننمایند، بدن های آن ها دچار امراض مختلف نمی شود.

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : السَّخِيُّ يَأْكُلُ طَعَامَ النَّاسِ لِيَاءِ كُلِّوا مِنْ طَعَامِهِ، وَالْبَخِيلُ لَا يَأْكُلُ طَعَامَ النَّاسِ لِكَيْلَا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ.^{٦٦٦}

ترجمه :

فرمود: افراد سخاوتمند از خوراک دیگران استفاده می کنند تا دیگران هم از امکانات ایشان بهره گیرند و استفاده کنند؛ ولیکن افراد بخیل از غذای دیگران نمی خورند تا آن ها هم از غذای ایشان نخورند.

23 قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : شِيعَتُنَا الْمُسْلِمُونَ لَا مِرْنَا، الْأَخِذُونَ بِقَوْلِنَا، الْمُخَالِفُونَ لَا عِدَائِنَا، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَّا.^{٦٦٧}

ترجمه :

فرمود: شیعیان ما کسانی هستند که تسلیم امر و نهی ما باشند، گفتار ما را سرلوحه زندگی در عمل و گفتار خود قرار دهند، مخالف دشمنان ما باشند و هر که چنین نباشد از ما نیست .

⁶⁶⁵ مستدرک الوسائل : ج 2، ص 155، ح 30.

⁶⁶⁶ مستدرک الوسائل : ج 15، ص 358، ح 8.

⁶⁶⁷ جامع احادیث الشیعه : ج 1، ص 171، ح 234، بحار: ج 65، ص 167، ح 24.

قالَ عليه السلام : لا تَتْرُكُوا الطَّيِّبَ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا فَيَوْمٌ وَ يَوْمٌ، فَإِنْ لَمْ تَقْدِرُوا فَفِي كُلِّ جُمُعَةٍ.^{٦٦٨}

ترجمه :

فرمود: سعی نمائید هر روز، از عطر استفاده نمائید و اگر نتوانستید یک روز در میان ، و اگر نتوانستید پس هر جمعه خود را معطر و خوشبو گردانید (با رعایت شرائط زمان و مکان

قالَ عليه السلام : الْأَخُ الْأَكْبَرُ بِمَنْزِلَةِ الْأَبِ.^{٦٦٩}

ترجمه :

فرمود: برادر بزرگ جانشین و جایگزین پدر خواهد بود.

:امام رضا فرمود

هر زمان بندگان گناهان تازه ای را ابداع کنند، خداوند بلاهای تازه و ناشناخته ای بر آنها مسلط می "

^{٦٧٠}"سازد

هفت چیزی که مسخره دارد چیست؟

:امام رضا علیه السلام فرمود

⁶⁶⁸ مستدرک الوسائل : ج 6، ص 49، ح 6.

وسائل الشَّيْعَة : ج 20، ص 283، ح 25636.⁶⁶⁹

بحار الانوار، ج 70 ص 353⁶⁷⁰

کسی که با زبانش استغفرالله بگوید ولی در دل از گناهی که کرده پشیمان نباشد خودش را 1-

مسخره کرده

کسی که از خدا توفیق کار خیر طلب کند ولی تلاش و کوششی نداشته باشد خود را مسخره 2-

کرده

کسی که از خدا بهشت بخواهد و در انجام عبادات صبر نکند و در ترک معاصی صبر نداشته 3-

باشد خود را مسخره کرده

کسی که از آتش جهنم به خدا پناه برد ولی از لذت گناه دست برد ندارد خودش را مسخره کرده 4-

آنکس که یاد مرگ کند و از آن ترس داشته باشد ولی خود را برای مرگ آماده نکند (یعنی 5-

اعمال خیر انجام ندهد و از گناهانش استغفار نکند) خودش را مسخره کرده

کسی که خدا را یاد کند و مشتاق دیدار او باشد ولی در گناهان اصرار ورزد خود را مسخره کرده 6-

671 . کسی که بدون توبه از خدا طلب عفو و بخشش کند، خودش را مسخره کرده است 7-

:امام رضا علیه السلام فرمود

کسی که معتقد به تناسخ باشد او کافر به خداوند عظیم شده است و بهشت و جهنم را تکذیب کرده " ⁶⁷²است

:امام رضا فرمود

⁶⁷³"زمانی که گرفتار مشکل و شدتی شدید به وسیله ما خدا را بخوانید"

:امام رضا (ع) فرمودند

⁶⁷⁴کسی که گناه[خود] را آشکار کند به حال خود و نهاده شود و کسی که گناه را پوشیده بدارد ، آمرزیده گردد

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر کس مرا در این فاصله دوری که دارم - زیارت کند روز قیامت سه جا به دادش می رسم و او را از شدت آن سه مورد آسوده می کنم :

- 1- هنگامی که نامه های اعمال به دست راست یا چپ تحویل داده می شود.
- 2- هنگام عبور از صراط
- 3- هنگام سنجش اعمال .

⁶⁷²عیون اخبار الرضا، صدوق ج 2 ص 202

⁶⁷³تفسیر عیاشی، ج 2 ص 42

⁶⁷⁴بحار الأنوار: 67 / 356 / 73

امام جواد علیه السلام

علی بن اسباط می گوید: وقتی خدمت امام جواد (ع) رفتم و اندام کم سن و سال او را برانداز کردم، ناگاه حضرت فرمود: همانطور که خداوند، بعضی از پیامبران را در سنین کم، حجت خود قرار داد، امام را هم همینطور قرار می دهد. قرآن کریم می فرماید: «وآتیناه الحکم صبیا» ما به عیسی در کودکی حکمت دادیم. و باز می فرماید: «لَمَّا بَلَغَ اَشَدَّهٖ وَبَلَغَ اَرْبَعِیْنِ

سنه» یعنی زمانی که او بزرگ شد و به چهل سالگی رسید... که نشان می دهد جایز است در کودکی حکیم باشد و جایز است در چهل سالگی باشد.

تذکره مداح اهل بیت

دعبل بن علی (شاعر و مداح معروف) خدمت امام رضا علیه السلام رسید.

حضرت فرمود: به او هدیه ای دادند، او گرفت ولی حمد خدا نکرد.

امام علیه السلام به او فرمود: چرا حمد خداوند نکردی ؟

دعبل گوید بعد از آن به خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و آن حضرت دستور داد به من هدیه ای

دادند، من گرفتم و گفتم : الحمد لله حضرت فرمود: اکنون ادب شدی (از تذکری که پدرم داد ادب شدی.)

قصه های تربیتی چهارده معصوم)

می بینم تشنه هستی !

محمد بن علی هاشمی می گوید : « فردای روزی که امام جواد علیه السلام با دختر مأمون عروسی کرد

؛ خدمت امام علیه السلام رفتم . چون از اول شب تا به صبح دوا خورده بودم ، دچار عطش زیادی

بودم ولی دوست نداشتم که آب بطلبم . امام جواد علیه السلام به من

نگاهی کرد و فرمود : می بینم تشنه هستی . گفتم : آری . فرمود : ای غلام آب بیاور ! من در دل خود

گفتم : الان است که برای حضرت آب مسموم می آورند ! و از این موضوع غمگین شدم . غلام آب

آورد و حضرت در حالی که به صورت من تبسم می فرمود به غلام دستور داد که آب را نزد او ببرد و

امام علیه السلام از آب نوشیدند و سپس به من دادند و من هم نوشیدم . چون مقدار زیادی از وقت

گذشت مجدداً تشنه شدم و بدون اینکه اظهاری بکنم ، امام علیه السلام دستور دادند که مجدداً آب

آوردند و مثل بار اول در حالی که به صورت من تبسم می فرمودند ، خودشان نوشیدند و بعد به من

نوشاندند »^{۶۷۵}.

خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند

قاسم بن محسن می‌گوید : « در میان راه مکه و مدینه در اقامتگاهی ، عرب گرسنه‌ای را دیدم . گرده نانی به او دادم . چون عرب رفت ، باد سختی وزیدن گرفت و عمامه مرا باد برد و نفهمیدم به کدام سمت برد . وقتی به مدینه رسیدم ، خدمت امام جواد علیه‌السلام رفتم و قبل از آنکه حرفی بزنم ، امام علیه‌السلام فرمود : ای قاسم عمامه تو را باد برد ! گفتم

: آری ! یابن رسول الله ! حضرت به غلام اشاره‌ای کرد که عمامه قاسم را بیاور و او عمامه مرا آورد ! پرسیدم که یابن رسول الله از کجا این به دست شما رسیده است ؟ فرمود که چون در آن منزلگاه به عرب کمک کردی به موجب آیه « إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ » خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند . عمامه تو را به تو برگرداند⁶⁷⁶ .

اوج سخاوت امام جواد علیه‌السلام

سیدی از سادات مدینه علاقه به کنیزی پیدا کرده بود ولی نمی‌توانست او را بخرد . خدمت امام علیه‌السلام آمد و عرض حال نمود . روز دیگر شنید که او را فروخته‌اند ، مجدداً با ناراحتی خدمت امام علیه‌السلام آمد و بی‌تابی و گریه می‌نمود ! امام علیه‌السلام فرمود : بیا با تو به گشت و گذار در باغی که در این حوالی داریم برویم شاید غم تو زائل شود . حرکت کردند . چون به درب باغ رسیدند امام علیه‌السلام دید که گریه بر آن سید فشار آورده است . حضرت فرمود : اگر می‌دانستی که چه کسی او را خریده است شاید کاری می‌توانستیم انجام دهیم ؟ ولی سید از فشار گریه نتوانست حرفی بزند . آنها داخل باغ شدند و به خانه‌ای که در باغ بود وارد شدند . سید دید که فرش‌های زیبا گسترده‌اند و کنیزی خوش رو و خوش لباس در کنجی نشسته است . او چشم خود را بست .

امام علیه‌السلام فرمود : چشم باز کن ، تو به این کنیز محرمی ! چون خوب نگاه کرد ، مطلوب خود را دید و دید همان کنیز است ! امام علیه‌السلام به او فرمود : این باغ و کنیز و آنچه در آن هست تعلق به تو دارد و با او خداحافظی نموده و به خانه مراجعت نمود⁶⁷⁷ .

طواف از طرف امامان ع

⁶⁷⁶ حذیقة الشیعة : ص 676 .

⁶⁷⁷ حذیقة الشیعة : ص 677 .

شیخ کلینی روایت کرده از موسی بن القاسم که گفت : به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم که من اراده کردم که از جانب شما و پدرت طواف کنم ، بعضی گفتند که از برای اوصیاء طواف کردن جایز نیست ، حضرت فرمود بلکه طواف کن آنچه ممکن است شود همانا این مطلب جایز است . راوی گفت : بعد از سه سال دیگر خدمت آن حضرت عرض کردم که چند سال قبل من رخصت طلبیدم از شما در باب طواف کردن از برای شما و پدرت ، شما اذن دادید مرا پس من طواف کردم از برای تو و پدرت آنچه خدا خواسته باشد پس واقع شد در دلم چیزی و به آن عمل کردم . فرمود: چه بود آن ؟

عرض کردم : طواف کردم روزی از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، حضرت تا اسم پیغمبر شنید سه مرتبه فرمود صلی الله علی رسول الله ، پس گفتم : روز دیگر طواف کردم از برای امیرالمؤمنین علیه السلام ، روز دیگر از برای امام حسن علیه السلام ، روز دیگر برای امام حسین علیه السلام ، و هکذا هر روز بعد از برای امامی طواف کردم تا روز دهم از برای شما طواف کردم ، ای سید من این جماعت را که ذکر می کنم آنچنان کسانی هستند که ولایت ایشان را دین خود قرار داده ام . حضرت فرمود: در این هنگام متدین شدی به دینی که قبول نمی کند حق تعالی از بندگان غیر آن را، پس گفتم : و بسا باشد که از برای مادرت فاطمه صلوات الله علیها طواف کردم و بسا هم طواف نکردم . حضرت فرمود: بسیار کن این کار را همانا این کار افضل چیزهایی است که به آن عمل می کنی ان شاء الله . (منتهی الامال)

چگونه اعمال خود را باطل نکنیم؟

یکی از شیعیان که بسیار خوشحال به نظر می رسید، به حضور امام جواد (ع) آمد، حضرت به او فرمود: (چرا این گونه تو را شادمان می نگرم؟)

او عرض کرد: (ای پسر رسول خدا(ص) از پدرت شنیدم می فرمود: سزاوارترین روز برای شادی کردن ، آن روزی است که خداوند به انسان توفیق نیکی کردن و انفاق نمودن به برادران دینی دهد، امروز ده نفر از برادران دینی که فقیر و عیالمند بودند از فلان جا و فلان جا نزد من آمدند و من به هر کدام فلان مقدار پول و خوار و بار دادم ، از این رو خوشحال هستم).

امام جواد (ع) فرمود: (سوگند به جانم ، سزاوار است که تو خوشحال باشی ، اگر عمل نیک خود را (حبط و پوچ) نساخته باشی و یا بعدا حبط و پوچ نکنی .

او عرض کرد: (با اینکه من از (شیعیان خالص) شما هستم، چگونه عمل نیکم را حبط و پوچ می کنم؟)
امام جواد (ع) فرمود: همین سخنی که گفتی، کارهای نیک و انفاقهای خود را حبط و پوچ نمودی (یعنی ادعای شیعه خالص بودن، کار ساده ای نیست).

او عرض کرد: چگونه؟ توضیح بدهید.

امام جواد (ع) فرمود: این آیه را بخوان:

یا ایهاالذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی: (ای کسانی که ایمان آورده اید، بخششهای خود را با منت و آزار،

باطل نسازید) (بقره - 264

).

او عرض کرد: من به آن افراد یک صدقه دادم، منت بر آنها نگذاشتم و آنها را آزار ننمودم.

امام جواد (ع) فرمود: خداوند فرموده: لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی (بخششهای خود را با منت و آزار، باطل و پوچ نسازید) نفرموده تنها منت و آزار بر آنانکه می بخشید، بلکه خواه منت و آزار بر آنان باشد یا دیگران، آیا به نظر تو آزار به آنان (بخشش گیرندگان) شدیدتر است، یا آزار به فرشتگان مراقب اعمال تو فرشتگان مقرب الهی و یا آزار به ما؟

او عرض کرد: بلکه آزار به فرشتگان و آزار به شما، شدیدتر است. امام جواد (ع) فرمود: (تو فرشتگان و مرا آزار دادی و بخشش خود را باطل نمودی!).

او عرض کرد: چرا باطل کردم؟ و شما را آزار دادم؟

امام جواد (ع) فرمود: این که گفتی: چگونه باطل نمودم با اینکه من از شیعیان خالص شما هستم؟
(همین ادعای بزرگ، ما را آزار داد).

سپس فرمود: (وای بر تو! آیا می دانی شیعه خالص ما کیست؟ شیعه خالص ما (حزبیل! مؤمن آل فرعون، و (حبیب نجار) صاحب یس و سلمان (ره) و ابوذر (ره) و مقداد (ره) و عمار (ره) هستند، تو خود را در صف این افراد برجسته قرار دادی و با این ادعا فرشتگان و ما را آزردی).

آن مرد به گناه و تقصیر خود اعتراف کرد و استغفار و توبه نمود و عرض کرد: (اگر نگویم شیعه خالص

شما هستم پس چه بگویم ؟)

امام جواد (ع) فرمود: (بگو من از دوستان شما هستم ، دوستان شما را دوست دارم و دشمنان شما را دشمن دارم).

او چنین گفت ، واز گفته قبل ، استغفار کرد، امام جواد (ع) فرمود: (اکنون پاداش بخششهای تو به تو بازگشت نمود و حبط و بطلان آنها برطرف گردید)⁶⁷⁸

دستوری برای دفع زلزله

علی بن مهزیار (ره) از بزرگان و فقهای پارسای عصر حضرت هادی (ع) و حضرت جواد (ع) بود و از طرف آنها وکالت و نمایندگی داشت تا در اهواز به مردم رسیدگی کند، قبر شریفش در اهواز محل زیارت شیعیان و دوستان است او می گوید:

در اهواز زلزله مکرر زیاد می آمد، نامه ای برای امام جواد (ع) نوشتم ، و در آن نامه عرض کردم : (اگر اجازه بدهی از اهواز به جای دیگر منتقل شوم).

امام جواد (ع) در پاسخ نوشت : (از اهواز به جای دیگر نروید، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه بگیرید و لباسهایتان را بشوئید و پاکیزه نمائید، و روز جمعه بیرون بیائید و دسته جمعی دعا کنید، خداوند این بلا را از سر شما دفع خواهد کرد).

علی بن مهزیار (ع) می گوید: پس از دریافت نامه ، به دستور آن حضرت عمل کردیم ، از آن پس ، دیگر زلزله نیامد.⁶⁷⁹

خنثی شدن نیرنگ شیطانی ماءمون

ماءمون عباسی (هفتمین طاغوت عباسی) پس از شهادت حضرت رضا (ع) می خواست امام جواد (ع) را

بحارالانوار، ج 68 ص 159⁶⁷⁸

بحارالانوار، ج 50، ص 101⁶⁷⁹

جزء اطرافیان خود کند (و او را به عنوان یکی از رجال دنیا خواه ، و از مشاوران مخصوص خویش معرفی نماید) برای این کار نقشه ها کشید، و ترفندهای گوناگونی به کار برد، ولی نتیجه نگرفت ، تا اینکه يك نقشه دیگری را اجرا کرد و آن این بود: هنگامی که خواست دخترش ام فضل را به عنوان عروس به خانه زفاف حضرت جواد (ع) بفرستد دویست دختر از زیباترین کنیزکان خود را طلبید و به هر يك از آنها جامی که در داخل آن گوهری (مثلا يك سکه طلا) بود داد تا وقتی که حضرت جواد (ع) بر روی صندلی دامادی نشست ، آن دختران ، یکی یکی به پیش آیند و آن گوهر را به حضرت نشان دهند (تا او بردارد) امام جواد (ع) به هیچ يك از آن دخترها و گوهرها، توجه نکرد.

در همان مجلس ، يك نفر ترانه خوان تارزنی بود که (مخارق) نام داشت ، و دارای ریش بلندی بود، مأمون او را طلبید، و از او خواست کاری کند که امام جواد (ع) از آن حالت معنوی بیرون آید و دلش به امور مادی سرگرم شود.

مخارق گفت : اگر امام جواد (ع) به چیزی از امور دنیا، مشغول باشد، من او را از آن گونه که تو بخواهی به سوی دنیا می کشانم ، آنگاه مخارق در برابر امام جواد (ع) آمد و نشست ، و نخست مانند، الاغ عرعر کرد، و سپس به زدن ساز و تار مشغول شد و اهل مجلس را به خود جلب نمود ولی امام جواد (ع) اصلا به او توجه نکرد و به چپ و راست هم نگاه نکرد (130) وقتی که دید آن ترانه خوان بی حیا دست بردار نیست ، بر سر او فریاد کشید و فرمود: اتق الله يا ذالعتنون : ای ریش دراز، از خدا بترس).
مخارق از فریاد امام (ع) آنچنان وحشتزده شد که ساز و تار، از دستش افتاد و دستش فلج شد، و تا آخر عمر خوب نشد، مأمون جویای حال او شد، او گفت : (هنگامی که امام جواد (ع) بر سر من فریاد کشید، آن چنان هراسان و وحشتزده شدم که وحشت و ترس همواره در وجود من هست و اصلا این حالت از وجود من
680 ، بیرون نمی رود .

دلداري فرد محتضر

یکی از شاگردان امام جواد (ع) بیمار شده بود، در حدی که بستری شده بود و امید زنده ماندن نداشت ، امام جواد (ع) با خبر شد، همراه جمعی از اصحاب به عیادت او رفت ، وقتی که در بالین او نشست و احوال او را پرسید: او زار و زار گریه کرد و گفت : می میرم چه کنم ؟مرگ در کار است .

امام جواد (ع) به او فرمود: (ای بنده خدا تو که از مرگ می ترسی از این رو است که نمی دانی مرگ چیست ، برای تو مثالی بزنم : اگر بدنت آلوده به چرک و کثافت باشد، و موجب زخمهای پوستی بدن گردد و ناراحت شوی ، و بدانی اگر حمام بروی و شستشو کنی ، همه این چرکها و آلودگیها و زخمها از بین می رود، آیا میل داری که به حمام بروی ، یا میل نداری ؟

بیمار عرض کرد: البته دوست دارم که هر چه زودتر، به حمام بروم و خود را از همه ناپاکیها پاک نمایم . امام جواد (ع) فرمود: مرگ برای مؤمنین همان حمام است و آن آخرین منزلگاه ، و مرحله شستشو و پاکسازی از آلودگیهای گناه می باشد، بنابراین اگر به سوی شادی رو آورده ای ، پس هیچ غم را به خود راه نده).

بیانات گرم و پرمهر امام جواد (ع) روحی تازه در کالبد آن بیمار بخشید و قلب و اعصاب او را آرام شد، و اندوهش بـــــه شـــــادی و نشـــــاط تبـــــدیل گـــــردید.⁶⁸¹

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ خَطَبَ إِيَّكُمْ فَرَضَيْتُمْ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ فَرَوْجُوهُ، إِيَّكُمْ لَا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ.⁶⁸²

ترجمه :

فرمود: هر که به خواستگاری دختر شما آید و به تقوا و تدین و امانتداری او مطمئن می باشید با او موافقت کنید وگرنه شما سبب فتنه و فساد بزرگی در روی زمین خواهید شد.

⁶⁸¹ معانی الاخبار، شیخ صدوق ، ص 290

⁶⁸² تهذیب الاحکام : ج 7، ص 396، ح 9.

قال عليه السلام : مَوْتُ الْإِنْسَانِ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالْأَجْلِ، وَحَيَاتُهُ بِالْبِرِّ أَكْثَرُ مِنْ حَيَاتِهِ بِالْعُمْرِ.^{٦٨٣}

ترجمه :

فرمود: فرارسیدن مرگ انسان ها، به جهت معصیت و گناه ، بیشتر است تا مرگ طبیعی و عادی ، همچنین حیات و زندگی لذت بخش به وسیله نیکی و احسان به دیگران بیشتر و بهتر است از عمر بی نتیجه

قال عليه السلام : التَّوْبَةُ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ : نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ، وَعَزْمٌ أَنْ لَا يَعُودَ.^{٦٨٤}

ترجمه :

فرمود: شرایط پذیرش توبه چهار چیز است : پشیمانی قلبی ، استغفار با زبان ، جبران کردن گناه نسبت به همان گناه حَقَّالَّهِ و یا حَقَّالنَّاسِ – ، تصمیم جدی بر اینکه دیگر مرتکب آن گناه نشود.

⁶⁸³ کشف الغمّه : ج 2، ص 350، س 11.

⁶⁸⁴ بحارالانوار: ج 75، ص 81، ح 74.

امام هادی علیه السلام

شخصی خدمت امام هادی (ع) رفت. امام فرمود: کجا بودی؟ گفت: بزیارت قبر امام حسین (ع) رفته بودم. امام فرمود، اگر به زیارت قبر عبدالعظیم که در محل شماسه رفته بودی، مثل کسی بودی که به زیارت امام حسین (ع) رفته بود.

همه مرتد می شدند!

امام هادی علیه السلام: اگر بعد از غیبت قائم علیه السلام، علماء نباشند که از دین الهی دفاع کرده و بندگان خدا را از دست ابلیس نجات بخشند، همه مرتد می شدند. (۶۸۵)

روزی شخصی نزد امام هادی علیه السلام رفت و اظهار نمود که بدهی زیادی دارم و درخواست کمک کرد.

امام علیه السلام به او فرمود: من کاری را می خواهم که تو انجام دهی، و تو را قسم می دهم که امتناع نکنی!
گفت: امتناع نخواهم کرد.

امام علیه السلام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است . سپس به او گفتند : وقتی عده‌ای از مردم نزد من هستند ، این کاغذ را بیاور و طلب خودت را از من بخواه !

او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه‌ای پول برای امام علیه السلام فرستاد و امام

علیه السلام هم آن را به او داد^{۶۸۶} .

زبان‌ش را بخاطر حق گفتن درآوردند..

ابن سکیت اهوازی از اصحاب امام هادی علیه السلام که به دو پسر متوکل درس می‌داد و شیعه بودن خود را پنهان داشته بود . اما روزی متوکل از او پرسید که پسران من افضلند یا حسن و حسین علیهما السلام ؟ ابن سکیت گفت : من ، قنبر غلام علی علیه السلام را از پسران تو برتر می‌دانم ! متوکل دستور داد تا زبان او را از پشت سر درآوردند و او را به شهادت رساندند .^{۶۸۷}

بی آنکه از امام سؤال کند جواب شنید

ادریس بن داوود از واقفیه بود . در زمان امام هادی علیه السلام داخل شهر سامرا شد و در کنار خانه امام علیه السلام ایستاده بود و انتظار امام علیه السلام را می‌کشید و در دل قصد کرده بود که از امام علیه السلام سؤال کند ، آیا می‌توان در لباس که به عرق جنابت آلوده شده نماز خواند یا خیر ؟ ناگاه امام علیه السلام آمد و با چوب دستی او را حرکت داد و بی آنکه او سؤال بکند امام علیه السلام فرمود : اگر جنابت از راه حلال باشد ، عرق او پاک و در آن لباس نماز بخوان و اگر از حرام باشد ، در آن لباس نماز نخوان !^{۶۸۸}

^{۶۸۶} ستارگان درخشان : ج ۱۲ ، ص ۳۵ .

^{۶۸۷} ستارگان درخشان

^{۶۸۸} خاندان وحی : ص ۶۷۵ .

گوشت فرزندان فاطمه بر درندگان حرام است

زنی در زمان متوکل ادعا کرد و گفت : من زینب دختر فاطمه زهرا علیهاالسلام هستم ! متوکل گفت : از زمان زینب تا به حال سال‌های زیادی گذشته و تو هنوز جوانی ؟ او می‌گفت : پیامبر اسلام علیهاالسلام دست بر سر من کشیده و دعا کرد که هر چهل سال يك مرتبه جوانی من تجدید شود ! متوکل ، بزرگان آل ابوطالب و فرزندان عباس و قریش را خواست . آنان گفتند : این زن دروغ می‌گوید ، زیرا زینب دختر فاطمه علیهاالسلام در فلان سال از دنیا رفته است .
آن زن گفت : اینان دروغ می‌گویند ، زیرا من از مردم مخفی و پنهان بوده‌ام و کسی از حال من مطلع نبود ، تا اکنون که ظاهر شده‌ام

متوکل قسم خورد که باید ادعای این زن را به وسیله دلیل و حجت باطل کرد .

به متوکل گفتند : به دنبال ابن الرضا بفرست ، شاید آن حضرت از روی حجت و دلیل ادعای این زن را باطل کند ! متوکل آن برگزیده خدا را طلبید و جریان را به عرض آن حضرت رسانید . حضرت هادی علیه‌السلام فرمود : دروغ می‌گوید .
زیرا زینب دختر فاطمه علیهاالسلام در فلان سال وفات یافت .

متوکل گفت : این جواب را به او گفته‌اند ولی شما سخن او را به وسیله حجت و دلیل باطل کن !

امام علیه‌السلام فرمود : دلیل بر بطلان او ، این است که گوشت فرزندان فاطمه س بر درندگان حرام است . شما این زن را نزد شیران بفرست ، اگر ادعای او راست باشد شیران او را نخواهند خورد . متوکل به آن زن این موضوع را گفت و زن مذکور جواب داد : امام هادی علیه‌السلام می‌خواهد مرا به کشتن دهد ! امام علیه‌السلام به متوکل گفت : این ساداتی که حضور دارند همگی از فرزندان فاطمه علیهاالسلام هستند ، هر يك از آنها را که می‌خواهی نزد شیران بفرست ، تا این موضوع معلوم گردد . وقتی سادات این سخن را شنیدند ، اثر ترس در صورتشان ظاهر شد و گفتند چرا امام هادی علیه‌السلام این عمل خطرناك را برای دیگران حواله می‌کند و خودش نزد شیران نمی‌رود ؟

متوکل به حضرت امام هادی علیه‌السلام گفت : ای ابالحسن ! چرا شما خود نزد این شیران نمی‌روی ؟ فرمود : میل شماست ، چنانچه صلاح بدانی من نزد شیران می‌روم .

متوکل از موقعیت استفاده کرد و گفت : پس خود شما نزد شیران بروید ! بعد از این گفتگوها نردبانی نهادند و امام هادی علیه‌السلام به میان شیران و حیوانات درنده رفت و در میان آنان نشست . شیران نزد آن بزرگوار می‌آمدند و سر خود را با خضوع در مقابل آن حضرت بر روی زمین می‌نهادند و امام علیه‌السلام دست بر سر آنها می‌کشید .

آنگاه امام علیه السلام به شیران اشاره فرمود تا به کناری روند و آنها اطاعت کردند و هنگامی که امام علیه السلام می‌خواست از نردبان بالا بیاید شیران در اطراف آن برگزیده خدا جمع شدند و خود را به لباس‌های آن حضرت می‌مالیدند و

آن بزرگوار اشاره‌ای

به آنها فرمود که برگردند و آنها برگشتند ! همین که آن زن این منظره را دید گفت : من ادعای خود را تکذیب می‌کنم ، من دختر فلان شخصم که فقر و تهیدستی مرا وادار نمود که يك چنین ادعائی بکنم . متوکل دستور داد که او را نزد شیران بیاورند ولی مادر خلیفه شفاعت کرد و او زن را بخشید⁶⁸⁹

ای بسا دختر که از پسر بهتر است

نقل شده که همسر یحیی بن زکریا حامله بود . به امام علیه السلام نوشت که دعا کنید خداوند به من پسری روزی فرماید ! امام علیه السلام در جواب نوشت که ای بسا دختر که از پسر بهتر است . و بعد از چندی خداوند به او دختری عنایت کرد

«⁶⁹⁰.

چهار روز برترسال کدامند

شیخ طوسی و دیگران روایت کرده اند از اسحاق بن عبدالله علوی عریضی که گفت : اختلاف شد مابین پدرم و عموهایم در میان چهار روزی که مستحب است روزه گرفتن آن در سال ، پس سوار شدند و رفتند خدمت حضرت علی نقی علیه السلام و در آن هنگام آن حضرت در (صریا) مقیم بود پیش از آنکه به سرّ من راءى رود. پس از آنکه ایشان خدمت آن جناب رسیدند آن حضرت فرمود: آمده اید که از من سؤال کنید از ایامی که در سال روزه اش مستحب است ؟ گفتند: بلی ! ما نیامدیم مگر برای تعیین این مطلب . فرمود: آن چهار روز یکی هفدهم ربیع الا ول است و آن روزی است که روزی خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آن متولد شده ، و دیگر روز بیست و هفتم رجب است و آن روزی است که مبعوث شده در آن روز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ، و سوم روز بیست و پنجم ذی القعدة است و آن روزی است که در آن روز زمین پهن شده است ، و چهارم روز هیجدهم ذی حجه است و آن روز غدیر است .⁶⁹¹

حرمت برادر مومن

الجعفری می گوید: امام هادی یا امام رضا علیه السلام به من فرمود: چرا تو را نزد عبدالرحمن بن یعقوب

⁶⁸⁹ ستارگان درخشان : ج 12 ، ص 44 .

⁶⁹⁰ خاندان وحی : ص 699 .

⁶⁹¹ منتهی الامال

می بینم ؟

عرض کردم : او دائی من است .

حضرت فرمود: او درباره خدا سخن نادرستی می گوید، خداوند را (بصورت اجسام و اوصاف آنها) توصیف می کند در حالی که خداوند این گونه توصیف نمی شود. پس یا با او همنشین باش و ما را رها کن و یا با ما همنشین باش و او را رها کن .

عرض کردم : او هر چه می خواهد بگوید، اگر من به گفته هایش اعتقادی نداشته باشم چه ضرری برای من دارد؟

امام علیه السلام فرمود: آیا نمی ترسی از اینکه بر او عذابی نازل شود و هر دوی شما را فرا گیرد؟ آیا داستان کسی که از یاران موسی علیه السلام بود و پدرش از یاران فرعون بود را نمی دانی ؟ وقتی لشکر فرعون به موسی رسید آن پسر از موسی جدا شد تا پدرش را نصیحت کند و به اصحاب موسی ملحق سازد و پدرش همراه لشکر فرعون می رفت . این پسر با پدر ستیزه می کرد تا این که هر دو به کناری از دریا رسیدند و با غرق شدن فرعون و اصحابش آنها هم غرق شدند. خبر به موسی علیه السلام رسید فرمود: او در رحمت خداست اما وقتی عذاب نازل شد کسی که همراه گنهکار است دفاعی نشود.⁶⁹²

امام هادی ع: اگر همه دنیا را لقمه کنم و در دهان کسی که عبادتهای خود را مخلصانه انجام می دهد بگذارم گمان کنم در حق او کوتاهی کرده ام.

اصول کافی⁶⁹²

اشعار کوبنده امام هادی علیه السلام

«وقتی متوکل دستور داد امام هادی علیه السلام را به مجلس شراب او بیاورند و به امام ابتدا اصرار بر خوردن شراب نمود و چون امتناع امام را دید تکلیف بر شعر گفتن نمود، امام اشعاری را خواندند که وضع مجلس را عوض کرد و اشک به چشمان نحس متوکل آمد و دستور داد امام را با احترام برگردانند. ابیات امام بشرح زیر است:

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل

1. میزان الحکمه 442/1

واستنزلوا من بعد عزٍ من معاقلهم	واسکنوا حُفراً یا بئس ما نُزلوا
ناداهم صارخٌ من بعد دفنهم	این الاساور والتیجان والحُلل
این الوجوه اللتی كانت منعمه	من دونها تضرب الاستار والکُلل
فافصح القبر عنهم حین سائلهم	تلك الوجوه علیها الدود تنتقل
قد طال ما اكلوا دهداً و قد شربوا	واصبحوا اليوم من بعد الاكل قد اكلوا

«ستمگران در قله های برفراز کوه با نگهبانانی نیرومند به سر می بردند. ولی با آمدن مرکب این کوه ها سودی برای آنان نداشت.

بعد از عزتی که داشتند باغ مردنشان، به سوراخ هایی افتادند چه بد فرود آمدنی بود؟

کجا هستند آن صورت‌هایی که غرق در نعمت بودند . و همیشه زیر پرده‌ها و پشه‌بندها قرار داشتند؟

پیک عمر طولانی خوردند و آشامیدند. حالا خودشان توسط کرما خورده می‌شوند. (۶۹۳)

ابو هاشم جعفری گفت: بر حضرت ابی الحسن علی بن محمد «سلام الله علیه» وارد شدم در حال که حضرت تب‌دار و بیمار بودند به من فرمودند: ای ابا هاشم شخصی از دوستان ما را به حائر بفرست تا برایم دعاء کند، از نزد آن حضرت بیرون آمدم در این هنگام با علی بن بلال مواجه شدم فرموده حضرت را برایش گفتم و از وی راجع به شخصی که حضرت فرموده اند درخواست کرده و جو یا شدم. علی بن بلال گفت: شنیدم و اطاعت می کنم ولی می گویم: حضرت خودشان از حائر افضل و برتر هستند زیرا ایشان به منزله کسی است که در حائر می باشد (یعنی حضرت سید الشهداء) و دعای آن جناب برای خودشان افضل و برتر است از دعای من برای ایشان در حائر. من محضر امام «علیه السلام» مشرف شده و گفته ی علی بن بلال را خدمتش عرض کردم، حضرت به من فرمودند: به او بگو: رسول خدا از بیت و حجر الاسود افضل بودند ولی در عین حال دور بیت طواف می کرده و حجر را استلام می فرمودند، خداوند متعال بقاع و مواضعی دارد که می خواهد در آن جاها خوانده شود تا دعای دعاکننده را

مستجاب فرماید و حائر از جمله این مواضع می باشد.

ننــــــــــــــا بـــــــــــــو دى شـــــــــــــــــعبه بـــــــــــــــــــاز گســــــــــــــــــتاخ
شعبدۀ بازی از هند نزد متوکل آمد، تردستی های عجیبی از خود نشان داد که متوکل حیران گردید، متوکل که
از هر فرصتی می خواست بر ضد امام هادی (ع) استفاده کند، و با پف کردن ، نور خورشید خدا را
خاموش نماید، به شعبده باز گفت : اگر طوری کنی در مجلسی عمومی ، حضرت هادی (ع) را شرمندۀ کنی
، هــــــــــــــــزار اشــــــــــــــــرفی بـــــــــــــــــــه تـــــــــــــــــــو جــــــــــــــــایزه مــــــــــــــــی دهــــــــــــــــم .

شعبده باز گفت : سفره غذا را پهن کن و قدری نان تازه نازک در سفره بگذار، و مراکنار آن حضرت بنشان ، به تو قول می دهم که حضرت هادی (ع) را نزد حاضران ، سرافکنده و شرمنده سازم . متوکل مغرور، سفره ای با غذاهای رنگارنگ گسترد، و عده ای از رجال را دعوت کرد، از جمله امام هادی (ع) را ناگزیر کنار آن سفره آورد. مهمانان مشغول خوردن غذا شدند، مقداری نان دراز کرد تا بردارد، هماندم شعبده باز کاری کرد که نان به جانب دیگر پرید، امام هادی (ع) دست به طرف نان دیگر دراز کرد، باز آن نان به سوی دیگر پرید، و حاضران خندیدند، این حادثه چند بار تکرار شد و موجب خنده حاضران گردید.

امام هادی (ع) به توطئه زیر پرده ، آگاه شد، خشمگین گردید، در آنجا متکائی بود که صورت شیر در پارچه آن کشیده بودند، امام هادی (ع) بر همان صورت دست نهاد و فرمود: قم فخذ هذا: (بر خیز و این شعبده باز را بگیری) همان صورت به شکل شیری در آمد و به شعبده باز حمله کرد و او را بلعید، سپس به جای اولش ، به همان صورت و نقشش شیر در پارچه متکاب از گشت . متوکل در آن مجلس ، آنچنان ترسید و وحشت زده شد که بی هوش شده و از رو بر زمین افتاد، و حاضران در مجلس از ترس گریختند.

بعد متوکل به دست و پای امام هادی (ع) افتاد و عاجزانه درخواست کرد که کاری کنید آن شعبده باز برگردد، امام هادی (ع) به او فرمود: (این کار نشدنی است ، آیا تو دشمنان خدا را می خواهی بر اولیاء خدا مسلط کنی ؟). و دیگر آن شعبده باز دیده نشد. ⁶⁹⁴

با ایام دشمنی نکنید!

صقر بن ابی دلف، از شیعیان امام، گوید: در بازداشتگاه امام هادی(ع) به دیدارش رفتم. گفتم: آقای روزها «: من! روایتی از پیامبر(ص) وارد شده که» ((لانتعادوا الایام فتعادیکم)) معنای عبارت این است معنای این روایت را نمی فهمم. حضرت .«را دشمن ندارید که آن ها شما را دشمن خواهند داشت

امام هادی (ع) فرمود: معنای «الایام» ما هستیم، مادامی که آسمان ها و زمین برپا هستند. پس، شنبه، اسم رسول خداست و یکشنبه به نام امیرالمؤمنین علی (ع) و دوشنبه، به نام حسن و حسین (ع) و سه شنبه، به نام علی بن حسین (ع) (امام سجاد) و محمد بن علی (امام باقر) و جعفر بن محمد (امام صادق) و چهارشنبه، به نام موسی بن جعفر (امام موسی کاظم) و علی بن موسی (امام رضا) و محمد بن علی (امام جواد) و من (امام هادی) و پنجشنبه، به نام فرزندان حسن (امام حسن عسکری) و جمعه، به نام ⁶⁹⁵فرزند فرزندان (حضرت صاحب الزمان) است

با ما ارتباط داری و چنین می گوئی؟!

یکی از یاران امام دهم علی بن محمد الهادی می گوید: خدمت حضرت رسیدم در حالی که در مسیر راه انگشتم مجروح شده بود، و سواری از کنارم گذشت و به شانه من صدمه زد، و در وسط جمعیت گرفتار شدم و لباسم را پاره کردند، گفتم: خدا مرا از شر تو ای روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی! امام فرمود: «با ما ارتباط داری و چنین می گوئی؟! و روز را که گناهی ندارد گناهکار می شمری؟ آن مرد عرض می کند از شنیدن این سخن به هوش آمدم و به خطای خود پی بردم، عرض کردم ای مولای من، من استغفار می کنم، و از خدا آمرزش می طلبم، امام افزود:

روزها چه گناهی دارد که شما آنها را شوم می شمردید هنگامی که کیفر اعمال شما در این روزها «دامانتان را می گیرد

⁶⁹⁵ . بحارالانوار، ج 99، ص 211

راوی می گوید: «عرض کردم من برای همیشه از خدا استغفار می کنم و این توبه من است ای پسر رسول خدا».

امام فرمود:

این برای تو فایده ای ندارد، خداوند شما را مجازات می کند به مذمت کردن چیزی که نکوهش « ندارد، آیا تو نمی دانی که خداوند ثواب و عقاب می دهد، و جزای اعمال را در این سرا و سرای دیگر خواهد داد، سپس افزود: دیگر این عمل را تکرار مکن و برای روزها در برابر حکم خداوند کار⁶⁹⁶» و تأثیری قرار مده

عَنْ يَغُثُوبِ بْنِ السَّكَيْتِ، قَالَ: سَأَلْتُ أبا الْحَسَنِ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عَلَى النَّشْرِ وَالذَّنْسِ إِلَّا غَضَاضَةً؟

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْ لَزَمَانٍ دُونَ زَمَانٍ، وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِيَّاهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.⁶⁹⁷

ترجمه:

یکی از اصحاب حضرت به نام ابن سیکت گوید: از امام هادی علیه السلام سوء ال کردم: چرا قرآن با مرور زمان و زیاد خواندن و تکرار، کهنه و مندرس نمی شود؛ بلکه همیشه حالتی تازه و جدید در آن وجود دارد؟

امام علیه السلام فرمود: چون که خداوند متعال قرآن را برای زمان خاصی و یا طایفه ای مخصوص قرار نداده است؛ بلکه برای تمام دوران ها و تمامی اقشار مردم فرستاده است، به همین جهت همیشه حالت جدید و تازه ای دارد و برای جوامع بشری تا روز قیامت قابل عمل و اجراء می باشد.

بحار ج 59 ص 266⁶⁹⁶

⁶⁹⁷ اعمالی شیخ طوسی: ج 2، ص 580، ح 8.

قالَ عليه السلام : إِنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي ، وَإِنْ نَمَى لَا يُبَارِكُ فِيهِ ، وَمَا أَنْفَقَهُ لَمْ يُؤْجَرْ عَلَيْهِ ، وَمَا خَلَفَهُ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ.⁶⁹⁸

ترجمه :

فرمود: همانا اموال حرام ، رشد و نمو ندارد و اگر هم احیاناً رشد کند و زیاد شود برکتی نخواهد داشت و با خوشی مصرف نمی گردد.

و آنچه را از اموال حرام انفاق و کمک کرده باشد اجر و پاداشی برایش نیست و هر مقداری که برای بعد از خود به هر عنوان باقی گذارد معاقب می گردد.

امام حسن عسکری علیه السلام

خوش آمدی گویی به قائم

:مسعودی در کتاب اثبات الوصیه می نویسد؛ از امام حسن عسکری علیه السلام روایت شده است که فرمودند

هنگامی که حضرت صاحب الزمان (صلوات الله علیه) به دنیا آمد خداوند دو فرشته را فرستاد، او را برداشتند و با خود به سراپرده ی عرش الهی بالا بردند تا اینکه او را در پیشگاه قرب پروردگار نگهداشتند،

از مقام ربوبی خطاب شد

خوش آمدی، بواسطه ی تو عنایت می کنم،

و به خاطر تو عفو می کنم،

و به سبب تو دشمنانم را عذاب می کنم.^{۶۹۹}

توبه سید!

شخصی از سادات قم بنام حسین بطور علنی شراب می خورد و مست می کرد. او روزی به در خانه احمد بن اسحاق قمی نماینده امام عسگری علیه السلام رفت ولی وی اجازه ورود را به او نداد. حسین هم با ناراحتی به خانه اش برگشت.

بعد از مدتی احمد بن اسحاق به سامراء رفت ولی وقتی به در خانه امام عسگری علیه السلام رفت، امام اجازه ورود به او ندادند. احمد ناراحت شد و به گریه کردن و التماس نمودن افتاد تا اینکه امام به او اجازه دادند.

وقتی خدمت امام رسید، عرض کرد: یا بن رسول الله! چرا با اینکه از شیعیان شما هستم، اجازه ورود بمن نمی دادید؟

امام علیه السلام فرمود: زیرا تو پسر عموی ما را به خانه‌ات راه ندادی! احمد به گریه افتاد و گفت: من به این علت او را راه ندادم تا از شرابخواری توبه کند!

امام علیه السلام فرمود:

1. منتهی الامال، ج 2، ص 36.

2. منتهی الامال، ج 2، ص 367.

راست می گوئی ولی در عین حال چاره‌ای نیست جز اینکه سادات را در هر حال احترام نمائی و آنان را تحقیر ننمائی و به آنان توهین نکنی! والا دچار ضرر و خسارت خواهی شد زیرا آنان بما منتسب هستند.

احمد بعد از مدتی به قم برگشت. عده‌ای از بزرگان قم برای زیارت وی به خانه‌اش آمدند. حسین هم جزء آنان بود. همینکه چشم احمد به حسین افتاد، از جای خود بلند شد و او را احترام کرد و در کنار خود در بالای مجلس نشاند! حسین که تعجب کرده بود، علت این احترام فوق‌العاده را پرسید. احمد ماجرای خود را با امام تعریف کرد. وقتی حسین این ماجرا را شنید، از اعمال زشت خود پشیمان شد و توبه کرد و به خانه خود رفت و آنچه شراب داشت دور ریخت و لوازم شراب سازی را از بین برد و از مردان با تقوا و اهل

عبادت گشت بطوری که همیشه در حال اعتکاف در مسجد بود تا اینکه از دنیا رفت و در کنار قبر فاطمه معصومه علیها السلام دفن گردید. (۷۰۰)

فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا قَالَ قُولُوا لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ حُسْنًا مُؤْمِنِهِمْ وَ مُخَالِفِهِمْ أَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَيَسْطُرُ لَهُمْ وَجْهَهُ وَ أَمَّا الْمُخَالِفُونَ فَيُكَلِّمُهُم بِالْمُدَارَاةِ لِاجْتِدَابِهِمْ إِلَى الْإِيمَانِ فَإِنْ اسْتَرَّ مِنْ ذَلِكَ بِكَفٍّ شُرُورِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ وَ عَنْ إِخْوَانِهِ الْمُؤْمِنِينَ

امام حسن عسکری ع در تفسیر آیه «با مردم به زبان خوش سخن بگویید» فرمود: یعنی با همه مردم، چه مؤمن و چه مخالف، به زبان خوش سخن بگویید. مؤمن، به هم مذهببان، روی خوش نشان می دهد و با مخالفان، با مدارا سخن می گوید تا به ایمان، جذب شوند و حتی اگر نشدند، با این رفتار، از بدی های آنان در حق خود و برادران مؤمنش، پیشگیری کرده است.⁷⁰¹

عبادت امام حسن عسکری علیه السلام

نقل شده که : دو نفر از بدترین افراد را نگهبان امام عسکری علیه السلام کردند ، ولی بعد از مدتی هر دو نمازخوان شدند . وقتی از آنها سوءال شد که چرا این گونه شدید ؟ گفتند چه بگوئیم درباره آقائی که روزها روزه است و شبها تا به صبح عبادت می کند و با کسی حرف نمی زند ، و هرگاه به ما نگاه می کرد ، بدنمان می لرزید و حالی به ما دست می داد که نمی توانستیم خودمان را کنترل کنیم.

نماز باران واقعی

⁷⁰⁰ ستارگان درخشان، ج 123، ص 28.

⁷⁰¹ مستدرک الوسائل ج 12، ص 261، ح 1

معتد عباسی امر به حبس امام حسن عسکری علیه السلام نموده بود . در آن موقع مدتی بود که در سامرا به دلیل نیاریدن باران ، قحطی شده بود و معتد دستور داد که مردم برای نماز طلب باران از شهر بیرون بروند . سه روز مردم بیرون می رفتند و نماز می خواندند ولی خبری نشد ! بعد از مسلمانان ، مسیحیان به اتفاق عالیشان جاثلیق نصرانی و دیگر راهبان از شهر خارج شدند ! وقتی مشغول دعا شدند ، در میان آنها راهبی بود که تا دست به آسمان بلند کرد ابر پیدا شده و شروع به باریدن کرد ! روز دیگر تا این راهب دست به آسمان بلند کرد ابر و باران آمد ! با این واقعه در دل بسیاری تزلزل و شك پیش آمد به طوری که بعضی از مسلمانان به دین نصارا رغبت پیدا کردند ! خبر به خلیفه رسید و او که غم از دست رفتن خلافتش را می خورد ، دستور داد که امام علیه السلام را از زندان نزد او حاضر سازند ! وقتی امام علیه السلام حاضر شد ، خلیفه گفت : امت پیامبر را قبل از اینکه گمراه شوند ، دریاب ! مسلمانان نماز استسقاء خواندند ، ولی از باران خبری نشد ولی نصاری دو روز رفتند و تا دست به دعا برداشتند ، باران آمد و اگر روز سوم بروند ، دین از دست می رود و مردم در تزلزل افتاده اند !

امام علیه السلام فرمود : غم مخورید که فردا از شهر خارج می شوم و کاری می کنم که

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 401 .

شك از دل ها زایل شود . و از خلیفه آزادی چند تن از خویشان خود را از زندان درخواست کرد که خلیفه قبول نمود . روز بعد همه مردم به همراه امام حسن عسکری علیه السلام برای نماز طلب باران از شهر خارج شدند . امام علیه السلام دستور داد که اول نصاری برای طلب باران دعا بخوانند ! چون راهبان شروع به دعا کردند ، از هر طرف ابر پیدا شد ! امام به شخصی فرمودند که برو و در میان دست های راهبی که پیشوا و عالم این عده است هر چه هست بیاور !

آن شخص رفت و استخوانی را از میان انگشتان راهب بیرون آورد ! امام علیه السلام فرمود که استخوان را در میان پارچه پوشانند ، وقتی که این کار را انجام دادند ، ابرها دور شدند و رفتند . امام علیه السلام دستور داد که راهبان و نصاری مجدداً دعا بخوانند ! آنان هر چه دعا و زاری کردند ابری پیدا نشد و مردم همه متعجب بودند ! خلیفه پرسید : این چه سری بود ؟ امام علیه السلام فرمود : هرگاه استخوان پیامبری ظاهر شود ، باران خواهد آمد و این راهب گذرش به قبر پیامبری افتاده بود و استخوان آن پیامبر را برداشته بود و هر بار که آن را ظاهر می ساخت باران می آمد و اگر می خواهید امتحان می کنیم ! چون استخوان را از میان پارچه درآوردند و بر روی دست گرفتند ، ابرها پیدا شدند . امام علیه السلام

فرمود : استخوان را بپوشانند . سپس امام علیه السلام به طور عادی نماز طلب باران را خواندند و از خدا طلب باران کردند ، از برکت امام علیه السلام باران مستمر باریدن گرفت و قحطی تبدیل به ارزانی شد و شكها زایل گشت و معتمد از امام علیه السلام عذرخواهی نمود و امام را احترام نمود⁷⁰² .

نامه هایی داخل چوب عصا

«داود بن اسود»، خدمتگزار امام که مأمور هیزم کشی و گرم کردن حمام خانه حضرت عسکری بود، می گوید: این چوب را بگیر و نزد «عثمان بن سعید» ببر و به او بده. من چوب را گرفته روانه شدم. در راه به يك نفر سقا برخوردم. قاطر او راه مرا بست. سقا از من خواست حیوان را کنار بزنم. من چوب را بلند کردم و به قاطر زدم. چوب شکست و من وقتی محل شکستگی آن را نگاه کردم، چشمم به نامه هایی افتاد که در داخل چوب بوده است! بسرعت چوب را زیر بغل گرفته و برگشتم و سقا مرا به باد فحش و ناسزا گرفت/// وقتی به در خانه امام رسیدم، «عیسی» خدمتگزار امام کنار در به استقبال آمد و گفت: آقا و سرورت می گوید: چرا قاطر را زدی و چوب را شکستی؟ گفتم: نمی دانستم داخل چوب چیست؟ امام فرمود: چرا کاری می کنی که مجبور به عذر خواهی شوی؟ مبادا بعد از این چنین کاری کنی، اگر شنیدی کسی به ما ناسزا (هم) می گوید، راه خود را بگیر و برو و با او مشاجره نکن. ما، در شهر بد و دیار بدی به سر می بریم، تو فقط کار خود را بکن و بدان گزارش کارهایت به ما می رسد.⁷⁰³

سوال درباره امام بعد از او

«احمد بن اسحاق»، یکی از یاران خاص و گرانقدر امام عسکری - علیه السلام -، می گوید: به حضور

امام عسکری - علیه السلام - رسیدم می خواستم درباره امام بعد از او بپرسم، حضرت پیش از سؤال من فرمود:

ای «احمد بن اسحاق»! خداوند از زمانی که آدم را آفریده تا روز رستاخیز، هرگز زمین را از «حجت» خالی نگذاشته و نمی گذارد. خداوند از برکت وجود «حجت» خود در زمین، بلا را از مردم جهان دفع می کند و

702. حذیقة الشیعة : ص701.

703. سیره پیشوایان

باران می فرستد و برکات نهفته در دل زمین را آشکار می سازد.

عرض کردم: پیشوا و امام بعد از شما کیست؟ حضرت بسرعت برخاست و به اطاق دیگر رفت و طولی نکشید که برگشت، در حالی که پسر بچه ای را که حدود سه سال داشت و رخسارش همچون ماه شب چهارده می درخشید به دوش گرفته بود.

فرمود: «احمد بن اسحاق!» اگر پیش خدا و امامان محترم نبودی، این پسر را به تو نشان نمی دادم، او همانم و هم کنیه رسول خداست، زمین را پر از عدل و داد می کند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد. او در میان این امت (از نظر طول غیبت) همچون «خضر» و «ذوالقرنین» است، او غیبتی خواهد داشت که (در اثر طولانی بودن آن) بسیاری به شك خواهند افتاد و تنها کسانی که خداوند آنان را در اعتقاد به امامت او ثابت نگه داشته و توفیق دعا جهت تعجیل قیام و ظهور او می بخشد، از گمراهی نجات می یابند...⁷⁰⁴

شکایت از فقر

«محمد بن حسن» می گوید: نامه ای به امام عسکری - علیه السلام - نوشتم و از فقر و تنگدستی شکوه کردم، ولی بعداً پیش خود گفتم: مگر امام صادق - علیه السلام - نفرموده که: فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است، و کشته شدن با ما بهتر از زنده ماندن با دشمنان ما است.

امام در پاسخ نوشت:

هرگاه گناهان دوستان ما زیاد شود، خداوند آنها را به فقر گرفتار می کند و گاهی از بسیاری از گناهان آنان در می گذرد. همچنان که پیش خود گفته ای، فقر با ما بهتر از توانگری با دیگران است. ما برای کسانی که به ما پناهنده شوند، پناهگاهیم، و برای کسانی که از ما هدایت بجویند، نوریم. ما نگهدار کسانی هستیم که (برای نجات از گمراهی) به ما متوسل می شوند. هر کس ما را دوست بدارد، در رتبه بلند (تقرب به خدا) با ماست، و کسی که پیرو راه ما نباشد، به سوی آتش خواهد رفت⁷⁰⁵

⁷⁰⁴ منتهی الامال

⁷⁰⁵ همان

خواب بر سمت راست

احمد بن اسحاق خدمت امام حسن عسکری علیه السلام رسید و از او درخواست کرد نوشته ای به او بدهد آنگاه قلمی را هم که امام علیه السلام با آن نوشت از او مطالبه کرد و عرض کرد: فدایت شوم مطلبی در دل دارم که بخاطر آن غمگینم ، می خواستم آن را از پدر شما سوال کنم که موفق نشدم .

حضرت فرمود: سوال تو چیست ؟

عرض کردم : آقای من ! از پدران شما برای ما روایت کرده اند که خوابیدن پیامبران بر پشت و خوابیدن مومنین به جانب راست و خوابیدن منافقین به جانب چپ و خوابیدن شیاطین برو و بطور دمر است ، آیا همین طور است ؟

حضرت فرمود: بله همین طور است .⁷⁰⁶

پاسخ به سوال ، درباره تفاوت ارث زن و مرد

شخصی به نام (فهفکی) که اشکال تراشی های ابن ابی العوجاء یکی از دانشمندان معروف مادی عصر امام صادق علیه السلام در ذهن او نیز راه یافته بود، به حضور امام حسن عسکری (ع) آمد و پرسید: (چرا در اسلام ، سهم ارث زن نصف سهم مرد است ؟ آیا چنین قانونی ، یکنوع زورکویی به زن بینوا نیست ؟)

امام حسن عسکری (ع) فرمود: برای زن ، جهاد واجب نیست ، و تاءمین معاش شوهر، واجب است

(بنابراین در امور دیگری مخارج سنگینی بر عهده مرد است ، نه بر عهده زن).

فهفکی می گوید: پیش خود (در ذهنم) گفتم : ابن ابی العوجاء به من گفت : همین سوال را از امام صادق علیه السلام نمودم ، او نیز چنین جواب داد، ناگاه امام حسن عسکری (ع) به من رو کرد و فرمود: (آری ، این سوال ، از ابن ابی العوجاء است ، و جواب ما یکی است ، و همه ما امامان به همدیگر مربوط، و

اصول کافی ، باب مولد ابی الحسن بن علی علیه السلام ، ح 27).⁷⁰⁶

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَامَةُ الْإِيمَانِ خَمْسٌ : التَّخَتُّمُ بِالْيَمِينِ ، وَ صَلَاةُ الْاِخْدَى وَ خَمْسِينَ ، وَالْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، وَ تَغْفِيرُ الْجَبِينِ ، وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ.⁷⁰⁸

ترجمه :

فرمود: علامت و نشانه ایمان پنج چیز است : انگشتن به دست راست داشتن ، خواندن پنجاه و یک رکعت نماز (واجب و مستحب) ، خواندن «بسم الله الرحمن الرحيم» (را) در نماز ظهر و عصر (با صدای بلند، پیشانی را در حال سجده روی خاک نهادن ، زیارت اربعین امام حسین علیه السلام انجام دادن

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : حُسْنُ الصُّورَةِ جَمَالٌ ظَاهِرٌ ، وَ حُسْنُ الْعَقْلِ جَمَالٌ بَاطِنٌ.⁷⁰⁹

ترجمه :

فرمود: نیکوئی شکل و قیافه ، یک نوع زیبائی و جمال در ظاهر انسان پدیدار است و نیکو بودن عقل و درایت ، یک نوع زیبائی و جمال درونی انسان می باشد.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ وَعَظَ خَائِراً فَقَدْ زَانَهُ ، وَمَنْ وَعَظَهُ عِلَاقِيَةً فَقَدْ شَانَهُ.⁷¹⁰

ترجمه :

فرمود: هر کس دوست و برادر خود را محرمانه موعظه کند، او را زینت بخشیده ؛ و چنانچه علنی باشد سبب ننگ و تضعیف او گشته است .

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ نَسَبَ ذَنْبَكَ إِلَيْهِ.⁷¹¹

⁷⁰⁸ ح دیقه الشیعة : ج 2، ص 194، وافى : ج 4، ص 177، ح 42.

⁷⁰⁹ بحارالانوار: ج 1، ص 95، ح 27.

⁷¹⁰ تحف العقول : ص 489 س 20، بحارالانوار: ج 75، ص 374 ح 33.

ترجمه :

فرمود: بهترین دوست و برادر، آن فردی است که خطاهای تو را به عهده گیرد و خود را مقصر بداند.

امام زمان علیه السلام

در منتهی الآمال، در سؤال راهب از امام کاظم(ع) که پرسید: از هشت حرفی که از آسمان نازل شده، چهار حرف آن در زمین ظاهر شد و چهار حرف دیگر در هوا (معلق) می ماند، آن ها بر چه کسی فرود آید و چگونه تفسیر خواهد کرد؟ امام کاظم(ع) فرمود: «قائم» ما خداوند آن ها را بر او نازل می نماید و او تفسیر خواهد کرد و چیزی را به او فروفرستند⁷¹² که بر هیچیک از صدیقان و رسولان و هدایت شوندهگان نازل نکرده است.

آیت الله مظاهری ضمن درس اخلاق خود حکایتی نقل کردند با این مضمون:

⁷¹¹ بحارالانوار: ج 71، ص 188، ح 15.

منتهی الامال شیخ عباس قمی ، حالات امام کاظم علیه السلام ، اواخر فصل دوم⁷¹²

یکی از علمای بزرگ، در زمان قدیم در تخت فولاد خدمت امام زمان «ارواحنافداه» رسیده بود و از آن حضرت درخواست «علم اکسیر» کرده بود. در حالی که یاد گرفتن علوم غریبه حرام است و گفت و شنود و تعلیم و تعلّمش نیز حرام است.

آن حضرت به او فرموده بودند:

«علوم غریبه به تو چه ربطی دارد؟ من به جای آن ختمی به تو یاد می‌دهم که بهتر از اکسیر است

بعد فرموده بودند: به پنج تن و امام زمان توسّل پیدا کن و در توسّل هایت بگو

«یا محمّد یا علی یا فاطمه یا حسن یا حسین، یا صاحب الزمان ادرکنی و لا تهلکنی

آن عالم نقل می‌کند: وقتی حضرت فرمودند: «ادرکنی»، به ذهنم خطور کرد که باید بفرمایند: «ادرکونی»، یعنی برای درخواست کمک از پنج نور مقدّس، باید فعل جمع به کار ببریم، پس چرا ایشان فعل مفرد به کار برده و می‌فرمایند: «ادرکنی و لا تهلکنی»؟!

وقتی چنین تصوّری کردم، امام زمان «ارواحنافداه» تبسّم کردند و فرمودند

«همین است که گفتم. برای اینکه واسطه فیض این عالم، فعلاً من هستم

یعنی اگر در زمان حاضر توسّلی به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم یا سایر حضرات معصومین سلام الله علیهم بشود، فیض الهی به واسطه وجود مقدّس امام زمان «ارواحنافداه» به بندگان می‌رسد.^{۷۱۳}

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در بالای منبر مسجد کوفه فرمودند: ...ای مردم! بدانید زمین هرگز از حجت خدا (امام معصوم) خالی نخواهد ماند. اما خداوند متعال به زودی مردم را به خاطر ظلم و ستم و همینطور اسراف و اسراف که در حق خودشان انجام می‌دهند از دیدن حجت الهی محروم خواهد کرد

پدرم بفدایش...

«امام کاظم (ع) بعد از نماز عصر در بغداد فرمودند: پدرم فدای کسیکه شکمش فراخ و ابروانش پیوسته و ساقهای پایش باریک و فاصله مابین دوشانه‌اش، دور و رنگ چهره‌اش گندمین و میان سیاه و سفید است و باوجود رنگ گندمی، زردی به واسطه بیداری شب پیوسته بر او نمایان است.

پدرم فدای کسیکه شبها در حالی که در سجده و رکوع است، ستارگان رامی‌پاید. و...»^{۷۱۴}

نامه امام زمان علیه‌السلام به ایه الله سید ابوالحسن اصفهانی

آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی از مراجع بزرگ و وارسته ای است که هم به محضر مبارک امام عصر (ع) نائل آمده و هم به افتخار دریافت نامه و توقیع از سوی آن حضرت، مفتخر شده است

شیخ محمود حلبی می گوید: «من در عصر آن بزرگوار از کسانی بودم که گاه اشکال و ایراد به سبک معظم له در رهبری معنوی و مذهبی جهان تشیع داشتم و این ایراد تا هنگام تشرف به عتبات عالیات و دیدار خصوصی با آن مرحوم ادامه داشت

به همین جهت هم، آنجا وقتی به محضرش رفتم اشکالات خود و دیگران را گفتم و آن بزرگوار با کمال سعه صدر و گشادگی چهره، جواب همه اشکال و ایرادهای مرا داد و سرانجام فرمود: «من دستور دارم که اینگونه عمل نکنم»

«گفتم: «از کجا و چه کسی دستور دارید؟

«فرمود: «از چه کسی می خواهید دستور داشته باشم؟

گفتم: «یعنی از امام عصر (ع)

فرمود: «آری.» و برخاست درب صندوق خود را گشود و پاکتی را از آنجا برگرفت و به دست داد

من به مجرد این که پاکت را گرفتم مضطرب و منقلب شدم با حالتی وصف ناپذیر کاغذ را از پاکت در آوردم و آن را خواندم که از جمله این عبارت در آن نوشته شده بود

بسم الله الرحمن الرحيم

یا سید ابوالحسن ارخص نفسک و اجلس فی دهلیز بیتک و لا ترخ سترک (و اعن اواغث شیعتنا و موالینا) نحن

«نصرک انشاءالله. المهدی

یعنی: بنام خداوند بخشاینده مهربان. ای سید ابو الحسن! خود را ارزان کن و در اختیار همگان قرار بده و در بیرونی

منزلت بنشین و درب را به روی کسی نبند و پرده بین خود و مردم قرار مده و بداد و کمک پیروان و دوستان ما برس . که ما ترا یاری می کنیم انشاء الله

«پرسیدم: «این توقیع شریف را به وسیله چه کسی دریافت داشته اید؟

» فرمود: «به وسیله مردی عابد و پارسا و با تقوا به نام شیخ محمد کوفی که از هر جهت مورد وثوق و اطمینان است
» اجازه گرفتم تا از آن نسخه ای بردارم مشروط بر اینکه تا سید در قید حیات است ابراز نکنم.^{۷۱۵}

علت تاخیر در ظهور

وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا وَفَقَهُمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا،
وَلَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى حَقِّ الْمَعْرِفَةِ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْبِسُنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا يَتَّصِلُ بِنَا مِنْ نَكْرَهُهُ وَلَا
تُؤْثِرُهُ مِنْهُمْ

اگر شیعیان ما که خداوند توفیق طاعتشان دهد در راه ایفای پیمانی که بر دوش دارند، همدل می شدند، میمنت ملاقات ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد و سعادت دیدار ما زودتر نصیب آنان می گشت، دیداری بر مبنای شناختی راستین و صداقتی از آنان نسبت به ما، علت مخفی شدن ما از آنان چیزی نیست جز آن چه از کردار آنان به ما می رسد و ما توقع انجام این کارها را از آنان نداریم.^{۷۱۶}

اگر می خواهی بپا خیز و به خدمت امامت شرفیاب شو

در کتاب حدیقه الشیعه روایتی از امام صادق (ع) آمده است که مضمون آن چنین است: هر مومنی که آرزوی خدمت حضرت مهدی (عج) را داشته باشد و برای تعجیل فرجش دعا کند، در وقت ظهور، کسی بر قبر او می آید و او را به نامش صدا می زند که: فلانی! مولایت صاحب الزمان (عج) ظهور کرده است، اگر می خواهی بپا خیز و به خدمت .. امامت شرفیاب شو، و اگر می خواهی تا روز قیامت بیارام. پس عده ی بسیاری به دنیا بازمی گردند.^{۷۱۷}

امام رضاع فرمود:

^{۷۱۵} کرامات صالحین

^{۷۱۶} احتجاج، ج ۲، ص ۳۱۵ ; بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷، ح ۸

^{۷۱۷} مکیال المکارم و حدیقه الشیعه

حضرت خضر (علیه السلام) از آب حیات خورده است و لذا او زنده است و تا دمیدن صور نخواهد مرد. او همواره... پیش ما می آید و بر ما سلام می کند، ما صدای او را می شنویم و خود او را نمی بینیم

خداوند به وسیله ی او رنج غربت را از قائم ما (ارواحنا فداه) در زمان غیبت خواهد زدود، و با مأنوس بودن او، قائم «را (علیه السلام) از تنهایی رهایی خواهد داد.^{۷۱۸}

امام صادق علیه السلام فرمود: منادی به نام حضرت قائم علیه السلام ندا خواهد داد. راوی می گوید که گفتیم: این ندا خصوصی است یا عمومی؟ حضرت فرمود: این ندا عمومی است و همه ی اقوام و انسان ها هر کدام به زبان خودشان آن را می شنوند. گفتیم: پس چه کسی با حضرت قائم علیه السلام مخالفت خواهد کرد پس از آنکه به نامش ندا دادند؟ حضرت فرمود: ابلیس آن ها را رها نمی کند تا آنکه منادی در آخر شب ندا می دهد و به شک و شبهه می افتند.^{۷۱۹}

مدت حکومت امام زمان علیه السلام

امام باقر علیه السلام می فرماید: «قائم 309 سال حکومت می کند، همان مقدار که اصحاب کهف در غارشان ماندند، زمین را پر از عدل و قسط می کند، چنان که از ستم پر شده باشد؛ پس خداوند برای او، شرق و غرب زمین را می گشاید و به شیوه سلیمان بن داوود سلوک نماید، آفتاب و ماه را صدا می کند، پاسخ او را می دهند و زمین برای او در نور دیده شود و به او وحی می رسد؛ پس به امر الهی به وحی عمل می کند.»^{۷۲۰}

اگر حیات و زندگی امام زمان را درک می کردم، خدمتکار امام زمان می شدم.

امام صادق علیه السلام درباره ی امام زمان علیه السلام می فرماید: "ولو أدرکته لخدمته أيام حیوتی" (1): من امام صادق اگر حیات و زندگی امام زمان را درک می کردم، خدمتکار امام زمان می شدم. در خدمتش بودم، در محضرش بودم و فرمان او را اجرا می کردم.

⁷¹⁸ اثبات الهداة/ ج 3/ ص 480

بحار، ج 52، ص 205 ■

719

⁷²⁰ بحار الانوار، مجلسی، ج 52، ص 290

علامه مجلسی در کتاب زاد المعاد می فرماید: دعای ندبه از امام صادق علیه السلام است. هفت مرتبه امام صادق علیه السلام به امام زمان علیه السلام می گوید: "فدایت شوم"

به قربانت گردم یا بن الحسن، جانم به فدایت ای غایبی که از ما جمعیت بیرون نیستی؛ در میان ما مردمی و در میان ما مردم زندگی می کنی. جانم به فدایت یا بن الحسن، ای آقایی که تو را دور می پنداریم، ولی تو از ما دور نیستی^{۷۲۱}

این جملات دعای ندبه نیز تایید این مطلب است که غیبت امام زمان به این معنا نیست که امام زمان در کوه هاست، امام زمان در بیابان هاست، امام زمان در دور دست هاست و از ما فاصله دارد و ما او را نمی توانیم زیارت بکنیم بلکه آن حضرت به ما نزدیک است

امام زمان عج شبیه ترین افراد به یوسف نبی

سدیر صیرفی می گوید: با عده ای از اصحاب و یاران امام صادق علیه السلام در محضر مبارک و نورانی آن حضرت بودیم. سخن از امام زمان علیه السلام به میان آمد، امام صادق این جمله را به سدیر صیرفی و ابی بصیر و دیگران فرمود: "إن فی صاحب هذا الأمر لشبها من یوسف"^{۷۲۲}

توضیح حدیث: امام صادق علیه السلام فرمود: برادران یوسف، یوسف را دیدند ولی نشناختند. به خاطر گناه، به خاطر رذیله ی اخلاقی حسادت. گناه آمد و پرده بر فطرت، زیرکی و کیاست آن ها افکند. نتوانستند حضرت یوسف را بشناسند.

آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی برادران یوسف پیغمبرزاده و خردمند بودند، نسلشان از نسل انبیا بود و قبلا هم یوسف را دیده بودند و او را نشناختند، از این مردم چه انتظار که با این همه گناه، با این همه رذایل اخلاقی، می خواهند امام زمان را ببینند و بشناسند؟

⁷²¹ بحار الانوار، ج 51، ص 148

⁷²² بحار الانوار، ج 52، ص 154

فرمود: مردم مانند برادران حضرت یوسف، امام زمان را می بینند، در جمکران می بینند، در بازار می بینند، در مجالسشان می بینند، در خیابان و شهرستان می بینند. فرمود: به خدا قسم امام زمان علیه السلام روی فرش مجالس مردم راه می رود، در کوچه و خیابان و بازار میان مردم راه می رود، مردم امام زمان را می بینند ولی نمی شناسند. اما امام زمان آن ها را می شناسد

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی امام زمان ظهور بفرماید، مردم با انگشتشان اشاره می کنند، می گویند: ما این آقا را در شهر دیده ایم، زیارتش کرده ایم، در جمکران دیده ایم، در حرم دیده ایم، در مکه دیده ایم، در مدینه دیده ایم، در نجف و کاظمین و کربلا و سامرا دیده ایم، ولی نشناختیم

پس این حدیث نیز می گوید: باب ملاقات و زیارت آقا امام زمان علیه السلام باز است؛ مردم حضرت را می بینند، باید کاری بکنند که حضرت را بشناسند. او امام آن هاست. با او سخن بگویند، از او تقاضا کنند و خواسته ای داشته باشند

سوره فتح درباره امام زمان علیه السلام است.

از القاب حضرت و به معنای پیروزی است. روایت است که در آیه شریفه "إذا جاء نصر الله والفتح" (۷۳) مراد از فتح، قائم (ع) است. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: آیه مبارکه "نصر من الله وفتح وقرب" (۷۴) اشاره دارد (به فتح حضرت قائم علیه السلام).^{۷۲۵}

⁷²³ سوره مبارکه نصر آیه 1

⁷²⁴ سوره مبارکه صف آیه 13

⁷²⁵ نجم الثاقب، باب دوم

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: "هنگامی که حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور نماید، خداوند او را به وسیله گروه‌های فرشتگان نشاندار (مُسومین)، پیاپی (مُردفین)، فرود آورده شده (منزلین) و مقرب (کروبین) یاری خواهد کرد.^{۷۲۶}

من خاتم الاوصیاء هستم

طریف ابونصر گوید

بر صاحب الزمان (ع) وارد شدم؛ آن حضرت فرمود

برای من صندل احمر (نوعی چوب) بیاور. پس برای ایشان آوردم؛ آن حضرت به من رو کرد و فرمود: آیا مرا

می‌شناسی؟

گفتم: بله

سپس فرمود: من کیستم؟

عرض کردم: شما آقای من و فرزند آقای من هستید

پس آن حضرت فرمود: مقصودم این نبود

گفتم: خداوند مرا فدای شما گرداند. بفرمایید مقصودتان چه بود؟

حضرت فرمود:

أَنَا خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ وَبِئْسَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْبَلَاءُ عَنْ أَهْلِ وَشِيعَتِي ⁷²⁷

«من خاتم الاوصیاء هستم که خداوند به وسیله من بلا را از اهل و شیعیانم دور می‌سازد»

⁷²⁶ غیبه نعمانی، ص 234

⁷²⁷ کتاب الغیبه، ص 246، ح 215؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج 2، ص 441، ح 12

الان اختیارات با حضرت است

سفارش عارف واصل آیت الله محمد جواد انصاری همدانی

حاج احمد انصاری ، فرزند آیت الله جواد انصاری می گوید

ایشان وقتی اسم حضرت ولی عصر علیه السلام برده می شد یک مرتبه تغییر رنگ می داد، قیافه اش عوض می شد، می فرمودند

ظهور نزدیک است ولی اگر دعا کنید نزدیک تر می شود، چون دعا خیلی مؤثر است. هر چه می توانید برای ظهور حضرت دعا کنید.

ضمن این که زیارت عاشورا را زیاد تاکید می کردند که دوستان بخوانند

به صورت مستمر، می فرمودند: زیارت آل یس هم حتماً بخوانید و توسل پیدا کنید به حضرت و از ایشان بخواهید. مشکلات دنیا و آخرت و سیر و سلوک شما را بر طرف کند، چون الان اختیارات با حضرت است^{۷۲۸}

تهذیب نفس یکی دیگر از وظایف منتظران

موضوع تهذیب نفس و دوری گزیدن از گناهان و اعمال ناشایست، به عنوان یکی از وظایف منتظران در عصر غیبت، از چنان اهمیتی برخوردار است که در توقیع شریفی که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر به مرحوم شیخ مفید ، رحمه الله علیه، صادر گردیده، اعمال ناشایست و گناهانی که از شیعیان آن حضرت سر می زند، یکی از اسباب و یا تنها سبب طولانی شدن غیبت و دوری شیعیان از لقای آن بدر منیر شمرده شده است :

«فما یحبسنا عنهم الا ما یتصل بنا مما نکرهه ، ولا نؤثره منهم»^{۷۲۹}

⁷²⁸ در کوی بی نشانها

النعمانی ، مجد بن ابراهیم ، پیشین ، ص 199 ، همچنین ر.ک: البحرانی السیدهاشم الحسینی، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران⁷²⁹، قم ، دارالکتب العلمیه ، بی تا، ج 1، ص 334 ، ح 4

«...پس تنها چیزی که ما را از آنان (شیعیان) پوشیده می‌دارد، همانا چیزهای ناخوشایندی است که از ایشان به ما می‌رسد و خوشایند ما نیست و از آنان انتظار نمی‌رود.»

این مساله مهمی است که چه جور ما خود را شیعه امام زمان می‌دانیم ولی اینهمه بین ما نزاع و شکایت و دعوا است که سالی هفت میلیون پرونده در دادگستری کشورمان تشکیل می‌شود.

شیعه ای که تهنید نفس کرده اهل دعوا نیست بلکه مهربان است. اهل گذشت است. اهل عفو و بخشش است. سخاوت دارد. راستگو است. اهل دزدی و خلاف نیست. اهل غصب اموال مردم نیست. اهل مال حرام خوردن نیست. ظلم نمی‌کند و البته زیر بار ظلم هم نمی‌رود.

دعا در زمان غیبت

شیخ کلینی و غیر او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند: این دعا را تعلیم زراره فرمود: که در زمان غیبت و امتحان شیعه

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ: بخوانند

عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي^{۷۳۰} خدایا خود را به من بشناسان، زیرا اگر

خود را به من نشناسانی فرستاده ات را شناخته ام، خدایا فرستاده ات را به من بشناسان، زیرا اگر فرستاده ات را به من نشناسانی حجت را شناخته ام، خدایا حجت را به من بشناسان، زیرا اگر حجت را به من نشناسانی، از دین خود گمراه می‌شوم

وظایف منتظران در عصر انتظار

یکی از وظایف منتظران مهدی عج در دوران غیبت کبری، مبارزه با طاغوتها، دشمنان ولایت، ظالمین و ستمگران

شهید آوینی : امام (ره) به ما آموخت که “انتظار در مبارزه است” و این بزرگ ترین پیام او بود

اری باید با استکبار با رژیم صهیونیستی با ابرقدرتهای زورگو مبارزه کرد و این مهم ترین وظیفه شیعیان در دوران انتظار است.

حضرت امام به این وظیفه بسیار مهم و حساس عمل کردند و اگر عمل نمی کردند معلوم نبود سر تشیع چه می آمد .

قرآن فرموده است:

ان تقوموا لله مثنی و فرادی (سبا)

قیام کنید چه تنهایی چه دسته جمعی.

تفسیر خیلی زیبا از حوادث قبل از ظهور تا ظهور و سپس رجعت اهل بیت ع به دنیا

- و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب^{۷۳۱} یعنی: در تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم سپس خداوند خطاب با بنی اسرائیل را قطع کرده و امت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و میفرماید: لتفسدن فی الارض مرتین که شما ای امت محمد براه بنی اسرائیل خواهید رفت و دو بار در زمین دست بفساد میزنید. مقصود فلان و فلان و اصحاب آنها و نقض عهد آنان است. و لتعلمن علوا کبیرا و سرکشی بزرگ خواهید کرد، یعنی ادعای خلافت عظمی مینمائید، فاذا جاء وعد اولاهما پس چون نخستین فتنه پدید آید، یعنی جنگ جمل بوجود آورید بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید بندگان خود را که سخت نیرومند میباشند بر شما مسلط گردانیم، و اینان امیرالمومنین علی علیه

السلام و اصحاب آن حضرت میباشند فجاسوا خلال الدیار و کان وعد الله مفعولا پس آنها شما را هر چند
بخانه ها پناه ببرید جستجو نموده بقتل رسانند تا بدانید که اراده خداوند انجام پذیر است. ثم
رددنا لکم الکره علیهم آنگاه باز بشما دولت و غلبه میدهیم، یعنی بنی امیه که بر آل پیغمبر چیره
میگردند و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا

و اموال بسیار و فرزندان بیشمار روزی کنیم و از اندازه فزون گردانیم. یعنی با این عده وعده
خود را بر آل پیغمبر برتر یافته و با آنها بمنازعه برخاسته و بالنتیجه حسین بن علی علیهما السلام و
یاران او را شهید و زنان خاندان پیغمبر را باسارت برید ان احستتم احستتم لانفسکم و ان اساتم فلها فاذا
جاء وعد الاخره اگر نیکی کنید، نیکی بینید، و اگر بد کنید بدی یابید و چون وعده دیگر فرا رسد
یعنی قائم آل محمد و یارانش قیام کنند لیسوا وجوهکم رویهای شما سیاه گردد و لیدخلوا المسجد
کما دخوله اول مره و با یارانش بمسجد الحرام در آیند مانند روزی که پیغمبر اکرم و امیرالمومنین و
سپاه اسلام نخستین بار در آمدند و لیتبروا ما علو تتیرا تا دولت و شوکت شما را سخت تنبیه گردانند:
یعنی بر شما غلبه یافته همه تان را از دم شمشیر بگذرانند. سپس پروردگار جهان عطف توجهی بال
پیغمبر نموده و میفرماید: عسی ربکم ان یرحمکم خدای بشما رحم خواهد کرد و شما را بر دشمنانتان
پیروز گرداند. آنگاه بنی امیه را مخاطب ساخته و میفرماید: و ان عدتم عدنا یعنی: اگر شما با شوکت
سفیانی خروج کنید، دولت حق نیز با ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام خواهد کرد.
در تفسیر عیاشی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود آیه و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب

لتفسدن فی الارض مرتین مقصود شهادت امیرالمومنین و مسموم کردن امام حسن مجتبی و لتعلن علوا
کبیرا یعنی کشتن امام حسین علیه السلام فاذا جاء وعد اولیها یعنی چون زمان خونخواهی آن
حضرت فرا رسد بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار خداوند مردمی را پیش از ظهور
قائم آل محمد بر انگیزد که هر جا دشمنی از دشمنان و ظالمین آل پیغمبر پیدا کنند نابود نمایند
و کان وعدا مفعولا و این کاری است که قبل از قیام قائم شدنی است ثم رددنا لکم الکره علیهم و

امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر

نفیرا: آنگاه حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از یاران جانبازش که در کربلا با وی شهید

شدند رجعت مینمایند. در حالیکه لباس سفید پوشیده اند و بمردم اعلان کنند که امام حسین با یارانش قیام نموده اند تا اهل ایمان تردید ننمایند و بدانند که او دجال و شیطان نیست، بلکه او امامی است که در دسترش مردم است، و چون یقین کردند از امام حسین علیه السلام می باشد تردید نخواهند کرد. سپس از جانب امام حسین علیه السلام امام زمان بهمه مردم معرفی میگردد و اهل ایمان نیز آن حضرت را تصدیق میکنند. چون امام زمان وفات نماید، حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل داده و کفن و حتوط کرده دفن میکند. چنانکه در روایت است که متصدی امر امام باید امام جانشین او باشد. و در خبر است که امام حسین علیه السلام چندان سلطنت میکند که ابروانش جلو چشم مبارکش را میگیرد. در تفسیر مزبور از حمران بن اعین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که این آیه را میخواند و بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باس شدید و میفرمود: این بندگان خدا، قائم ما و یاران او هستند که سخت نیرومند میباشند. هم در آن تفسیر از امیرالمومنین علیه السلام روایت نموده که در یکی از خطبه هاش فرمود: ای مردم سلونی قبل ان تفقدونی: پیش از آنکه از میان شما بروم هر چه میخواهید از من پرسید. چه در گنجینه سینه من علوم بسیاری نهفته است. پس آنچه خواهید از من پرسید، پیش از آنکه فتنه ای پدید آید و شراره آن بالا گیرد، و سرپرست و رئیس و اداره کنندگان آن حتی آنها که از آن دوری گزینند در آتش آن بسوزند. بسیاری می خواهند از آن ورطه بکنار روند و از هول آن فتنه فریادها کشند مع الوصف در آن افتند و کسی هم بداد آنها نرسد، آنگاه چون زمانهای متمادی بدینگونه بگذرد، خواهید گفت: مهدی مرده یا کشته شده و اگر هست بکدام بیابان رفته؟ و در آن موقع انتظار فرج بکشید. و اینست تاویل آیه ثم ردناکم الکره... سوگند بخداوندی که دانه را شکافت و آدمی را بیافرید که در آن عصر پادشاهان در نعمت و شوکت بسر برند و مردی از آنان از دنیا نرود جز این که هزار فرزند ذکور از او بماند و از هر بدعت و آفتی در امان باشند، عاملین بکتاب الله و سنه رسوله همه عمل بکتاب خدا قرآن و سنت پیغمبر میکنند و آفتها و تردیدها از حریم آنان برطرف گردد.^{۷۳۲}

توصیه های امام مهدی علیه السلام

سید احمد رشتی گوید: عازم سفر حج بودیم ، در یکی از منازل بین راه حاجی جبار که جلودار قافله بود نزد ما آمد و گفت : این منزل که در پیش داریم ترسناک است ، زودتر آماده شوید تا به همراه قافله باشد و از ما جدا نمانید .

حدود دو ساعت و نیم حرکت کردیم و از منزل قبلی بین راه دور شدیم که هوا تاریک شد و برف شروع به باریدن کرد بطوری که دوستان هر کدام سر خود را پوشانند و سرعت به راه خود ادامه دادند اما من هر چه کردم که با آنها همراه باشم موفق نشدم و تنها در بین راه ماندم . از اسب پیاده شدم و در کنار راه نشستم ، بسیار مضطرب بودم ، پس از قدری فکر کردن به این نتیجه رسیدم که همین جا بمانم تا صبح شود و به همان منزلی قبلی برگردم و با چند نفر نگهبان به قافله برسم .

در همان حال در برابر خود باغی را مشاهده کردم که در آن باغبانی بود و بابل خود به درختان می زد تا برف آنها فرو ریزد. باغبان پیش آمد و با کمی فاصله برابر من ایستاد و فرمود:

تو کیستی ؟

عرض کردم : دوستان همراه من رفتند و من ماندم و راه را هم نمی دانم .

فرمود: نافله (نماز مستحبی) بخوان تا راه را پیدا کنی .

مشغول خواند نافله شدم . پس از آن دوباره آمد و فرمود: نرفتی ؟

عرض کردن : و الله راه را نمی دانم .

فرمود: جامعه (زیارت جامعه کبیره) بخوان .

من جامعه را حفظ نبودم اما برخاستم و تمام زیارت جامعه را از حفظ خواندم .

دوباره آمد و فرمود: هنوز نرفتی ؟ اینجا هستی ؟

بی اختیار گریه کردم و گفتم : هنوز نرفته ام راه را نمی دانم .

فرمود: عاشورا (زیارت عاشورا) بخوان .

من زیارت عاشورا را هم حفظ نبودم اما برخاستم و زیارت عاشورا را بطور کامل با صد لعن و صد سلام و

دعای بعد از آن خواندم که دیدم باز آمد و فرمود: نرفتی ؟ هستی ؟

عرض کردم : نه تا صبح هستم .

فرمود: الان ، تو را به قافله می رسانم . سوار الاغی شد و فرمود: پشت سر من سوار الاغ شو! من هم سوار شدم و افسار اسبم را در دست گرفتم ولی اسب حرکت نکرد:، افسار اسب را به دست گرفت و اسب حرکت کرد.

آنگاه دست خود را بر زانوی من گذارد و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله ، نافله ، نافله . باز فرمود: چرا شما عاشورا نمی خوانید؟ عاشورا، عاشورا، عاشورا.

سپس فرمود: شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه ، جامعه ، جامعه .

آنگاه يك مرتبه برگشت و فرمود: آنها رفقای تو هستند که لب جوی آب فرود آمده اند و برای نماز صبح وضو می گیرند.

من از الاغ پایین آمدم که سوار اسب خود شوم اما نتوانستم . او کمک کرد و مرا سوار اسب کرد و سر اسب را به طرف دوستانم گرداند. من در آن حال به این فکر فرو رفتم که این شخص چه کسی است که به زبان فارسی سخن می گوید در حالی که در آن منطقه همه مسیحی بودند و با زبان ترکی صحبت می کردند، از طرفی چگونه به این سرعت مرا به دوستان خود رسانید پشت سر خود نگاه کردم هیچ کس را ندیدم و اثری از او مشاهده نکردم . (مفاتیح الجنان)

پرداخت خمس

حسن بن عبدالله گوید: در زمان غیبت صغرای امام علیه السلام سلطان وقت مرا به شهر قم فرستاد تا حاکم آن شهر باشم . در بین راه که حرکت می کردیم چشمم به شکاری افتاد و بدنبال آن حرکت کردم تا اینکه از همراهان و لشکریان خود دور شدم و به نهري رسیدم . در این هنگام اسب سواری که سر و صورت خود را با عمامه ای سبز بسته بود و فقط دو چشمش پیدا بود بسوی من آمد و نام مرا به زبان آورد و گفت : ای حسن !

گفت : چرا به ناحیه (مقدسه) اعتنا نداری و خمس مالت را به نمایندگان من نمی دهی ؟ من با اینکه مردی شجاع بودم و از کسی نمی ترسیدم از او ترسیدم و گفتم : آنچه را فرمودی انجام می دهم .

فرمود: وقتی به قم رفتی و اموالی بدست آوردی خمس آن را به مستحقین آن بده .

گفتم : اطاعت می کنم .

او عنان اسب را گرفت و رفت و من هم برگشتم اما نفهمیدم که از کدام طرف رفت و هر چه این طرف و آن

طرف رفتم او را نیافتم .⁷³³

قسم دادن خدا به زینب س

امام زمان علیه السلام در تشریف آقا شیخ حسین سامرایی در سرداب مقدس فرمود : به شیعیان و دوستان ما بگوئید که خدا را قسم دهند به حق عمه ام زینب علیها السلام که فرج مرا نزدیک گرداند .

« لعنت خدا و فرشتگان بر کسی که يك درهم از مال ما را از روی حرام بخورد » .

3 - « اموالی که شما به ما می‌رسانید ، ما آن را برای پاك شدن شما از گناهان قبول می‌کنیم . بنابراین هر که می‌خواهد به ما برساند و هر که

نمی‌خواهد قطع کند که آنچه خداوند به ما داده است از آنچه شما می‌دهید ، بهتر است » .

« ما از لغزشهائی که از بعضی از شیعیان سر می‌زند از هنگامی که بسیاری از آنها میل به بعضی کارهای ناشایست نموده‌اند که نیکان

گذشته از آن دوری می‌کردند ، مطلع هستیم . گویا آنان نمی‌دانند که ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و یاد شما را از خاطر نبرده‌ایم و

اگر جز این بود ، از هر سو گرفتاری به شما رو می‌آورد و دشمنان شما ، شما را از بین می‌بردند .

تقوا پیشه کنید و به ما اعتماد نمایند و چاره این امتحانی را که به شما رو آورده است از ما بخواهید » .

قالَ عليه السلام : إِنَّا نُحِيطُ عِلْمًا بِأَعْيَابِكُمْ، وَلَا يَغُزُّبُ عَنَّا شَيْءٌ مِنْ أَعْيَابِكُمْ.⁷³⁴

ترجمه :

فرمود: ما بر تمامی احوال و اخبار شما آگاه و آشنائیم و چیزی از شما نزد ما پنهان نیست .

قالَ عليه السلام : (مَنْ سَمَانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ فَقَلْبُهُ لَعْنَةُ اللَّهِ).⁷³⁵

ترجمه :

نجم الثاقب ، ص 250 و 215⁷³³

⁷³⁴ احتجاج : ج 2، ص 497، بحارالانوار: ج 53، ص 175.

⁷³⁵ وسائل الشیعة : ج 16، ص 242، ح 12، بحارالانوار: ج 53، ص د، ح 13 و 14.

فرمود: ملعون و مغضوب است کسی که نام اصلی مرا در جائی بیان کند.

قالَ عليه السلام : سَجْدَةُ الشُّكْرِ مِنْ أَلْزَمِ السُّنَنِ وَأَوْجِبِهَا.^{۷۳۶}

ترجمه :

فرمود: سجده شکر پس از هر نماز از بهترین و ضروری ترین ستها است .

قالَ عليه السلام : أَوْفُقَاتُهَا صَدْرُ النَّهَارِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ.^{۷۳۷}

ترجمه :

فرمود: (برای انجام نماز جعفر طیار) بهترین و با فضیلت ترین اوقات پیش از ظهر روز جمعه خواهد بود.

قالَ عليه السلام : مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقَضِيَ النُّجُومُ.^{۷۳۸}

ترجمه :

فرمود: ملعون و نفرین شده است آن کسی که نماز صبح را عمدتاً تا آخر بیندازد تا موقعی که ستارگان ناپدید شوند.

أَكْثَرُوَا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ، فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ.^{۷۳۹}

ترجمه :

فرمود: برای تعجیل ظهور من - در هر موقعیت مناسبی - بسیار دعا کنید که در آن فرج و حلّ مشکلات شما خواهد بود.

دَفَعَ إِلَيَّ دَفْعًا فِيهِ دُعَاءُ الْفَرَجِ وَ صَلَاةٌ عَلَيْهِ، فَقَالَ : فَبِهَذَا فَادْعُ.^{۷۴۰}

ترجمه :

⁷³⁶ وسائل الشَّيعة : ج 6، ص 490، ح 3، بحارالانوار: ج 53، ص 161، ضمن ح 3.

⁷³⁷ بحارالانوار: ج 56، ص 168، ضمن ح 4.

⁷³⁸ بحارالانوار: ج 55، ص 16 وضمن ح 13، و ص 86، ص 60، ح 20.

⁷³⁹ بحارالانوار: ج 53، ص 181، س 23، ضمن ح 10.

⁷⁴⁰ إكمال الدین شیخ صدوق : ص 443، ح 17، بحارالانوار: ج 52، ص د، ضمن ح 27.

یکی از مومنین به نام ابومحمد، حسن بن وجناء گوید: زیر ناودان طلا در حرم خانه خدا بودم که حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه

الشریف را دیدم، دفتری را به من عنایت نمود که در آن دعای فرج و صلوات بر آن حضرت بود.

سپس فرمود: به وسیله این نوشته ها بخوان و برای ظهور و فرج من دعا کن و بر من درود و تحیت بفرست .

و آن دعا بر حسب مشهور چنین نقل شده است :

«اللّٰهُمَّ كُنْ لِيْكَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ» الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيُّ «صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ، وَلِيَا وَ حَافِظَا وَ قَاعِدَا وَ نَاصِرَا وَ

ذَلِيلَا وَ عَيْنَا حَتَّى تُسَكِّنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا».(۷۴)

اثر دیدار امام زمان

- امام معصوم علیه السلام فرمود هر که مهدی علیه السلام را درک کند اگر بیمار باشد بهبودی می یابد و اگر ناتوان باشد نیرومند می شود .

روزی یکی از شاگردان علامه طباطبایی (ره) خدمت ایشان آمد و عرض کرد : جناب استاد :
لطفا خیلی مختصر بفرمایید چرا ما امام زمان را نمی بینیم؟ علامه فرمودند

لطفا برگردید و پشت به من بنشینید . شاگرد این کار را انجام داد . علامه فرمودند آیا الان می توانید مرا ببینید؟ شاگرد عرض کرد خیر ، نمی توانم ببینم ، علامه فرمودند چرا نمی توانی من را ببینی؟ شاگرد عرض کرد چون پشت من به شماست ، علامه فرمود حالا متوجه شدید چرا نمی توانید امام زمان را ببینید ، چون شما پشتتان به امام زمان است با گناهان و نافرمانی ها به امام زمان پشت کرده ایم و در عین حال تقاضای دیدار امام زمان را داریم

اگر انسان کامل بخواهد به شکل مکتوب در آید صورتش می شود قرآن کریم؛ همانگونه که امیرالمومنین قرآن ناطق بودند. حال اگر این قرآن قرائتش و تفکر در آیاتش قلوب ما را متحول نمی کند، شک نکنید که زیارت انسان کامل، حضرت حجت هم قلوب ما را متحول نخواهد کرد! اگر می خواهید حال خود را هنگام ملاقات حضرت حجت بدانید ببینید الان در ملاقات با قرآن چه حالی دارید! اگر مشتاق قرآنید می توانید امیدوار باشید که مشتاق حضرت به حقیقی هم هستید؛ وگرنه اگر قرآن نزد شما مهجور است و با آن انسی ندارید و فکر می کنید که مشتاق حضرت حجت هستید، آن شخص امام زمان، زاده وهم و خیال خودتان است! [آیت الله حاج آقا مجتبی تهرانی

تهران در آخر زمان:

از امام جعفر صادق (ع) روایت شده است که به مفضل فرمودند: «بدان ای مفضل، در حوالی ری، کوه سیاهی است که در دامنه آن شهری بنا خواهد شد که آن را طهران می نامند، و آن دار الزوراء است که قصرهایش (خانه های مجلل) مثل خانه های بهشتی و زن هایش مثل حور العین است.

بدان ای مفضل! آن زن ها لباس کفار می پوشند و خود را به شکل مستکبرانه ای در می آورند، بر زین ها سوار می شوند (مركب های روز،...)، به همسران خود تمکین نمی کنند، درآمد شوهرشان کفاف مخارج آن ها را نمی دهد؛... بدان در آخر زمان اگر می خواهی دینت را حفظ کنی در این شهر سکونت نکنند، از آن جا فرار کنید و به قله کوه ها فرار کنید، از سوراخی به سوراخ دیگر، مانند فرار روباه با بچه هایش....» زیرا به ناگاه به حادثه ای چنان نابود و درهم کوبیده شود که کسانی که قبلا انرا دیده اند از انجا گذر کنند تصور کنند مسیر را اشتباه آمده اند^{۷۴۲}

امام زمان علیه السلام در جمکران

:شخصی از آیت الله بهجت ره پرسید؟

آیا وجود مبارک و باهرالنور حضرت ولی عصر علیه السلام خودشان هم به مسجد جمکران تشریف می آورند و مانند مردم به نماز می ایستند؟

حدیث بیست و هفتم در سفینه النجاه و در علائم الظهور ناظم الاسلام کرمانی و در منتخب⁷⁴²

التواریخ نقل شده از بحار الانوار مجلسی رحمت الله علیه

ایشان در پاسخ به این سوال فرمودند: آقای که اهل علم بود می گفت: بنده و یک شخص دیگر و [?] یک پیرمرد شب جمعه ای گذشته به مسجد جمکران رفتیم، ساعت دوازده شب بعد از خواندن نماز و توسل و روضه خوانی سیدالشهدا علیه السلام رفیقمان برای رسیدن به خدمتش خیلی اظهار اشتیاق کرد.

سپس آقای را دیدیم که آمد و دم محراب مسجد چهار رکعت نماز خواند، اما چه نمازی و با چه صدای دلنشینی

من از یک طرف و « رفیقمان از پشت سرش، صدای قرائتش را می شنیدیم، تا این که آقا علیه السلام بعد از نماز بلند شد و به طرف در مسجد حرکت نمود، و من نتوانستم از هیبت او از جا بلند شوم؛

ولی رفیقمان تا دم در مسجد از پشت سرش رفت و آقا از مسجد خارج شد و من تا دم در ایشان را می دیدم.

^{۷۴۳}سپس رفتم و از در مسجد به طرف راست و چپ نگاه کردم، دیدم غایب شده است و او را ندیدم.

مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به آقا نجفی اصفهانی در احوال خود چنین می نویسد:

زمانی در نجف اشرف مشغول ریاضت بودم که در آن دوره اسراری بر من مکشوف گردید یکی [۲][۱]
از آن اسرار این بود که شب چهارشنبه‌ای در مسجد سهله نشسته بودم. نزدیک سحر شخصی از
رجال الغیب را دیدم و سؤالات بسیاری از او نمودم و جواب سؤالاتی که از قول حضرت نقل می‌کرد
مرتب می‌نوشتیم که مبادا فراموش شود. یکی از آن سؤالات این بود که ذکرِ به من بیاموزید تا در
تمام حوائج به دردم بخورد.

:در جواب فرمودند [۲]

ذکرِ نزدیک‌تر از صلوات بر محمد و آل محمد -صلی الله علیه و آله و سلم- در پیشگاه خدای [۲]
متعال نیست

:آیت الله سید علی قاضی ره

یکی از وظائف مهم و لازم برای سالکِ إلی الله، دعا برای فرج حضرت حجّت صلوات الله علیه در
«قنوت» است.

بلکه باید در هر روز و در همه اوقات و همه دعاها، برای فرج آن بزرگوار دعا نمود

[۲]: مسعده می گوید

نزد امام صادق علیه السلام بودم که پیرمرد قد خمیده ای با عصا وارد شد و به آن حضرت سلام [?] کرد. [?]

سپس دستش را بوسید و گریه کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: پیرمرد چرا گریه می کنی؟ او [?] عرض کرد [?]

[?] فدایت شوم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! صد سال است که در انتظار قائم شما هستم؛ [?]

با خودم می گویم این ماه ظهور می کند، امسال می آید، اما سنم بالا رفته و اجلم نزدیک شده و می [?] بینم برای شما اهل بیت حوادث ناخوشایندی رخ می دهد، یا کشته می شوید یا تبعید و آواره می [?]. گردید، ولی دشمنانتان غالب و پیروزند؛ بنابراین چرا گریه نکنم

[?] مسعده می گوید: با شنیدن سخنان او چشمان امام صادق علیه السلام پر از اشک شد و فرمود [?]

ای پیرمرد! اگر خداوند به تو عمری دهد که قائم ما را ببینی، در بهشت برین با ما خواهی بود و اگر [?] ... قبل از آن مرگت رسید، روز قیامت با خاندان محمد صلی الله علیه و آله محشور خواهی شد [?]

ای پیرمرد! قائم ما، فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی است و موسی فرزند من است، [?] ... ما دوازده نفر همه پاک و معصومیم

ای پیرمرد! سوگند به خدا، اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد، خداوند آن را طولانی می کند تا [?] قائم ما اهل بیت خروج نماید [?]

وقت معلوم چه موقع است؟

أَتَحْسَبُ إِنَّهُ يَوْمَ يُبْعَثُ اللَّهُ تَعَالَى النَّاسَ؟

لَا وَلَئِنْ لِّلَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْظِرُهُ إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَالُوا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ [?] قَالُوا إِيْمَنَّا، فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَّتِهِ وَيَضْرِبُ عَنْقَهُ فَذَلِكَ يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

امام صادق علیه السلام در جواب شخصی بنام وهب که پیرامون این آیه و وقت معلوم از او سوال [?] کرد فرمود [?]:

وقت معلوم در این آیه روز قیامت نیست بلکه وقت معلوم روز قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و [?]

آله و سلم است. ✓ □

هر گاه خداوند او را برانگیزد ابلیس می آید در حالیکه بر زانوهایش راه می رود و می گوید: ای وای [؟]
[؟]. از این روزگار

آنگاه پیشانی او گرفته می شود و گردنش زده می شود و این هنگام همان وقت معلوم است که مدت [؟]
او به پایان می رسد

[؟]: در حدیثی از امام صادق (ع) می خوانیم که در تفسیر آیه وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ فرمود

العصر عصر خروج القائم ✓ □ □ ✓

منظور از عصر عصر قیام حضرت مهدی (سلام الله علیه) است [؟]

[؟]: کمیل بن زیاد می گوید

حضرت علی علیه السلام دستم را گرفت و به سوی قبرستان کوفه برد. هنگامی که به صحرا [؟]
[؟]: رسیدیم، آهی کشید و فرمود

آری، هرگز زمین از کسی که به حجت الهی قیام کند خالی نمی شود؛ خواه ظاهر باشد و آشکار [؟]...
یا ترسان و پنهان! تا دلائل و نشانه های روشن خداوند باطل نگردد،

ولی آن ها چند نفرند و کجا هستند؟! سوگند به خدا، تعداد آنان کم و ارزش و مقامشان نزد خدا [؟]
[؟]. بسیار است ... آنان جانشینان خدا در روی زمین و دعوت کنندگان به دین او هستند

کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام در مورد «حجتِ ترسان و پنهان خدا» اشاره به امام غایب ☐ ☒

(عج) است. ☒ ☐

سوره صف آیه ۹ و سوره توبه آیه ۳۳

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ؛

خدا فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دینها غالب شود. هر چند مشرکین
 نخواهند.

راوی می گوید:

از امام هشتم از آیه هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ ... سؤال کردم

فرمود هنوز موقع تأویل این آیه نرسیده است گفتم: قربانت گردم! کی موقع آن فرا میرسد؟

فرمود؟ ان شاء الله هنگامی که قائم قیام کند و چون قیام کند هر جا کافر و مشرکی باشد، ظهور او
 را ناخوش دارد تا جایی که اگر کافری در دل سنگی پنهان شود سنگ صدا میزند ای مؤمن! کافری یا
 مشرکی در من پنهان شده او را بکش. خداوند او را بیرون می آورد و یاران قائم او را بقتل
 می رسانند.

و هم در آن کتاب از ابن عباس روایت نموده که وی درباره آیه (لِيُظْهَرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ [?] :المُشْرِكُونَ) گفت

این در زمانی است که تمام یهودیان و نصاری و پیروان هر کیشی بدین حنیف اسلام بگروند و [?] † گرگ و میش و گاو و شیر و انسان و مار از جان خود ایمن باشند، موقعی که دیگر موش انبانی را پاره نمیکند وقتی که حکم جزیه گرفتن از اهل کتاب ساقط می شود و هر جا صلیبی است شکسته میگردد و خوگها معدوم می شود و این بهنگام قیام قائم آل محمد خواهد ب

[?]سوره ملک آیه ۳۰

[?]قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ [?]

ای پیغمبر! به مردم بگو: به من بگوئید: اگر آبی که در دسترس دارید در زمین فرو رود کیست که [?] [?]. آب روان برای شما بیاورد؟

از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: «مائکم» یعنی (ابوابکم) که ائمه هستند و [?] ائمه ابواب (ودرهای رحمت الهی) میباشند «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» یعنی کیست که علم امام را برای شما بیاورد؟ (و آن درها را بروی شما بگشاید؟)

[?]:امام صادق(ع) در روایتی می فرماید

کسی که امام زمان خودش را نشناسد و نسبت به حق او جاهل باشد، حتی اگر در عبادت تکه تکه [?] شود فقط از خدا دورتر خواهد شد [?].

قَالَ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا الدِّينُ الْمَعْرِفَةُ فَإِذَا عَرَفْتَ الْإِمَامَ فَاعْمَلْ ... وَلَوْ تَقَطَّعَ الْجَاهِلُ مِنَ الْعِبَادَةِ إِرْبًا [?] إِرْبًا مَا أَزْدَادَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا؛ دعائم الاسلام/ج 1/ص 54

[?]سوره حج آیه ۳۹

[?]أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ؛ [?]

با آنان که ستم دیده اند اگر پیکار کنند، اجازه جنگ داده شده و خداوند قدرت بر یاری آنها [?] دارد [?].

[?]ابن ابی عمیر از عبد الله بن مسکان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود [?]

او قائم آل محمد است که برای خون - خواهی حسین علیه السلام قیام میکند

[?]علت خلقت انسان است

[?]عن أبي عبد الله (ع) قال ☐ ✓

:خرج الحسين بن علي (ع) على أصحابه فقال؟

أيها الناس إن الله -عز وجل ذكره- ما خلق العباد إلّا ليعرفوه؛ فإذا عرفوه عبدوه؛ فإذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عباده ما سواه. فقال له رجل: يا بن رسول الله بابي أنت و أمي فما معرفه الله؟ قال: معرفه أهل^{٧٤٤}. كل زمان اما مهمم الذي يجب عليهم طاعته

؟:نشانه ايمان است -2؟

؟:عن أبان بن تغلب قال ☐ ✓

قلت لأبي عبدالله (ع): من عرف الأئمه و لم يعرف الامام الذي في زمانه مؤمن هو؟؟

^{٧٤٥}.قال: لا. قلت: أمسلم هو؟ قال نعم

؟:شرط قبولي اعمال است

✓ ☐ عن معاويه بن عمار عن ابي عبدالله (ع) في قول الله -عز وجل- «ولله الأسماء الحسنی فادعوه بها» ؟:قال

^{٧٤٦}.نحن والله الاسماء الحسنی التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلّا بمعرفتنا؟

⁷⁴⁴ بحارالانوار، جلد 23 صفحه 83؛ به نقل از: علل الشرائع

⁷⁴⁵ بحارالانوار، جلد 23 صفحه 96

⁷⁴⁶ اصول کافی، کتاب التوحید، باب النوادر، حدیث 4

معاویه بن عمار از امام صادق (ع) در مورد آیه: «و برای خدا، نام های نیک است؛ خدا را به آن نام [?]»
[?]ها بخوانید» (اعراف 180) سؤال کرد،

:حضرت فرمودند [?]

به خدا قسم ما نام های نیکوی پروردگاریم که هیچ عملی را خداوند از بندگانش قبول نمی کند مگر
[?]. آن که ما را بشناسد

- قال ابو عبدالله (ع)

.إعرف امامك فإنك إذا عرفته لم يضرک تقدم هذا الأمر أو تأخر^{۷۴۷}

امام صادق (ع) فرمودند

امام خود را بشناس که اگر او را شناختی، امر (فرج) چه زود اتفاق بیفتد و چه دیر، به تو زیانی نخواهد رسید

:امام زمان (عج) به یاران خود می فرماید

.بر چهل ویژگی و خصلت با من بیعت کنید من هم ده شرط به شما می سپارم

سند بیعت نامه

مرحوم سید بن طاووس که از علمای بزرگ شیعه بوده و به زیارت وجود مقدس امام زمان (عج) نیز مشرف شده

و تالیفات متعدد و گرانسنگی از او به جا مانده است در کتاب "الملاحم و الفتن" خود به نقل از کتاب "الفتن" ابو صالح سلیلی می نویسد

از اصبح بن نباته حدیث کردند

روزی امیر مؤمنان (علیه السلام) مشغول خطبه بودند که ذکری از مهدی (علیه السلام) و یاران ایشان و نام های آنان فرمودند ،

ابتدا در مورد تعداد یاران حضرت و این که هر کدام از چه شهری هستند و از هر شهری چند نفر هستند مفصل بیان فرمود ، تا اینکه به ۳۱۳ نفر رسیدند

آنگاه به ویژگی یاران امام زمان (عج) پرداخته ایشان را چنین وصف کردند

گویا آنان را می بینم که قیافه و ظاهری همانند دارند ، قد و اندازه یکی ، جمال و زیبایی یکی ، با پوششی واحد ، مثل اینکه گمشده ای دارند که دنبال آن می گردند ،

همچنان حیران و سرگردان و متفکر هستند که مردی از پشت کعبه بسوی ایشان می آید که از نظر خلقت و اخلاق و زیبایی شبیه ترین فرد به رسول خداست

این گروه به وی می گویند : آیا تو مهدی هستی ؟

اینجاست که حضرت ظهور خود را اعلان می کنند و می فرمایند : " آری منم مهدی

.سپس به ایشان می فرماید : بر چهل ویژگی و خصلت با من بیعت کنید من هم ده شرط به شما می سپارم

احنف می گوید که به امام علی (ع) عرض کردم : ای مولای من آن چهل خصلت چیست؟

:امیر مؤمنان (ع) شروع به شمارش و بیان بند های تعهد نامه کرده و چنین فرمودند

متن بیعت نامه

:اینگونه یاران امام مهدی (علیه السلام) با ایشان بیعت می کنند. آنان متعهد می شوند که

دزدی و سرقت نکنند ، مرتکب زنا نشوند ، کسی را نکشند ، حریم شخص محترمی را هتک نکنند ، مسلمانی را ^{۷۴۸} سب و دشنام ندهند ، به منزلی هجوم نبرند ، کسی را جز به حق کتک نزنند ، بر اسب و حیوانات ضعیف سوار نشوند ، خود را به طلا نیارایند ، لباس خز نپوشند ، حریر نیز نپوشند ، کفش با صدا به پا نکنند ، مسجدی را خراب نکنند ، راه را بر کسی نبندند ، به یتیم ظلم نکنند ، راه ها را نا امن نکنند ، مکر و حيله نمایند ، مال یتیم را به ناحق نخورند ، با پسر بچه فساد نکنند ، شراب نخورند ، در امانت خیانت نکنند ، در عهد و پیمان تخلف نکنند ، طعمی را احتکار نکنند ، چه گندم یا جو ، کسی را که به پناه آمده نکشند ، شکست خورده و فراری را دنبال نکنند ، به خون ریزی نپردازند ، و خونی را به ناحق نریزند ، به مجروح حمله نکنند ، لباس خشن بپوشند ، خاک را متکای خود قرار دهند ، غذای خود را نان جو قرار دهند ، به کم راضی و قانع باشند ، در راه خدا آنطور که شایسته است جهاد کنند ، بوی خوش استعمال کنند ، از نجاست و پلیدی اجتناب نمایند ، امر به معروف و نهی از منکر کنند ، به چیزی که نمی ^{۷۴۸} ... داند گواهی ندهند ، طلا و نقره ذخیره نکنند

اما آنچه امام زمان (عج) برای یارانش تعهد می کند

برای خود ملازم و درباری نگیرد ، هر کجا می روند با ایشان باشد ، چون آنان لباس بپوشد ، بر مرکبی مانند مرکب آنان سوار شود ، چنان باشد که آنان هستند و دوست دارند ، به کم راضی و قانع باشد ، به یاری خدا زمین را پر از عدل کند چنان که از ظلم پر شده است ، خدا را آنگونه که باید و شاید عبادت کند ، خراسان برایش فتح خواهد شد ، اهل یمن مطیع او خواهند شد ، لشکریایی از یمن به استقبال وی خواهند آمد ^{۷۴۸}

ابلیس چه موقع گردن زده می شود؟

قال الصادق علیه السلام:

:یا وهب

أَتَحْسَبُ إِنَّهُ يَوْمٌ يُبْعَثُ اللَّهُ تَعَالَى النَّاسَ؟

لَا وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْظَرَهُ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَإِذَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَائِمَنَا، فَيَأْخُذُ بِنَاصِيَتِهِ وَيَضْرِبُ عُنُقَهُ فَذَلِكَ يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

امام صادق علیه السلام در جواب شخصی بنام وهب که پیرامون این آیه و وقت معلوم از او سوال کرد فرمود:
وقت معلوم در این آیه روز قیامت نیست بلکه وقت معلوم روز قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.
هر گاه خداوند او را برانگیزد ابلیس می آید در حالیکه بر زانوهایش راه می رود و می گوید: ای وای از این روزگار
آنگاه پیشانی او گرفته می شود و گردنش زده می شود و این هنگام همان وقت معلوم است که مدت او به پایان
می رسد.^{۷۴۹}

ایستادن در هنگام بردن نام امام زمان علیه السلام

ایه الله سید محمود طالقانی درباره علت قیام در هنگام ذکر نام مهدی عج می فرماید:
این دستور قیام، شاید (فقط) برای احترام نباشد، و الا باید برای خدا و رسول و اولیای مکرم دیگر هم به قیام احترام
کرد، بلکه دستور آمادگی و فراهم کردن مقدمات نهضت جهانی و در صف ایستادن برای پشتیبانی این حقیقت
است... این همه فشار و مصیبت، از آغاز حکومت دودمان دناوت و رذالت اموی، تا جنگهای صلیبی و حمله مغول
و اختناق و تعدیلهای دولتهای استعماری، بر سر هر ملتی وارد می آمد، خاکسترش هم به باد فنا رفته بود؛ لیکن دینی
که پیشوایان حق آن دستور می دهند که چون اسم صریح «قائم» مؤسس دولت حقه اسلام برده می شود، به پا
بایستید و آمادگی خود را برای انجام تمام دستورات اعلام کنید، و خود را همیشه نیرومند و مقتدر نشان دهید، هیچ
«وقت نخواهد مرد»

- حتی در جایی دیگر آورده شده است: البته می توان گفت در بعضی شرایط واجب می باشد. مثل اینکه این لقب یا القاب دیگر حضرت در مجلس یاد شود، آنگاه همه اهل مجلس به احترام آن به پا خیزند. در این حال اگر کسی از اهل مجلس بدون عذر از جای خود برنخیزد، این برنخاستن توهین و هتک حرمت آن حضرت خواهد بود، و بدیهی است این عمل حرام می باشد)^{۷۵۰}

حال این سوال پیش می آید

چرا به غلط برخی افراد در زمان ایراد خطبه دوم نماز جمعه و هنگام بردن نام ائمه اطهار (ع)، از همان ابتدا قیام می کنند ؟

این کار ما دقیقاً خلاف آن چیز است که در سنت و در دین ما آمده است. برای درک بهتر این موضوع بعد از بیان روایات متعدد می توان به این مطلب اشاره کنم که خودمان را اگر بگذاریم جای فردی که نه مسلمان نیست و در جایی آنطرف کره زمین ما را از طریق گیرنده می بیند، چه چیزی پیش !. خودش فکر می کند، چون در این قیام ما نه اتحادی می بیند و نه دلیل خاصی را می یابد ما هم مانند یک لشکر شکست خورده از ابتدا تا زمانی که نام مبارک قائم آل محمد (ص) یکی یکی از جابر میخیزیم و به تعبیری خدایی نکرده خستگی در می آوریم یا به این طرف و آنطرف نگاه میکنیم.

دیگر لازم به گفتن این سخن نیست که ایستادن و احترام کردن برای امام زمان (عج) فقط نیست و ما در هر زمانی از تاریخ که بودیم به امام و مولایمان در آن عصر احترام میکنیم، حتی اگر جانمان را هم فدا کنیم کاری نکرده ایم. ولی طبق روایات و احادیث این ویژگی در هر حال حاضر و از زمانی که این نام مبارک برای امام زمان (عج) منظور گردیده است، می بایست فقط زمان شنیدن این نام تمام قد قیام کنیم و به احترام دست به سینه یا دست (راست) بر سر بگذاریم...

شبهات حضرت به پیامبران و امامان

در روایات، شبهات‌هایی میان حضرت مهدی علیه‌السلام و انبیاء و ائمه آمده است:

شبهات به آدم علیه‌السلام: خداوند، آدم را خلیفه خود در زمین قرار داد.

شبهات به هابیل: نزدیک‌ترین افراد، هابیل را کشت - یعنی برادرش - و همچنین نزدیک‌ترین افراد، قصد کشتن امام قائم علیه‌السلام را نمود - عموی او یعنی جعفر کذاب -.

شبهات به شیث علیه‌السلام: حضرت شیث اجازه نیافت که علم خود را آشکار کند، حضرت نیز اجازه نیافته تا روز وقت معین.

شبهات به نوح علیه‌السلام: عمر طولانی.

شبهات به ادريس علیه‌السلام: ادريس علیه‌السلام به آسمان بالا برده شد، و حضرت مهدی علیه‌السلام را هنگام ولادت، روح‌القدس بر بال خود گرفت و به آسمان‌ها برد. ادريس ع نیز از قومش غایب شد.

شبهات به هود: حضرت نوح، ظهور حضرت هود را بشارت داده بود و خداوند، کافران را به وسیله او هلاک کرد.

شباهت به صالح: حضرت صالح مدتی از قومش غایب شد و وقتی بازگشت، عده‌ای او را انکار کردند.

شباهت به ابراهیم: حضرت ابراهیم ع دوران حمل و ولادتش مخفیانه بود و رشد او در یک هفته، به اندازه یک ماه بود و در یک ماه به اندازه‌ی یک سال. حضرت ابراهیم ع دو غیبت داشت.

شباهت به اسماعیل: خداوند به ولادت اسماعیل ع بشارت داد و چشمه‌ی زمزم برای حضرت اسماعیل ع از زمین جوشید.

شباهت به اسحاق علیه السلام: پس از آنکه ساره از بچه‌دار شدن مایوس شده بود، خداوند ولادت اسحاق ع را بشارت داد.

شباهت به لوط ع: فرشتگان برای یاری‌اش نازل شدند.

شباهت به یعقوب ع: یعقوب ع منتظر فرج بود تا این که خداوند پس از مدتی طولانی، پریشانی‌اش را برطرف ساخت.

شباهت به یوسف ع: یوسف زیباترین اهل زمان خود بود و مدتی غایب و مدتی دچار زندان شد.

شباهت به خضر علیه السلام: عمر طولانی و حضور هر سال در مناسک حج.

شباهت به الیاس: عمر طولانی و حضور هر سال در حج و غایب شدن از قومش.

شباهت به ذوالقرنین: پیغمبر نبود، ولی بر مردم حجت بود و از قومش غایب شد؛ غیبتی طولانی.

شباهت به شعیب ع: عمرش طولانی و استخوان‌هایش کوفته شد. از نظر قومش غایب شد و دوباره به صورت جوانی به آن‌ها بازگشت.

شباهت به موسی ع: دوران حمل و ولادتش مخفی بود و دو غیبت داشت. از ترس دشمنانش غایب شد و بنی اسرائیل منتظر قیامش بودند. عصایی داشت که معجزه‌اش بود.

شباهت به هارون ع: خداوند هارون را به آسمان‌ها بالا برد. هارون سخن موسی را از راه دور می‌شنید.

شباهت به یوشع ع: منافقان با او جنگ کردند. خورشید برای یوشع بازگشت.

شباهت به حزقیل ع: خداوند برایش مردگانی را زنده کرد.

شباهت به داود ع: خداوند او را خلیفه در زمین قرار داد و آهن را برایش نرم کرد.

شبهات به سلیمان ع: داود ع را جانشین خود قرار داد، در حالیکه به سن بلوغ نرسیده بود. حکومت سلیمان ع بر جن و انس و پرندگان بود و مدتی از قومش غایب شد. خورشید برایش بازگشت.

شبهات به دانیال ع: مدتی غایب بود.

شبهات به عزیر ع: وقتی به قومش بازگشت، تورات را آنطور که بر موسی بن عمران ع نازل شده بود، خواند.

شبهات به جرجیس ع: خداوند برایش مردگانی را زنده کرد.

شبهات به ایوب ع: بر بلا صبر کرد. چشمه برایش جوشید. خداوند مردگانی را برایش زنده کرد.

شبهات به یونس ع: پس از غیبت، به قیافه‌ی جوانی به سوی قومش بازگشت.

شبهات به زکریا ع: فرشتگان او را ندا می‌کردند. و در مصیبت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام سه‌روز گریه کرد.

شبهات به یحیی ع: به ولادتش بشارت داده شده بود و در شکم مادر سخن می‌گفت.

شبهات به عیسی علیه‌السلام: فرزند بهترین زنان زمانش بود و در شکم مادر تکلم می‌کرد و در گهواره سخن می‌گفت. خداوند او را به آسمان برد و مردم درباره‌اش اختلاف کردند. به اذن خداوند مرده را زنده می‌کرد.

شبهات به حضرت محمد صلی‌الله و علیه و آله و سلم: حضرت رسول اکرم ص: فرمود: مهدی از فرزندان من است، اسم او اسم من، کنیه‌اش کنیه‌ی من، و از نظر خلق و خُلق شبیه‌ترین مردم به من است.

شبهات به امام علی علیه‌السلام: علم، زهد و شجاعت.

شبهات به امام حسن علیه‌السلام: حلم و بردباری.

شبهات به امام حسین علیه‌السلام: نبودن بیعت طاغوت زمان بر ایشان، بالا بردن به آسمان، آرزوی بودن در رکاب حضرت، ترس حضرت هنگام حرکت از مدینه، طلب یاری و ...

شبهات به امام سجاد علیه‌السلام: عبادت.

شبهات به امام باقر علیه‌السلام: شباهتش به رسول خدا صلی‌الله و علیه و آله.

شبهات به امام صادق علیه‌السلام: کشف علوم و بیان احکام برای مردم.

شبهات به امام کاظم علیه‌السلام: تقیه و شدت ترس از دشمنان.

شبهات به امام رضا علیه‌السلام: تقیه و ترس در زمانش برداشته شد.

شبهات به امام محمد تقی علیه السلام: در کودکی به امامت رسید.

شبهات به امام علی النقی علیه السلام: هیئت حضرت.

شبهات به امام حسن عسکری علیه السلام: هیئت حضرت^{۷۵۱}.^{۷۵۲}

، بدنی نیرومند دارد، به گونه ای که قوی ترین درخت را می تواند با دست از زمین برکند

زَیَّان بن صُلَّت می گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: آیا صاحب این امر تو هستی؟ فرمود
من صاحب امر هستم، اما آن کس نیستم که زمین را از عدل و داد پر می کند، آن گونه که از ستم پر شده است؛
چگونه من هم او باشم باضعفی که در اندامم مشاهده می کنی، در حالی که وقتی قائم خروج کند، در سن پیرمردان
و در سیمای جوانان است، بدنی نیرومند دارد، به گونه ای که قوی ترین درخت را می تواند با دست از زمین برکند
... او چهارمین از فرزندان من است، خداوند او را از دیده ها می پوشاند تا روزی که آشکار شده، زمین را از عدل
و داد پر کند، همان گونه که از ظلم و جور پر شده است^{۷۵۳}

امام صادق علیه السلام فرمود: پیرمرد چرا گریه می کنی؟

مَسْعَدَه می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که پیرمرد قد خمیده ای با عصا وارد شد و به آن حضرت سلام
کرد. سپس دستش را بوسید و گریه کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: پیرمرد چرا گریه می کنی؟ او عرض کرد
فدایت شوم ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! صد سال است که در انتظار قائم شما هستم؛ با خودم می گویم
این ماه ظهور می کند، امسال می آید، اما سنم بالا رفته و اجلم نزدیک شده و می بینم برای شما اهل بیت حوادث
ناخوشایندی رخ می دهد، یا کشته می شوید یا تبعید و آواره می گردید، ولی دشمنانتان غالب و پیروزند؛ بنابراین
چرا گریه نکنم

امین الاسلام، فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج 1، ص 322

751

<http://www.kanooneahlebeyt.blogfa.com>⁷⁵²

منتخب الاثر، ص ۲۵۴، 1.

753

مسعده می گوید: با شنیدن سخنان او چشمان امام صادق علیه السلام پر از اشک شد و فرمود
ای پیرمرد! اگر خداوند به تو عمری دهد که قائم ما را بینی، در بهشت برین با ما خواهی بود و اگر قبل از آن مرگت
رسید، روز قیامت با خاندان محمد صلی الله علیه و آله محشور خواهی شد ... ای پیرمرد! قائم ما، فرزند حسن بن
علی بن محمد بن علی بن موسی است و موسی فرزند من است، ما دوازده نفر همه پاک و معصومیم ... ای پیرمرد!
سوگند به خدا، اگر از دنیا فقط یک روز مانده باشد، خداوند آن را طولانی می کند تا قائم ما اهل بیت خروج
... نماید.^{۷۵۴}

در این صحیفه نام امامان و پیشوایان از فرزندان من نوشته شده است

جابر بن عبدالله می گوید: برای تبریک ولادت امام حسن علیه السلام نزد سرورم حضرت فاطمه علیها السلام رفتم،
در دستش صحیفه ای از دُرّ سفید دیدم
:عرض کردم: ای بهترین زنان عالم! این صحیفه چیست؟ فرمود
:در این صحیفه نام امامان و پیشوایان از فرزندان من نوشته شده است
:عرض کردم: ممکن است آن را به من دهید تا نگاه کنم؟ فرمود
ای جابر! اگر اشکال نداشت می دادم، اما جز پیامبر صلی الله علیه و آله یا وصی یا اهل بیت نبی نمی تواند به این لوح
دست بزند. به تو اجازه می دهم که فقط به آن نگاه کنی
جابر می گوید: نگاه کردم دیدم نام پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان و نام پدر و مادر هر کدام در آن نوشته شده
است. مشخصات آخرین امام، عبارت بود از
:ابوالقاسم م ح م د بن حسن، حجت خدا بر آفریدگانش، مادرش کنیزی به نام نرجس است^{۷۵۵}

در همه جا برای فرج امام زمان دعا نمایید

:آیت الله سید علی قاضی ره

بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵، 1.
754

بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۰۹، 1.
755

یکی از وظائف مهم و لازم برای سالکِ اِلَى الله، دعا برای فرج حضرت حَجَّتِ صلوات الله علیه در قنوت «وَتَر» است.

بلکه باید در هر روز و در همه اوقات و همه دعاها، برای فرج آن بزرگوار دعا نمود.^{۷۵۶}

هرگز زمین از حجت خدا خالی نخواهد شد

امام زمان عج:

آیا نمی‌دانید که خداوند از زمان حضرت آدم تا حال، برای مردم ملجأ و پناهی قرار داده که به ایشان پناه برند و راهنمایی تعیین کرده که به سبب آنها هدایت یابند. هر زمان که نشانه‌ای از آنان پنهان شد نشانه‌ی دیگر آشکار گردید و هر وقت که ستاره‌ای از ایشان غروب کرد ستاره‌ی دیگر طلوع نمود؛ و وقتی که خدای عزوجل امام حسن عسکری (ع) را به سوی خود برد گمان ننمایید که واسطه میان خود و مخلوقاتش را قطع نموده است. هرگز چنین چیزی نشده و نخواهد شد تا وقتی که قیامت برپا شود.^{۷۵۷}

نباید نام حضرت در جایی بده شود

– قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ سَمَانِي فِي مَخْفِلٍ مِنَ النَّاسِ .
وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : (مَنْ سَمَانِي فِي مَجْمَعٍ مِنَ النَّاسِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ) .^(۷۵۸)
ترجمه :

فرمود: ملعون و مغضوب است کسی که نام اصلی مرا در جائی بیان کند.
و نیز فرمود: هر که نام اصلی مرا در جمع مردم بر زبان آورد، بر او لعنت و غضب خداوند می باشد

در زمان غیبت کبری به فقهاء مراجعه کنید

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدَّثَنَا (اء حادِثنا)، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ اَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ .^(۷۵۹)

⁷⁵⁶ مکتوبات، مراسلات، مقالات ص 186 - علامه محمدحسین تهرانی

⁷⁵⁷ توفیق به محمد بن ابراهیم بن مهزیار

⁷⁵⁸ وسائل الشَّيْعَة: ج 16، ص 242، ح 12، بحارالانوار: ج 53، ص د، ح 13 و 14

⁷⁵⁹ - بحارالانوار: ح 2، ص 90، ح 13، و 53، ص 181، س 3، و ج 75، ص 380، ح 1

ترجمه :

امام زمان علیه السلام فرمود: جهت حلّ مشکلات در حوادث - امور سیاسی ، عبادی ، اقتصادی ، نظامی ، فرهنگی ، اجتماعی و... - به راویان حدیث و فقهاء مراجعه کنید که آن ها در زمان غیبت خلیفه و حجّت من بر شما هستند و من حجّت خداوند بر آن ها می باشم

مولود مبارک

اصبغ بن نباته می گوید :

روزی به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شدم ، حضرت در فکر فرو رفته و زمین را با تکه چوبی می کاوید . عرض کردم : یا امیرالمؤمنین ! می بینم که در فکر فرو رفته و زمین را بررسی می کنید آیا رغبتی به آن یافته اید ؟

فرمود : نه ، قسم به خدا ! هیچ رغبتی به آن و به دنیا حتّی برای یک روز نداشته و ندارم . به مولودی فکر می کنم که یازده پشت بعد از نسل من آشکار خواهد شد ، و نامش مهدی است ، و زمین را بعد از آن که از ظلم و جور انباشته شده باشد پر از عدل و داد می کند . امر او اعجاب انگیز است ، و مدتها غیبت خواهد نمود ، به همین دلیل گروهی درباره او به گمراهی می روند و عده ای دیگر هدایت می یابند .^{۷۶۰}

- مردم دوران انتظار

پیامبر صلی الله علیه و آله دوبار فرمود : خدایا برادرانم را به من نشان بده ! یکی از اصحاب گفت : مگر ما برادران شما نیستیم یا رسول الله !

فرمود : نه شما اصحاب و یاران من هستید . اما برادران من کسانی هستند ، که در آخر الزمان می آیند و مرا ندیده ، به من ایمان می آورند . استقامت هریک از آنها در دین از کندن خارها در شب یا به دست گرفتن آتش گداخته سخت تر است . آنها مشعل های هدایتند که خداوند آنها را از فتنه های تاریک نجات می بخشد .

آنها در غیبت مهدی علیه السلام صبر می نمایند و شماتت اعدا را تحمل می کنند آنها پاداش کسانی را دارند که در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیر زده اند.^{۷۶۱}

افراد زیادی در طول غیبت صغری و کبری به محضر امام زمان علیه السلام مشرف شدند

بعد از بشارت های امام عسکری (ع) و نشان دادن فرزند بزرگوارشان مهدی، به خواص و افراد مورد اطمینان، اینک نوبت خواص است که اقدام نمایند و وجود امام مهدی را به اطلاع دیگر شیعیان برسانند تا آنان را از شک و حیرت نجات دهند.

افرادی همانند حکیمه خاتون، دختر محمد بن علی بن موسی الرضا (ع)، عثمان بن سعید عمری، حسن بن حسین علوی، عبدالله بن عباس علوی، حسن بن منذر، حمزه بن ابی الفتح، محمد بن عثمان بن سعید عمری، معاویه بن حکیم، محمد بن معاویه بن حکیم، محمد بن ایوب بن نوح، حسن بن ایوب بن نوح، علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، یعقوب بن منفوس، عمر اهوازی، خادم فارسی، ابوعلی بن مطهر، ابی نصر طریف خادم، کامل بن ابراهیم، احمد بن اسحاق، عبدالله مستوری، عبدالله جعفر حمیری، علی بن ابراهیم مهزیار، ابوغانم خادم، کوشیدند و ولادت امام مهدی (عج) را به اطلاع شیعیان رساندند.

همچنین در دوران غیبت صغری و دوران غیبت کبری تاکنون صدها نفر محضر مبارک امام زمان عجل شرفیاب شده اند از جمله: علی بن مهزیار اهوازی. ابو راحج حمامی. محمد بن عیسی بحرینی. سید احمد رشتی. شیخ حسین نجفی.

اسماعیل هرقلی. شهید ثانی. سید بن طاووس. علامه حلی. مقدس اردبیلی. سید بحر العلوم. شیخ مرتضی

انصاری. اخوند ملا کاظم خراسانی. سید عبدالحسین لاری. سید محسن امین. سید ابو الحسن اصفهانی. میرزا مهدی

اصفهانی. حسنعلی نخودکی. شیخ محمد تقی بافق. ایه الله بروجرودی. حجت کوه کمری. رجبعلی خیاط. سید علی

قاضی. محمد تقی بهجت. کوهستانی. شیخ علی کاشانی. نجفی مرعشی. تقی بی نماز. محمد علی فشندی تهرانی. میرزا

احمد سیبویه. شیخ محمد طاهر نجفی. سید محمد تقی مشیری. شیخ طه نجف

⁷⁶¹ صفار، بصائر الدرجات، ص 104 و در صحیح مسلم النیسابوری: ج 1، ص 150

میر جهانی. حاج علی بغدادی. میرزا حسن شیرازی. الهی طباطبائی. احمد بن راشد. شهید احمدعلی نیری. شیخ حرّ عاملی. حاج آقا فخر تهرانی. سید محمد فشارکی. شیخ مرتضی حائری. سید محمد کسائی. حاج محقق. حجة الاسلام شفتی. سید صادق شمس. نمازی شاهرودی. حاج اسماعیل چاپلی. حسین عراقی. آقای اشکانی. حاج حسین خان ضیائی بیگدلی. سید نورالله یزدی. حاج حسین مظلومی. مهاجر اصفهانی. آقا سید کریم. همسر آقای (متقی همدانی) - دختر ایه الله محمدعلی اراکی.

شیخ محمد طاهر نجفی. پدر ایه الله سیستانی. مشهدی علی اکبر تهرانی. احمد بن محمد انصاری. تشرف بانوئی از آمل. حاج سیدرضا فروغی. شیخ جعفر مجتهدی. سید هاشم حداد. شیخ علی حلاوی. شیخ عبدالزهره کعبی. سید محمدرضا بهالدینی. سیدعلی هاشمی بجنوردی. میرزا حسن امین الواعظین. علی علی قاضی زاهدی. ابوسوره. سید عزیزالله تهرانی. سید محمد تقی شهرستانی. سید محمود شاهرودی. سید محمد جبل عاملی. ابوالحسن بنایی البغل کاتب. حاج سید اسماعیل شرفی. امیر اسحاق استرآبادی. امام خمینی. ایه الله سید علی خامنه ای .

فرازی از دعای قنوت امام عسکری (ع)

...اللَّهُمَّ :

وَأَرْحَ بِهِ الْأَبْدَانَ اللَّاعِبَةَ الْمُتَعَبَةَ ، كَمَا أَلْهَجْنَا بِذِكْرِهِ وَأَخْطَرْتَ بِنَا دُعَائِكَ لَهُ وَوَقَّعْنَا لِلدُّعَاءِ إِلَيْهِ وَحْيَا شَهْ أَهْلِ الْعَقْلَةِ عَنْهُ وَأَسْكَنْتَ فِي قُلُوبِنَا مَحَبَّتَهُ وَالطَّمَعَ فِيهِ وَ

پروردگارا ، همانطور که ما را شیفته یاد مهدی کردی و دعا کردن برای ظهورش را به ما الهام نمودی و به ما توفیق دادی که به □ سوی او دعوت کنیم و غافلان را از او دور کنیم و در قلب های ما محبت و امید به او را جای دادی پس همانطور بدن های رنجور ما را با ظهورش آسوده کن.⁷⁶²

فرق روش مهدی عج با روش پیامبر ص

زراره از امام صادق علیه السلام پرسید آیا روش حضرت مهدی علیه السلام مانند جدش پیامبر صلی الله علیه و آله است ؟ فرمود : هیئات ! هیئات ! او مانند روش پیامبر عمل نمی کند ! زراره پرسید : چرا ؟ فرمود : پیامبر مامور به نرمش و ملاطفت بود و با محبت میان آنها الفت ایجاد کرد ، ولی امام مهدی علیه السلام با زورمداران با زبان شمشیر سخن می گوید ، زیرا در کتابی که همراه دارد به چنین شیوه ای مامور است و از کسی توبه قبول نمی کند . وای به حال کسی که با او سر ستیز و جنگ داشته باشد !

با قرآن به جنگ او برآیند

:امام صادق علیه السلام

«إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنَ الْجَهْلَةِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ، فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَتَى النَّاسَ وَهُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَالصُّخُورَ وَالْعِيدَانَ وَالْخَشَبَ الْمَنْحُوثَةَ وَأَنْ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَكُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُونَ عَلَيْهِ «كِتَابَ اللَّهِ وَيَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ وَيَقَاتِلُهُ عَلَيْهِ أَمَا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَدْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَالْقَرُّ»

763

قائم ما روزی که قیام کند، برخورد مردم جاهل و نادان، از او بدتر و شدیدتر از برخورد جاهلان دوره جاهلیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود.

از حضرت پرسیدند: چطور؟

فرمود: وقتی پیامبر(ص) مبعوث شد، در حالی مردم را دعوت به اسلام کرد که سنگ و کلوخ و چوبهای ساخته شده را می پرستیدند ولی وقتی قائم ما قیام کند، در حالی به سوی مردم آید که با کتاب خدا و تأویلهای غلط با او برخورد کنند و به او احتجاج نمایند و با قرآن به جنگ او برآیند اما به خدا قسم، آنچنان عدالت آن حضرت در خانه هایشان نفوذ کند همانگونه که گرما و سرما نفوذ می کند

عمر گفت : از چهره او مرا آگاه کن !

-((جابر جعفی)) می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم می فرمود:

عمر بن خطاب از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پرسید:((مرا از نام مهدی (علیه السلام) آگاه کن)).

حضرت علی (علیه السلام) فرمود:((درباره نام او حبیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با من عهد کرده که نامش را برای کسی نگویم تا وقتی که خداوند او را ظاهر کند و برانگیزد)).

عمر گفت : از چهره او مرا آگاه کن .

امام علی (علیه السلام) فرمود:((او (هنگام ظهور) جوانی است چهارشانه با اندام متوسط، خوش صورت و خوش مو،

موهایش بر شانه هایش ریخته و نور درخشان صورتش بر سیاهی موی محاسنش و بر سیاهی موی سرش چیره شده (و سیاهی مو تحت الشعاع نور قرار می گیرد) پدرم به فدای فرزند بهترین کنیزان)).^{۷۶۴}

آنان که او را به این مقام برگزیده اند، خود داناترند

در زمان نیابت ابوالقاسم حسین بن روح، از ابوسهل نوبختی که از بزرگان شیعیان بود، سؤالات کردند که چگونه تو، به این سمت انتخاب نشدی و حسین بن روح انتاب شد؟ وی پاسخ داد:

آنان که او را به این مقام برگزیده اند، خود داناترند. کار من، بر خورد و مناظره با مخالفان و دشمنان است. اگر من همانند حسین بن روح مکان امام را می دانستم، شاید اگر در فشار قرار می گرفتم، محل او را نشان می دادم، ولی اگر امام زیر عبای ابو القاسم پنهان شود، چنانچه او را قطعه قطعه هم کنند، هرگز لباس خود را کنار نمی زند!^{۷۶۵}

بلند شدن امامان در هنگام شنیدن نام امام زمان عج

در خبری از امام صادق نقل شده روزی در مجلس امام صادق نام حضرت مهدی عج برده شد امام صادق ع به "سبب تعظیم واحترام از جا برخاست"^{۷۶۶}

در روایتی آمده است که دعبل خزاعی بعد از آنکه ابیاتی راجع به حضرت مهدی نزد امام رضا خواند حضرت از جا برخاست^{۷۶۷}

:از امام صادق سوال شد چرا هنگام شنیدن نام مهدی از جای خود بر میخیزیم حضرت فرمود

گذری بر زندگی امام دوازدهم حضرت مهدی علیه السلام ترجمه: محمد محمدی اشتهاردی

764

765 سیره پیشوایان

نجم الثاقب، ص 444

766

767 منتخب الاثر، ص 505

چون غیبتش طولانی است و امام از شدت محبتی که به دوستان خود دارد هر زمان که شخصی او را یاد کند نگاهی " به او میکند و سزاوار است که یاد کننده به جهت احترام از جای خود برخیزد و از خدا تعجیل فرج ایشان را "خواهد^{۷۶۸}

نمی‌میرد تا اینکه قائم را درک کند

از امام صادق (ع) حکایت شده است که هر کس سوره بنی اسرائیل (اسراء) را در هر شب جمعه قرائت کند، نمی‌میرد تا اینکه قائم را درک کند و از اصحاب حضرت خواهد بود.^{۷۶۹}

⁷⁶⁸ منتخب الاثر، ص 640

⁷⁶⁹ تفسیر عیاشی، بی تا: 2 / 276

